هو

هذا کتاب
کشف الانوار فی فضائل ائمه
الابرار و منبع الاسرار فی ترجمه البحار
از تصنیفات شریعت مدار افضل المجتهدین افقه العلماء و
زبدة الفقهاء المتأخرین آقای آقا شیخ محمد تقی ابن حجة
الاسلام و المسلمین ظهیر الاسلام و المسلمین آقای آقا شیخ
محمد باقر ادام الله ایام افاضاتها و افاداتها علی رؤس الانام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و لعنة الله
علی اعدائهم و ظالمیهم الی قیام یوم الدین اما بعد چنین گوید احقر عباد الله محمد تقی بن محمد باقر
که چون نشر احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار از اشرف طاعات و اقرب
قربات است و باعث خوشنودی خلاق متعال و پیغمبر و سید کاینات و اشرف موجودات می گردد
و موجب رستگار شدن از عذاب و محو خطیئات و سیئات خواهد بود و لهذا چون کتاب بحار الانوار
که از جمله کتب معتمده در نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم می باشد و مجموع آن بیست و پنج مجلد
می باشد و بهترین مجلدات آن مجلد نهم می باشد که مشتمل است بر احوال و زمان و کیفیت ولادت
حضرت سید اولیا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و بر جمعی از فضایل و مناقب
و جمعی از معجزات و مختصری حکایات متعلقه بحالات آنحضرت و چون که عامه انام بواسطه عربی
بودن آن کتاب شریف از انتفاع بآن محروم بودند لهذا لازم گردید که آنرا بلغت فارسی ترجمه
نمایم تا آنکه طالبین برادران دینی و مجموع اخوان روحانی از آن بهره مند و منتفع گردند و روح مترجم را
بدعای خیری یاد و شاد نمایند باب اول در بیان زمان ولادت با سعادت حضرت سید الوصیین
صلوات الله و سلامه علیه محمد بن عبد الله بن مسکان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که روزی
فاطمه بنت اسد رضی الله عنها وارد شد بر حضرت ابو طالب و بشارت داد او را بولادت با سعادت
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ابو طالب فرمود ای فاطمه صبر کن که بعد از سی سال دیگر
تو وارد خواهی شد و بشارت دهم ترا بمولودی مثل همین مولود که امروز مرا بشارت دادی در همه چیز
مگر مرتبه نبوت که آنحضرت مخصوص باین مولود دارد و در صحیفه از ابن عباس روایت کرده که ولادت با سعادت حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام در خانه کعبه واقع شد در سی سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و از عتاب بن اسید روایت شده که ولادت
آنحضرت در شب جمعه سیزدهم ماه رجب در خانه خدا واقع شد و حال آنکه از عمر شریف حضرت ختمی مرتبت بیست و هشت سال گذشته
بود و در حدیث دیگر منقول است که در سال سی ام عام الفیل و اکابر روات از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده
که ولادت آنجناب در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان واقع شد و ابن جهم خوارزمی در کتاب مناقب نقل نموده که ولادت آنحضرت در میان
خانه خدا در روز سیزدهم ماه رجب در سال سی ام از عام فیل که بیست و سه سال قبل از هجرت بوده باشد واقع شد و در حدیث دیگر از یزید بن
قعنب وارد شده که گفت که من با عباس بن عبدالمطلب و جماعتی محاذی خانه خدا نشسته بودیم که ناگاه فاطمه بنت اسد والده امیرالمؤمنین
علیه السلام در رسید و حامله بود به آنحضرت و نه ماه از زمان حمل او گذشته بود و درد زائیدن بر آن مخدره شدت
نمود و نزد خانه آمد و گفت خداوندا من ایمان آورده ام بتو و بهر چه از جانب تو آمده است از پیغمبران و کتابها
و تصدیق نموده ام سخنان جد خود ابراهیم خلیل را که بنا کرده این خانه را پس سوال میکنم از تو بحق آنکسیکه این خانه
را بنا نموده و بحق این مولودیکه در شکم من است که ولادت این مولود را بر من آسان گردانی و دعای او تمام نشده بود که
ناگاه دیوار خانه شکافته شد و فاطمه داخل خانه شد و از دیده های ما ناپدید گردید بعد از آن شکاف بهم آمد ما رفتیم که در را
بگشائیم گشوده نشد دانستیم که این امر از جانب خدا است سه روز بر این حال گذشت چون روز چهارم شد فاطمه بیرون آمد در حالتیکه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام را
در بر داشت و فرمود بدرستیکه من فضیلت داده شدم بر زنانیکه پیش از من بودند زیرا که آسیه بنت مزاحم عبادت کرد خدا را پنهانی
در موضعیکه بر او واجب نبود عبادت کردن و مریم دختر عمران بدست خود حرکت داد درخت خشک شده را تا از درخت رطب تر برای
و میوه تازه او در مریم از آن میوه تناول نمود اما من داخل شدم در خانه خدا که محل طواف بندگان خدا است و محل طواف
پیغمبران را و تناول از میوه و رزق بهشت نمودم چون خواستم بیرون آیم هاتفی ندا در داد که ای فاطمه نام او را علی بگذار که منم علی اعلی
اسم این مولود را از اسم خود مشتق گردانیدم و او را بادب خود ادب آموختم و مطلع گردانیدم بر غوامض
و مشکلات علم خود و این که همین مولود است که بتها را در خانه من خواهد شکست و در بام خانه من اذان
خواهد گفت و تقدیس و تمجید من خواهد کرد پس خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و ولایت او را اطاعت نماید و طوق اطاعت او را بگردن اندازد
و وای بر آنکسیکه دشمن او شود و نافرمانی او نماید و ابن بابویه در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که گفت پرسیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله از میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب فرمود آه بدرستیکه سوال کردی از کسیکه
بعد از من بهترین همه مردم است بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خلق نمود مرا و علی را از نور واحد پیش از خلق هزار سال
قبل از خلقت خلایق بودیم و تسبیح و تقدیس میکردیم خدا را تا زمان خلقت آدم بعد از آن خدا آن نور را قرار داد در
صلب آدم و مرا قرار داد در پهلوی راست و علی را در پهلوی چپ بعد از آن انتقال داد ما را از اصلاب طاهره بارحام طیبه تا
پدرم عبدالله پس مرا انتقال داد در صلب طیب عبدالله بن عبدالمطلب و از آنجا برحم آمنه بهترین زنان پس مادرم آمنه گردید
انتقال داد نور علی را در صلب ابوطالب و از آنجا برحم فاطمه بنت اسد بعد از آن فرمود ای جابر پیش از ولادت او کسانیکه
خبر داد از ولادت علی علیه السلام قبل از آنکه نور او منتقل گردد برحم مادرش مثرم بن دعیب بن الشیقنام که عابدی زاهد
مخصوص بود و همه مردم او را بعبادت و زهد باخبر بودند نقل کرده اند که مثرم بن دعیب یکصد و نود سال بود که خدا را عبادت
مینمود و از خدا هرگز حاجتی نطلبیده بود تا آنکه سوال کرد که یکی از اولیاء خود را به او
نماید خدا ابوطالب را بسوی او فرستاد چون مثرم ابوطالب را دید برخاست و
و سر و صورت آنجناب را بوسید و او را پیش روی خود نشانید و گفت خدا ترا رحمت کند کیستی ابوطالب گفت مردی از
اهل حجاز مثرم گفت از کجای حجاز گفت از مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم پس او برخاست و سر و صورت

۴ اینجا بیا نویسنده و گفت چه می‌کنم خدای اینجا بیکر عطا فرمود بمن حاجت مرا و مرا از این بیا بیرون ببرد تا آنکه ولی خود را بمن نمود پس
گفت ای جوان بشارت باد ترا بدرستیکه بشارت باد ترا خدا تعالی الهام نمود مرا بخبری که بشارت دهم ترا بدان چیز است ابو طالب گفت
چه چیز است آن بشارت راهب گفت از صلب تو ولدی بوجود خواهد آمد که ولی و دوست خدا است و اسم او امام المتقین و وصی رسول
رب العالمین چون او را دریابی و ملاقات نمایی سلام مرا باو برسان و بگو مترجم ترا سلام میرساند و شهادت میدهد بوحدانیت
خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اینکه تو وصی محمد صلی الله علیه و آله و بتو ختم میشود نبوت بتو تمام میگردد وصایت
ابو طالب از استماع این کلمات گریه در آمد گفت این مولود چه نام دارد راهب گفت نام گرامی او علی خواهد بود ابو طالب گفت صدق
مقال تو بر من معلوم نگردد مگر آنکه دلیل و برهان واضحی برایم اقامه نمایی راهب گفت هرچه خواهی بگو تا از خدا درخواست کنم بتو
عطا فرماید ابو طالب گفت میخواهم در همین ساعت طعامی از بهشت در اینجا حاضر شود راهب شروع بدعا نمود دعا بسر تمام
نرسیده بود که طبقی از رطب و انگور و انار بهشت حاضر گردید ابو طالب یکدانه انار برداشت با خود بمنزل آورد چون تناول کرد و آب آن خورد از آن
و انار را در انبار و ... میدل آب گردید در صلب او قرار گرفت فاطمه بنت اسد حامله شد بامیرالمؤمنین علیه السلام حامله
گردید چون نطفه آنحضرت در رحم فاطمه قرار گرفت زمین بحرکت در آمد و زلزله در بلاد مکه ظاهر گردید قریش از این وضع مضطرب شدند
و بفزع در آمدند تا خود گفتند بر خیزید خدایان خود را بر دارید ببالای کوه ابو قبیس رویم و دعا کنیم شاید از این زلزله خلاصی یابیم چون بکوه
ابو قبیس رفتند هرگاه کوه بیش از پیش بحرکت آمد سنگهای بزرگ از بالای کوه فرو میغلطید از بالای کوه سرازیر میگردید
و بتها و خدایان ایشان همه برو در افتادند چون چنین دیدند همه گفتند ما طاقت این بلا نداریم که هر ... از کجا است
۲ حضرت ابو طالب فرمود ای مردم بدانید که خدای تعالی در این شب حادثه‌ای بوده و ...
خلق فرموده که شما اگر او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمائید او امام مفترض الطاعه است ... بر شما خواهد
نازل شد در شهر شما خواهد بود ... گفتند یا ابا طالب همه میگوئیم آنچه را که تو میگوئی و مقر هستیم بآنچه تو اقرار داری
سند پس ابو طالب دستها را برداشت عرض کرد ... فاطمه علیها السلام ... فرما دعای
آنحضرت را ... که ... و ... بود که این اسما ... شنیدند در شب
مهمان خود را ... چون شب ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... و ... زیاد شد
نور ستاره‌ها ... که ... همه در یکجا جمع شدند تا خود گفتند ... آسمان ...
... ابو طالب ... بیرون آمد و ... فرمود ای مردم بدانید که خدا
... پس ... ابو طالب فرمود بشارت
باد شما را ... پس ابو طالب شروع نمود بذکر فضائل و مناقب ... برای
و انشاد ابو طالب ... امیرالمؤمنین ... چون صبح شد ... کرد ... چهل روز ...
جابر عرض کرد یا رسول الله ابو طالب ... چهل روز ... بطلب ... وقتی ... چون ... راهب
... که مرا ملاقات نمائی در فلان غار ... واقع است مرا زنده یا مرده خواهی یافت چون
ابو طالب ... کوه ... غار ... دید ... وفات نموده ... دو مار یکی سیاه و دیگری سفید ...
... ابو طالب ... در درون غار ... ابو طالب ... کرد و
گفت السلام علیک یا ولی الله و رحمة الله ... بعد از ... زنده کرد ... و گفت اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد النبی ... شهادت ...
... بودن خدا و ... رسول خدا ... و ...

و بیشتر از هر کس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش ابو طالب گفت بشارت باد ترا بدرستیکه علی علیه السلام از فاطمه متولد گردید ابو طالب
گفت این یکی علامت نه چنانکه شنیده را که علی بن ابی طالب گفت شبیکه فرزندم خواست که متولد گردد فاطمه را بعد از تنها
در دار الشیدن کرد من بعضی از ادعیه او را دهره اد خواندم در دار افتد که نیکتر یافت خواستم بروم زنان همسایه را خبر کنم برای
اعانت او و چون خواستم برخیزم از کنج خواهر او زنها فرزند شنیدم که ندا کرد ای ابا طالب جای خود باش بدرستیکه بدن ولی خدا را
دستهای نجس مس نخواهد نمود بعد از آن دیدم چهار زن که لباسهای حریر سفید پوشیده و بوی مشک و عنبر از ایشان استشمام میشد
نزد فاطمه رفتند سلام نمودند جواب شنیدند در مقابل او نشستند و عطردانی از نقره خام با ایشان بود مشغول بجوشیدن فاطمه
شدند تا اینکه نور دیده ام امیر المؤمنین علیه السلام متولد گردید در ساعت بیفتاد با زانو بر زمین سجده نمود و این کلمات بر زبان
جاری فرمود اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا وصی محمد رسول الله بمحمد یختم الله النبوة و بی یتم الوصیة
یعنی شهادت میدهم بوحدانیت خدا و پیغمبری محمد بن عبد الله و اینکه علی وصی آن پیغمبر است خدا پیغمبری را بمحمد ختم نمود
و وصایت را بمن ختم فرمود امیر المؤمنین بعد از آن بآن چهار زن نام برد و بایشان تسلیم کرد امر کرد و چون علی فطیم شد و زنان نمودند
فصیح تکلم نمود و گفت السلام علیک یا اماه یعنی سلام بر تو ای مادر پس از شنیدن جواب سلام سؤال کرد ای مادر پدرم در کجا است
گفت در جوار فرج خدا و نعمتهای او منعم است چون من این کلام را شنیدم گفتم ای فرزند تا مرتبه بنشینم جواب داد ای مادر من
هر روز فرزندم هستم ای برخیز ای مادر خواست چون این کلام را شنیدم از شدت خجالت عبا بر سر کشیدم و در گوشه خود را پنهان نمود
بعد از آن یکی دیگر از آن زنان پیش آمد نور دیده ام را برگرفت او را از عطر بهشتی معطر نمود پس نور دیده ام در روی او نمود
و گفت السلام علیک یا اختی یعنی سلام بر تو ای خواهر از عموم چه خبر داری گفت بخیر و سلامت من پسر بفرزند این گو
و هم کیان هستند جواب داد که این خواهرم مریم است عمو علی گفت مریم پس دیگر از آن زنان پیش آمد و او را نیز شست
بجامه کرباس نو پیچید و او را قنداقه نمود چون خیال کردم که او را واداشت شوم نمود گوید که بهمکار افزون نداد در زاد
که یا ابا طالب بدرستیکه این فرزند را پاک و پاکیزه از مادر متولد شد در دنیا صلاح و ایمان خواهند سید که از دست
در شهید شدن او را رسول خدا و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و مشتاقان آتش جهنم ... گفتم این
شخص چه نام دارد گفت ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه سی سال بعد از وفات رسول خدا او را در کوفه شهید میکند بعد از آن زاد شد
فرزندم برادرم محمد بن عبد الله او را از آن زنان گرفت و چون جان شیرین در آغوش کشید و با او سخن گفت و جمیع اسرار خود را با
او گفت تا از نظر غایب شدند من افسوس میخوردم از اینکه دو نفر از ایشان را نشناختم که بیک قابلیهای فرزندم چون کل
کرد که ای پدر بدرستیکه این چهار زن یکی مادرم حوا بود و یکی مریم و یکی آسیه بنت مزاحم و یکی مادر موسی ...
... در فلان موضع است ... از تولد من خبر ... ای و بنا این را گفت
مشغول ... گردید پس من برخاستم ... این خبر را شنید که ... سجده شکر بجای آورد و پاهای خود را
... کشید گفت ... در این خرم ... چون ... و ... و ... گفتم ... شنیدم ...
دیدم ... وفادار ... با ما ... و بر ... سلام کردند ... یا ابا طالب ... ولی الله بدرستیکه ...
... گفتند یا علی ... این ... خدا و ... ای ... گرد
... چون ... یکی از ... یکی از عقب ... ابو طالب ...
... گفتم الله اکبر ... رسول الله ... ابو طالب ...
... چون ... در ... دو ... ایشان ...
یا محمد یکی عبد المطلب یکی ابو طالب یکی ... عبد الله ... طالب ... کدام ...

خطاب شنید که بواسطه کتمان نمودن ایمان خود و اظهار کفر کردن و صبر کردن تا زمان فوت خود و در کتاب مناقب از شیخ اهل السنه
قاضی ابو عمرو عثمان بن احمد روایت شده که فاطمه بنت اسد فوت شد پس رسول خدا فرمود که ... و از مسند عشره
ذات شد عرض کرد یا رسول الله مرا اذان خبر شاد ... بشرطا آنکه ایمان بخدا او ... و شهادت ده ... بوحدانیت خدا و رسالت
مرا طلب نمود و شهادتین را بر زبان جاری کرد اینک پس رسول خدا فرمود ... فاطمه بنت اسد ... و غسل ...
کرد بعد عرض کرد ... بر ابوطالب رسول خدا فرمود اگر عهد میکنی که او را اطاعت نکنی مگر بعد ...
بنو هاشم فاطمه قبول نمود بجوانمردی چون شب شد ابوطالب خوشحال از فاطمه استشمام نمود که هرگز ندیده بود ...
نزدیک بود که فاطمه اباء نمود و گفت تا شهادتین را بر زبان جاری نسازی بستر در نیایم ابوطالب چون فاطمه را ثابت دید ناچار
اسلام اختیار نمود و فاطمه عهد گرفت بر کتمان ایمان خود که مبادا قریش مطلع گردند بعد از آن فاطمه ... و ... ماه
نمود تا فاطمه ... در همان شب امیرالمؤمنین علیه السلام حامله گردید روز بروز حسن فاطمه در تزاید بود و آنحضرت در
حالت ... سخن میگفت ... نقل شد که ... قریش هم ... تعظیم آنحضرت ... فاطمه چون
این حالت را مشاهده نمود گفت ... تعظیم تو ... پس هیچکس نخواهد بود
... در کتاب ... حسن بن محبوب از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده ...
... فاطمه بنت اسد ... خدا ... فاطمه داخل خانه ... کرد بعد از آن
... و ... روز فاطمه در میان خانه بود ... بعد از سه روز فاطمه بیرون
آمد ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... ابوطالب السلام کرد و شروع نمود سوره قد افلح
المؤمنون را تا ... رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان مبارک ... روز ... علم
از همان پیغمبر صلی الله علیه و آله ... امیرالمؤمنین ... روز ... ابن ... روز ... چون روز دوم
شد امیرالمؤمنین علیه السلام ... رسول خدا او را از فاطمه گرفت ... فاطمه ...
... روز ... ماه ذی الحجه ... ابوطالب ... صلاح عالم
... خواهد ... حاضر ... بعد از آن ...
... کعبه ... طواف ... سلام کنید ... ابوطالب ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... اسم ...
... شنوید ... السابقون الاولون ... که از جمله
خدای تعالی ... ابوطالب صاحب عیال ... بود رسول
خدا صلی الله علیه و آله ... ابوطالب ... عیال ... تنگی ... پیغمبر
از عیال او ... رسول خدا ... ابوطالب
... عقیل ... رسول خدا علی
را ... جعفر را ... امیرالمؤمنین ... رسول خدا بود ... امیرالمؤمنین
پیغمبر ... امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که
آنحضرت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... از ...
... حسن و حسین علیهما السلام ... شیعیان ... سنت ...
هر که ... اهل بهشت ...

۷ کرد روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اشتر خود سوار شد تا بکوه ال فلان روانه گردیدند چون بآن موضع رسیدند
فرمودند یا انس برادر و ابن عم من علی علیه السلام در فلان موضع مشغول تسبیح خدا است برو و سلام مرا باو
برسان او را بنزد من آور انس گوید پس رفتم نزد رسول خدا فرمودند بعلی او ردم و امیر المؤمنین علیه السلام را بر اشتر سوار نمودم باتفاق
بان بیکره روانه شدیم چون بخدمت آنحضرت رسیدیم پس از سلام و جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا ابا الحسن بنشین که
این سنگ که اینجا موضعی است که هفتاد هزار پیغمبر مرسل بر او نشسته اند و رتبه مقام من نزد خدا بهتر است از رتبه مقام انها و کدرتبه
همه پیغمبران که در وجای نشسته اند حال الا انکه رتبه مقام تو از همه انها فرونتر است که در این کلمه گوا بودند که قطعه ابری پیدا شد بر سر
ایشان سایه افکند رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بسوی ابر دراز کردند خوشه انگوری گرفتند و بر زمین گذاردند و
فرمودند یا اخی بنا ول نما بدرستیکه این هدیه ایست از جانب خدا بسوی من بعد از آن بسوی تو انس گوید من عرض کردم یا رسول الله علی برادر
فرمودند بلی علی برادر من است عرض کردم یا رسول الله چگونه برادر تو شد علی علیه السلام را بیان فرمایید فرمودند خدا وند عالم
ابی را خلق فرمود در زیر عرش سه هزار سال قبل از خلقت آدم و آنرا در میان شیشه از لؤلؤ سفید ضبط نمود تا زمان خلقت آدم و
چون آدم را خلق فرمود انتقال داد آن آبرا از میان آن لؤلؤ در صلب آدم چون زمان وفات آدم رسید انتقال داد آنرا بصلب شیث بن آدم
و همچنین از صلب شیث بصلب پسر او پس بصلب پسر او و همچنین تا زمان عبد المطلب از صلب عبد المطلب بیرون آمد و نصف شد یک نصف در صلب
پدرم عبد الله قرار داد و نصف دیگر را در صلب ابو طالب پس من از نصف اول آب هستم و علی از نصف دوم پس علی برادر من است در دنیا
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمودند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا و در حدیث دیگر روایت شده
فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من و علی از یک نور بودیم و خلق شده بودیم قبل از خلقت آدم به چهار هزار سال در یمین عرش خدا را
تسبیح میکردیم و چون خدا آدم را خلق فرمود ما را در صلب او قرار داد و وقتیکه آدم در بهشت بود نور ما در صلب او بود و چون
قصد مخالفت نمود ما نیز در صلب او بودیم و هنگامیکه نوح سوار بر کشتی شد نور ما در صلب او بود و هنگامیکه ابراهیم را با تش انداختند
نور ما نیز در صلب او بود و همچنین خدا وند ما را انتقال داد از اصلاب طاهره بسوی ارحام طاهره تا زمان عبد المطلب انوار ما
دو نیم شد و نصفی فرمود یک نصف را من قرار داد در صلب پدرم عبد الله سپرد و نصف دیگر را علی علیه السلام که آن قرار داد
در صلب ابو طالب بعد از آن دو اسم از اسماء خود مشتق کرد یکی را بمن بخشید دیگری را بعلی عطا فرمود پس محمد را از محمود و علی را
از اعلی مشتق کرد اینها در حدیث دیگر از معاذ بن جبل مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خدای تعالی خلق نمود
من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را هفت هزار سال قبل از خلقت دنیا راوی گوید عرض کردم یا رسول الله
در این مدت شما در کجا بودید فرمودند شبحهای نوری بودیم در مقابل عرش بودیم و کار ما تسبیح و تحمید و تمجید خدا بود
چون خدا اراده فرمود که خلق نماید ما را بصورت بشری در آورد و نور ما را در صلب پدران و رحم مادران قرار داد و ما را از شرک و سفاح که زنا
باشد نگاه داشت و بواسطه ما سعید و رستگار شدند و گروهی شقی و نابکار گردیدند بعد از آن نور ما را از اصلاب طاهره منتقل کرد
بارحام مطهره تا زمان عبد المطلب آن نور را دو نصف نمود یکی را در صلب عبد الله قرار داد و آن را در رحم مادرم آمنه و دیگری را
در صلب ابو طالب و از آنجا در رحم فاطمه بنت اسد چون من از مادر متولد شدم آن نور در صلب من قرار گرفت و فاطمه از آن
خلق شد و چون علی علیه السلام از مادر متولد گردید آن نصف دیگر در صلب او قرار داد و چون فاطمه را بعلی تزویج کرد
خدا از آن دو نصف نور حسن و حسین علیهما السلام را خلق نمود پس از آن نور علی در اولاد حسن قرار داد و نور من در اولاد حسین
و نور حسین منتقل میگردد در صلب امام بعد از او و همچنین تا امام دوازدهم حضرت قائم آل محمد علیهم الصلوة و السلام و این
در بیان اینکه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و آل او شده و دلالت بر فضیلت آن حضرت علیه السلام میکند و معلوم است
که آیات الله بر فضیلت آنجناب زیاده از آن است که در این کتاب بتوان شمرد از ده ما را اراده نمود و اینجا اشاره میشود بجمله

انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و این آیه شریفه بنا بر آنچه
۸ از آنها اول آنها آیه کریمه انما ولیکم الله و رسوله ... در شان نزولش درباره حضرت سید الوصیین است آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در بسیاری از کتب بسیار این طرف ثبت شده شان نزولش درباره حضرت سید الوصیین است ... و ابن صبوح درباره
روایت شده که جماعتی از طایفه یهود که نزدیک آنها عبد الله بن سلام بود و بعضی دیگر از قبیل اسد و ثعلبه ابن یامین و ابن صوریا
که بشرف اسلام داخل شده بودند روزی بخدمت سید عالم آمدند عرض کردند یا رسول الله موسی پیش از وفاتش یوشع بن نون را وصی خود قرار داد
داد پس از وفات شما وصی و خلیفه شما کیست خواهد بود در این گفتگو بودند که جبرئیل امین نازل شد و این آیه را آورد انما ولیکم الله و
رسوله و الذین امنوا یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی این است جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او و آنکسانی که
ایمان آوردند بخدا و اقامه نماز کردند و اعطاء زکوة نمودند در حالتیکه در رکوع بودند رسول خدا فرمودند برخیزید تا مسجد برویم
آنحضرت و آنها با رسول خدا بمسجد رفتند شخص سائلی را دیدند که از مسجد بیرون میرفت رسول خدا فرمودند ای سائل آیا کسی
چیزی بتو عطا نمود در این مسجد عرض کرد بلی یا رسول الله این انگشتر را این جوان بمن عطا فرمود چون نظر نمودند امیر المؤمنین
علیه السلام در نماز بود فرمودند میبینکه انگشتر را عطا نمود بچه حالت بود عرض کرد در حالت رکوع پس رسول خدا صلی الله علیه
و اله تکبیر گفتند و اهل مسجد نیز تمام تکبیر گفتند بعد از آن فرمودند علی بن ابیطالب بعد از من ولی شما خواهد بود ... دیگر
از ابوذر غفاری روایت شده که گفت شنیدم بهر دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله و اگر دروغ بگویم خدا هر دو گوشم
کر گرداند و دیدم با این هر دو چشم و اگر دروغ بگویم خدا هر دو را کور نماید که فرمودند علی پیشوای مردم است کشنده کفار است ...
او را یاری کند یاری نمود خدا منصور خواهد بود و هر که یاری او را نکند مخذول خدا خواهد بود ایها الناس آگاه باشید که روزی در
نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه و اله کرده بودم که ناگاه سائلی وارد مسجد شد و بهر که رو آورد و اظهار فقر و پریشانی نمود
چیزی باو ندادند و خواست از مسجد بیرون رود دست بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد پروردگارا شاهد باش که در مسجد رسول
تو آمدم و اظهار فقر نمودم کسی چیزی بمن نداد و فقیر که این کلمات را میگفت رسول خدا صلی الله علیه و اله در نماز بودند امیر المؤمنین
علیه السلام نیز مشغول نماز بود در حالتیکه در رکوع بود با انگشت خنصر که انگشتری در آن بود اشاره بسوی سائل نمود سائل بسوی
آنحضرت شتافت و انگشتر را از انگشت آنجناب بیرون آورد پس از آن رسول خدا فرمود و پیغمبر هم شاهد مینمودند چون از نماز فارغ شدند سر بسوی
آسمان بلند نمودند و عرض کردند پروردگارا برادرم موسی از تو مسئلت نمود و عرض کرد رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری یعنی ای پروردگار من سینه مرا گشاده گردان
و کارهای مرا آسان کن و گره از زبانم بگشا تا کلام مرا بفهمند و برادرم هرون را وزیر من کن ... مشکل را برای آسان کن و ... اجابت
فرمودی دعای او را و وحی کردی بسوی او که ... خداوندا منت ... فرمودی ... عضد ... باجابت
و نجعل لکما سلطانا یعنی ... محکم کردانم و از برای شما قرار دهم سلطنت و پیغمبر ... قوم
محمد صلی الله علیه و اله پیغمبر و صفی توام پس ... عطا فرما شرح صدر مرا و ... کارها مرا آسان
کردان و قرار ده برای من وزیری از اهل خودم که پشت من بواسطه او قوی باشد ابوذر گوید کلام آنحضرت هنوز تمام نشده بود که جبرئیل
از جانب خداوند جلیل آمد و عرض کرد یا محمد بخوان رسول خدا فرمودند چه بخوانم عرض کرد بخوان انما ولیکم الله و رسوله الی
آخر الآیه و از مناقب آل ابو طالب روایت شده که چون عبد الله بن سلام با جماعتی از قبیله اش که یهود
بودند مسلمان شدند روزی ابن سلام بخدمت سید انام علیه الصلوة و السلام عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه از قبیله ما دنیا
بیار دیگر ... که با او همراه و معاشرت ... بعد از آنکه با شرف اسلام مشرف شدیم
و قصد نمودند ... پس ... مشکل
کردید رسول خدا صلی الله علیه و اله بجهت تسلی خاطر ایشان این آیه را از جانب خدا تلاوت فرمودند انما ولیکم الله و

ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بعد از آن برخواستند باتفاق عبدالله بن سلام وقبایله
او در آن مسجد شدند داخل مسجد که دیدند مردم بعضی در رکوع و بعضی نشسته بود سائلی را ملاقات فرمودند سؤال کردند از او
که آیا کسی چیزی بتو عطا نمود عرض کرد بلی یا رسول الله انگشتری از طلا این شخص بمن عطا نمود و اشاره بسوی جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام کرد رسول خدا فرمودند که در چه حالت بود عرض کرد در حالت رکوع پس آنحضرت صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند و این
آیه را تلاوت فرمودند ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی آنچنان کسانیکه دوست داشته باشند
خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده‌اند هر آینه ایشان حزب خدا خواهند بود و بدرستیکه هر که حزب و لشکر خدا که باید هر آینه
مظفر و غالب خواهند بود یعنی این جماعت بود که از ذلک ضعف اسلام نموده این تخم دوستی خدا و پیغمبر او و آنکسیکه ایمان بخدا آورده
که مراد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است در مزرعه دل کاشته باید بیابند و آگاه باشید که این زراعت بثمر خواهد برد سود
و از جمله حزب الله یعنی لشکر خدا محسوب نخواهند شد و هر که در لشکر خدا نباشد البته غلبه و ظفر و نصرت با او نخواهد بود و از جمله
نشانها که از کتب معتبره عامه است آنست که از عبدالله بن سلام نقل شده که گفت رفتم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتم یا رسول الله قوم
خود که بودیم برای ما رنجیده و معاشرت با ما از جهت ایمان و اسلام ما ترک نمودند پس آن حضرت فرمودند انما ولیکم الله ورسوله
الی آخر الآیه بعد از آن بلال را فرمودند که اذان نماز ظهر را بگوید در حالتیکه مردم بعضی در رکوع و بعضی در سجود که ناگاه سائلی بودند
داخل مسجد شد و سؤال نمود امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم خود را بوی عطا فرمود در حالتیکه برکوع بود سائل حمد سود
الله را بجا آورده کیفیت را بعرض آنحضرت رسانید و آنوقت رسول خدا این آیه را تلاوت فرمودند انما ولیکم الله ورسوله الآیه و از جمله
از اخبار مستفاد میشود که حضرت در نماز نافله بود که خاتم خود را بسائل عطا فرمودند بلکه در بعضی از اخبار تصریح باین شده مخفی
نماند که نزول این آیه شریفه در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله متواترات بلکه از مسلمات شیعه و سنی است و اخبار
در این باب از حد تواتر است و بسند مرفوع در کتاب ... از تفسیر محمد بن عباس بن علی بن مروان نقل شده که نزول این آیه
که در شان امیرالمؤمنین عام و خاص ... از جمله ایشانست عمر بن الخطاب و عثمن
و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و ابن عباس و ابو رافع و جابر بن عبدالله و ابوذر و خالد بن عمرو و حضرت
علی بن الحسین علیه السلام و حضرت باقر و عبدالله بن محمد بن الحنفیه و محمد بن سری و عطا بن سایب و محمد بن سایب و عبدالرزاق
و غیرهم پس از آن جهت سند اخبار ... که جمعی از مفسرین عامه ... تعصب کرده‌اند تمام ایشان در اخبار
فضائل حیدر کرار ... در تفسیر خود ذکر کرده اند
که این آیه در شان علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد ... در شان نزول آن
اکثر ... عمر بن الخطاب بعبدالله بن سلام است کسانیکه ... لکن ...
کسی ... ولی طفل ... و اموال ...
رسول ... عبدالله بن سلام و قوم او ...
اخبار ...
و هر چه امر فرماید اطاعت ... امام علیه السلام
... در سوره ... الله ...
...
...
... صلی الله علیه و آله ...

کرده

که مراد از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهای آن حضرت هستند بعضی گفته اند که اقارب و خویشان آنحضرت [illegible] و کسانیکه
صدقه بر ایشان حرام است و جماعتی گفته اند که مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است و فاطمه و دو نور دیده آنحضرت امام حسن و امام حسین
علیهم السلام و زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم و جمهور علما گفته اند که این آیه در حق امیرالمؤمنین
و سیدة النساء و دو سید جوانان اهل بهشت نازل گردیده و [illegible] روشن است بسبب طرق و روایت [illegible] این
کتاب [illegible] بعضی از آنها میکنیم از جمله آنکه از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه
رضی الله عنها تشریف داشتند امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسنین را در نزد خود طلبیدند بعد از آن طلب نمودند کسای خیبری
و ایشان را در زیر آن کسا جمع داد و خود هم داخل کسا شدند و دست بجانب آسمان بلند کرده عرض کردند پروردگارا اینها اهل بیت
هستند [illegible] ایشان [illegible] پس رجس را از ایشان بردار و پاکیزه گردان ایشان را بکنوع پاکیزه
کردنی [illegible] دعای آنحضرت تمام نرسیده بود که جبرئیل این آیه را آورد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا ام سلمه پیش رفته عرض
کرد یا رسول الله من هم با ایشان هستم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای ام سلمه لکن ایشان [illegible] بدرستیکه تو نیز بخیر هستی
و [illegible] در حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] حضرت سید الساجدین از ام سلمه
رضی الله عنها روایت شده که [illegible] این آیه در خانه من نازل شد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل من تشریف داشت
طلب فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بعد از آن کسای خود را بر روی ایشان کشید و عرض کرد پروردگارا اینها اهل
بیت من هستند [illegible] رجس را از ایشان بردار و ایشان را پاکیزه گردان پس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من هم از ایشان هستم فرمود
بلی یا جبرئیل تو از ما هستی [illegible] یا رسول الله من هم از اهل بیت تو هستم [illegible] فرمودند
ای ام سلمه بجای خود باش [illegible] بعد از آن جبرئیل عرض کرد یا محمد این آیه را تلاوت نما
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا و ایضا در حدیث دیگر از ام سلمه روایت شده که بعد از آنکه این آیه نازل شد رسول
خدا امر فرمود امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام را در [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام را [illegible] امام حسین علیه السلام را [illegible] و فاطمه را در پایین پای
مبارک [illegible] بعد از آن [illegible] عرض کرد پروردگارا اینها اهل بیت من هستند رجس را از ایشان بردار و ایشان را
[illegible] و در حدیث دیگر [illegible] شده که بعد از آنکه این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا چهل روز [illegible]
خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه تشریف میبردند [illegible] میفرمودند السلام علیکم یا اهل البیت
و رحمة الله و برکاته الصلوة علیکم یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا و در حدیث [illegible]
خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آنحضرت فرمودند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا بعد از آن فرمودند
بدرستیکه ما اهل بیت [illegible] مطهر و پاکیزه هستیم از جمیع [illegible] احمد بن حنبل [illegible] ام سلمه روایت شده که روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من تشریف داشتند که خادم خبر داد که علی و فاطمه علیهما السلام [illegible]
دارند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند [illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین و فاطمه
و حسنین علیهم السلام داخل خانه شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین علیهما السلام را [illegible] ایشان را بوسید
بعد از آن [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible] بوسید و عرض کرد پروردگارا
[illegible] و اهل بیت من [illegible] ام سلمه [illegible] عرض کردم یا رسول الله من هم از اهل بیت شما هستم فرمودند [illegible]
[illegible] در این کتاب [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

با انها داده و همچنین قول باینکه جمیع اقارب آنحضرت نیز داخل در آیه هستند مطابق و هم در بیان معنا آیه تطهیر ذات ادعا برهان
و جواب این هر یکی میکوییم مراد از اراده که خدا میفرماید انما یرید الله اراده است که مقرون بفعل هم باشد این هنگام معنی اذهاب
از اله و برطرف کردن رجس میشود از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و همین است معنای عصمت و بس زیرا که معصوم کسی را کویند
که خدا او را معصوم کردانیده باشد اما اراده صرف که مجرد از فعل باشد یعنی اینکه خدا امر نمود اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را باجتناب
از معاصی پس او باطل است و وجه اول انکه کلمه انما در آیه دلالت میکند بر اختصاص و حصر و بدیهی است که امر کردن باجتناب از معاصی
اختصاص باهل بیت علیهم السلام ندارد بلکه شامل است جمیع مکلفین را حتی کفار و مشرکین و دوم انکه سوای اخبار مذکوره
مفسران سیما بلا خلاف نزول آیه بعد از دعا کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله باینکه اینها اهل بیت من هستند پروردگارا رجس را
از انها برطرف کردان و همچنین جای دادن ایشانرا در زیر عبا و منع کردن ام سلمه را از دخول با اینکه از ازواج سلمه که بعد از خدیجه افضل زوجات
آنحضرت بود دلالت دارد بر صلاح و شرافت اصحاب کسا و هم بسیار واضح است منافات این مطلب با قول بعموم و شمول آیه مر بکر
زنان را اما مراد باینکه این آیه بر اختصاص بزنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد زیرا که آیات مثل قبل و بعد از خطاب بزنان آنحضرت است
مردود است اولا باخبار متواتره کثیره داله بر خروج زنان آنحضرت صلی الله علیه و آله از تحت آیه و اختصاص داشتن با میر المؤمنین
و فاطمه و حسنین علیهم السلام که بر بعضی از آنها اشاره شد ثانیا انکه اخبار مستفیضه وارد شده که ترتیب قرآن موجود که در نزد
ماست ترتیب منزل من الله علیه السلام نیست یا انکه ایمن از غلط باشد بلکه معاندین دین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بجهت بعضی اغراض و مصالح دنیویه خود بعضی از آیات را از موضع خود بیرون برده و در جاهای دیکر درج نمودند و ممکن است که آیه تطهیر هم از آن
قبیل باشد ثالثا انکه اخبار کثیره وارد شده که آیات بسیاری از قرآن سقط شده که موجب اخلال و عدم منا سبت آیات
قرآن کردیده و شاید که قبل از آیه تطهیر و همچنین مابعد آن آیاتی بوده که ارتباط را تمام مینموده و حالا بسبب نقصان در میان
و منا سبت هم نرسیده باشد چنانچه علی بن ابراهیم در کتاب ثواب الاعمال از عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله روایت شده
که انجناب فرمود سوره احزاب بلندتر از سوره بقره بود و بسیاری از فضایح و معایب مردان و زنان
قریش در او ثبت بود و حضرات معاندین دین آنها را از میان بردند رابعا انکه اکر مسلم بداریم که تحریف و سقط در قرآن نشده چنانچه
مذهب بعضی از علما است میکوییم اسلوب قرآن بر وتیره اسلوب کلام دیگران نیست بلکه صدها این مدعی معلوم میشود برجوع
در تمام قرآن مثل انکه در جمله از سورهای مکیه آیاتی هست که در مدینه نازل شده و در سورهای مدینه آیاتی هست که در مکه نازل
شده بلکه نزد ارباب معانی و علمای بیان این نحو از بیان از اعلی مراتب فصاحت و بلاغت است زیرا که ذکر آیه تطهیر در بین آیات
ناهیه زنان و نهی و منع انها از بعض معاصی شاید بجهت تنبیه کردن ایشان از نظر بطهارت اهلبیت معلوم میشود که خداوند عالم کمال اهتمام را
در اثبات طهارت و عصمت اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله داشته و خامسا انکه اکر مسلم بداریم بودن اسلوب قرآن مثل اسلوب
غیر قرآن مسلم نداریم در اینمقام تابع بودن اسلوب بجهت حصول مغایرت لفظ و معنی اما از حیثیت لفظ زیرا که ما قبل
و بعد از این آیه ضمیر خطاب در انها مؤنث است بخلاف این تطهیر که خطاب بجمع مذکر است اما از حیثیت معنی انکه خطاب بزنان نبی صلی الله
علیه و آله متضمن و مشتمل است بر تخویف و تهدید و توبیخ بخلاف خطاب با اهل بیت آنحضرت که صریح است در انواع تلطف و عطوفت
و نهایت مبالغه در اکرام و اعزاز ایشان چکونه منفصل و متصور است از شخص عاقل که در بین تهدید و تخویف این نحو ملاطفت نماید پس
لزوم تنافی سیاق با سیاق کلام الله تعالی شانه عما یقول الظالمون و اما مراد باینکه این آیه برخلاف مطلوب ما است زیرا که
هرچند اثبات عصمت اهل بیت آنحضرت مستلزم ابتلاء ایشان بمعاصی نیست و اما انکه ازاله و برطرف کردن رجس فرع ثبوت
رجس است که انها پس معلوم میشود که ابتلاء ایشان معصوم نبوده اند زیرا که ازاله و برطرف کردن که عبارت است از ازاله
میشود ازاله و برطرف کردن شیء بجهت نکاه داشتن اوست در مقابل ... شامل معمول ما

زاشته باشد هرچند که حاصل نشده باشد مثل آنکه در دعا میگوئی صرفنا الله عنک کل سوء و اذهب عنک کل مکروه و مثل آنکه قول
بمعصوم بودن اهل بیت علیهم السلام در ابتدا دون الانتها خرق اجماع مرکب است زیرا که هر که قائل بعصمت ایشان شده از ابتدا
تا انتها میگوید معصوم بوده اند و هر که منکر عصمت شده او نیز از ابتدا تا آخر نفی معصوم بوده اند و آخر معصوم شدند اینجا بخلاف
خلاف اجماع و قولی نو خواهد بود و اما اراده با آنکه بهر دو وجه دیگر در این صیغه مضارع هستند دلالت بر تجدد و حدوث میکند پس
از این جهت ثابت نمیشود عصمت ایشان مجدد و حدوث است با آنکه استعمال صیغه مضارع و اراده کردن معنای ماضی بسیار است
در قرآن خصوص لفظ یرید که در چند موضع بمعنای ماضی استعمال شده در قرآن مجید مثل یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و
یرید الله ان [illegible] عنکم و یریدون ان یبدلوا کلام الله و انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء سیم آنکه آیه
ابرار آیاتیست که در سوره هل اتی میفرماید و یؤثرون علی انفسهم بلکه تمام این سوره در حق اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد
و اخبار در این باب بخصوص بسیار است اشاره ببعضی از آنها میشود مجاهد از ابن عباس و سلیمان [illegible] از حضرت امام جعفر صادق ع
از پدرش امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده اند در تفسیر آیه که یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا که و نیز
[illegible] و کوثر [illegible] حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام مریض شدند در وقتیکه طفل بودند رسول خدا صلی الله
علیه و آله بعیادت ایشان بخانه فاطمه تشریف بردند و نفری از اصحاب نیز همراه آنجناب بودند [illegible] امیر المؤمنین علیه
السلام عرض کردند یا ابا الحسن [illegible] خود [illegible] نذری بنما از برای فرزندان خود تا خدا ایشان را شفا عطا فرماید امیر المؤمنین ع
فرمودند نذر کردم که اگر خدا ایشان را شفا عطا فرماید [illegible] این نعمت سه روز روزه بدارم چون [illegible] این کلام را فرمودند
علیا [illegible] فاطمه [illegible] فرمودند من هم نذر کردم که اگر خدا [illegible] فرزندانم را شفا عطا فرماید [illegible] این نعمت سه روز روزه
بدارم [illegible] چون این کلام را [illegible] شنیدند [illegible] گفتند ما هم [illegible] چون [illegible] خود را نذر کردند [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] که [illegible] روزه کردند [illegible]
[illegible] نبود [illegible] بود [illegible] شدند [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] قبول نمود [illegible]
[illegible]
چون مغرب شد امیر المؤمنین علیه السلام با رسول خدا [illegible] بخانه تشریف آوردند [illegible]
[illegible] اهل بیت علیهم السلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
از [illegible] مسلمانان طعام [illegible] بشما عطا فرموده از طعام [illegible] خدا [illegible] عطا فرماید
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible]
صاحب [illegible] پیغمبر [illegible] مسکین [illegible]
[illegible] خواهد شد [illegible] خواهد بود
و [illegible] فاطمه [illegible] شعار [illegible] استماع نمود [illegible] خلاصه
مضمون [illegible] طعام [illegible]
و جمیع [illegible] سائل عطا [illegible] روزه [illegible] شد
[illegible] روز [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و حسنین علیهم السلام [illegible] فاطمه [illegible]

و بپشند و بلد ثالثاً اجو را دستاس کرده خمیر نمود و پنج قرص نان از آن پخت شب امیرالمؤمنین علیه السلام پس از فراغ از نماز بخانه آمد
فضه خوان طعام را نزد ایشان گذارد حضرت نشستند که لقمه بردارند از در یتیمی بلند شد که السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله
علیه و آله یتیمی هستم از یتیمهای مسلمانان نان طعام خود را طعام دهید تا انکه خدا از طعامهای بهشت شما بخوراند حضرت رو بسوی
فاطمه نمود و اشعار چندی که مضمونش رحمت بر فقرا بود انشاد نمودند مخدره نیز اشعاری در ترغیب طعام دادن مضمون انشاد نمود
و دست مبارک بسوی خوان طعام برد و جمیع آن نانها را باز به یتیم عطا فرمودند و شب را نیز با آب افطار نمودند که بی خواب بودند چون روز
طبخ سیم شد فاطمه علیه السلام برخاست و بیرون دو زاول و روز دوم قسمت سیم را دست ساخته و از آن صاع جو پنج قرص نان نمود امیرالمؤمنین علیه
السلام پس از فراغ از نماز مغرب بخانه آمدند لقمه اول را برداشتند که افطار نمایند صدای اسیری از اسرای مشرکین از در خانه برخاست
که السلام علیکم یا اهل بیت محمد ما را اسیر می نمائید و ما را بر نمی گردانید و از طعامها نمی خورید بما نمی خورانید امیرالمؤمنین علیه السلام
نیز خطاب بفاطمه نمودند و اشعار چندی انشاد فرمودند فاطمه علیه السلام نیز در جواب اشعار چند مناسب اشعار آنحضرت انشاد نمود
که مضمون بعضی از فقراتش این بود که پروردگار دیدی که بجز از این یک صاع جو چیزی نمانده بود بخشیدم و بچه هایم گرسنه خواهند شد
او را انها فاطمه ما سیر نمود [illegible] حسن و حسین هر دو گرسنه [illegible] بسوی خوان طعام برد و تمام آن نانها
برداشته بان مسکین عطا فرمودند شب را نیز با آب افطار نمودند چون صبح شد روز چهارم شد قصد افطار نمودند حال آنکه از جنس خوردنی
چیزی در خانه نداشتند امیرالمؤمنین علیه السلام حسنین علیهما السلام را برداشته بسوی خانه رسول الله روانه شدند در حالتیکه
از شدت گرسنگی مانند جوجه مرغ میلرزیدند چون چشم آنجناب برایشان افتاد فرمودند یا ابا الحسن این چه حالت است که شما
مشاهده مینمایم پس رسول خدا با اتفاق امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهما السلام بسوی خانه فاطمه روانه شدند وقتی وارد خانه
شدند که فاطمه در محراب عبادت بسجده رفته بود و اشک از دیدهای مبارکش جاری بود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون فاطمه را بدین
حالت مشاهده نمود آنحضرت را در آغوش کشید و او را تسلی داد و فرمود وای بر شما سه روز است که گرسنه هستید در ساعت جبرئیل از جانب
خداوند جلیل نازل شد عرض کرد یا محمد فرا بگیر انچه را که خدا [illegible] برای اهل بیت تو مهیا فرموده و سوره هل اتی را تا [illegible]
ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا بر آنحضرت تلاوت نمود و در حدیث دیگر است [illegible] که چون اهل بیت پیغمبر
علیهم السلام نذر خود را وفا نمودند سه روز را روزه گرفتند و روز چهارم شد قصد افطار نمودند از جنس ماکول چیزی در خانه ایشان
نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه تشریف بردند از شدت جوع و گرسنگی ایشان مطلع گردید فاطمه عرض کرد ای پدر بحق خدا
و احترام تو با ما قسم که سه روز است من و حسنین و ابن عم همه گرسنه هستیم رسول خدا صلی الله علیه و آله سر برکشید دید جبرئیل نازل شد
طبقی مرصع بدر و یاقوت مملو از طعام بهشت که بوی مسک و کافور از او متصاعد بود و در اهل بیت از آن طعام تناول نمودند بعد
از آن کم نگردید حضرت ابی عبدالله الحسین قدری از آن طعام را برداشت بیرون خانه آمد زن یهودیه بر آن حضرت [illegible] نمود و
عرض کرد ای اهل بیت پیغمبر من گرسنه هستم قدری از این طعام را بمن عطا فرما تا شاید آنجناب دست دراز نمود که آن طعام را باین زن یهودیه
عطا نماید جبرئیل نازل شد طعام را از دست آنحضرت گرفت آن طبق نیز پنهان گردید در حدیث دیگر از زید بن ارقم روایت شده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت آثار گرسنگی می دیدند از شدت جوع سنگی بر روی شکم مبارک می بستند برای آنکه گرسنگی
آنحضرت تخفیف یابد قضا را روزی آنجناب روزه بودند در خانه آنحضرت از جنس خوردنی چیزی نبود شب آنحضرت بخانه فاطمه تشریف
بردند حسنین علیهما السلام چون جد بزرگوار خود را دیدند عرض کردند یا جدا ما گرسنه ایم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بفاطمه
فرزندانم را طعام بده فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار بحق شما قسم که در خانه ما چیزی از جنس طعام پیدا نمیشود رسول خدا صلی الله علیه و آله
زبان مبارک را در دهان حسنین علیهما السلام گذاردند از آب دهان مبارک آنحضرت ایشان سیر شدند بعد از آن [illegible] قرص نان [illegible]
نمودند از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله چون وقت افطار شد [illegible] را در خدمت آنحضرت گذاردند چون دست دراز کردند

کار از

۱۲ که از آن ثلثان افطار نمایند باز سائلی بایستاد و عرض کرد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة مرا از طعام خود طعام دهید
تا انکه خدا از مائده‌های بهشت شما را بخوراند بدرستیکه مسکینم هستم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا فاطمه و ای دختر پیغمبر
برو و خوانچه طعام را بیاور که حاضر است علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند ای فاطمه خوانچه را پیش آور و مسکین را عطا فرمود
فرمودند یکی از آن نانها را و رد نکرد و مسکین را حاضر گردانید صدای پیغمبر بر خواست و عرض کرد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة
و معدن الرسالة پیغمبر هستم از پیمبرها که بمن طعام دهید از طعامهای خود تا انکه خدا از مائده‌های بهشت شما را عطا فرماید رسول
خدا صلی الله علیه و آله کلام سابق را اعاده نمودند و فرمودند یا علی بن ابیطالب فرمودند از یتیم پیمبر امیر المؤمنین علیه السلام بعد نمود
آنحضرت عمل نمودند بعد از آن باز هم یکی از آن نانها را و رد فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که ناگاه صدای اسیر بر خواست
و عرض کرد سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و معدن رسالت اسیرم در بلاد شما از غذای خود مرا طعام دهید تا خدا از مائده‌های بهشت
شما را عطا فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را امر نمودند که نصف نان را باسیر داد و انشب را آنحضرت
با اهل بیت طاهرین خود بسر بردند پس خدا نازل فرمود در شان ایشان این آیه را ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و این آیه از برای مهمل
است شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب فصول خود نقل نموده که روزی مامون ملعون بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض
کرد یا ابن رسول الله بیان فرما از برای من از قرآن آیه را که دلالت نماید بر فضیلت جد شما امیر المؤمنین علیه السلام حضرت
فرمودند آیه مباهله که دلالت است بر فضیلت جلیله امیر المؤمنین علیه السلام که خدا فرموده در سوره مبارکه فمن حاجک فیه من بعد ما جائک
من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد پس هر کدام
از نصاری بکوید بایشان بیائید ما بخوانیم ابنای خود را و زنان خود را و نفسهای خود را بعد از آن مباهله کنیم و دعا نمائیم که هر کدام از ما که دروغ
گوست لعنت خدا بر او نازل گردد بدرستیکه چون نصاری نجران در کتب خود خوانده و از علمای ایشان شنیده بودند که
صفات خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آن کتب مسطور است منتظر مبعوث شدن آنجناب میکشیدند تا آنکه خبر بعثت تمام
آنجناب را شنیدند پس بزرگان نجران و علمای ایشان نشستند با هم مشورت نمودند آخر الامر جماعتی را فرستادند که جمعی
از خواص علمای خود بودند بمدینه آمدند از برای اختبار و امتحان رسول مختار صلی الله علیه و آله پس از دو روز مباحثه
پس از معجزات و خوارق عادات رسیدند که آیات علیه الافتخار و البینات که مذکور است دعوای آنحضرت بمباهله قرار دادند
الحاصل پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان فرمودند تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم
یعنی بیائید تا بخوانیم ما و شما پسران و زنان خود را و کسانیکه بمنزله نفس ما و شما هستند و دعا کنیم هر کدام از ما و شما بر باطل هستیم
عذاب خدا نازل شود و او را هلاک کند پس از قرار دادن چون روز موعود شد رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون
تشریف آوردند بیکدست دست حضرت مجتبی و بدست دیگر دست حضرت سید الشهدا علیه السلام را گرفته و امیر
المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام از دنبال روان شدند و این مطلب بنص محقق است که هیچکس از خلایق اجل و افضل
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و هرگز آنحضرت نفس خود خواند البته افضل از جمیع خلق خواهد بود و چون دیگری از خدا
امیر المؤمنین علیه السلام را نفس پیغمبر خوانده پس آنحضرت افضل از همه مردم خواهد بود مامون عرض کرد یا ابن رسول الله
این مطلب شما مسلم است در صورتیکه مراد بانفسنا در این آیه امیر المؤمنین علیه السلام باشد و اما با احتمال آنکه مراد از انفسنا
نفس مقدس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله باشد حقیقة فضیلتی از برای امیر المؤمنین علیه السلام نخواهد بود کما اینکه ابنا را
دعا الی نکر بلفظ جمع ذکر نموده فرموده و حسنین علیهما السلام اراده شده‌اند و همچنین نسا را بصیغه جمع ادا فرموده و حال آنکه فاطمه علیها السلام
اراده شده حضرت رضا علیه السلام در جواب فرمودند یا امیر المؤمنین اینکه گفتی صحیح نیست زیرا که انسان همیشه و دائما غیر را دعوت میخواند
یا امر میخواند مر غیر را با شان نه دعوت نفس خود و بنا بر گفته تو لازم میآید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقة نفس خود را

دعوت نموده تا بشد برای مباهله کردن و این خلاف فصاحت خواهد بود مامون عرض کرد پس از بیان این جواب بود که از برای سئوال ابرار من خواهد بود و زمخشری از کتاب کشاف نقل نموده حدیثی را که خلاصه مضمونش این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نصارای نجران را دعوت بمباهله نمود اهل نجران یک روز مهلت گرفتند برای مشورت رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانمر را جمع نمودند اما نیز با خود خلوت نمودند بعاقب که دانای اعلام ایشان بود و نمودند و گفتند ای عبد المسیح تکلیف صلاح ما با محمد چیست عاقب گفت ای گروه نصارای نجران سوگند که هیچ قومی مباهله نکردند به پیغمبری مگر آنکه صغیر و کبیر ایشان هلاک گردیدند و عذاب خدا و لعنت بر ایشان نازل شد و بخدا میدانید شما بعلم و یقین میدانید که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر مرسل است از جانب خدا بسوی خلق مبعوث گردیده و اگر شما با او بنای مباهله گذارید هر آینه هلاک خواهید شد و اگر میخواهید ترک کنید تا صاحب دین خود باشید و در دین خود باقی بمانید آن است که اظهار عاجزی نمائید و از او مرخص شده صلح نمائید و بشهر و دیار خود برگردید چون روز دوم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام را در آغوش گرفته و دست حضرت امام حسن علیه السلام را در دست گرفته و امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام از دنبال آن حضرت روانه شدند و میفرمودند که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید و اسقف نجران گفت ای گروه نصارا من رویهائی میبینم که اگر از خدا بخواهند که کوه را از جای خود حرکت دهد هر آینه کوه از مکان خود زایل شود و آنچه را که بخواهند اقرار کرده پس شما با ایشان بنای صلح گذارید و ترک مباهله نمائید که اگر بنای با ایشان مباهله نمائید یکی از نصارا در روی زمین نماند تا روز قیامت پس نصاری عرض کردند یا ابا القاسم رای ما بر آن قرار گرفته که ترک مباهله نمائیم و در دین خود باقی باشیم و شما هم در دین خود باشید رسول خدا فرمودند حال که از مباهله کردن ابا دارید اسلام قبول نمائید تا در نفع و ضرر مسلمانان شریک باشید عرض کردند ما را این مرتبه نیست فرمودند حال که مسلمان نمیشوید پس مهیای جنگ باشید عرض کردند ما طاقت و توانائی جنگ با اعراب نداریم لکن با شما در مقام صلح بر میآئیم و قبول میکنیم که در هر سالی دو هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب سی زره آهن بدهیم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هم با ایشان صلح نمود و فرمودند بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت او است عذاب خدا بر اهل نجران نازل شده بود و اگر مباهله میکردند هر آینه بصورت بوزینه و خوک مسخ میشدند و صحرا بر ایشان آتش میشد و همه ایشان هلاک میشدند و جمعی از مفسرین کرده‌اند که تمام اهل نجران از مسیحیان بودند و ... و در این باب تفصیل ... شده و بیهقی در کتاب دلائل روایت نموده که قبل از نزول آیه طس سلیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه با اهل نجران نوشتند که مضمون آن نامه این است بسم اله ابراهیم و اسحق و یعقوب من محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله الی اسقف نجران و اهل نجران که اگر شما طالب اسلام هستید بدرستی که من ستایش میکنم خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب را و دعوت میکنم شما را بسوی عبادت خدا و منع میکنم شما را از عبادت مخلوق بسوی جنس بنده و اگر ابا نمائید پس جزیه بدهید و الا مهیای جنگ باشید و السلام چون نامه بدست اسقف رسید وارد شد و نزد او کسی نبود که در اهل یمن باشد و در مثل شرحبیل بن وداعه که او نیز یکی از اشراف ایشان بود نزد خود طلبید و نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را باو داد و خواند بعد از آن نامه در مقام مشورت بر آمده گفت ای شرحبیل رای تو چیست گفت میدانی که خدا وعده فرموده که از اولاد اسماعیل پیغمبری مبعوث گرداند که بر او نبی مرسل باشد و علما را این باب علامت بر پیغمبر است که با این محمد صلی الله علیه و آله همان پیغمبر است که خدا وعده فرموده و از من چه کنم را در امر نبوت رای صواب بدانید بدرستی که امر نبوت است و منعلم بدنیا نیست که مراد از آن رای تو باشد اکرام در نبوت هر آینه با تو در مقام مشورت بر میآمدم بعد از آن اسقف پیغام فرستاد و تمام اهل نجران را حاضر نمود برای مشورت همگی جواب شرحبیل را دادند الا اینکه ایشان رای دادند که شرحبیل بن وداعه و عبد الله بن شرحبیل و جبار بن فیض الحارثی بمدینه فرستند و کیفیت حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و

و / ذکر ارشاد است بعضی از آیات با اهل نجران برسانند پس از ورود ایشان در مدینه و سئوالات چندی از آنحضرت و استماع جوابهای شافی و وافی
عرض کردند ما بجهت چه میگوئید در امر عیسی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند امروز در نزد من جوابی در امر عیسی نیست
صبر کنید تا فردا جواب شما را میگویم چون روز دوم شد این آیه نازل شد ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب تا آخر آیه پس
رسول خدا با مرحمت اله این آیه را باهل نجران خواندند برای مباهله کسوه مخصوص را پوشیدند و فاطمه و حسنین علیهم السلام را همراه
خود برداشتند شرحبیل چون مشاهده حالت پیغمبر را نمود و کسوه صاحب وقوف نمود گفت اگر این مرد بکذب دعوی مباهله نماید چیزی بر او مشکل باشد
و اگر براستی از جانب خدا مبعوث شده باشد تا ما در مقام ملاعنه و مباهله برآئیم هرآینه هیچ شعر و ظفری از ما بر روی زمین باقی نماند که ذکر فاتحه
یعنی تا جا عنقریب تمام هلاک شویم جبار که دانای بود با بزرگان جلیست شرحبیل گفت هرگاه این سنگین تا محمد را حکم کنیم در میان ما و هرچه
حکم کند اطاعت نمائیم بد نیست که او هرچه حکم نماید از روی انصاف خواهد بود جبار رای او را پسندید شرحبیل بخدمت حضرت اسباب مقابل
آمده عرض کرد ما بجهت رای بهتر از مباهله که یافت کردیم که مباهله کنیم و بهتر آنکه بمنزله ان باشد قائم نمائیم حضرت فرمودند کدام است آن چیز
عرض کرد امروز و امشب را تا شما مهلت باشد فردا هرچه شما حکم فرمائید ما اطاعت نمائیم رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعت نمودند
و حضرت ایشان را مایت فرمودند از برای ایشان جزیه قرار دادند در حدیثی که از ابن عباس روایت شده که جماعتی از اشراف نصاری نجران
که عدد ایشان چهارده نفر بود و بزرگ ایشان یکی سید بود و دیگری عاقب بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند حضرت ایشان را امر
باسلام نمودند عرض کردند ما قبل از تو مسلمان شده ایم حضرت تکذیب ایشان نمودند فرمودند سه چیز در شما است که مانع است از اسلام شما اول
پرستیدن صلیب دوم خوردن گوشت خنزیر سیم برای خدا فرزند قرار دادن و عیسی علیه السلام را پسر خدا دانستن پس این آیه نازل شد
کردن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون اذا ما بیاید والنجم اذا هوی و نازل شدن کوکب در خانه امیر المؤمنین علیه السلام از ابن
عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت شبی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز عشاء را با آنحضرت بجای آوردیم چون از نماز فارغ
شدیم آنحضرت بیشتر پیغمبران دیگر مباهله با اصحاب نمودند و فرمودند امشب مقارن طلوع فجر ستاره از آسمان جدا میشود و در خانه
یکی از شما فرود می آید صحابه چون این را شنیدند دلهای ایشان بجوش آمد و هرکس که از همه بیشتر طالب بود ابی العاس بن عبد
المطلب بود و همگی قبل از طلوع فجر بیرون آمدند و دیدند که هریک خود را با فوق وحسرت ما که فجر طالع گردید ستاره از آسمان جدا شده
بحجره امیر المؤمنین علیه السلام نزول نمود و این خبر در میان مردم منتشر گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی الخلافة
مرا به پیغمبری مبعوث کرده است برای تو واجب شد که ذکر آیند وصایت و خلافت و امامت بعد از من تا منافقین که از جمله ایشان عبد الله بن
ابی بود آتش حسد در کانون سینهای ایشان مشتعل گردید و زبان بملامت شما ساختند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گشودند و گفتند بر سبیل تکبر
محمد صلی الله علیه و آله گمراه گردید در محبت ابن عم خود علی تا آنکه سر مرا بضلالت گمراهی انداخت جبرئیل امین بر سید المرسلین
نازل شد و این آیه را آورد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ظلامه
منافقین انکار کردند منافقین محمد صلی الله علیه و آله گمراه و ضال نشده است محبت علی بن ابی طالب و کوکب در این خصوص بضلالت
گمراهی نیفتاده و آنچه را میگوید از روی هوای نفس نیست بلکه بی واسطه وحی خدا و تنزیل است که بآن رسیده در حدیثی که از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام از پدران آن حضرت علیهم السلام روایت شده که در مرض موت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اهل بیت و اصحاب
آنجناب بیکبار جمع شدند و عرض کردند یا رسول الله اگر ما را از حوادث بلیات مهم امر حادث شود بعد از تو در میان ما کی خلیفه و جانشین تو خواهد
بعد از شما که خواهد بود حضرت جوابی نفرمود تا آنکه روز دیگر کردید باطراف و در آن روز جمعیت زیاد شد و همان کلام را اعاده کردند حضرت
جوابی نفرمودند چون روز سیم شد جمعیت زیاد نمودند و امر را دوباره سئوال نمودند که یا رسول الله بعد از شما قائم مقام و خلیفه و جانشین
شما کی خواهد از جمله الله تعالی تا آنکه خواهد بود فرمودند فردا مقارن طلوع فجر ستاره از آسمان جدا میگردد و در خانه هرکه نازل شود
زمین میشود او در خانه هر که فرود آید او خلیفه و جانشین من خواهد بود اصحاب چون این کلام را از آنجناب شنیدند هریک بطمع افتادند

در دعوای خود منتظر نزول کوکب نشستند که ناگاه ستاره از آسمان کنده شد که ضیا و روشنائی او تمام دنیا را روشن و منور گردانید
منافقین چون این نشان را دیدند اشاره نمودند و گفتند بخدا قسم که محمد گمراه گردیده و مرتکب ضلالت شده در باره پسر عم خود و اینچه را
که در باره او میگوید از روی هوای نفس است جبرئیل از جانب خدا آمد و سوره والنجم را آورد و در کتاب ارشاد القلوب از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت شده که چون تعجب و حسد منافقین در باره امیرالمؤمنین بنهایت رسید بواسطه بیان کردن رسول خدا صلی
الله علیه و آله فضائل او را و ذکر علی بعد از خود وصی و خلیفه [illegible] کنند و بر حق او کنند و عدهای مرا [illegible] امیرالمؤمنین و
حجت خدا بر همه خلق میکرد او را اطاعت کنید تا هدایت یابید و هر که با او مخالفت کند گمراه شود و [illegible] زبان کار [illegible] منافقین از
بیانات و فرمایشات در باره انجناب آتش حسد شان مشتعل گردید و انکار میکردند تا رسیدند بینکه محمد صلی الله علیه و آله در باره ابن عم خود
علی بن ابیطالب غلو نموده بلکه دیوانه شده بخدا قسم که ابعقل در حق او غلو نموده و اظهار دوستی او و دوستی کردن با او [illegible]
شجاعان و دلیران و پهلوانان [illegible] قبیله قریش و سایر اعراب [illegible] بدر سینکه [illegible] از فضائل علی [illegible] اظهار میفرماید از روی
هوای نفس است از جانب خدا [illegible] در میان ما [illegible] شد بعد از ان نه نفر از ما که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر
و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و زهری و ابو عبیده جراح باشد و دیگر [illegible] که صهیب [illegible] ساکن بودند جمع شده
و مجلس [illegible] زبان [illegible] بعضی گفتند محمد صلی الله علیه و آله [illegible] در حق علی غلو نمود
که اگر ممکن شود او را [illegible] امر بعبادت و پرستش [illegible] سعد بن ابی وقاص گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله
صادق است در آنچه را که در باره امیرالمؤمنین علیه السلام میگوید باید شاهدی از آسمان برای اثبات دعوی خود بیاورد [illegible]
اثبات نبوت پیغمبر خواب [illegible] چون صبح شد ستاره از آسمان سرازیر گردید و آمد تا در حجره
خانه امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] داخل خانه گردید در میان هوا ایستاد [illegible] تمام خانهای مدینه [illegible] و
چراغها از نور آن روشن گردید [illegible] مردم [illegible] مضطرب گردیدند [illegible] که کوکب [illegible] داخل گردید [illegible]
[illegible] که در بعضی از خانهای پیغمبر صلی الله علیه و آله نزول نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله چون [illegible]
مردم را شنیدند بمسجد تشریف آوردند [illegible] شما را چه [illegible] ستاره از آسمان [illegible]
علی بن ابیطالب [illegible] منافقین [illegible]
[illegible] از فضائل [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible] علی [illegible] کوکب [illegible] رسول الله
[illegible]
[illegible] کوکب [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] از آسمان [illegible]
از قرآن [illegible] سوره والنجم [illegible] بعد از ان کوکب [illegible]
[illegible] منافقین [illegible] حسد [illegible] بعضی [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] والاولاد [illegible]
و [illegible] بعض از حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] منافقین [illegible] کوکب [illegible]
[illegible]
[illegible] شمس [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] منافقین [illegible]

۱۸ [illegible] گفتند که [illegible] ابن عم خود [illegible] و بر عمر و ابوبکر [illegible] نمودند

[illegible] صلی الله علیه و آله خبر داده است [illegible] رسول خدا چون [illegible] صحیح را ادا نمودند

مبارک را بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] و فرمودند یا ابا الحسن برخیز بجانب بقیع روانه شو و با آنچه از جانب خدا و رسول مأمور

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] سید المرسلین بجانب بقیع روانه شدند چون آفتاب طالع

گردید حضرت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] تکلم فرمودند بعضی گفتند [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود السلام علیک یا خلق الله الجدید [illegible] تکلم نمود [illegible]

عرض کرد السلام علیک یا [illegible] رسول الله و وصیه شهادت میدهم [illegible] اول و آخر و ظاهر و باطن [illegible] بنده خدا و برادر

رسول الله [illegible] ایشان [illegible] عقلهای ایشان [illegible] سیاه [illegible] رسول

خدا صلی الله علیه و آله [illegible] عرض کردند یا رسول الله [illegible]

[illegible] خدای شما [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] عرض کردند یا رسول الله [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] السلام [illegible] رسول خدا [illegible] اول و آخر و ظاهر

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله محمد

رسول الله [illegible]

شما هستیم عرض کردند چرا شهادت میدهیم بانچه فرمودید پس حضرت سبحانه دلالت نمود و باز وی مرا بلند گردانید حضرت امیر را بلند نمود تا آنکه
سفیدی زیر بغل انجناب ظاهر شد و فرمود هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست خدایا دوست دار هر که
علی را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن یاری کننده او را و خوار کن خوار کننده او را تا آخر
از ابتدای سوره والنجم تا اینجا آن طور که در تفسیر نموده و فرموده که هذا ابن بابویه روایت کرده که تا اینجا الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی ای پیغمبر کرامی برسان تمام آنچه را که خدا بتو وحی فرستاده در باره امیر علی بن ابیطالب و ازا
وصی و خلیفه خود کردان شیخ از بابویه و ابن ضرب بن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون از ابن عباس رحمه الله روایت شده که روزی جماعتی
از اصحاب نشسته بودند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدند انجناب فرمودند الان بر شما وارد میشود کسیکه مانند عیسی بن مریم است در میان
امت من طولی نکشید که ابوبکر وارد کردید عرض کردند یا رسول الله آنکس که فرمودید این مرد است فرمودند نه بعد از آن عمر وارد شد عرض
کردند آنکه فرمودید این مرد است فرمودند نه بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد عرض کردند همین است که فرمودید نظیر عیسی بن مریم
این است فرمودند بلی جماعتی بانحو کفتند پیغمبر بسیار در وصف این مرد بالغه نمود که میخواهد او را بمقام و مرتبه ابن مریم رساند علی بن ابیطالب
مقدار این مثال جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد که ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله چون
بیکوئی از امت خود که مثل علی بن عیسی بن مریم است حاضرین که میخواهند برای او گویند تو میخواهی او را بمنزله او بلند گردانی خدا یا ابن ما جبرئیل شهادت
از ابن عباس مرویست که جماعتی بخدمت سید عالم مشرف گردیدند عرض کردند یا محمد بدرستیکه عیسی بن مریم احیا موتی مینمود و مرده زنده
میکرد ما میخواهیم که از برای ما احیا موتی بنمائی فرمودند کرا میخواهید زنده نمایم عرض کردند فلان بن فلان را در کرد زمان مرده
او بطول عمر آنجا میباشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را انیر خود خواندند و در کوش او چیزی فرمودند که نفهمیدیم بعد از آن فرمودند
با اینجا قبر فلانی را بر وحی نشان دهند ای بسته صاحب قبر را با اسم خود و پدرش یاد امیر المؤمنین بهمرهی سید المرسلین
عمل نمودند بر سر قبر ایستادند فرمودند یا فلان بن فلان کرنا ما ضب ... فرمودند ایشان را بنیان است و لائی از دهی نمود که خاک
ایشان بر سر شکانند بعد از آن مردی که خود را خوابیده بودند میخواستند به در نظرهم انداخت ... و فایل ما اتی ... از ابن عباس
مرویست که تفسیر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند از تفسیر آیه السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم فرمودند که مراد
از سابقون علی بن ابیطالب شیعیان او و هستند که سبقت گرفتند بسوی بهشت و بسوی ... خدا بسوی ما که بینا شدن خواسته کردانها
خدا بر اهنا والا ام محمد باقر علیه السلام ... سیدنا از پیر شیخ او ... و ... الخیرات و هم لها سابقون فرمودند مراد از سابقون علی
ابیطالب است و ... کردید بسوی خدا و از ابن عباس مرویست که سابقون از امت علی بن ابیطالب است و در حدیث دیگر
از ابن بابویه روایت شده که حضرت صادق صادق هم حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد که هم پدر و مادرم فدای تو باد حضرت مرا از ایه
السابقون السابقون اولئک المقربون فرمودند خدا و عزّ و جل خود را ارکسه آنکه خدا بر ایشان نمود و ... بالایمان
بعد از آن اشرف اولو خلافت امر نمود ... و ... پس کرد اگر در ... بیا و لکسیکه ... و امر و فرمان خدا را ... سر اطاعت محمد صلی الله
علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام حسن و حسین و نه نفر از اولاد او علیهم السلام بعد از آن متابعت کنند ایشان را شیعیان ایشان از
منم که ایشان هستند مراد از سابقون در این و در حدیث دیگر از حضرت موسی بن جعفر نازل در روایت شده که تا دل شد و تحقیق امیر
المؤمنین علیه السلام ... و الذین هم من خشیة ربهم مشفقون والذین هم بایات ربهم یؤمنون والذین هم بربهم لا یشرکون والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة
انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون یا فرستیم ... دنیا تا ... مستحقشان است ... فرموده ان
اسلام در ... سبقت ... مراد امیر المؤمنین علیه السلام است ... مراد ... و عصیان در دل ... تا
آنجناب هستند از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرمودند که مراد در این که ... حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم امیر المؤمنین
علیه السلام است که اینکه مراد ... و فسوق و العصیان اول و ثانی و ثالث هستند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و در حدیث دیگر از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند مراد از مؤمنین در این آیه شریفه ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ٢
امیرالمؤمنین و اصحاب آنحضرت هستند کما اینکه مراد به مفسدان در زمین در آن حین دو خلیفه یعنی ابو بکر و عمر و تابعین آنها هستند و حلبی
به اسناد خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمودند مراد به مؤمن در آیه کریمه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
امیرالمؤمنین است کما اینکه مراد به فاسق در آن ولید بن عقبة بن ابی معیط است و وقتیکه شأن نزول و سبب نزول آن را عرض کرده
یا علی من جوانترم و زبانم از تو تیزتر است و شمشیرم تیزتر از شمشیر تو حضرت در جواب او فرمودند ساکت شو ای فاسق ...
اینکه مراد از ادعاهای باطل نمایی خداوند عالم برای اسکات و ابطال کلام آن پلید این آیه را فرستاد که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
یعنی آیا پس آنکسیکه ایمان بخدا آورده مثل آن کسی است که فاسق است بلکه تساوی و نسبتی میان ایشان نیست و در آیه بعد میفرماید اما الذین آمنوا
و عملوا الصالحات یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون و اما الذین فسقوا یعنی دشمنان آنحضرت
فمأویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و قیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون و در حدیث دیگر از ابن عباس
مرویست که حرث بن قیس با جماعتی از منافقین چون امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند که با اصحاب خود میگذشتند آغاز سخریه و استهزاء مینمودند و میگفتند
نظر کنید و ببینید این است آنکسیکه برگزیده است او را محمد صلی الله علیه و آله و منتخب نموده او را از میان تمام اهل بیت خود و چون روز قیامت
شود در میان بهشت و دوزخ دری گشوده میگردد بسوی بهشت امیرالمؤمنین علیه السلام با شیعیان خود تکیه نموده و خطاب میفرماید بآنها
که پیش بیائید و بیائید برای شما است چون شروع بر رفتن نمایند آن در بسته گردد حضرت آغاز سخریه و استهزاء نمایند و بر ایشان بخندند و همین است
معنای آیه کریمه فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون و ایضا در حدیث دیگر از ابن
عباس رضی الله عنه مرویست که چون روز قیامت شود و صراط کشیده میگردد و خلایق مامور بگذشتن از صراط میشوند کسانیکه ایمان
بخدا آورده و ایمان بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابیطالب آورده اند بسهولت از آن عبور نمایند و داخل بهشت شوند و منافقین
چون برگشتن از آن در جهنم فرو روند از مصدر جلال حضرت ذو الجلال خطاب بملائکه میرسد که ... با آن منافقین در جهنم ملائکه
از بهشت در جهنم روی ایشان گشایند و ندا در دهند که ای گروه منافقین بآن مکان نظر کنید و از جهنم بسوی بهشت شتابید پس منافقین در
فضای جهنم هفتاد خریف که عبارت از هفتاد سال باشد سیر نمایند و از معانی الاخبار نقل شده که خریف عبارت از هزار سال است
هر عالمی — و از بعض کتب حدیث نقل شده که خریف عبارت از هزار عالم است و هر عالمی هزار سال است که حال بعد از آن نزد بالای آن در رسند چون اراده دخول
بهشت نمایند آن در بر ایشان بسته گردد و ایشان با حسرت و ندامت بمانند بعد از آن در دیگر از درهای بهشت بر روی ایشان گشوده
گردد و منادی ندا در دهد که از این در داخل شوید هفتاد خریف دیگر سیر نمایند تا نزد بالای آن در رسند چون قصد داخل شدن نمایند
آن در بر ایشان بسته شود و در دیگر گشوده گردد و گویند که بیائید از این در داخل شوید پس از هفتاد خریف چون محاذی آن در رسند بسته
گردد و تا ابد الآبدین همین حالت باشند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده در تفسیر آیه شریفه ان
الدین عند الله الاسلام که فرمودند مراد از اسلام در این آیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است و همچنین از آنجناب و فرزندان ایشان
امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع روایت شده که مراد از دین در آیه علی بن ابیطالب است
و ایضا از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون روایت شده که مقصود علی بن
ابیطالب است و ایضا از آنجناب علیه السلام مرویست که مراد از دین در آیه ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون علی بن
ابیطالب است ایضا در احادیث بسیار وارد شده که مراد از سلم در آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة ولایت علی بن ابیطالب
است کما اینکه مراد از شیطان در آیه و لا تتبعوا خطوات الشیطان دشمنان آنحضرت هستند و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام روایت شده که روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و سلمان و ابوذر و علی علیه السلام هم در خدمت آنحضرت نشسته
بودند فرمودند یا علی از خدا درخواست کن بگو ای پروردگار مرا قرار بده ... در دلهای مؤمنین دوستی مرا ثابت کن

مودت مرا در دلهای ایشان جبرئیل از جانب خدا وند جلیل این آیه را آورد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
یعنی بدرستیکه آنکسانیکه ایمان آوردند بخدا و عمل شایسته کردند زود باشد خداوند قرار دهد از برای ایشان دوستی را و از ابن
عباس روایت شده که این آیه در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد بدرستیکه هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه مودت محبت
امیرالمؤمنین علیه السلام در دل او ثابت و راسخ است و ایضا از ابن عباس رحمه الله روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله
علیه و اله که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام را و چهار رکعت نماز بجای آورد پس در فراغ از نماز سلام دست مبارک بسوی آسمان
بلند نمود و عرض کرد پروردگارا بدرستیکه موسی بن عمران مسئلت نمود از تو اینکه شرح صدر او را عطا فرمائی و کار او را سهل
و آسان کنی و گره و بستگی از زبان او بگشائی برادری برای اینکه تو ممد بکند سخنان و فرمایشات او را و اینکه از اهل او وزیر برای او قرار
بدهی برای اینکه پشت او را بواسطه او قوی کرده باشی و بدرستیکه من محمد صلی الله علیه و اله پیغمبر تو و از تو مسئلت میکنم آنچه را که موسی
عمران مسئلت نمود و تمام آنچه را موسی علیه السلام سئوال نموده بود حضرت پیغمبر از خدا درخواست نمود ابن عباس گوید دعای
آنحضرت باخر نرسیده بود که شنیدم از بلندان عرش منادی ندا در داد که یا محمد آنچه سئوال نمودی بتو عطا فرمودیم پس رسول خدا
صلی الله علیه و اله فرمودند یا ابا الحسن دست بسوی آسمان بلند کن و از خدا مسئلت نما و بگو پروردگارا قرار بده از برای من عهد
و ثابت کن مودت مرا در نزد خود امیرالمؤمنین حسبما الامر فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و اله دعا نمودند جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد
این آیه را بخوان ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا رسول خدا صلی الله علیه و اله تلاوت نمودند این آیه را مردم تعجب نمودند
از سرعت اجابت دعای آنحضرت فرمودند ایها الناس بدانید و آگاه باشید که قران بر چهار قسم است یکربع در شان ما اهل بیت علیهم السلام
نازل گردیده و یکربع قصص و مثل است یکربع فضایل و انذار و یکربع احکام حقوق خدا است که کرایم و بهترین قران در حق علی بن ابی
طالب علیه السلام نازل گردیده و در حدیث دیگر از امام محمد باقر علیه السلام از پدران اش از امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود وارد شدم
بر رسول خدا صلی الله علیه و اله آنجناب فرمودند یا علی بگو صبح کردی [illegible] قسم بخدا که خداوند عالم از تو راضی است صبح نکردند
تمام مؤمنین و مؤمنات مگر اینکه همه از تو راضی هستند تا روز دیگر [illegible] عرض کردم یا رسول الله [illegible] مکی
[illegible] خدا وند [illegible] فرمودند یا علی [illegible] در علم خدا گذشته [illegible] امیرالمؤمنین
عرض کردم یا رسول الله از خدا درخواست نما برای من [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند یا علی
تو خودت دعا کن [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام بفرموده سید
المرسلین دست بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد پروردگارا [illegible] مودت مرا در دلهای مؤمنین و مؤمنات ثابت و دایم بدار
پیغمبر [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و اله [illegible] جبرئیل نازل
شد این آیه را آورد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا [illegible] تا آخر سوره [illegible] رسول خدا تمام
فرمود [illegible] امیرالمؤمنین و شیعیان او و مستمعان از جمله آیاتی که در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عالم [illegible] ملاء اعلی [illegible]
[illegible]
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله [illegible] در شان امیرالمؤمنین نازل شد شبیکه در فراش
رسول خدا صلی الله علیه و اله خوابید [illegible] جان خود را فدای پیغمبر [illegible] ثعلبی [illegible] کشاف [illegible] خداوند
عز و جل بجبرئیل و میکائیل خطاب نمود [illegible] بدرستیکه من شما را برادر یکدیگر کردم [illegible]
[illegible]
[illegible]

نظر به دو دو مین فرزند آدم و عقد اخوت و برادری میان محمد صلی الله علیه و آله و ابن عم او علی بن ابی طالب الحال نظر کنید و ببینید ۲۰
که علی در بر محمد صلی الله علیه و آله خوابیده بعوض آنکه جان خود را نثار او کرده اند پس شما بجانب زمین شتابید و از دشمنانش او را محافظت
نمایید امر خدا را بجا آوردند و جبرئیل بجانب زمین آمدند جبرئیل بالای سر آنحضرت ایستاد و میکائیل پایین پا و میگفتند مرحبا بتو مرحبا بتو
ای پسر ابوطالب کیست امروز مثل تو و حال آنکه خداوند بواسطه تو مباهات نمود با ملائکه و ایضا در حدیث دیگر از ابن عباس روایت
و منقبت آن حضرت روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمودند خداوند عالم وحی نمود جبرئیل و میکائیل را که ای دو
ملائکه من به تحقیق که عقد مواخات بستم میان شما و عمر یکی از شما را زیاده از دیگری قرار دادم پس کدام یک از شما جان خود را نثار
دیگری مینماید هر یک از آنها اظهار کراهت نمودند از جان نثاری پس وحی فرستاد که آیا نمیباشید شما مانند علی بن ابیطالب که بستم
من مواخات و برادری قرار دادم میان او و پیغمبر خود محمد بن عبدالله و علی علیه السلام آنجناب را مقدم داشت جان محمد را
بر جان خود و شب در فراش او خوابید بعوض جان نثار کردن پس شما بسوی زمین شتابید برای حراست و حفظ او از دشمنانش جبرئیل بطرف
سر علی و [illegible] بجانب زمین آمدند و بالای سر آنجناب نشست و میکائیل پایین پای آنحضرت و جبرئیل میگفت بخ بخ یابن ابیطالب من مثلک
کیست مثل تو ای پسر ابوطالب بخدا قسم که بواسطه تو خداوند علی اعلی با ساکنان ملا اعلی مباهات نمود و این آیه در شان تو فرستاد
که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی بعضی از مردم خواهند بود که از مردم میفروشند جان خود را در راه رضای
خدا [illegible] و از جمله آیات نازل شده در شان آنجناب علیه السلام آیه ایثار است که در سوره هل اتی مسطور است و یؤثرون علی انفسهم و لو
کان بهم خصاصة از ابی هریره روایت شده که مردی فقیر بخدمت سید عالم مشرف شد و اظهار گرسنگی نمود حضرت او را بخانه
زوجات خود فرستاد که او را طعام دهند هر یک جواب گفتند بغیر از آب در خانه چیزی نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله
بسوی اصحاب رو نمود فرمودند کدام یک از شما امشب این مسکین را طعام میدهد امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب عرض کرد من
یا رسول الله بعد از آن بخانه [illegible] آمد و از فاطمه [illegible] عرض کرد یا ابن عم [illegible] قسم که در خانه طعامی
[illegible] امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود یا فاطمه طفلها را بخوابان و چراغ را خاموش نما برای آنکه [illegible] مهمان [illegible]
تا که او [illegible] که این آیه [illegible] نازل [illegible]
از اهل تفسیر [illegible] که تمام آیات قرآن مکرر [illegible] در شان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده [illegible]
که [illegible] اکتفا شد [illegible] در بیان تنصیص خدا و ند عالم بر امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام
در صحیفه که طول و عرض آن هفتاد ذراع میباشد و بیان و تعلیم هر یک از ایشان علیهم السلام در آن صحیفه از امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام روایت شده که فرمودند خداوند عالم فرو فرستاد بسوی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله قبل از وفات
آنحضرت کتابی را و خطاب فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله بدان و آگاه باش این کتاب وصیت تو است بنجیب از اهل بیت تو رسول خدا
عرض کرد ای پروردگار [illegible] اهل بیت [illegible] علی بن ابی طالب است چند موضع از آن کتاب مهر بود از طلا
رسول الله بعد از [illegible] آن کتاب را با امیرالمؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که یک مهر از این مهرها را بگشا و با [illegible]
عمل نما امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمان صحیفه را [illegible] مهر [illegible]
[illegible] بود گشود و بموجب مضمون آن عمل نمود بعد از آن صحیفه را بنزد حضرت امام حسن علیه السلام داد آنجناب
نیز گرفت یک مهر را از آن گشود و بموجب آن عمل نمود بعد از آن برادر والا مقام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام داد
آنحضرت نیز گرفته و مهر خود را گشود دید در آن نوشته شده که با جمعی از اصحاب خود از مدینه بیرون رود و برای [illegible] بود
شوید و با من [illegible] نشده که [illegible] آن جناب نیز مضمون آن صحیفه عمل نمود بعد از آن [illegible] حضرت

الساجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در شان ایشان نیز ذکر فرمایند کشودند و ملاحظه نمودند در آن نوشته بود
که یا علی در خوابگاه نشین و مکروهات خیانت دنیا ایشان نموده را با صبر کن و عبادت کن پروردگار خود را تا اینکه او را ملاقات نمائی حضرت
نیز بمضمون صحیفه خود عمل نمودند بعد از آن نوبت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید و در آن ثبت بود که یا محمد بن علی نشر احادیث
و اخبار کن و خلق را بشریعت دین جد خود دعوت نما و از احدی خوف و اندیشه نداشته باش بدرستیکه احدی را بر تو تسلطی نخواهد بود بعد
از آن دو نوبت بمن رسید کشودم و ملاحظه نمودم در آن نوشته بود که خلق را موعظه کن و نشر احادیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام نما و تصدیق
کن آباء صالحین خود را و بغیر از خدا از احدی اندیشه و خوف نداشته باش بدرستیکه تو در امان هستی من نیز ذکر فرمایم و بمضمون آن عمل نمود
و من نیز در کتب فرزندم موسی بن جعفر آن جعفر میخواهم و او نیز بوظیفه خود و هر چه در او ثبت است عمل خواهد نمود و بعد از او و همچنین تا
بعد از خود دنیا باید و هکذا تا امام دوازدهم حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله عجل الله فرجه و در حدیث دیگر از ابی نضره وارد
شده که گفت چون زمان احتضار امام خامس حضرت امام محمد باقر علیه السلام در رسید آنجناب طلبید فرزند سعادتمند خود امام جعفر
صادق علیه السلام را نزد خویشتن برای که وصیت و عهد تسلیم علم امامت نماید زید بن علی برادر آنجناب عرض کرد ای برادر اگر مرا بعد طلبید
از خود نصب نمودی همان معامله که عمم حضرت امام حسن علیه السلام با برادرش حضرت امام حسین نمود نموده بودی هر آینه امیدوارم
ر منکری ننموده بودی آنجناب فرمودند ای برادر امانات را بقیاس نمیتوان نمود یعنی بجهت آنکه حضرت امام حسن علیه السلام برادر
خود را منصوب کرد برای امامت مثال آن خلق من نیز باید چنین کنم زیرا که امامت را از جانب خدا مأمور بودم من نیز از جانب خدا مأمورم بعد
از آن حضرت طلبید جابر بن عبدالله انصاری را و فرمودند ای جابر بیان نما از برای ما آنچه را که مشاهده نمودی در آن صحیفه که نزد
جده ام فاطمه علیها السلام بود جابر عرض کرد در روز ولادت وارد شدم بر مولای خود علیا مکرمه فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تهنیت
ولادت مولا حضرت حسین چون نظر کردم صحیفه‌ای در دست مبارک آن مخدره بود عرض کردم ای سیده زنان عالم این صحیفه چیست
که در دست مبارک شما می‌بینم فرمودند صحیفه‌ایست که اسماء امامان از ذریه من در آن ثبت است عرض کردم ای مولای من مرا بهره مند نمائید در آن نظر نمایم
فرمودند ای جابر اگر نهی از جانب خدا نشده بود هر آینه بتو میدادم ولکن خدا نهی فرموده که مس نماید این صحیفه را مگر دست پیغمبر یا وصی او یا اهل
بیت طاهرین ولی تو ماذونی که بپشت آن نظر کنی تا باطن آن را از ظاهرش بشناسی جابر گفت پس نظر نمودم دیدم ابتدا نوشته شده بود ابوالقاسم محمد بن
عبدالله المصطفی امه آمنه بعد از آن نوشته بود ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بعد از آن ثبت شده بود
ابومحمد حسن بن علی البر و ابو عبدالله الحسین بن علی امهما فاطمه بنت محمد بعد از آن محمد علی بن الحسین العدل امه شهربانو دختر یزدجرد بعد
از آن ابوجعفر محمد بن علی الباقر امه ام عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابیطالب بعد از آن ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق امه ام فروه بنت القاسم
محمد بن ابی بکر بعد از آن ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام امه جاریه اسمها حمیده بعد از آن ابوالحسن علی بن موسی الرضا امه جاریه
اسمها نجمه بعد از آن ابوجعفر محمد بن علی الزکی امه جاریه اسمها خیزران بعد از آن ابوالحسن علی بن محمد الامین امه جاریه اسمها سوسن بعد
از آن ابومحمد الحسن بن علی الرفیق امه جاریه اسمها سمانه و تکنی بام الحسن بعد از آن ابوالقاسم محمد بن الحسن و هو حجة القائم امه جاریه اسمها
نرجس صلوات الله علیهم اجمعین و در اخبار دیگر نیز وارد شده از حضرت امام جعفر صادق که در زمانیکه پدرم امام محمد باقر علیهما
السلام که آنجناب فرمودند بجابر بن عبدالله ای جابر مرا بتو حاجتی است هر زمان که شغلی نداشته باشی خبر ده تا از تو سؤال نمایم
جابر عرض کرد هر زمانیکه بفرمائید اطاعت نمایم پس آنجناب بخلوت نشستند فرمودند ای جابر خبر ده مرا از لوحیکه در دست جده ام فاطمه
علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده نمودی عرض کرد شهادت میدهم بخداوند که داخل شدم بر فاطمه در زمان حیات رسول
خدا صلی الله علیه و آله برای تهنیت و مبارکباد ولادت حضرت امام حسین علیه السلام چون وارد شدم دیدم بر دست آن مخدره
لوح سبزی بود که گویا از زمرد بود و دیدم در آن بخط سفیدی مانند نور و شعاع آفتاب نوشته شده بود عرض کردم پدر و مادرم فدای
تو ای دختر پیغمبر این لوح چیست فرمودند این لوحیست که خدای عزوجل هدیه بپدرم فرستاده از برای ما و در آن ثبت است اسم مبارک پدرم

واسماء اوصیاء او را در زیر پرده ام گذارد برای هر دمی پس عطا فرمود پس [illegible] جمیع عطا فرمودند خواندم بعد از آن استماع
نمودم از دیگران نوشتیم پدرم فرمودند ای جابر ممکن است که آن را بمن عرض کنی عرض کردم ای پس آنجناب و بخوانم جابر در فاز شد
صحیفه را بخدمت آنحضرت آورد فرمودند ای جابر بنگاه بخود نظر کن و او را نگاه دار تا من بر تو بخوانم پس حضرت شروع نمودند و تمام آن
صحیفه را از ابتدا تا آخر خواندند و یک حرف [illegible] عرض کردم خدا را شاهد میگیرم که همین است که در لوح فاطمه نوشته بود و خلاصه
مضمونش این است بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است که جبرئیل امین از نزد رب العالمین فرود آورده از برای حضرت سید المرسلین
تا محمد بزرگ شمار اسماء مرا و شکر کن نعمتهای مرا و منکر مشو نعمتهای مرا بدرستیکه منم خدائیکه غیر از من خدائی نیست منم هلاک کننده
جباران و ذلیل کننده ظالمین و دیان دین منم خدائیکه غیر از من خدائی نیست پس هر که امید بغیر فضل من داشته باشد یا آنکه غیر از عدل
من بترسد هر آینه عذاب کنم او را بعذابیکه احدی از عالمیان را مثل آن عذاب نکرده باشم پس مرا عبادت نما و بر من توکل کن بدرستیکه من
مبعوث ننموده ام هیچ پیغمبری مگر آنکه از برای او وصی مقرر داشتم و بدرستیکه من فضیلت دادم ترا بر جمیع انبیاء و فضیلت دادم وصی
ترا بر جمیع اوصیاء و گرامی داشتم ترا بواسطه دو سبط امت حسن و حسین علیهما السلام و حسن را بعد از پدرش معدن علم خود گردانیدم
و حسین را خازن علم و وحی خود نمودم و مکرم نمودم او را بواسطه شهادت و ختم نمودم امر او را بسعادت و او افضل است از جمیع شهداء و درجه
او بلندتر از درجه سایر شهداء و بکرم ارزانی داشتم او را کلمه تامه و حجت بالغه خود نمودم و بواسطه عترت او ثواب میدهم و عقاب مینمایم
که اول از اولاد ایشان است سید العابدین و زینت اولیاء پیشینیان بعد از او است پسرش [illegible] شبیه جدش پیغمبر صلی الله
علیه و آله محمد باقر علیه السلام که شکافنده علم و معدن حکمت من است [illegible] علیهم السلام بعضی از اوصاف ایشان را بیان فرموده
بجهت اختصار تمام حدیث ذکر ننمودیم و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبدالله [illegible] روایت شده که فرمودند
و او در شان جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ابی بن کعب [illegible] فرمودند مرحبا بر تو
ای ابا عبدالله ای زینت آسمانها و زمین ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله چگونه میشود که غیر از شما زینت آسمانها و زمین بوده
باشد فرمودند بحق آن خدائیکه مرا براستی بپیغمبری مبعوث نموده که حسین نزد اهل آسمان بزرگتر است از نزد اهل زمین و بدرستیکه در یمین
عرش نوشته است که حسین شمع هدایت و سفینه نجات و امام مفترض الطاعة است بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی در صلب
او قرار داده است نطفه طیبه مبارکه زکیه و خداوند تبارک و تعالی تلقین نموده است باو دعواتی را که هیچ مخلوقی آنها را نمیخوانند
مگر آنکه خداوند عالم او را با حسین محشور مینماید و در آخرت حسین شفیع او خواهد بود و بواسطه این دعوات خداوند کربت او را برطرف
گرداند و مشکلاتش را آسان گرداند و قرضش را ادا نماید و سبیلش را واضح و روشن گرداند و او را بر دشمن ظفر بخشد ابی بن کعب عرض کرد
یا رسول الله کدام است این دعوات فرمودند چون از نماز فارغ شوی در حالتیکه نشسته باشی این کلمات را بگو اللهم انی اسئلک بکلماتک
ومعاقد عرشک وسکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد وان
تجعل لی من عسری یسرا بدرستیکه خدای تعالی مشکلات ترا آسان گرداند و شرح صدر عطا فرماید و [illegible] کلمه شهادت [illegible]
جاری نماید ابی عرض کرد یا رسول الله اسم و صفت و دعای این نطفه که در صلب حبیب من حسین علیه السلام است بیان فرمائید فرمود
نام او علی است و مانند ماه شب چهارده است هر که او را متابعت کند رستگار خواهد بود و هر که با او مخالفت ورزد گمراه گردد
و دعا [illegible] یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هر که این دعا را بخواند خدا او را
محشور کند با علی بن الحسین [illegible] در قیامت [illegible] ابی عرض کرد یا رسول الله آیا از برای علی بن الحسین
فرزندی خواهد بود فرمودند [illegible] عطا فرماید که [illegible] آسمانها و زمین عرض کرد [illegible]
[illegible] فرمودند حکم [illegible] احکام [illegible]
[illegible] اللهم ان کان لی عندک رضوان و ود [illegible]

غفران و لعن بر بغیضان خواند و شیعیان و طیبان [illegible] خدا وند عالم در صلب او قرار داده است نطفه طیبه پاکیزه و او را جعفر نام کرده
ابنا هادی خلق کرده اند و راضی و مرضی و مهدی نموده و دعا بش این است یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضا
واغفر ذنوبهم و یسر امورهم واقض دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینهم و بینک یا من لا یخاف الضیم و لا تاخذه سنة و لا نوم اجعل لی
من کل غم فرجا فرمودند هر که این دعا را بخواند خدا او را با روی سفید و نورانی با جعفر در بهشت محشور گرداند بعد از ان فرمودند یا ابی
آگاه باش ای برادر که خدا تبارک و تعالی قرار داده در عقب این نطفه نطفه طیبه پاکیزه مبارکه و فرستاده است رحمت خود را و او را موسی
نام کرده است عرض کرد یا رسول الله گویا ایشان یکدیگر را صفت کرده می شوند و از برای ایشان نسل و توارث خواهد بود و بعض
از ایشان بعضی دیگر را وصف می نمایند فرمودند که جبرئیل امین از جانب رب العالمین جمیع اوصاف ایشان را به من خبر داده عرض کرد یا رسول
الله آیا از برای موسی دعائی هست بجز دعاهای پدرانش علیهم السلام فرمودند بلی دعا بش این است یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق
الحب و باری النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت اهله پس هر که این دعا را بخواند خدا وند عالم
حاجتهای او را بر آورد و در روز قیامت با موسی بن جعفر محشور نماید و بدرستیکه خدا وند عالم قرار داده در صلب موسی نطفه طیبه
طاهره پاکیزه و او را علی نام کرده و پسندیده برای شیعیان گردانیده و او را دعا بش این است اللهم اعطنی الهدی و ثبتنی علیه واحشرنی علیه امنا
امن من لا خوف علیه و لا حزن و لا جزع انک اهل التقوی و اهل المغفرة و بدرستیکه خدا وند عز و جل قرار داده در صلب این نطفه نطفه
طیبه طاهره و او را محمد بن علی نام کرده و شفیع شیعیان قرار داده و وارث علم جد [illegible] از برای او خواهد بود علامت بین و حجت
ظاهره که در زمان ولادت این کلمات را گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و از جمله دعاهایش این است یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله لا اله
الا انت و لا خالق الا انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک هر که این دعا را بخواند محمد بن علی شفیع او گردد
در قیامت و بدرستیکه خدا وند عالم در صلب محمد بن علی قرار داده است نطفه طیبه طاهره [illegible] و او را علی بن محمد
نام کرده است و او را پوشانیده لباس سکینه و وقار و ودیعت گذارده است در نزد او جمیع علوم و سرهای مکنون [illegible]
[illegible] یا نور یا برهان یا منیر یا مبین رب
اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و اسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیعش گردد [illegible]
بهشتش نماید و بدرستیکه خدا تعالی قرار داده در صلب علی بن محمد نطفه طیبه طاهره و او را حسن نام کرده و او را خلیفه [illegible]
و مشعل هدایت خلق فرموده و امین رحمت و شفیع شیعیان و شفیع ایشان نموده و دعا بش این است یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العزیز فی
عزه یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد
یا احد یا فرد یا صمد هر که این دعا را بخواند خداوند عز و جل او را با حسن بن علی محشور گرداند و از آتش جهنم او را نجات دهد هر چند که
بر او واجب شده باشد و بدرستیکه خداوند عالم در صلب حسن قرار داده است نطفه طیبه طاهره مبارکه پاکیزه از جمیع
عیوب و نقایص هر مومنیکه خدای تعالی در روز الست عهد و میثاق گرفته است [illegible]
خواهد بود و کسانیکه در روز الست منکر شدند [illegible]
[illegible] پاکیزه نیکوکار پسندیده هدایت کننده و هدایت کرده شده حکم کننده بعدل و تصدیق کننده قول خدا و رسول [illegible]
[illegible] خواهد بود بغیر از طلا و نقره [illegible]
[illegible] چون آن امام ظاهر گردد خداوند عالم [illegible]
شوند و عدد ایشان سیصد و سیزده نفر باشد بعدد اصحاب بدر [illegible]
است ثبت است عرض کرد یا رسول الله [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible]

بر دشمنان اهل البیت ظاهر شود و قطع نماید زمین را از خس و خاشاک وجود دشمنان خدا پاک کند و پاکیزه گرداند و از برای انجناب شمشیری هست
که در روز ظهور وی از غلاف کشیده بشود و بزبان فصیح عرض مینماید بکه ای ولی خدا ظاهر شو بدرستیکه زمان نهی بسر آمد نشستن و انتظار
نشستن از برای تو جایز نیست برخیز و دشمنان خدا را بقتل برسان و حدود و احکام الله را جاری گردان و جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف
چپ آنحضرت خواهند بود پس از برای کسانیکه ادراک کنند فیض حضور آن امام عظیم الشان و گوارا باد دوستی و محبت او از برای دوستانش و گوارا
باد مر کسانیرا که خدای تعالی بواسطه او و بواسطه اقرار بحق خدا و نبوت و امامت ائمه ایشان را از عذاب جهنم نجات و خلاصی
بخشد و درهای بهشت را بروی ایشان بگشاید و مثل ایشان در زمین مانند مشکیست که بوی او ساطع باشد و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان
در آسمان مانند ماه درخشنده است که هرگز نور او زایل نگردد بار دیگر عرض کرد یا رسول الله اوصاف و احوال این دوازده امام از کجا بر شما معلوم
گردید فرمودند بدرستیکه خدای عز و جل فرو فرستاده بر من دوازده صحیفه و اسم هر یک از ائمه در خاتم او نقش است بر هر یکی از آن صحیفه ها
نوشته است اوصاف ایشان را و در صحیفه ایشان بیان نموده و از جمله دلایل و آیات دال بر علم ... است که ... ذوالقرنین ... بوبکر مرده
از علما جمعیت نموده نزد عمر بیعت کردند ... نقطه کفر ... آگاه ... تمام علما ... متفرق
تا علما ... دانش ... بودند وارد شد ... علم ... سنت رسول
خدا ... عمر ... نمود اشاره نمود بجانب سید اوصیا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ... بمجلس انجناب مشرف شده
و عرض کرد یا علی ... عمر بن الخطاب ... عرض کرد ... علم ... خدا و سنت
رسول ... فرمودند ... عرض کرد سؤال میکنم از سه مسئله و سه مسئله دیگر ... فرمودند ...
هفت مسئله عرض کرد سؤال ... سه مسئله ... جواب ... سؤال ...
... فرمودند ...
... عرض کرد یا علی ... مسلمانان ... فرمودند ... عرض کرد یا علی ...
... زمین ... اول درختی ... زمین ... فرمودند
... اول قطره خونیکه بر زمین ریخته ... زمین ... اول درختی که
بر روی زمین ... کشتی نوح ... درختی است که آدم ... بهشت ... زمین فرود
آمد و اما اول چشمه که بر روی زمین جاری شد ... عین البقر است ... چشمه کرد ...
بلکه آن عین الحیوة است ... همان چشمه است که موسی بن عمران ... وفات ... و ... خضر
خضر علیه السلام ... عرض کرد یا علی ... فرمود ... صدقت ... کتاب
موسی بن عمران ... سه مسئله دیگر ... از برای محمد صلی الله علیه و آله چند نفر امام
وصی خواهند بود ... بهشت ... خواهند بود ... زمین فرود آمد
فرمودند ... محمد صلی الله علیه و آله دوازده امام مفترض الطاعه عدل خواهند بود که خدای ...
... ایشان ... عظیم
...
... دوازده نفر ... اعتقاد شما ان
... بیت الله الحرام ... جبرئیل ...
... آدم ... عرض کرد ...
... کتاب ... موسی بن عمران ... عرض کرد یا علی ... مسئله دیگر ...

از وصی محمد صلی الله علیه وآله که چند سال در دار دنیا زندگانی خواهد کرد و بکرات ابا بکر بعد از آنحضرت خلافت خواهد نمود تا اینکه
اورا بقتل برسانند فرمودند ای یهودی بدانکه وصی محمد صلی الله علیه وآله سی سال بعد از آنحضرت زندگانی مینماید فرزندش
کرده بکرد در دنیا بعد از سی سال شقی ترین کسان ناقه ثمود ضربت بر فرقش میزند بجاسنیم از خون سر ریش او را خضاب میکند پس آنجناب شروع بگریه
نمودند یهودی که نیز آغاز گریه نمود و بجانب آنحضرت نمود و شهادتین را بر زبان جاری کرده این کلمات اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده
ورسوله واشهد انک وصی محمد صلی الله علیه وآله و بدرستیکه سزاوار است برای تو بزرگی و عظمت و مطاع و مقتدا بودن و احدی را
جز از تو لیاقت خلافت و امارت نخواهد بود بعد از آن رو بجانب جمع نمود که ایمردمان که تو را لیاقت خلافت و امارت نیست منم که
نام خود را بواسطه افترا نمودن بتوضایع نمایم امیرالمؤمنین علیه السلام رو بجانب یهودی نموده و فرمودند تا بحال در ولایت
ناشر بوده بدرستیکه امروز و فردا اینکه نمیشناسند پس شخص یهودی دست در پیراهن عربی کرده کتابی بیرون آورده که بخط عبرانی نوشته
بود چند شد امیرالمؤمنین علیه السلام بر زمین که در حضور یهودی چون نظر بآن کتاب نمودند شروع بگریه نمودند یهودی عرض کرد یا علی باعث
گریه شما چه فرمودند اسم خود را در این کتاب ملاحظه نمودم لطافتم طاق کرده بود یهودی عرض کرد یا علی این کتاب بلسان عبرانی نوشته شده
و تو از عرب هستی چطور اسم مبارک شما در کدام موضع از کتاب نقش است حضرت فرمودند ای یهودی اسم من اینست اشاره نمودند
بموضعی از کتاب و فرمودند اسم من در تورات ایلیا است یهودی گفت چنان است عرض کرد یا علی فرمودند که صدق و راست گفتی خدا ایمن کرد این
کتاب پدرانم بخط خودشان نوشته شده و این کتاب بخط جدم هارون است که با املاء موسی نوشته کرده بود و بعنوان ارث بجد اندر جد ما رسیده تا منتقل
کرده بود و از آنها بمن الحمد لله و الکمال بمن انتقال یافته پس شروع بگریه نمود و آغاز شکر کرده فرمودند حمد میکنم خدا را که مرا از گمراهی
نصر نموده و نام مرا در صحف ابراهیم ثبت نموده پس آنحضرت فرمودند که بخوانم را بخوانی مسائل شرایع اسلام را بتو
تعلیم فرمودند و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمودند یا علی من بعد از
دوازده نفر امام هستند که اول ایشان تو هستی و آخر ایشان حضرت قائم آل محمد صلی الله که خداوند عالم در دست او فتح شرق و غرب عالم را
مینماید و در حدیث دیگر از عبدالرحمن بن سمره روایت شده که در خدمت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم یا رسول الله مرا
ارشاد فرما بچیزیکه باعث نجات من گردد فرمودند ای پسر سمره وقتیکه راهای مردم مختلف گردید و هواهای نفس ایشان پراکنده
نمود بعضی از آنها اینکه ابو بکر بعضی عمر را خلافت دانسته پس تو باد بر تشبث بحبل دین و ایمان و ولایت و دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام
بدرستیکه او امام امت و خلیفه است بعد از من بر ایشان و اوست فاروق میان حق و باطل هرکه از او سؤال کند جواب او را میگوید
و هرکه طلب رشد نماید او را هدایت نماید و هرکه پناه بجو برد ایمن گردد و هرکه طلب حق از نزد وی نماید بیابد و هرکه خواهش هدایت
نماید هدایت کرده شود و هرکه از او ابا نماید ای پسر سمره دوستان سالم هرکه علی را دوست دارد دوست من و دشمن دارد هرکه
او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای پسر سمره بدرستیکه علی از من است روح و طینت او از روح و طینت من است
علی برادر من است در علیین هستم علی شوهر دختر من فاطمه سیده نساء عالمین خواهد بود و بدرستیکه دو فرزند او امام حسن و امام حسین
علیه السلام دو پیشوای امت من خواهند بود و نه پیشوای دیگر از اولاد حسین امامهای این امت باشند که نهم ایشان قائم آل محمد صلی الله علیه
وآله باشد خدای تعالی زمین را بواسطه وجود او پر از عدل و داد فرماید پس از آنکه مملو از ظلم و جور و عدوان شده باشد و در حدیث
دیگر نیز از آنجناب روایت شده که روزی شخصی خدمت آنحضرت مشرف شد عرض کرد یا اباالحسن چرا ترا امیرالمؤمنین میخوانند
فرمودند که ترا امیر بر خلق نموده فرمودند خداوند عزوجل مرا امیر بر خلق فرموده حضرت سید عالم رسول الله صلی الله علیه وآله
مشرف کرده بود و بعرض آنجناب رسانید عرض کرد یا رسول الله یا علی اینکه خلائق امیر خود
فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات و فرمود بدرستیکه علی امیرالمؤمنین است خداوند عالم بعد بر فوق عرش
عهد و میثاق آنرا لانبیا و ذاکره ملائکه را گواه بر آن گرفته بدرستیکه علی حجت خدا و امام مسلمانان است و مفروض الطاعه

طاعه

بطاعت خدا و معصیت او معصیت خدا است هر که او را بشناسد مرا شناخته و هر که او را نشناسد مرا نشناخته و هر که انکار کند
ولایت او را مثل آنست که انکار رسالت و پیغمبری من نموده و هر که منکر فضل او شود منکر فضیلت من گردیده و هر که او را دوست دارد مرا بفضل
رسانیده و هر که او را دشمن داشته مرا دشمن داشته بدرستیکه علی از من است از طینت من خلق شده و شوهر فاطمه دختر من است و پدر
دو فرزند من حسن و حسین است بعد از آن فرمودند که من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و نه نفر از امامان از فرزندان حسین حجتهای خدائیم
بر خلق دشمنان ما دشمنان خدایند و دوستان ما دوستان خدا هستند و در حدیث دیگر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده
که فرمودند چون خاتم انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله فرمودند منم سید و آقای پیغمبران و علی بن ابیطالب علیه السلام
سید و آقای اوصیاء است و حسن و حسین دو سید جوانان بهشت هستند و ائمه بعد از حسن و حسین آقای متقیانند دوست ما دوست خدا و
و دشمن ما دشمن خدا است و طاعت ما طاعت خدا است و معصیت ما معصیت خداوند عز و جل میباشد و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت شده و ایشان از پدران خود علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند یا علی بنویس آنچه را که میگویم امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یا نبی الله میترسی فراموش کنم فرمودند نمیترسم زیرا که نترس
بدرستیکه من از خدا درخواست نمودم که ترا حافظ و نگاهدار گرداند ولکن بنویس از برای شرکای خود عرض کرد یا نبی الله شرکای من
کیانند فرمودند ائمه که از نسل تو بوجود خواهند آمد بسبب ایشان باران از آسمان نازل میشود و بواسطه ایشان دعای امت مستجاب میگردد و بلا
برداشته میشود از امت و بواسطه ایشان رحمت از آسمان نازل میشود پس اشاره بجانب امام حسن علیه السلام نمودند و فرمودند این اول ایشانست و اشاره
دیگر بجانب امام حسین علیه السلام نمودند و فرمودند که سایر ائمه از نسل این خواهند بود و در حدیث دیگر بسند معتبر از طریق اهل سنت از جابر بن سمره
روایت شده که گفت با پدرم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شدیم و حضرت منبر رفته بودند و در اثنای موعظه فرمودند
بعد از من دوازده نفر امام خواهند بود بعد از آن کلامی آهسته فرمودند که من نفهمیدم از پدرم پرسیدم که این کلامی که آهسته فرمودند چه بود
فرمودند همه آن دوازده امام از قریش خواهند بود و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمودند دوازده نفر از اهل بیت من که خدا ایشان را از طینت من عطا فرموده و ایشان را فهم و علم و حکمت من بخشیده وای بر کسیکه
تکبر کند بر ایشان بعد از من و قطع کند از ایشان صله مرا خدا ایشان را از شفاعت من محروم گرداند و در حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ائمه بعد از نسل حسین علیه السلام خواهند بود هر که ایشان را اطاعت کند خدا
را اطاعت نموده و هر که معصیت ایشان نماید بتحقیق که خدا را معصیت کرده ایشان عروة الوثقی و ایشان هستند وسیله بسوی خدا و
در حدیث دیگر از سید اولیاء امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند چون مرا باسمان سیر
دادند خدای تبارک و تعالی بسوی من وحی فرستاد و فرمود یا محمد بدرستیکه مطلع شدم بر اهل زمین و ترا برگزیدم و اختیار نمودم
پس قرار دادم ترا پیغمبر خود و مشتق نمودم از اسماء خود اسمی از برای تو پس منم محمود و تو محمد هستی بعد از آن مطلع شدم
بر اهل زمین و اختیار نمودم از میان ایشان علی را و گردانیدم او را وصی و جانشین تو و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو و اسم او را از یکی از اسماء خود مشتق
نمودم پس منم علی اعلی و نام او علی است و قرار دادم فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را از نور شما بعد از آن عرضه داشتم ولایت ایشانرا
بر ملائکه پس هر کدام قبول کردند ولایت ایشانرا ایشانرا از مقربین گردانیدم یا محمد اگر بنده از بندگان من آنقدر عبادت کند
مرا که از کار باز ماند و مانند مشک کهنه شود و منکر ولایت ایشان باشد هرگز او را داخل بهشت نخواهم کرد
و در سایه عرش خود جای ندهم یا محمد میخواهی ایشانرا ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من خطاب رسید
که سر بالا کن چون سر بالا کردم دیدم انوار مقدس علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی
بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی علیهم الصلوة والسلام و نور حضرت حجة الله در میان ایشان مانند
ستاره درخشان بود پس من عرض کردم پروردگارا اینان کیستند خطاب رسید که ائمه دین هستند و این است قائم ایشان اینکه

حلال میکردانند حلال الله را و حرام میکنند حرام الله را و بواسطه او از دشمنان خود انتقام میکشم و این منت خدا و کلیسا و مرا ثابت کنید کسی که شفا
بخشد قلوب شیعیان را و بسبب ظالمین و کافرین و جاحدین و بیرون مباد و دولت عزت را یعنی ابا بکر و عمر را از قبر بدر کرده بسوزد
تا زنده نباشد و بسوزاند آنها را و بخشند که فتنه هر کدام را در روز قیامت بحشر اشرار فتنه کرده شاهد و در حدیث دیگر از رسول خدا
روایت شده که آنحضرت علی بن ابی طالب را مخاطب نموده فرمودند یا علی دوست نمیدارد ترا مگر کسیکه ولادتش پاکیزه باشد یعنی نطفه او از زنا
نبود و دشمن نمیدارد ترا مگر کسیکه نطفه او خبیث باشد و دوستی نمیکند ترا مگر مومن و دشمنی نمیکند
ترا مگر کافر و عبدالله بن مسعود از جابر نقل است که عرض کردم یا رسول الله فدای تو شوم خبیث الولاده و کافر را دریابید شما بواسطه
بغض و دشمنی علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود انسانی عالم متخبث الولاده و کافر نمیدانند دوست شما را اگر کسی در نظام ایشان داشته
نماید دشمنی علی و نسل علی بن ابی طالب مخفی را در پس آنحضرت تخم نموده ندای پسر مسعود بدرستیکه علی بن ابیطالب امام شما خواهد بود بعد از
و خلیفه جانشین من است چون علی علیه السلام از دنیا برود فرزندش حسن امام حسن علیه السلام بعد از حسن برادرش حسین
امام و خلیفه خواهد بود بعد از حسین نه نفر امام خالص باشند و هر یک بعد از دیگری از نسل حسین علیه السلام بوجود خواهند آمد
و ایشان خلیفهای من هستند نهم از ایشان قائم ایشان است که زمین را پر از عدل و داد میسازد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
دوستی نمیدارد ایشان را مگر کسیکه ولادتش پاک و طیب و پاکیزه باشد و دشمنی نمیکند ایشان را مگر کسیکه خبیث الولادت باشد و دوستی
نمیکند با ایشان مگر مومن و دشمنی نمیکند با ایشان مگر کافر و هر که انکار کند یک نفر از ایشان را انکار من نموده و هر که منکر من شود منکر
خدا شده بدرستیکه اطاعت ایشان اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است و معصیت ایشان معصیت من است و معصیت من معصیت
خدا است ای پسر مسعود بپرهیز که در دل خود چیزی از قضا و حکم ایشان بیابی پس کافر شوی بعزت و جلال پروردگار عالم که اینها را که ذکر کردم حق
علی و ائمه بعد از او گفتم از پیش خود نیست بلکه از جانب خدا مامور هستم که انکه بواسطه منا بشنوید و نفس ناتمام بعد از آن دستبوسی
آسمان بلند نموده و در این مقام از دعای خدا دعا نمودند اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصرهم
واخذل من خذلهم فانهم منهم بجملتها و مشهور است و تابعین علی را بواسطه بغض علی بجهت دنیا علیه بپرورد و دارد و دوستدار هر که
دوستی کند خلفای مرا و ائمه را بعد از من و دشمن دارد کسی را که ایشان را دشمن دارد و نابود کند هر که نابودی کند ایشان را و مخذول
کرداند هر که مخذول کند ایشان را و زمین را خالی نکرداند از قائم ایشان تا آنکه باطل نکردد دین تو و حجت بر بندگانت بعد از تو تمام
ای پسر مسعود بحقیقت که جمع کردم از برای شما در این مقام چیزی را که اگر از این مقام رفت نمود ید هلاک خواهید شد و اگر متمسک باو
شدید نجات داده شوید والسلام علی من اتبع الهدی و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند هر که میخواهد که حیات او حیات من باشد و ممات او ممات من باشد و داخل شود در بهشتی که پروردگار من
مرا وعده داده دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه او را و دشمن او را دشمن دارد و ...
اوصیاء بعد از او و ذریه که ایشان عترت من هستند و گوشت و خون ایشان از گوشت و خون من است ... فهم مرا و دشمن
و بسوی خدا شکایت میکنم از کسانیکه انکار و فضل ایشان نمایند و قطع کنند صله مرا از ایشان بحق خدا قسم که ... شفاعت من نرسد
و هر کس ابن ... از شفاعت محروم کرداند و در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله روایت شده که چون نازل شد یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد من عرض کردم یا رسول الله شناختیم
خدا و رسول را و لیکن نمیشناسیم اولی الامر را که خدا اطاعت ایشان را مقرون بطاعت خود و طاعت شما قرار داده آنحضرت فرمودند
یا جابر ایشان خلفای من و امامان مسلمین هستند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است بعد از او حسن بعد از او حسین
و بعد از او علی بن الحسین بعد از او محمد بن علی که در تورات معروف بباقر است و زود باشد که تو او را ملاقات کنی و از او السلام
یا جابر چون او را ملاقات نمودی سلام مرا باو برسان و بعد از محمد بن علی جعفر بن محمد الصادق است بعد از او موسی بن جعفر است بعد

۲۳ از او علی بن موسی است و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی علیهم السلام است و آخر ایشان هم اسم و هم کنیه
من حضرت حجة الله است که غایب شود از شیعیان و اولیاء خود پس من عرض کردم یا رسول الله آیا شیعیان منتفع میشوند از وجود در غیبت
فرمودند بحق آن خدائی که مرا به پیغمبری مبعوث کرده است که شیعیان نفع میبرند به طفیل وجود او و استفاده میکنند بنور ولایت او
در حال غیبت چنانکه خلق منتفع میگردند از نور آفتاب هرچند که در زیر ابرها پنهان باشد ای جابر اینچه گفتم از سرهای مکنون و علم مخزون
خدا است پس او را از غیر اهلش پنهان دار جابر میگوید که در زمان امام حضرت علی بن الحسین رفتم در شام با آنحضرت مشغول
گفتگو بودیم که ناگاه طفلی چون قرص ماه از درون سراپرده آنحضرت بیرون خرامید چون مشاهده جمال عالم آرای او نمودم اعضا
مرتعش گردید و موهای بدنم راست شد عرض کردم این جوان پیش پدر آمد عرض کردم این جوان کل کدام چمن و شمع کدام انجمن فرمود نام مبین
چلیست [illegible] ان علی بن الحسین است عرض کردم فدای تو شوم تو محمد باقر هستی فرمود بلی تبلیغ کن پیغام
جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را عرض کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت داد بشرف ملاقات تو و فرمودند اگر تو را
ملاقات نمایم سلام او را بتو برسانم پس بر تو باد سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
تا زمانیکه آسمان و زمین بر پا است و بر تو باد سلام ای جابر چنانکه تبلیغ کردی پس مکرر سلام او را دو بعد حدیث مسلم از ابی حمزه ثمالی روایت
شده و او از پدر خود از حضرت امام جعفر صادق روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که خبر داد مرا جبرئیل امین از جانب
رب العالمین که هر که اعتقاد بیگانگی من نمود و وحدانیت مرا و اعتقاد کند باینکه محمد بنده خاص و رسول من است و علی بن ابی طالب
خلیفه من است و ائمه بعد از وی حجتهای من هستند من که خدای او هستم او را به رحمت خود داخل بهشت نمایم و بعفو خود او را از آتش نجات
میدهم و مباح میکنم از برای او جوار قرب خود را و واجب میسازم برای او کرامت خود را و کامل میکنم از برای او نعمت خود را و او را
از خواص و خلص خود میکنم پس اگر بخواند مرا جواب لبیک گویم و اگر دعا کند مستجاب میگردانم و اگر سؤال کند از من چیزی بدو
عطا نمایم و اگر خاموش کند عنایت کنم و گناه کند او را بیامرزم و اگر فرار کند از من او را بخوانم و اگر بازگشت کند بسوی من قبول کنم و اگر
ابواب رحمتم را کوبد بروی او بگشایم و هر که شهادت ندهد بوحدانیت من یا آنکه شهادت دهد لکن شهادت ندهد به نبوت محمد صلی الله
علیه و آله یا آنکه شهادت دهد به این دو چیز لکن شهادت ندهد باینکه علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه من است یا آنکه شهادت دهد بجمیع
اینچه ذکر شد لکن شهادت ندهد باینکه ائمه از نسل علی بن ابی طالب حجتهای من هستند پس بدرستیکه انکار کرده است نعمت مرا و کوچک
شمرده است عظمت مرا و کافر شده است بآیات و کتابهای من اگر بسوی من بیاید او را محجوب نمایم و اگر مسئلت نماید محرومش کردانم و اگر بخواند مرا
ندای او را نشنوم و اگر امید بمن داشته باشد امیدش را ناامید نمایم و تمام اینچه گفتم جزای او خواهد بود و نیستم من ستمکار و ظلم کننده
جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که عرض کردم یا رسول الله ائمه که از نسل علی بن ابی طالب هستند کیانند فرمودند حسن و حسین دو سید
جوانان بهشت بعد از ایشان آقای عابدان در زمان خود علی بن الحسین علیهما السلام بعد از او باقر محمد بن علی و زود باشد که تو ملاقات
او را دریابی چون او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان بعد از او جعفر بن محمد صادق است بعد از او موسی بن جعفر است بعد از او علی بن موسی
الرضا امام است بعد از او محمد تقی بن علی است بعد از او علی بن محمد صلی الله علیه و آله است بعد از او حسن بن علی است بعد از او قائم آل محمد
و مهدی امت من است که خدا زمین را بواسطه او پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد اینها خلفا و اوصیاء و
اولاد و عترت من هستند هر که اطاعت کند ایشان را مرا اطاعت نموده باشد و هر که معصیت ایشان کند معصیت من نموده و هر که منکر شود یکنفر
از ایشان را انکار من نموده بواسطه ایشان خدا بر داشته است آسمانها را و نگذاشته است که زمین اهلش را فرو ببرد و حفظ نموده زمین را و نگذاشته است که اهلش را
فرو برد و در حدیث دیگر از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام دست نوازش بر سر حضرت امام حسن ع
نهاده است و فرمود که این از خوانین بیرون تشریف فرما شدند و فرمودند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا بدست گرفتند و از خانه
بیرون آمدند و فرمودند بهترین خلق بعد از من و سید ایشان برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او است امام مسلمانان و امیر همه

[illegible]

مؤمنان بعد از وفات من آگاه باشید که من میگویم بهترین خلق بعد از من و سید ایشان این پسر من حسن است و اوست امام هر مسلمانی
و امیر هر مؤمن بعد از من بدرستیکه باشد که بر او ظلم و او را بدتر چنانکه ظلم کرده شدم من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از حسن بهترین
خلق و سید ایشان این پسر من امام حسین مظلوم است که او را در صحرای کربلا شهید خواهند نمود آگاه باشید که حسین و اصحاب او در روز
قیامت سید شهدا دیگر هستند و بعد از حسین علیه السلام نه نفر از صلب او خلفاء خدا باشند در روی زمین و حجتهای او هستند بر بندگان
و امناء وحی خدا و ائمه مسلمین هستند و راه نمایان مؤمنین و سادات متقین هستند و نهم ایشان قائم ایشان است که خدا عز و جل
زمین را پر از نور میگرداند بعد از آنکه ظلمت آن را فرو گرفته باشد و پر از عدل میگرداند بعد از آنکه مملو از جور شده باشد
و پر از علم میگرداند بعد از آنکه جهل عالم را فرو گرفته باشد بحق آن خدائیکه مبعوث کرد برادر من محمد صلی الله علیه و آله را
بنبوت و برگزید مرا با امامت بدرستیکه نازل گشته جبرئیل امین از برای سید المرسلین از جانب رب العالمین و بتحقیق که شخصی سؤال نمود
از عدد ائمه بعد از آن حضرت فرمودند السماء ذات البروج بدرستیکه آسمان نبوت دارای دوازده برج است که عدد ایشان دوازده امام باشد
بخوبیکه گردد که دلیل امام ... عدد ائمه بعد از من عدد شهور سال است پس عرض کردند یا رسول الله کیانند ایشان رسول خدا
دست مبارک بر سر من گذاردند و فرمودند اول ایشان این جوان است و آخر ایشان مهدی علیه السلام است هر که با ایشان دوستی کند با من
دوستی نموده و هر که با ایشان دشمنی نماید با من دشمنی کرده و هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که دشمن دارد ایشان را مرا
دشمن داشته و هر که منکر شود ایشان را انکار من نموده و هر که بشناسد ایشان را مرا شناخته بواسطه ایشان حفظ میکند خدای عز و جل
دین خود را و معمور میگرداند بلاد خود را و روزی میدهد بندگان خود را و فرو میفرستد بر بندگان باران را از آسمان و بیرون
میآورد برکات زمین را ایشانند اوصیاء و خلفاء من و ائمه مسلمین و موالیان مؤمنین و در حدیث دیگر از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند هر که دوست داشته باشد که متمسک شود بدین خود سوار شود
بر کشتی نجات بعد از آن باید اقتدا کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام و دوستی کند با دوستان او و دشمنی نماید با دشمنان او
بدرستیکه او است وصی و خلیفه من در میان امت من در حیات من و بعد از ممات من و اوست امام هر مسلم و امیر هر مؤمن بعد از وفات من
قول او قول من است و امر او امر من و نهی او نهی من هر که او را متابعت نماید متابعت من نموده و هر که او را یاری کند یاری من کرده و
هر که او را مخذول سازد مرا مخذول ساخته بعد از آن فرمودند هر که مفارقت کند علی را بعد از من در روز قیامت مرا نخواهد دید
من هم او را نبینم باشد و هر که مخالفت کند علی را خدا بهشت را بر او حرام کرداند و جای او را در آتش قرار دهد هر که علی را مخذول نماید خدا
او را مخذول سازد و هر که علی را یاری نماید خدا او را یاری کند در روز یکه او را ملاقات نماید و در وقت سؤال کردن حجت او را
باو تلقین نماید بعد از آن فرمودند حسن و حسین علیهما السلام بعد از پدر خود دو امام و پیشوای امت هستند و سید جوانان
اهل بهشت هستند و مادر ایشان سیده زنان عالم است و پدر ایشان سید اوصیا است و از نسل حسین علیه السلام
نه نفر امام عظیم الشان بوجود خواهند آمد که نهم ایشان قائم آل محمد است طاعت ایشان طاعت من است و معصیت ایشان معصیت من
خواهد بود بسوی خدا شکایت میکنم از کسانیکه منکر شوند مقام و منزلت ایشان را بعد از من و خدا یاری کننده است عترت مرا
و ائمه مرا و انتقام میکشد از کسانیکه انکار حق ایشان نموده اند و زود باشد که بدانند آنکسانیکه ظلم نموده اند با ملائکه که خود
بر گردانیده کدام بازگشت خواهند شد و ایضا در حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمودند من سید خلق اولین و آخرین هستم و من بهترم از جبرئیل و اسرافیل و حمله عرش و جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین
و منم صاحب حوض شریف یعنی کوثر و منم صاحب شفاعت بعد از آن فرمودند من و علی دو پدر این امت هستیم هر که ما را شناسد
خدا را شناخته و هر که منکر ما شود خدا را انکار نموده و از برای علی علیه السلام خواهند بود دو سبط امت من سید جوانان
بهشت یعنی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و از نسل حسین باشد نه نفر امام عظیم الشان که طاعت ایشان طاعت

من خواهند بود و معصیت ایشان معصیت من و علم ایشان علم من است و مهدی ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و اصبغ بن نباته از ابن عباس
نقل نموده که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند بگروه مردمان بدرستیکه از برای خدا بابی در دنیا شد او گفت
که هرکه بآن داخل شود ایمن گردد ابو سعید خدری برخواست عرض کرد یا رسول الله هدایت کن ما را بسوی آن باب تا آنکه بشناسیم او را
فرمودند علی بن ابیطالب علیه السلام سید اوصیاء و امیر مؤمنان و برادر رسول خدا و خلیفه او بر تمام مردمان و خلیفه من
بر تمام مردمان ای گروه مردمان هرکه میخواهد بشناسد بابی را که بعد از من بشناسد علی بن ابیطالب علیه السلام را ای گروه مردمان
هرکه دوست دارد که متولی شود ولایت خدا را اقتدا کند بعلی بن ابیطالب علیه السلام و ائمه که از ذریه او هستند بدرستیکه ایشانند
خزانه‌های علم من چون فرمایشات آنحضرت باین مقام منتهی گردید جابر بن عبدالله انصاری برخواست عرض کرد یا رسول الله چند است
عدد ائمه علیهم السلام فرمودند ای جابر خدا ترا رحمت کند سؤال نمودی مرا از تمام اسلام عدد ائمه بعد از من عدد شهور سال است
که خدا تعالی در قرآن خود یاد فرموده است عدد آنها را و فرموده ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق
السموات و الارض یعنی بدرستیکه عدد ماهها در نزد خدا تعالی دوازده است در روزیکه خلق فرمود آسمان و زمین را ای جابر عدد
ایشان عدد عیون و چشمها است که از زدن عصای موسی بن عمران بر سنگ جاری شد و آنها دوازده چشمه بود و عدد آنها عدد نقبای بنی
اسرائیل است و آنها دوازده نفر بودند و اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم ایشان است در حدیث دیگر ابن عباس
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند مطلع گردید خداوند عالم بر اهل زمین پس اختیار نمود
و برگزید مرا از برای نبوت پس مرا پیغمبر خود کردانید تا بار دوم مطلع شد بر اهل زمین پس برگزید از میان ایشان علی بن ابیطالب
را و او را امام کردانید بعد از آن امر نمود مرا که علی را برادر و وصی و خلیفه و وزیر خود کردانم پس علی از من است و من از علی و علی
شوهر دختر من و پدر دو فرزند من حسن و حسین علیهما السلام ایها الناس آگاه باشید و بدانید بدرستیکه خدا تعالی
مرا و علی را و حسن و حسین را حجتهای خود کردانید بر بندگان و نه فرزند را از نسل حسین علیه السلام نه نفر امام عظیم الشأن
که قیام میکنند بامر من و حفظ مینمایند وصیت مرا و نهم از ایشان قائم اهل من و مهدی امت من است شبیه‌ترین مردم باقوال و افعال و شبیه
ترین ایشان بمن در همه چیز و ظاهر خواهد شد بعد از آنکه مدتی غائب شد و مردم در ضلالت و گمراهی باشند پس چون ظاهر شود
بلند کند امر خدا را و ظاهر کند دین خدا را و مؤید خواهد بود بنصرت خدا و یاری کرده شود بملائکه خدا پر کند
زمین را از عدل و داد بعد از آنکه مملو شده باشد از ظلم و جور و در حدیث دیگر از ابن عباس روایت شده که گفت وارد شدم بر رسول دیگر
خدا صلی الله علیه و آله در حالتیکه بود در پیش روی آنحضرت امام حسن علیه السلام را بر دوش مبارک سوار نموده بود و حضرت
حسین علیه السلام را بر زانو نشانیده بود و هردو را میبوسیدند و میفرمودند اللهم وال من والاهما و عاد من عاداهما یعنی خدایا دوست
دار هرکه ایشانرا دوست داشته باشد و دشمن دار هرکه ایشان را دشمن دارد بعد از آن فرمودند ای پسر عباس این حسین مرا
شهید میکنند و محاسن او را از خون سرش خضاب مینمایند هرگز را شفاعت نکند کسی را خدا بشرط آنکه و هرچند طلب یاری کند
کسی یاری نکند ابن عباس عرض کرد یا رسول الله این کار را که خواهد کرد فرمودند بدترین امت من و مرا از شفاعت
محروم میگرداند بعد از آن فرمودند ای پسر عباس هرکه زیارت کند حسین مرا و حال آنکه عارف بحق او باشد بنویسد
خدای تعالی در نامه عمل او ثواب هزار حج و هزار عمره هرکه زیارت کند او را گویا مرا زیارت نموده و هرکه مرا زیارت
کند خدا را زیارت نموده و هرکه خدا را زیارت کند بر خدا لازم است که او را عذاب نکند خدا سه چیز بحسین علیه السلام
عطا فرموده که بدیگری عنایت ننموده اول اجابت دعا در تحت قبر او دوم شفا در تربت او سیم ائمه علیهم السلام را از نسل او
قرار داده جابر عرض کرد یا رسول الله ائمه بعد از شما چند نفر خواهند بود فرمودند عدد حواریین عیسی بن مریم و عدد نقبای
بنی اسرائیل و عدد اسباط موسی جابر عرض کرد یا رسول الله عدد آنها چند است فرمودند دوازده نفر و عدد ائمه نیز دوازده

اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است بعد از او دو سبط من حسن و حسین علیهما السلام بعد از ایشان علی بن الحسین علیه السلام بعد از علی بن الحسین ع فرزندش محمد باقر علیه السلام است همچنین اسامی سایر ائمه ع را فرمودند ابن عباس عرض کرد یا رسول الله این اسامی را هرگز نشنیده بودم فرمودند ای ابن عباس اینها ائمه بعد از من هستند امناء خدا بند و معصومین از گناه و برگزیدگان خدا هستند فردای قیامت هر که وارد شود بر من و عارف بحق ایشان باشد من دست او را بگیرم و داخل بهشت نمایم ابن عباس هر که منکر شود یکی از ایشان را یا انکار کند قول او را انکار کرده است پیغمبر من را و در قول کرده است قول مرا و هر که منکر شود نبوت مرا انکار خدا نموده است ابن عباس زود باشد که خلق مخلف گمراه شوند و از حق اعراض کنند در آن وقت بر تو باد بمتابعت علی بن ابیطالب بدرستیکه علی با حق است حق با علی است تا این دو چیز از هم جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر وارد شوند بر من ای ابن عباس دوستی ایشان دوستی من است و دوستی من دوستی خدا است حرب با ایشان محاربه با من است محاربه کردن با من محاربه با خدا است صلح با ایشان صلح با من است صلح من صلح با خدا است این منافقین که اراده میخواهند نور خدا را بدهانشان خاموش کرده نند خدا ابا نموده است مگر اینکه نور خود را ظاهر کند تا آنکه در حدیث دیگر از عطا روایت شده که چون عبدالله بن عباس حالانکه در طایف مریض شد در مرضی که بآن مرض وفات نمود من با بیست نفر دیگر از مشایخ طایف بعیادت او رفتیم مبتلا را دیدیم نشستیم رو بجانب من نمود و فرمود یا عطا اینها کیستند گفتم ای سید من اینها مشایخ و اعیان این بلد هستند از قبیل عبدالله بن سلمه حضرمی طایفی و عماره بن ابی الاجلح و ثابت بن مالک و اسامی هر یک از ایشان نمودم بعد از آن عرض کردند ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه تو ملاقات نمودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را و احادیث بسیار از آنحضرت استماع نمودی پس خبر ده ما را از اختلاف این امت جماعتی مقدم داشتند او را بر غیر او و گروهی او را امام جماعت پیغمبر خواندند و مقدم داشتند او را بر سه نفر دیگر ابن عباس نفس خود را تازه کرد و فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود علی با حق است و حق با علی است او امام و خلیفه بعد از من پس هر که متابعت او کند هدایت یافته و رستگار شده و هر که مخالفت نماید گمراه شود و او متولی میشود تکفین و غسل مرا و ادا نماید دین مرا و او است پدر دو سبط من حسن و حسین علیهما السلام و از صلب حسین ع خواهند بود نه نفر امام که آخر ایشان مهدی این امت است عبدالله بن سلمه عرض کرد ای ابن عم رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب چه بود که قبل از این بما خبر ننمودی ابن عباس فرمود بخدا قسم که ادا نمودم و تبلیغ کردم آنچه را که شنیده بودم نصیحت کردم شما را ولکن شما دوست نمیدارید نصیحت کنندگان را بعد از آن خطاب بجانب ما نمود و فرمود ای بندگان خدا بپرهیزید از خدا و عمل کنید برای آخرت خود پیش از آنکه اجل شما در رسد و متمسک شوید بعروة الوثقی یعنی عترت پیغمبر خود بدرستیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند هر که متمسک شود بعترت من از رستگاران خواهد بود بعد از آن شروع بگریه نمود اهل طایف عرض کردند چرا گریه میکنی با وجود آنکه منزلت تو در نزد رسول خدا بحق بود گفت ای عطا من گریه میکنم برای دو چیز یکی هول محشر و دیگری فراق احباب پس اهل جماعت متفرق شدند در دل شب مرا فرمود ای عطا دست مرا بگیر و بصحن خانه ببر من با اتفاق سعید او را بصحن خانه بردیم دستهای خود را بجانب آسمان بلند نمود و این کلمات را مکرر بزبان جاری نمود اللهم انی اتقرب الیک بمحمد و آل محمد اللهم انی اتقرب الیک بولایة الشیخ علی بن ابی طالب ع یعنی پروردگارا بدرستیکه من تقرب میجویم بمحمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و تقرب میجویم بولایت علی بن ابی طالب مکرر این کلمات را گفت تا آنکه بر روی زمین افتاد پس از ساعتی او را از زمین برداشتیم وفات نموده بود در حدیث دیگر از سلمان فارسی رضوان الله علیه روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنبر تشریف برد و موعظه نمودند و فرمودند ای گروه مردمان عنقریب است که من از شما مفارقت خواهم نمود و وصیت میکنم شما را به نیکی کردن باهل بیت من و احسان نمودن در حق ذریه من و اینکه بپرهیزید از بدعت که ادعا در دین بدرستیکه بدعت ضلالت است گمراهی است اهل ضلالت در آتش

علاوه

ماورائها خواهد بود ای گروه مردم هرگاه آفتاب مفقود شد باید متمسک شوید بماه و هرگاه ماه مفقود شود متمسک شوید
بدو ستاره فرقدان و هرگاه فرقدان را مفقود نمودید متمسک شوید بستارهای درخشنده بعد از من بعد از آن از منبر فرود آمدند و
بحجره عالیه شریف بردند من از عقب آنحضرت رفتم عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد مراد شما از شمس و قمر و فرقدان
وستارهای درخشنده چه بود فرمودند اما شمس من هستم که در این ایام از میان شما بیرون میروم و اما قمر علی بن ابیطالب ع
است پس چون من از میان شما مفقود شدم متمسک شوید بعلی بن ابیطالب اما فرقدان دو نور دیده ام حسن و حسین هستند
پس چون علی علیه السلام بدار بقا ارتحال نماید متمسک شوید بحسن و حسین علیهما السلام و اما ستارهای درخشنده نه نفر امام
هستند از نسل حسین که نهم ایشان مهدی امت من خواهد بود و ایشان اوصیا و خلفاء من هستند سلمان عرض کرد یا رسول الله
اسماء ایشانرا از برای من بیان فرمائید پس آنحضرت نامهای ائمه علیهم السلام را از برای سلمان بیان فرمودند تا آنکه فرمودند
ایشان عترت من هستند گوشت ایشان از گوشت من و خون ایشان از خون من است علم ایشان علم من است حکم ایشان حکم
من است هر که مرا بواسطه ایشان اذیت کند خدا او را از شفاعت من محروم گرداند و در همین کتاب بسند خود از جابر بن
عبدالله انصاری روایت نموده که شخصی از یهود خیبر که او را جندل بن جناده میگفتند بخدمت حضرت خاتم البشر صلی الله
علیه و آله مشرف گردید عرض کرد یا محمد خبر ده مرا از آن چیزیکه از برای خدا نیست و از آن چیزیکه در نزد خدا نیست و از آن چیزیکه خدا
بآن عالم نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند اما آن چیزیکه از برای خدا نیست شریک است زیرا که خدا شریک ندارد
و اما آن چیزیکه در نزد خدا نیست ظلم است نسبت به بندگان و اما آن چیزیکه بآن عالم نیست آن چیزیست که شما طایفه یهود
نکد میگوئید که عزیر پسر خدا است و خدا عالم نیست باینکه از برای او پسری باشد جندل چون این معجزه را دید از آن حضرت بدین اسلام
اختیار نمود و عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله حقا بعد از آن عرض کرد یا رسول الله شب گذشته در خواب دیدم
موسی بن عمران را علیه السلام که فرمود ای جندل بر دست محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و بعد کسانیکه اوصیا
شو و متمسک شو باوصیاء بعد از او و بحمد خدا که قبول اسلام نمودم و خدا مرا باین نعمت بزرگ مشرف گردانید و اما اوصیاء بعد
از شما را نمی شناسم پس خبر ده مرا از ایشان تا آنکه متمسک بایشان شوم فرمودند ای جندل اوصیاء من بعدد نقبای بنی اسرائیل
هستند عرض کرد یا رسول الله ما در تورات خوانده ایم که عدد ایشان دوازده است فرمودند بلی ائمه بعد از من دوازده نفر هستند
عرض کرد یا رسول الله همه ایشان در یک عصر خواهند بود فرمودند نه بلکه هر یک بعد از دیگری خواهند بود و تو سه نفر از ایشان
ملاقات خواهی کرد عرض کرد اسماء ایشانرا بیان فرمائید فرمودند ای جندل بدرستیکه در دنیا سید الاوصیاء و وارث
انبیاء و پدر ائمه علی بن ابیطالب علیه السلام را بعد از من در میابی و فرزندش حسن علیه السلام را و بعد از او در دنیا
میابی فرزند دیگرش حسین علیه السلام را و چون وفات کند و متولد شود علی بن الحسین زمان وفات تو نزدیک باشد آخر زاد تو دنیا
جرعه از شیر خواهد بود عرض کرد یا رسول الله ما در تورات خوانده ایم اسماء ایشانرا ایلیا و شبر و شبیر بعد از آن عرض کرد ائمه بعد
از حسین علیهم السلام چند نفر هستند و اسامی ایشان چیست رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند نه نفر هستند و اسامی
همه را بیان فرمودند تا فرمودند آخر ایشان حضرت قائم و مهدی این امت خواهد که خدا او را از انظار خلق پنهان مینماید عرض
کرد یا رسول الله نام او چیست فرمودند نام او برده نمیشود تا وقتیکه خدا او را ظاهر گرداند جندل عرض کرد یا رسول الله ما
در تورات خوانده ایم و موسی بن عمران علیه السلام بما خبر داده است از اوصیاء بعد از تو از ذریه تو بوده میباشند رسول
خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمودند وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده فرموده است
خدا تعالی آنکسانیرا که ایمان آورده اند و عمل شایسته نموده اند که قرار دهد ایشانرا خلیفه و جانشین و قرار دهد از برای ایشان تمکین

و خلیفه قرار داد از برای کسانیکه پیش از ایشان بودند از برای آنکه ممکن گرداند دین ایشانرا که اختیار نموده بود و البته بدل
میکند ایشانرا بعد از خوف ایشان تا آنکه عبادت کنند مرا و شریک قرار ندهند از برای من چیزی را حضرت عرض کرد یا رسول ۳۰
الله خوف ایشان چیست فرمودند که در عصر هر یک از ایشان ظالم جباری خواهد بود که اذیت ایشان را و ذریه ایشان بکند تا آنکه
ظاهر شود در زمین ذریه من عدل و داد نماید بعد از آنکه ظلم و جور عالم را احاطه نموده باشد و گوارا باد از برای کسانیکه صبر نمایند
در زمان غیبت او و گوارا باد از برای کسانیکه ثابت باشند بر دین امام ایشان در زمان غیبت پنهان باشد مع ذلک ایشان ایمان باو دارند
خدا در قرآن ایشانرا وصف نموده و مدح فرموده الذین یؤمنون بالغیب و در جای دیگر فرموده اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم
المفلحون و در حدیث دیگر از ابی هریره که از دشمنان خاندان نبوت است روایت شده که گفت من و عمر و ابوبکر و فضل بن
عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه سرو بوستان امیرالمؤمنین
علیه السلام حسین بن علی داخل شد رسول خدا او را در بر گرفتند و لبهای او را بوسیدند و فرمودند پروردگارا من حسین را
دوست دارم پس تو نیز او را دوست دار و دوست دار کسیکه او را دوست دارد و فرمودند ای حسین تو امام و پسر امام و پدر نه امام داد
عظیم الشان نیکوکار عبدالله بن مسعود عرض کرد یا رسول الله این نه نفر امام کیستند که در صلب حسین هستند نام ایشان چیست حضرت
بجانب آسمان نگریستند بعد از زمانی سر بالا نمودند فرمودند ای عبدالله بد سؤالی کردی از امر عظیمی سؤال نمودی لیکن من
خبر میدهم که این نور دیده ام حسین علیه السلام از صلب او فرزندی متولد میشود و موسوم بوجود خواهد شد که مسمی به همنام جدش
علی علیه السلام است عابد و نور زاهدان ... بیرون میآید از صلب علی فرزندی که اسم او اسم من است اشبه مردم است باو
من پس از همه کس است نور ... علم را و نطق میکند بحق و امر میکند بصواب بیرون میآید از صلب او خدای تعالی از صلب او کلمه
حق لسان صدق ... که اسم او جعفر است صادق است در قول و فعل هر که رد او کند رد من نموده و هرکه اذیت کند
او را اذیت من نموده چون فرمایش ... مقام ... ادر شد ... شعر ... حضرت دیگر چیزی
نفرمودند تا آنکه روزی دیگر ... علی بن ابیطالب و عبدالله بن عباس ... شدیم ... سئوال نمودم و
عرض کردم پدر و مادرم فدای شما باد یا رسول الله اسامی ... ایشان ... فرمودند پس آنحضرت اسامی
ائمه علیهم السلام را بیان فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله این اسامی که فرمودید کیان هستند
فرمودند اسامی اوصیاء بعد از تو و عترت طاهرین ... فرمودند بحق خدائیکه ... صلی الله علیه
و آله در ... داشته اگر بنده ... عبادت کند خدا را هزار سال و هزار سال دیگر ما بین رکن و مقام ابراهیم عبادت
خدا کند و چون روز قیامت شود بر ... منکر ولایت ایشان باشد خدا او را برو در اندازد در آتش و در حدیث دیگر از ابن
مالک روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند اوصیای پیغمبران آنکسانی هستند که ادا میکنند
دین ایشان را و وفا میکنند وعده های ایشان را و قتال مینمایند بر سنت ایشان بعد از آن خطاب بجانب علی بن ابیطالب علیه السلام
نمودند فرمودند یا علی تو وصی منی در دنیا و آخرت که ادا میکنی دین مرا و وفا مینمائی وعده های مرا و قتال میکنی بر سنت من
بر تأویل قرآن همچنانکه قتال نمودم در تنزیل آن من بهترین پیغمبرانم و تو بهترین اوصیائی و حسن و حسین دو سبط من بهترین اسباط
هستند و از صلب حسین بیرون میآیند نه امام طیب طاهر معصوم که قائم هستند بالقسط و عدل داشته بعد از من عدد نقبای
بنی اسرائیل و عدد حواریین عیسی علیه السلام است ایشان عترت من هستند گوشت ایشان از گوشت من است و در حدیث دیگر
از زید بن ثابت روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای گروه مردمان میخواهید دلالت کنم شما را ببوی
کسیکه بهتر است از همه مردم از جهت جد و جده عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین جد ایشان محمد که خیر المرسلین
و جده ایشان خدیجه بنت خویلد است که سیده زنان اهل بهشت است ای گروه مردمان میخواهید دلالت کنم شما را ببوی کسیکه

۳۰ بهتر است از همه مردم از جهت پدر و مادر گفتیم بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین علیهما السلام بدرستیکه پدر ایشان علی بن ابیطالب
علیه السلام است و مادر ایشان فاطمه سیده زنان عالم است میخواهید دلالت کنم شما را بسوی کسیکه بهتر است از همه خلق از جهت عم و
عمه عرض کردیم بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین عموی ایشان جعفر طیار است و عمه ایشان ام هانی دختر ابیطالب است ایها الناس
میخواهید دلالت کنم شما را بسوی کسیکه بهتر است از همه خلق از جهت خال و خاله عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین
بدرستیکه خال ایشان قاسم ابن رسول الله و خاله ایشان زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن فرمودند خداوند ملئکه
و چنین کردم برفاقت ایشان و بدرستیکه از صلب حسین نه نفر بیرون میآیند و خدا تعالی نه نفر امام نیکوکار معصوم قائم بقسط و
عدل از ما خواهند بود همچنانکه جلیس من که هم برادر ایشان و منهاج در حدیث دیگر از خامس آل العبا حضرت ابی عبدالله
الحسین علیه السلام روایت شده که فرمودند داخل شدم بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتیکه آنحضرت متفکر
و مهموم بودند عرض کردم یا رسول الله سبب تفکر شما چیست فرمودند ای فرزند الان جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند علی اعلی
سلام میرساند و میفرماید بتحقیق که ادا نمودی حق نبوت پیغمبری خود را و حالا ایام کرامت تو منقضی شده دنیا را آخر رسیده پس تو
میراث علم و آثار علم نبوت را بعلی بن ابیطالب علیه السلام بسپار بدرستیکه من دنیا را خالی از حجت نگذاردم تا آنکه خلق من نشناسند
طاعت و ولایت مرا و بتحقیق که من سلب ننمودم علم نبوت را از ذریه تو همچنانکه سلب ننمودم از ذریه پیغمبرانیکه ما بین تو و آدم
بودند پس آنحضرت عرض کرد یا جدا بعد از شما این منصب که تفویض میشود فرمودند بعد از من پدر تو علی بن ابیطالب
خلیفه و وصی من است و بعد از او برادرت امام حسن علیه السلام و بعد از حسن نوبت تو خواهد بود و نه نفر امام از صلب تو
خواهند بود که امامت هر یک بعد از دیگری میباشد و آخر ایشان قائم ما میباشد که زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر
از ظلم و جور شده باشد و منها میوه های بهشت ایشان فاده در حدیث دیگر از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که
گفت وارد شدم بر دختر رسول الله فاطمه زهرا سلام الله علیها دیدم دو گوشوار عرش خدا را یعنی حضرت امام حسن و امام حسین
در مقابل آن مخدره مشغول بازی بودند محبت ایشان در قلبم قرار گرفت ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند
عرض کردم یا رسول الله فضائل فاطمه و حسنین علیهم السلام را برای من بیان فرما تا آنکه موجب زیادتی محبت ایشان گردد
فرمودند یا سلمان شبیکه مرا باسمان سیر دادند در باغهای بهشت و قصرهای آن گردش مینمودم ناگهان از درختان بهشت مشام
عنبر استشمام نمودم گفتم ای جبرئیل این بوی خوش از چه چیست که زیاده از تمام بوهای بهشت عرض کرد یا رسول الله
سیبی است که خدا تعالی سیصد هزار سال قبل از این خلق فرموده و نمیدانم برای چیست ناگاه از آن سیب در این گفتگو بودیم که
جمعی از ملائکه نیکو منظر آمدند و آن سیب را آوردند و گفتند یا محمد حق سلام میرساند و میفرماید این تحفه را ستاندیم برای
تو من آن سیب را گرفتم در دست جبرئیل گذاردم چون بزمین آمدم او را تناول نمودم و آب آن سیب در صلب من جمع شده
تا خدیجه دختر خویلد مقاربت نمودم بفاطمه حامله شد از جانب خدا وحی رسید که یا محمد ما عطا فرمودیم بتو حورا انسیه
یعنی فاطمه علیها السلام را پس تو نور بنور را یعنی فاطمه را بعلی علیه السلام تزویج نما بدرستیکه من در آسمان زهرا را
بعلی تزویج نمودم و خمس دنیا را مهر او قرار دادم و بشارت باد تو را که از صلب ایشان بیرون میآیند دو نفر طیب طاهر یعنی دو سبط
را که حسن و حسین و بیرون میآیند از صلب حسین علیه السلام امامهای هدایت کننده که ایشان را بظلم و ستم شهید
مینمایند پس وای باد بر کسیکه ایشان را بقتل میرسانند و وای بر کسیکه ایشان را مخذول نمایند که اخبار وارده در این باب
زیاده از آن است که در این کتاب تمام ایشان را بنویسیم تا باعث ملال گردد و آنچه ذکر شد عشری از آن است و اما احادیث وارده در بیان نصوص که
از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده بر امامت آنحضرت عیاش بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده که آنجناب از پدران خود و ایشان از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت نموده که شخصی سؤال نمود از امیرالمؤمنین

ازجمله قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی یعنی من در میان شما امت دو
چیز را برسم امانت و ودیعه میگذارم یکی کتاب خدا دیگری عترت خدام عترت پیغمبر کیانند آنحضرت فرمودند من و حسن و حسین و نه ۳۷
نفر امام از ذریه حسین که نهم ایشان مهدی این امت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و اینها مفارقت نمیکنند از کتاب خدا و کتاب
خدا نیز مفارقت نمیکند از ایشان تا آنکه وارد شوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر و در حدیث دیگر وارد
شده که آنحضرت با ابن عباس فرمودند که در کتب شب قدر است که تمام امورات و قضای آن سال در آن شب مقدر میشود
و از آسمان بزمین نازل میگردد پرسید که اینها بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اولوا الامر هستند ابن عباس عرض کرد که یا
امیرالمؤمنین آنها کیانند فرمودند من و یازده نفر از صلب من امامان محدثون هستیم و در حدیث دیگر بچند سند از صالح بن
عقبه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند شخصی یهودی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از آنجناب
چند مسئله سؤال نمود و جواب شنید و از جمله سؤالاتش این بود که از برای این امت چند نفر امام خواهد بود که خلق را هدایت
مینمایند و ضرری بایشان نمیرساند مخالفت خذلان خاذلین فرمودند دوازده نفر امام عرض کرد راست فرمودی بعدد اسباط بنی اسرائیل که
بخط هرون بدین نحو ضبط شده است و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که بعد از وفات
ابوبکر چون مردم بیعت نمودند با عمر روزی شخصی از علماء یهود و از اولاد انبیاء که از فرزندان هرون برادر موسی بن عمران
بود در مسجد الحرام بنزد آن شقی آمد که جمعی کثیر مردم در دور او احاطه نموده بودند بعد از سلام گفت یا امیرالمؤمنین که
دلالت کن مرا بسوی کسی که از همه شما اعلم و داناتر باشد بخدا و رسول و کتاب خدا و سنت رسول عمر اشاره نمود بجانب
امیرالمؤمنین علیه السلام پس آن جوان هرونی بخدمت آنحضرت رفته عرض کرد پس از ادای تحیت عرض کرد توئی داماد پیغمبر
فرمودند بلی گفت حاجتی دارم عرض کرد من سؤال میکنم تو را از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله حضرت فرمودند ای جوان
هارونی چه چیز مانع شد تو را از آنکه بگوئی سؤال میکنم از هفت مسئله عرض کرد من سؤال میکنم از سه مسئله اگر جواب فرمودی
سؤال میکنم از باقی و الا فلا فرمودند هرچه میخواهی بپرس تو را بخدا اینکه بجواب هدایت نمایی اگر جواب حق و صواب بگویم تو را
از دین یهود دست بر میداری و داخل دین اسلام میشوی پس عرض کرد بلی آمدم که تو را بیازمایم مگر برای همین کار فرمودند سؤال
کن آنچه را که میخواهی عرض کرد خبر ده مرا از اول درختی که بر روی زمین روئیده شد و از اول چشمه که بر روی زمین جاری شد
و از اول سنگی که بر زمین فرود آمد فرمودند اما درختی که اول بر روی زمین روئیده شد یهود گمان میکنند خطا میگویند درخت
زیتون است حال آنکه درخت خرمائی است که آدم علیه السلام از بهشت با خود آورد و در غرس نمود
و اما اول چشمه که بر روی زمین جاری شد یهود میگویند چشمه ایست در بیت المقدس حال آنکه نه چنین است بلکه آن چشمه
آب حیات است که خضر از آن آشامید و اما اول سنگی که بر زمین فرود آمد یهود میگویند سنگی است در بیت المقدس
و لیکن چنین است بلکه آن حجرالاسود است که آدم از بهشت با خود آورده در رکن خانه کعبه نصب نمود و حاجیان بجهت تیمن و
تبرک آن را مس مینمایند بعد از آن عرض کرد خبر ده مرا که از برای این امت چند نفر امام خواهد بود که خلق را بدین پیغمبر هدایت
مینمایند و ضرر نمیرسانند بایشان خذلان خاذلان و کجا است منزل محمد صلی الله علیه و آله در بهشت و چند نفر از کسانی که
از امت او در بهشت نزد او هستند فرمودند از برای این امت دوازده نفر امام خواهد بود و اما منزل محمد صلی الله علیه و آله
در بهشت در اعلی و اشرف جنات عدن قرار دارد و اما کسانی که در بهشت با او هستند دوازده نفر امام خواهند بود پس آن جوان
هارونی عرض کرد بحق خدائیکه شریکی ندارد راست فرمودی بدرستیکه بخط هرون و املای موسی
در نزد من همین نحو مرقوم است بعد از آن عرض کرد خبر ده مرا که وصی محمد چند سال بعد از او زندگانی میکند
و دیگر آنکه آیا میمیرد یا او را میکشند فرمودند ای هارونی وصی محمد صلی الله علیه و آله سی سال

بعد از

ولد اوست در دنیا هستم بعد از آن ... باعث ... فرزندم مهدی و محاسنم را
از خون سر خضاب نماید پس آنحضرت گریستند و حاضران جوان ها روی به اسلام اختیار نمود و اما نصوصی که از حضرت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام وارد شده چهار حدیث است شیخ صدوق بن بابویه روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام حسن
که فرمودند ائمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر خواهند بود که نه نفر از ایشان از صلب برادرم حسین علیه السلام
و از جمله ایشان خواهد بود مهدی این امت حدیث دوم ... است که از حضرت حسین علیه السلام روایت نموده
که فرمودند عدد ائمه عدد نقبای بنی اسرائیل است که از ما خواهد بود مهدی این امت حدیث ... فرمودند عدد ائمه ...
حدیث سوم ... نعمانی است که گفت در خدمت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بودم که ناگاه جوانی عرب نقاب دار
وارد شد سلام نمود حضرت جواب سلامش را دادند بعد از آن عرض کرد یا ابن رسول الله سؤالی دارم فرمودند بگو سؤال
خود را عرض کرد فاصله ما بین ایمان و یقین چه قدر است فرمودند چهار انگشت ... ایمان آن چیزی است که در گوش شنیدیم
و یقین آن است که از چشم دیدیم و فاصله ما بین گوش و چشم چهار انگشت است عرض کرد فاصله ما بین آسمان و زمین چه قدر است فرمودند
یک دعای مستجاب عرض کرد فاصله میان مشرق و مغرب چه قدر است فرمودند یک روز سیر کردن آفتاب ... عرض
کرد عزت مرد به چه چیز است فرمودند استغنا او از خلق عرض کرد ... کدام است فرمودند ...
خوف از سلطان و دروغ گفتن از صاحب حسب ... و بخل از اغنیاء و حرص از علماء عرض کرد یا ابن رسول الله ... فرمودند ...
چند نفر از عدد ائمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل عرض
کرد اسامی ایشان را بیان فرما آنحضرت سر به زیر انداختند بعد از ساعتی سر بلند کرده ... فرمودند ...
تو را بگویم امام و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و برادرم حضرت
امام حسن و من و نه نفر از ذریه من هستیم اول ایشان ... علی بن الحسین است بعد از او محمد بن علی است بعد از او فرزندش
جعفر علیه السلام است بعد از او فرزندش موسی است بعد از او فرزندش علی بن موسی است بعد از او فرزندش محمد است
و بعد از محمد فرزندش علی است بعد از او فرزندش حسن علیه السلام است بعد از او فرزند سعادتمندش مهدی آخرالزمان
که از ذریه من است پس آن اعرابی برخاست شعری انشاد نمود که خلاصه مضمونش این است مسح نمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله جبین او را بدست مبارک خود ... پدرش ... جدش بهترین ...
... حدیث چهارم حدیث عبدالرحمن سلیط ... است که از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام
روایت نموده که فرمودند از ما دوازده امام هدایت کننده که اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است
و آخر ایشان نهم از اولاد من است و اوست قائم به حق احیا می نماید خدا زمین را بعد از موتش و ظاهر می گرداند دین حق را بر سایر
دینها هر چند مشرکین کراهت داشته باشند از برای او غیبتی هست که بعضی از خواص ... و از ملاقات ...
در زمان غیبت او صبر نماید ... بمنزله کسانی هستند که مقاتله با رسول خدا صلی الله علیه و آله
نموده و جهاد کرده باشند ... نصوصی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد شده ابو حمزه
ثمالی از ابی خالد کابلی روایت نموده که گفت ... مولای خود حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم یا ابن
رسول الله خبر ده مرا از آنکه ... اطاعت و مودت ایشان را ... لازم ساخته ...
نمودن با ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند اولوا الامر ... ائمه ... واجب
کرده ... علی بن ابی طالب علیه السلام است بعد از او ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... آنحضرت ...

از عجب نخواهد شد که هر عصری از اعصار لا بد باید حجتی باشد که خلق را بسوی خدا دعوت نماید تا آنکه از شما حجت و امام که خواهد ۳۹
بود فرمودند فرزندم محمد و اسم او در تورات باقر است که علم پیغمبران را از من امام و حجت خواهد بود و بعد از او امام و حجت
و پیشوای خلق فرزند او جعفر خواهد بود و اسم او نزد اهل آسمانها صادق است ابو خالد عرض کرد ای مولای من سبب چیست
که این اسم با او اختصاص داده شده و حال آنکه همه شما صادقید فرمودند خبر داد مرا پدرم و او از پدرش امیرالمؤمنین علیه
السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند هرگاه فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
متولد شود او را صادق نام کنید زیرا که از برای او برادری خواهد بود که اسم او نیز جعفر است و ادعای امامت خواهد
و جرأت بر خدا خواهد نمود و دروغ و کذب بر خدا خواهد بست و نام او در نزد خدا جعفر کذاب است که افترا میبندد بخدا و ادعا
میکند چیزی را که اهلیت آن ندارد و مخالفت پدر خود و حسد برادر خود خواهد نمود و او است آنکه کشف میکند سر
که خدا مستور کرده باشد در وقت غیبت ولی خدا بعد از آن حضرت گریستند گریستن شدیدی و فرمودند گویا میبینم
جعفر کذاب را که طاغیه زمان خود را بر تفتیش و تفحص از ولی خدا و غایب در حفظ خدا ... در حرمت
او و اطلاع بر حرمت پدر خود و ابو خالد عرض کرد یا ابن رسول الله این امر واقع خواهد شد
فرمودند بلی بحق خدا قسم که این قضیه مکتوب است در آن صحیفه که در نزد ما اهل بیت است جمیع محنتها و ... بعد
از رسول خدا بما میرسد و آن صحیفه ... ابو خالد عرض کرد یا ابن رسول الله بعد از آن چه خواهد شد فرمودند غیبت
شد که بسیار طول خواهد کشید در زمان ولی دوازدهم از اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او ای ابو خالد اهل زمان
غیبت آن امام و کسانیکه اعتقاد بامامت او دارند و انتظار ظهور او میکشند بهتر و افضل هستند از اهل هر زمانی که
خدای تعالی عقلها و فهمها و ... ایشان عطا فرموده که غیبت امام علیه السلام در نزد ایشان بمنزله مشاهده خواهد
بود و خدا ایشان را در آن زمان بمنزله کسانی قرار داده که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر جهاد کرده
باشند ایشانند شیعیان خالص ما ... ابو خالد کابلی از آنحضرت روایت نموده که گفت داخل شدم
بر مولای خود حضرت علی بن الحسین علیه السلام و دیدم که آنحضرت ... در دست او ... که نظر میکرد در آن و
... که ... شما ... امام خواهد بود فرمودند ... بعد از رسول خدا صلی الله علیه
و آله دوازده نفر خواهند بود ... از امامت ...
هرکه ... و ... منکر ...
تا آنکه منکر شود ... نفی ...
از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ...
از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمودند که ... رسول خدا ...
دوازده نفر بودند که ... خواهند بود و ...
خود ... رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند ...
نظر کردم ... لا اله الا الله محمد رسول الله ... علی ...
و آله ... علی بن ابی طالب ...
... که ... محمد بن ... علی ...
... که ... بواسطه ایشان ...

مستحق ثواب می‌باشد و هر که مخالفت نماید آن را مستوجب عقاب می‌خواهد بود و در حدیث دیگر از ابو حمزه ثمالی روایت شده
که گفت روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم چون مردم از گرد آنحضرت متفرق شدند فرمود ای
ابو حمزه از امور حتمیه [illegible] خدا که تبدیل نمی‌یابد برپا ایستادن قائم ما اهل بیت علیهم السلام است پس هر که شک نماید در آنچه میگویم ملاقات
کند خدا را در حالتی که کافر باشد و منکر خدائی او باشد بعد از آن فرمودند پدر و مادرم فدای آنکسیکه اسم او اسم من است و کنیه
او کنیه من می‌باشد یعنی هفتم از ائمه بعد از من پدر و مادرم فدای آنکسیکه دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید همچنانکه پر از ظلم
و جور شده باشد ای ابو حمزه هر که ملاقات او را دریابد و با او بیعت نماید مثل کسی است که با رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام
بیعت نموده باشد و خدا بهشت را برای او حرام میگرداند و منزل او را در جهنم قرار میدهد و بد جائی است جای ظالمین و ستمکاران
بعد از آن فرمودند ای ابو حمزه روشنتر از این قول خدا تعالی است که در قرآن میفرماید ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی
کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم مفاد این شریفه بنا بر تفسیر آنحضرت
فرمودند اینکه عدد ائمه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده است در روزیکه خدا خلق فرمود آسمانها
و زمین را و چهار نفر از ایشان معظم و صاحب احترام هستند و همین است دین قیم پس ظلم نکنید شما در خصوص ایشان انفسکم را
خود را پس آنحضرت فرمودند معرفت و شناختن ماههای سال از قبیل محرم و صفر و غیر اینها دین قیم نیست بلکه یهود و
نصاری و مجوس و سایر ملل از منافقین و مخالفین همه میشناسند این ماهها را و میدانند اسامی آنها را و از آنچه این آیه است که مراد از شهور
در این شریفه ائمه اثنی عشر که دین خدا خواهد بود و مراد از حرم در اینکه میفرماید منها اربعة حرم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است
که خدا اسم او را از اسم خود مشتق کرده باشد کما اینکه اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیز از اسم خود مشتق کرده باشد و سه نفر از اولاد
آنحضرتند مستند که علی بن الحسین علیه السلام باشد و علی بن موسی و علی بن محمد علیهم السلام پس از برای اسم علی بجهت مشتق بودن
از اسم خدا و فرع جلالت شرفی هست که در اسماء سایر ائمه علیهم السلام نیست اما آنکه استعمال کرده‌اند لفظ شهور را و اراده کرده‌اند از آن ائمه
علیهم السلام را لابد است از مناسبت زیرا که استعمال الفاظ است در غیر ما وضع له و در لفظیکه در غیر موضوع له خود استعمال شود
لابد است از مناسبت مناسبت در این مقام را چند وجه بیان کرده‌اند اول آنکه چون گردش افلاک و متغیر بودن ارکان زمین
و انتظام عالم امکان و جاری بودن زمان و سالها بواسطه وجود ائمه علیهم السلام است از این جهت ائمه را تعبیر بشهور نموده‌اند
همچنانکه انتظام امور خلایق در بسیاری از امور بشهور و ماهها مبنا شده دوم آنکه از جهت آشنا بودن ایشان در تمام دهرها
و مشهور بودن نشان در دوام سالها ایشان را تعبیر بشهور نموده‌اند سیم آنکه استفاضه نور و رسیدن علوم ائمه نسبت باندازه
قابلیت و استعداد خلایق چونکه متفاوت و مختلف است از این جهت تشبیه نموده خدا به آنها اشاره بماهها و شهور شد
انا ضیاء ماه در اول و وسط و آخر آن و همچنین نسبت ببلاد و بلند و پست بودن آنها با چندین وجه متفاوت است که در بعضی
از بلاد آن در شب اول و دوم و در بعضی شب سیم ماه عرضی است دیده نمیشود و همچنین سر شب تا آخر شب همچنین است نور ائمه
علیهم السلام نسبت بانظار خلایق که نسبت بدیده‌های مخالفین عرضی است نسبت بدیده‌های جهال و قاصرین بقدر هلال
جلوه گر میشود یعنی ماه شب اول و دوم و نسبت بانظار اهل یقین مانند بدر یعنی ماه شب چهارده جلوه مینماید و اما اخبار دیگر
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده یونس بن ظبیان گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق ع و عرض کردم
یابن رسول الله وارد شدم بر مالک و اصحابش یعنی کسانیکه مالکی مذهب هستند مشغول گفتگو بودند بعضی میگفتند
از برای خدا دو دست خواهد بود و استدلال مینمودند بر مدعای خود با این شریفه بل یداه مبسوطتان و بعضی دیگر میگفتند خدا
بصورت جوان سی ساله نمایان شد یابن رسول الله آنچه در نزد شما است در این باب بیان فرمائید پس آنحضرت که بخواب
نشسته بودند از استماع این گفتار فرمودند ای یونس هر که گمان کند که از برای خدا صورتی خواهد بود مانند صورت مخلوق

بمخلوق که مشرک گردیده و هرکه اعتقاد نماید که از برای خدا جوارحی مثل اعضای مخلوقین است کافر خواهد بود شهادتش
قبول نکنید و ذبیحه اش را نخورید منزه است خدا تعالی از چیزی که حضرات مشبهه از برای او ثابت میدانند از اوصاف مخلوقین پس آنکه ۱۳
وصی خدا انبیاء هستند و مراد از ید آیه کریمه که میفرماید بیدی است که نعمت و قدرت است پس هرکه گمان کند که از برای خدا مکانی
هست تا اینکه در مکان مخصوصی ماوی دارد تا اینکه از مکانی به مکان دیگر میرود تا اینکه چیزی هست که خدا از آن خالی است تا اینکه
خدا را اشتغال امری باز میدارد خدا را از امر دیگر پس بمخلوق که ثابت نموده است برای خدا صفت مخلوق و حال آنکه خدا
خالق جمیع چیزها است نمیتوان قیاس کرد خالق را بمخلوق هیچ مکانی نیست که خالی باشد از خدا و در هیچ مکانی قرار ندارد
چون قرار داشتن مخصوص در ظرف منزه باید باشد تغییری او و دور داشتن دیگری او این است صفت پروردگار ما که بجز ذات او الله
او خدائی نیست پس هرکه اراده کند خدا را دوست دارد از برای این صفات از موحدین خواهد بود و هرکه رد نماید و از روی جهل
جز از این صفات ذات خدا از او بیزار باشد ما اهل بیت بیزار از او بیزار خواهیم بود بعد از آن فرمودند بدرستیکه صاحبان
عقل کسانی هستند که جمیع کارهای ایشان از روی تفکر و تدبیر است مثلا اگر عبادت کنند اول تامل در ذات معبود نماید
و تدبر در صفات او نماید و ملاحظه مصنوعات او را نماید چون اینگونه تدبر است نماید نقد بصیرتی در که ذات او بهم
رسانند از این جهت محبت خدا در دلهای ایشان مستقر شود و دلهای ایشان نورانی گردد و چون محبت خدا در قلب او جای نمود
قلب مصفی و لطیف شود و هر وقتیکه قلب مصفی شد شخص از اهل ثواب خواهد بود و هر چیز تکلم نماید مقرون بحکمت خواهد
بود و کارهای او از روی فطانت عقل باشد و هرکه از روی فطانت و عقل عمل نماید بمرتبه خواهد بود که شهوت و محبت او
در چیزی باشد که مرضی خدا باشد و خدا را در قلب خود معاینه مشاهده خواهد نمود در این هنگام وارث میشود حکمت
و علم و صدق را ولی از جز طریق حکما و علما و صدیقون بدرستیکه حکما حکمت را وارث میشوند لیکن علما وارث
میشوند علم را بطلب نمودن و صدیقون وارث میشوند صدق را بواسطه خشوع و زیادتی عبادت بعد از آن فرمودند
ای یونس هرگاه اراده نمائی علم صحیح را پس پیدا نکنی مگر نزد ما اهل بیت علیه السلام خواهد بود بدرستیکه ما بهم وارث علم پیغمبر
صلی الله علیه و آله و زاده شدیم شرع حکمت و فصل خطاب یونس عرض کرد یابن رسول الله آیا جمیع اهل بیت وارث شدند
علم را و میراث دارند چیزی را که شما اولاد امیرالمؤمنین و فاطمه میراث دارید فرمودند وارث نشدند علم را مگر ائمه اثنا
عشر صلوات الله علیهم عرض کرد یابن رسول الله اسامی ایشان را بیان فرما فرمودند اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام
بعد از او فرزندش حضرت حسن علیه السلام پس اسامی ائمه علیهم السلام را بیان نمودند و فرمودند خدا برگزیده ما را
و پاکیزه کرده ما را از جمیع بدیها و عطا فرموده بما چیزی را که عطا نکرده احدی از خلایق اولین و آخرین عطا نفرموده است در حدیث دیگر
ابی عمیر از هشام روایت نموده که گفت بودم در خدمت مولای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه معویه بن وهب
با اتفاق عبدالملک بن اعین وارد شدند بر آنحضرت و عرض کرد یابن رسول الله چه میفرمائید در حدیثی که روایت شده باینکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله میبیند پروردگار خود را بچه صورت بچه صورتی که میخواهد و همچنین حدیثی دیگر که مؤمنین مشاهده
مینمایند پروردگار خود را در بهشت بچه صورت بچه صورتیکه بخواهند پس آنحضرت تبسم نمودند فرمودند ای معویه چه بسیار قبیح است
از کسیکه هفتاد سال یا هشتاد سال از عمر او گذشته باشد و بخورد از نعمتهای خدا و نشناسد خدا را بنوعیکه باید بشناسد
بعد از آن فرمودند ای معویه بدان بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده است خدا تعالی را بمشاهده چشم و دیده
بدرستیکه دیدن دو نوع است یکی دیدن بصر و دیگری دیدن قلب پس هرکه بگوید که آنحضرت خدا را برؤیت قلب دیده هم
را مشاهده نموده صادق خواهد بود و هرکه بگوید که خدا را بچشم مشاهده فرموده کافر شده است بخدا و با آیات و دلیل
بر این مطلب حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند هرکه تشبیه کند خدا را بخلق بمخلوق کافر

شده است پس آنحضرت فرمودند شنیدم از پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام و او از پدرش حضرت علی بن الحسین علیه
السلام که فرمودند شخصی سؤال نمود از امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا دیده
خدای خود را آنحضرت فرمودند چگونه عبادت میکنم خدائی را که ندیده باشم او را دیده نمیشود خدا بمشاهده چشمان بلکه می‌بینند
او را قلوب و دلهای بینا که ایشان بحقایق ایمان [illegible] باشد مشاهده نمودن و دیدن خدا از بدیده بصیرت بسبب که خدا مخلوق و
حادث باشد پس در این صورت فرقی نخواهد بود از برای خدا نسبت به بندگان او و هر که تشبیه کند خدا را به بندگان [illegible]
از برای او شریک قرار داده است وای بر کسانیکه دارای این نحو اعتقاد باشند یا نشنیده اند قول خدای تعالی را که میفرماید
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند خدا را دیدهای مردم و او می‌بیند دیدهای او و دیدهای [illegible]
موسی بنا [illegible] میفرماید لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا
[illegible] هرگز نخواهی دید مرا ولکن نظر کن بجانب کوه اگر بجای خود برقرار ماند پس زود باشد که مرا ببینی
پس چون [illegible] خدا تجلی نمود و بکوه [illegible] بکوه [illegible] موسی بیهوش گردید بعد از آن فرمودند [illegible]
از برای انسان معرفت شناختن پروردگار [illegible] اقرار نمودن به عبودیت بندگی او است [illegible] معرفت [illegible] خدا [illegible] نزدیک
[illegible] از برای او شریک [illegible] و عدیل و نظیر نیست و او قدیم و [illegible] و سمیع و بصیر [illegible] و بعد از معرفت
خدا واجب است معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت دادن بر نبوت او و اول مرتبه معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اقرار کردن به نبوت او و [illegible] اعتقاد داشتن باینکه هر چه را امر فرموده [illegible] خدا است بعد از معرفت رسول واجب است معرفت امام
و اول مرتبه معرفت امام آن است که [illegible] جمیع صفات [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] بجز مقام و مرتبه نبوت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بدانند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امام و پیشوای خلق علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد
از او فرزند [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام و بعد از او حضرت امام حسین ع و بعد از او فخر الساجدین زین العابدین
حضرت علی بن الحسین علیه السلام و بعد از او نور دیده اش امام محمد باقر و بعد از پدر بزرگوارم منم امام و پیشوای خلق و بعد
از من فرزندم موسی خواهد بود و بعد از او فرزندش علی و بعد از علی فرزندش محمد و بعد از محمد فرزندش علی و بعد از علی فرزندش
نور دیده اش حضرت امام حسن عسکری خواهد بود و بعد از او فرزندش حضرت حجت امام خواهد بود بعد از آن فرمودند
[illegible] از برای [illegible] تا اینکه [illegible] پس [illegible] اعتقاد [illegible] تا وقت
[illegible] حال [illegible] خواهد بود [illegible] قول [illegible] که خدا [illegible] بچشم [illegible]
[illegible] آدم و ابراهیم و داود و یوسف صدیق و موسی و [illegible] رسول خدا و امیر المؤمنین
علیهم السلام [illegible] حدیث هفتم در بیان مناقب اصحاب کسا و فضل
ایشان صلوات الله علیهم ابن عباس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند علی
[illegible] سیده زنان عالم و دختر [illegible] حسن و حسین سید جوانان بهشت دو فرزند من هستند هر که
دوست دارد ایشان را [illegible] دوست داشته [illegible] و هر که دشمن دارد ایشان را [illegible] و هر که [illegible]
[illegible] و هر که [illegible] ایشان [illegible] صله کند [illegible]
[illegible] قطع [illegible]
[illegible] فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اهل بیت [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

از آنحضرت سؤال نمودند و از جمله سؤالهای ایشان این بود که عرض کرد یا محمد خبر ده ما را از پنج چیز که در تورات مکتوب است
خدا بنی اسرائیل را امر نموده است که اقتدا نمایند بعد از تو آن پنج چیز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند قسم ۴۳
بسلام تو اگر بگویم از آنچه سؤال نمودی اقرار مینمائی بمن عرض کرد بلی یا محمد فرمود در سطر اول تورات نوشته است
محمد رسول الله و بلغت عبرانی طاب نوشته است بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت نمودند یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
والانجیل و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و در سطر دویم اسم وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام مکتوب است در سطر
سیم و چهارم اسم دو سبط من حسن و حسین علیهم السلام نوشته شده است و در سطر پنجم نوشته است مادر ایشان فاطمه سیدة
نساء العالمین است یهودی عرض کرد یا محمد اینچه فرمودی صدق است خبر ده مرا از فضیلت شما اهل بیت علیهم السلام فرمودند
مرا فضیلت دادم بر جمیع پیغمبران بدرستیکه هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه در حق قوم خود نفرین نمود و من ما خود داشتم دعای خود را
برای امتم تا آنکه در روز قیامت شفاعت کنم ایشانرا و اما فضل اهل بیت و ذریه من بر غیر ایشان مثل فضل آب است بر جمیع چیزها
و محبت اهل بیت و ذریه من از استکمال دین است بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت نمودند الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یهودی عرض کرد یا محمد اینچه فرمودی صدق است و در حدیث دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام
از پدران او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمودند یا علی
مردم از درختهای مختلف خلق شده اند لکن من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آن هستی
و حسن و حسین علیهما السلام شاخهای آن درخت هستند و شیعیان ما برگهای آن درخت اند پس هرکه بگیرد شاخه از شاخهای
آن درخت را خدا او را داخل بهشت میکند و در حدیث دیگر از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که گفت که رسول خدا
در حجره من تشریف داشتند ناگاه کنیزی داخل شده عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در
خانه میباشند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای ام سلمه بکناری برو و از اهل بیت من دور شو پس من برخاستم بکنار
رفتم امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین نیز حاضر شدند و حسنین که صغیر و کوچک بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله
ایشانرا در بر گرفتند و بوسیدند و بگرفتند یکدست امیر المؤمنین علیه السلام و یکدست دیگر فاطمه را و داخل نمودند ایشانرا
و بوسیدند و فرمودند پروردگارا بسوی تو است نه بسوی آتش من و اهل بیت من پس عرض کردم یا رسول الله منهم با
هستم فرمودند تو بر خیری و در حدیث دیگر از انس بن مالک روایت شده که گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین
تکیه نموده فرمودند یا علی [illegible]
و تو و حسن و حسین [illegible]
عرض کرد بلی یا رسول الله و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
در مسجد نشسته بودند امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند سلام نمودند نشستند بعد از آن حضرت امام حسن وارد
شد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خوش آمد گفتند او را در بر گرفتند پس از نوازش در جانب راست خود در پهلوی
پدر نشاندند بعد از آن حضرت امام حسین وارد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نوازش نمودند و فرمودند
برو پهلوی پدر خود بنشین که ناگاه شخصی وارد مسجد شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام نمود و اعراض نمود از سلام
کردن بر امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند چه چیز باعث شد تو را که سلام
ننمودی بر امیر المؤمنین علیه السلام و دو فرزند او [illegible] که دارند بهاده دارمت دینی و حق [illegible]
کردیم دشمن خدا بر علی علیه السلام و دو فرزند او [illegible] روایت نموده که [illegible]
خدا صلی الله علیه و آله مریض شد آنحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعیادت آنحضرت آمدند چون پدر بزرگوار

خود زاد رشادت مرض مشاهده نمود که زبان بود شده است به او اثر برخسار دشمنان بریکرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
تسلی نمود تا چه فرمود ای فاطمه بدرستیکه من که راضی هستم آنچه را بنحد خدا برای تو تزویج نموده تو را بکسیکه اسلامش مقدم بود
بر همه مسلمانان و علمش زیاده از سایرین است و حلمش عظیم‌تر از دیگران است بدرستیکه خدا تعالی مطلع گردید بر اهل زمین
پس اطلاع پس اختیار نمود مرا و مبعوث به پیغمبری نمود تا بنا مطلع گردید بر اهل زمین پس اختیار نمود و برگزید از میان
ایشان شوهرت علی بن ابی طالب علیه السلام را پس او را وصی من کرد ای فاطمه از این بشارت مسرور گردید پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله اراده نمودند که بر سرور و مسرت فاطمه افزوده شود فرمودند ای فاطمه بدرستیکه ما اهل بیتی هستیم
که خدا بما عطا هفت چیز کرامت فرموده که با احدی از پیشینیان ما عطا نفرموده و بکسی بعد از ما عطا نخواهد فرمود بد
پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او است پدر تو و وصی ما افضل اوصیا است و او شوهر تو است و شهید ما افضل شهدا است و او است عم پدر تو [illegible]
کسیکه خدا بخشید دو بال و عطا فرموده که با ملائکه طیران مینماید و او است پسر عم تو یعنی جعفر طیار و از ما است دو سبط این امت
یعنی دو فرزند تو حسن و حسین [illegible] بحق آنخدا بتحقیق که جان من بدست او است که لابد است که از ما است مهدی این امت و او است از اولاد تو
تو در حدیث دیگر بسند معتبر منقول است که گفت عرض کردم خدمت مولای خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام که کدام نگین را
بر انگشتر خود سوار نمایم فرمودند ای بشیر چرا غافلی از عقیق و فیروزه و عقیق سرخ و عقیق سفید بدرستیکه اینها سه کوه هستند در بهشت
اما کوه عقیق سرخ ایوان منزلها است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و اما عقیق سبز منزلها است برای فاطمه علیها السلام و
اما عقیق سفید منزلها است برای امیرالمؤمنین علیه السلام و از زیر هر یک از این کوه‌ها نهری بیرون می‌آید که از برف سفیدتر
از عسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و اولاد و شیعیان ایشان و جمیع [illegible] در یکجا [illegible]
[illegible] این سه کوه [illegible] استغفار میکنند
از برای محبین آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله که از این سه عقیق را انگشتر کند [illegible]
[illegible] سلطان جبار [illegible]
الشان و در حدیث دیگر از سید اوصیا امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند [illegible] شبی بود من و فاطمه در زیر
عبا خوابیده بودیم که ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند [illegible]
[illegible]
خود نمودیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای فاطمه [illegible] بدرستیکه خدا [illegible] مطلع گردید بر اهل زمین و برگزید از
ایشان پدرت را [illegible] مبعوث به پیغمبری نمود [illegible] فرمود ای فاطمه [illegible] بدانکه خدای تعالی مطلع
گردید بر اهل زمین [illegible] و اختیار نمود و برگزید از میان ایشان شوهرت را و امر نمود مرا که ترا باو تزویج نمایم و او را وصی خود
گردانم ای فاطمه [illegible]
تا شد خدا او را [illegible] حسن و حسین علیه السلام [illegible] و در حدیث دیگر از حضرت علی بن الحسین [illegible] روایت شده
که فرمودند [illegible] همراه عم حضرت امام حسن و پدرم در بعضی از کوچه‌های مدینه میرفتیم [illegible] جابر بن عبدالله انصاری
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ای ابا حمزه [illegible] رسول خدا صلی الله

علیه و آله در مادهٔ ایشان بجز نیکی گمان ندارم از برای احدی از بشر بوده باشد آن عرض کردم یا عبدالله چه چیز است بجز نیکی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله بتو خبر داد جابر گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بمسجد تشریف داشت و اصحاب در دور آن حضرت جمع بوده ۱۴۰
بودند حضرت فرمودند ای جابر بخوان بنزد من دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام را من رفته بودم آن حضرت روانه شدم حسن را
بدوش خود سوار نمودم بخدمت آن حضرت آوردم دفعهٔ دیگر رفتم حسین را سوار نمودم و وارد مسجد نمودم رسول خدا صلی الله علیه
و آله چون مرا با ایشان شاد و خندان دیدند و اعزاز و تکریم مرا نسبت بایشان مشاهده نمودند فرمودند ای جابر آیا دوست داری ایشان را
عرض کردم پدر و مادرم فدای شما چرا دوست نداشته باشم و حال آنکه میدانم مقام و رتبهٔ ایشان را در نزد شما فرمودند میخواهی
خبر دهم ترا بفضل ایشان عرض کردم بلی پدر و مادرم فدای تو باد فرمودند حق تعالی چون اراده فرمود که خلق نماید مرا نطفه
سفیدی گردانید و او را در صلب آدم قرار داد بعد از مدتی آن نطفه را منتقل کرد ابتدا از اصلاب طاهره و ارحام مطهره تا آنکه بصلب
نوح و ابراهیم منتقل شد و از آنجا بهر انتقال یافت تا آنکه بصلب عبدالمطلب منتقل شد از صلب عبدالمطلب و نصف کرده بود
نصفی بصلب عبدالله انتقال یافت و نصفی بصلب ابوطالب پس از عبدالله من متولد شدم و خدا ختم فرمود بمن نبوت را و از ابوطالب
علی متولد شد و ختم شد باو وصایت بعد از آن جمع شد آن دو نطفه از من و از علی و متولد گردید از آنها حسن و حسین علیه
السلام و ختم شد بآنها اسباط نبوت قرار داد ذریهٔ مرا از آنها و از نسل ایشان خواهد بود کسیکه فتح میکند بلاد کفر را و
پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و ایشانند طاهر و مطهر و سید جوانان بهشت کوارا باد
از برای کسیکه دوست دارد ایشان را و پدر و مادر ایشان را و وای از برای کسیکه دشمن دارد ایشان را و در حدیث دیگر از ابن عباس
روایت شده و امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شدند و فاطمه علیها السلام
بعزم عیادت پدر بزرگوار خود حسنین علیهما السلام را برداشته بنزد آن حضرت آمدند رسول خدا حسنین را در بر گرفت و بر سینهٔ
دست آن حضرت بخواب رفتند چون از خواب بیدار شدند رسول خدا در خواب بودند حسنین علیه السلام از غفلت آن در روز
خوابید روانه شدند قضا را شبی بود بسیار تار و باد و باران ای ذره را گم کردند تا بنخلستان بنی نجار رسیدند در آنجا خوابیدند چون خواب
رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شدند حسنین را ندیدند از پی مجستجوی ایشان بیرون رفتند
بردند آنها را ندیدند فاطمه نیز بر سر ایشان آمد و عرض کرد چه شد که آن دو فرزند من از خوابگاه بیرون رفتند خدایا تو وکیل
منی بر آنها اگر در دریا باشند یا در خشکی آنها را محافظت نما و از جمیع آفات سالم بدار جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله
حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید برای حسن و حسین جزع و فزع ننما و غم بخود راه مده بدرستیکه ایشان در دنیا و آخرت
فاضل هستند و پدر ایشان افضل است از ایشان و الحال در نخلستان بنی نجار در خوابند و خدا تعالی ملکی را برای حفظ ایشان
موکل نموده پس نوری ظاهر گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روشنائی آن نور روانه شدند تا آنکه بنخلستان رسیدند که
مشاهده نمودند حسن و حسین علیهما السلام دست بگردن یکدیگر در آورده در خوابند و ابر بالای ایشان را فرو گرفته و باران در
شدت و بر زمین فرو میریزد و اژدهای بسیار عظیمی که موهای درازی داشت بدور ایشان بود و بالهای خود بر آنها سایه افکنده یک
بال را بالای حسن و بال دیگر را بالای حسین علیه السلام نموده چون چشم اژدها بر آن حضرت افتاد بکناری رفت
و این کلمات را میگفت پروردگارا ایشان دو سبط پیغمبر تو هستند بدرستیکه من شاهدم و ملائکه تو را گواه گرفتم که ایشان را
محافظت نمودم و صحیح و سالم به پیغمبرت رسانیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی نزد ایشان نشستند تا آنکه از خواب
بیدار شدند رسول خدا حضرت حسن را بدوش سوار نمودند و جبرئیل علیه السلام حضرت حسین علیه السلام را برداشت ابو
بکر عرض کرد یا رسول الله و اگر اذن دهید یکی از ایشان را بدوش خود سوار نمایم فرمودند یکی از آنها بر دوش بال
جبرئیل نشسته و دیگری بر بال میکائیل بعد از آن عمر پیش آمد و عرض کرد یا رسول الله بگذار یکی از ایشان را بمن بده که بدوش خود

سوار کنم فرمودند ای نیکو مرکب خود بر پشت تو که خدا شنید کلام تو را و سپاس نمود امام تو را امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد
یا رسول الله بگذار از فرزندانم را بر دوش بردارم رسول خدا صلی الله علیه و آله دو بازوی حضرت امام حسن علیه السلام را نمودند
و فرمودند ای نور دیده آیا مایل هستی که بر کتف پدرت سوار شوی عرض کرد ای جد بزرگوار بخدا سوگند که کتف شما را بهتر یابم
از پشت پدرم بعد از آن دو بازوی حضرت امام حسین علیه السلام نمودند و فرمودند میخواهی بر دوش پدرت سوار شوی عرض
کرد یا جداه من بر مرکبی سوارم اینجا که برادرم گفت پس آنحضرت فرمودند چه خوب مرکبی است مرکوب شما و چه نیکو سوارانی هستید
شما چون داخل مسجد شدند فرمودند ای دو حبیب من همراه بشرافت میکنم من شما را بانچه که خدا شما را بان شرافت بخشیده
پس امر نمودند که منادی کنند مردم بسوی مسجد بیایند چون مردم جمعیت نمودند آنحضرت برخواستند و فرمودند ای گروه
مردمان میخواهید دلالت کنم شما را بسوی کسیکه از جهت جد و جده بهتر از همه خلق باشد عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند
حسن و حسین هستند جد ایشان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و جده ایشان خدیجه بنت خویلد است ای گروه خلایق
میخواهید دلالت کنم شما را بسوی کسیکه از جهت پدر و مادر بهتر باشد از جمیع مردمان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند
حسن و حسین علیه السلام و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آنحضرت فرمودند خداوند
تبارک و تعالی بود و هیچ موجودی نبود پس خلق فرمود پنج نفر را از نور جلال خود و مشتق کرد از برای هر یک اسمی از اسما
منزله خود را پس خدا حمید است و مرا محمد نامید خدا اعلی است امیر المؤمنین را علی نامید و از برای خدا است اسماء حسنی
که مشتق کرد از برای آنها حسن و حسین را و خدا فاطر است و مشتق کرد از برای فاطمه اسمی از اسماء خود را پس چون خلق نمود
این پنج نور را ایشان را در یمین عرش قرار داد و میثاق از آنها گرفت خلق فرمود ملائکه را از نور و چون نظر نمودند این انوار عظیم را
بزرگ شمردند امر ایشان را و عظیم دانستند شأن ایشان را و لب به تسبیح خدا گشودند و همین است مراد از آیه شریفه و انا لنحن الصافون و انا
لنحن المسبحون پس چون خداوند تعالی خلق فرمود آدم را نظر نمود به یمین عرش و عرض کرد پروردگارا اینها کیستند خطاب رسید
که اینها اصفیاء و خاصان من هستند خلق کردم ایشان را از نور جلال خود و مشتق کردانیدم برای ایشان نامی از اسماء خود را عرض
کرد پروردگارا بحق ایشان نام ایشان را بمن تعلیم کن خطاب رسید ای آدم بدرستیکه ایشان نزد تو
امانت هستند از اسرار من هستند که مطلع نمیشود بر آن غیر از تو مگر باذن من ای آدم در ایشان به عهدی ای آدم قبول کرد
چون آنها عرض نمود اسماء ایشان را و تعلیم فرمود بعد از آن اسماء را عرض بر ملائکه نمود ملائکه عالم به آنها نبودند فرمود
انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین پس خبر دهید مرا باسماء اگر هستید راستگویان عرض کردند پروردگارا تو بی نقص
نیستند از برای ما علمی مگر آنچه که تو ما را بان تعلیم نمودی بدرستیکه تو هستی عالم و درست کردار خطاب رسید که ای آدم خبر ده
ملائکه را باسماء ایشان خطاب دیگر رسید که ای ملائکه وفا کنید و لا بد عهد مرا که انبیاء نبودند فرشتگان را بجا ستا ملائکه وفا نمایید
از برای ایشان هستند و در حدیث دیگر که حدیثی بس نهایت دراز بوده که روایت شده عایشه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت
آنحضرت فاطمه را میبوسید عرض کرد یا رسول الله آیا میبوسی فاطمه علیها السلام را و حال آنکه شوهر دارد فرمودند بخدا قسم
اگر میدانستی مودت مرا نسبت بفاطمه هر آینه مودت تو نسبت باو زیاده میشد شبیکه با آسمان عروج داده شدم چون با آسمان
چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه گفت جبرئیل گفت یا محمد بدرستیکه خداوند عالم فضیلت داده انبیاء و مرسلین را
بر ملائکه مقربین و فضیلت داده تو را بر همه انبیاء پس من پیش ایستادم و با اهل آسمان چهارم نماز کردم چون از نماز فارغ شدم
با آسمان ششم رسیدم ملکی را دیدم که از نور خلق شده بود و بر سر تاجی از نور داشت تکیه کرده بود دو صف از ملائکه در پیش او است
و یک صف طرف چپ ایستاده بودند من سلام نمودم جواب سلام مرا داد و تعظیم مرا نمود خطاب از مصدر جلال رسید
که ای ملک سلام نمود بر تو حبیب من بهترین خلق من تو جواب سلام او را دادی و تکیه کرده بودی بعزت و جلالم قسم که باید

بر منبری از جواهر و سلام نمائی و تا روز قیامت بنشینی پس ملک برخواست فاطمه نمود و گفت یا محمد چه بشارت دهی مرا گفتم بنور
پروردگار عالمیان چون بجا بانی سیدم ندا کرده شد آمن الرسول بما انزل الیه پس من ملهم شدم و گفتم والمؤمنون کل آمن ۳۷
بالله وملئکته وکتبه ورسله بعد از آن جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد تا ببیند مرا و من با کمال خورسندی تفرج مینمودم
درختی از نور که مکلل بجواهر بود مشاهده نمودم که دو ملک آن را بحلی و حلل زیور مینمودند تا روز قیامت را انجا گذشتم بقصری
رسیدم که از یاقوت و لؤلؤ بود گفتم ای حبیب من این قصر از کیست گفتند از برای فرزندت حسن قدری پیش تر رفتم بدرخت سیبی رسیدم
که از آن بزرگتر درخت سیب ندیده بودم یکدانه از آن درخت چیدم فشار دادم حوریه از آن بیرون آمد پس پرسیدم از آن که کیستی گفت
و گفت من از آن فرزندت حسین بن علی علیهما السلام هستم که او را بظلم شهید مینمایند قدری پیش تر رفتم بدرخت طوبی رسیدم
که از کره نرم تر و از عسل شیرین تر بود یکدانه رطب از آن درخت تناول نمودم پس آن رطب مستحیل به نطفه گردید در صلب من
قرار گرفت چون بزمین هبوط نمودم با خدیجه مواقعه نمودم پس آن نطفه در رحم خدیجه قرار گرفت بفاطمه حوراء انسیه حامله شد
پس هر وقت که مشتاق رایحه بهشت میشوم رایحه فاطمه علیها السلام را استشمام مینمایم و در حدیثی دیگر انس بن مالک روایت
نموده که گفت در بعضی از ایام نماز صبح را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای آوردیم چون آنحضرت از نماز فارغ شدند روی
مبارک را بسوی ما نموده من عرض کردم یا رسول الله تفسیر این آیه شریفه فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین وحسن اولئک رفیقا بیان فرمائید فرمودند اما نبیین من هستم و اما صدیقین برادرم علی بن ابیطالب و اما شهدا
عمویم حمزه میباشد و اما صالحون دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین هم هستند عباس عم آنحضرت حضور داشت بر عمش نشست
خود برخواست و مقابل آنحضرت نشست و عرض کرد یا رسول الله آیا نیستیم من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین همه از یک چشمه
یعنی از یک اصل بگو بر کرتو اوصاف علی و فاطمه و حسن و حسین را میشنوم و در باره من فرمایشی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
تبسم نمودند و فرمودند ای عم اینچه گفتی صدق فرمودی از یک چشمه هستیم لکن خدا خلق نموده من و علی و فاطمه و حسن و حسین
را قبل از آنکه آدم را خلق نماید وقتیکه نه آسمان برپا شده بود و نه زمین گسترده شده و نه ظلمتی بود و نه نوری و نه آفتاب بود و نه
ماه و نه بهشت و نه دوزخ عباس عرض کرد چگونه بود ابتداء خلقت شما فرمودند ای عم چون خدا اراده نمود که خلق کند ما را تکلم
نمود بکلمه خلق نمود از آن کلمه نور را و بعد از آن تکلم نمود بکلمه دیگر پس خلق نمود از آن کلمه روح را بعد از آن تزویج نمود نور را
با روح و خلق نمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین را و بودیم ما تسبیح و تقدیس خدا مینمودیم وقتیکه تسبیحی نبود و نه تقدیسی
پس چون خدا اراده نمود که اظهار قدرت خود نماید شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق نمود پس عرش از نور من است و نور من
از نور خدا است و نور من افضل است از عرش بعد از آن شکافت نور برادرم علی علیه السلام را و خلق نمود از آن ملائکه را پس
ملئکه از نور برادرم علی هستند و نور علی از نور خدا است و علی افضل است از ملئکه بعد از آن شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق
نمود از آن آسمانها و زمین را پس سموات و ارض از نور فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است دخترم فاطمه افضل است از آسمانها
و زمین بعد از آن شکافت نور فرزندم حسن علیه السلام را و خلق نمود از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن
است و نور او از نور خدا است و حسن افضل است از آفتاب و ماه بعد از آن شکافت نور فرزندم حسین علیه السلام را
و خلق نمود از آن بهشت و حور العین را پس بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خدا است و حسین افضل است
از بهشت و حور العین بعد از آن امر نمود خدا بظلمات که برابرهای نظر عبور نماید بعد از این جهت آسمانها تاریک گردید ملائکه
بخدا نالیدند و تسبیح و تقدیس خدا نمودند و عرض کردند پروردگارا ای سید ما از زمانیکه خلق نمودی ما را نشناسانیدی بما این
شبحهای نور را تا الحال و نسبت ندیدیم پس قسم میدهیم ترا بحق این انوار که بر طرف کن از ما این ظلمت را خداوند عالم دعای
ایشان را مستجاب کرد و از نور دخترم فاطمه قندیلهای چندی بیافرید و در بطنان عرش آویخت پس آسمانها و زمین روشن

کرد

که پیدایش فاطمه از ملائکه پنهان شده بود از این جهت فاطمه زهرا نام شد ملائکه عرض کردند پروردگارا این نور و روشنائی
از کیست که بواسطه آن آسمانها و زمین روشن گردید خطاب رسید که ای ملائکه این نوریست که اختیار نمودم و برگزیدم من او را از نور
جلال خود و این نور بنده منست فاطمه دختر حبیب من است زوجه ولی من و برادر رسول من و پدر حجتهای منست بر بندگانم ملائکه
شاهد باشید که من شما را بیاید شاهد بگیرم که قرار دادم من ثواب تسبیح و تقدیس شما را از برای این زن و شیعیان و محبان او تا روز قیامت
عباس چون فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنید برخواست و بنزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت و سر
او را بوسید عرض کرد یا علی تو همیشه حجت خدا بر خلق خدا از برای کسیکه ایمان بخدا و روز جزا آورده باشد در حدیث دیگر از ابن عباس روایت
شده که گفت روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
در خدمت آنحضرت بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد پروردگارا تو میدانی که اینها اهل بیت من هستند
و عزیزترین خلق اند پیش من پس دوست بدار هر که اینها را دوست دارد و دشمن بدار هر که اینها را دشمن دارد و اعانت کن هر که اعانت کند ایشان را
و بگذار ایشان را پاکیزه از هر رجس و معصوم از هر گناهی و مؤید گردان اینها را بروح القدس بعد از آن فرمودند یا علی توئی امام امت
من و خلیفه من بر امت من بعد از من و تو هستی قائد و پیشوای مؤمنین به بهشت گویا نظر میکنم و می بینم دختر من فاطمه علیها السلام
که بر ناقه از نور سوار است و در صحرای محشر میگردد و بر طرف راستش هفتاد هزار ملک پیش رو و عقبش هر یک هفتاد هزار ملک هستند و زنان
مؤمنات امت مرا میبرد داخل بهشت پس هر زنیکه در شب و روز پنج نوبت نماز کند و در ماه مبارک رمضان روزه بدارد و
طواف بیت الله الحرام کند و زکوة مال را بدهد و اطاعت شوهر خود نماید و دوست بدارد علی علیه السلام را بعد از من بشفاعت
دختر من فاطمه داخل بهشت خواهد شد بدرستیکه فاطمه سیدة النساء عالمین است شخصی عرض کرد یا رسول الله سیدة نساء عالم
خود میباشد فرمودند نه آن مقام از برای مریم دختر عمران بود که سیدهٔ نساء عالم بود اما دختر من فاطمه نساء همه
عالمین است از اولین و آخرین و بدرستیکه فاطمه علیها السلام میایستد در محراب خود و هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین
بر او سلام میکنند و ندا میکنند او را با نچه که ملائکه بمریم ندا کردند پس میگویند ای فاطمه بدرستیکه خدا پاکیزه کردانید تو را
و برگزید و اختیار نمود تو را بر جمیع نساء عالمین بعد از آن رو بسوی امیر المؤمنین علیه السلام نمودند فرمودند یا علی فاطمه پاره
جگر منست و نور دیده و میوه قلب منست هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که او را مسرور گرداند مرا مسرور نموده
بدرستیکه اول کسیکه از اهل بیت من بمن ملحق میگردد او خواهد بود بعد از من با او احسان کن و نیکی بنما و اما حسن و حسین پس ایشان دو فرزند
و دو ریحانه من هستند و دو سید جوانان بهشت خواهند بود باید ایشان بمنزله گوش و چشم تو باشند بعد از آن دست بسوی آسمان
بلند نموده عرض کردند پروردگارا بدرستیکه شاهد میگیرم تو را که من دوستم با کسیکه ایشان را دوست دارد و دشمنم
با کسیکه ایشان را دشمن دارد و صلحم با کسیکه با ایشان صلح نماید و جنگم با کسیکه با ایشان محاربه نماید در حدیث دیگر از ابو هریره که از دشمنان اهل
بیت بود روایت شده که روزی سید اوصیاء علی علیه السلام بخاتم انبیاء صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله
کدام یک محبوب تر است نزد شما من یا فاطمه فرمودند فاطمه در نزد من از تو دوست تر است و تو عزیزتر هستی از فاطمه در نزد من و گویا نظر میکنم و مشاهده
مینمایم که من در نزد در کنار حوض ایستاده ام که مردم را از امت من بخواهند تا مثل ستاره های آسمان و در کنار آن حوض است بعدد ستاره های
آسمان کوزه و حسن و حسین و حمزه و جعفر در بهشت برادر هستند از برای هر یک از شما ملک کریمی گذارده شده است مقابل کرسی
دیگری و شما بر آن کرسی نشسته اید و تو همراه خواهی بود بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند اخوانا علی سرر متقابلین در حدیث دیگر از اعمش روایت شده که گفت شبی از شبها فرستاده ابو جعفر دوانقی بسوی من آمد
که اجابت کن امیر المؤمنین را ساعتی پس بجهت فکر فرو بردم با خود خیال کردم که در این وقت از شب خواسته است مرا مگر اینکه
سؤال کند از علی بن ابیطالب علیه السلام و اگر من فضیلتی از فضایل آنحضرت را بگویم البته مرا بقتل خواهد رسانید پس من

صلحم با کسیکه با ایشان

[illegible] حسن و حسین [illegible] اخوانا علی سرر متقابلین

وصیت نامه خود را نوشتم و حنوط کردم کفنم را پوشیدم و وارد منزل او شدم گفت بنشین بیا چون نزدیک رفتم عمرو بن عبید حاضر بود
داشت گفت پیش بیا نزدیک رفتم تا آنکه زانوهایم محاذی زانو او شد استشمام رایحه حنوط نمود گفت بخدا قسم که راست بگو و الا ۴۹
تو را بدار میکشم گفتم یا امیرالمؤمنین چه حاجت داری گفت چه چیز باعث شد تو را که کافور استعمال نمودی گفتم در این وقت شب فرستادی
تو را گمان کردم که اجابت کن امیرالمؤمنین را با خود خیال نمودم که خواستی مرا در این ساعت شاید برای آن باشد از فضایل علی بن ابی
طالب سؤال کنی و اگر فضیلتی بگویم شاید امر بقتلم نمائی از این جهت کافور استعمال نمودم و کفنم را پوشیدم و وصیت خود را نوشتم
چون این کلام را از من شنید تکیه داده بود برخاست نشست گفت لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن گفت قسم میدهم تو را که چقدر
حدیث از فضایل علی حفظ داری گفتم ده هزار حدیث یا زیادتر گفت یا سلیمان بخدا قسم که میگویم برای تو حدیثی از فضایل علی علیه
السلام که جمیع احادیث خود را فراموش کنی گفتم یا امیرالمؤمنین بگو گفت من از بنی امیه فراری بودم و در بلاد گردش
میکردم و بسوی مردم تقرب میجستم که بواسطه ذکر فضایل علی علیه السلام که مرا طعام دهند تا آنکه وارد در شام شدم و
لباسم منحصر بود بیک عبای کهنه عبور میکردم دیدم که صدای اذان شنیدم بسیار گرسنه بودم داخل مسجد شدم بقصد
آنکه بعد از نماز خواهش منزلی بنمایم چون امام جماعت سلام نماز را داد دو نفر طفل وارد مسجد شدند امام متوجه آنها شد و گفت
مرحبا بشما و مرحبا بر کسیکه شما همنام او هستید جوانی پهلویم بود پرسیدم اینها فرزندان کیستند گفت پسرهای این شیخ
میباشند و در این شهر غیر از این شیخ کسی دوست علی علیه السلام نیست از این جهت این دو طفل را یکی حسن و دیگری حسین
نام گذارده مسرور شدم برخواستم نزد او رفتم گفتم میخواهی بگویم برای تو حدیثی که دیده ات روشن گردد گفت اگر چنین کنی
من هم دیده تو را روشن مینمایم گفتم حکایت کرد مرا پدرم از جدم که او گفت نشسته بودم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه
و آله که ناگاه فاطمه علیها السلام گریان بر آن حضرت وارد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ... گرید
چه شده عرض کرد ای پدر حسن و حسینم از خانه بیرون رفته اند و نمیدانم بکجا رفته اند از این جهت گریانم فرمود نداشته باش گریه
مکن خدائیکه آنها را خلق فرموده مهربانتر است از تو بر آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بلند نموده عرض کرد
پروردگارا حسنین در هر کجا هستند آنها را محافظت نما جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد محزون و مغموم مباش بدرستیکه
حسن و حسین فاضل هستند در دنیا و آخرت و پدر ایشان افضل است از آنها در حظیره بنی نجار خوابیده اند و ملکی را خدا موکل
بر آنها نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرحناک و خوشحال برخاست و اصحاب همراه او شدند وارد آن حظیره شدند دیدند
حسنین دست بگردن یکدیگر درآورده در خوابند و ملک یک بال خود را زیر ایشان فرش کرده و یک بال دیگر را بر روی آنها افکنده
رسول خدا صلی الله علیه و آله توقف نمود تا آنکه از خواب بیدار شدند حسن را بدوش مبارک سوار نمود و حسین علیه السلام
را برداشتند از باغ بیرون آمدند فرمودند بخدا قسم شما را مشرف میکنم چنانکه خدا شما را مشرف نموده ابوبکر عرض
کرد یا رسول الله یکی از این دو طفل را بمن بدهید فرمودند بسیار خوب حاملی هستند ... دوش دارد و ایشان بسیار خوب راکب
هستند و پدر ایشان افضل است از اینها چون بمسجد رسیدند فرمودند ای بلال مردم را بسوی من جمع کن بلال ندا نمود برخاستند
حضرت ذوالجلال را ثنا نمود مردم در خدمت آن حضرت جمع شدند پس برخاست بر سر پا ایستاد و فرمودند ای گروه مردمان
میخواهید دلالت کنم شما را بسوی کسیکه بهتر است از جهت جد و جده از همه مردم عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین
بدرستیکه جد ایشان محمد است و جده ایشان خدیجه دختر خویلد ای گروه مردمان میخواهید دلالت کنم شما را بسوی کسیکه بهتر است
از همه مردم از جهت پدر و مادر عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین بدرستیکه پدر ایشان دوست دارد خدا و
رسول را و خدا و رسول او را دوست دارند و مادر ایشان فاطمه دختر رسول خدا است ای گروه مردمان میخواهید دلالت کنم شما را
بسوی کسیکه بهتر است از همه مردم از جهت عم و عمه عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین علیهما السلام بدرستیکه

بدرستیکه عموی ایشان جعفر بن ابی طالب است که با ملائکه در بهشت طیران مینماید و عمه ایشان ام هانی دختر ابی طالب است ایگروه ص
مردمان میخواهید شما را دلالت کنم بسوی بهترین خلق از جهت خال و خاله عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند حسن و حسین علیه
السلام بدرستیکه خال ایشان قاسم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و خاله ایشان زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس اشاره بدست خود اشاره نمودند و فرمودند خدا ما را مثل این انگشتان با هم محشور میگرداند بعد از آن عرض کرد پروردگارا
بدرستیکه تو میدانی و عالم هستی اینکه حسن و حسین هر دو در بهشت هستند و جد و جده و پدر و مادر ایشان در بهشت هستند و عم
و عمه و خال و خاله ایشان در بهشت خواهند بود پروردگارا تو میدانی کسیکه دوست دارد حسن و حسین را در بهشت خواهد بود و هرکه
دشمن ایشانرا دارد در آتش و غضب خدا خواهد بود چون کلام باینجا رسید شیخ گفت از اهل کدام دیار هستی گفتم از اهل کوفه گفت
تو این حدیث را حفظ داری گفتم بلی پس گفت سزاوار نیست که این عبای کهنه را پوشیده باشی پس عبای خود را بمن خلعت نمود و نعلی که در بند
اشتر خود بود بمن داد و مرا بر آن سوار نمود و گفت ببر نزد دو شخص بواسطه این حدیث شما شکر کنند که دیده تو را روشن نمایند هم حقا
میکنم تو را بسوی کسیکه دیده او را روشن کند گفتم هر دو بکن مرا گفت برادر و برادر است یکی امام جماعت دیگری مؤذن تا
برادر دیگر امام است از روز یکه از مادر متولد شده محب علی بوده تا کنون و اما برادر دیگر مؤذن است از روز یکه از مادر متولد شده
تا کنون دشمن علی میباشد پس آن شیخ دست مرا گرفت و آمدیم تا آنکه بدر خانه آن برادر دیگر امام بود رسیدیم شخصی بیرون
آمد گفت نعلین و عبا را با شما دیدیم بخدا قسم برادرم اینها را بتو داده است گفت آنکه تو از دوستان خدا و رسول میباشی
گفت برای من از فضائل علی بن ابی طالب ع گفتم شنیدم از پدرم و او از پدر خود و پدر او از جد او نقل کرد او گفت بودیم در خدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که ناگاه فاطمه داخل شد گریان پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
ای فاطمه برای چه گریه میکنی عرض کرد ای پدر زنان قریش مرا ملامت میکنند و میگویند پدرت تو را تزویج نمود
بکسیکه فقیر و بیمال است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای فاطمه گریه مکن بخدا قسم که تزویج نکردم تو را بعلی تا آنکه
خدای تعالی در فوق عرش تو را تزویج نمود بعلی و شاهد گرفت بر آن جبرئیل و میکائیل را بدرستیکه خدای تعالی مطلع گردید
بر اهل دنیا و از میان همه خلایق اختیار نمود و برگزید پدر تو را و او را پیغمبر مبعوث نمود ثانیا مطلع گردید بر اهل دنیا و
از میان همه خلایق اختیار نمود علی را و تو را با او تزویج نمود و وصی من قرار داد پس ای فاطمه علی شجاعترین مردم است و حلیمتر
و علمش از همه کس بیشتر است و سخی ترین خلق است و اسلام او مقدم است بر مسلمانان و علمش از همه خلایق زیادتر است
و دو فرزند او حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان بهشت خواهند بود و اسم ایشان در توریة شبر و شبیر است ای فاطمه گریه
مکن بخدا قسم که چون روز قیامت شود پدرت دو حله از حله های بهشتی میپوشد و دو حله شوهرت میپوشد و لوای حمد در
آن روز بدست من باشد و من بواسطه کرامت خداوند عزوجل بعلی علیه السلام بدهم ای فاطمه گریه مکن بدرستیکه
وقتیکه مرا داعی حق بخواند لبیک گویم بسوی پروردگار و علی را هم خوانده شود و چون خدای عزوجل مرا بپوشاند
کرامت علی علیه السلام با من خواهد بود ای فاطمه گریه مکن چون روز قیامت شود منادی ندا کند یا محمد چه بسیار خوب جد است
جد تو ابراهیم خلیل الرحمن و چه بسیار خوب برادری است برادر تو علی بن ابی طالب علیه السلام ای فاطمه علی مرا اعانت خواهد
کرد در مفاتیح بهشت و شیعیان او فائزون هستند در روز قیامت چون کلام باین مقام منتهی گردید گفت ای جوان از اهل کجا
ددهم میباشی گفتم کوفه پس سی جامه نفیس بمن بخشید و ده هزار درهم فرمودند و گفت ای جوان بیجهت برادر و شکر کردی
ترا حاجت است گفتم حاجت برآورده خواهد بود انشاء الله گفت چون فردا شود بیا در مسجد آل فلان تا آنکه ببینی
برادر مرا که دشمن علی بن ابی طالب علیه السلام است پس آن شب بسیار طول کشید چون صبح شد بمسجد معهود رفتم
در میان صفها ایستادم پهلوی جوانی بودم چون برکوع رفت عمامه از سرش افتاد چون نظر کردم سر و صورتش چون سر
۲

و صورت خنزیر بود بخدا قسم که از مشاهده این حالت بلرزیدم چه میگویم در نماز تا آنکه امام سلام نماز داد گفتم ای جوان وای بر تو
این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم که در پیش خود بماند خواهر انشان را در گفت بخوان بیا تا سر گذشت خود را بگویم چون داخل خانه
شدم گفت من موذن فلان بودم و هر روز صبح ما بین اذان و اقامه هزار مرتبه لعن بر علی علیه السلام مینمودم و چون روز جمعه
میشد بر لعن کردن می افزودم و چهار هزار لعن بر علی علیه السلام مینمودم شبی در خواب دیدم که گویا در بهشت بودم و رسول
خدا و امیر المؤمنین با کمال فرح و انبساط تشریف داشتند و امام حسن علیه السلام در طرف راست امام حسین در طرف
چپ آنحضرت بودند و جامی بدست حضرت امام حسن بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای حسن مرا سیراب کن جام
را سیراب نمود مثل آنجناب را بعد از آن فرمودند یا حسن این جماعت را سیراب کن ایشان هم از دست آنحضرت سیراب شدند بعد
از آن اشاره بجانب من نموده فرمودند این شخص را سیراب کن حضرت حسن عرض کرد یا جداه امر میکنی که این شخص را
سیراب کنم و حال آنکه در هر روز بر پدرم هزار مرتبه لعن مینماید امروز چهار هزار مرتبه لعن نموده پس آنحضرت بسوی من
امده فرمود لعنت خدا بر تو باد چه میشود ترا که لعن میکنی علی را و حال آنکه علی از من است دشنام میدهی علی را و حال آنکه علی از
من است پس بر آب دهن زده فرمود بر خیز خدا تغییر دهد آنچه را که بتو عطا فرموده از نعمت خود من از خواب بیدار شدم سر و
صورت خود را شبیه سر و صورت خنزیر دیدم بعد از آن ابو جعفر رو بما کرده گفت آیا اینها در دنیا مبدل نیست گفتم نه گفت اینها
[illegible] علی ایمان است و بغض او نفاق است بخدا قسم که دوست ندارد علی را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر منافق گفتم
یا امیر المؤمنین من دو امام گفت آری گفتم چه میگوئی در مادهٔ قاتل حسین علیه السلام گفت بسوی جهنم میرود گفتم [illegible] چه
میگوئی در مادهٔ کسیکه بغض او در فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفت بسوی آتش رود زیرا شنیدم سلمان [illegible]
میگفت یعنی دشمنی کردن نسبت بذریهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و اینها از من
شنید برای خدا بکو و در حدیثی دیگر از مهران هاشمی روایت شده که گفت در نزد هارون الرشید بودم و گفتگوی آل ابیطالب
در میان آمد هارون گفت عوام تو هم مینمایند که من علی و فرزندان او را دشمن دارم بخدا قسم نه چنین است بلکه سببی که خدا عالم
است محبت و بسیار دوست میدارم علی و حسن و حسین علیهم السلام و معترفم من بفضل ایشان ولکن فرزندان ایشان [illegible]
برادرند تا آنکه بخدا امر خلافت را نصیب ما کرد [illegible] ایشان و مخلوط شدیم [illegible]
بر پند و طلب نمود [illegible] شروع بگریه نمود و [illegible]
عباس نقل نموده و در حدیثی دیگر از ام ایمن روایت شده که گفت روزی در نزد فاطمه زهرا رفتم [illegible] که فاطمه زهرا
علیها السلام پهلوی سنگ اسیا خوابیده و اسیا خود بخود میگردد [illegible] حسین علیه السلام در گهواره خوابیده و گریه نموده
نیز حرکت مینماید و کسی او را حرکت نمیدهد و دیدم دستی [illegible] تسبیح میگفت من از مشاهده
این امور تعجب نمودم برگشتم بجانب سید و مولای خود رسول خدا مشرف شدم سلام کردم و عرض کردم یا رسول الله امروز امری
بسیار عجیبی دیدم که هرگز مثل آنرا ندیده بودم فرمود چه دیدی عرض کردم بقصد زیارت فاطمه رفته بودم در خانه
بسته بود از شکاف در نظر کردم فاطمه خوابیده اسیا بخودی خود دور میزند و گهوارهٔ حسین علیه السلام خود بخود حرکت
مینمود و کفی نزدیک سنگ فاطمه تسبیح خدا مینمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای ام ایمن بدان بدرستیکه فاطمه روزه
بود و از شدت تشنگی و گرسنگی خواب بر او مستولی گردید خدا ملکی را موکل نموده که اسیا را از عوض فاطمه بگرداند و ملک دیگر را
موکل فرموده که گهوارهٔ حسین را جنبانند مبادا حسین گریه کند فاطمه بیدار گردد و ملک دیگر موکل فرموده که تسبیح خدا نماید
پهلوی دست فاطمه و ثواب تسبیح آن ملک از برای فاطمه خواهد بود زیرا که فاطمه در تسبیح خدا مسامحه و اهمال ننموده پس هرگاه
که فاطمه در خواب رود خدا بتعالی ثواب تسبیح این ملک را برای او قرار داده عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا که این سه ملک

۵۲ بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم نمودند و فرمودند آنکه اسبان را میبرد جبرئیل بود و آنکه کاه و آرد حرکت میداد
میکائیل بود و اما همان ملکیکه تسبیح مینمود اسرافیل بود مخفی نماند که بسیاری از اخبار این باب را در ابواب احوال انبیا خصوصا
باب احوال آدم علیه السلام و باب احوال فاطمه و باب فضائل حمزه و جعفر و باب احوال ابن عباس و عقیل و بسیاری از ابواب احوال
ائمه علیهم السلام ذکر شده و بجهت خوف تکرار در این کتاب ذکر ننمودیم باب هشتم در بیان مائدهائیکه از آسمان برای
رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت فرود آمده از ابن عباس روایت شده که گفت روزی در خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله نشسته بودم و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حضور داشتند جبرئیل بر آن سید جلیل
نازل شد و یک سیب بسم هدیه بخدمت آنحضرت بر زمین گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سیب را برداشتند
بعنوان هدیه بامیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند او را و ثنا بنا با آنحضرت رد نمودند رسول خدا او را بحضرت امام حسن
عطا فرمودند امام حسن نیز قبول نمود بوسید ثنا بنا بجد مجد خود رد نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله سیب را بحضرت امام
حسین علیه السلام کرم فرمودند آنجناب نیز گرفته بوسید و بجد خود رد نمود رسول الله سیب را بفاطمه دادند فاطمه نیز بوسید
و بجد مجید خود رد کرد با پدر آنحضرت سیب را دوباره بامیرالمؤمنین علیه السلام بخشید علی ع اراده نمود که سیب را بپیغمبر رد کند سیب
از دستش بر زمین افتاد و دو نصفه گردید نوری از او ساطع شد تا بآسمان اول رسید دو سطر بر آن نوشته شد که نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم این تحیه‌ایست از خدای عالم عز و جل بسوی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین دو فرزند
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و از برای محبان ایشان امان است از آتش و در حدیث دیگر از ابن عباس روایت شده که گفت نشسته
بودم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل امین بر آنحضرت نازل شد و جامی از بلور مملو از مشک و عنبر با او
بود و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام پهلوی آنجناب بودند جبرئیل سلام نمود و عرض کرد یا رسول الله حق تعالی
سلام میرساند و تحفه فرستاده است تو را با این تحفه امر فرموده است تو را که تحفه کنی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را با این تحفه ابن عباس گفت چون آن جام بدست سید انام علیه الصلوة و السلام آمد سه مرتبه تهلیل گفت و سه
مرتبه تکبیر گفت بزبان فصیح این آیه را تلاوت نمود بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله آن جام را بامیرالمؤمنین علیه السلام عنایت فرمود چون بدست آنحضرت رسید این آیه را تلاوت نمود بسم الله
الرحمن الرحیم انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون امیرالمؤمنین ع
جام را بامام حسن علیه السلام رد نمود بدست آنجناب این آیه را تلاوت نمود بسم الله الرحمن الرحیم عم یتسائلون عن النبا العظیم
الذی هم فیه مختلفون امام حسن علیه السلام جام را بدست برادر خود حضرت امام حسین علیه السلام داد در دست
آنحضرت این آیه را خواند قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور رحیم
امام حسین علیه السلام جام را بجد خود رد نمود در دست آنجناب الله نور السموات و الارض را قرائت نمود ابن عباس
گفت پس من نفهمیدم که جام بآسمان بالا رفت یا آنکه بقدرت خدا تعالی در زمین پنهان گردید و ایضا در حدیث دیگر
از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله باتفاق امیرالمؤمنین ع و جعفر بمنزل فاطمه ع
تشریف فرما شدند و فیلکها آنحضرت مشغول نماز بود چون از نماز فارغ گردید بطرف راست خود نگریست طبقی از رطب که از
درخت و بطرف چپ نظر نمود هفت گرده نان با هفت مرغ بریان و جامی از شیر و طاسی از عسل و قدحی از شراب بهشت کوزه از ماء
معین مشاهده فرمود بجهت شکر آن دعا بجا آورده رفع حمد و ثنای خدا را بجای آورد و صلوات بر پدر فرستاد الحمد لله فرشتگان
طبق را نزد ایشان بر زمین گذاردند تناول نمودند بعد از آن مائده را پیش آوردند که ناگاه آوازی بلند شد از پشت که
خوانرا بگذارید نخواهید که در خوان شما چیزی پیدا بشود که مرا بدان الطعام ... فاطمه ع دست کشید خوان طعام

دراز نموده و بلند کرده نان و بلند مرغ بریان برداشته اراده نمود که بان سائل دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی
فاطمه تبسم نمودند و فرمودند این غذا بر این سائل حرام است بدرستیکه این شخص ابلیس است اگر ما ... بنمائیم
از این غذا چیزی را بخورانیم هرآینه از اهل بهشت خواهد بود و چون از طعام فارغ شدند امیرالمؤمنین علیه السلام از خوانه
بیرون آمدند ابلیس را ملاقات نمودند بر او تسلط یافتند و بیخبر نمودند فرمودند ای لعین را امیدواری که بدر خوانه که فرزندان امده
اراده کردی خود را مخلوط کنی در ضیافت نور خدا در دیگر زبان ها کم میان مرغ و تو شمشیر خواهد بود ابلیس عرض کرد یا امیر
الله من مشتاق دیدن علی علیه السلام شدم آمدم تا آنکه خطی را فراز او اخذ نمایم بحق خدا قسم که من از دوستان علی هستم
بدرستیکه مرا او را دوست دارم و در حدیث دیگر از ابو سعید خدری روایت شده که گفت روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
ای فاطمه آیا چیزی در خوان داری که غذائی تناول نمائیم فاطمه عرض کرد بحق آن خدائیکه گرامی داشت پدرم را به پیغمبری و تو را
بوصایت که امروز چیزی در خوان نداشتیم تا آنکه برای شما حاضر نمائیم و دو روز است که در نزد من چیزی از خاص غذا نبود
مگر آنکه شما و حسنین خود را ایثار نمودم امیرالمؤمنین فرمود ای فاطمه چرا از حال خود مرا آگاه ننمودی تا آنکه تحصیل غذائی نمایم
برای شما عرض کرد یا ابا الحسن بدرستیکه من حیا میکنم از پروردگار که اظهار کنم و خواهش نمایم از شما چیزی را که قادر بر آن
نباشید امیرالمؤمنین علیه السلام توکل بر خدا نمود و از خانه بیرون رفت دیناری را قرض نمود که طعامی برای عیال خود
ابتیاع نماید ناگاه روز بسیار گرمی بود مقداد بن اسود در بین راه با حضرت برخورد نمود بصورت بر افروخته شد امیرالمؤمنین
علیه السلام چون مقداد را دیدند فرمودند ای مقداد چه چیز باعث شده که در این هوای گرم بیرون شده ای مقداد ... از منزل
خود بیرون آمده ای عرض کرد یا ابا الحسن از این سؤال درگذر و مرا بحال خود واگذار فرمودند ای برادر ممکن نیست که از تو دست
بردارم تا آنکه از حال تو مطلع گردم مقداد مبالغه نمود که ابا حسن مرا واگذار تا کنار حضرت قبول ننمودند فرمودند تو را قسم
که حال خود را از من کتمان ننمائی مقداد عرض کرد یا ابا الحسن بحق آن خدائیکه گرامی داشت محمد صلی الله علیه و آله را بنبوت
و مکرم گردانید تو را بوصایت که بیرون نیامدم از منزل مگر بواسطه گرسنگی عیال و تنگی امر معاش اطفال بیتابی کردند از گرسنگی بودند
صدای گریه اطفال را شنیدم نتوانستم تحمل نمایم و خود داری کنم از این جهت محزون و غمگین از خانه بیرون آمدم امیرالمؤمنین علیه
السلام از استماع کلام مقداد گریان شد آب از دیده مبارکش جاری گردید بدرستیکه ... از ... شکر کرده
فرمودند قسم بخود دیدم آنچه که تو دیدی ... که من نیز از خانه بیرون آمدم مگر بواسطه تحصیل قوتی برای عیال خود
و بدرستیکه من یک درهم قرض نمودم و لکن ترا بنفس خود ایثار نمودم پس حضرت درهم را بمقداد عطا فرمودند بسوی مسجد که
مراجعت نمود نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجای آورد چون از نماز مغرب فارغ شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را در صف اول مشاهده نمودند پای مبارک باو زدند امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند
بیرون مسجد با حضرت ملحق گردید سلام کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلام را بداد و فرمودند یا ابا الحسن
آیا در خوان چیزی داری که ما را امشب ضیافت نمائی امیرالمؤمنین سر بزیر انداخته از شدت حیا جوابی نداد و
حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از کیفیت سرگذشت قرض کردن درهم و عطا نمودن به مقداد تماما خبر بود و لیکن خداوند
فرموده بود بحضرت که امشب بخوانه علی غذا تناول نماید رسول خدا چون علی علیه السلام را دیدند فرمود یا ابا الحسن
چرا ساکتی پس عرض کرد یا رسول الله حیا وادار نمود جواب بسم الله قدم رنجه فرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله
دست امیرالمؤمنین را بدست گرفتند تا بدر خانه شدند تا آنکه وارد خانه فاطمه شدند نظر نمودند آن مخدره در مصلای
خود نشسته مشغول عبادت بود و قدحی مملو از طعام که بخار از آن متصاعد بود در گوشه خانه گذارده فاطمه چون
صدای پدر را شنید از جا برخواسته بجهت استقبال برخاسته سلام نمود رسول خدا جواب سلام را دادند و دست ...

وصورتش کشیده نبود فرمودند ای دختر من چگونه شب نمودی عرض کرد ای پدر بخیر و سلامت فرمودند خدا ترا رحمت کند
اگر طعامی نزد تو حاضر است فاطمه طبق طعام را در خدمت پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام بر زمین گذارد امیر المؤمنین
چون نظرش بر آن طعام افتاد متغیر گردید و نگاه تندی بجانب فاطمه نمودند فاطمه عرض کرد سبحان الله هر گاه شما را باین
حالت ندیده بودم الا آنکه امروز متغیر شده که مستوجب سخط و غضب شما شده ام فرمودند امروز که گذشته قسم یاد نمودی که دو روز
من طعام نخورده ام فاطمه نظر با آسمان نمود و عرض کرد خدای من عالم است در میان آسمان که من دروغ نگفتم و آنچه گفتم صدق است
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ای فاطمه این طعام از کجا است که من طعامی باین رنگ و طعم و خوشبوئی ندیده بودم رسول خدا
دست مبارک بر کتف امیر المؤمنین گذاردند و فشار دادند فرمودند این بدل و جزای دینار تو است از نزد خدا بتحقیق که
خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بدون حساب بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله گریان شدند و فرمودند حمد
میکنم خدا را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آنکه تو را یا علی بمنزله زکریا قرار داد و عطا فرمود بتو آنچه را که باو عطا فرموده
بتو آنچه را که باو عطا فرموده بود و دختر فاطمه را بمنزله مریم دختر عمران قرار داد و رتبه و مقام او را بتو عطا فرموده و در
دیگر از حذیفة بن یمان روایت شده که زمانیکه جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از زمین حبشه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
همراه آنحضرت بار رنج خیبر فتح شد قطیفه زربفتی که هزار مثقال طلا داشت برای آنحضرت [illegible] و رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمودند این قطیفه را بکسی میدهم که دوست داشته باشد خدا و رسول را و خدا و رسولش او را دوست داشته باشند
اصحاب همه گردن کشیدند پس آنحضرت فرمودند کجا است پسر عم من علی بن ابیطالب علیه السلام عمار بن یاسر برخواست
و امیر المؤمنین علیه السلام را حاضر نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی بگیر این قطیفه را امیر المؤمنین علیه
السلام قطیفه را برداشت نگاه داشت تا وقتیکه وارد مدینه گردید روانه بقیع تا وارد شدند و قطیفه را بیرون کردند دانه طلا
را جدا نمود و کشید هزار مثقال وزن آن بود همه را بفقرای مهاجرین و انصار تقسیم نمودند و بسوی خانه مراجعت فرمودند
از آن طلا ابدا چیزی برای خود نگاه نداشتند چون روز دیگر شد رسول خدا با جمعی از اصحاب که از جمله ایشان حذیفه
و عمار بودند ملاقات نمودند امیر المؤمنین علیه السلام را فرمودند یا علی روز گذشته هزار مثقال طلا اخذ نمودی
امروز با این چند نفر از اصحاب ضیافت نما امیر المؤمنین علیه السلام را حیا مانع شد که عرض کند یا رسول الله در خانه
چیزی از طلا و نقره و غیرهما ندارم از این جهت عرض کرد یا رسول الله داخل شوید پس آنحضرت با پنج نفر از اصحاب که سلمان
و عمار و ابوذر و حذیفه و مقداد باشند داخل خانه امیر المؤمنین شدند ثم امیر المؤمنین علیه السلام نزد فاطمه رفت ببیند
طعامی در نزد او پیدا میشود یا نه کاسه پر از ثرید که بخار از آن متصاعد بود در وسط خانه گذارده دید و چند پاچه
گوسفند بر روی آن طبق بود و رایحه و بوی آن طعام را شبیه مشک [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام آن طبق را برداشت
آورد مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب بر زمین گذارد پس از آن طعام تناول کردیم تا آنکه همه سیر شدیم ولی از آن
طعام چیزی کم نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواسته داخل حجره فاطمه شدند فرمودند ای فاطمه این طعام را از کجا تحصیل
نمودی عرض کرد ای پدر از نزد خدا بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بدون حساب رسول خدا صلی الله علیه
و آله گریان بسوی ما مراجعت نمودند و فرمودند حمد میکنم خدای را که شما را نبرد از دنیا تا آنکه دیدم از برای دخترم آنچه را
که زکریا از برای مریم دید هر وقتیکه زکریا وارد میشد بر مریم در محراب مشاهده مینمود طعامی در نزد او گذارده میفرمود
ای مریم این طعام از کجا است جواب میداد که از نزد خدا است بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب باب ۱۲
در بیان اخبار دیگر بالخصوص در خلقت انوار امیر المؤمنین علیه السلام از طریق خاصه و عامه و بعضی از ولادة آنحضرت که برآمد
آنحضرت تمام شده [illegible] آنحضرت فرمودند روز [illegible]

خدا صلی الله علیه و آله عهد و بیعت گرفت از مردم برای امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم پس همه اقرار نمودند و ثابت
آنحضرت را پس گوارا باد از برای کسی که ثابت بر اقرار ماند بعهد نمود و وبال از برای کسیکه نقض بیعت آنحضرت نمود و در حدیث
دیگر از ابو هریره روایت شده که گفت هر که روزه بدارد هیجدهم ماه ذی الحجه را خدا تعالی بنویسد از برای او ثواب شصت
ماه را و آن روز غدیر خم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت دست علی بن ابیطالب ع را و فرمود ایها الناس آیا من اولی
نیستم بمؤمنین عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند هر که من مولای اویم پس علی مولای او خواهد بود عمر بن خطاب عرض کرد
بخ بخ ای پسر ابوطالب صبح کردی در حالتیکه مولای من و مولای همه مسلمانان هستی پس خداوند عز و جل این آیه را فرستاد
الیوم اکملت لکم دینکم و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنجناب
فرمودند روز غدیر خم افضل عیدهای امت منست و آن روزیست که خداوند عز و جل امر فرمود مرا که نصب کنم برادرم علی بن
ابیطالب علیه السلام را علم از برای امتم که بعد از من باو هدایت کرده شوند و آن روزیست که خدا تعالی کامل کرد این دین را
و تمام کرد بر امت من نعمت را و راضی شد که اسلام دین ایشان باشد ایگروه مردمان بدرستیکه علی از منست و من از علی
هستم خلق شده است از طینت من و او است امام و پیشوای خلق بعد از من بیان میکند برای امت آنچه را که اختلاف در آن نمایند
از سنت من و او است امیرالمؤمنین و قائد غر محجلین و یعسوب مؤمنین و بهترین اوصیاء و شوهر سیده نساء عالمین و پدر ائمه مهدیین
ایگروه مردمان هر که دوست دارد علی را من او را دوست دارم و هر که دشمن دارد علی را من او را دشمن دارم و هر که وصل کند علی را من
با او وصل نمایم و هر که قطع کند او را با او قطع خواهم نمود و هر که با او جفا کند من با او جفا نمایم و هر که با او دوستی نماید من با او دوستی
مینمایم و هر که با او دشمنی کند من با او دشمنی خواهم کرد ایگروه مردمان منم شهر حکمت و علی در آن شهر است و هرگز
نمیرسد کسی بآن شهر مگر از در آن شهر و دروغ میگوید کسیکه گمان میکند مرا دوست دارد و حال آنکه علی را دشمن داشته
کرده است ایگروه مردمان [illegible] بحق آنکسی که مرا به پیغمبری برگزید بر جمیع خلق [illegible] نصب ننمودم علی را در امامت برای شما
خود تا آنکه خداوند [illegible] اسم او را [illegible] و در حدیث
دیگر از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند [illegible]
کرده بودند [illegible] الظالمین [illegible]
عالم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] مگر آنکه
خدا تعالی [illegible] و از برای هر [illegible] خواهد بود
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] جبرئیل عرض کرد [illegible]
و [illegible] جبرئیل [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] کلام خدا [illegible] محمد اسم تو را از اسم خود
[illegible] هر که با تو وصل کند من با او وصل نمایم و هر که تو را قطع نماید من او را [illegible] خواهم نمود یا محمد [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] حدیث العهد بوده [illegible]
عالم [illegible]

اینجا اگر وحی به سوی تو باشد و یا واسطه آن نباشد پس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله باز هم کیفیت تخلف ظاهر نمودند
تا آنکه روز هشتم که در آن روز این آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس یعنی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله تبلیغ کن و تخلف مکن آنچه را به سوی تو از [illegible] اگر نکنی [illegible] رسالت را امیر
علیه السلام را که [illegible] تبلیغ رسالت [illegible] خدا [illegible] از شر مردم نگاه میدارد رسول خدا از شنیدن این
آیه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] تکذیب [illegible] ظلم کنند
پس این آیه [illegible] تکذیب [illegible] و اما [illegible] که [illegible]
جبرئیل امین بود که بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام نمود و [illegible] امیرالمؤمنین خطاب نمود امیرالمؤمنین علیه السلام عرض
کرد یا رسول الله [illegible] صدای او را میشنوم و صاحب صدا را نمی بینم فرمودند این جبرئیل است [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] فرموده است [illegible] تسلیم نمودند که
امیرالمؤمنین است بعد از آن [illegible] بعد [illegible] که [illegible] باشند [illegible]
هم جمع شوند چون روز [illegible] شد رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب [illegible] غدیر خم که رسیدند [illegible] حمد و ثنا و
[illegible] فرمودند که ایها الناس [illegible] تبلیغ نمایم و بگویم [illegible] و
[illegible] بعد از [illegible] تسلیم کنید تا آنکه خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] رسول [illegible] کلام
[illegible] اسم [illegible] ذکر شد [illegible]
[illegible] ایها الناس [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] علی علیه السلام
[illegible] دشمن [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] قلوبهم مرض [illegible] بود
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] علی
[illegible] رسول خدا [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible]
تا آنکه [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا تا ذکر [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] اکمال دین و تمام نعمت [illegible] تبلیغ [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] نازل [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه معظمه [illegible]
[illegible] فرمودند ایها الناس [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند [illegible] کلام
[illegible] فرمودند کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ایها الناس [illegible]
[illegible] فرمودند ایها
[illegible]

از اعمال خود آگاه باشید بدرستیکه شیطان از روی تکبر اطاعت کرده نشد بتحقیقکه عبادت کرده شده است ایها الناس
۵۷ بدرستیکه من آیاتی با هم وارد شده است خطاب بنی آدم است از برای شخص مسلم خون و مال مسلم او و هم چنین مال او و مکو
ایشان اگر ... و عنایت ... بدرستیکه من از جانب خدای تعالی مامورم که جهاد و قتال نمایم با مردم تا
آنکه بگویند لا اله الا الله و چون چنین کنند و اسلام اختیار نمایند خون و مال ایشان محفوظ خواهد بود از من و حسابشان
با خدا خواهد بود ایها الناس آیا تبلیغ نمودم عرض کردند بلی یا رسول الله حضرت رو بدرگاه خدا نمودند و عرض کردند پروردگارا
شاهد باش ایها الناس و بزبان بگیرید قول مرا تا آنکه بدان منتفع شوید و بفهمید کلام مرا تا آنکه بعد از من کافر نشوید و بواسطه دنیا
بعضی گردنهای بعضی دیگر را نزنید پس اگر کسی را نفس ... بدانید که شما نیز بزودی بر من وارد خواهید شد و مرا بیابید در کنار
حوض ... پس ... که ... بعد از آن ... نمود ... ساکت گردید بعد
از ساعتی فرمودند انشاء الله تعالی بعد از آن فرمودند آگاه باشید بدرستیکه من در میان شما دو چیز را میگذارم پس اگر آنها را فرا
بگیرید هرگز گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت و اهل بیت من بدرستیکه خدای لطیف خبیر خبر داده است مرا که اینها از هم جدا
نشوند تا وقتیکه در کنار حوض بر من وارد شوند پس هر که متمسک شود باین دو چیز نجات یافته است و هر که مخالفت کند
این دو را هلاک خواهد شد آیا تبلیغ نکردم عرض کردند چرا عرض کردند پروردگارا گواه باش ایها الناس آگاه باشید که زود
باشد در کنار حوض ... و ... بعد از ... در کنار حوض ... و میگویم ...
اینها ... که ... بعد از تو ... نمودند ... و ...
تو را پس من ... که ... شفاعت ... و ... ایام تشریق ... بود
که این سوره مبارکه اذا جاء نصر الله و الفتح بر آنحضرت نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ...
رسید پس مردم را خبر کنید که در مسجد جمع شوند نماز ... بعد از نماز ... مردم در مسجد ...
نمود پس آنحضرت حمد و ثنای خدا را بجای آوردند بعد از آن فرمودند خدا ... کند و ... کلام مرا
و ضبط نماید و برساند بکسانیکه حاضر نیستند پس ... که ... حامل فقه ... و ... که ...
چیز است که خیانت ... قلوب مردان مسلم ... خالص ... و ... مسلمانان
ملازم بودن جماعت ایشان ایها الناس من بدرستیکه دو چیز ... در میان شما میگذارم ... پس ... است
از آن دو چیز ... فرمودند یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من بدرستیکه خبر داده است ... و ... که این
دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد بر من شوند در کنار حوض ... و انگشت ... و ...
کرایند ... که ... یکدیگر ... میان این دو انگشت ... در میان کتاب خدا و اهل بیت من ...
... خواهد بود ... آنحضرت ... یکی از ... کردند محمد صلی الله علیه و آله ...
کرامت ... اهل بیت ... چهار نفر از ... در میان ... با هم ... یاد کردند
که ... محمد صلی الله علیه و آله ... امر امامت ... با آنحضرت ... شود ... نام
... و ... ایها الناس ...
... امامت و ... پیغمبر صلی الله
علیه و آله ... شود ... که ...
... قول ... از آن
رسول خدا صلی الله علیه و آله ... رسیدند ...

۸ واعمال حج دا وزاان نمر بجائی تعلیم فرمودند و وصیت خود را بآنها فرمودند پس در آن منزل این آیه بر آن حضرت نازل گردید که
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر صلی الله علیه
واله تبلیغ کن و بخلق برسان آنچه را بسوی تو فرستاده شده در ماده پسر عمت علی بن ابیطالب علیه السلام پس اگر چنین ننمائی تبلیغ
رسالت ننموده ای و اندیشه از خلق مکن بدرستیکه خدا تو را از شر ایشان ایمن میکند پس آنحضرت برخواست و فرمود این اشتمال
بر دو کلمه و عهد است عهد و میثاق الهی را بجای آورد بعد از آن فرمودند ایها الناس آیا میدانید که ولی شما کیست عرض کردند که
خدا و رسولش فرمودند آیا میدانید بدرستیکه من بنفسهای شما اولی هستم از شما عرض کردند بلی آنحضرت عرض کردند پروردگارا شاهد
باش پس این کلام را سه مرتبه اعاده نمودند و مردم نیز همین جواب را عرض کردند بعد از آن بدست مبارک بازوی امیرالمؤمنین علیه
السلام را گرفتند و آنجناب را بلند نمودند بقسمیکه سفیدی زیر بغل آنحضرت نمودار گردید و فرمودند هر کس را من مولی و دوست
ابن عم من مولای او است پروردگارا دوست دار که هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد یاری کن و یاری کننده علی
او را و مخذول گردان هر که او را مخذول نماید بعد از آن عرض کرد پروردگارا گواه باش و من نیز از جمله گواهانم بحر بن و
کان عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب بجای برخواست و عرض کرد یا رسول الله آیا این امر از جانب خدا است یا که از رسول
فرمودند بلکه از جانب خدا و رسول است بدرستیکه او است امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین در روز قیامت خدا
تجلی او را در کنار پل صراط بنشانند پس علی دوستان خود را داخل بهشت مینماید و دشمنانش را بسوی جهنم میفرستند پس اکثر
بعد از آن حضرت مرتد شدند از دین برگشتند یا بکر بکر گفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیف گفتند چه را کردند یا
علی علیه السلام گفتند این منزلی است از منزلهای که باید ثابت را نمود و اکثر ایشان مراجعت کنید ای البته از ما ببرید و را خواهد گرفت پس
چهارده نفر از ایشان با بکر بکر مشورت نمودند در ای ایشان بر آن قرار گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بقتل برسانند که
پس این چهارده نفر پیش رفتند در عقبه ای تنگ که ما بین جحفه و ابوا است پس هفت نفر در طرف راست عقبه و هفت نفر در طرف
[illegible] عقبه و هفت نفر در طرف چپ نشستند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا برسد ناقه آنحضرت را رم دهند
۱۰ آنجناب در شب نزدیک آنها رسیدند بدین سبب نتوانستند کاری را [illegible] چون تاریکی شب عالم را فرو گرفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله بنفس
نفیس پیش قدم بر عسکر شدند چون نزدیک عقبه رسیدند جبرئیل ندا در داد که یا محمد فلان و فلان و فلان بجهت کشتن
بر سر راه نشسته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر نمودند و فرمودند کیست عقب من حذیفه عرض کرد یا رسول الله
من حذیفه بن یمانم فرمودند آیا شنیدی آنچه را من شنیدم عرض کرد بلی فرمودند که آنرا پنهان دار چون نزدیک آنها رسیدند هر یک
را بنام بردند و ندا کردند چون صدای آنحضرت را شنیدند همه ایشان فرار نمودند و خود را در میان اهل قافله پنهان کردند
و مکرر را مرکبهای خود را بستند و مردم در طلب جستجوی ایشان بر آمدند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حیله های
ایشان رسیدند و شناختند صاحبان آنها را پس ایشان به جماعت بخدمت آنحضرت آمدند و قسم یاد نمودند که در این باب چیزی نگفتیم
و اراده و قصد بکر دیگر نبوده [illegible] پس خداوند عالم این آیه را بر آنجناب نازل کرد یحلفون بالله ما قالوا ولقد
قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان
یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر پس آنحضرت بسوی مدینه مراجعت
نمودند [illegible] در نصف ماه صفر [illegible] فرمودند در همان [illegible] بعد از آن اثر مرض موت بر آنسرور ظاهر گردید و در حدیث
دیگر از امام [illegible] صادق علیه السلام روایت شده که چون رسول خدا امیرالمؤمنین را بامامت نصب نمودند [illegible]
غدیر خم هفت نفر از منافقین که عمر و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه
[illegible] در مقابل آنحضرت بودند عمر رو برفقای خود کرد و گفت آیا نمی بینید چشمهای پیغمبر را که مانند [illegible]

چشم شیخین ممنون است ازینکه پیغمبر و میگوید خدا مرا باین امر مامور نموده پس آنحضرت منبر رفت فرمود ایها الناس
کیست که اولی باشد از شما از نفسهای شما عرض کردند خدا و رسول حضرت کردند پروردگارا گواه باش بعد از آن فرمودند
آگاه باشید هر که من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای او است پس همه جماعت تسلیم نمودند و قبول کردند امارت
امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از آن جبرئیل بر رسول خدا نازل شد که شکوی از قوم را بعرض آنحضرت رسانید رسول الله
آن جماعت را طلبیدند استفسار مطلب نمودند انها منکر شدند و سوگند خوردند که ما چنین نگفتیم پس خلاق عالم این آیه را
فرستاد که یحلفون بالله ما قالوا یعنی سوگند بخدا خوردند که نگفتند انها چیزی را که گفته بودند و تحقیق که گفتند کلمه کفر را
که انکار ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام باشد و در حدیث دیگر روایت شده که چون آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فی علی علیه السلام در غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید و آنحضرت تبلیغ نمودند رسالت
خدا را بخلق یعنی امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت نصب نمودند شیاطین و ابلیس بر سر شیطان بر او جمع شدند
خاک بر فرق خود ریختند ابلیس گفت شما را چه میشود گفتند محمد امروز چیزی را عقد کرد که بستگی تا روز قیامت گشوده نخواهد
شد شیطان گفت هرگز چنین نخواهد شد بدرستیکه اینها جماعتی که در دور او هستند با من وعده نموده اند بوعده که هرگز
تخلف نخواهند کرد پس این آیه را خداوند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کرد آیه و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و در
دیگر از حذیفه بن اسید غفاری روایت شده که گفت چونکه رسول خدا از حجة الوداع مراجعت نمودند ما در خدمت
آنحضرت بودیم تا آنکه بجحفه رسیدیم در آن منزل اصحاب خود را امر نمودند که بارهای خود را فرود آورند در آنجا منزل
نمودند بعد از آن ندا در داد ندا در مردم را که برای جماعت حاضر شوند پس آنحضرت دو رکعت نماز بجای آوردند چون از نماز فارغ
شدند روی مبارک بسوی اصحاب نمودند فرمودند بدرستیکه خبر داده است مرا خداوند لطیف خبیر که من و شما این دنیا را و
داع خواهیم نمود و بدرستیکه من سؤال نموده خواهم شد از آنچه که بشما تبلیغ نمودم و از آنچه گذاردم
شما را بعد از خود کتاب خدا و عترت او و بدرستیکه شما نیز سؤال کرده خواهید شد پس شما چه خواهید گفت جواب پروردگار
خود عرض کردند یا رسول الله میگوئیم تبلیغ رسالت نمودی و نصیحت کردی خلق را و جهاد نمودی پس خدا ترا جزا دهد بهترین جزا
از ما بعد از آن فرمودند آیا شهادت نمیدهید بوحدانیت خدا و رسالت من و اینکه بهشت و دوزخ و مبعوث شدن بعد
از موت حق است عرض کردند چرا شهادت میدهیم باینها فرمودند پس آنحضرت عرض کرد پروردگارا شاهد باش باینچه اینها
اقرار نمودند بدرستیکه من شاهدم بدرستیکه شما را آگاه که خدا مولای من است و من مولای هر مرد مسلم هستم و من اولی هستم
بمؤمنین از خود ایشان آیا شهادت میدهید باینچه گفتم و اقرار دارید ایشان عرض کردند بلی یا رسول الله باینچه را که فرمودی
اقرار داریم و شهادت میدهیم فرمودند آگاه باشید هر که من مولای او هستم پس بدرستیکه این علی هم مولای او است بعد از آن
دست امیر المؤمنین علیه السلام را بدست گرفتند و بلند نمودند بقسمیکه سفیدی زیر بغل آنجناب امیر المؤمنین هر دو نمودار
گردید و بدرگاه خدا عرض کرد پروردگارا دوست بدار و دوستی کن هر که با علی دوستی کند و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد آگاه باشید
بدرستیکه من از پیش شما میروم و شما در روز قیامت بر من وارد خواهید شد در کنار حوض که عرض آن بقدر ما بین بصری
و صنعاء است و بعدد ستارهای آسمان قدحهای از نقره بر لب آن حوض گذارده است بدرستیکه من از شما سؤال میکنم در
روز از شما که چه کردید با آنچه را که من در میان شما گذاشتم و خدا را شاهد بر شما میگیرم که بعد از من با آن ثقلین که در میان شما
گذاردم پس نظر کنید که چگونه خواهید بود در آن روز عرض کردند یا رسول الله آن دو ثقل کدام است
فرمودند ثقل اکبر کتاب خداوند عز و جل است که سببی است که یک سرش بدست خدا و یک جانب دیگر در دست شما یک طرفش
بدست خدا است و طرف دیگرش بدست شما است و در آن کتاب است علم ما مضی و علم ما بقی یعنی علم گذشته و آینده تا روز قیامت
و اما ثقل

واما ثقل اصغر علی بن ابیطالب و عترت او علیهم السلام هستند بدلیل آنکه این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه در کنار حوض
بر من وارد شوند و در حدیث دیگر وارد شده که در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بسلمان و ابا ذر و عمار
یاسر که منبری از سنگ باندازه قامت آنحضرت ترتیب بدادند بعد از آن امر نمودند جهاز آوردند بر بالای آن گذاشتند بعد از آن بالا رفتند
و تکیه بمنبر فرموده نظر نمودند تا آنکه مردم جمع شدند بعد از آن خطبه طولانی خواندند که از جمله فقرات این بود فرمودند الحمد لله
الذی علا فی توحده ودنا فی تفرده واقر له علی نفسی بالعبودیة واشهد له بالربوبیة واؤدی ما اوحی الی حذرا ان لم افعل ان تحل بی
قارعة پس فرمودند ایها الناس وحی شده است از جانب خدا بسوی من که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر آنچه بسوی تو فرستاده شد بخلق برسان که اگر چنین نکنی تبلیغ رسالت
نکرده و اگر از خلق اندیشه داری اندیشه مکن که خدا ترا حفظ مینماید از شر خلق ای گروه مردمان من کوتاهی در تفسیر نکردم
در تبلیغ آنچه را که خدا بمن امر کرده است از برای شما و من بیان میکنم از برای شما نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل از جانب خداوند
جلیل مکرر بسوی من آمد و مرا امر نمود که برملا ابلاغ نمایم از سیاه و سفید بگویم که علی بن ابیطالب بعد از من برادر و خلیفه من و امام
بر شما است پس خواهش کردم از جبرئیل از برای من از خدا که استعفا کند بجهت آنکه میدانم که کم اند پرهیزکاران و بسیارند منافقان و ملامت کنندگان که
امر سهل را بسیار سخت میپندارند و دینشان ناقص است که گمان میکنند که این
امر مشکل است و آنچه که بیشتر گفته اند آنکه اذیتم نمودند و گوش میدانند تا آنکه
خدا این آیه را نازل فرمود و منهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن یعنی و بعضی از منافقین کسانی هستند که میگویند پیغمبر صلی الله
علیه و آله گوش است هر چه گفتند میشنود و تصدیق قول ایشان مینماید اگر بخواهم اسمها و اشخاص ایشان را بگویم میدانم ایشان را بکروه ها حاضر و صاحبا
بدانید بدرستیکه خدا نصب کرده است علی را از برای شما ولی و امام که اطاعت او بر جمیع مهاجرین و انصار و تابعین و اهل
بوادی و شهرها واجب است و بر عجم و عرب و آزاد و بنده و صغیر و کبیر و سیاه و سفید بر هر موحدی حکم خدا جاری است کردار او
او را جاریست و قول او نافذ و امر او مطاع هر کسی که مخالفت او کند ملعون است و هر که او را تصدیق کند مرحوم است و هر که تصدیق قول او نماید ایها الناس
تدبر کنید قرآن را و بفهمید آیات محکمات آن را و متابعت نکنید متشابهات آن را که آشکار و واضح و روشن میکنند تفسیر
قرآن را مگر آنکسیکه من دست او را بگیرم و او را بلند نمایم و بشما میگویم هر که من مولای او بودم پس این شخص یعنی علی
مولای او است ای گروه مردمان بدرستیکه علی علیه السلام و اطهر از اولاد من که از صلب او بیرون آیند ثقل اصغر هستند
و قرآن ثقل اکبر است و این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند پس فرمودند سزاوار نیست امیر المؤمنین ع
بودن از برای احدی غیر از علی علیه السلام بعد از آن دست مبارک او را بلند کردند بعد از آن امیر المؤمنین را بلند کردند و او را بلند
نمودند و یکدیگر را بر سینه خود نهادند و بعد از آن فرمودند ایها الناس کیست که اولی باشد بشما از نفسهای شما عرض کردند
خدا و رسول او فرمودند آگاه باشید هر که من مولای او هستم پس این علی مولای او است پروردگارا دوست دار هر که او را
دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد یاری کن هر که او را یاری کند و مخذول گردان مخذول کننده او را بدرستیکه خدا
تعالی کامل کرد دین شما را بولایت او و امامت علی بن ابیطالب پیش از آن که خدا آیه نازل کند که خطاب بمؤمنین کرده
باشد مگر آنکه ابتدا نموده است علی علیه السلام را و نازل نکرده آیه خدا بتمامه سوره هل اتی را در شأن غیر او و خدا قرار
داده ذریه انبیا را از نسل ایشان و ذریه مرا از نسل علی قرار داده دشمن ندارد علی را مگر شقی و دوست نمیدارد او را مگر تقی و
پرهیزکار و در شأن او نازل شده سوره والعصر و تفسیر این سوره بدرستیکه همه پروردگار عصر قیامت قسم که انسان
یعنی اعدای آل محمد صلی الله علیه و آله در خسرانند مگر کسانی که ایمان آوردند بولایت آل محمد صلی الله علیه
و آله و عمل صالح و ثابت نمودند بمواسات کردن با برادران دینی خود و صبر نمودند در زمان غیبت قائم آل محمد ای گروه مردمان
ایمان آورید بخدا و رسول او و بآن نوری که خدا نازل کرده است بدرستیکه نور از من در علی علیه السلام و بعد از او در نسل او

تا هنگام آخر الزمان ای گروه مردمان بدرستیکه من رسول خدا هستم پیش از من پیغمبران چند بودند و درگذشتند مگر اینکه علی م
موصوف است بصبر و شکر بعد از من و بعد از او اولاد صلبی او ای گروه مردمان بتحقیق که گمراه شدند پیش از شما اکثر خلق اولین و
آخرین و منم صراط الله مستقیم که خدا شما را امر نمود که سلوک کنید آنرا و هدایت یابید بواسطه آن و بعد از من علی علیه السلام
خواهد بود و بعد از او اولاد من که از صلب اویند هستند و امامانی هستند که هدایت میکنند مردم را بسوی حق بدرستیکه من بیان کردم
و فهمانیدم شما را آنچه را که باید بفهمانم و بعد از من علی شما را میفهماند آگاه باشید بدرستیکه من بعد از تمام شدن خطبه خود دعوت
میکنم شما را بمصافحه کردن بر بیعت علی و اقرار نمودن بولایت او آگاه باشید که من بیعت کردم از برای خدا و علی بیعت نمود از برای من
و بیعت میگیرم من از شما برای علی از جانب خدا پس هر که نقض بیعت کند اینست جز این نیست که بر نفس خود ضرر آن وارد آورده و هر که
وفا کند بعهد خود و نقض ننماید بیعت را پس زود باشد که خدا او را اجر عظیم دهد ای گروه مردمان بدرستیکه جمعیت شما بسیار است
و ممکن نمیشود که همه شما با من مصافحه کنید بیک دست در یکجا بجهت بیعت علی بن ابیطالب و بتحقیق که خدا مرا امر نموده که از شما
زبانی بگیرم اقرار نمائید بامیر بودن علی بن ابیطالب و ائمه بعد از او و علاوه بر اینکه شما را اعلام نمودم که ذریه من از صلب اویند
حاضرین بغائبین برسانند پس همه شما اقرار کنید و بگوئید شنیدیم آنچه فرمودی و اطاعت مینمائیم و راضی هستیم بآنچه که تبلیغ نمودی
بیعت میکنیم تو را بقلب و لسان و دست و بر این بیعت خواهیم بود حیات و ممات و مبعوث شدن ما تغییر و تبدیل نمیدهیم آنرا
و شک و ریبه در آن نخواهیم نمود بعد از فرمایشات آنحضرت همه آنجماعت شروع نمودند بگفتن شنیدیم و اطاعت کردیم امر
خدا و رسول را و ایمان آوردیم بدل و زبان ما و یکجا نماز ظهر و عصر را ادا نمودند و توقف کردند تا نماز عشا را نیز
بجای آوردند و مردم فوج فوج خدمت آنحضرت میرسیدند و دست مبارک را دست میکشیدند و اینگونه میگفتند الحمد لله الذی
فضلنا علی العالمین یعنی حمد میکنم خدا را که فضیلت و برتری بخشید ما را بر تمام عالمیان و در حدیثی دیگر از حضرت امام موسی
بن جعفر علیهما السلام روایت شده که فرمودند در روز غدیر خم وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام
نصب نمود بعد از آن رو بسوی مردم نمودند فرمودند ای بندگان خدا آیا مرا میشناسید عرض کردند بلی یا رسول الله تو محمد
بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فرمودند ایها الناس آیا اولی نیستم بشما از نفسهای شما عرض کردند بلی یا رسول
الله پس آنجناب نظر بجانب آسمان نمودند سه مرتبه عرض کردند و گفتند خداوندا شاهد باش بعد از آن فرمودند هر که من مولی و اولی
باو هستم پس این علی مولی و اولی باو است پروردگارا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و یاری کن
یاری کننده او را و مخذول کن آن کسی را که او را مخذول نماید بعد از آن فرمودند ای ابوبکر برخیز با علی بیعت کن و اقرار نما بامیر المؤمنین
بودن او پس بفرموده سید عالم ابوبکر برخواست با آنحضرت بیعت نمود بعد از آن رو بجانب عمر نمودند که ای عمر برخیز و بیعت
کن علی علیه السلام را بامیر المؤمنین بودن بعد از آن سایر نه نفر را امر فرمود که برخیزند با آنحضرت بیعت نمایند بعد از آن سایر
بزرگان مهاجر و انصار نمودند پس همه ایشان برخواستند با امیر المؤمنین بیعت نمودند از میان ایشان اول کسیکه گفت
تهنیت مبارک کرد عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب بود که چون شراره آتش از جا برخواست عرض کرد بخ بخ لک یا علی
ابن ابیطالب صبح کردی در حالتیکه مولای من و مولای هر مرد مسلمان و زن مسلمه هستی بعد از آن آنجماعت متفرق شدند و
آنکه عهد و میثاقهای اکیدا زایشان گرفته شده بود پس جماعتی از منافقین و جبابره نشستند با هم توطئه کردند که وقتیکه پیغمبر
وفات نماید نگذارند امر خلافت بامیر المؤمنین مستقر گردد و بروایتی نزد آنحضرت رسول خدا حاضر میشدند و عرض میکردند
بتحقیق که نصب نمودی برای خلافت کسی را که بهتر و بزرگوارتر خلق خدا است در نزد خدا و رسول و در نزد ما و کفایت نمودی از ما
شر ظالمین و جبابره را حضرت علام الغیوب که از ضمیر ایشان آگاه بود جبرئیل را بر پیغمبر نازل نمود آیه را بر آنحضرت نازل کرد اینکه
ومن الناس من یقول آمنا بالله یعنی و بعضی از مردمان کسانی هستند که میگویند ایمان آوردیم بان خدا که امر نموده است.

نورا که علی را با ثابت بین صورت بکرد ناپدید و او را مطاع و صاحب اختیار خلق فرمود و حال آنکه دروغ میگویند بلکه ایمان بخدا نیاورده
اند بلکه با هم اتفاق نمودند بر هلاک تو و هلاک پسر عمت علی بن ابیطالب و چنین است منافقان بر شریعت یخادعون الله والذین آمنوا
وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جماعت را طلب نمودند انها را در مقام عتاب و کردند
انها انکار نمودند و بنای جنگ با ایشان بنا نهادند و عذرخواهی آمدند و اولی انها عرض کرد یا رسول الله من از پدر خود
مهربانترم چیزی اکر برای کندا این بیعت را امید دارم که خدا تعالی مرا در بهشت بواسطه این بیعت دهد بهترین منازل
و غرفهای ای در بهشت و دیگری عرض کرد پدر و مادرم فدای شما یا رسول الله من گمان ندارم که مرا اهل بهشت کردانند از عذاب
جهنم نجات بخشد مگر بواسطه این بیعت بخدا قسم که مسرور نمیکند مرا اکر نقض این بیعت سیم عرض کرد یا رسول الله بخدا
قسم که بواسطه این بیعت انقدر مسرور و خوشنودم و امیدوار برضوان و خوشنودی خدا شدم که یقین دارم که اکر کناه تمام
اهل زمین با من بود همه از من فرو ریخت همه اینها از نامه عمل من محو شود و قسمهای مغلظه بر دروغ خود یاد نمود و لعن کرد بر
کسیکه خلاف دروغ او را بر انحضرت کفته بود بعد از ان متابعت نمودند انها را در این معنی جماعتی مثل ایشان پس جبار
خداوند عز و جل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این جماعت خدعه میکنند رسول خدا را با انها دعوی نفاق و انچه
که در خاطر انها است حمایت خلاف میکنند بیعت و فاضل شده را یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و ضرر نمیرسانند خدعه کرد انها
و ما ینفعلون شوند که خدا پیغمبر را ساخت تا دیکری کرد ایشان و اکر نبود که انها را مهلت داده بود هر این قدرت نداشتند
بر شنود و خود دهای خود پیغمبر که خدا مطلع میسازد پیغمبر خود را بر نفاق و دروغ و کفر انها و امر مینماید که او را لعن
نماید انها را در عداد ظالمین و تا کنیزد این لعن نفاقت میکند انها را در دنیا بلکه لعنت میکنند انها را بنده کان و فرشتگان
خدا و فساد میکنند انها را در آخرت بلکه خداوند انها را مبتلا میکنند انها را به بدترین عذابها و همین است معنای آیه
که میفرماید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون پس انحضرت یعنی امام موسی بن جعفر فرمودند که
چون آن جماعت خدعه رسول خدا صلی الله علیه و آله منعقد کردند خواستند نفاق خود را با نمود که حضرت برانها کرد نماید
و خدا انها را در ظاهر قبول نمودند لکن بواطن امور انها را مفوض بخدا نمودند جبرئیل امین از جانب رب العالمین رسید
المرسلین را ذکر کرد و عرض کرد یا محمد بدرستیکه خداوند علی اعلی سلام میرساند و میفرماید بیان جماعتی که توطئه
کردند که نقض بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمایند انها را همراه علی بیرون فرست تا انکه مشاهده نمایند عجایب
و معجزاتی که خدا تعالی بعلی علیه السلام کرامت فرموده از اطاعت نمودن زمین و کوهها و آسمان و سایر چیزها که خلق
فرموده تا انکه بدانند که ولی خدا بی نیاز است از انها پس انحضرت آن جماعت را امر بخروج نمودند چون بدامنه بعضی از کوهها
مدینه رسیدند فرمودند با علی بدرستیکه خداوند عز و جل این جماعت را امر فرموده که یاری تو نمایند و فرمانبرداری
نمایند و داخل اطاعت تو شده باشند پس اکر اطاعت کنند تو را از برای انها خیر و صلاح خواهد بود و در بهشت
همراه پیغمبر شاد و فایز بانواع نعمتها منعم و مخلد خواهند بود و اکر مخالفت کنند تو را برای انها شر خواهد بود و در جهنم
معذب و مخلد باشند بعد از ان رسول خدا صلی الله علیه و آله رو بسوی آن جماعت نمود و فرمودند بدانید بدرستیکه
اکر شما اطاعت علی را نمایید سعادتمند خواهید بود و اکر مخالفت کنید او را شقی خواهید بود و خدا او را غنی
و بی نیاز میکرداند از شما بچیزیکه زود باشد که ببینید انها را بعد از ان فرمودند یا علی سؤال کن پروردکار خود را و شفیع کن
پروردکار را بحق محمد و آل طیبین او چنانچه که تو سید و بزرک انها هستی بعد از محمد که این کوهها را مبدل کرداند بهر چیزی که تو خواهی
نماید امیرالمؤمنین نیز فرموده سید المرسلین صلی الله علیه و آله دعا نمودند پس آن کوه مبدل بنقره کردید و بزبان فصیح
عرض کرد یا علی یا وصی رسول رب العالمین بدرستیکه خدا مرا مهیا کرده است از برای تو که اکر بخواهی مرا انفاق

نمائید و اگر دوست کنید ما را اجابت نمائیم بمقتضی آنچه در نزد ما حکم تو مطاع و متبع است تا امر تو بعد از آن جمیع آن کوهها مبدل
بطلا شدند و بزبان فصیح عرض کردند یا محمد ذکر ما را بنقره بودن عرض کردند بعد از آن مبدل بمشک و عنبر و جواهر 62
و یاقوت شدند و همه بزبان فصیح عرض کردند یا ابا الحسن و یا اخا رسول الله ما مسخر کرده شده از برای تو بخوان
ما را هر چه که بخواهی تا انفاق نمائی بکار آن ده فرمائی تا اینکه اجابت کنیم ترا بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
یا علی سئوال کن پروردگار خود را بجاه محمد و آل طیبین او که تو سبب برکت الهنا هستی که بکرداند اشجار و درختهای این
وادی را مردهای مکمل و مسلح و سنگهای آنرا شیرها و پلنگها و افعیها امیر المؤمنین چنین دعا نمودند پس تمام آن وادی
مملو از مردمان مکمل و مسلح کردید که هر یک از آنها مقابله و برابری میشودند ده هزار نفر مرد منشأ رفته او پر از شیر و پلنگ
و افعی کردید همه بزبان فصیح و بلیغ عرض کردند یا علی یا وصی رسول الله ما را خدا ما را مسخر کردانیده از برای تو
و امر نمود با امتثال امر تو هر وقتیکه ما را بخوانی برای هلاک کسانیکه خدا ما را بر آنها مسلط کردانیده ما اجابت نمائیم پس امر
کن ما را تا اطاعت کنیم بعد از آن عرض کردند یا علی و یا وصی رسول الله بدرستیکه از برای تو مهیا شده در نزد خدا الشان
بسیار عظیم که اگر بخواهی از خدا مسئلت نمائی که تمام اطراف جوانب زمین را بیک هیبت بکرداند یا اینکه زمین را
بسوی آسمان بالا برد و یا اینکه آسمان را بزمین فرود آورد و در هر اینها خدا تو را مسئول تو را اجابت کند و اگر بخواهی که
از خدا آبهای تلخ و شور دریاها را شیرین و خوشگوار نماید یا اینکه هوا را روغن سازد یا هر چیز
دیگر که اراده نمائی یا اینکه از خدا بخواهی که جمیع دریاها را خشک کرداند یا اینکه جمیع روی زمین را دریا نماید بهمراهی حق
تعالی دعای تو را مستجاب کرداند یا علی مخزون نکرداند ترا تمرد و نافرمانی این جماعت متمرد دین و مخالفت کردن آنها مر تو را
پس کویا دنیای اینها نیز باید بزوال رسد که کویا هر که در دنیا نبوده در آخرت فهمیکه برای آنها وارد شود مهلک باشند یا علی بدرستیکه
اینکه آنها را مهلت داده با وجود کفر و نفاق و تمرد از اطاعت کردن تو چنین است که مهلت داد فرعون ذی الاوتاد
و نمرود بن کنعان را و سایر کسانیکه ادعای خدائی کردند یا علی خلق نکرده است خدا تو را و این جماعت را برای این دار فانی
بلکه خلق فرموده شما را برای دار بقا و اخرت پس اینها هستند چون اینها مستحق نار از اینجا بیشتر اهل عذاب بوده مرض بر دلهاشان
بنفاق مرض آنها افزوده کردید و از برای آنها بازای خبث باطن آنها عذاب دردناک بواسطه آنکه تکذیب
نمودند محمد را بقلوب خود و کر بزبان میکویند ما بر عهد خود مستقیم و برقراریم خداوند عالم در قران آنها
آنها خبر داده است که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون یعنی در دلهای آنها مرض است
پس خدا مرض دلهای آنها را زیاد کردانید و از برای آنها خواهد بود عذاب سخت دردناک بواسطه تکذیب در دروغ آنها
و اما ایه کریمه و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون از امام موسی
جعفر رو ایت شده که فرمودند چون کفته شود بانکسانیکه نقض کردند بیعت علی بن ابیطالب را که فساد نکنید در زمین بواسطه
نقض بیعت بدرستیکه ان سست نمودن را بیس شوش کنند آنها را در دین خود و متحیر کردانید شان در دین خود جواب کویند
که این است جز این نیست که ما نیز اصلاح کنندکان بدرستیکه ما اعتقاد نداریم دین محمد صلی الله علیه و آله را و همچنین
دین غیر محمد را بلکه ما در دین متحیر هستیم و نیز ما هم با شما که خود بمحمد را و قبول کرده دین و شریعت او را و در باطن
با بعض شهوات و ... خود مینمائیم و از ذکر اینها خود را از ما اعتقاد نکه محمد و ابن عم او برای اینکه اکر امر
او در رونق باشد دنیا و شریعت او استحکام کرده در دنیا ایمن باشیم و اکر دین او مضمحل شود سلیم نمائیم از سر دشمنان او و اکر
نابود کند آنها نیز فساد کنند که بواسطه اینکه خدا خبر میدهد که پیغمبر از نفاق آنها و پیغمبر لعنت مینماید بر آنها و امر
مینماید بمسلمانان که لعن کنند آنها را و اینها در دوری آنهم بر پیغمبر آنها نیز دشمنان مؤمنین بدرستیکه اینها هم

منافقین میدانند اینها را و اما آیه شریفه واذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء الا انهم هم السفهاء ۶۳
ولکن لا یعلمون نیز از آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه روایت شده که فرمودند که چون اخیار و نیکان از مؤمنین مثل
اباذر و مقداد بگویند آنکسانی که نقض بیعت نمودند که ایمان آورید برسول خدا صلی الله علیه واله و ابن عم او علی
اینچنین که او را قائم مقام خود فرمود و منوط کردانید تمام امر دین و دنیا را باو پس ایمان آورید باین پیغمبر صلی الله علیه
واله و تسلیم نمائید امر این امام را در ظاهر و باطن مثل ایمان آوردن سایر مسلمانان از قبیل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار
از روی تعریض در جواب گفتند آیا ایمان بیاوریم ما چنانکه ایمان آوردند سفهاء و کسانیکه سفیه هستند در عقل خدا و
عالم در تدبیر اینها نمود و فرمود الا انهم هم السفهاء یعنی آگاه باشید بدرستیکه ایشان سفهاء هستند که نظر نمیکنند که
بنحویکه تا بد کنند امر محمد صلی الله علیه واله تا آنکه عالم شوند بنبوت او و عالم شوند صحیح بودن اینچنین امر که منوط کردانیده بامیرالمؤمنین
از امر دین و دنیا و در حدیث دیگر از زراره روایت شده که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمودند در سال
حجة الوداع چون رسول خدا صلی الله علیه واله بعزم زیارت بیت الله بیرون رفتند و وقتیکه مراجعت نمودند و از ده
هزار نفر از اهل یمن و پنج هزار نفر از اهل مدینه همراه آنحضرت بودند در بین راه جبرئیل از جانب جلیل نازل شد و عرض
کرد یا رسول الله خداوند عالم سلام میرساند و این آیه را آورده برای آنحضرت تلاوت نمود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند ای جبرئیل مردم حدیث العهد هستند باسلام یعنی تازه نگذشته که داخل در
اسلام شده اند میترسم که مضطرب گردند و اطاعت امر ننمایند جبرئیل بمکان خود عروج نمود چون روز دویم گردید مراجعت
نمود در حالتیکه این آیه را تلاوت نمود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته حضرت فرمودند
ای جبرئیل میترسم از صحابه خود که مخالفت نمایند مرا پس جبرئیل عروج نمود در روز سیم مراجعت کرد و رسول خدا در غدیر
خم تشریف داشتند عرض کرد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
چون رسول خدا صلی الله علیه واله اینگونه خطاب را شنیدند روی مبارک بجانب مردم نمودند و فرمودند [illegible]
بخدا قسم که از این مکان قدم برنمیدارم تا آنکه تبلیغ رسالت پروردگار خود نمایم پس امر نمودند منبری از جهاز شتر ترتیب
دادند و بر آن منبر بالا رفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را با خود بردند خطبه در نهایت بلاغت که مشتمل بر وعظ و
زجر مردم بود ادا نمودند و در آخر آن خطبه فرمودند ایها الناس آیا من اولی نیستم بر شما از نفسهای شما عرض کردند بلی
یا رسول الله بعد از آن فرمودند یا علی برخیز امیرالمؤمنین ع برخواستند رسول خدا صلی الله علیه واله دست او را گرفتند
و بلند نمودند بنحویکه سفیدی زیر بغل آنحضرت نمودار گردید و فرمودند هر که من مولای او هستم علی علیه السلام مولای
او است پروردگارا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند
مخذول کن هر که او را مخذول کند بعد از آن از منبر پایین آمدند اصحاب با امیرالمؤمنین ع دور آنحضرت جمع شدند
و آنجناب را تهنیت گفتند و اول کسیکه تهنیت گفت عمر بن الخطاب بود که عرض کرد یا علی صبح کردی در حالتیکه مولای من
و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستی پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا بر پیغمبر صلی الله علیه واله و در خبر است شخصی از حضرت صادق ع سؤال نمود از تفسیر آیه یعرفون نعمت الله ثم
ینکرونها فرمودند مراد از این آیه کسانی هستند که شناختند نعمت ولایت را و فهمیدند و عالم شدند بر آن و بعد
در سقیفه انکار نمودند و حسان بن ثابت که یکی از شعراء بود برخواست اذن حاصل نمود اشعاری چند مناسب
مقام انشا نمود رسول خدا فرمودند ای حسان همیشه مؤید بروح القدس باشی مادامیکه یاری کرده ما را بلسان خود
چون مردم متفرق شدند رسول خدا صلی الله علیه واله نشسته بود شخصی از بنی مخزوم که او را عمر بن عتبه یا حارث بن نعمان

نهری فهری آمد و عرض کرد یا محمد سؤالی میکنم تو را از سه مسئله اگر جواب فرمایی فرمودند بپرس هر چه میخواهی سؤال
کن عرض کرد خبر ده مرا از شهادت لا اله الا الله و نبوت پیغمبری محمد که ما را بدان امر نمودی آیا از پیش خود این کار را کردی
یا آنکه از جانب پروردگار خود فرمودند که از جانب خدا است و واسطه جبرئیل است و مؤذن منم و من دعوت نکردم
شما را بولایت علی علیه السلام تا امر پروردگار عرض کرد خبر ده مرا از نماز و زکوة و حج و جهاد که ما را بآنها امر نمودی آیا
از نزد خود امر نمودی یا آنکه از جانب خدا فرمودند از جانب خدا عرض کرد خبر ده مرا از این جوان یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و
آنچه را که در باره او بیان نمودی آیا از جانب خدا این کار را نمودی یا از نزد خود فرمودند از جانب خدا امر بود و من مأمور بودم با آنچه کردم
پس آن شخص سر خود را بسوی آسمان بلند نمود و این کلام بر زبان جاری کرد که پروردگارا اگر محمد صادق است و آنچه میگوید
الیه فرو فرست که سر ما بسوزاند و در خبر دیگر روایت شده که گفت پروردگارا اگر این امر از نزد تو است سنگی از آسمان نازل کن بر ما
که ما را هلاک کند و اندا این را گفت و از نزد آنحضرت بیرون رفت که ناگاه سنگی از آسمان بر او فرود آمد و بر سرش خورد و افکند و هلاک شد
حضرت کرد ساعتی نمود دیگر باید و آن سوره نازل شد و آن البوار را بود جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد سأل
سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع یعنی سؤال کرد سؤال کننده که عمرو بن عتبه باشد بعذابی که واقع شد بر او از برای
کفار و نیست کسی که دفع کند عذاب را از آن سائل رسول خدا در جانب اصحاب نمودند و فرمودند آیا دیدید آنچه را که واقع
شد و شنیدید کلام جبرئیل را عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند که آیا دوست علی از برای من و شما او و دیگر
از برای دشمنان او و کوتاه نظر میکنم بسوی علی علیه السلام و شیعیان او در روز قیامت که ایشان مثل پرنده در تا رسیدن
زینت و چشمهای ایشان روشن شده در باغهای بهشت سیر میکنند و حالانکه هیچ خوفی نیست از برای ایشان و بپوشند
رضوان خدا و ندعالم و همین است فوز عظیم تا آنکه ساکن میشوند در علیین قد سرحد و جوار پروردگار عالم و در آنجا ایشان
جاوید باشند و همچنین کرد تبع تا بلا باشد و دیدها را از خوش آمدن و اینها تنزل باشند و ماه که برای ایشان که بیند و سلام تا بدیشان
با آنچه که صبر نمودید بر چه بسیار دار خوبی است دار آخرت و در خبر دیگر از ابن عباس روایت شده که ابوذر از آنکه عمرو بن عتبه
عرض کرد یا رسول الله آیا این کار را بامر خدا نمودی یا آنکه میل خود را آنحضرت فرمود بلکه از جانب خدا مأمور بودم که آنچه
بیاین نمودم که تو شامل بود در دروغ گو میکنی یا محمد امر اسمایند را از نزد آدم چرا که رسول خدا فرمودند که خداوند عالم
خلق نمود مرا و علی را پیش از آنکه خلق نماید آدم را و چون آدم را خلق کرد ما در صلب او بودیم و بودیم او در صلب
خلعت بود پس از آن نور ما را در صلبهای برگزیده و از صلبهای پاک به صلبهای طاهره منتقل گردید تا آنکه رسیدیم
و ابوطالب پس آن نور دو نصفه گردید یک نصف در صلب عبدالله و نصف دیگر در صلب ابوطالب قرار گرفت پس خدا مرا از آن
نور خلق نمود لکن علی از من پیغمبر دیگر نخواهد بود عمرو بن عتبه چون این کلام را شنید ایستاد و از روی غضب از کنار رسول
برخواست و عبا های خود را میکشانید و میگفت پروردگارا اگر محمد صادق است در قول خود پس سنگی از آسمان فرو
فرست تا ما را هلاک کند کلام ایشان تمام نشده بود که صاعقه از آسمان بر او آمد و هلاکش نمود و بسوزانید در ساعت جبرئیل
نازل شد و این آیه را آورد سأل سائل بعذاب واقع و مخفی نماند بر برادران دینی و اخوان در حقانیه که احادیث که غصب خلافت
نمودند و نصب کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را برای امامت در روز غدیر و امر نمودن فضل آنحضرت بر
مردم از جمله متواترات مسلمانان خاص و عام است بلکه در بیان تمام ایشان را در احادیث حضرت خلاف است و حدیث
چنانکه این ... از دشمنان بزرگ آن است ... باب ... ایشان ... و روایت ... ولایت ...
و در آن کتاب ذکر نموده است اسماء روات را ... کتابی که در ... حدیث غدیر نصب کردن رسول
خدا امیرالمؤمنین را ... و ... اسماء روات این حدیث ... عثمان بن عفان علی ...

ابی طالب طلحه بن عبید الله زبیر بن عوام عبد الرحمن بن عوف سعد بن مالک عباس بن عبد المطلب حسن بن علی حسین
بن علی بن ابی طالب عبد الله بن عباس عبد الله بن جعفر بن ابی طالب عبد الله بن مسعود عمار بن یاسر ابوذر جندب بن جناده غفاری
سلمان فارسی اسعد بن زراره الانصاری خزیمه بن ثابت انصاری ابو ایوب خالد بن زید انصاری سهل بن حنیف انصاری
حذیفه بن یمان عبد الله بن عمر بن الخطاب براء بن عازب انصاری رفاعه بن رافع انصاری عدی بن حاتم طائی ثابت بن
ودیعه کعب بن عجره انصاری ابو الهیثم بن تیهان انصاری هاشم بن عتبه بن ابی وقاص زهری مقداد بن عمرو کندی عمر بن ابی سلمه
عبد الله بن ابی عبد الاسد المخزومی عمران بن حصین الخزاعی بریده بن حصیب اسلمی حبله بن عمرو انصاری ابو هریره دوسی ابو
برزه فضله بن عتبه اسلمی جابر بن عبد الله انصاری جریر بن عبد الله بجلی زید بن ارقم انصاری ابو رافع مولی رسول
الله ابو عمره بن عمرو بن محصن انصاری انس بن مالک ناجیه بن عمرو خزاعی ابو زینب بن عوف انصاری یعلی بن مره ثقفی سعید بن
سعد بن عباده انصاری حذیفه بن اسید ابو سریحه غفاری عمرو بن حمق خزاعی زید بن [illegible] انصاری ثابت بن و
دیعه انصاری خالد بن [illegible] جابر بن سمره سوائی عبد الله بن ثابت انصاری حبشی بن جناده سلولی
[illegible] عبد الله بن [illegible] انصاری عبد الله بن ابی اوفی اسلمی زید بن شراحیل انصاری عبد الله بن بشیر مازنی نعمان بن عجلان
انصاری عبد الرحمن بن یعمر دیلی ابو حمزه خادم رسول خدا ابو فضاله انصاری عطیه بن بسر مازنی عامر بن لیلی غفاری
ابو طفیل عامر بن واثله کنانی عبد الرحمن بن عبد رب انصاری حسان بن ثابت انصاری سعد بن جناده عوفی عامر بن عمیر نمیری
عبد الله بن یامیل عقبه بن عامر جهنی ابو ذویب شاعر ابو شریح خزاعی ابو جحیفه وهب بن عبد الله سوائی ابو امامه صدی
بن عجلان باهلی عامر بن لیلی [illegible] اسامه بن زید بن حارثه کلبی وحشی بن حرب قیس بن ثابت بن شماس
انصاری عبد الرحمن بن مدلج حبیب بن بدیل بن ورقاء خزاعی فاطمه دختر رسول خدا عایشه دختر ابو بکر ام سلمه مادر
مومنین ام هانی دختر ابو طالب فاطمه دختر حمزه بن عبد المطلب اسماء دختر عمیس خثعمیه همه این اشخاص این حدیث را روایت نموده
اند محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ نیز این حدیث را از هفتاد و پنج طریق روایت نموده و در این باب کتابی تألیف نموده و او را
کتاب الولایه نامیده و ابن عقده نیز از یکصد و پنج طریق روایت نموده و کتابی در این باب تألیف نموده و او را حدیث الولایه
نام کرده و محمد بن حسن طوسی در کتاب اقتصاد فرموده که این حدیث را از یکصد و بیست و پنج طریق روایت نموده اند
و احمد حنبل که از اکابر اهل سنت و امام ایشان است در مسند خود زیاده از پانزده طریق ذکر نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی نیز
در کتاب [illegible] از دوازده طریق روایت نموده و گفته است این حدیث صحیح است و از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت شده [illegible] دیگر از رسول
خدا صلی الله علیه و آله وارد شده در وجه تسمیه آن حضرت به امیر المؤمنین از رسول خدا روایت شده که فرمودند وقتیکه
مرا بآسمان بالا بردند [illegible] قاب قوسین بینا من [illegible] ندا رسید [illegible] خطاب رسید که یا محمد
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین را سلام برسان [illegible] قبل از او [illegible] این اسم ننموده و بعد از او نیز کسی را مسمی باین
اسم نخواهم نمود و در حدیث دیگر از عمرو بن شعیب روایت شده که گفت برادرم بریده بن حصیب در خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودیم که ابو بکر وارد شد و بر آنحضرت سلام نمود رسول خدا صلی الله [illegible] فرمودند که برو امیر المؤمنین
را سلام کن ابو بکر عرض کرد یا رسول الله امیر المؤمنین کیست فرمودند علی بن ابی طالب عرض کرد آیا این
منصب از جانب خدا و رسول است فرمودند بلی بعد از آن عمر داخل شد و سلام نمود فرمودند برو امیر المؤمنین
را سلام کن عمر عرض کرد یا رسول الله کیست امیر المؤمنین فرمودند علی بن ابی طالب عرض کرد آیا این امر از جانب خدا
و رسول است فرمودند بلی و ایضا در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند وقتیکه مرا بآسمان

بیان وجه تسمیه امیر المؤمنین

برنمد از اسمانها گذشتم تا انکه رسیدم به سدرة المنتهی رسیدم مقابل پروردگار عز و جل ایستادم خطاب رسید یا محمد عرض کردم لبیک
و سعدیک ای پروردگار خطاب رسید که یا محمد بتحقیق که امتحان نمودی بندگان مرا کدام یک اطیع تر یافتی از برای خود
عرض کردم پروردگارا علی را خطاب رسید یا محمد راست گفتی صدق و راستی یا از برای خود خلیفه تعیین نمودی که بعد از تو ادا
نماید از تو و تعلیم کند بندگان مرا از کتاب من انچه را که نمیدانند عرض کردم پروردگارا هر کس را که تو تعیین نمائی من
او را اختیار نمایم خطاب رسید من علی را اختیار نمودم پس او را خلیفه و وصی خود کردان و زیور نمودم او را بعلم و حلم
خود و اوست امیر المؤمنین در حقیقت و احدی قبل از او و بعد از او باین مقام و منصب مفتخر نخواهد شد یا محمد علی علم و رایت
هدایت است و امام کسانی است که اطاعت من نمودند و نور اولیاء مرا است و اوست کلمه انچنانیکه ملتزم کردیدند بان متقین
هر که او را دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته یا محمد بشارت ده علی را
باینچه گفتم رسول خدا فرمود عرض کردم پروردگارا بشارت دادم او را گفت من بنده خدا و در قبضه قدرت او هستم اکر بواسطه گناهان
عذاب کند مرا بعدل خود و اکر عفو کند اینها را که بمن وعده فرموده پس خدا بنعمت اولی و سزاوار تراست و در غالب جهت بتراین
حدیث را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و محمد بن مالک کفته که ملازمت نمودم علی بن موسی الرضا علیه السلام را
و از برای انحضرت این حدیث را ذکر نمودم فرمودند حکایت نمود پدرم از پدران خود این حدیث را و در حدیث دیگر از سلیم
ابن قیس روایت شده که کفت در نزد سلمان و ابوذر و مقداد نشسته بودم که شخصی از اهل کوفه وارد شد نشست کفت ای ابا عبدالله
یعنی سلمان بدو فرمود بر تو باد بملازمت کتاب خدا و علی بن ابی طالب بدرستیکه علی علیه السلام قرین کتاب است و از او جدا
نخواهد شد بتحقیق که ما حاضر بودیم و شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند علی همراه حق است هرجا که باشد
و بدرستیکه علی است صدیق و فاروق که جدا میکند حق را از باطل جوان کوفی کفت پس سبب چیست که مردم ابوبکر را صدیق و
عمر را فاروق میخوانند سلمان فرمود این اسم را مردم برای ایشان جعل نمودند همچنانکه ایشان را خلیفه رسول خدا
خواندند و امیر المؤمنین نامیدند و حال انکه بتحقیق که امر نمود ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و امر نمود ایشان را با ما که بعلی
تسلیم نمودیم و قبول کردیم امیر المؤمنین بودن علی بن ابیطالب را و در حدیث دیگر از ثمالی روایت شده که کفت سؤال
کردم از امام محمد باقر علیه السلام که یا ابن رسول الله بچه سبب است که حضرت علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین نامیدند حال
انکه پیش از او کسی مسمی باین اسم نکردیده و بعد از او نیز سزاوار نیست باین اسم از برای کسی فرمودند از برای انکه منبع و سرچشمه
علوم همه علما است و علوم میکرد خلق و طلب میکنند از او پس بنابراین از این جهت او را امیر المؤمنین نامیدند بعد از ان عرض
کردم یا ابن رسول الله بچه سبب است که شمشیر او را ذوالفقار نامیدند فرمودند بجهت انکه بهر فرقی فرود نیامد مگر انکه او را
در دنیا فقیر و محروم از مال و اهل کردانید و در اخرت او را از بهشت محروم کردانید بعد از ان عرض کردم یا ابن رسول الله ایا
شما ائمه علیهم السلام همه قائم بحق نیستید فرمود بلی عرض کردم پس سبب چیست که بایشان اختصاص کرفته قائم در ذات شما
باین اسم اختصاص یافته فرمودند چون جدم حسین را شهید نمودند ملائکه بفغان و کریه و زاری امدند نزد حضرت
الله شکایت نمودند و عرض کردند ای پروردگار و سید ما ایا غافل هستی از کشتن صفی و فرزند صفی خود و بهترین خلق خود
خداوند عالم بسوی ایشان وحی فرستاد که ارام کیرید ای ملائکه من قرار بکیرید و ارام باشید بعزت و جلالم قسم که انتقام میکشم از قتله او
هرچند مدت مدیدی و زمان بعیدی بکذرد پس خداوند ما را کشف نمود از برای ملائکه ائمه را که از ذریه حضرت ابی عبدالله
الحسین علیهم السلام بوجود امدند بر ایشان جلوه کر کردانید ملائکه مسرور شدند و سجده کردند بلی یکی از انها را دیدند که ایستاده
و قائم بود نماز میکرد در خطاب رسید که ای ملائکه بهمین قائم انتقام میکشم از کشندکان حسین از این جهت مسمی بقائم کردید
و در حدیث دیگر از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در بالای منبر فرمود

شنیدم که بعضی از قریش منکر شدند و انکار نمودند امیر المؤمنین بودن علی بن ابیطالب علیه السلام را بگروه مردمان گفتم
خداوند عز و جل مبعوث گردانید مرا بسوی شما و مرا پیغمبر گردانید برای شما و فرمود مرا که علی بن ابی طالب را خلیفه خود نمایم و
او را بر شما امیر گردانم پس آگاه باشید هر که مرا به پیغمبری قبول دارد پس باید دانستن که علی امیر است بر او بواسطه امر خدا و مرا امر
فرموده که شما را اعلام نمایم بامارت او تا آنکه بشنوید فرمان او را و اطاعت کنید قول او را و بجا آورید هر چه که شما را بدان امر
نماید و باز دارید خود را از هر چه که شما را از آن نهی نماید و باز دارید نهی نماید آگاه باشید که احدی از شما را امیر نساخته که در حیات من
و بعد از وفات من بر او امارت و فرمان فرمائی کند باید دانست که خدا تعالی او را بر شما امیر گردانیده و امیر المؤمنین او را
نام نموده و پیش از او احدی را باین اسم نام نکرده و بتحقیق که من تبلیغ رسالت پروردگار خود نمودم و آنچه را که بدان مامور
بودم در ماده علی علیه السلام بشما گفتم پس هر که اطاعت کند مرا در آنچه که گفتم در خصوص علی علیه السلام اطاعت خدا نموده
و هر که مخالفت کند مرا معصیت خدا نموده و از برای او نزد خدا هیچ حجتی نخواهد بود و مندرج میشود در عموم این که همیشه و من
یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها یعنی هر که معصیت کند خدا و رسولش و تعدی نماید از حدود او
خداوند او را داخل آتش جهنم میگرداند و هرگز رستگاری از برای او نخواهد بود و در حدیث دیگر از ابن عباس رضی الله عنه
روایت شده که گفت روزی رسول خدا در صحن خانه تشریف داشتند و دحیه بن خلیفه کلبی سر مقدس آنحضرت را در کنار گرفته بود
که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و پرسید چگونه است حال رسول خدا دحیه گفت الحمد لله بخیر و سلامتی بعد از آن
عرض کرد یا علی من شما را دوست دارم و بدرستیکه از برای تو مدحتی و منقبتی خواهم بود ابلاغ تو بگویم توئی امیر المؤمنین و
قائد الغر المحجلین و توئی سید اولاد آدم غیر از انبیا و پیغمبران در روز قیامت لواء حمد در دست تو خواهد بود تو و شیعیانت
تو همراه محمد و حزب او بسرعت داخل بهشت میگردید بتحقیق رستگار شد هر که دوستی تو را اختیار نمود و زیانمند گردید
هر که دوستی تو را قبول ننموده دوستان تو دوستان محمد هستند و دشمنان تو دشمنان او بند پیش بیا ای صفی خدا امیر المؤمنین
چون نزدیک دحیه رسید دحیه سر مقدس آنحضرت را در کنار امیر المؤمنین گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار
شدند و فرمودند این همهمه چیست امیر المؤمنین کیفیت را بعرض آنحضرت رسانیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند این دحیه
کلبی نبود بلکه جبرئیل بود ترا خطاب نمود باسمیکه خدا تعالی ترا بدان نام نموده و این است آنکه محبت ترا القاء مینماید
در دلهای مؤمنین و خوف ترا مستقر میگرداند در سینهای کفار و در حدیث دیگر از انس بن مالک روایت شده که گفت روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند که آب برای وضو آنحضرت حاضر نمودم تجدید وضو کردند بعد از نماز بحجره طاهره
تشریف بردند و فرمودند ای انس هر که امروز پیش از همه کس بر تو وارد شود او امیر المؤمنین و سید مسلمانان و خاتم اوصیا خواهد
بود و در حدیث دیگر روایت شده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عایشه در خدمت
آنحضرت بود آنجناب ما بین رسول خدا و عایشه نشست عایشه را خوش نیامد عرض کرد یا علی آیا جای دیگر نبود که تو بنشینی
رسول خدا فرمودند ای عایشه اذیت مکن مرا بواسطه برادر من باید دانست که او است امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد
الغر المحجلین چون روز قیامت شود بر سر پل صراط مینشیند داخل میکند دوستان خود را در بهشت و دشمنانش را در جهنم
و در حدیث دیگر از عباس بن عبد المطلب روایت شده که گفت شنیدم از فرزند برادرم خاتم انبیاء که فرمودند بیایند در قیامت
روز دیگر همه خلق پیاده باشند مگر چهار نفر عرض کردم پدر و مادرم فدای تو کیانند این چهار نفر فرمودند من و برادرم
صالح و عمویم حمزه سید الشهداء که او را اسد الله و اسد الرسول مینامند و برادرم علی بن ابی طالب اما من بر براق سوارم و برادرم
صالح بر ناقه که قوم او را پی نمودند و اما عمویم حمزه بر ناقه غضبای من سوار است اما برادرم علی بر ناقه از ناقهای
بهشت سوار است و حله خضراء از لباسهای بهشت پوشیده تاجی از نور که از برای او هفتاد رکن باشد بر سر داشته باشد و بر

۹۹

از آن تاج یاقوت سرخی که مقدار سه روز راه روشنائی دهد و لواء حمد بر دست من باد کش باشد و با آواز بلند میگوید لا اله الا
الله محمد رسول الله خلایق گویند این کیست که با این جلال وارد محشر میگردد آیا این ملک مقرب است یا پیغمبر مرسل یا حامل عرش
پروردگار است منادی از بطنان عرش ندا کند که این نه ملک مقرب است نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش بلکه علی بن ابیطالب
وصی رسول رب العالمین است و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین است و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله
علیه وآله روایت شده که فرمود در حجره طاهره خوابیده بودم که جبرئیل بر من نازل شد و [illegible] چون بیدار شدم گفت
یا محمد خدا ترا امر [illegible] بر براق سوار شو و بسوی پروردگار خود شتاب [illegible]
که هر گام او مقدار [illegible] چشم بود و دو بال از جواهر داشت و [illegible] پس بر آن براق سوار شدم و [illegible]
[illegible] تا آنکه بمکانی رسیدم که [illegible] شخصی را دیدم ایستاده بود و [illegible] چون نظرش بر من
افتاد سلام نمود و گفت السلام علیک یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر جبرئیل گفت یا محمد جواب سلامش را بگو
گفتم و علیک السلام و رحمة الله و برکاته از آنجا گذشتم چون در وسط [illegible] رسیدم شخصی را دیدم با صورت نورانی و موهای
بافته شده چون نظرش بر من افتاد مانند شخص اولی سلام نمود و من [illegible] جوابش گفتم [illegible] گفت یا محمد [illegible]
خود سوال کن [illegible] پروردگار خود [illegible] از آنجا گذشتم [illegible] بیت
المقدس رسیدم [illegible] پس از سلام و [illegible]
نمودم پس [illegible] جبرئیل [illegible] مرا گرفته [illegible] از اهل مسجد [illegible]
جبرئیل صفوف [illegible] تا آنکه مرا مقدم داشته [illegible] نماز گذاردم [illegible] از لولو [illegible]
رفتم جبرئیل [illegible] گفتند کیست گفت منم جبرئیل گفتند کیست همراه تو گفت محمد گفتند آیا مبعوث [illegible] گفتند ای
در را گشودند مرحبا و [illegible] گفتند [illegible]
تا آسمان سیم [illegible] و از آسمان سیم تا آسمان چهارم تا آنکه با آسمان هفتم رسیدیم [illegible] شنیدم [illegible]
جبرئیل که این آواز چیست گفت صدای [illegible] که مشتاق بسوی تو است [illegible] جبرئیل
گفت یا محمد [illegible] بسوی پروردگار خود [illegible] که پیش از
این [illegible] بودم [illegible]
از [illegible] خطاب رسید که یا محمد [illegible] افتادم و سجده کردم لبیک ای پروردگار [illegible] خطاب رسید که
یا محمد سر بالا کن سوال نما تا عطا کنم و شفاعت کن تا قبول نمایم یا محمد [illegible]
[illegible] در میان قوم خود [illegible] پروردگارا تو عالم و
دانا تری [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
نمودم خطاب رسید که بعزت و جلال و جود و مجد و قدرت خود [illegible] قسم که قبول نمیکنم ایمان را از احدی مگر بولایت و
دوستی علی یا محمد میخواهی مشاهده نمائی علی را [illegible] ملکوت سموات عرض کردم پروردگارا [illegible]
وقتی آنکه من علی را [illegible] خلیفه و جانشین خود نموده [illegible] خطاب رسید که یا محمد سر بالا کن چون نظر نمودم دیدم علی را
با ملائکه که موکل آسمان هفتم بودند [illegible] شدم و تبسم نمودم عرض کردم پروردگارا امروز دیده ام روشن [illegible]
که یا محمد بدرستیکه [illegible] علی [illegible] عرض کردم کلام [illegible] پروردگارا خطاب رسید که علی علم
هدایت و امام ابرار و قاتل فجار و امام کسانی است که اطاعت مرا نمودند و اوست کلمه [illegible]
میراث [illegible] با علم و فهم خود را هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته یا محمد [illegible]

ده علی را با آنچه که مخصوص او است بعد از آن نهری دیدم که اطرافش از درّ و یاقوت بود و از نقره سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از مشک
خوشبوتر بود جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله این نهر کدام نهر است گفتم نه گفت این نهری است که خدا در قرآن خبر داده و میفرماید انا
اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر و مراد از ابتر در این سوره عمرو بن العاص است بعد از آن ملتفت شدم
جماعتی را دیدم که بسرعت ایشان را بسوی جهنم میبرند گفتم جبرئیل اینها کیانند گفت اینها مرجئه و قدریه و حروریه و بنو امیه و ناصب
و کسانیکه صفت ایشان تو [illegible] مینمایند هستند و از برای این پنج طایفه حظی از اسلام نیست بعد از آن گفت یا محمد آیا راضی شدی که پروردگار
تو بواسطه اینها [illegible] قسمت نموده گفتم منزه است پروردگار من ابراهیم را خلیل خود نمود و با موسی تکلم فرمود و ملک عظیم را
بسلیمان عطا نمود لکن بمن تمام آنچه ذکر شد عطا فرمود زیرا که مرا خلیل خود خواند و بلا واسطه تکلم نمود و عطا فرمود بمن در
ماده علی علیه السلام ملک عظیم را ای جبرئیل بمن بگو آن شخص را که اول در آسمان ملاقات نمودم و بمن سلام کرده که بود جبرئیل گفت
آن موسی بن عمران بود گفتم آن شخص را بعد از او در وسط آسمان ملاقات نمودم که بود گفت برادرت عیسی بن مریم
بود و وصیت نمود ترا درباره برادرت علی بن ابیطالب علیه السلام بدرستیکه او است قائد الغر المحجلین و امیرالمؤمنین و
توئی سید اولاد آدم گفتم شخصیکه بباب بیت المقدس او را ملاقات نمودم که بود گفت پدرت آدم بود و وصیت نمود ترا درباره
وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام و خبر داد ترا باینکه او است امیرالمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین گفتم که
آن جماعتی که ایشان نماز کرده‌ام که بودند گفت آنها پیغمبران و ملائکه بودند پس آنحضرت بجانب زمین هبوط نمودند چون صبح
شد انس بن مالک را طلبیدند فرمودند علی را نزد من بخوان امیرالمؤمنین بخدمت آنحضرت شتافتند فرمودند یا علی بشارت
باد ترا که برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم علیهم السلام بمن سفارش ترا نمودند امیرالمؤمنین علیه السلام
گریستند گفتند حمد میکنم خدا را که مرا فراموش نفرموده بعد از آن فرمودند یا علی میخواهی ترا بشارت دهم عرض کرد یا
رسول الله چه بشارت فرمودند یا علی نظر نمودم بعرش پروردگار خود مثل شبیه ترا در آسمان چهارم مشاهده نمودم
بدرستیکه خداوند عزوجل درباره تو عهدی بسوی من فرستاد امیرالمؤمنین عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا
آنچه را که فرمودید واقع شد رسول الله فرمودند بلی یا علی بدرستیکه ساکنان ملا اعلی میخواهند ترا و برکت [illegible]
استدعا مینمودند از خداوند عزوجل که از برای ایشان مقرر گرداند نظر کردن ترا و بدرستیکه در روز قیامت شفاعت
مینمائی و بدرستیکه جمیع امم در روز قیامت بکار [illegible] واقف هستند بود امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد
یا رسول الله کسانیکه ترا دروغ میگویند کیانند فرمودند پنج طایفه مرجئه و حروریه و بنو امیه و کسانیکه صفت ایشان تو را از برای
این پنج فرقه نصیبی از اسلام نیست در حدیث دیگر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند روزی
امیرالمؤمنین در مسجد کوفه تشریف داشتند شخصی بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد یا امیرالمؤمنین بدرستیکه در
قرآن آیه هست که مرا در دین خود بشک انداخته و دینم را فاسد نموده فرمودند کدام است آن آیه عرض کرد واسئل من ارسلنا
قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون یعنی ای پیغمبر سئوال کن از پیغمبرانیکه پیش از تو ما مبعوث کرده‌ایم
که آیا غیر از خداوند رحمن ما خدایان دیگر قرار داده‌ایم که عبادت کرده شوند امیرالمؤمنین بیان فرما کدام [illegible]
غیر از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر دیگری نبیاشد که از او سئوال نماید آنجناب فرمودند بنشین تا جواب ترا بگویم انشاء الله
اعرابی نشست پس آنحضرت فرمودند خداوند عزوجل میفرماید سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا یعنی منزه است خدائیکه سیر داد بنده خود محمد صلی الله علیه و آله را در یک شب
از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی که بیت المعمور باشد تا آنکه بنمایاند باو آیات خود را و از جمله آیاتیکه خدا بنمایاند بمحمد ص در شب
معراج همین بود این است که چون بمسجد اقصی رسید [illegible] جبرئیل [illegible] عرض کرد [illegible]

وضو کن پس آنحضرت وضو گرفتند پس جبرئیل برخواست اذان گفت چون اذان تمام شد عرض کرد یا محمد پیش بایست نماز
گذار رسید که در عقب تو جماعتی از ملائکه هستند که عدد آنها را بجز خداوند عز و جل کسی نمیداند و در صف اول آدم و نوح ٧١
و ابراهیم و هود و موسی و عیسی و جمیع پیغمبرانی که از ابتدا خلقت آسمانها تا زمان بعثت تو خدای تعالی مبعوث کرده اند
هستند رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش ایستادند و با کمال سکینه و وقار برایشان نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند
خطاب رسید که یا محمد سؤال کن از پیغمبرانیکه قبل از تو ما آنها را بسوی خلق فرستادیم که آیا ما غیر از خداوند رحمن
خدایان دیگر قرار دادیم که عبادت کرده شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله ملتفت ایشان گردیدند و فرمودند شما
بچه چیز گواهی میدهید گفتند ما شهادت میدهیم که خدائی بجز خدا نیست و از برای او شریکی نخواهد بود و شهادت که
میدهیم که علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و وصی تو است تو سید و آقای انبیاء هستی و علی سید و آقای اوصیا است و
در این خصوص عهد و میثاق گرفته شده است از برای شما اعرابی عرض کرد یا امیرالمؤمنین زنده کردی قلبهای ما
و زائل کردی هموم و غموم ما را یا [ابن ابیطالب] در بیانات خدا دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام وصی پیغمبر صلی الله علیه
و آله است و او است سید اوصیا و بهترین خلایق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر که انکار کند این مراتب را انکار
شان نماید کافر خواهد بود از ابی الطفیل روایت شده که علی ع با صحاب شوری فرمودند قسم میدهم شما را بخدا که غیر از من
وصیی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله سراغ دارید گفتند نه بخدا قسم و در حدیث دیگر از سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمودند وصی و خلیفه من و بهترین کسانیکه بعد از من هستند علی بن ابیطالب
است که وفا میکند بوعدهای من و ادا مینماید دین مرا و ایضا در حدیث دیگر از سلمان روایت شده که گفت بخدمت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم عرض کردم یا رسول الله هیچ پیغمبری را خدا مبعوث نکرده است مگر آنکه از برای او وصیی بود پس وصی شما که خواهد بود
فرمودند وصی و خلیفه من علی بن ابیطالب است و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای سلمان
سؤال نمودی از وصی من آیا میدانی که موسی علیه السلام که را وصی خود کرد آیا بید سلمان عرض کرد خدا و رسول او بهتر میدانند
فرمودند موسی یوشع بن نون را وصی خود نمود زیرا که یوشع اعلم امت او بود و وصی و اعلم امت من بعد از من علی بن ابیطالب است
و در حدیث دیگر که مجمع علیه امت است وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک وفات خود بعباس فرمودند که یا عباس
و یا عم رسول الله قبول کن وصیت مرا و ادا کن وعدهای مرا عباس عرض کرد یا رسول الله عمو پیرمرد و عیال
عیال است از عهده وعدهای تو بر نمیاید بعد از آن علی بن ابیطالب علیه السلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند یا علی قبول کن وصیت مرا و وفا نما وعدهای مرا و ادا کن دیون مرا امیرالمؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله بلی بعد
منت دارم پس آنحضرت علی علیه السلام را نزدیک خود خواندند و او را در بغل گرفتند و انگشتر از دست مبارک خود بیرون نمودند
و بانجناب عطا فرمودند و فرمودند یا علی بگیر این انگشتر را و بدست نما بعد از آن شمشیر و زره خود را طلب نمودند و بآنحضرت
کرم نمودند بعد از آن مرکب سواری خود را با زین آن حاضر کردند فرمودند یا علی بگیر اینها را و بمنزل خود مراجعت
نما و در حدیث دیگر که تمام امت روایت نموده اند روایت شده که عباس عم پیغمبر صلی الله علیه و آله نزاع نمود با امیرالمؤمنین
در خصوص فرس و شمشیر پیغمبر و برای رفع خصومت نزد ابابکر رفتند ابابکر گفت ای عباس در کجا بودی وقتیکه پیغمبر
جمع نمود اولاد عبدالمطلب را و تو نیز یکی از آنها بودی فرمود که کدام از شما کفالت میکند دیون مرا پس او وصی و
خلیفه من خواهد بود در میان اهل بیت من و وفا مینماید بوعدهای مرا و ادا میکند دیون مرا عباس گفت ای ابابکر
پس چه چیز باعث سبب شد که تو بر مسند خلافت قرار گرفتی و مقدم شدی بر علی علیه السلام گفت ای عباس
المطلب آیا مکر نمودید در خبری وارد شده که شخص متکلمی به هارون رشید گفت میخواهم هشام بن الحکم را

که اقرار کند بمظلوم بودن عباس و در خصوص منازعه او با علی علیه السلام هارون پرسید ای وزیر که اگر چنین
نمایی عنایتها بتو خواهم کرد پس کسی بطلب هشام رفت چون حضور بهم رسانید متکلم گفت یا ابا محمد جمیع امت اتفاق دارند
اند که علی علیه السلام با عباس منازعه نمودند در خصوص برد و شمشیر و غیر آن بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله هشام گفت
بلی چنین است متکلم گفت کدام یک از این دو نفر ظالم بودند و دیگری مظلوم هشام از هارون اندیشه نمود و گفت هیچ
کدام ظالم نبودند هر دو بر حق بودند متکلم گفت چگونه میشود که دو نفر نزاع کنند در امری و هر دو محق باشند هشام گفت نظیر این
امر در زمان داود علیه السلام واقع شد و دو نفر ملک نزاع نمودند در سر یک امر و هر دو نزد آنحضرت آمدند برای رفع
خصومت و حال آنکه هیچ یک از آن دو ملک ظالم نبودند بر دیگری بلکه مقصود ایشان تنبیه داود بود منازعه عباس و علی
و محاکمه کردن ایشان نزد ابا بکر برای تنبیه او بود بر ظلمش و در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت روزی
در خدمت رسول خدا بودیم که نور جمال علیهم المثال علی بن ابیطالب نمودار گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بتحقیق
که این نزد شما از برادر من بعد از من و دو لب گوهر بار گشودند بدست مبارک اشاره نمودند و فرمودند بحق آن خدایی که جان من در ید
قدرت او است که علی و شیعیان او فایز و رستگار هستند در روز قیامت بعد از آن فرمودند بدرستیکه علی پیش از همه شما
ایمان آورده و بر حق قائم تر است از همه شما با امر خدا و اوفی است از شما بعهد خدا و اقوم است از شما در رعیت و اقسم است شما در قسمت بالسویه و
و اعظم است مرتبه از شما در نزد خدا در آن حین جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریه یعنی بدرستیکه آنکسانیکه ایمان آوردند بخدا و عمل صالح و پسندیده نمودند آنکسانند بهترین همه خلایق پس
اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار براین شد که هر وقت امیرالمؤمنین رو بسوی ایشان میرفت میگفتند بتحقیق که
آمد بسوی ما خیر البریه و بهترین خلایق و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمودند اول وصیی که در روی زمین منصوب گردید هبة الله فرزند آدم بود و هیچ پیغمبری از دنیا بیرون
نرفت مگر آنکه از برای خود وصیی تعیین نمود و عدد انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار نفر بود که پنج نفر از ایشان که نوح و ابرهیم
و موسی و عیسی و محمد صلعم باشند اولوا العزم و صاحب شریعت بودند و بدرستیکه علی بن ابیطالب هبة الله است از برای محمد و وارث گردید
علم همه اوصیاء و علماء کسانیکه پیش از او بودند و بدرستیکه محمد صلعم وارث شد علم کسانیرا که پیش از او بودند از انبیاء و مرسلین
و بر قائمه عرش نوشته شده است حمزه اسد الله و اسد رسوله و سید الشهداء یعنی حمزه شیر خدا و شیر رسول و سید شهدا است
و در دو پایه عرش مکتوب است علی امیرالمؤمنین پس این است حجت و دلیل ما بر کسانیکه انکار نمودند حق ما را و منکر شدند
میراث ما را پس کدام حجت ابلغ و صریح تر است از این و در حدیث دیگر جابر بن عبدالله و جمع دیگر از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت نموده اند که آنحضرت فرمود علی علیه السلام خیر البشر و بهتر از همه مردم است پس هر که منکر شود بتحقیق که کافر
گردیده و هر که راضی نباشد بتحقیق که شکر نعمت را ادا نموده و در حدیث دیگر از رسول خدا روایت شده که فرمود هر که نگوید
علی خیر البشر است پس بتحقیق که کافر شده و در حدیث دیگر فرمودند علی بن ابیطالب بهترین مردان شما است و بهترین جوانان
شما حسن و حسین هستند و بهترین زنان شما فاطمه است و در حدیث دیگر از ابی هرون عبدی روایت شده که گفت بمنزل
ابوسعید خدری رفتم و بدو گفتم آیا در جنگ بدر حاضر بودی گفت آری گفتم آیا خبر نمیدهی مرا از حدیثی که از رسول
خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت علی علیه السلام شنیده باشی گفت چرا خبر میدهم ترا آیا بیکبار رسول خدا را نقاهتی
عارض شد فاطمه بعیادت آنحضرت آمد و من در طرف راست نبی نشسته بودم چون فاطمه حالت پدر را مشاهده نمود
گریه بران مخدره مستولی گردید بقسمیکه آب دیده اش از رخسارش جاری گردید رسول خدا فرمودند یا فاطمه چرا گریه
میکنی عرض کرد یا رسول الله از ناخوشی و مرض شما فرمودند یا فاطمه آیا نمیدانی که خدای تعالی مطلع گردید بر اهل زمین

واختیار نمود از میان اهل زمین پدرت را پس مطلع گردید بر اهل زمین بار دیگر پس اختیار نمود شوهرت را پس خدا تعالی وحی فرستاد
بسوی من که ترا باو تزویج کنم و او را وصی خود گردانم آیا نمیدانی که بواسطهٔ کرامت خدا بر تو پدرت ترا تزویج نمود بتو کسیکه
علمش بیشتر از همه کس و حلمش زیاده از دیگرانست و اسلامش پیشتر از همه مسلمانانست فاطمه مسرور و خندان گردید پس رسول
خدا اراده فرمود که سرور فاطمه بیفزاید و از مزید خیری که خدا بر محمد و آل شریعطا فرموده بدو خبر دهد فرمود ای فاطمه
از برای علی هشت منقبت است اول و دوم ایمان بخدا و رسول سیم حکمت چهارم زوجه او پنجم و ششم دو سبط او حسن و حسین
هفتم امر بمعروف و هشتم نهی از منکر ای فاطمه ما اهل بیتی هستیم که عطا کرده شده‌ایم شش خصلت که عطا کرده نشده‌اند
احدی از پیشینیان و عطا نمینماید آنها را احدی از آخرین پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیا
و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عم پدر تو است و از ما است دو سبط این امت که دو فرزند تو حسن و
حسین‌اند و از ما است مهدی این امت و او کسیست که عیسی عم بر او اقتدا مینماید بعد از آن دست مبارک بر شانه
حسین عم زدند و فرمودند از نسل این خواهد بود مهدی این امت در حدیث دیگر از مجاهد بن وکا بعمر بن الخطاب
روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند فضل علی بن ابیطالب علیه السلام بر این امت مثل
فضیلت ماه رمضانست بر سایر ماهها و فضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام بر این امت مثل فضیلت شب قدر است بر سایر
شبها پس کجا ماند از برای کسیکه ایمان باو آورد و تصدیق قول او نمود و ولایت او را و دین او تمام و بلا از برای کسیکه انکار
کند او را و انکار نماید حق او را و بر خدا لازم است که او را در قیامت از شفاعت محمد صلی الله علیه و آله محروم گرداند بدانکه
ماند که اخبار متعلقه باین باب بسیار است و بسیاری از آنها در ابواب آینده ذکر خواهد شد و جمله در ابواب سابقه گذشت
و از جمله در این باب که ذکر شد معلوم گردید که آنحضرت صلوات الله و سلامه وصی پیغمبر است و او است سید الاوصیاء و اکثر آنها
صریح است باینکه مراد از وصی بودن خلافت عظمی است و بر هر که ظاهر است بر تقدیم آنحضرت بر غیر او و اینها معلوم
گردید که آنحضرت بعد از رسول خدا بهتر از همه مردم امت است و شکی نیست که این مقام ارفع و اعلا از اینست که شخص خلافت و
امامت پس چگونه تجویز میکند شخص عاقل که کسیکه نه امام باشد و نه پیغمبر افضل از غیر انبیا باشد و حال آنکه عقل مستقل
حاکم است بقبح ترجیح و تفضیل مفضول بر فاضل و مع ذلک بسیاری از مخالفین و بزرگان اهل سنت مانند ابن ابی الحدید
و غیر ایشان اعتراف دارند بوصایت آنحضرت و اکثر اخبار وارده در این باب دالست بر امامت آنحضرت صلوات الله و سلامه
علیه باب یازدهم در بیان اخبار دیگر که دلالت دارد بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب حق است و حق با او است
و انکه اطاعت آنحضرت واجب و لازم است بر تمام خلایق و انکار ولایت و دوستی آنجناب ولایت و دوستی با خدا است حضرت
امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه والذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک و هو الحق فرموده‌اند مراد
از حق در این آیه علی بن ابیطالب است و در حدیث دیگر از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت مراد از حق در آیه کریمه افمن
یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی علی بن ابیطالب است و مراد از اعمی در این آیه ابوبکر است جابر بن عبدالله از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده در تفسیر آیه و فیها یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فآمنوا خیرا لکم و ان
تکفروا فان لله ما فی السموات و الارض یعنی ای گروه مردمان بدرستیکه آمد شما را رسول بحق که ولایت علی بن ابیطالب است از جانب
پروردگار شما پس اگر شما ایمان آورید و قبول نمائید ولایت او را هر آینه خیر و صلاح شما خواهد بود و اگر کافر شوید و انکار
کنید ولایت علی را هر آینه ضرر و نقصانی بجبروت کبریائی خداوند مالک سموات و ارض و ما بینهما نمیرسد که جمله کائنات
کافر گردند بر دامن کبریایش نمی‌نشیند گرد و ایضا در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده در ذیل آیه شریفه و یستنبئونک
احق هو قل ای و ربی که فرمودند خداوند عالم خبر داد پیغمبر خود را که ای محمد سئوال میکنند از تو حق را یعنی وصی بودن

علی بن ابی طالب را پیروی نکرده در جواب ایشان گفت بجو پروردگار می فهم که علی حق من است ایضا در حدیث دیگر از آنحضرت روایت
شده در تفسیر قول خدا تعالی قل یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق یعنی ای محمد بگو اهل کتاب را و آنکسانیکه
عداوت محمد ورزیدند و دشمنی مینمایند علی علیه السلام را که چرا اشتباه میکنید حق را بباطل و کتمان مینمائید ایشان را که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرموده او را خلیفه خود کرد باید و همچنین است حدیث دیگر که ابن
... الحق احوال تتبع و سایر آیات دیگر که لفظ حق در آنها ذکر شده مراد امیر المؤمنین علیه السلام است از جهة اختصار
اخبار وارده در باب را ذکر ننمودیم در در تفسیر ثعالبی روایت شده در تفسیر قول خدا تعالی طسم تلک آیات الکتاب المبین که از جمله آیات
این است که در آخر الزمان منادی از آسمان ندا میکند مردم را که آگاه باشید بدرستیکه حق با علی علیه السلام و شیعیان
اوست و در حدیث دیگر روایت شده که شخصی سؤال نمود ابا ذر را از اختلاف مردم ابوذر در جواب گفت بر تو باد بر تعلق کتاب
خدا و شیخ علی بن ابیطالب بدرستیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود علی با حق است و حق با او است و جاری است
حق بر لسان او و در هر جا علی هست حق در آنجا میباشد و در حدیث دیگر روایت شده که در زمان خلافت عمر بن الخطاب مردی
از اهل کوفه بعزم استرشاد و طلب هدایت بنزد سلمان و ابوذر و مقداد آمده نزد ایشان نشسته مطلب خود را اظهار نمود در
جواب او گفتند بر تو باد بکتاب خدا و ملازمت آن و بر تو باد باطاعت علی بن ابیطالب بدرستیکه او با کتاب است و مفارقت
نمیکند از کتاب خدا زیرا که ما شنیدیم از رسول خدا که آنحضرت فرمود علی با حق است و حق با او است در هر جا که حق باشد
علی در آنجا خواهد بود بدرستیکه علی اول کسی است که ایمان بخدا آورده و اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند و
او است صدیق اکبر و فاروق میان حق و باطل و او است خلیفه و جانشین من در میان امت بعد از من پس شما او را پیروی
من بیرون آن مرد کوفی گفت چه میشود مردم را که ابابکر را صدیق مینامند و عمر را فاروق گفتند در جواب مردم جهل را دیدند و
نشناسند حق علی علیه السلام را همچنانکه عمر و ابوبکر جاهل شدند بخلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و جاهل گردیدند حق
امیر المؤمنین علیه السلام را و سزاوار نیست این اسم از برای ایشان زیرا که صدیق و فاروق بودن اختصاص بعلی دارد بخدا قسم که
علی صدیق اکبر است و فاروق میان حق و باطل است و بدرستیکه او است خلیفه رسول خدا و بدرستیکه او است امیر المؤمنین و
رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود ما را که قبول کنیم و تسلیم نمائیم امیر المؤمنین بودن آنحضرت را و در حدیث
دیگر از انس بن مالک روایت شده که گفت خادم رسول خدا بودم هر وقت که نام علی علیه السلام در حضور آنحضرت برده میشد
آثار بشاشت و سرور از صورت انور مشاهده مینمودم روزی یکی از اولاد عبد المطلب بآنحضرت وارد شد و نام علی را
ذکر نمود دیدم رنگ صورت آنجناب تغییر کرد و در این گفتگو بودند که ناگاه علی علیه السلام وارد شد و سلام نمود رسول خدا
جواب سلام او را داد و فرمود علی و حق با هم هستند مانند این دو انگشت من و از هم جدا نمیشوند تا آنکه در کنار حوض
وارد شوند بر من ای عباس تو مرا فرمودی با علی حسد میبری آیا بر تو حسد ورزیده است یا نه هر که حسد برد بر حسد بخدا برده است
و هر که حسد بخدا برد جهنم جای او خواهد بود و در حدیث دیگر از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا
که فرمودند ولایت علی بن ابیطالب ولایت خدا و دوستی او عبادت خدا است متابعت او فریضه خدا است و
دوستان او دوستان خدا بیند و دشمنان او دشمنان خدا بیند و جنگ با او جنگ با خدا است و صلح کردن با او صلح با خداوند
تعالی است ... بیان ذکر شد نام مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در کتب سماویه و انبیاء ...
با اسم و صفت آنحضرت اسماء و اوصاف اولاد طاهرین علیهم السلام در حدیث معتبر از ... عبد الله ... روایت
خود روایت نموده که در وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدیجه بعزم تجارت تشریف فرمای مصر و شام گردیدند
عبد مناف بن کنانه و نوفل بن معوذ و عروة بن ... بن نعمان بن ... بقصد تجارت در خدمت آنحضرت بودند ...

بودند دیر راهبی ملاقات نمودند شخصی راهبی را که او را ابو المواهب می‌نامیدند راهب از ایشان پرسید شما از اهل کدام دیار هستید
گفتند از اهل حرم و از قبیله قریش هستیم راهب گفت آیا غیر از شما دیگری همراه دارید که او نیز از قریش باشد گفتند بلی جوانی
هست از قبیله بنی هاشم و نام او محمد است راهب گفت بخدا قسم که من جویای او هستم بعد گفتند بخدا قسم که در میان تمام قریش
فقیرتر از او نیست و او را یتیم قریش میخوانند و او از خود چیزی ندارد اجیر شده است نزد زنی که او را خدیجه مینامند راهب
از گفتگوی ایشان سر خود را حرکت داد و گفت آن کسی را که من میخواهم همان است شما مرا بسوی او دلالت کنید گفتند ما او را در
میان فلان بازار گذاشتیم و حال خبر از او نداریم در این گفتگو بودند که ناگاه آفتاب جمال علیه المثال محمدی ص طالع
گردید چون نظر راهب بر آنحضرت افتاد گفت این است آن کسیکه من جویای او هستم پس ساعتی با آنسرور خلوت نمودند
و مشغول گفت و شنود بودند بعد از آن میان دو ابروی آنحضرت را بوسید و چیزی از میان آستین بیرون آورد که ما
نفهمیدیم چه بود بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از پی کار خود رفتند راهب روی بسوی ما نمود و گفت چیزی را میگویم
فرا گیرید بخدا قسم که این جوان پیغمبر آخر الزمان است و باید که صدق کلام من ظاهر گردد و خلق را دعوت نماید
بشهادت لا اله الا الله و اقرار نمودن بیگانگی خدا تعالی پس هرگاه که دیدید این چیز را که گفتم متابعت او نمایید بعد از آن
گفت آیا در سرای عم او ابو طالب طفلی متولد شده که علی نام داشته باشد گفتند نه گفت که متولد شده است یا اکنون در همین
سال متولد خواهد شد و او اول کسیکه ایمان باین پیغمبر میاورد ما میشناسیم او را و در کتابهای خود یافته ایم اوصاف
او را بوصایت چنانکه یافته ایم اوصاف محمد صلی الله علیه و آله را بنبوت و پیغمبری و او است سید و سرور عرب و ذو القرنین
آنها فرود میاورد شمشیر خود را در محلیکه سزاوار باشد و نام او در ملاء اعلی علی میباشد و در روز قیامت بعد از انبیا
مرتبه و مقام او اعلی و برتر از همه خلایق خواهد بود و ملائکه او را بطل الازهر و مفلح یعنی شجاع و رستگار در هیچ عرصه مینامند
متوجه نمیگردد مگر آنکه ظفر داده میشود بخدا قسم که او در آسمان معروف‌تر است از آفتاب طالع و در حدیث دیگر از کلیم
قیس روایت شده که گفت در جنگ صفین در خدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع بودم در همین مراحل بعضی لشکر آنحضرت
نزدیک بدیر نصاری منزل نمودند از میان آن دیر پیرمردی با صورت زیبا و هیئت نیکو و حسن و جمال بیرون آمد و کتابی
بر دست داشت و در میان همه لشکر گردش مینمود مانند کسیکه گمشده داشته باشد بهر که میرسید عبور مینمود چون نظرش
بر جمال علیه المثال امیر المؤمنین ع افتاد سلام نمود و عرض کرد السلام علیک یا خلیفه رسول الله یعنی سلام من بر تو
ای خلیفه و جانشین رسول خدا من فرزند فرزند یکنفر از حواریین عیسی بن مریم هستم و جد من افضل از تمام دوازده نفر
حواریین عیسی علیه السلام بود از این جهت حضرت مسیح او را زیاده از سایر حواریین دوست داشت مرتبه و مقامش
بیشتر از دیگران بود حضرت عیسی در وقت وفات خود او را وصی خود کرد و جمیع کتب علم و حکمت خود را باو تفویض
فرمود و همیشه اهل بیتش متمسک بودند بملت دین حضرت مسیح بدون اینکه چیزی کم یا زیاد کنند از شریعت او را و
الحال همه آن کتابها در نزد من موجود است که بخط پیغمبران نوشته شده است حضرت مسیح املاء فرموده و در آن کتب
ثبت است جمیع افعال و اطوار خلایق که بعد از ایشان میاید تا آخر الجمیع ملوک و سلاطین و طول مملکت و زمان سلطنت هر یک و
در آن کتب نوشته است که بعد از این شخصی از عرب مبعوث میگردد از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن از زمین تهامه
از بلده که او را مکه مینامند و نام گرامیش احمد است از برای او دوازده نفر وصی خواهد بود و از زمان شروع نمود بذکر کردن
زمان ولادت و وقت بعثت و تفصیل هجرت و مقاتله نمودن آنحضرت و کتابی که با ایشان نازل میشد و واقعاتی که
میکنند و مدت عیش و مکث آنجناب در دنیا و آنچه که بعد از او در میان امتش واقع میگردد از تفرقه و اختلاف امت و اسما
ائمه هدایت و ضلالت از زمان وفات حضرت مسیح تا زمانیکه از آسمان بزمین فرود میاید که زمان ظهور قائم آل محمد

هم نباشد بعد از آن گفت در آن کتاب مکتوب است اسماء چهارده نفر از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله و نام محبوب‌ترین از انها را
در نزد خدای تعالی و خدا دوست دارد هر که ایشان را دوست داشته باشد و دشمن دارد هر که با ایشان دشمنی دارد و هر که با ایشان دشمنی
نماید و هر که اطاعت کند ایشان را اطاعت خدا نموده و هر که اطاعت خدا نماید بهشت همیشه هدایت کرده و محفوظ خواهد بود
اسماء و صفات و نسب و صفات و تعیش و زندگانی هر یک از آن چهارده نفر در بنیاد آن کتاب ثبت است و نوشته است که کدام یک از ایشان
نفس نفیس خود را پنهان نمایند و کتمان میکنند دین خود را از خلق و کدام یک از ایشان اظهار مینمایند شریعت دین خود را از خلق و کدام یک از ایشان
اظهار مینمایند شریعت دین خود را و کسیکه جمیع خلایق مطیع و منقاد او میگردند تا زمانیکه عیسی از آسمان فرود آید و بر ایشان
سرور اقتدا نماید و اول ایشان افضل از همه انها خواهد بود و آخر انها از برای او خواهد بود اجر و مزد سایر انها و اجر و مزد کسانیکه
اطاعت و پیروی ایشان نماید و اول ایشان احمد و رسول الله است و اسمش محمد بن عبدالله است و یس و طه و نون و فاتح و خاتم و
حاشر و عاقب و ماحی و عابد است و او است نبی خدا و خلیل خدا و حبیب خدا و صفوت خدا میبیند خدا را بچشم دل و تکلم میکند
او را با لسان خود و او است اکرم و احب خلق خدا در نزد او و خلق مکرم او است خدا تعالی هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی را از
ادم تا زمان او محبوب تر از او در روز قیامت خدا او را در مقابل عرش بنشاند و قبول میفرماید شفاعت او را در حق هر که
شفاعت نماید و بنام او جاری کرده قلم در لوح محفوظ او است صاحب لواء در روز قیامت در روز حشر برادر بعد از او و برادر
و وصی و خلیفه و جانشین او است و حبیب خدا در نزد او و ابن عم او علی بن ابیطالب است و او است ولی هر مؤمن و زن مؤمنه
و بعد از علی علیه السلام یازده نفر از اولاد محمد صلی الله علیه و آله هستند از طرف دختر آنحضرت فاطمه و اول دو
از انها طیب و فرزند موسی و هرون هستند یکی شبر و دیگری شبیر و نه نفر از اولاد انها که ... نام انها را هر یک
بعد از دیگری خواهد بود و آخر انها کسی است که عیسی به او اقتدا خواهد نمود و در آن کتاب ثبت است اسما و انصار ایشان
و کسیکه ظاهر میکند دین را از جهال و ظلم ... و ... تمام شرق و غرب عالم را تا انکه خدا او را نصرت کند
... پیغمبر مبعوث گردید پدرم پیرمرد کهنسالی بود که ... مبعوث شد و بشرف
اسلام فایز گردید ... این کتاب ثبت است که خلیفه محمد را از این ...
کرد و ... ایشان را پیش کرده باشند و اسماء انها را هر یک ... ذکر نمود یعنی فلان
و فلان و فلان و زمان خلافت ... هر یک را نیز بیان نمود بعد از آن ... از زوال دولت و سلطنت ...
کسیکه خلافت ... و در کتاب ... بدرستیکه ...
کردن در کتاب ... رسول خدا است ... دوستان را و ... دوستان خدا باشند
و دشمنی کردن با او ... دشمنی کردن با خدا است پس ... عرض کرد یا امیرالمؤمنین دست خود را دراز کن تا با تو بیعت
کنم بدرستیکه من شهادت میدهم که نیست خدائی بغیر خدا و شهادت میدهم باینکه محمد بنده خدا و رسول او است و بدرستیکه تو
خلیفه و جانشین محمد صلی الله علیه و آله در میان امت او و حجت خدا بر خلق او و بدرستیکه اسلام دین خدا است
و بیزارم و بیزاری میجویم از هر دینیکه مخالف است با دین اسلام و بدرستیکه اسلام دینی است که خدا تعالی اختیار نموده و
برگزیده از برای اولیا خود و بدرستیکه دین اسلام همان دینی است که عیسی بن مریم متدین بان بود و همچنین پیغمبرانیکه قبل
از عیسی بودند متدین بهمین دین بودند و بدرستیکه من دوست دارم دوستان تو را و بیزاری میجویم از دشمنان شما و
تولی میجویم و دوست دارم یازده امامیکه از صلب تو بعد از تو بوجود میایند و بیزاری میجویم از دشمنان ایشان و کسانیکه
مخالفت نمایند با انها و ظلم کنند بر ایشان و منکر گردند حق انها را از اولین و آخرین چون کلام دیرانی باین مقام منتهی
گردید امیرالمؤمنین دست مبارک خود را باو داد و بیعت نمود بعد از آن فرمودند که ... خود را بمن بده که ... کنند و

و بعد نفری از اصحاب فرمودند این کتاب را بگیرید تا این مرد به زبانی که از آن با لغت عربی است استنساخ نماید چون از نوشتن فارغ شدند کتاب را
نزد آن حضرت آوردند نور دیده حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند بیاور کتابی را که نوشته بودم حضرت حسین
الفرا بیرون آورده نزد پدر بزرگوارش کتاب را حاضر نمود فرمودند ای نور دیده بخوان کتاب را و آن شخص فرمودند که نگاه دار کتاب خود را چون
مقابله نمودند هر دو با هم مساوی و مقابل بودند که یک حرف مقدم و زیاد و موخر نباشد گویا هر دو را یک نفر املاء نموده و کاتب
واحد نوشته است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند این کتاب را بخط خود نوشتم و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من املا
نمودند پس آن حضرت حمد و ثنای خدا را بجای آوردند فرمودند حمد میکنم خدای را چنانکه نام مرا در نزد خود و اولیاء و پیغمبران
خود ذکر نموده و مرا از اولیاء شیطان نکرده بعد از مشاهده این مرد دوستان آن حضرت که حاضر بودند مسرور و فرحناک گردیدند
و دشمنان … گردیدند و آثار حزن و اندوه در صورتهای ایشان ظاهر و هویدا گردید که گویا … معاینه
مشاهده نمودند در حدیث دیگر روایت شده که همام بن همیم بن لاقیس بن ابلیس وارد شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس
از مکالمات و گفتگوی بسیار آن حضرت فرمودند با او … عرض کرد بلی یا رسول الله … خدا …
بر پیغمبری مبعوث کرد … اسم … است … اسم … انجیل … اسم … است اسم و …
… است در زبور اسم تو ماح ماح است و اسم وصی تو فاد و طیا است فرمودند معنای اسم وصی من … عرض کرد …
معنای … بعد از تو است فرمودند چه چیز است معنای اسم وصی من در انجیل عرض کرد معنای …
… فرمودند معنای اسم او در زبور چیست عرض کرد معنای فاد و طیا حبیب پروردگار است فرمودند همام اگر او را
ببینی میشناسی عرض کرد بلی یا رسول الله فرمودند … من بخوان چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد
شد و نظر همام بر جمال آن حضرت افتاد عرض کرد یا رسول الله … همان است … خدا …
شدند … فرمودند ای همام … عرض کرد بلی یا رسول الله …
… تعلیم نماید … بطریقه …
رسول خدا فرمودند یا ابا الحسن او را … امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند سوره فاتحة
الکتاب … سوره آل عمران و سوره انعام و سوره اعراف و انفال و …
سوره از مفصل را باو تعلیم … چون لیلة الهریر شد …
… امیرالمؤمنین … مقام …
پس آن حضرت عمامه را بالا بردند و فرمودند … خدا تو را رحمت کند تو نیز صورت
خود را … چون نظر نمودند همام بن همیم بن لاقیس بن ابلیس بود فرمودند … عرض کرد …
… کتاب خدا را و ایمان آوردم … سلام نمود …
چون صبح … امیرالمؤمنین … از احوال همام فرمودند کشته …
خدا او را رحمت کناد … امیرالمؤمنین …
… منزل …
عرض کرد یا علی …
…
…
…

الغالب باشد و جزاء ندهد در مقابل سیئه سیئه بلکه هر که از او شری یا بدی کند او را عفو فرماید و چون خدا تعالی آن پیغمبر را از دار
فنا بدار بقا ارتحال دهد امتش مختلف و پراکنده گردند بعد از آن مجتمع گردند پس از مدتی ثانیا مختلف شوند و یک نفر از امتان او در
کار این فرقت عبور نماید که دارای این اوصاف باشد امر کند بمعروف و نهی فرماید از منکر و حکم کند بحق و دنیا در نظر او حقیر و کم
قدرتر باشد از خاکستری که باد تند بر او وزیده و مرگ در نظر او آسان‌تر باشد بر او از آشامیدن آب خوشگوار و میترسد شخص بسیار تشنه
باشد بترسد از خدا در پنهانی و نصیحت کند مردم را در علانیه و در احکام و شرایع دین اندیشه کند از ملامت ملامت کنندگان
پس هر که از اهل بلاد آن پیغمبر را درک کند و ایمان باو آورد جزای او خوشنودی و رضای من است و خلود در بهشت خواهد بود و
هر که درک کند آن بنده صالح را که امر بمعروف و نهی از منکر مینماید پس یاری کند او را باید سعی کند هر که در رکاب او کشته گردد
شهید خواهد بود بعد از آن عرض کرد یا امیر المؤمنین من از شما مفارقت نمی‌نمایم تا آنکه بمن برسد آنچه که بر تو وارد میشود
امیر المؤمنین علیه السلام گریستند و فرمودند الحمد لله الذی لم یکن عنده منسیا الحمد لله الذی ذکرنی فی کتب الابرار یعنی حمد
مخصوص سزاوار است مر خدا را که مرا فراموش نفرموده در نزد خود و نام مرا در کتب نیکوکاران ثبت کرده پس آن راهب
ملازمت رکاب آنحضرت را اختیار نمود و در منزل بکربلا تا در روز صفین چون نائره حرب خاموش شد و مردم مشغول دفن
کشتهای خود گردیدند امیر المؤمنین ع فرمودند تفحص نمایند نعش مرد راهب را پیدا کنید چون او را یافتند حضرت بجنازه اش
نماز گذاردند و دفنش نمودند و فرمودند این مرد از ما اهل بیت است چندین مرتبه از برای او استغفار نمودند و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله ع روایت شده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه تشریف داشتند و ماه مبارک رمضان
بود جماعتی را دیدند افطار مینمودند فرمودند آیا افطار میکنید و حال آنکه ماه رمضان است عرض کردند بلی فرمودند آیا یهود
هستید گفتند نه فرمودند نصاری هستید یا شبیه گفتند نه فرمودند پس بکدام دین از ادیان هستید گفتند مسلمانیم فرمودند
مسافر هستید گفتند نه فرمودند بیمار هستید که افطار بر شما مباح شده باشد گفتند نه صبح کردیم در حالتی که هیچ مرضی
عارض مزاج ما نیست امیر المؤمنین تبسم نمودند و فرمودند شما خدا را قبول دارید و محمد را پیغمبر میدانید گفتند خدا را قبول داریم
و لیکن پیغمبری محمد را انکار داریم بلکه او مردی بود از عرب هوای نفس او را واداشت بر ادعای پیغمبری کردن فرمودند اگر اقرار
نمایید پیغمبری محمد را فبها و الا شما را بقتل میرسانم گفتند هر چه میخواهی بکن ما قبول نخواهیم کرد پس آن حضرت امر نمود
آنها را در پشت کوفه بردند و حکم کردند دو گودال بسیار بزرگ متصل بیکدیگر حفر نمودند که بهم راه داشت فرمودند مرتبه
در میان یکی از این دو گودی داخل مینمایم و در دیگری آتش می‌افروزم تا آنکه بواسطه دود هلاک شوید گفتند هر چه میخواهی
بکن پس آنحضرت امر فرمودند آنها را داخل یکی از آن دو حفره نمودند و در دیگری آتش افروختند و بر لب آن حفره ایستادند و مکرر
فرمودند آیا قبول دارید نبوت محمد را گفتند هر چه میخواهی بکن ما قبول نخواهیم نمود تا آنکه تمام آنها هلاک شدند این خبر
در اطراف و اکناف بلاد منتشر گردید دیگر امیر المؤمنین ع در مسجد تشریف داشتند شخصی از یهودان شهر که خود و پدرانش
هر یک اعلم و افضل عصر خود بودند با جماعتی از قبیله و اهل بیت خود بدر مسجد آمدند کسی را بخدمت آنحضرت فرستادند که
ما آنجا آمده‌ایم و ما را با تو حرفی است یا شما بیرون مسجد بیائید یا آنکه ما در خدمت شما مشرف گردیم امیر المؤمنین علیه
السلام از مسجد بیرون تشریف آوردند فرمودند چه حاجت دارید بعرض رسانیدند گفتند ای پسر ابوطالب ای علی از اهل حجاز اعتقاد ما
این است که تو بقتل رسانیده و از دود کشته قومی را که شهادت دادند بیگانگی خدا و معتقد نبودند بنبوت محمد صلی الله
علیه و آله امیر المؤمنین ع فرمودند قسم میدهم شما را بان آیه که نازل گردید بر موسی در طور سینا و بحق نه کنیسه مقدس
که آیا تو میدانید که یوشع بن نون را بعد از وفات موسی وارد شد بر قومی که شهادت میدادند بیگانگی خدا و
و قبول نداشتند پیغمبری موسی را یوشع آنها را باین طریق بقتل رسانید این مرد یهودی عرض کرد چرا شهادت میدهم که بلی

توریة نام موسی و موسی بعد از آن دست بدامن خود برد و کتابی بیرون آورد و مجلدی از آن بجناب داد حضرت کتاب را گشودند و در آن نظر ۷۹
نمودند و شروع بگریه کردند عرض کرد ای پسر ابو طالب باعث گریه از چه رو حال آنکه این کتاب بلغت سریانی نوشته است و تو از عرب هستی مگر
تو عالم هستی بلغت سریانی فرمودند بلی نظر کردم اسم خود را دیدم از این جهت گریستم بفرما نام تو در لغت سریانی پس آنحضرت چیست عرض کرد
فرمودند نام من الیا است در لغت سریانی پس آنحضرت محلیکه نام خود در آن نوشته بود بدو نشان دادند چون این معجزه را مشاهده
نمود عرض کرد شهادت میدهم بوحدانیت خدا و نبوت محمد و اینکه تو وصی و جانشین محمد صلی الله علیه و آله و شهادت میدهم
باینکه تو اولی و بهتر از همه خلق بعد از رسول خدا پس همه آن جماعت بیعت نمودند آنحضرت را و او را در مسجد گذاردند امیر المؤمنین
هم شناسای آن جماعت ورد ... فرمودند حمد میکنم خدا را که مرا در نزد خود منسی و فراموش نکرد و نام مرا در صحیفه ابرار ثبت
فرمود و این حکایت ... در بیان اینکه امیر المؤمنین بعد از رسول خدا معصوم بود و اینکه کتابها را بخواندند
کرده بود ... رسول خدا امر فرموده بود با آنحضرت در حیات و بعد از وفات
از محمد بن ... روایت شده که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق و عرض کردم یا ابن رسول الله اگر ...
... سؤال کنم از یک مسئله ... از مسائل ... اگر بخواهی بشوی
کن جواب ... عرض کردم یا ابن رسول الله ... استفهام ... تو سم و تفرس با شنید
قول خدا ... که میفرماید اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
... از فراست مؤمن ... پس عرض کردم یا ابن رسول الله ... از مسئله که ... ام
سؤال ... امیر المؤمنین علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
... آنکه ... بسوی آنحضرت
... الانکه رسول خدا ... در شب ...
... شد ... عرض کردم یا ابن رسول الله بحق خدا قسم که ... مسئله
... سؤال ... آنحضرت ... علی ... بواسطه آن بود که ... رسول
خدا ... بود و اگر ...
بر شانه علی علیه السلام ... عرش ...
... رسول خدا ... شاهد ... پیغمبر ... الادفع ...
... آسمان ... علیه السلام ... آسمان ...
... پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایضا شاهد ... اینکه مردم منتفع میکردند ...
چراغ و حال آنکه ضوء و روشنائی ... استضائه ... احمد کالضوء
... شاهد ... علی ...
... خلقت آدم علیه السلام ... خدا ... این نور ... نمودند
... این نور اصلی ... شعاع ... عرض ... این نور چیست خداوند
عالم ... این نوری است که ... از اصل آن ... انبیاء
و رسول ... شاهد ... خلق ... خلق ...
ایضا شاهد ... رسول خدا در غدیر خم ... علی ... دست ... خود را ... مولا
مولی و امام مسلمین ... ایضا رسول خدا ... حسن و حسین ... سؤال ... بعضی

از اصحاب عرض کردند یا رسول الله یکی از اینها را تا بینید که فرمودند بسیار خوب است آیا کیستند که پدر ایشان را فضل بر بهتر است
از ایشان و اینها دو کس را حضرت با اصحاب نشان دادند سجده را بسیار طول دادند پس از فراغ سبب پرسیدند فرمودند
فرزندم حسین بر پشت من سوار شد کراهت داشتم که تا او فرود نیاید از سجده برخیزم و ابن شهرآشوب از ابن عباس که
مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله در این مقام اظهار مقام و شأن علی و حسن و حسین علیهم السلام بود به خلق لیکن پیغمبر مرتبه
نبوت و امامت هر دو را دارا بود و امیر علیه السلام دارای مرتبه امامت تنها بود و از این جهت امیر نتوانست بار ثقل پیغمبر جهت ثقل
و سنگینی نبوت و این حدیث طولانی است جهت اختصار تنها ذکر نمودیم و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین ع روایت شده که
فرمودند شبی از شبها رسول خدا ص در منزل خدیجه رضوان الله علیها تشریف داشتند مرا بخواستند آمدند و فرمودند یا علی همراه
من بیا پس آنحضرت از پیش و من از دنبال آنحضرت ... از درهای مدینه گذشتیم تا وارد کعبه شدیم و ...
مردم در خواب بودند پس رسول خدا ص فرمودند یا علی عرض کردم لبیک یا رسول الله فرمودند بر شانه من بالا رو پس آنحضرت
خم گردید من بالا رفتم ... بتها را ... فرود آمدیم ... رسول خدا ص فرمودند
یا علی اول کسیکه این کار کرد ... بتها را شکست ابراهیم خلیل بود و بعد از او کسیکه این کار را نمود تو هستی و چون صبح شد
اهل مکه بتهای خود را شکسته ... دیدند گفتند این کار را که کرده است ... بعد از آن
دیگر در کعبه بتهای خود را نصب ننمودند و در کتاب مسند احمد بن حنبل که ... روایت شده
از امیر المؤمنین ع که فرمودند ... پیغمبر ... رسول خدا ص فرمودند یا علی بنشین ...
بر شانه من ... ضعف ... فرمودند ... فرمودند
... رسول خدا ص ... اگر اراده میکردم ... آسمانها ...
بود تا همه بتها ... بر زمین ... فرود آمدم و ... پیغمبر ...
تا آنکه ... بتها ... در حدیث دیگر ...
عبدالله ... روایت نموده که فرمودند ... روز ... رسول خدا ص امیر المؤمنین ع را ...
آوردن بتهای قریش را بالای ... در حدیث دیگر از ابو هریره روایت شده که در روز ... رسول خدا ص فتح مکه نموده
با امیر المؤمنین ع فرمودند یا علی ... بالای ... رسول الله ...
میکنم ... امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله ... میکنم ...
او ... فرمودند یا علی ... اشتند ...
داشتم ... امیر المؤمنین ...
او را ... عرض کرد یا رسول الله ...
تعالی ... اگر بخواهم ... فرمودند یا علی ...
... امیر المؤمنین ... رسول خدا یا امیر المؤمنین ع
دعا نموده ... رسول خدا ص فرمودند یا علی ...
عرض کرد ... بالای کعبه ...
... امیر المؤمنین ...
... عبدالله
از رسول خدا ص روایت نموده که آنحضرت فرمودند ... ابو طالب ... اسلام ...

و بهترین و افضل و جانشین من است و پدر فرزندان من و ... قوی و شجاع تر از جمیع امت من است و او است امام و خلیفه بعد از من و ولی شما
در حدیث دیگر جابر بن عبدالله روایت نموده از رسول خدا که آنحضرت فرمودند بدرستیکه خدا تعالی اختیار نمود و برگزید
مرا از میان تمام خلایق و رسول خود گردانید و فرو فرستاد بسوی من سید کتابها یعنی قرآن بعد از آن من عرض کردم ای پروردگار
من بدرستیکه مبعوث گردانیدی موسی را بسوی فرعون پس موسی از تو مسئلت نمود اینکه هارون برادرش همراه او و
وزیر او فرمایی و او را وزیر او نمایی تا آنکه بواسطه او پشت موسی قوی گردد و تصدیق کلام او نماید و بدرستیکه من نیز از تو
مسئلت مینمایم که از اهل من وزیری برایم تعیین نمایی که پشتم بواسطه او قوی گردد خداوند عالم دعایم را مستجاب گردانید و علی را
برادر و وزیر من قرار داد و در قلب او شجاعت ما و هیبت او را در دلهای دشمنان او ساکن نمود و او است اول
کسی که ایمان بنبوت من آورد و تصدیق قول من نماید و او است اول کسیکه اقرار نمود بوحدانیت خدا و بدرستیکه من
سؤال نمودم ابن مطلب را از پروردگار خود پس خدا دعای مرا مستجاب گردانید پس علی سید اوصیا است ملحق شد ...
سعادتمند است کسیکه در طاعت او ... تمام او و ... مغرور است کسیکه ... او و صدیقه کبری خیر است
و دو فرزندانش حسن و حسین جوانان اهل بهشت و دو فرزند من هستند و ائمه بعد از او حجتهای خدا هستند بر خلق بعد از پیغمبران و ایشان
ابواب علم هستند در میان امت من هر که متابعت کند ایشان را از آتش نجات یابد و هر که اقتدا نماید بر ایشان هدایت کرده شود براه راست
محبت ایشان را خدا تعالی در قلب احدی نمیگذارد مگر اینکه او را از اهل بهشت گرداند و در حدیث دیگر ابن عباس از رسول خدا روایت
نموده که آنحضرت فرمودند که ای گروه خلایق کیست که راستگوتر باشد از خدا و قولش اصدق از قول خدا باشد بدرستیکه پروردگار
شما جل جلاله مرا امر فرموده که من علی را امام و خلیفه و وصی نمایم و او را برادر و وزیر خود گردانم ای گروه مردمان بدرستیکه
علی باب هدایت است بعد از من و او داعی بسوی پروردگار است یعنی مردم را بسوی حق دعوت مینماید و او است صالح مؤمنین خداوند تبارک
و تعالی در قرآن میفرماید و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین یعنی کیست که نیکوتر باشد قول
او از کسیکه مردم را دعوت نمود بسوی خدا و عمل شایسته کرد و گفت بدرستیکه من از مسلمانان هستم ای گروه مردمان بدرستیکه
علی از من است و فرزندان او از من است ... و امر او امر من و نهی او نهی من خواهد بود ایها الناس بر شما باد باطاعت
کردن علی و اجتناب از معصیت او بدرستیکه طاعت او طاعت من است و معصیت او معصیت من خواهد بود ای گروه مردمان بدرستیکه
علی صدیق این امت است و فاروق و جدا کننده میان حق و باطل است و محدث این امت است معاشر الناس بدرستیکه
علی هارون این امت است و یوشع و آصف و شمعون این امت است بدرستیکه علی کشتی نجات و ذو القرنین و طالوت این امت است
ایها الناس بدرستیکه علی سبب امتحان و حجت عظمی و آیت کبری و امام اهل دنیا و عروة الوثقی است ایها الناس بدرستیکه علی
با حق است و حق با او است و جاری بر لسان او است ایها الناس علی قسمت کننده نار است داخل نمیشود در نار کسیکه دوست او
باشد و نجات داده نمیشود از آن کسیکه دشمن او باشد و بدرستیکه علی قسمت کننده بهشت است داخل نمیشود در آن کسیکه دشمن
او باشد و دور نمیگردد از آن هر که دوست او بود ایها الناس بدرستیکه من نصیحت کردم شما را و تبلیغ نمودم رسالت پروردگار
خود را ولکن شما دوست ندارید نصیحت کنندگان را و ایضا در حدیث دیگر از ابن عباس روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله بالای منبر تشریف بردند مردم را طلبیدند چون مردم جمع شدند فرمودند ای گروه مؤمنین بدرستیکه خداوند عز و جل
بسوی من وحی فرستاده که من از دنیا بیرون میروم ... از میان شما میروم و بدرستیکه ابن عم من علی کشته خواهد شد ایها الناس بدرستیکه
من خبر میدهم شما را بچیزیکه اگر بآن عمل نمائید سالم شوید و اگر ترک کنید آنرا هلاک خواهید شد بدرستیکه ابن عم من علی علیه
السلام برادر و وزیر و خلیفه من است و او است تبلیغ کننده از جانب من و امام متقین و قائد غر محجلین است اگر از او استرشاد نمائید
ارشاد کند شما را و اگر متابعتش کنید نجات یابید و اگر مخالفتش نمائید گمراه شوید و اگر اطاعتش نمائید خدا را اطاعت نموده اید
معصیتش

 ... ضایع کنید ... و اگر بیعت کنید او را اطاعت نموده اید و اگر نقض بیعتش نمایید نقض بیعت خدا کرده
اید بدرستیکه خدا تعالی بسوی من وحی فرستاد در قرآن که هر که مخالفت کند او را گمراه کرده و هر که فرا گیرد از غیر علی هلاک شود
ایها الناس بدانید و بشنوید قول مرا و فرا گیرید نصیحت مرا و مخالفت نکنید مرا در باره اهل بیت من بدرستیکه ایشانند ...
فراهم آورد و اولاد من بدرستیکه شما سؤال کرده خواهید شد از ثقلین یعنی کتاب خدا و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
نظر کنید چگونه مخالفت نمایید ایشان در ثقلین بدرستیکه ایشان اهل بیت منند پس هر که اذیت کند ایشان را مرا اذیت نموده
و هر که ظلم کند ایشان را بمن ظلم و ستم کرده و هر که ذلیل گرداند ایشان را مرا ذلیل کرده باشد و هر که عزیز دارد ایشان را مرا عزیز داشته
و هر که گرامی دارد ایشان را مرا گرامی داشته و هر که یاری ایشان نماید مرا یاری نموده و هر که مخذول سازد ایشان را مرا مخذول ساخته
و هر که طلب کند هدایت را از غیر ایشان بتحقیق که مرا تکذیب کرده است ایها الناس نظر کنید و تامل نمایید که در وقت ملاقات
با خدا چه خواهید گفت بدرستیکه من خصم کسی هستم که ایشان را اذیت کند و در حدیث دیگر از حذیفة بن اسید غفاری
روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای حذیفه بدرستیکه حجت خدا بعد از من علی بن ابیطالب است کفر با و
کفر بخدا است و شرک باو شرک بخدا است و شک در او شک در خدا است و الحاد در او الحاد در خدا است و انکار او انکار خدا
و ایمان باو ایمان بخدا است بدرستیکه او است برادر و جانشین رسول خدا و امام امت او و مولای ایشان و بدرستیکه او است
حبل الله المتین و عروة الوثقی زود باشد که هلاک کردند بواسطه علی دو فرقه و ضال نکرده هیچ گاهی نکرده باشند یکی کسانیکه در
حق او غلو نمایند و او را خدا خوانند دیگر کسانیکه تقصیر در حق او کرده باشند ای حذیفه البته مفارقت مکن علی را که اگر چنین
کنی مفارقت من نموده و مخالفت مکن او را بدرستیکه اگر مخالفت او نمایی مخالفت من نموده بدرستیکه علی از منست و من از علی هستم
هر که او را بخشم آورد مرا بخشم آورده و هر که او را خوشنود نماید مرا خوشنود کرده باشد و در حدیث دیگر عبد الرحمن بن کثیر از پدر خود
و پدرش از حضرت امام جعفر صادق و آنحضرت از پدران طاهرین علیهم السلام روایت نموده که فرمودند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
با صحابه خود فرمودند ای گروه اصحاب من بدرستیکه خداوند عز و جل جلاله امر فرموده است شما را بولایت علی بن ابیطالب
و اقتدا نمودن باو پس علی ولی و امام شما است بعد از من مخالفت نکنید او را تا آنکه کافر شوید و مفارقت نمایید او را تا گمراه نگردید
و بدرستیکه خداوند جل و عز علی را علامتی قرار داده میان ایمان و نفاق پس هر که او را دوست دارد مؤمن خواهد بود و هر که او را
دشمن دارد منافق باشد و بدرستیکه خداوند جل و علا او را وصی من کرد پس او است موضع سر و عیبه علم من و خلیفه من
در میان اهل بیت من و بخدا شکایت میکنم از کسانیکه ظلم باو نمایند از امت من. در حدیث دیگر از امام محمد باقر از پدران خود
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند هر که میخواهد از صراط مانند باد ... عبور نماید و
داخل بهشت گردد بدون حساب پس باید دوست دارد وصی و ولی و صاحب و خلیفه من بر اهل بیت و امت من علی بن ابیطالب علیه السلام را
و هر که میخواهد داخل در آتش شود ترک کند دوستی و ولایت علی را بعزت و جلال پروردگارم قسم که علی باب الله است که ...
کرد از غیر او اخذ خدا مگر از ان باب بدرستیکه او است صراط مستقیم و او است آنکسیکه خدا تعالی سؤال میکند مردم را از
ولایت او در روز قیامت در حدیث دیگر مفضل بن عمر از امام جعفر صادق روایت نموده و آنحضرت از پدران خود که
از رسول خدا روایت نموده اند که آنحضرت فرمودند خداوند عالم بسوی من وحی فرستاد که ای محمد بعزت من قسم هر که ...
و ترک او بدرستیکه چون بنده در شبها بیدار شود با خدای خود خلوت نماید و در مقام مناجات بر آید و دو مرتبه بگوید یا رب
خداوند در جواب گوید لبیک ای بنده من سؤال کن تا حاجت خود را عطا نمایم و توکل نما بر من تا جمیع مهمات ترا کفایت کنم
بعد از ان خطاب بملائکه کند و گوید ای ملائکه من نظر نمایید بسوی بنده من که در شب تار در دل با من خلوت کرده در حالیکه غافلین
در خواب اند و بطالین مشغول لهو و لعب هستند شاهد باشید که من گناه او را آمرزیدم بعد از ان فرمودند بر شما باد بورع و سعی

در عبادت و زهد را شعار خود نمائید و این دنیای فانی بدرستیکه این دنیا دار غرور و فنا و زوال است چه بسیار از کسانیکه مغرور ٩٣
بودند در دنیا دنیا ایشان را هلاک گردانید و چه بسیار کسانیرا که وثوق و اعتماد باین نمودند ایشانرا مکر کرد و ایشانرا ضایع نمود ایشان را دنیا
بدانید و آگاه باشید بدرستیکه شما طریق موحشی که در پیش دارید و سفر بسیار دوری که باید طی نمائید و بر هر دو باید سعی
کنید و از برای مسافر لازم زاد و توشه هر که سفر کند بدرستیکه دنیا در آخر هلاک خواهد شد و بهترین زاد و توشها تقوی است
پس خداترس شوید و فتح قوت خود را در نزد پروردگار خود بدرستیکه او استحکم عدل و مستعد شوید جواب خدا را
سؤال نماید شما را که چه کردید با دو ثقل که بعد از من گذاشتم کتاب خدا و عترت پیغمبر پس نظر کنید در وقت جواب بگوئید اما
کتاب خدا پس او را تغییر دادیم و تحریف نمودیم و اما عترت پیغمبر را بقتل رسانیدیم و ایشانرا در گوشه نشاندیم پس در این هنگام مکافات
و جزای شما بجز آتش جهنم نباشد پس هر که از شما میخواهد … و وحشت آن روز سالم باشد باید دوست دارد ولی مرا و متابعت کند دیگری
وصی و خلیفه مرا بعد از من یعنی علی بن ابیطالب را بدرستیکه او است صاحب حوض … که سیراب میکند از آن حوض دوستان خود را و سیراب نمیشان
دوستان خود را و هر که از آن حوض نیاشامد همیشه تشنه خواهد بود و هر که سیراب نگردد و هر که یکجرعه از آن بیاشامد هرگز
تشنه نشود و بدرستیکه علی بن ابیطالب صاحب لوای منست در آخرت چنانکه صاحب لوای منست در دنیا و بدرستیکه او
اول کسیکه داخل بهشت میشود و … بدرستیکه در دست او است لوای حمد در روز … لواء … آدم و
انبیاء دیگر در زیر آن … در حدیث دیگر از ابی الحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت
روزی رسول خدا فرمودند یا ابا الحمراء برو صد نفر از عرب و پنجاه نفر از عجم و سی نفر از قبط و بیست نفر از حبشه را بنزد من حاضر
کن … حاضر کردم … پس حضرت …
… ثنای خدا را بجای آورد و تمجید نمود خدا را … بعد از آن فرمودند
ای گروه عرب و عجم و قبط و حبشه آیا اقرار دارید … بنبوت محمد را عرض کردند بلی یا رسول الله سه مرتبه عرض کردند
پروردگارا شاهد باش … اقرار دارید باینکه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین و ولی امر ایشان است
بعد از من عرض کردند بلی یا رسول الله سه مرتبه عرض کردند پروردگارا تو شاهد باش بعد از آن با امیرالمؤمنین فرمودند
یا ابا الحسن برو … کاغذ و دواتی برای ایشان و چون امیرالمؤمنین کاغذ و دوات را حاضر نمود فرمود یا علی بنویس عرض
کردند یا رسول الله چه بنویسم فرمودند بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست که اقرار نمودند باین عرب و عجم و قبط و حبشه اقرار
نمودند بوحدانیت خدا و بنبوت محمد و اینکه علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است و ولی ایشان است بعد از من پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله آن نوشته را مهر کردند و بامیرالمؤمنین دادند … تا کنون آن نوشته را … و در حدیث دیگر ابن عباس
از رسول خدا روایت نموده که آنحضرت فرمودند وقتیکه مرا باسمان بردند اول کلامیکه خداوند با من تکلم نمود
این بود که یا محمد نظر نما بسوی زمین چون نظر نمودم دیدم … درهای آسمان گشوده شد دیدم علی بن ابیطالب سر خود را
بالا کرده با من تکلم نمود و من نیز با او تکلم کردم و خداوند نیز … ابن عباس گفت عرض کردم یا رسول الله خدا چه تکلم فرمود تکلم
فرمودند پروردگارم بمن فرمود اگر قرار دادی علی علیه السلام را وصی و وزیر و خلیفه بعد از خود پس او را اعلام نما و خبر ده
… پروردگار … او را اعلام کردم … در مقابل خداوند عزوجل … اطاعت نمودم و قبول کردم …
امر فرمود ملائکه را که بر او سلام نمایند ملائکه سلام کردند و علی علیه السلام جواب سلام ایشان را داد دیدم ملائکه را که یکدیگر را بشارت
میدادند نگذشتم بهیچ ملکی از ملائکه مگر اینکه مرا تهنیت گفتند و گفتند یا محمد قسم بآن خدائیکه ترا بحق پیغمبر مبعوث کرد داخل شد
خوشحالی و سرور بجمیع ملائکه بواسطه خلیفه کردن خداوند عزوجل از برای تو ابن عمت را و دیدم حمله عرش را که سرهای خود را
بجانب زمین … بودند پرسیدم از جبرئیل که سبب چیست که حمله عرش بجانب زمین نظر میکنند عرض کرد یا محمد هیچ ملکی از ملائکه

نیز

۶۱۴ نیست مگر آنکه نظر کردند بسوی عرش دیدند علی بن ابیطالب را در جنب پیغمبر و دیدند که همه عرش که در این ساعت تازه پیدا شده بود که خود از نظر اصل
کردند پس فرمودند حضرت پیغمبر بسوی علی بن ابیطالب چون بزبان هبوط نمودم فضیلت ترا که در آسمان واقع شده بود برای علی ع
حکایت مینمودم علامتی ترا که واقع شده بود برای من بیان مینمودم لشکر که هیچ محل قدم نگذاشته بودم مگر آنکه خداوند عزوجل
کشف حجاب نموده و علامت بدان نظر نموده ابن عباس گفت من عرض کردم یا رسول الله مرا وصیت فرما فرمودند بر تو
باد بدوستی علی بن ابیطالب بحق آن خدائیکه مرا بحق و راستی مبعوث به پیغمبری نمود که خدا قبول نمیکند از بنده کار
هیچ حسنه را تا آنکه سؤال نماید از محبت علی بن ابیطالب ع و حال آنکه خدا عالم است پس اگر نیکو باشد ولایت محبت او خدا
قبول میکند عمل او را و اگر ولایت علی را نداشته باشد از هیچ عمل او سؤال نخواهد نمود پس امر میفرماید که او را بآتش برند
یا ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین جمع شوند و متفق گردند به بغض علی بن ابیطالب حال آنکه هرگز چنین کاری
نخواهند کرد هر آینه خدا بعذاب آتش ایشان را عذاب خواهد نمود [illegible] ابن عباس عرض کرد یا رسول الله آیا کسی هست
که بغض علی را داشته باشد فرمودند بلی جمعی میکنند دعوی اجابت که خود را از امت من میدانند و حال آنکه بهره و نصیبی از اسلام
برای ایشان نخواهد بود یا ابن عباس از جمله علامت بغض ایشان آنست که تفضیل میدهند بر او کسی را که مفضول و پستتر از او است
بحق آن خدائیکه مرا به پیغمبری مبعوث کرد خدا هیچ پیغمبری را که اکرم از من بود نیافریده و هیچ وصی را که
گرامیتر از وصی من [illegible] نیافریده ابن عباس گفت من همیشه دوست او بودم چنانچه رسول خدا مرا وصیت نمود و اکرام و اعزاز میکردم
علی را تا آنکه وقت گذشت و زمان وفات رسول خدا نزدیک شد [illegible] عرض کردم یا رسول الله
پدرم و مادرم فدای تو باد وفات شما نزدیک شده پس مرا بچه امر میفرمائید فرمودند یا ابن عباس مخالفت کن کسی که با علی مخالفت
نماید و البته [illegible] عرض کردم یا رسول الله پس چرا امر نمیفرمائید مردم را بترک مخالفت پس حضرت گریستند تا
بیهوش شدند بعد از آن فرمودند یا ابن عباس علم خدا سبقت گرفته در حق آنکسانیکه مخالفت علی را مینمایند بحق آن خدائیکه مرا
مبعوث گردانیده به پیغمبری بیرون نمیرود از دنیا کسانیکه مخالفت علی را کنند و منکر شوند حق او را مگر آنکه خدا تغییر میدهد
و زایل میگرداند نعمت خود را از ایشان یا ابن عباس اگر میخواهی ملاقات کنی پروردگار خود را در حالتیکه از تو راضی باشد طریقه
و راه علی بن ابیطالب را [illegible] و مایل باش هر جا که علی با او مایل باشد و راضی باش بامامت او و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و دوست
دار هر که او را دوست دارد یا ابن عباس حذر کن از اینکه شک بهم رسانی در باره علی بدرستیکه شک در علی کفر بخداوند
عزوجل است [illegible] در بیان چیزهائیکه خدا تعالی بواسطه آنها امتحان و تجربه نمود امیرالمؤمنین علیه السلام را
در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آنسرور از امام ابو جعفر محمد الباقر ع روایت شده که فرمودند چون
امیرالمؤمنین ع از جنگ نهروان مراجعت نمود شخصی از رؤسای یهود بخدمت آنحضرت آمد در حالتیکه آنجناب در مسجد کوفه
نشسته بودند عرض کرد یا امیرالمؤمنین میخواهم سؤال نمایم شما را از چیزهائیکه عالم نیست بآنها مگر پیغمبر یا کسیکه وصی
پیغمبر باشد فرمودند سؤال کن از هر چه میخواهی عرض کرد ما در کتاب خود خوانده ایم که خداوند عالم چون پیغمبری را مبعوث
گرداند بسوی او وحی فرستد که از اهل بیت خود انتخاب نماید و [illegible] کسی را که بعد از آن پیغمبر قیام نماید بامر امت و بگیرد از ایشان
عهد در این خصوص که بعد از او [illegible] بدرستیکه خداوند عزوجل امتحان میفرماید اوصیا را در حیات
انبیا و بعد از وفات ایشان پس خبر ده مرا که خداوند چند مرتبه امتحان مینماید اوصیا را در حیات انبیاء و چند مرتبه بعد
از وفات ایشان و عاقبت امر اوصیا بچه چیز منتهی میشود وقتیکه امتحان کرده شدند امیرالمؤمنین ع فرمودند قسم میدهم
ترا بخدائیکه شکافت دریا را از برای بنی اسرائیل و فرستاد تورات را بسوی موسی که اگر خبر دهم ترا از آنچه سؤال
نمودی اسلام قبول مینمائی عرض کرد بلی فرمودند بدرستیکه خداوند عالم امتحان مینماید اوصیا را در حیات انبیا در هفت

موضع تا آنکه امتحان نماید اوصیا را کرده شود طاعت ایشان و چون طاعت ایشان مرضیه و پسندیده حضرت حق جل و علا گردید ۱۵
امر کند انبیا را که ایشان را ولی خود گردانند در حیات خود و وصی نمایند ایشان را بعد از وفات خود و بگردانند طاعت اوصیا را
طوق گردن امتها از کسانیکه مقر و معترف هستند بطاعت انبیاء علیهم السلام بعد از آن امتحان میکند اوصیا را بعد از
وفات انبیا در هفت موضع تا آنکه امتحان کرده شود صبر ایشان و چون صبر ایشان آزموده و امتحان کرده شد امر ایشان ختم
بسعادت میکردد تا آنکه ملحق میکرداند خدا ایشان را بانبیاء علیهم السلام شمعون گفت عرض کردم یا امیر المؤمنین [illegible] فرمود
راست است پس خبر ده مرا که خداوند عالم چند مرتبه امتحان فرمود ترا در حیات محمد ص و چند مرتبه امتحان نمود بعد از وفات
او و بکجا منتهی میگردد امر تو پس آنحضرت دست اخوان را گرفتند و فرمودند یا اخا الیهود [illegible] خبر دهم ترا
بآنچه سؤال کردی جماعتی از اصحاب برخواستند و عرض کردند یا امیر المؤمنین ما را خبر ده از آنچه این یهودی سؤال نمود که
فرمودند میترسم دلهای شما طاقت نیاورد عرض کردند برای چه فرمودند بواسطه چیزها که ظاهر کرده [illegible] از بسیاری
از شما [illegible] عرض کردند یا امیر المؤمنین خبر ده ما را باین [illegible] که ما
میدانیم و اعتقاد داریم که امروز در روی زمین وصی پیغمبری بجز تو نیست و یقین داریم باینکه خداوند عالم بعد از پیغمبر
ما پیغمبر دیگری مبعوث نخواهد نمود و بدرستیکه طاعت تو در اعناق و گردنهای ما موصول و مقرون است بطاعت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پس آنحضرت نشستند و رو مبارک بسوی یهودی نمودند و فرمودند یا اخا الیهود بدرستیکه
خداوند عز و جل امتحان نمود مرا در حیات محمد ص در هفت موضع و در جمیع آنها مرا مطیع و منقاد یافت [illegible] که
[illegible] کرده باشم عرض کردند یا امیر المؤمنین کدام است آن هفت موضع فرمودند اما اول از آنها آنکه خداوند عالم وحی فرستاد
بسوی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و او را مامور ساخت که رسالت را تبلیغ نماید و من از تمام اهل بیت او کوچکتر بودم بجهت [illegible]
مشغول خدمات و قضاء حوائج آنجناب بودم پس آنحضرت دعوت نمودند صغیر و کبیر اولاد عبد المطلب را بسوی شهادت
و شهادت دادن بوحدانیت و یکانگی خدا و آنکه او رسول و پیغمبر است از جانب خدا بر خلق جمیع ایشان ابا و امتناع نمودند
از قبول پیغمبری او و انکار نمودند دعوی حضرت را و [illegible] نمودند و [illegible] از مردم [illegible] آنحضرت [illegible]
شمردند فرمایش آنسرور را زیرا که قلوب ایشان قبول نکرد و عقلهای ایشان ادراک ننمود پس آنحضرت فرمودند پس من تنها
و بتنهایی از روی یقین اطاعت آنجناب نمودم و رسول خدا را اجابت کردم و ابدا شک و ریبه در باره او بخاطر خطور نکرد و مدت سه سال
بدین طریق گذشت که در تمام روی زمین یک نفر نبود که نماز گذارد و تصدیق قول محمد ص را بنماید غیر از من و خدیجه دختر
خویلد [illegible] بعد از آن امیر المؤمنین ع رو بجانب اصحاب نمودند و فرمودند آیا چنین است گفتند بلی صدقت
عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین فرمود و اما امتحان دوم یا اخا الیهود آنکه قریش همیشه خیال خود را مصروف داشتند و مکر و
حیله مینمودند که پیغمبر را بقتل برسانند تا آنکه آخر الامر شیطان ایشان را تعلیم نمود که از هر قبیله یک نفر جوان [illegible]
این امر شوند و هر یک شمشیر را بردارند وقتیکه رسول خدا ص در خواب باشد همه شمشیر بزنند و هر کدام یک ضربت بر او بزنند
و آنحضرت را بقتل رسانند چون این کار واقع شد البته قریش مانع از قصاص خواهند شد که چند نفر را بازای خون یک نفر
بکشند از این جهت خون پیغمبر هدر و ضایع خواهد شد پس جبرئیل امین از جانب رب العالمین بر سید المرسلین نازل شد و تفصیل [illegible]
مکر قریش را بعرض آنحضرت رسانید که در فلان شب فلان ساعت قریش تمهید و توطئه کرده اند که ترا بقتل رسانند
و آنحضرت را امر نمود که بجانب غار تشریف ببرد رسول خدا ص مرا خبردار کردانید و فرمود که در فراش و بستر او بخوابم و جان
خود را فدای او نمایم مرا از کمال مسرت و خوشحالی [illegible] گفتم [illegible] منت گذارده و امر آنحضرت را
اطاعت کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله بجانب غار روانه شدند و من در بستر او خوابیدم که ناگاه قریش بر سرم ریختند

واز

رو آوردند و خواستند بعزم کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله پس شمشیر خود را برداشتم و ایشان را از خود دور نمودم پس آنحضرت رو بجانب
اصحاب کرده فرمودند آیا چنین نیست گفتند چنین است عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین فرمودند اما الثالثه سیم آنکه در جنگ بدر ابن ربیعه
و ابن عتبه که از شجاعان معروف قریش بودند طلب مبارز نمودند در آنروز من از همه اصحاب کمتر بود و چندان تجربه در جنگ
نکرده بودم و خداوند عالم کشتن لبید و شیبه را در آن روز بدست من بجز آنکسانیکه از قریش کشتم و کسانیکه ایشان را اسیر نمودم
و عدد آنکسانیرا که من کشته بودم زیاده از عدد آنکسانی بود که همه اصحاب کشته بودند و پسر عم من در آنروز شربت شهادت چشید
پس رو بسوی اصحاب نمودند و فرمودند آیا چنین است گفتند صدقت نیست عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین فرمودند و اما الرابعه
چهارم یا اخا الیهود آنکه رو کردند بسوی ما اهل مکه و استمداد و مدد خواستند از کسانیکه در اطراف ایشان بودند از قبایل عرب و قریش
بجهت طلب خون خواهی مشرکان قریش که در جنگ بدر کشته شده بود جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و آنحضرترا خبردار نمود که
رسول الله با عسکر خود بجانب احد روانه شدند و مشرکین بسوی ما آمدند و یک مرتبه بر ما حمله نمودند بسیاری از لشکر اسلام را
کشتند و قلیلی که باقی ماندند در برابر هیبت کفار شکستند و من تنها بودم با رسول خدا ماندم و مهاجر و انصار همه بمنزل خود رفتند
برگشتند و هیچکس خبردار نبود منتشر کردند که رسول خدا را اصحاب کشته شدند و زیاده از هفتاد جراحت در بدن من رسید در مقابل
روی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت بدست مبارک اشاره نمودند و محل جراحتهای ایشان میدادند بعد از آن ملتفت
اصحاب شدند و فرمودند آیا چنین نیست گفتند صدق است عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین فرمودند اما الخامسه پنجم یا اخا الیهود آنکه
قریش و قبیله اعراب جمعیت کردند و عهد نمودند و میثاق کردند که از جنگ رجعت نکنند تا آنکه پیغمبررا با تمام اولاد عبدالمطلب
بقتل رسانند بعد از آن با طمینان خاطر بسوی منزل خود بیایند جبرئیل پیغمبر را خبردار نمود پس آنحضرت با مهاجر
و انصار خندق در مدینه حفر نمودند قریش بر لب خندق آمدند و در خندق محاصره نمودند بواسطه زیادتی لشکر خود و اندک
بودن لشکر اسلام حمله مینمودند که بر سر ما بریزند رسول خدا ایشان را موعظه میفرمودند و دعوت مینمودند ایشانرا
بسوی خدا و میفرمودند که شما خود فکر کنید صلاح نیست جنگ کردن شما با ما فرمایشات و نصایح آنحضرت با ایشان اثر
نمی نمود بجز زیادتی عتو و طغیان ایشان نیفزود و شجاع شجاعان ایشان در آن روز عمرو بن عبدود بود مانند شتر مست نعره میزد و
طلب مبارز مینمود و گاهی نیزه خود را حرکت میداد و گاهی شمشیر را از غلاف میکشید و احدی جرات مبارزت نمینمود رسول
خدا لابد و لاعلاج مرا بمبارزت او فرستاد بدست مبارک عمامه بر سر من بستند و انفاقا بر کمر حمایل نمودند پس من بمبارزت
او بیرون شدم و تمام زنان مدینه گریه میکردند بجهت من از خوف شجاعت عمرو بن عبدود خداوند عالم این ملعونرا بدست
من هلاک فرمود و او در میان عرب یکه مثل عمرو شجاعی نبود و یک ضربت بفرق من زد و در و اشاره نمودند بمحل ضربتیکه
بر فرق مبارک شان وارد شده بود بعد از آن من او را بالای او فرستادم قریش و عرب چون عمرو را کشته دیدند و بهزیمت گذاردند
پس حضرت رو بسوی اصحاب نمودند و فرمودند آیا چنین گفتند صدق است عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین فرمودند و اما
السادسه ششم یا اخا الیهود آنکه وارد شدیم ما با رسول خدا در شهر و بلده اصحاب تو یعنی خیبر جماعت یهود و شجاعان
از قریش و غیر قریش و در حالتیکه کثرت جمعیت عسکر ایشان بقدر کوه بسیار زیادی بود و در حصین و حصار بسیار مستحکمی
متحصن بودند و یک یک بمیدان میآمدند و طلب مبارز میکردند از عسکر ما احدی بمیدان نرفت مگر آنکه او را شهید نمودند
تا آنکه چشمهای قرمز شده بود که رو بجانب فرار کذارده اصحاب متزلزل و مضطرب شدند و بجانب من نظر نمودند همگی
میگفتند یا ابا الحسن برخیز و دفع شر این جماعت را از ما بکن رسول خدا مرا بسوی ایشان روانه نمود احدی از لشکر یهود نبود
نماید مگر او را از دم ذوالفقار روانه دار البوار فرستادم و سواران ایشان را بخاک هلاک انداختم چنان کار بر ایشان
تنگ نمودم که در قلعهای خود متحصن گردیدند و ایشان را محاصره کردم و در قلعه را کندم هر که بیرون میآمد میکشتم و زنهایشانرا

اگر بخواهند ایشان را اسیر کردیم و خود بتنهائی فتح کردیم و ظفر یافتیم پس آنحضرت رو بجانب اصحاب نمودند و فرمودند آیا نه چنین است
عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین فرمودند و اما امتحان هفتم یا اخا الیهود آنکه رسول خدا صلعم وقتیکه خواست فتح مکه کند بجهت
اتمام حجت نامه باهل مکه نوشت که مشتمل بر تخویف و تهدید ایشان بود از عذاب خدا و در آن نامه ایشان را امیدوار بمغفرت پروردگار
خود کرده بود و در آخر آن نامه سوره برائت را رقم نمود و امر فرمود که هر که نامه را ببرد بر ایشان بخواند بعد از آن نامه را بهر یک از اصحاب
داد که برای اهل مکه ببرد ابا نمودند چون این حالت مشاهده شد از ایشان بنفس خود خواست متوجه گردد جبرئیل بر رسول
خدا صلعم نازل شد عرض کرد یا محمد تبلیغ این رسالت را نمیتواند بکند احدی مگر تو یا کسیکه از اهل تو باشد رسول خدا مرا خبر
داد نمود و فرستاد این رسالت را پس مرا روانه ساخت پس من رفتم بسوی اهل مکه در حالتیکه بغض و عداوت ایشان نسبت بمن بحدی بود که اگر
تسلط مییافتند هر پاره از بدن مرا قطعه قطعه میکردند ولو آنکه بعد از آن جان و مال و عیال و اطفال ایشان بر باد فنا میرفت پس من
نامه آنحضرت را برای اهل مکه بردم و تبلیغ نمودم رسالت پیغمبر را و سوره برائت را برای ایشان خواندم اهل مکه چون مرا دیدند
ابتهال بتهدید و توعید و تخویف مرا کشودند ... و ظاهر کردند نشانه بغض و عداوت میمودند بعد از آن رو بجانب اصحاب نموده
و فرمودند آیا چنین نیست که گفتم راست است عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین پس آنحضرت فرمودند یا اخا الیهود این است
هفت مواطنیکه امتحان نمود مرا خدا با پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و در جمیع آنها مرا مطیع یافت برای احدی
نخواهد بود مثل آنچه که از برای من بود و اگر بخواهم از برای تو بیان نمایم لکن خدا نهی فرموده است از اینکه شخص تزکیه نفس
خود نماید جمیع اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین آنچه فرمودید صدق و راست است بخدا قسم که حق تعالی عطا فرموده بتو فضیلتی را
بواسطه قرابت خویشی با رسول خدا صلعم و بلند کرد ... تو را باینکه برادر رسول خدا صلعم خواند تو را همچنانکه منت گذاشت
بر هارون و او را برادر موسی کرده باید و فضیلتی بر ... بخشید تو را بمواقفیکه ذکر نمودی و ... که در آنها
اقدام نمودی و از برای تو ذخیره نمود ثوابهائیکه از برای احدی از مسلمانان نخواهد بود بعد از آن عرض کردند یا امیر المؤمنین
خبر ده ما را از آنچه امتحان فرموده خدا تعالی تو را بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و تو بر آنها صبر نمودی و متحمل شدی
و اگر بخواهیم ما خود ذکر نمائیم و وصف کنیم هر آینه از دست قطع و ... جز ... و بیان میکنیم لکن دوست داریم که از
زبان دولتت از تو بشنویم پس آنحضرت فرمودند یا اخا الیهود بدرستیکه خداوند عز و جل امتحان نمود مرا بعد از وفات
رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت موطن و در جمیع آنها مرا مطیع و صابر یافت بدون آنکه تزکیه نفس کرده باشم اما اول از آنها
آنکه در کوچکی یتیم بودم ... بغیر از رسول خدا صلعم احدی را نداشتم که کفیل امر کرده و تسلیه خاطر نماید پس آنحضرت
مرا تربیت نمود و متکفل جمیع امور گردید تا آنکه زمان وفات آنحضرت صلعم در رسید عالم در نظرم تیره و تار گردید اهل بیت
مشغول گریه و زاری بعضی بعضی چنان جزع و زاری مینمودند که نزدیک بود عقلهای ایشان زایل گردد و بر خود چنان بلایا مینمودند
و عنان صبر از دست داده بودند که مشرف بهلاکت بودند و سایر مردم از عمو و اولاد عبد المطلب بعضی مشغول تعزیه و تسلیه
اهل بیت بودند و بعضی از شدت گریه و زاری ملتفت خود نبودند و در آن حال من عنان صبر را از دست ندادم و سکوت و صبر
پیشه خود نمودم مشغول شدم بآنچه آنحضرت مرا بآن امر فرموده بود از تجهیز و تغسیل و حنوط و کفن و دفن آن بزرگوار
پس آنجناب را نماز گذاردم و دفن نمودم بعد از آن مشغول جمع کردن کتاب خدا شدم و بهیچ شغل و عملی مشغول نشدم تا آنکه تمام آنچه را
که از جانب خدا و رسول بر من واجب شده بود و تبلیغ کردم بر خلق فرمایش پیغمبر را و در مصیبت آنحضرت صبر نمودم پس
امیر المؤمنین رو بجانب اصحاب نمودند و فرمودند آیا چنین است که گفتم عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین فرمودند اما
امتحان دوم یا اخا الیهود آنکه رسول خدا صلعم در حیات خود مرا امیر کرده بود بر جمیع امت خود و بیعت گرفت از کسانیکه حاضر
بودند در غدیر خم و امر نمود حاضرین را که بغائبین برسانند پس ... رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بودم و واسطه میان

٨٦ انحضرت شده امت بودم و اسرائیلیان را با منها مرسانیدم و هرون که با انحضرت حضور نداشتند مر مستقل خود بر ایشان امیر و حاکم
زاین بود هرگز بخیال مخطور نمیشد که در حیات پیغمبر نزدیک شد و مرض موت بر انحضرت عارض گردید رسول خدا صلی الله علیه
عسکر بسیاری همراه اسامه بن زید نمود و ایشان را در ظاهر بعنوان جنگ روانه نمود و باطن نگذاشت اعراب و سوی حوزه
و غیر اینها از کسانیکه خائف بود از نقض بیعت و اظهار دشمنی مینمودند بواسطه آنکه کشته بودم پدر و برادر و اقارب
خویشان ایشان را بلکه جمیع ایشان را از انجا برد حتی مهاجر و انصار را تا آنکه مطیع و پاکیزه کرده قلوب کسانیکه در خدمت
انحضرت باقی ماندند بعد از وفات خاطر مرا از رده ننمایند و در صدد نقض بیعت من بر نیایند و آخر تکلم رسول خدا صلعم
فرمودند این بود که احدی از کسانیکه همراه اسامه نشدند مخالفت نکنند و مرا وصیت نمایند در این خصوص تاکید و سفارش
بسیار نمودند و چون رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت فرمود جمیع آنها مگر قلیلی مخالفت کردند امر پیغمبر
صلی الله علیه و اله را و امیر خود را تنها گذاشتند و بر مرکبهای خود سوار شدند و بمنزلهای خود برگشتند برای حل و
گشودن طوقیکه خدا و رسولش بر گردن ایشان بسته بودند از برای من و نقض نمودن بیعتی که پیغمبر صلی الله علیه و اله در گ
ذمه ایشان از برای من گرفته بود و چون مرا بیعتی که کردند نقض کردند بیعت رسول خدا صلعم را و شکستند عهدیرا که با خدا و رسولش
برای خود محکم کرده بودند و ابدا اعتنائی بما عبد المطلب نکردند و از پیش خود و بی اذن خدا و رسول خلیفه تعیین کردند او را
در حینیکه من مشغول تجهیز و کفن و دفن پیغمبر بودم هم بیعت کردند و حق مرا غصب نمودند دیگری را خلیفه رسول خدا صلعم
کردند و من در جمیع این مصیبتها صبر کردم بعد از ان رو بجانب اصحاب نمودند و فرمودند آیا چنین نیست عرض کردند بلی یا امیر المومنین
ایجز فرمودید صدق است بعد از ان فرمودند اما امتحان سیم ما اهل البیت که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله واقع شد
این بود که آنکه بکر بعد از پیغمبر بر مسند خلافت مستقر شد هر روز مرا ملاقات مینمود در مقام معذرت و عذرخواهی
بر میآمد و نقض خود را بر عمر الزام مینمود در غصب نمودن حق من از من حلیت حاصل میکرد و من در جواب میگفتم [illegible] باشد
کرده ایشان سبقت گرفته و حق مرا حتی جوید [illegible] خدا [illegible] از برای من مقرر داشته بمن عود نماید و [illegible] نکرد و اسلام
[illegible] شکسته [illegible] جاهلیت [illegible] آنکه خون مسلمانان ریخته شود [illegible] ابوبکر قبول مینمود
و عمر منکر میشد جمعی از خواص اصحاب پیغمبر [illegible] و میگفتند یا علی حق خود را بگیر
در مقام نصرت و یاری و چون [illegible] تقدم [illegible] میگفتم صبر کنید شاید خدا [illegible] حق مرا بمن برگرداند
بلکه آنکه خون مسلمانان ریخته شود بسیار [illegible] بواسطه خلافت ابوبکر [illegible] افتادند [illegible]
[illegible] خلافت ابوبکر بعد از وفات ابوبکر عمر [illegible] اصحاب پیغمبر
[illegible] نمودند [illegible] حق خود [illegible]
[illegible] رسول خدا صلعم [illegible] حفظ نفوس [illegible] در مقام احقاق
حق خود [illegible] و اصحاب [illegible] نصرت و یاری [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] کشته [illegible] مخالفت [illegible] بواسطه آنکه
[illegible] در نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله مثل [illegible] در نزد موسی هارون
[illegible] بواسطه مخالفت [illegible] قوم موسی بواسطه مخالفت [illegible] از این جهت
[illegible] و نفوس [illegible] کشته شدن حفظ نمایم تا آنکه
[illegible] در مقام احقاق و طلب کردن حق خود بر
[illegible] بواسطه [illegible] اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله جمیعا [illegible] کسانیکه در نزد تو

حاضر هستند یا نه که عدد اصحاب من بیش از دیگران بود و عشیره من عزیزتر از عشیره اینها بود و یاران و انصار من شجاع تر ۸۹
از انصار اینها بودند چند مرتبه همه کس واضح و روشن بود زیرا که مناقب و فضایل من در این امور بیش از همه کس بود بجهت قرابت
و خویشی من با رسول خدا و وصیتهای آنحضرت نسبت بمن و بیعت گرفتن آنسرور از جمیع امت و با قطع نظر از جمیع اینها که گفته شد
هیچ کدام این مناقب و فضایل برای من قوی تر از دلیل امامت نیست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت آنحضرت
بنص صریح قرآن خدا و دیگر آنکه اینها از آنها چهار پاکیزه و طاهر نمود ایشان را از جمیع بدیها همه اینها حق و اولی و سزا
وارتر بودم بعد از آن روی مبارک بسوی اصحاب نمودند آیا چنین نیست عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین فرمودند و اما و فرمودند
امتیاز چهارم آنکه آلهود دانکه خلیفه و جانشین ابوبکر یعنی عمر در زمان خلافت خود در جمیع امور با من مشورت مینمود
و احکام خود را باستصواب رای من صادر مینمود و من این امر را اطاعت از اطاعت خدا و صلاح خود از زوال آنها مینمودم
نفسه و ناکهان زمان فالتر در رسید و من در آن میان شدید ناشدم که حقی را از من غصب شده بود و عود نخلم خواهد نمود بقیه نه
مایل و طالب بودم چون شخص کرده با شش نفر بعد از خود برای امارت و خلافت معین نموده بود و مرا با وجود این همه
مناقب و فضایل و قرابت با رسول خدا ششم اینها قرار داده بود و امر کرده بود که شوری کرده شود و پسر خود را حاکم قرار داد
بود که هر کدام از ما شش نفر تا نفاذ امر او را نکنیم سر ما را از بدن جدا سازد و همین قدر در صبر من بس که دیگران حق مرا غصب
کرده بودند و در سلب از کرفتن آن بر ما مدتی هر وقتکه از من چیزی می پرسیدند فاضح برای اینها چیزها که خود میدانستند بیان
در خصوص استحقاق خود بر خلافت ذکر مینمودم عهد رسول خدا و تاکیدات در بیعت گرفتن از اینها لکن حب ایشان
و امارت و رکون و اعتماد بدنیا و افتدا و بیان یقین خود فراداشت اینها را باینکه حق مرا غصب نمودند و چون با یکی از آنها خلوت
مینمودم موعظه میکردم و میترسانیدم او را از اینکه بر او واقع خواهد شد چون که خلوت شاهد نکردند از من بجهت واضح و
عمل کردن بکتاب خدا و وصیت رسول حکم کردن هر چیزی بجهت اینکه اراده آن مقدم داشتند بر من عثمان بن عفان را و
او را خلیفه رسول خدا خواندند طولی نکشید که مردم از کرده خود نادم و پشیمان شدند و خود را ملامت مینمودند
آخر الامر تکفیر کرده از او تبری و بیزاری جستند و بسوی خدا توبه میکردند بدرستیکه اطوار و کردار او شنیع تر بود که
از اعمال و کردار خلیفه قبل از او و سزاوار تر بود بعکس تحمل و صبر و انقد رصد مه بر من وارد آمد که بیان آن ممکن نیست و من تمامی جمیع
اینها تحمل نموم و صبر کردم و سابرین از شش نفر از کرده های خود پشیمان شدند نزد من آمدند که عثمان را از خلافت خلع
نمایم و حق خود را متصرف شوم بجهت حکم و مصالح چند قبول نکردم و او را مهلت دادم تا آنکه خدا تعالی حق مرا بمن رد
برگردانید بعد از فرمایشات بسیار دیگر و بجانب اصحاب نمودند فرمودند آیا چنین نیست عرض کردند بلی یا امیر المؤمنین
و تتمه حدیث بواسطه بعضی از مواضع ذکر نشد الا حدیث بسیار طولانی است بامر سوم در بیان اخبار رسیده
ابواب را امر کردن رسول خدا کسانیرا که در خانه اینها گشوده میشد میان مسجد که بکنند در های خانه های خود را از خارج
مسجد عبور و رود نمایند مگر نفس نفیس خود جناب سید اولیا علی و این حدیث شریف را جمع کثیری از قبیل زید بن ارقم
سعد بن وقاص و ابو سعید الخدری و ام سلمه و ابوذر و ابو طفیل و حذیفه و ابو حازم از ابن عباس و دیگران هر یک بسند
خود روایت کرده اند و جامع ترین همه اینها روایتی است که علامه مجلسی علیه الرحمه از تفسیر امام حسن عسکری از امیر المؤمنین
علی علیه السلام از رسول خدا که چون بنا نمودند مسجد خود را در مدینه طیبه زادها الله شرفا در خوانه آنحضرت روایت نموده
و ابواب خانه های مهاجرین و انصار میان مسجد مفتوح میشد اراده فرمودند حضرت حق جل شانه که ثابت در عهد رسول خود را
تا اهل طاهرین او و ساترین بیوتات را بر ایشان از خود رب العالمین بسوی سید المرسلین که بسد نماید در های خانه ها
خود را از میان مسجد رسول خدا قبل از آنکه عذاب بر شما نازل شود اول کسیکه این خبر را و رسیدند باینها رسول الله

دو پاره

بر سالتم معاذ بن جبل عباس بن عبد المطلب بود و بجهت شنیدن کلام معاذ گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله چون شنیدی
و اطاعت میکنم خدا را و رسول خدا را پس آمد از مسجد عبور نماید نظرش افتاد بعلیا مخدره عصمت کبری و سیدة النساء
فاطمه زهرا سلام الله علیها که در خانه نشسته بود و دو فرزند خود اعنی جناب سرور جنتیین و سید شهدا علیهما الاف
التحیة و الثناء را در کنار خود نشانیده بودند عرض کرد ای فاطمه چه چیز است شغل تو در اینجا و خطاب بدیگران نمود که نظر کنید
بسوی فاطمه که گویا مانند شیرماده ایست که اطفال او پیش روی او باشند چنین گمان میکند که رسول الله عمو خود را از مسجد خارج
میکند و ابن عم خود را جای میدهد که ناگاه رسول خدا وارد شد و فرمود ای فاطمه برای چه اینجا نشسته عرض کرد ای پدر بزرگوار
منتظر فرمایش شما هستم در خصوص سد ابواب فرمودند ای نور دیده خدا وند امر فرموده که جمیع درها گرفته بشود مگر در خانه
رسول و شما که نفس رسول خدا میباشید پس عمر بن الخطاب آمد خدمت آن سرور و عرض کرد یا رسول الله بسیار دوست دارم که تو قابل
هستم که در وقت تشریف بردن شما در مسجد نظر بروی شما نمایم مرا مرخص بفرما که دریچه از خانه من بجانب مسجد باشد که نظر
بسوی شما بکنم از آن دریچه در جواب فرمودند خدا وند ابا فرموده از این امر عرض کرد اذن بفرما روزنه که مقدار محاذی صورتم باشد
فرمود تا از آن نظر نمایم فرمودند خدا ابا فرموده است عرض کرد بمقدار یک چشم باشد فرمودند نیست قبول اینکه مقدار ته سوزنی باشد بحق آنکه
جان من در قبضه قدرت او است که اخراج شما و غیر از مسجد و ادخال علی در آن نه از جانب من است بلکه هر دو از جانب خدا است پس فرمود
سزاوار نیست از برای کسیکه ایمان بخدا و بروز قیامت داشته باشد اینکه شب بروز کند در این مسجد در حالتیکه جنب باشد مگر
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و منتجبین از آل او و طیبین از اولاد ایشان و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که آنجناب
فرمودند که مؤمنین را خیر شامل و نعمت تمام بود و دل منافقان آتش حسد که در کانون سینهای ایشان مشتعل شد ولی جرأت
بر اظهار کردن نداشتند پس با هم دیگر گفتند آیا نمی بینید که محمد چه تفضیل میدهد پسر عم خود را بر ما برای آنکه ما را از مسجد بیرون
کند بخدا سوگند که اگر فرمایش آنجناب در خصوص سد ابواب اطاعت نمائیم بکنیم ما لجوج او را باید بعد از وفات او نقض
خواهیم نمود تا هم کرم گفتگو در رسد حیله و تدبیر بودند که زید بن ارقم که یکی از مؤمنان و اصحاب خاص آنحضرت بود وارد
شد برایشان و از ایشان گفتگوی آنها را گفت ای دشمنان خدا آیا تکذیب خدا را میکنید و طعن بر رسول او میزنید و بخدا
و بر او مکر میکنید بخدا سوگند که البته عرض میکنم گفتگوی شما را بعرض رسول خدا پس عبد الله بن ابی و جمعی گفتند که اگر
این امر را بعرض آنجناب برسانی هر آینه تکذیب تو را خواهیم نمود و قسم میخوریم بر اینکه تو دروغ نسبت داده و البته پیغمبر
از ما قبول خواهند نمود بعد از آنکه قسم خوردیم میبندیم بر تو بجرمی که موجب قتل یا قطع ید یا حد باشد یعنی نسبت تا بدزدی
یا شرب خمر بتو میدهیم پس زید بن ارقم خدمت حضرت آمد و گفتگوی آن منافقین را بعرض آنحضرت رسانید
که جبرئیل نازل شد این آیه را آنحضرت خواند ولا تطع الکافرین والمنافقین والمجاهدین ودع اذاهم وتوکل علی الله یعنی
ای پیغمبر گرامی و اکرام کنندگان آن ظاهر و ایمان بیاوردند با پیغمبر که امر میکنی از ایمان بخدا و دوستی با تو و با دوستان تو
و دشمنی و بیزاری از دشمنان تو هر چند که در باطن مخالفت ترا میکنند و متعرض آنها مشو با آنچه که اذیت میکنند ترا در قول
بد میگویند تفضیل دادن علی را بر دیگران با اینکه جا داده خانه او در میان مسجد باشد و توکل بر خدا کن در همه امور
و اتمام و نصب کردن حجت خدا بس است که مؤمن کسی است که هر چند مقهور بشود در دنیا صابر باشد زیرا که آخرت از برای او است و بس است که عرض
مؤمن از سعی در اعمال حسنه در دنیا وصول بنعمتهای ابدیه بهشت است و آن ما حصل است از برای تو و آل و اصحاب و شیعیان
تو و از این جهت حضرت اعتنائی بتمامی آنها نفرمودند حرزی تعلیم زید فرمودند بجهت ایمنی و محفوظ بودن از شر منافقان
فرمودند چون صبح کنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بدرستیکه خدا ترا حفظ میکند از شر آنها زیرا که ایشان شیاطینی هستند
که شرور بعضی بگوش بعضی میرسانند اقوال مزخرفه و چیزهای باطل میگویند و از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که چون امر نمود

رسول خدا صلی الله علیه و آله عباس را بستن در خانه خود و اذن امیرالمؤمنین را بواگذاشتن در خانه خود را
بجا آنکه بود عباس بن عبد المطلب با بعضی بکبر اقارب آنحضرت آمدند خدمت آن و عرض کردند یا رسول الله چه خصیصت
که علی را مخصوص فرموده با که آمد و شد و بخانه اش از مسجد باشد فرمودند آنحضرت که این امر از جانب خدا است بنابر خبر جبرئیل
از نزد خداوند بمن نازل شده در این باب پس تسلیم بکنید حکم خدا را پس فرمودند بعباس عم پیغمبر خدا جبرئیل خبر داد مرا از جانب
خداوند که علی مفارقت مکن او را در وحدت اینس تو خواهد بود در وحشت تو مفارقت مکن او را در مسجد خود ایعم اگر
ببینی علی را که در وقت خواب محمد خوابیده باشد در جائیکه جان خود را نثار جان او نماید و راضی باشد با کمال شوق که بقتل رسانند
دشمنان او را بجای محمد بکشند بدون آنکه باید در اضطراب در نزد او هد و خواطر شریفش خطور نماید هر آینه یقین خواهی نمود با آنکه
او است مستحق و لایق از جانب حق بکرامت و تفضیل و اندام بنعمت خداوند تعظیم و تبجیل باید بدرستیکه علی منفرد شد از سایر مردم
بخوابیدن در فراش پیغمبر بجهت محافظت نفس شریف او و بدین سبب خدای تعالی منفرد ساخت و برگزید از سایر مردم او را بسکنی
در مسجد رسول خدا ایعم رسول خدا اگر بدانی بزرگی منزله علی را در نزد رب العالمین و شرافت محل او را پیش ملائکه مقربین
و بلندی شان و رتبه او را در علیین هر آینه میدانی که آنچه را کرده او را از دیگران بسکنی در مسجد بسیار کم است در جنب
شان و رتبه او ایعم بر تو باد که بپرهیزی از اینکه کراهتی در قلبت پیدا شده باشد در این باب که مثل برادر خود ابی لهب خواهی
بود یعنی که در جهنم با او قرین و جلیس خواهی شد ای عم اگر اهل تمام آسمانها و زمینها که علی را دشمن دارند خداوند عالم همه ایشان را
بواسطه بغض و دشمنی او هلاک خواهد فرمود و اگر تمام کفار علی را دوست دارند حضرت حق جل شانه ایشان را ثواب خواهد
داد با اینکه ایشان را موفق میفرماید با ایمان آوردن و لو آنکه در لحظه آخر عمر ایشان باشد پس ایشان را داخل بهشت میفرماید بفضل و رحمت
خود ای عم بدرستیکه شان علی نزد خداست مثال علی جلیل است مقدار و وزن او زیاد است که اگر نسبت داده شود حب او در میزان
و نزد وزن عمل احدی مگر آنکه زیاد میکند بر حسنات او و کذا نسبت داده شود بغض او در میزان عمل کسی الا آنکه سنگینی میکند
بر حسنات او پس عباس عرض کرد یا رسول الله فدا شدم و قبول کردم آنچه خدا علی را برتری و فضیلت داده پس فرمود حضرت
فرمود ای عم نظر کن بسوی آسمان چون نظر کرد فرمودند چه میبینی عرض کرد آفتاب را در کمال ضیاء و روشنی در آسمان ذبهای
صفا و درخشندگی میبینیم فرمودند ای عم بدان و آگاه باش که حسن تسلیم تو در زیاده علی با آنچه خدا با و عطا فرموده از
فضیلت و ارتفاع رتبه بهتر است از این آفتاب که در این آسمان است و برکت حسن تسلیم تو که کرده ای زیادتر است از برکت این آفتاب
بر آنچه از زمین روئیده میشود از گیاه و میوه ها و از ایشان در تربیت میوه ها پس بدان بدرستیکه بسبب آن تسلیمیکه کردی در
فضیلت علی جمع کثیری از ملائکه صلوات فرستادند که عددها بیشتر است از قطرات باران و برگهای درختان و عدد
سنگریزه ها و از موهای حیوانات و از عدد جمیع آنچه از زمین روئیده میشود و از عدد نفس کشیدن و تکلم نمودن بنی آدم
همه ایشان میگویند اللهم صل علی العباس عم نبیک فی تسلیم لنبیک فضل اخیه یعنی خداوندا صلوات بفرست بر عباس عموی
پیغمبر در تسلیم کردن فضیلت علی علیه السلام پس ای عم بازای این نعمت عظمی و فیض بزرگ حمد و شکر کن خدا را بتحقیق که بلند
شد رتبه تو در ملکوت سموات بر آنچه یکی از این عمر و بستی که گفت ما میگوئیم ابوبکر بهتر است از همه مردم و بعد از او
عمر بهتر است ولکن سه فضیلت پسر ابو طالب عطا کرده شده که یکی از ایشان را اگر بمن عطا شده بود بهتر بود برای من از تمام
چیزهای دنیا اول آنکه رسول الله دختر خود را با او تزویج کرد و اولاد او بوجود آمد یعنی اولاد پیغمبر منحصر شد در اولاد علی دوم عطا
کردن علم در جنگ خیبر بعد از اینکه فرمودند فردا علم را بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست داشته باشد و خدا و رسول هم
او را دوست داشته باشند سیم سد کردن ابواب مگر باب علی و همچنین عبد الله ابن عمر روایت نموده که مردی از او سؤال
نمود که چه میگوئی در باره علی علیه السلام و عثمان گفت اما عثمان بتحقیق که خدا او را عفو فرمود لکن شما کراهت دارید از این

۱۰۲ و اما علی علیه السلام پس او است ابن عم و داماد رسول خدا و بدست گشاده کردن در خوانها بحضرت که این است خوانه او که
میدید خدا امر نمود رسولش را که مسجد بنا کند چون بنا نموده خوانه را قرار فرمود درهای آنها را میان مسجد قرار داد و منع
خانه از برای اولاد و ازواج خود و بلند خوانه وسط همه خوانها است از برای علی و فاطمه علیهما السلام قرار داد و این امر در سال اول
هجرت بود و همچنین بنا شده بود باقی بود و علی و اولادش در میان خوانه بودند تا زمان عبدالملک بن مروان و او امر کرد بکندن
خانه محبت علی و دیگران ملعون با قتل بیت عصمت نداشت لکن ولید هر چه خوانها ... داد که مقصودش نزدیک کردن مسجد است و
آنوقت در میان خوانه حسن بن الحسن ع بود فرمود بیرون نمیروم از خوانه ام او را با تازیانه زدند تا بیرون رفت بعد از آن خراب نمودند
و داخل مسجد نمودند و از حذیفه بن اسید غفاری مرویست که رسول خدا و اصحاب چون هجرت فرمودند از مکه بمدینه طیبه چون
خوانه نداشتند شبها را در مسجد میخوابیدند بنا بود که محتلم میشدند میان مسجد پس اصحاب هر یک خوانه از برای خود در اطراف
مسجد بنا نمودند و ابواب بود را میان مسجد قرار دادند رسول خدا معاذ بن جبل را بنزد ایشان فرستاد که پیغمبر صلی الله علیه
و آله میفرماید که سد کنید درهای خوانهای خود را از میان مسجد و این پیغام را آنجناب بابوبکر رسید گفت سمعا و طاعة لله و لرسوله سمعا
یعنی اطاعت میکنم خدا و رسولش را و سد کرد در خوانه خود را بعد فرستاد بسوی عمر و عثمان و حمزه که رسول خدا میفرماید سد کنید
در خوانهای خود را از مسجد همه گفتند سمعا و طاعة الا آنکه عمر گفت من دوست دارم خوانه من دریچه به مسجد داشته باشد تفصیلی که
سابق گذشت که جناب امیرالمؤمنین علی ع متحیر که چه میفرمودند تا پیغام بود نداده کسی بیاید که حضرت را هم مثل دیگران
منع میفرمایند یا نه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای آنجناب با این خوانهای خود خانه برای ایشان بنا فرموده بودند
یا علی تو در خوانه خود ساکن مقیم باش در خانه که طاهر و مطهر هستی و چون خبر به پیغمبر رسول الله ص در باره امیر حمزه رضی الله عنه وفرمودند
رسید اما حضرت آنجناب عرض کرد یا رسول الله شما ما را که فرزندان و اولاد عبدالمطلب هستیم بیرون میکنید از مسجد و نگاه
میدارید فرزندان فرزندان عبدالمطلب را پس حضرت فرمودند ای عم این امر از جانب خدا است نه از جانب من لا امر اهله از شما
تفضیل بیاد و محبت سوگند که عطا نکرده است علی که عطا این فضیلت را مگر خدا انبیا را بشارت باد ترا که از برای تو هم نیز
فضیلت هست از جانب خدا و رسول باینکه در جنگ احد شهید خواهی شد و فیما بین اصحاب در این باب گفتگو زیاد شد که پیغمبر چرا
علی را بر ما ترجیح داد چون گفتگوی ایشان بسمع شریف آنحضرت رسید ایستاد و فرمودند ای اصحاب شنیدم که جمعی چنان
گمان کرده اند که ساکن کردن من علی را در مسجد و بیرون کردن دیگران از نزد من است بخدا سوگند که من نه کسی را ساکن کرده ام
و نه کسی را خارج بلکه این امر از جانب خدا است خداوند وحی فرستاد بسوی موسی و برادر او هارون که بنا کنید از برای
قوم در مصر خانها پس او خانهای خود را قبله خانهای قوم قرار دهید که اقامه نماز در آن نمایید یعنی خوانه خود را در مسجد قرار
بدهید و امر نمود خداوند تعالی موسی را که ساکن شود در مسجد او را و جماع نکند در آن احدی مگر هارون و ذریه او و علی ع نسبت
بموسی یعنی او است برادر من نیست برای احدی که بعد من حلال است برای او که جماع کند در مسجد من غیر از علی ع و ذریه طاهره
او و مخفی نماند که از اینچه ذکر شد مستفاد و معلوم گردید جلالت شان و ارتفاع مقام و بلندی رتبه جاه و امامت و عصمت و طهارت
و خلافت آنجناب علیه السلام زیرا که در صورتیکه حمزه سید الشهدا را این مقام مگر خدا تعالی باو عطا فرموده که با جد کی
عزیز و عطا نفرموده داو را در ورای جاده از مردم زیادتی سند که داشت احمد را ثابت کرده حق رسول کرده تو معذلک خداوند
او را امر بخروج فرماید امیرالمؤمنین علی ع را مقیم در زمین پیغمبر قرار بفرماید و معلوم شد که نسبت این تفضیل مگر بسبب لیاقت
و قابلیت شان آنجناب برای امامت و خلافت که ابن مسعود از رسول خدا روایت نموده که آنجناب فرمود یا علی اگر بنده
از بندگان خدا عبادت کند خدا را بقدر زمان دعوت نوح قوم خود را و بوزن کوه احد طلا را داشته باشد همه را در راه خدا
انفاق نماید و اینقدر عمر کند که هزار حج کند و در آخر عمر شرفیاب صفا و مروه شهید شود و ولایت ترا نداشته باشد هرآینه

بوی بهشت بشامش نرسد یا علی حب تو حسنه ایست که با او هیچ سیئه اثر نکند و بغض تو سیئه ایست که هیچ طاعتی با او
نفع نمی‌بخشد یا علی منافق اگر دنیا را تمام باو دهند که دوستی ترا قبول کند دوست نگیرد و مؤمن اگر تیغ باو زنند و قطع نمایند
که بغض ترا در دل گیرد نمی‌گیرد زیرا که حب تو ایمانست و بغض تو نفاق پس دوست نگیرد مگر مؤمن متقی پرهیزکار و دشمن
تو نشود مگر منافق یا بدبخت جابر بن عبد الله از حضرت باقر روایت نموده که شخصی یهودی نزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله آمده عرض کرد یا رسول الله هر که لا اله الا الله بگوید او مؤمن است فرمودند شیعه و علی است یا علی مؤمن است یهودی گفت
بودن این است که دوستی با اهل بیت که شما جانشینان بوده را اهل بیت نمیشوید تا آنکه متولی و شیعه نا گردید دروغ میگوید کسیکه گمان
می‌کند مرا دوست دارد و حال آنکه علی را دشمن داشته باشد و از بعضی نقل شده که گفت در خواب دیدم زبیده مادر امین را
سؤال نمودم که در کجا داری گفت در جوار رحمت الهی گفتم بکدام عمل مستوجب این مقام و مستحق این رتبه شدی
گفت بسبب محبت علی بن ابی طالب که از جمیع اعمال افضل است از کتاب کشف النقاب نقل شده که در زمان ابی دلف پسری بود
دوستان اصحاب او مذاکره حدیثی بغض علی علیه السلام را مینمودند پس این نفر را گفتند که رسول خدا فرموده یا امیر المؤمنین
یا علی دوست تو نمیشود مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن نمیشود ترا مگر ولد الزنا یا ولد حیض پسر ابی دلف گفت چه میگوئید دوستی
این کلمات با نزد یکی از اهل خود مینمود در حالتی که گفتند پس این جوان گفت بخدا قسم که بغض و دشمنی من از همه مردم زیادتر است
نسبت بعلی بن ابی طالب این گفتگو بود که جوانی بیرون آمد … پس گفت بخدا قسم که این حدیث صدق است این
جوان ولد الزنا و حیض است زیرا که من مریض بودم و در بستر خوابیده بودم مادر این جوان برای شغلی داخل خوابگاه من شد خوابیده
بودم که … با وی داخل شدم مطالبه کردم او ابا نمود و گفت حائض هستم در مقام مکابره برآمدم تا آنکه او را
… و با او جماع کردم و این جوان حامله شد پس از این جهت ولد الزنا و حیض با هم خواهد بود و از بعضی اکابر علماء حکایت
شده که گفت روزی با اصحاب خود از کوچهای بغداد عبور میکردیم تشنگی بر من غالب شد بیک نفر از اصحاب خود گفتم برو از یکی از خانهای
بغداد و طلب آب نما پس رفت و اصحاب منتظر ایستاده بودیم دو نفر طفل را دیدیم مشغول بازی بودند یک نفر از آنها میگفت
امام علی بن ابی طالب است دیگری میگفت امام ابی بکر است … گفتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق فرموده که یا علی
دوست نمیشود ترا مگر مؤمن و دشمن نمیشود ترا مگر ولد الزنا و حیض پس دیدم مادران دو طفل از خانه بیرون آمده …
دست … گفت ای سید و مولای من این را که گفتی اعاده نما از برای من گفتم حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه روایت نمودم
حاجت نیست که … اعاده سؤال او را نمود چون اصرار نمود حدیث را برای او اعاده نمودم پس آن زن گفت ای مولای
من بخدا قسم که این حدیث صدق است … و طفل هر دو از من هستند یکی که محب علی علیه السلام ولد طهارت است آن دیگر که
ابو بکر را دوست دارد ولد حیض است … بودم و حامله شدم و از حضرت
ابی جعفر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی مثل تو مثل قل هو الله احد است هر که
یکدفعه بخواند ثلث قرآن را خوانده تا آنکه فرمودند یا علی هر که ترا دوست دارد در دل خود از برای او باشد ثواب ثلث این امت
و هر که بقلب و لسان ترا دوست دارد ثواب ثلثان این امت را داشته باشد و هر که بقلب و لسان ترا دوست دارد و بشمشیر خود ترا یاری
نماید از برای او باشد اجر و ثواب تمام این امت محمد بن بابویه از پدرش علیهما الرحمة روایت نموده بسندیکه منتهی میشود …
… از حضرت صادق علیه السلام که روزی رسول خدا با جمعی از اصحاب ایستاده بودند غلامی سیاه دیدند که چهار نفر
غلام او را … بدوش میبرند که او را دفن نمایند آنحضرت فرمودند این سیاه را نزد من آورید … گذارند
آنحضرت بدست مبارک … از صورت او … و فرمودند یا علی … امیر المؤمنین عرض
کرد یا رسول الله بخدا قسم که این غلام … میگفت یا علی … دوست دارم پس

۹۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمودند بغسل او و بجامه از جامهای خود او را کفن نمودند و بر وی نماز گذاردند و آنجناب بخود بنفس
نفیس با سایر اصحاب او را مشایعت نمودند تا آنکه وارد قبرش نمودند و در حین دفن صداهای عظیم استماع میشد در هوا رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستیکه هفتاد هزار قبیل از ملائکه که هر قبیله هفتاد هزار ملک باشد بتشییع این غلام
آمده اند بخدا قسم که باین مقام نرسید مگر بواسطه دوستی با تو یا علی بعد از آن رسول خدا وارد قبر وی شدند او را خوابانیدند
چون خواستند لحد او را بگذارند صورت مبارک را گردانیدند و خشت لحد شروع نمودند اصحاب سبب آن پرسیدند فرمودند
این دوست خدا چون از دنیا بیرون رفت تشنه بود حور العین کوزه‌های آب و بودند برای او شربت بهشت آوردند چون دوست خدا
نمود ایشان را اجابت نمودم او را بهره‌ور گردانم با اینکه تعلق بمرد و نان داشت تمام از این جهت او دوست علی بود دیگر مساندیدم از ابن عباس مرویست
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیک کسی که نشسته است بر زانو بدست یک دست علی ابن ابی طالب ع و بشیر که کوهی است که
از کوهها بالاتر فرمودند بجا چند دکمه‌ها گذاردند بعد از آن دست بسوی آسمان بلند نمود عرض کرد خداوندا بدرستیکه
موسی بن عمران ع از تو مسئلت نمود که او را شرح صدر عطا فرمائی و امر او را آسان گردانی و عقده از لسان او را حل
گردانی برای آنکه قومش کلام او را بفهمند برادر او هارون را وزیر او گردانی من نیز پیغمبر توام از تو مسئلت میکنم آنچه را موسی
مسئلت نمود و اینکه علی ابن ابی طالب را وزیر من گردانی و پشت مرا باو قوی سازی پس ابن عباس گفت شنیدم گوینده را که میگوید
یا احمد آنچه را سؤال نمودی عطا کرده شد بعد از آن حضرت با امیرالمؤمنین فرمودند یا ابا الحسن دستها بلند کن بسوی آسمان
و بخوان خدای خود را و از او مسئلت کن هر چه را که میخواهی تا آنکه عطا کرده شود پس امیرالمؤمنین هم دستها را بسوی
آسمان بلند نمود و عرض کرد پروردگارا قرار بده از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود دوستی
ذکر ناگاه جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و این آیه را آورد انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّا
آنکه کسانی که ایمان آوردند بخدا و عمل صالح و شایسته نمودند زود باشد که خداوند ایشان را در نزد خود دوستی قرار دهد و محبت ایشان را در
قلوب مؤمنین و علما قرار دهد پس رسول خدا این آیه را بر اصحاب تلاوت فرمودند اصحاب تعجب نمودند از تعجب ایشان رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند برای چه تعجب میکنید بدرستیکه خداوند قرآن را چهار قسمت نازل فرموده یک ربع او را در حق
ما اهل بیت خاصه و یک ربع او را در حق اعدای ما و یک ربع او را در حلال و حرام و یک ربع در قصص و احکام و خداوند نازل فرموده در
حق علی ابن ابی طالب کرائم قرآن را و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که در خبر صحیح متفق علیه وارد شده که علی را دوست نمیدارد
او را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و همین خبر اساس است کافی است در فضل علی ابن ابی طالب و ایضا در موضع دیگر
از کتاب مزبور از شیخ ابو القاسم بلخی نقل نموده که او گفت اخبار صحیح که بلا شبهه و در نسبت نزد اصحاب حدیث متفق و متواتر
است که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و نیز
از شیخ ابو القاسم نقل شده که گفت جمعی از ابو هریره بحدیث از جماعتی از صحابه روایت نموده اند که ایشان گفتند ما نمیشناختیم منافقین را
در عهد رسول خدا مگر ببغض علی ابن ابی طالب ع سید اولیاء علی ع فرمودند هر که مرا دوست دارد باید خود را مهیا بدارد که
اگر تمام دهر را روزه بگیرد و تمام شبها را عبادت کند بعد از آن میان صفا و مروه یا آنکه ما بین رکن و مقام کشته شود
هر آینه خداوند او را مبعوث نگرداند مگر با آنکه محبت او را داشته باشد و ما را دوست بدارد خواه در بهشت باشد یا مجنون خواه در دوزخ
و ایضا در حدیث دیگر فرمودند کسیکه محب ما اهل بیت باشد باید که مستعد بلا باشد و در حدیث دیگر از کافی روایت
شده که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله اشاره بسوی امیرالمؤمنین ع نمودند و فرمودند علی دوست من است و من دوست او هستم
دشمن هستم کسیرا که او را دشمن بدارد و صلح هستم کسیرا که او را صلح است و اصبغ بن نباته از عمار یاسر روایت نموده که گفت رسول
خدا ع فرمودند یا علی خداوند ترا زینت داده بزینتی که احدی از بندگان را زینتی بهتر از او در نزد خدا نیست زینت او

نزد او در دنیا بر هیچ کس نه بینند تا آنکه چیزها را و زاهد و کلا دنیا که یعنی مرتبه اعلای زهد را انتخاب نموده بود در زهد دنیا بزرگوار
همین بود که آب است که در زاد دنیا زیاده از قدر ضرورت بود نشاول و نمی‌خورد دو شیر خدا خدمت آنحضرت بیاورد دندان مبارک
بر او زدند فرمودند که صفات خوب است اما خبر از طعم ندارم در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که ابن ملجم مرادی
ملعون ضربت بر فرق مبارک آن حضرت زد و خاک بر سر اهل عالم نمود آن بزرگوار در منزل علیا مخدره ام کلثوم تشریف داشتند و قرص
نان جو با کاسه شیر و قدری نمک برای افطار آنحضرت حاضر نمودند بود در بیع کلام وقت پیدا بود و نان خورش غذا که
تناول نمود که بردار یکی از این دو را و نان خورش را ام کلثوم خواست نمک را برداشت فرمودند شیر را بردار در سه شب متوالی با کرم
افطار فرمودند سه لقمه نان خورد با نمک افطار فرمودند سا پر اهل بیت خود نیز اینها را تا بیست با بیت نمودند
تا آنکه در حق ایشان نازل شد و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و بالجمله اختیار زهد در دنیا آن بزرگوار را
اراده است که بتوان در این کتاب نوشت اما اینها نمود و عطا که شرا با علی حب ما کنی و کسر با بیت را بانکه را غیب شد و ایشان
بیتابی نمودن و زاهد بودن اینها با امامت تو لیس طوبی از برای کسی است که شرا دوست دارد و تصدیق امامت تو نماید
و ویل از برای کسی است که ترا دشمن دارد و تکذیب ترا نماید پس هر که محب تو شود و تصدیق امامت تو نماید در بهشت همسایه
خواهر تو باشد و تا تو شرابا بنشد و هر که دشمن که در ترا و تکذیب کند قول ترا پس بر خدا لازم است که او را در مقام کذابین
نگاه دارد و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده از امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله که او گفت ما با امیر المؤمنین
در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که عمر بن الخطاب وارد شد و با او بود شخصی رسول الله فرمودند چه مطلب
دارید عرض کرد یا رسول الله شما بشارت نمودند که هر که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله داخل بهشت میشوند و این کلام را
اگر مردم بدانند جری میشوند در معصیت کردن آیا تو این کلام را فرموده‌ای فرمودند بلی هر گاه امام است پس آنکه متمسک شوند
به محبت و ولایت این شخص که نزد من ایستاده است اشاره فرمودند بجانب علی بن ابی طالب از ابن عباس روایت شده که گفت
چون سوره مبارکه انا اعطیناک الکوثر نازل شد بر پیغمبر امیر المؤمنین عرض کردند یا رسول الله کوثر چیست فرمودند که
نهری است که خداوند بمن کرامت فرموده امیر المؤمنین عرض کردند این نهر با بهشت را بهم با شد نعت او را برای ما بیان فرما فرمودند
یا علی کوثر نهری است که در زیر عرش خدا و نهر جاری است و آبش سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و از زبد نرم‌تر است و سنگ
ریزه‌های او از زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاه او زعفران است ... او مسک اذفر است ... پس
رسول خدا دست بر پهلوی امیر المؤمنین علیه السلام زدند و فرمودند یا علی این نهر از برای من است و تو و از برای محبان تو بعد از من و از مناقب
خوارزمی روایت شده که خاتم انبیا فرمودند بحق خدا اینکه جان من در ید قدرت او است که هیچ بنده در قیامت پا بر دارد
تا آنکه خداوند تبارک و تعالی بپرسد چهار چیز را سؤال نماید اول سؤال از عمر و نماید که بچه چیز او را فانی نمود دوم آنکه
او سؤال نماید که بچه عمل الناس را بکار برده سیم از مال او سؤال نماید که از چه ممر پیدا کرده و بکدام مصرف صرف نموده چهارم
سؤال از محبت ما اهل بیت نماید عمر عرض کرد یا رسول الله بعد از شما محبت شما را بکدام علامت باید شناخت دست مبارک
بر سر امیر المؤمنین علیه السلام گذاردند و فرمودند که محبت من بعد از من حب علی بن ابی طالب است و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده از پدران خود علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که این ستون نور بهشت که ... است
بر دوستان علی علیه السلام و اولاد و ذریه او هر روز زیاد میشود از برای ایشان و حال آنکه ایشان در دنیا ... اند
از آنکه ... در دنیا ... شوند ... ایشان ... از ... ایشان ... و وصال او متصل بود ...
از برای ایشان و حال آنکه ایشان در دنیا ... از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
که فرمودند که ... دشمن دارد علی را داخل شود ... آتش ... آتش جهنم دوزخ ...

ناشمند و برهر شعبه شیطانی باشد که بر هر صورت وی ندارد و ابن عباس از رسول خدا روایت نموده که فرمود ثالث
خلفاء محشور شوید در حالتی که در کردن وی طوقی باشد از آتش که سیصد شعبه داشته باشد بر هر شعبه از شعب شیطانی
ساکن باشد که سیلی بصورتش میزند تا آنکه او را بموقف حساب ببرند و در حدیثی دیگر از امیر المؤمنین مروی است که خاتم
انبیا صلی الله علیه السلام وآله فرمودند یا علی دشمن نمیشود ترا از رجال مگر منافق کسیکه مادر او در حین حیض بوی حامله
شده باشد و دشمن نمیشود ترا از نساء مگر کسیکه سلقلقیه باشد یعنی زنیکه از دبر حایض میشود و از حضرت امام جعفر
مرویست که رسول خدا فرمودند یا علی ثابت نمیشود محبت تو در قلب مرد مؤمن مگر اینکه بپای او از صراط اگر بلغزد بپای
دیگر وی ثابت میماند تا آنکه خداوند او را داخل بهشت کرداند بواسطه حب تو و از ابی سعید خدری روایت شده که گفت نزد
[illegible]
رسول خدا نشسته بودیم که مردی وارد شد عرض کرد یا رسول الله خبر ده مرا از تفسیر قول خدای تعالی که مرا بلیس را استکبرت
ام کنت من العالین پس کیستند کسیکه اعلایند از ملائکه یا رسول الله فرمودند من و علی و فاطمه و حسن و حسین در سرادق عرش بودیم
و ملائکه تسبیح خدا از ما میآموختند بدو هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را خلق نماید چون خداوند عالم و مصور [illegible] نوع آدم کل آدم را
بیافرید [illegible] سرشت او را از [illegible] و امر نمود ملائکه را که سجده کنند برای او [illegible] امر نموده به سجود پس جمیع ملائکه
سجده نمودند بجز ابلیس که ابا نمود از سجده کردن پس خطاب رسید باو که آیا تکبر کردی یا آنکه از عالین بودی یعنی از پنج نفری که اسم
ایشان نوشته شده است بر سرادق عرش پس ماییم ابواب خدا که بواسطه ما هدایت یافتند کسانیکه هدایت
کرده شدند پس هر که ما را دوست دارد خدا او را دوست داشته باشد در بهشت خود او را ماوی دهد و هر که ما را دشمن دارد
خدا خصم وی باشد در دوزخ او را داخل کرداند و دوست نمیدارد ما را مگر کسیکه مولدش طیب باشد یعنی ولد حیض و زنا نباشد
و از ابن عباس روایت شده که رسول خدا فرمودند حب علی بن ابیطالب فانی میکند سیئات را چنانکه آتش فانی میکند هیزم را
و ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده و آنجناب از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمودند یا علی بدرستیکه خداوند عطا فرمود بتو محبت مساکین [crossed out] و مؤمنین [illegible] پس راضی
شدی ایشانرا برادری و ایشان راضی شدند ترا بامامت پس طوبی از برای کسیکه دوست تو شود و تصدیق تو کلام ترا
نماید و وای از برای کسیکه خصم تو شود و تکذیب قول تو را نماید یا علی تو هستی عالم این امت کسیکه محب تو شود رستگار
کردد و هرکه خصم تو شود هلاک کردد یا علی من شهر علمم و تو دروازه آن شهر هستی یا میتوان داخل شهر شد از غیر دروازه
یا علی اهل مودت و دوستان تو جمیع اهل [illegible] هستند یعنی رجوع کننده هستند از جمیع مکروهات خداوند محفوظ
هستند از غلط و خطا [illegible] یا علی برادران تو حضور اند در نزد خدا [illegible] خداوند مقام و منزلة ایشان عظیم است
یا علی محبین تو جیران خدا میباشند در فردوس و تاسف نخورند بآنچه در دنیا باقی گذارده اند یا علی من دوستم کسیرا
که تو با او دوست هستی دشمن هستم کسیرا که تو با او دشمن هستی یا علی هر که ترا دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته
و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است یا علی برادران تو در سه موطن شاد و خرسند میکردند اول هنگام قبض روح
خروج روح ایشان و حال آنکه من و تو مشاهده مینمائیم ایشانرا دوم نزد آمدن نکیر و منکر بسؤال قبر سیم نزد عبور از صراط
در وقتیکه سایر خلق را سؤال از ایمان نشان میشود و قدرت بر جواب ندارند بلکه از اصل ایمان ندارند زیرا که سایر خلق
[illegible] الجبال [illegible] اگر بنده بقدر مکث نوح در قوم خود عبادت کند خدا را روزها را صایم باشد و شبها را
در عبادت روز نماید و هزار حج کند [illegible] ولایت امیر المؤمنین نفع نبخشد [illegible] یا علی جنگ تو جنگ با من است
و صلح تو صلح با من است و جنگ با من جنگ با خدا است پس هر که با تو صلح باشد [illegible] یا علی ایشانرا [illegible]
برادران خود را اینکه خداوند تبارک و تعالی راضی شد از ایشان وقتیکه من ترا امام و پیشوای ایشان نمودم [illegible]

راضی شدند با مامت تو و قبول نمودند ولایت ترا یا علی توئی امیر المؤمنین و توئی قائد غر محجلین یا علی شیعیان تو منتجب هستند
یعنی منتخب و برگزیده شده هستند نسبت بسایر مردم اگر نبودی تو و شیعیان تو هر آینه دینی از برای خدا نبود و اگر نباشد
از شما بر روی زمین هر آینه آسمان باران خود را نگاه داشتی و بر اهل زمین نبارانیدی یا علی از برای تو در بهشت گنجی از آن بیرون میآید
و بهار از سرا او با طراف بهشت پس مرا ثیم و تو و شیعیان تو یا علی تو و شیعیان تو در کنار حوض کوثر آب بنوشید و هر کس را
بخواهید سیراب کنید و هر کرا نخواهید منع نمائید و شما ایمن باشید در روز فزع اکبر که روز قیامت باشد در سایه عرش همه
مردم فزع کنان باشند و هیچ کس از شما از فزع باک نداشته باشد و همه مردم محزون باشند و از برای شما اصلاح سینه باشد در حق
شما نازل شد این آیات ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون
لا یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون معنی آیات مذکوره آنکه آنکسانیکه سبقت کرده است از ما برای ایشان
احسان و مثوبات و داخل بهشت شدند و قابض شدند با نچه ما را که از آتش جهنم خداوند وعده فرموده بود ایشان آنانی هستند که
از آتش جهنم دور رانده میشوند صدای او را و ایشان در بهشت هر چه را که با او مایل شوند چه از خوردنی و پوشیدنی و
آشامیدنی و چه از غیر اینها همیشه از برای ایشان موجود باشد همیشه کرده [illegible] فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ
و در روز فزع اکبر که رنج و هول روز قیامت باشد ایشانرا محزون نگرداند و ملائکه ایشانرا ملاقات کنند و گویند این است آن روزیکه
خداوند بشما وعده فرموده بود یا علی تو و شیعیان تو در موقف طلب کرده میشوید و حال آنکه شما در غرفات جنان متنعم هستید
خداوند یا شیعیان یا علی بدرستیکه خزان بهشت مشتاق هستند بسوی شما و حمله عرش و ملائکه مقربین تخصیص میدهند مسئلت شما را
بدعا و سئوال میکنند خدا را از برای محبین شما و خوشنود و مسرور میشوند از قدوم شما چون وارد شوید [illegible]
مانند مسرور شدن کسیکه مسافری از او بسفر رفته باشد و سفر او طول کشیده باشد چون از سفر بیاید یا علی در هر روز جمعه
اعمال شیعیان ترا بنزد من آورند پس من از اعمال صالحه ایشان مسرور شوم و از سیئات ایشان استغفار نمایم یا علی اسم تو و شیعیان تو
در تورات و انجیل مذکور است [illegible] خوبیها دانیم که خدا بتو عطا فرموده از علم کتاب بدرستیکه اهل انجیل هر آینه تعظیم
مینمایند ایلیا را که بلغت عبرانی بمعنی علی است یا علی اصحاب تو اسم ایشان در آسمان بزرگتر است از ذکر ایشان در میان زمین [illegible]
یا علی [illegible] شیعیان ترا با سمان [illegible] ملائکه نظر بسوی ایشان میکنند مثل نظر کردن اهل زمین از روی شوق بجانب هلال
بجهت آنکه ایشان را که مشاهده مینمایند از مقام و منزلت او در نزد خداوند عز و جل یا علی بگو با صحاب خود که عارف بحق تو هستند آنکه
عمل شایسته نمایند و احتراز کنند از اعمال ناشایسته یا آنکه امتیاز داشته باشند میان ایشان و دشمنان ایشان و [illegible] شب و
روز مگر آنکه رحمت خدا اظهار میکند ایشانرا یا علی [illegible] و ایشان مقام [illegible]
ثابت نماید معتقد بر امامت و خلافت تو شود و با دشمن تو دوستی نماید و اگر [illegible] و شیعیان ترا [illegible] نماید ضلالت
ظاهر [illegible] با تو و شیعیان تو و موجب بغض ما اهل بیت و بغض دوستان ما و [illegible] شود و
کسانیکه بذل نفس و مال نمودند در راه ما یا علی سلام با یشان برسان و بگو ایشانرا که شما برادران [illegible]
ملاقات شما را و حاضرین بغائبین برسانند همچنین کسانرا که بعد از من میآیند [illegible] حکم خدا یعنی تو
امیر المؤمنین تا آنکه محفوظ نمایند از جمیع [illegible] و سعی و جهد نمایند در عمل بدرستیکه ایشانرا گمراه نمینمایم بعد از آنکه
هدایت یافتند [illegible] خداوند [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] نظر رحمت میفرماید بسوی ایشان و ملائکه را امر مینماید که استغفار کنند برای ایشان یا علی [illegible]
با نصار [illegible] از قول خدا شنیدند که [illegible] دوست [illegible]
[illegible] نمودند جمیع [illegible]

۶ ما اهل بیت پیغمبر از هر آنچه که غیر ایشان را بعیت با شد ابا نموده‌اند و جانهای خود را در راه ما فدا نمایند و متحمل شدند قول سوء را بواسطه
ما پس تو یا علی با ایشان مهربان باش بدرستیکه خداوند ایشان را اختیار فرموده از میان خلقش از برای ما و خلق نموده ایشان را
از طینت ما و امانت گذارده در نزد ایشان اسرار ما را و لازم نموده بر ایشان معرفت حق ما و توسعه داد سینه‌های ایشان را که
بچسپند بریسمان علوم ما و متمسک گردانید ایشان را بر شنیدن و دانستن اخبار ما کسانیرا که محافظت نمودند و حدیث طولانی
است و در آخر او سه مرتبه میفرماید اولئک مصابیح الدجی یعنی ایشانند چراغهای هدایت مخفی نماند که اخبار دیگر در این باب
وارد شده زیاده از حد تواتر است بلکه اخبار دیگر در این باب مذکور است بر چند نوع است یک نوع اخباریست که مشتمل است
بر آنکه حب علی محض ایمان و بغض او کفر و نفاق است و دشمن نمیشود او را مگر ولد حیض یا کسیکه نطفه او از زنا منعقد شده
باشد نوع دیگر اخباریست که دلالت میکند بر آنکه دوستی آن بزرگوار دوستی با خدا و رسول است و دشمنی با او دشمنی
با خدا و رسول است نوع دیگر اخباریست که دلالت بر اختصاص دو خلعت است برای حفظ الشرع و [illegible] و آنکه مردم اکثر تمام
منفق میشدند و دلالت بر اختصاص آن حضرت با وقت خلقت نمیفرمود و میتوان ادعای تواتر در هر یک از این چهار نوع نمود
و ایضا مخفی نماند که اکثر اخبار این باب صحیح است و اما متن اخبار بعضی یکی صحیح نیست لکن ظاهر است و از تراکم و ضم
نمودن مجموع اخبار قطع حاصل میشود بر امامت و نیز اگر نبودن محبت و بغض از این میان تمام مردم علامت ایمان و بغض او
اماره کفر و اختصاص [illegible] او را باین فضائل و مناقب که ذکر شد و امتیاز داشتن او باوصاف مذکوره و ندانستن شان
خلق این مقام را صحیح است بر آنکه او باید قابل و لایق منصب امامت باشد و همین قدر کافی است که مدعی ما [illegible]
در بیان آنکه هر که سب کند امیر المؤمنین ع را نماید با آنکه بتر از اخبار جوید کافر است و آنکه از بزرگوار دختر خبر داده بود واقع شد
سب علی را او ابن عباس روایت شده که در گذر مرور نمود بجماعتی از اهل شام و ایشان سب مینمودند علی ابن ابی طالب را بجا دیگر
که عصا او را میکشید گفت هر از اهل مجلس ایشان که را ز [illegible] وارد شد بر ایشان گفت کدام یک از شما سب نمینماید خدا را که
گفتند سبحان الله کیست که سب کند خدا را بتحقیق که هر که سب خدا کند مشرک خواهد بود بعد از آن گفت کدام یک از شما سب کرده‌اید
رسول خدا را گفتند کیست که سب کند رسول خدا را و حال آنکه هر که سب آنحضرت نماید کافر خواهد بود بعد از آن گفت کدام
یک از شما سب نمود علی ابن ابی طالب را بدرستیکه من شاهد میگیرم خدا را بانکه شنیدم از رسول خدا ص که فرمود هر که
سب کند علی را بدرستیکه مرا سب نموده و هر که مرا سب نماید بتحقیق که خدا را سب نموده بعد از آن عصا بدست خود گرفت پسر ان
پسر چون در رفت گفت که میبینم من این کلام را گفتم چگونه بود رویهای ایشان گفت نظر مینمودند بسوی تو با چشمهای سرخ شده
و از ام سلمه روایت شده که گفت رسول خدا ص فرمودند هر که علی را سب نماید بتحقیق که مرا سب نموده و از حضرت علی بن
موسی الرضا ع روایت شده از پدران او علیهم السلام از رسول خدا ص که فرمودند هر که علی را سب کند مرا سب کرده و
هر که مرا سب کند خدا را سب کرده و از سید اولیاء علی علیه السلام مرویست که فرمودند دین من دین رسول خدا است و
حسب من حسب رسول خدا است پس هر که قول ناشایسته در دین و حسب من گوید بدرستیکه قول ناشایسته در دین
و حسب رسول خدا ص گفته و از کتاب الطرایف بسیاری از کتب معتبره عامه از قبیل صحیح مسلم و مناقب خوارزمی و غیرهما نقل
شده که چون معویه علیه اللعنة والعذاب امر نمود سعد ابن ابی وقاص را که سب نماید امیر المؤمنین علیه السلام را و لعن
او را نمود گفت چه چیز ترا منع میکند از آنکه سب نمائی ابو تراب را سعد در جواب گفت بواسطه سه فضیلت که رسول خدا ص
در حق او فرمودند که اگر یکی از آنها برای من میبود هر آینه بهتر بود برای من از جمیع حمر و نعمتهای دنیا و از این جهت من هرگز
سب نخواهم نمود علی را اول آنکه در یکی از غزوات رسول خدا ص او را با خود نبردند و [illegible] و اطفال خود را در نزد او گذاردند
علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله مرا با [illegible] در نزد زنان و اطفال وا میگذاری در جواب فرمودند یا علی

آیا راضی نیستی که بوده باشی نزد من بمنزله هرون نسبت به موسی بغیر مرتبه نبوت زیرا که بعد از من کسی دیگر پیغمبر نخواهد شد
دویم آنکه در غزوه خیبر فرمودند فردا علم را بدست کسی میدهم که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند و او نیز خدا و رسول خدا را
دوست داشته باشد و علی علیه السلام حاضر نبود چون فردا شد طلب او را نمودند و آب دهن مبارک بر چشم او مالیدند
و درد چشم مبارک بهتر شد بعد از آن علم را بدست او دادند و خداوند فتح و نصرت داد بر دست او و چهارم و سیم نزول آیه
مباهله قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين که
چون که وقتیکه این آیه نازل شد آنجناب خواندند علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و بدرگاه خدا عرض کردند خداوندا اینها
اهل من هستند و از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده از پدران آنجناب از امیر المؤمنین که فرمودند ایها
الناس آگاه باشید که بعد از من شما را ابتلا خواهند نمود بر آنکه سب کنید مرا پس اگر خائف شوید بر نفس خود سب کنید
مرا زود باشد که شما را ابتلا دهند بآنکه از من تبری بجوئید پس اینکار را نکنید بدرستیکه من بر فطرت اسلام هستم
و ابتدا بسویتان کردم از ایمان خدا بی و راست شده همین حدیث الا آنکه بجای فطرت اسلام دین محمد فرموده اند و از جمله روایات روا
یست که ابن عقده که یکی از علمای سنیان است روایت کرده که امیر المؤمنین فرمودند که شما را بعد از من در معرض آن در آرند
که سب من نمائید پس سب کنید مرا و اگر شما را در معرض تبری و بیزاری جستن از من در آورند پس شما تبری مجوئید زیرا که بولد
در اسلام شده ام پس هر که را که در معرض تبری در آورند گردن خود را بکشد و مستعد کشته شدن شود و تبری نجوید از من
هر که تبری جوید از من در دنیا و آخرت بهره نخواهد بود و در حدیث دیگر روایت شده که آنجناب بر منبر کوفه فرمودند با جمعی
چگونه خواهید بود وقتیکه ترا امر کنند که بر منبر صعود نمائی و سب نمائی مرا و از من تبری جوئی عرض کردم پناه میبرم بخدا
از این قضیه فرمودند بدرستیکه واقع خواهد شد پس چون چنین شد سب نما مرا لکن تبری مجو از من بدرستیکه هر که تبری
جوید از من در دنیا و آخرت از وی تبری جویم و از کلمات ... منقول شده که حجاج او را امر نمود که بر منبر بالا رود و سب امیر المؤمنین
نماید چون بمنبر بالا رفت گفت ایها الناس امیر شما مرا امر نموده که لعن کنم علی را پس شما او را لعن کنید لعنه الله ... این کلام
ایهام است زیرا که مقصود ... حجاج است ... و از محمد بن
سالم روایت شده که گفت سؤال نمودم از امام محمد باقر از آنکه اهل کوفه از امیر المؤمنین روایت میکنند که آنجناب فرمودند
زود باشد که شما را دعوت کنند بسب من و تبری جستن از من پس اگر خواندند شما را بسب من سب کنید مرا و اگر خواندند براءت
و تبری از من تبری مجوئید بدرستیکه من بر دین محمد هستم آنحضرت فرمودند چه بسیار دروغ بسته میشود بعلی علیه السلام
این است و چنین نیست که آنجناب این طور فرموده اند که زود باشد که شما را بخوانند بسب کردن و براءت از من و اگر خوانده
شوید بتبری نمودن بدرستیکه من بر دین محمد هستم و نفرموده اند تبری از من مجوئید پس عرض کردم فدایت شوم پس اگر کسی راضی شود بکشتن خود و تبری ننماید حال او چگونه خواهد بود فرمودند نه بخدا که حال او نیست مگر آنکه کسی
اطمینان قلب او مثل عمار باشد بدرستیکه خدا در حق او فرمودند الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و مالک بن حمزه از
امیر المؤمنین روایت نموده که آنجناب فرمودند آگاه باشید بدرستیکه شما را امر میکنند بلعن و دشنام دادن بمن پس
هر که مرا لعن کند از روی اکراه و اجبار دلیل بر دین او نمیشود ... و هر که لسان خود را نگاه دارد و مرا لعن
نکند از روی اکراه و اجبار در حالتیکه خدا عالم است بکراهت او من و او با هم در بهشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد میشویم و هر که
نگاه دارد لسان خود را و لعن نماید مرا سبقت کرده بر من مانند تیری که از کمان جدا شود پس ما ... هم زدن چشم و هر که لعن
نماید مرا با انشراح صدر عمدا بی اکراه و اجبار پس میان او و خدا حجابی نباشد دا ... برای او نزد پیغمبر صلی الله علیه
و آله هیچ ... و حجتی نباشد پس آگاه باشید بدرستیکه دو رسول خدا ... دست ... صباح لذت ... فرمودند

دشنام دهند

وفرموده‌اند هر کس بیعت کند با این بیع انگشت فرود در بعضی اخبار این طریق است که هر کس تا بعث شود این بیع را که مقصود ما بود ١١
بیع کار است فرار دوست باشد تا باشد پس بجنبد که مجمع شود را تا نمونه یعنی سر من خود را و مقصود از موت ظاهر اعقاب عقب
از موت است پس معنی این میشود که دوستی با امیرالمؤمنین هم سبب میشود که مقتضای تیکه خدا وند مقرر فرموده از قبیل انتشار
عتره و سؤال الرکبه [illegible] از دوستان آنجناب بر داشته شود و شاید که مقصود مبالغه باشد باین معنی که دوستی آنحضرت
سبب تخفیف در عقبات میشود نه آنکه عقبات بعد از موت بالمره بر داشته شود و این معنی مستفاد از جمله از اخبار میشود که
بسیاری از اشقیا در ساعت [illegible] که شبیه شده مثل اخبار دیگر ناطق بود بر حضور رسول خدا و سید اولیا هم در حال احتضار و
در قبر نزد سؤال الرکبه [illegible] فرموده‌اند با عمل که بمیرد و مبغض تو باشد پس او مرده است مثل کسانیکه در زمان جاهلیت
مرده اند [illegible] مثل حساب کسانی کنند که در اسلام مرده باشند [illegible] که ذکر شد از اول باب تا این مقام ما بیشد
جواز سب در مقام تقیه و اجبار و عدم جواز سب و تبری در غیر مقام تقیه و اما جواز تبری در مقال اجبار و اکراه پس معلوم
شد که اخبار دو نوع است در جمله از آنها تصریح بمنع فرموده اند و در بعضی دیگر تخصیص بجواز شده و از این جهت این
مطلب برای بعضی از علماء محل خلاف شده و توضیح این مطلب موقوف است بر بیان معنی هر یک از لفظ سب و تبری پس که
سب [illegible] میگوییم اینکه مراد از سب دشنام و لعن است چنانچه مستفاد از بعضی اخبار میشود و اما تبری پس ممکن است
که مراد از او امر قلبی باشد باین معنی که از روی قصد و اعتقاد بیزاری جویند از ایشان و این هنگام اشکال بر داشته میشود
زیرا که تبری [illegible] باعتقاد موجب فساد مذهب [illegible] دیگر خواهد بود پس از این جهت منهی عنه و ممنوع است در شرع
الا آنکه [illegible] اخبار و این معنی [illegible] مستبعد است [illegible] از ملاحظه اخبار دیگر [illegible] است و جواز تبری
و بعضی از علماء در این مقام جواب دیگر گفته اند که حاصل او این است که چون که در قرآن هر جا که ذکر تبری شده متعلق او
مشرکین بوده اند از قبیل براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین و رسوله و نحو ها پس از این جهت حقیقت
عرفیه شده لفظ تبری [illegible] مشرکین شود و این معنی [illegible] مستبعد است [illegible] تبری آنکه متعلق او ناپاک
مشرکین باشد موقوف است بر ثبوت [illegible] مشکل است [illegible] و فرق فیما بین سب و تبری این
است که چون سب دشنام و فحش است که مسبب است از اغراض [illegible] از قبیل [illegible]
کما اینکه از مناظره ابن عباس با معویه [illegible] معلوم میکردد از این جهت تجویز فرموده اند بخلاف تبری [illegible]
که تا بد [illegible] باشد [illegible] تبری از روی [illegible] از این جهت منع فرموده اند و شاهد بر این معنی است [illegible]
منع از تبری [illegible] که میفرماید تبری [illegible] که من دین محمد هستم و در بعضی دیگر میفرماید که من بر فطرت هستم
پس از این تعلیلات معلوم میشود که تبری از حضرت [illegible] از بیزاری [illegible] از این جهت بود که فرموده اند من بر دین محمد هستم
و آنچه ذکر شد معلوم کردید جواب از قول کسی که گفته است تبری [illegible] سب [illegible] حرام است [illegible] کبیره است با عدم تقیه در صورت
تقیه جایز است [illegible] کما آنکه جایز است [illegible] اظهار کلمه کفر نزد خوف بر نفس ابن ابی لیلا از ابی جعفر منصور نقل نموده
که گفت نزد ما بود [illegible] از قضات عام و طریقه او بر این بود که در مجلس قضاوت خود علی ابن ابیطالب علیه السلام را نام برده و سب
و دشنام آنجناب مینمود [illegible] و زاد [illegible] که از این مقوله چیزی نگفتی [illegible] نمودیم شاید فراموش کرده باشد چون
روز دیگر گردید پیرو روز گذشته گذشت و در ماده آنحضرت چیزی بر زبان جاری نکرد چون روز سیم شد
او را دیدیم که متعرض سب و شتم آنجناب نشد از وی سبب سؤال نمودند گفت بخدا قسم که من بعد از این هر کس سب علی بن ابی
طالب علیه السلام نخواهم نمود در خواب دیدم [illegible] و جمع کثیری در آنجا بودند و رسول خدا هم در آنجا حضور داشتند و
[illegible] پیغمبر [illegible] آنجا حاضر بود [illegible] را امر مینمود [illegible] میکرد [illegible] شده

رسول خدا فرمودند با شخصی که سیراب کن این جوان را آن شخص مرا از خود دور نمود من شکایت او را بحضرت رسول الله نمودم عرض کردم
یا رسول الله بفرمایید مرا سیراب کند تا بنا بر خطاب فرمودند سیراب کن این جوان را پس آن شخص ظرف آب را بجانب من دراز نمود قطره‌ای از آن را نیاشامیدم
و از زاذان بن کلیب نقل شده که گفت روزی در نماز جمعه نشسته بودیم که ناگاه دیدم محمد بن صفوان را و عبدالله بن یزید را که تا بپرها کد شنیدند
داخل مسجد گردیدند پس از آن زمانی مرا حیرت روی داد و محمد بن صفوان را مشاهده نمودیم که چشمهای او نابینا شده سبب
پرسیدیم شخصی گفت چون وارد مسجد شده در میان محراب ایستاد و گفتند که سب نما برعلی را
و عمر بن ثابت از ابی مشرف از چند نفر از صحابه روایت کرده که شخصی نزد سعد بن مالک گذشت که سب علی بن ابی طالب مینمود
سعد بر وی بانگ زد که ای برتو چه میگویی گفت آنچه را که شنیدی سعد عرض کرد خداوندا اگر این شخص کاذب است در آنچه
میگوید تو او را هلاک گردان که ناگاه شتری خود را بر وی داد و او را انداخت و از بجانب نار البوار گردید و از مناقب ابن حق
عدالت حکایت شده که در زمان خلافت هشام خطیبی بود که لعن و سب علی علیه السلام را بر بالای منبر میکرد روزی بالای منبر
مشغول لعن بود که دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالتیکه منقبض و بر هم گذارده بود و شکل آن دیده شد
شنیدند که میفرمود آیا کافر شدی بخدای آنچنانیکه ترا از خاک خلق نمود بعد از آن از نطفه بعد از آن جمیع جوارح ترا تسویه نمود
پس آن دست گشوده گردید و غبار کبودی از وی ظاهر شد و بر روی هشام نشست چون از منبر بزیر آمد چشمهای او نابینا
شده بود دست او را گرفتند بخانه بردند بعد از سه روز دیگر بجانب نار البوار گردید و از علمای فسطاط نقل شده که چون
بنای سب امیرالمؤمنین شایع گردید روزی خطیب فسطاط بالای منبر مشغول سب و لعن بود که گاوی ظاهر گردید و از میان
شط عبور نمود و حصار شهر را شکافته داخل شهر شد همه با او آمدند تا آنکه وارد مسجد جامع گردید و از منبر بالا رفت
و تا شکمها خطیب را درانید و او را بسوی نار البوار نمود و از نظرها غایب شد که دیگر او را ندید بعد از آن سد نمودند آنجا را که
گاو داخل شده بود و اثر وی تا الحال ظاهر است و او را باب الثور نام میکنند و از شخص هاشمی نقل شده که گفت مردی را در شام
دیدم مردی که نصف صورت او سیاه بود از او سبب پرسیدم گفت نذر خود قرار داده‌ام که احدی از من سبب آن را پرسد
از سؤال او ابا نکنم الا آنکه تقصیر خود را بگویم بدانکه من بسیار سب میکردم علی بن ابی طالب را شبی بخواب رفتم شخصی مرا
در خواب دیدم بمن خطاب نمود و گفت تو همانی که بسیار سب میکنی علی را پس با سیلی بصورتم زد چون بیدار شدم نصف
صورتم سیاه شده بود و اعمش روایت نموده که روزی در نزد منصور بودم شخصی دیگر در آنجا حاضر بود منصور دستور داد
عمامه او را از سر او برداشتند چون نظر نمودم سر او مانند سر خوک بود از قصه او سؤال نمودم گفت که من بسیار سال بود که مواظبت
در اوقات نماز داشتم و هر فریضه را در وقت خود ادا مینمودم و فیما بین اذان و اقامه هر نمازی صد مرتبه علی را لعن میکردم
که در هر روزی پانصد مرتبه او را لعن مینمودم قضا را شب جمعه بود مشغول لعن شدم و هزار مرتبه لعن نمودم چون بخواب
رفتم در عالم واقعه تشنگی بر من غالب شد چون نظر کردم رسول خدا و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را دیدم بجانب
حسنین رفتم و گفتم من تشنه هستم مرا سیراب کنید التفاتی ننمودند بسوی علی مرتضی رفتم عرض کردم یا ابا الحسن من تشنه‌ام مرا
آب دهید سیرابم ننمودند و جوابم را ندادند بخدمت رسول خدا رفتم عرض کردم یا رسول الله مرا سیراب کنید سر مبارک را
بلند کردند نظر بصورت من نمودند و فرمودند تو همان کسی که لعن میکنی علی را در هر روز پانصد مرتبه و امشب او را هزار مرتبه لعن
نمودی من از خجلت جوابی نگفتم پس فرمودند خدا ترا مسخ گرداند چون بیدار شدم خود را بدین شکل دیدم
و از حسین بن علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که گفت ابراهیم بن هشام مخزومی در مدینه بود و در هر روز جمعه
او را این جاری شده بود که بالای منبر خطبه میخواند و دشنام و ناسزا با امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت
ما صبر نمودیم تا در یک جمعه خواب رفتم دیدم قبر شکافته شد و شخصی سفید پوش بیرون آمد و گفت یا ابا عبدالله

کرده‌اند

محمد بن

۲/: محزون نباشی و از قول این شخص و اشاره بسوی ابراهیم نمود گفتم چرا محزون نباشم بخدا قسم فرمود بدهای خود را
باز کن و نظر نما که خدا با او چه کرده است چون بیدار شدم او را مشغول سب یافتم که ناگاه از منبر بزمین افتاد و بجاده جهنم
واصل شد و از عثمان بن عفان سجستانی نقل شده که محمد بن عباده گفت در شام یکی مردی بود صالح نام که لعن بر علی بن ابی
طالب می نمود شبی در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در کنار حوض ایستاده بود و حسن و حسین علیهم
السلام نزد آن حضرت بودند من از ایشان طلب آب نمودم ایشان با من ندادند گفتم آب بمن نمایند پس رسول خدا صلی الله علیه
فهم از او سؤال کردم که چرا آب بمن نمیدهند فرمود نه برای آنکه در شام یکی تو مردی هست که لعن بر علی میکند و تو او را
منع نمی نمائی از این جهت آب با تو ندادند پس یکی کنیزک را دادند فرمودند برو او را بقتل برسان اگر او را نکشی دیگر او را
بقتل رسانید ایشان چون عرض نمودم و کارد را گرفتم بعد از آن فرمودند یا حسین ببر آب که او را و او را پس از آن بدو کرد
جا و خود بمن عطا دادند و من نیز آنچه ایشان امر کردند بجا آوردم بعد از آن از خواب بیدار شدم غوغا و ولوله عظیمی شنیدم که میگویند
فلان در خانه خود کشته شده است و او را بیابند بیم کردم و ساعتی او بحضرت رفته ایشان را بمنزل سلطان میبردند این قصه
امیر گفتم و گفتم الله الله اموری را که در این شب دیدم در کمتر از این ساعت بهمه شده و آنچه خوابم زاید او کفتم گفتند که چرا
خواهی پرده هر دو بیکان زاده نمود و از عبد الله بن سابق کثیر بن صلب نقل شده که ایشان گفتند زید بن ابی اشرف
اهل کوفه زاده میکرد که حجاج نمود و بود برای آنکه سب امیر المؤمنین کرده را و او را تعزیر نموده پس برای الجماعه خواب دیدم
در خواب شخصی زاده پیکر کردن با ایشان نشسته و چشم او بجز پشت و موی که جسم او میان زمین و آسمان پر کرده
بود از او سؤال کردم کیستی تو گفتند من نقاده و منم صاحب قبه طاعون فرستاده شده ام از نایب حق و من زاده کرده اند هلاکم
پس از فزع و اضطراب شدیدی چون بیدار شدم فریاد و فغان او را شنیدم و ابن الحکیم از ابو الفرج نقل نموده که چون | بغداد
زیاد متحمل شد با اهل کوفه و ایشان بخا لعنت او را نمودند سب امیر المؤمنین هشتاد نفر از ایشان زاده ستمی بود از او
نمود که خانه ای ایشان را خراب کنند و نخلهای ایشان را ببرند پس ایشان را در مسجد جمع نموده برای آنکه امر کند ایشان را
که تبری نمایند از علی علیه السلام چون میدانستند که ایشان ابا میکنند و امتناع از ایشان دست بر خود نماید برای خراب
نمودن خانه های ایشان عبد الرحمن بن سایب انصاری گفت که مردم از روز اضطراب عظیمی داشتند و از جمعی از قوم خود
بودم پس خواب بمن رو داد در خواب دیدم حیوانی را که گردن او مانند گردن شتر بود و موهای شکم او بجز بود پرسیدم
چیستی تو گفت منم نقاده صاحب قبه مبعوث شده ام بر صاحب این قصر پس از آن هول و بیدار شدم اصحاب خود را گفتم که
شما امروز دیدید گفتند ما چیزی ندیدیم پس از آن قصر بیرون آمده گفت امیر گوید شما را چه کار که خود دید من امروز
بخود مشغولم گفتم چه اشتغال دارد گفتند که طاعون او را گرفته و میگویند که نصف جسد من از شراره آتش میسوزد و بدین حالت
بود تا آنکه راه دوزخ را پیمود و از ابن جهم بن عدی روایت شده که امیر المؤمنین هم بمن فرمودند چه خواهی کرد وقتیکه امر نمایند
و امر نمایند که امیر المؤمنین را بعرض کرده ام چه چیز بصرا بیچاره گان نمایم فرمودند اما لعن نما و اما اگر امر بتبری نمودند تبری منما
بدرستیکه من بر دین خدا هستم پس روایت کرده است محمد بن یوسف از ابن جعفر و حکم کرده او را در مسجد صنعا نکاه
داشتند و امر نمود او را که لعن بر امیر المؤمنین علیه السلام نماید چون او را بدر مسجد بردند گفتند ایها الناس بدانید که امیر
من امر نموده که لعن کنم علی را پس شما او را لعن کنید خدا او را لعن کند خدا است در آن چند امیر کسی اشعر اولا فکر نکند
نا بی بنیان لعن بر ... ابا سب امیر المؤمنین هم در نزد جمعی از اهل علم مطویت بن ابی سفیان علیه اللعنه بود که امر نمود
در دو دو مرحله بر لعن کر ابتدا بکنند ابن عباس را او در مقابل منبر ابو شوری جواب داده که این مرد ... را هی
از برای شرف او نیست اما این نیست که سب او کرده باشیم و عمر را بیم و عثمان را مخزول کرده اینکه ابن عباس گفت تا او را لایه

منابر سب میکردند و حال آنکه بضرب شمشیر او بر پا شد این منبر معویه گفته من از این کار دست بر نمیدارم تا آنکه جوانها پیر شوند
و پیرها بمیرند و این امر شنیع مستمر و برقرار بود تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز و او [illegible] بر طرف [illegible] سب بر حضرت
سید اولیاء علیه السلام و قرار داد که در خطبه بدل از لعن این آیه خوانده شود ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی
دویم آنکه سابقا اشاره شد که اخبار وارده در باب تقیه بسیار است از طرق عامه و خاصه مختلف است از این جهت بعضی از
علماء جمع فیما بین اخبار را باین نحو نموده اند که اگر ضرر [illegible] شدید باشد که موجب خوف بر نفس خود یا مؤمن دیگر [illegible]
در این صورت تقیه جایز است [illegible] در غیر این صورت حکم بمنع نموده اند و اما [illegible] تقسیم نموده [illegible] وجه کفاره
پس از جمیع نقل [illegible] وجوب کفاره [illegible] امر [illegible] آنکه شهید [illegible] در قواعد ذکر نموده که تقیه بر پنج قسم است
واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح اما تقیه واجب پس در صورتی است که علم یا ظن ضرر بر خود یا بر بعض مؤمنین داشته باشد
پس در این صورت تقیه واجب است [illegible] و فعل حرام کرده است و اما تقیه مستحب آن است که ضرر فعلی [illegible] بر خود متحقق
یا بعض از مؤمنین نباشد ولیکن توهم [illegible] یا [illegible] باشد و اما تقیه حرام آن است که علم و ظن بر ضرر [illegible] ضرر
از اهل [illegible] مؤمنین نباشد نه فعلا و نه آجلا پس در این صورت تقیه نمودن حرام است تقیه مکروه آن است که ضرر عاجل نباشد
ولی توهم و احتمال ضرر آجل باشد و اما تقیه مباح مثل بعض از مباحاتیکه عامه قایل بوجوب آن شده اند [illegible]
[illegible] ترک [illegible] بعد از آن [illegible] و مباح [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] اهل بیت علیهم السلام که در این دو صورت [illegible] بلکه [illegible] مباح است [illegible]
اگر شخص ترک کند [illegible] باشد و از شیخ امین الدین طبرسی نقل شده که [illegible] میگویند که تقیه در همه
احوال جایز است در مقام ضرورت [illegible] واجب میشود [illegible] از انواع لطف [illegible] واصل الخ
[illegible] تا آنکه علم یا ظن غالب [illegible] رسول [illegible] دین و مذهب [illegible] ذکر نموده که تقیه گاهی
واجب میشود و گاهی [illegible] و گاهی راجح میشود و گاهی مرجوح میشود [illegible]
و شیخ ابو جعفر طوسی [illegible] که ظاهر اخبار دلالت میکند بر آنکه تقیه واجب میشود هرگاه خوف بر نفس باشد [illegible]
دلالت میکند بر جواز [illegible] دلالت میکند [illegible]
[illegible] والذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا [illegible] مقاتل بن سلیمان [illegible]
ابوالقاسم [illegible] در تفسیر خود گفته اند که این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده [illegible] از منافقین
بودند [illegible] و مقاتل روایت نموده که مراد از مؤمنین در این آیه علی
و مراد از مؤمنات فاطمه علیها السلام و ابن عباس گفته که خداوند نازل کرد [illegible]
علی و فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
نازل شده در جواب [illegible]
[illegible] ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا [illegible]
[illegible] خدا و رسول خدا [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]

۱۳: اذیت میکنند خدا و رسول خدا را در دنیا لعن میکند خدا ایشان را و مهیا کرده اند از برای ایشان در آخرت عذاب مهین که
بعضی [illegible] باشند و از جمله آیات این آیه کریمه است که لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة لنغرینک
بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا و در بسیاری از تفاسیر ذکر شده که این آیه
نیز در حق ایشان نازل گردیده و ظاهر معنی به سبیل احتمال آنکه اگر باز نه ایستند منافقین و کسانیکه در دلهای ایشان عداوت
و بغض اهل بیت علیهم السلام است و کسانیکه وسوسه میکنند مسلمین را و باعث تزلزل ایشان میشوند و خود را از آن طریقه که
شیعه با او میکنند و ترک نکنند نفاق و عداوت و وسوسه کردن خود را هر آینه ترا مسلط میکنیم بر ایشان در دنیا بر ایشان چنین که
که اینها را اخراج نمایند [illegible] و در آخرت [illegible] مگر قلیلی از ایشان حالکونیکه ملعون باشند و بعد از آن در هر جا که
بگیرند ایشان گرفته شوند و کشته شوند بانواع کشتنها و مصداق این جز کسانی هستند که نصب عداوت اهل بیت کرده از روی
ذوالفقار کرار [illegible] سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد
لسنة الله تبدیلا و اما اخبار پس بعضی از آنها مخصوص [illegible] است که فرموده اند اذیت نکنید رسول ما را صلی الله علیه و آله را
و علی و ائمه علیهم السلام مثل کسانیکه اذیت کرده اند موسی را پس خدا بری گردانید او را از آنچه گفتند و از جمله اخبار خبریست که ابن
مردویه از محمد بن عبدالله انصاری روایت نموده و ابو المظفر و دیگران هم بسند خود از جابر روایت نموده اند که عمر گفت
من تحقیر علی میکردم رسول خدا مرا ملاقات نمود فرمود ای عمر بدرستیکه تو مرا اذیت نمودی عرض کردم پناه میبرم
بخدا از اذیت کردن بر رسول او فرمود بدرستیکه تو اذیت نمودی علی را و هر که علی را اذیت کند مرا اذیت نموده و از جمله اخبار
خبریست که ابو نعیم در حلیة الاولیاء و در صحیح خود و موفق و در مسند احمد [illegible] از عمران بن حصین
ابن عباس و بریده روایت نموده اند که بریده اسلمی [illegible] امیر المومنین [illegible]
سوقیه خود قبول نمودند چون مراجعت نمودند [illegible] بریده بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله امد مقابل روی آنجناب ایستاد
و شکایت علی را نمود پس آنجناب روی مبارک از وی گردانید [illegible] شکایت [illegible]
از وی اعراض فرمود [illegible] حضرت دیگر را [illegible] ایستاده کرد شکایت کند باز حضرت
اعراض نمود [illegible] شکایت نمود چون دید که غضب رسول خدا [illegible]
شد و رگهای آنجناب از شدت غضب [illegible] شد و فرمود ای بریده چه باعث شده ترا که رسول خدا را اذیت نمائی امر را
نشنیدی این آیه که خدا میفرماید بدرستیکه آن کسانیکه اذیت میکنند خدا و رسول او را خدا لعن میکند بر ایشان در دنیا
و مهیا نموده از برای ایشان در آخرت عذاب مهین آیا نمیدانی که علی از من است و من از علی هستم و اینکه هر که اذیت کند علی را
پس مرا اذیت نموده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و هر که خدا را اذیت کند پس بر خدا لازم است که او را
بعذاب الیم خود در جهنم اذیت کند ای بریده آیا تو دانا تر هستی یا خدا دانا تر است یا قراء لوح محفوظ دانا تر هستند یا تو دانا
تر هستی یا ملک الارحام دانا تر هستند ای بریده آیا تو دانا تر هستی یا حفظه و علی بن ابی طالب بریده عرض کرد بلکه حفظه
دانا تر هستند فرمودند اینک جبرئیل مرا خبر داد از حفظه علی که از روزی که علی متولد شده تا کنون هرگز کاتبی بر او
ننوشته اند [illegible] از ملک الارحام و قراء لوح [illegible] مرتبه ثبت شده است که او علی [illegible] بعد از آن فرمودند که
بدرستیکه علی از من است و من از علی هستم و علی مولای هر مومن است بعد از من [illegible] اذیت کنید [illegible]
[illegible] مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و هر که خدا را اذیت کند پس او مستوجب لعنت خدا خواهد بود.
انس بن مالک از آنحضرت روایت نموده که آنجناب فرمودند هر که حسد برد بر علی بدرستیکه [illegible] هر که
[illegible] خواهد بود [illegible] هر که [illegible] جهنم خواهد [illegible] از ابن عباس روایت شده که گفت —

خدمت رسول خدا ص بودیم که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع وارد شد و دید انکه غضبناک و خشمگین بود پیغمبر فرمودند یا
الحسن ترا چه میشود عرض کرد یا رسول الله مرا اذیت نمودند و منع فرمود تا انکه اثار غضب بر انجناب ظاهر شد برخواستند و فرمودند بواسطه
ایها الناس کسی که علی را اذیت نموده است مرا اذیت نموده است کسی که او کسی است که سابق بر همه شما ایمان اورده و از همه شما بیشتر وفای بعهد
خدا نموده ایها الناس هر که اذیت کند علی را خدا در روز قیامت او را مبعوث کند با نصارا و یهود و جابر بن عبد الله عرض کرد
یا رسول الله هر چند که گواهی دهد یا انکه محمد رسول خدا است فرمود یا جابر این نص از رسول خدا ص روایت نموده انجناب فرمودند ایها
الناس هر که اذیت کند علی را مبعوث میکرد در روز قیامت یهودی و یا نصرانی جابر بن عبد الله عرض کرد و لو انکه شهادت دهد
بر یگانگی خدا و رسالت شما یا رسول الله فرمودند یا جابر این کلمه است میگویند برای انکه خونهای ایشان ریخته نشود و مالهای ایشان
محفوظ بماند و برای انکه جزیه ندهند و از این حدیث مستفاد میشود که اذیت کردن بر امیرالمؤمنین ع ملازم با کفر است و کفر
واقع و از استفسار او در حال کسانیکه اذیت ان بزرگوار را نموده اند نیز از مطلب مستفاد میشود که کسانیکه اذیت انجناب را نمودند میشود
از قبیل فلان و فلان و سایرینها بعینها از اخبار مستفاد میشود در کفر اصلی خود باقی بودند و اسلام ظاهری انها نبود
مگر بعض خیالات و اغراض نفسانیه و احمد بن حنبل در مسند خود که از کتب معتبره عامه است از عمرو بن شاس اسلمی که از صحابه
بود روایت نموده که او گفت با علی ع بیمن سفر کرده بودیم و مرا چنین اعتقاد بهم رسیده بود که در ان سفر جفا نموده و این خیال
مکنون خاطرم بود تا انکه مراجعت نمودیم و در مسجد شدم و اظهار شکایت انجناب را نمودم و این منتشر گردید حتی انکه بعضی مردم
رسول خدا ص در مسجد دیدم که اصحاب پیغمبر ص حلقه زده بودند چون مرا دید انحضرت نظر تند بمن
نمود و فرمود ای عمرو اگاه باش بخدا قسم که مرا اذیت نمودی عرض کردم یا رسول الله پناه میبرم بخدا از انکه شما را اذیت کنم
فرمودند بلی هر که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده و محمد بن سیرین از انس بن مالک از رسول خدا ص روایت نموده که انحضرت
فرمودند مرا امر کرده اند به علی تحقیق که ذکر کنید با مسلمین و دنیا مفاخره نمایند ببکا تقصیر برای خود بیان فرموده
اند و ابان بن سعد از انجناب روایت نموده که فرمودند مردم بدانند که منم حجت خدا منم خلیفه خدا و منم صراط الله و منم باب
الله و منم خازن علم خدا و منم امین بر سر خدا و منم امام و پیشوای تمام خلق بعد از بهترین انبیا خاتم انبیا محمد ص پیغمبر
رحمت و از اصبغ بن نباته روایت شده که او گفت شنیدم از مولا علی بن ابی طالب ع که فرمودند منم خلیفه و جانشین رسول خدا ص
و مصاحب او منم ابن عم پیغمبر صلی الله علیه و آله و داماد و پدر دو سبط او منم سید الوصیین و وصی سید المرسلین منم حجت عظمی
و ایت کبری و المثل الاعلی منم عروة الوثقی و کلمه التقوی منم امین خدا در اهل دنیا و رحمت او منم حجت او
روایت شده از امیرالمؤمنین ع که انجناب فرمودند منم دین من دین پیغمبر است و حسب من حسب پیغمبر است پس اگر کسی در حسب من و دین من
و حسب من طعن کند گویا در دین خدا و دین و حسب پیغمبر طعن کرده و ایضا از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت
امیرالمؤمنین ع در بعضی از خطبه خود فرمودند ایها الناس ای گروه مردمان گوش کنید قول مرا و تعقل داشته باشید در
منزلت و فضل بیچید بیچیزی که میگویم بدرستیکه زمان مفاخرت رسیده پس بدانید که منم امام تمام خلق هستم و وصی بهترین خود
هستم بهتر از جمیع انبیا هستم و زوج و شوهر سیدة زنان امت هستم و پدر عترت طاهره و ائمه هدی هستم
منم برادر رسول خدا ص و وصی و وزیر و ولی و صاحب سر و صفی و حبیب و خلیل او منم امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین یعنی منم
کشاننده مردم بسوی بهشت و منم سید الوصیین منم حجت بالغه خدا است و منم صراط مستقیم خدا است و منم طاعت من طاعت خدا است
و دوستی من دوستی خدا است شیعیان من اولیای خدا هستند و یاری کنند کسانی که یاری من کنند کافران خدا هستند بحق خدا که مرا
خلق فرموده و از کتم عدم بعرصه وجود اورده که مستحفظین از اصحاب رسول خدا ص یعنی کسانیکه فرمایشات انجناب را شنیدند
و ضبط نمودند عالم هستند و میدانند که جماعت ناکثین و قاسطین و مارقین لعنت کرده شده اند بلسان پیغمبر و هر که گمان
کرد

کند و افترا کوید تا اینکه کار خواهد بود و محمد بن حسین و جمع دیگر از اصحاب از حضرت ابی عبدالله روایت نموده اند که
آنجناب فرمودند بخدا سوگند که شنیدم از امیرالمؤمنین که فرمودند بحق خدا قسم که عطا نموده است خدای تبارک و تعالی
بمن نه چیز که باحدی قبل از من عطا نفرموده است سوای نبی صلی الله علیه و آله که برای من گشوده ابواب بها را یعنی آنکه کشف نموده از برای من
طریق علوم و معارف را و عالم کرده اند مرا بانساب مردم یعنی میشناسم انساب ایشان را که در نطفه اینها خللی واقع شده و از من جهت
روشناس هستند و میشناسم اینها را که از زنا یا حیض بوده اند یا آنکه شیطان در نطفه اینها شریک نموده و همچنین دشمن
ما اهل بیت هستند و میتوانم که بیابم از برای خدا و از مطیع مرکز اینها را که اوامر ایشان را کنم اطاعت نماید و تفصیل این مطلب
در همین کتاب بسیار و اصحاب کهف گذشت و عالم کرده اند مرا بآنچه روزها و بلاها و آگاه کرده اند مرا بفصل خطاب یعنی تمیز دادن
حق را از باطل در وقت حکم کردن فیما بین متخاصمین تا آنکه مطلب را و نظر نمودم باذن پروردگار خود در ملکوت سموات و زمین
تحقیق و پوشیده نماند از برای من آنچه های گذشته است و نه چیزها که بعد از من واقع میشود و شاید که معنی این باشد
که نظر نمودم بلوح محفوظ و جمیع وقایع گذشته و آینده را در آنجا ثبت کرده اند و دیدم ... هستم و جود دیگر بعد از من با اولاد
من وارد میشود و بولایت من کامل کرده است خدا و ند از برای ایشان دین ایشان را و تمام کرده است بر ایشان نعمت خود را و
راضی شده از ایشان باسلام ایشان در وقتی که فرمود به پیغمبر خود در روز غدیر که ولایت را بگو و خبر ده ایشان را که امروز
من که خدای ایشان هستم امروز کامل کردم دین ایشان را و بر تمام کردم برای ایشان نعمت خود را و راضی شدم و قبول
نمودم بآنکه اسلام دین ایشان باشد همه اینها را کفتم تو را سطر تفضل و منت خدا است بر قوله الشکر و از بعض از ایشان روایت است از
پدران خود علیهم السلام روایت نموده از امیرالمؤمنین که آنجناب فرمودند بخصلتی رسول خدا از برای من است که با احدی
قبل از من عطا نشده و بکسی بعد از من نیز عطا نخواهد شد رسول خدا بمن فرمودند یا علی تو برادر من هستی
در دنیا و برادر من هستی در آخرت و در دنیا منتهای مرتبه همسر بمن نزدیکتر هستی بحسب و نسب منزل تو در بهشت
بکدیگر است مانند منزل دو برادر و تو هستی وصی و وزیر و ولی من تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است
و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است و ابن و ابدا از آنجناب در فاتحه نموده که در بعضی از خطب فرمودند
ما هدایت کننده مردم هدایت کرده شده و ما پیشوایان و ستارگان هستیم که قبل از ما کسی نبوده بپناه مردم ما صبح و شام با رسول خدا
کننده مؤمنین ... حبل الله متین عروة الله الوثقی و کلمة التقوی و عین الله و لسان صادق الله و جنب الله
... یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ... مبسوط خدا بر بندگان ... رحمت و مغفرت ... فاطمه
عرض کرد ای پدر این شخص سائل است و او نزد ما بوده بلکه شیطان است ... از این طعام ... کنند
مقدر نموده است برای او این طعام را ... طعام بهشت است ... از الدین ... نقل شده که در روزی
بالای منبر خطبه میخواند از برای مردم بعد از حمد و ثنای الهی ... امیرالمؤمنین علی علیه السلام
گفت که جبرئیل بر رسول خدا وارد شد و ترنجی بدست داشت عرض کرد یا رسول الله خدا و ند سلام میرساند
که این تحفه است از برای پسر عم تو علی بن ابی طالب بگیر و بآو تسلیم فرما حضرت گرفتند و بآو دادند امیرالمؤمنین گرفتند
و دو نصف نمودند از نصف او پارچه حریر ظاهر شد که بر او نوشته بود این تحفه است از خدا و ند ... بسوی علی بن
ابی طالب و از ابن عباس روایت شده که روزی جمعی از مهاجرین و انصار در خدمت رسول خدا مشرف بودند که جبرئیل نازل
شد و عرض کرد یا محمد خدا و ند سلامت میرساند و میفرماید که علی را حاضر نمائید و در مقابل خود که ... روی
روی خود بنشان پس عروج بآسمان نمود چون رسول خدا علی را حاضر نمودند و در مقابل خود نشانیدند جبرئیل
فرود آمد با طبقی از ... در خدمت آنجناب گذارد عرض کرد تناول بفرمائید چون فارغ شدند از تناول کردن

جبرئیل نازل شد بر آن حضرت حاضر کرد و عرض کرد یا رسول الله مامورم از جانب خدا که از این امت علی را تسلیم نمایی فرمود
سمعا و طاعة لامر ربی یعنی طاعت میکنم خدا را با آنچه که مامورم و گرفتند این بیعت را شروع کردند با بیعت امیرالمومنین و عرض
کرد یا رسول الله مرا حکم کرده که ابر بر سر تو بسته شما بر سر عمرو تا بیعت از آنها گیر الله مرا امر به عمل فرمود و در عقب دکاب
دست ابن عباس بجنبانید قطره از آن در طشت واقع شد امیرالمومنین عرض کرد یا رسول الله چه حکمت است که یک قطره از آب در
طشت نمی بینم فرمود ملائکه سبقت میکنند دگر بار از آب دست او که بیرون نمی رسد با برکت می شوند از آب دست او و می گذارند
در طشت و بر روی بالهای خود میمالند که در آن روز رسول خدا بر استر خود سوار شد که رد و منزل الاشکال کرده بیرون آیند
چون در آنجا رسیدند فرمود که این استر را بر زاد و برو که در آن موضع علی در آنجا مشغول است بیعت امیرالمومنین
با و بر استر سوار کن و برو که من بیعت دادم بگو او در آن موضع مشغول است تا او را یکی مشغول است بود بفرمود
رسول الله او را سوار نمود وانزل شد چون نزدیک رسول خدا رسیدیم امیرالمومنین سلام کرد پیغمبر جواب داد فرمود
یا علی نشیبتر بالا دست که این موضع است که شما در پیغمبر کرد و در نفس پیغمبر را نشسته هیچ پیغمبر بلند نشسته است
در این موضع مگر آنکه من حضرت را فرمودم و هیچ پیغمبر نمی نشسته است الا آنکه تو بهتر از او هستی پس انجمنا حاضر شد بر سر آن
در بر دو کوه است برافکند رسول خدا دست مبارک بلند کرد و بر سر آن نور خود میان آنکه در آن قبضه دو متمایل بود و امیرالمومنین
کذار دند و فرمودند که این نور است که از جانب خدا بر شما نازل شده تو است ای علی پس عرض کرد
یا رسول الله بیان فرما که چه حکمت است در بودن علی نام با شما فرمودند که خدا ما و تو عالم خلق کرد ابراهیم در پیش خلقت
آدم به هزار سال و او را قرار داد در دریای نور تا زمان خلقت آدم پس انتقال کرد از آن دریای نور در صلب
آدم و بعد از وفات آدم انتقال داد در صلب شیث و همچنین از صلبی به صلبی دیگر تا زمان خلقت عبدالمطلب را در دو
قسمت نمود نیمی را در صلب پدرم عبدالله قرار داد و نصف دیگر را در صلب ابی طالب پس من از نصفی از آن نسل هستم و علی از نصف دیگر
از این حیثیت علی برادر من است در دنیا و آخرت چنانچه خدای فرموده که و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و
کان ربک قدیرا یعنی خدای اینچنین است که خلق کرد از آب بشر را و او را نسب قرار داد و ... [illegible]
و در روایت دیگر از ابن عباس روایت شده که روزی رسول خدا در منزل بیت الله با اصحاب نشسته بود که ناگاه نظر
به آسمان کرد ... [illegible] ... دیگر فرمود اصحاب لشاکه
فرمودند ... [illegible] ... ابن الخطاب
... [illegible] ... در دنیا ... [illegible]
در درگاه ... [illegible] ... امیرالمومنین ... [illegible]
در دنیا ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible] ... و این
... [illegible] ... لا اله الا الله ... [illegible] ... النور و الظلمات یعنی
خدا ... [illegible] ... نور و ظلمات ... [illegible]
... [illegible] ... پیغمبر ... [illegible]
دیگر ... [illegible] ... جعفر علیه السلام ... [illegible] ... رسول خدا ... [illegible]
این ... [illegible] ... امیرالمومنین ... [illegible]
... [illegible] ... از آسمان ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان مضطرب شدند رسول خدا ... [illegible]

نمودند و از خرماها در بالای سر خود در بدند پس وحی شد بسوی او که یا محمد بگیر این خرمای بهشت است و کسی سزاوار نیست
که از او بخورد مگر تو و وصی تو علی بن ابی طالب پس حضرت شکر نمودند و یکدانه خود تناول فرمودند و آن دیگر را با امیرالمؤمنین ع
فائده عطا فرمودند او هم تناول فرمود در حدیث بکر او ایت نموده که رسول خدا ص علی ع را برای حاجتی در دهاتی فرستادند
چون آن سرور مراجعت نمودند پیغمبر در حجره ام سلمه تشریف داشتند وقتیکه علی ع بدر حجره رسیدند رسول الله استقبال نمودند
او را چون نظر کردم یک خوشه خرما بر دست انحضرت بود خود تناول فرمود و بعلی نیز میخورانید و هم عطا نمودند … فرمودند
که این از میوه بهشت است نمیخورد او را مگر پیغمبر و وصی پیغمبر از حضرت سید اوصیاء علی ع مرویست که با رسول خدا ص
بودم … انجناب سواره و من پیاده بودم چون قدری راه رفتیم رسول خدا ص ملتفت من شدند فرمودند یا علی سوار شو عرض
کردم بلکه شما سوار باشید قدری دیگر راه رفتیم باز فرمودند یا علی سوار شو اما پیاده شوم جواب دادم را عرض نمودم مدتی
راه رفتیم بعد از آن بچشمه‌ای رسیدیم انحضرت پیاده شدند تجدید وضو نمودند من نیز وضو کردم چون از نماز فارغ شدیم
… فرمودند یا علی برخیز و نظر کن بسوی مدینه که خدا تعالی برای تو فرستاده است سر را بلند برداشتم دیدم اسبی
با زین و لجام ایستاده فرمودند یا علی بگیر این هدیه خدا است که من سوار شو با رسول خدا روانه شدیم و از ابی محمد عسکری
از پدران خود که از ابی عبدالله الحسین علیهم السلام مرویست که فرمود روزی با مولای خود در کنار فرات … پس مولای ما
لباس خود را از بدن بیرون نمودند چون بآب تشریف بردند موجی ظاهر شد پیراهن انحضرت را برد بعد از آن ما شنیدند
ندا در دادیا ابا الحسن بجانب راست نظر نما و بگیر آنچه را که میبینی چون نظر فرمودند … را دیدند کشودند پیراهن را
در آن یافت که در آن نوشته بود این پیراهن هرون بن عمران است بعنوان هدیه از جانب خداوند عزوجل بسوی علی بن ابی
طالب پس حضرت آن را شستند پیراهن را پوشیدند و از انس بن مالک مرویست که گفت روزی با رسول خدا ص از شهر بیرون رفتیم
تا رسیدیم بوادی … چون نظر کردم درخت سدر سالخورده خشکی را در آنجا دیدم که یک برگ نداشت حضرت نشستند
در زیر آن درخت بمجرد آن بزرگوار آن درخت تازه برآورد و سایه افکند بر آنجناب پس رسول خدا تبسم نمودند و فرمودند علی ع را
نزد من بخوان من شتافتم بمنزل فاطمه ع امیرالمؤمنین را دیدم مشغول طعام خوردن بود گفتم رسول خدا ص شما را مطلب مینماید بیائید
او را چون پیغام انجناب را شنیدند شروع بآمدن نمودند بطریق … انحضرت … تا رسید
نزد رسول الله حضرت او را گرفتند در کنار خود نشانیدند و مشغول گفتگو و تبسم بودند که دیدم … و نوری …
امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر گردید بدینت نظر کردم جامی را از طلا دیدم مرصع بیاقوت و جواهر … و چهار رکن
بود … بکر … هذا هدیه من الله الیک … امیرالمؤمنین ع در سیری … بود تا بر سر انجناب را
و تکلم نمودن با اصحاب کهف از عبدالله بن شریک که از اجلاء رواة است مرویست که رسول خدا ص فرستادند بسوی اصحاب کهف
… را با عمر و ابا بکر و فرمودند سلام مرا بایشان برسانید چون روانه شدند ابوبکر عرض کرد یا علی شما میدانید
منزل و مکان ایشان را فرمودند رسول خدا ص نمیفرستاد مرا بمکانی مگر انکه خداوند مرا هدایت میکند بسوی آن مکان پس روانه
شدند تا انکه رسیدند بدر کهفیکه منزل داشتند امیرالمؤمنین بابی بکر فرمودند سلام کن برایشان زیرا که تو از ما بزرگتر هستی
ابوبکر سلام کرد جواب نشنید بعد از آن بعمر فرمودند تو از من بزرگتر هستی سلام کن او نیز سلام کرد جواب نشنید بعد از آن که
امیرالمؤمنین ع سلام کرد او را رد سلام نمودند و انحضرت را تحیت گفتند پس امیرالمؤمنین تبلیغ سلام را نمود جواب شنیدند حضرت …
کنند ابوبکر عرض کرد یا علی سؤال کن از ایشان سبب چه بود که جواب مرا و عمر را ندادند فرمودند خود تو سؤال نما سؤال نمود
جواب ندادند عمر نیز سؤال کرد او هم جوابی نشنید عرض کردند یا ابا الحسن شما سؤال کنید پس حضرت فرمودند که این دو نفر
مصاحب من میخواهند بدانند چه جهت جواب سلام نگفتید ایشان را و جواب دادن مرا گفتند که ما تکلم نمیکنیم مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر

و در حدیثی دیگر مرویست که اصحاب رسول خدا از آنحضرت سؤال نمودند که اینجناب امر کنند باد را که ما را ببرد تا ببینیم اصحاب
کهف را که ایشان مقیم هستند چون رسیدند هر کدام به محل ما تا اول ابو بکر و عمر و عثمان سلام کردند جواب نشنیدند پس امیر المؤمنین
برخواستند فرمودند السلام علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا در جواب گفتند و علیک السلام و رحمة
الله و برکاته یا ابا الحسن ابو بکر عرض کرد یا علی جواب ما را نگفتند حضرت از سبب این سؤال نمودند در جواب گفتند که ما تکلم نمیکنیم
مگر کسیکه پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر و تو وصی خاتم پیغمبران هستی امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمودند باد را که برداریم ما را و
همگان را فرود آورد بفرمودهٔ اینجناب باد ایشان را بلند نمود چون میان هوا رسیدند فرمودند باد را فرود آ چون فرود آورد دیدند
ایستاده‌اند پای بساط گفتند ابو بکر را که فرمودند نماز را امر کرده‌ایم که بعضی از نماز را با رسول خدا با جماعت
بجا بیاوریم پس از فراغ از وضو فرمودند بساط را ایشان را ببرد تا اینکه فرود آورد در مسجد رسول خدا و فرقه دیگر گفتند
دیگران نماز را بجا آورده تکبیر گفتند بنماز داخل شدند چون رسول الله از نماز فارغ شدند روی مبارک بسوی ایشان کرده
فرمودند نماز را تمام ادا نمایید فرمودند چون از نماز فارغ شدند خطاب کردند و فرمودند یا امیر المؤمنین بگویم قصه شما را یا شما ذرع
برای من بگوئید عرض کردند یا رسول الله فرمایش شما اولی است پس حضرت تمام آنچه را که واقع شده بود برای او گفتند بعد گفتند
یا ابا الحسن بعد فرمودند ای انس بیا کن آنچه را که دیدی در حق علی چون شهادت دهی شود که گمان میکنم اکثر گمان نموده خدا
ترا بنا خوشی برص و عطش و کوری مبتلا خواهد کرد مرویست که انس بعد از وفات پیغمبر کتمان کرد آنچه را که دیده بود در حق
امیر المؤمنین و مدتی نکذشت که مبتلا به برص و عطش و کوری گردید بحدی که از زیادتی عطش روزهای ماه رمضان را هم
افطار مینمود و بهمین حالت بود تا اینکه از دنیا بیرون رفت و میگفت این اثر دعای امیر المؤمنین است از جمله روایاتیکه در
این باب وارد شده خبر البسیست که خاصه و عامه جنید بن طریق جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده‌اند که گفت روزی سلمان در
مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود دیدم که آفتاب جمال محمدی از افق حجره ظاهر و طالع گردید صحن مسجد را بنور جمال خویش
منور ساخت پس باد را که پشت در اینجا بجا عرض کرد و سلمان هستیم یا رسول الله فرمودند ای سلمان برو در حجره و ای
علی بن ابی طالب را نزد من حاضر کن سلمان بفرموده اینجناب رفت بسوی خانه امیر المؤمنین و در کرد پس چون ساعتی علی
نزد او بود تا اینکه رسیدند نزد باب رسول خدا پس رسول خدا با آنحضرت خلوت نمودند و فرمایشات زیادی با او نمودند
در حالتیکه عرق از جبین مبین پیغمبر مانند دانه‌های مروارید و لؤلؤ غلطان میریخت چون فرمایشات پیغمبر تمام شد برخاسته
دیدن نشستند فرمودند یا علی شنیدی و ضبط نمودی آنچه را که گفتم عرض کرد بلی یا رسول الله پس متوجه شدند فرمودند
اینجا بیرو بسوی ابو بکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف الزهری ایشان را نزد من بخوان چون حاضر شدند فرمودند ای سلمان
که برو نزد ام سلمه و بساط پشمینه خیبری را از او بگیر و بیاور چون آورد فرمودند بساط را از او بگیر و همین کردند بعد
از آن امر نمودند ابو بکر و عمر و عبد الرحمن را که نشستند بر چهار گوشه بساط پس با سلمان خلوت نمودند و فرمایشات چندی با او نمودند
چون فارغ شدند فرمودند تو هم بنشین بر گوشه بساط چون نشست فرمودند یا علی تو بنشین در وسط بساط و بگو آنچه را که
بتو امر نمودم بحق اینجناب که مرا برانگیخت بحق پیغمبری که اگر بگوئی کوه از جای خود حرکت خواهد
کرد و هر چه بخواهی بشود پس حضرت هم نشستند که بساط از جای خود حرکت کرد و بهوا رفت تا اینکه از نظرها
ناپدید شد بعد از مدتی ایشان از سلمان سؤال کردند که شما را بکجا برد بساط و کجا فرود آورد و گفت نشستیم
که بکجا میبرد ما را تا اینکه بر سر کوه بساط مرتفعی فرود آورد و چون فرود آمدیم دانسته شد بسوی غار پس گفتم ابو بکر را که رسول
خدا ما را امر فرموده که ندا کنیم و بخوانیم فتیه را که خدا ایشان را در قرآن ذکر فرموده یعنی اصحاب کهف را پس ابو بکر
برخواست و ندا کرد و جواب ایشان نداد و عمر برخواست و نیز هم ندا کرد

۱۱۰: وجوابی نیامد بعد از او عبد الرحمن را کراهت بود که گفتا پس خود برخواستم و بصوت بلند خواندم اما کسی جوابم را نداد
بعد از آن عرض کردم یا ابا الحسن برخیز و بخوان کسانی که ذکر کرد این غار مقیم اند بدرستیکه رسول خدا مرا امر فرموده که شما
بر شما بیایم امر کنم با اینکه ندا کنید کسانی را که در این غار ساکن هستند پس بعضی به بعضی برخواستند و بر در غار ایستادند بصوت
خفی و ملایم ندا دادند تا آنکه در غار گشوده گردید چون بر آن نظر نمودیم لهذا نور مشاهده کردیم و صدای جزع
و فزع شنیدیم بعضی که ابو بکر و عمر و عبد الرحمن بترسیدند و فرار اختیار نمودند گفتم ای قوم بر کجا روید بسوی من که جا قرار میکنید
این است کسانی که خداوند حال شان و صفت را در قرآن فرموده و آنچه که شما را بیان فرمودیم اما همان فتیه است که ذکرها را نیز
در قرآن فرموده چون چنین گفتم برگشتند و تمام خود را ایستادند و علی با ایشان در گفتگو بودند پس گفتند یا عاده
سلام نمودند بر ایشان در جواب عرض کردند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و علی محمد رسول الله خاتم النبوة منا
السلام ابلغه منا السلام و قاله شهد والا بالنبوة امرنا تبارک قصه بعضی با عوام کثیره و للنا علی ایل او صیت بعضی بر بود ادرد
و رحمة خدا یا علی بر شما که خاتم پیغمبران است از ما سلام بر جناب پیغمبران و بگو که شهادت دادیم از برای تو بر پیغمبری
و نبوت قبل از مبعوث شدن تو بچندین سال و از برای تو یا علی بوصایت و ولایت پس امیر المؤمنین علیه السلام گفتا ای علیم
نمود بر ایشان هم در جواب گفتند که بر تو و بر پیغمبرت از ما سلام و شهادت میدهیم با اینکه تو سید و مولا هستی ما را و
هر کرا ایمان بچیزهای او دهد چون قوم شنیدند این سخن که گفتگو و تواضع و اظهار قول و لا بیت را از اینها شروع نمودند میگاه
و فزع و زاری نمودند و لب بعداوت گشودند بسوی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آن برخواستند و بحضور جناب ابو سعید
و گفتند که ما را از نشنیدیم مقصود پیغمبر را پس سرهای خود را کشیدند تا غضب بیعت نمودند و اقرار کردند با اینکه تو هستی
وصی و جانشین رسول خدا علیه السلام بعد از ما بنابر آن بر خوان نشستند امیر المؤمنین علیه السلام نیز در وسط بساط نشستند و لبهای
مبارک را حرکت دادند که بساط از زمین خود پرید که عوض دیگر ما نفهمیدیم که بکجا ما را میبرد تا بود در بیابان سر میکنیم تا در شیبی
تا آنکه بیاید مسکین فرود آمدیم چون بیاید و ببیند دیدیم رسول خدا علیه السلام تشریف آوردند و فرمودند چگونه دیدید
ابو بکر را هم عرض کردند یا رسول الله شهادت میدهیم با آنچه شما دیدید دیدند اصحاب کهف اما ما دیدیم با آنچه که انها انها
او وی ندیدیم پس رسول خدا علیه السلام تکبیر گفتند و فرمودند که بعد از این بگوئید چشمهای شما را سیر و مستی خواهند گرفته بود تا اینکه شما
سخن کردند فردای قیامت بگوئید که ما غافل بودیم از مقام و رتبه امیر المؤمنین علیه السلام و گفتند که اگر با آنچه گفتند عمل نمایند
مخالفت بود و زیر این سبب حق ابطال نخواهید یافت و تکلیف ما با آنچه گفتیم بتو و اگر مخالفت نمودند بسبب مخالفت
شد و هرکس وفا نمود آنچه را که امروز دیدند اقرار نمود خدا هم نیز وفا میکند آنچه را که وعده فرموده و هر که کتمان کند آنچه را که شنید
خداوند روی او را در آخرت سفید گرداند پس بعد از معرفت بعضی بیند و مشاهده دیگر مکتم بر ای شما ما با قی است
بحق خدا که مرا برانگیخت در سینه مبعوث به پیغمبری کرده با شما بگم ما مور شدم از جانب خدا که شما را امر کنم به بیعت و اطاعت علی بن
ابیطالب پس بیعت و اطاعت کنید او را خداوند این آیه را خوانده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
یعنی اطاعت کنید خدا و رسول او و کسیکه اولوا الامر باشد یعنی علی بن ابیطالب که همه گفتند یا رسول الله بیعت نمودیم علی را و گو
در مخصوص اصحاب کهف بعد فرمودند که اگر شما قرار باشید در مقاله خود و با آنچه اقرار نمودید از آن دست بر نداشته باشید و عمل نمائید
هر آینه جمیع نعمتها خداوند شما را احاطه نماید چه از جانب زیر تنها و آسمان تنها و چه از جانب پیش و ر خشکها و سایه ها
بان طریقه که بنی اسرائیل مشرف نمودند پس هرکس که چنین در بود لایت علی علیه السلام ملاقات کند مراد دنیا مرد خدا انکار او
را فیریا شد مسلمان گفت چون فرمایش رسول خدا علیه السلام باین مقام منتهی شد ابو بکر و عمر و عبد الرحمن از ترحیم بر یکدیگر نظر
میکردند که این آیه نازل شد الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجواهم و ان الله علام الغیوب یعنی آیا نمیدانند که خدا میداند

اینها را که مکنون خاطر ایشان است که بعد از وفات رسول خدا نقض کنند بیعت امیر المؤمنین ع را زیرا که خدا عالم است
بجمیع امور قبل از وقوع آنها پس از شدت خجالت انفعال رنگهای ایشان متبدل بزردی شد و بیکدیگر نظر مینمودند که
این آیه نازل گردید یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور والله یقضی بالحق یعنی خدا میداند نظر کردن بیکدیگر از روی خیانت
را و آنچه پنهان است در سینههای خود پنهان نموده اند و خدا حکم میکند بحق و درستی و [illegible] و برگشتن از ابتدای زوال
بود تا وقت صلوة عصر و از حذیفة بن الیمان مرویست که روزی رسول خدا نشسته و اصحاب [illegible] صفت [illegible] کرد
و دیگر نمود پس آنحضرت فرمود ندای باد [illegible] خود را بهم [illegible] امانت بنو میسپارم که بسوی [illegible]
برگرد [illegible] عرض کرد یا رسول الله [illegible] مامورم [illegible] پس طلب نمودند بساطی که برسم
هدیه از برای آنجناب آورده بودند و خواندند امیر المؤمنین ع را در وسط بساط نشانیدند بعد از آن خواندند ابو بکر و عمر و
عبد الرحمن و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی و ابوذر و سلمان و ایشانرا بر روی بساط
نشانیدند فرمود که اگر رسیدید بموضعیکه در آن آب هست فرود آئید و وضو بگیرید و دو رکعت نماز بجا آورید و [illegible]
بطرفیکه اصحاب کهف شما را نمایند پس فرمود ندای باد باذن خدا بالا ببر ایشانرا بفرموده آنجناب باد بساط را با کسانیکه
بر روی او نشسته بودند از زمین بالا برد و در بلاد روم فرود آورد در محلیکه اصحاب کهف در آن منزل داشتند پیاده شدند وضو
و نماز ابو بکر سبقت نمود و بر در غار ایستاد و سلام نمود کسی او را جواب نگفت بعد عمر سلام نمود او نیز جوابی نشنید بعد یکیک
برخواستند یک یک سلام نمودند جوابی نشنیدند پس برخواست امیر المؤمنین ع وضو گرفت و دو رکعت نماز بجای آورد و بر در
غار ایستاد و فرمود السلام علیکم یا فتیة الله فی ارضه الوافین بعهده نعم الفتیة انتم که بیکباره در غار گشوده شد و برخواستند
با آنجناب مصافحه نمودند و گفتند و علیک السلام یا خلیفة الله فی خلقه بعد رسول الله بعد از آن غار بحالت اول عود نمود
پس باد را [illegible] در مسجد رسول فرود آورد و دیدند که آنجناب از نماز صبح فارغ شده بودند و در ارشاد القلوب از سلمان
روایت شده که ابو بکر و عمر و عثمان و علی ع وارد شدند بر رسول خدا و عرض کردند یا رسول الله سبب چیست که شما تفضیل
میدهید علی را بر ما فرمود نه من او را تفضیل دادم بلکه خدا او را تفضیل داده عرض نمودند دلیل بر این مدعا چیست فرمود
حالا که از من قبول نمیکنید در میانه اموات از اصحاب کهف است [illegible] شما و علی را میفرستم بسوی ایشان و سلمان را هم
برای شهادت همراه میکنم تا آنکه سلام کنید پس هر کس که خدا ایشان را زنده نمود و جواب ایشان را داد [illegible]
خواهد بود گفتند راضی هستیم پس آنحضرت باد را امر فرمودند که [illegible] بتفصیلیکه در خبر سابق ذکر شد
و از عیون سید مرتضی از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرانش علیهم السلام روایت شده که در حضور رسول خدا ذکر اصحاب
کهف در میان آمد که آیا مرده اند یا زنده هستند رسول خدا فرمودند که کیست که مایل باشد برود بر در غار ایشان ساکن
و سلام بر ایشان کند ابو بکر و عمر و عثمان عرض کردند ما میرویم یا رسول الله پس حضرت ندا در داد و فرمودند
باد را از مالک [illegible] ناگاه جوانی با جامههای [illegible] و خوش بوی وارد شد رسول خدا فرمودند بساط سلیمان را بیاور
آنجوان رفت بعد از لحظه مراجعت نمود و بساطیکه چهل ذراع طول و چهل ذراع عرض داشت و در صحن مسجد گذارد
پس رسول خدا ص بلال و یکنفر دیگر از غلامان خود را امر فرمودند بساط را بر در مسجد گستردند و عمر و ابو بکر و عثمان و
سلمان را امر فرمودند که هر یک در یک سمت بساط نشستند و امیر المؤمنین ع را فرمود در وسط بنشینید چون هر یک
در مقام خود نشستند ندا در دادند که [illegible] ناگاه باد بساط را از زمین بلند کرد تا آنکه او را بر در غار اصحاب
کهف که در آن ساکن بودند بر زمین گذارد پس امیر المؤمنین ع فرمودند یا ابو بکر برخیز سلام کن بر ایشان زیرا که تو بزرگ قریشی
[illegible] عرض کرد یا علی چه قسم سلام کنم فرمود بگو السلام علیکم ایها الفتیة الذین آمنوا بربهم السلام علیکم یا نجباء الله فی ارضه

بفرموده انحضرت برخواست بر در غار ایستاده و سه مرتبه بطریقیکه امیرالمؤمنین ارشاد نموده بود سلام کرد کسی جواب او را نداد ۱۱۲
بعد عمر و عثمان برخواستند ایشان نیز سه مرتبه سلام نمودند کسی جواب ایشان را نگفت برگشتند و بجای خود نشستند پس فرمود
سلمان تو نیز برخیز سلام کن او هم برخواست سه مرتبه بنحویکه آن سه نفر دیگر سلام کرده بودند سلام نمود که ناگاه صدائی از میان
غار شنید که تو بنده میگوید ای سلمان تو بنده هستی که خدا قلب تو را امتحان نموده است تو از خیر هستی و بسوی خیر میباشی و
لکن ما مامور هستیم بر رد سلام نکنیم مگر بر پیغمبران و اوصیاء ایشان را و نیز بجای خود نشست پس امیرالمؤمنین ع برخواست و
بر در غار ایستاد و فرمود السلام علیکم یا نجباء الله فی ارضه الواقفین بعهده نعم الفتیه انتم فرمایش انجناب بتمام نشده بود
که صدای جماعتی از میان غار بلند شد که میگفتند و علیک السلام یا امیرالمؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر
المحجلین فاذوا الله فرد الامر و خاتم فرعا ذلک پس حضرت فرمودند چرا جواب سلام اصحاب مرا ندادید گفتند یا امیرالمؤمنین ما
زنده هستیم ولکن ما ذون نیستیم تکلم کنیم مگر انبیاء و اوصیاء ایشان را بر تو باد سلام و بر اوصیاء بعد از تو تا زمانیکه
خدا وند جو زاد ر دستان ها ظاهر نماید پس همه ساکت شدند بعد از آن امیرالمؤمنین فرمودند همان باد را که بساط را
باشد نمود و برگیرد ابید بجانب مدینه چون وارد شدند خدمت رسول خدا حضرت تمام واقعه ایشان برای ایشان بیان نمود
که کوفیها ایشان همراه بودند و این آیه را خواندند اذ اوی الفتیه الی الکهف فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا
رشدا و از جابر بن عبدالله مرویست که سه روز گذشته در مدینه خدمت مولای خود امیرالمؤمنین نرسیدم از زیادتی شوق
ملاقات بسوی خانه ام سلمه رفتم برای تجسس حال آن بزرگوار دیدم خوابند ایشاد دم آن مخدره از حجره بیرون آمد گفت کیستی
میستاد ایستاده عرض کردم جابر بن عبدالله فرمود چه حاجت داری گفتم سه روز است که مولای خود را ملاقات نکردم امده
از شما خبر بگیرم از مولایم فرمود ای جابر علی بیغمبر رفته است عرض کردم در کجا سفر نموده گفتند در بر خانات که بنابان و سپهر
واجنه در آن ساکن هستند عرض کردم در کدام بر خانات آن مخدره در دابر دوم نیست فرمود از ان بسوی مسجد شو زود
تا شد که مولای خود را ملاقات نمائی چون وارد مسجد شدم شخصی را دیدم دیدیم که از نور بود و قطعه ابری از نور بر سر او
سایه افکنده امیرالمؤمنین هم راندید با خود خیال نمودم کرام سلمه مرا فریب داد چون قدری مکث نمودم آن قطعه ابر بزیر آمد و شکافته
گردید و امیرالمؤمنین ع از درون آن بیرون آمد در حالتیکه دردستان شمشیری بود و خون از او تقاطر میکرد پس از ان
شخص سا جلیه برخواست حضرت را بسینه چسبانید و میان دو چشم او را بوسید و بعد از آن گفت ما میکنم خدا تو را که نصرت داد
بر دشمنان تو یا امیرالمؤمنین و فتح و ظفر با دردست تو قرار داد ای برادر جبرئیل فرمود ما جنیان بر نسنکه ملائکه آسمانها
از سلام بر سانیدی و بشارت به همه آنها را فتح و ظفر عرض کرد اطاعت میکنم پس سوار ابر گردیدی با آسمان عروج نمود بعد از آن
پیش رفتم عرض کردم یا امیرالمؤمنین سه روز بود که از مشاهده نورتو محروم بودم از ام سلمه مستفسر شدم جواب داد که نزد بحال
دفته اند ولیکن ندانستم بر خانات کجا است فرمود ای جابر چه چیز مرا غافل نموده اما ندانستی که ولایت مرا عرض بر آسمانها و سکان
آسمانها نمودند قبول نمودند و عرض بر زمینها و کسانیکه در آنها ساکن هستند نمودند بلی طائفه از جن قبول نکردند بسبب اینکه
رسول خدا مرا بسوی آنها فرستاد و این شمشیر را بر دست من داد چون بمکان آنها رسیدم سه فرقه شدند بلی فرقه طیران نمودند
و از نظرم ناپدید شدند بکفر قرار نمودند و قبول نمودند لا بیت مرا فرقه سیم اقرار نمودند از قبول و لا بیت من شیم شمشیر
تمام آنها را از دم جحیم گردانیدم پس شکر خدای را بجای آوردم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین شخصیکه در مسجد بود که گفتند
فرمود اکرم ملائکه و مقرب ترین آنها است مصاحب جبرئیل بود آنچه خدا کرد در هر روز جمعه بزیارت شود و اخبار
انبیاء را برای نقل نماید و سلام ملائکه آسمانها را بسوی من بیاورد و اخبار در قرآن ساده بیغمبر ص انحضرت را بسوی اجنه برای
هکو و فتح شدو هدایت آنها دستاویدها را نابراسته جمله آنها در مجلد چهارم بحار الانوار مسطور است جمله

از انوار آن ابواب بهشت بعد از ذکر خواهد آمد ان شاء الله تعالی باب بیست و یکم در بیان آنکه حق تعالی نمود در شب معراج به امیرالمؤمنین
ملکوت سموات و ارض را و عروج آن حضرت بسوی آسمان بر براق از رسول خدا روایت نموده که فرمودند یا علی بدرستیکه خدا
مرا در هفت موطن با من حاضر کرده است و جمیع منافع آن مواطن را بیان فرمودند تا آنکه فرمودند که جبرئیل بسوی من حاضر کرد
تا داخل شدم آسمان سیم را پس گفت کجاست برادرت تو بعلی بن ابی طالب گفتم او را بجای خود گذاردم عرض کرد بخوان
خدا را و از او طلب کن که علی را بنزد تو حاضر نماید چون دعا کردم تو در نزد من حاضر شدی بعد از آن منکشف گردید تمام
آسمانها از برای من و زمینها را بقسمیکه دیدم سکان و عمار آنها را و موضع تمام ملائکه آسمانها را و ندیدم چیزی از آنها را مگر آنکه تو هم
مشاهده نمودی و ابن عباس روایت میکند که رسول خدا فرمود خداوند پنج چیز بمن عطا فرمود و پنج چیز بعلی عطا کرد
مرا جوامع الکلام و علی را جوامع علم کرامت فرمود مرا پیغمبر گردانید و علی را وصی قرار داد و عطا کرد بمن کوثر را و بعلی سلسبیل را بسوی من
وحی فرستاد و علی را الهام عطا فرمود مرا با آسمانها سیر داد و از برای علی گشود درهای آسمانها و کشف نمود حجابها را
بیفتد تا او نظر میکرد بسوی من و میدید مرا چون کلام رسول الله باینجا رسید شروع نمود بگریه عرض کردم یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد یا عشیره که شما چیست فرمود یا ابن عباس اول کلامیکه خدا با من گفت این بود که فرمود یا محمد نظر بزیر
زمین کن چون نظر کردم دیدم جمیع حجابات پاره گردید و درهای آسمانها گشوده شد نظر کردم علی را دیدم که سر بالا کرده
بسوی من نظر میکند پس سخن گفتم و خدا با من تکلم فرمود عرض کردم یا رسول الله خداوند بچه چیز تکلم کرد با شما فرمود
که خدا فرمود یا محمد بدرستیکه من علی را وصی و وزیر تو گردانیدم و او را خلیفه و جانشین بعد از تو قرار دادم پس با و خبر ده و نظر
کن او را که میشنود کلام ترا پس من نظر کردم علی را دیدم و حال آنکه من با پیش روی خداوند بودم و او را خبر دادم با آنچه خدا فرموده بود
بجز بشارت که قبول کرد آنها را بعد از آن خداوند امر فرمود ملائکه را که بشارت دهند یکدیگر را و مبارکباد بگویند
یکدیگر را و من نگذشتم بملکی از ملائکه آسمانها مگر آنکه تهنیت میگفتند مرا و میگفتند یا محمد بحق آن خدائیکه ترا مبعوث به پیغمبری
فرمود بحقیقتیکه جمیع ملائکه بشارت و مسرور و خوشحال شدند بجهت خلیفه گردانیدن خداوند پسر عم تو علی بن ابی طالب را بعد
از آن نظر کردم حاملان عرش را دیدم که سرها بجانب زمین دوخته بودند جبرئیل گفت میدانی که تمام ملائکه از روی
بشارت نظر نمودند بسوی علی بن ابی طالب حاملان عرش از خداوند اذن خواستند و مأذون شدند از جهت نظر میکنند
ای ابن عباس چون برمیگردم از آسمان بر زمین ملائکه ... از برای من گفت پس فرمود آنکه ... علی را
مگر آنکه خداوند کشف حجب نموده از برای علی تا آنکه نظر نموده پس ابن عباس عرض کرد یا رسول الله مرا وصیت بفرما فرمود ای ابن
عباس بر تو باد بمودت و دوستی علی بن ابی طالب بحق آن خدائیکه مرا به پیغمبری مبعوث گردانید که خدا قبول نمیکند از احدی عمل صالحی
را تا آنکه سؤال کند از دوستی علی بن ابی طالب پس هرکه بمیرد بدوستی او عمل او مقبول خواهد شد و هرکه ولایت او را نداشته
باشد هیچ عمل از او قبول نخواهد شد ای ابن عباس بخدائیکه مرا به پیغمبری فرستاده غضب الهی بر دشمن علی و
کسانیکه بغض او را دارند شدید و سخت است ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین متفق شوند
بر بغض علی بن ابی طالب و آن عبادتها بکنند در آسمان که ... خداوند آنها را در آتش و دوزخ سرنگون سازد پس ابن عباس
عرض کردم یا رسول الله آیا کسی علی را دشمن میشود و بغض او را در دل میگیرد فرمود بلی طائفه که خود را از امت من میدانند
خصم او شوند و حال آنکه ... از اسلام بهره و نصیبی ندارند ای پسر عباس از علامت بغض ایشان این است که مقدم میدارند
و تفضیل میدهند بر او کسیرا که بهتر از او نیست بخدائیکه مرا به پیغمبری فرستاد پیغمبری که مبعوث نکرده است پیغمبری را بهتر از من
و وصیی را بهتر از علی ابن عباس گفت که همیشه با آنچه رسول خدا مرا امر کرده بود قائم بودم تا آنکه وقت گذشت ...
... مشرف شدم عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد ... شما نزد ... شده ... چیزی ... فرمود

۱۱۴/ ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که گفت علی را کند دوست ملائکه آسمانها شد عرض کردم یا رسول الله چرا مردم ... ... که
دشمنی او چون چنین گفتم آثار مبارک ... بجاری شد و فرمود که علم خدا سبقت گرفته بر وقوع این امر پس البته واقع خواهد
شد بخدا قسم که بیرون نبرد از دنیا کسی که مخالفت کند علی را و حق او را منکر شود تا آنکه خدا ... نعمتها ... و عطا فرموده
از او سلب نماید ای ابن عباس اگر خواهی که ملاقات کنی خدا را در حالیکه از تو راضی باشد سلوک کن طریقه علی بن ابیطالب را و هر جا
که او مایل است تو نیز با او مایل باش و دامن او را بگیر و دشمنی کن هر که را که با او دشمنی کند و دوست دار هر که او را دوست
دارد و حذر کن و بپرهیز از اینکه در او اندک تاملی یا شکی بکنی به درستیکه شک نمودن در ماده علی کفر است بر خدا و ازاما
روایتست محمد باقر که او از پدران خود علیهم السلام روایت کرده که جبرئیل بر پیغمبر نازل شد در خانه ام سلمه و گفت یا محمد ... ...
از گروه ملائکه آسمان چهارم که در نظام صفوف ملائکه هستند در وقوع ... ... اللهی ... ...
نزاع و جدال نمودند و ماجرای ایشان میان ... طول کشید تا آنکه خدا وحی فرستاد بسوی ایشان ... ...
ایشان که ... برای دفع خصومت ... عرض کردند که ... حکم کرد ... خطاب
کرد بر ایشان ... عرض کردند ... علی بن ابیطالب ... حکم کند ... ملائکه آسمان اول
با ایشان ... و ساده بسوی ... فرستاده که علی را بسوی آسمان ... برای دفع خصومت ... خوانند
امیرالمؤمنین را ... بر روی ... نشانیدند ... بعد از آن ... آسمان ... چون ...
که امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله ... و فوق کل ذی علم علیم
... بلند ... مقام ... علی ... رسول
بیان ذکر مناقب و صفات ... شیطان و اجنه نقل شده از برای علی بن ابی طالب ... ...
از سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت شده که روزی ... گذشتیم ... که مشغول بودند ... امیرالمؤمنین
پیش روی ایشان ... گفتند ... ابو هریره ... کلام ما ... مولای ...
میکنید گفتند ... علی مولای ما است ... قول پیغمبر که فرمود هر که من مولای اویم علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی که او را دوست دارد ... دشمن دار هر که او را دشمن دارد ... یاری کن ... و خوار کن
کسی که مخذول سازد او را ... دوستان و شیعیان او ... که او را دوست دارم و کسی که دشمن دارد
... مال و ولد و شرکت ... عداوت علی ... ما ...
و ما ... گفتند ... کلام ... دوازده هزار سال پیش
... خود ... آسمان اول ...
در آسمان اول نیز ... دوازده هزار سال ...
در آسمان ... ملائکه ... سجده ... خدا ... عرض
کردند ... پیغمبر مرسل ...
... پیغمبر مرسل ... علی بن ابی طالب ... فضیلت برای امیرالمؤمنین
... عذاب ...
واز حسن بن یحیی نقل شده که گفت ... بغداد ... بودم ... بغداد ... و گفت
... چند سال ... داخل مسجد شدم ...
که دیدم شخصی ... داخل مسجد شد و میگفت ای ان کسی که در آسمانها ...

هستی وای آن کسیکه در تمام روی زمین مشهور هستی وای آنکسیکه در دنیا و آخرت هر دو مشهور هستی سعی و جهد نمودند
ملوک و جبابره در فراموش کردن نور تو و کوشش کردند در آنکه اسم نور از میان ببرند خدا نخواست از برای نور تو مگر ضیا 1:10
و روشنی و از برای ذکر نام تو مگر علو و برتری هرچند که کفار اکراه داشته باشند پیش رفتم و گفتم ای پسر کیستی این کسیکه این
صفات را برای او بیان نمودی گفت امیر المؤمنین گفتم امیر المؤمنین کیست گفت علی بن ابی طالب گفتم نیکو گفتی کلام
نمیشود مگر بواسطهٔ او و دولت او چون ملتفت شدم از نظرم غایب شد و اثری از او ندیدم و از حضرت ابی جعفر
مرویست که روزی سید الاوصیاء بر بالای منبر خطبه میخواندند که ماری از در مسجد داخل شد حضار قصد کشتن او نمودند
حضرت اشاره کردند که او را بگذارید کسی متعرض او نشد خود را بر روی زمین کشانید تا آنکه مقابل منبر آمد سر بر زمین
گذارد و سر بلند نمود و ایستاد سلام نمود و توقف کرد تا آنکه حضرت از خطبه فارغ شدند متوجه او شدند و فرمودند
کیستی عرض کرد من عمرو بن عثمان که خلیفهٔ شما بود در میان جنیان هستم پدرم وفات نمود مرا وصیت کرد که بعد از وفاتش
بخدمت شما برسم و دستور عمل خود را اخذ نمایم حال بخدمت رسیده‌ام که تکالیف مرا بیان فرمائید حضرت بیان فرمودند پس حکم
کار خود را از حضرت اخذ کرد و بسوی قبیلهٔ خود در جای پدرش نشانید بر جنیان خلیفه نمود پس حضرت را وداع نمود و
مراجعت کرد جابر میگوید عرض کردم فدای تو شوم آیا امام بر او واجب بود فرمود بلی و از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که ابن مسکان از پدر خود از امام زین العابدین از پدرش حضرت ابی عبدالله علیهم الصلوة والسلام روایت
نموده که آنحضرت فرمود که روزی پدرم امیر المؤمنین بر بالای منبر مسجد کوفه خطبهٔ نماز جمعه میخواندند که غوغای عظیمی
برخواست مردم بسوی آن غوغا از مسجد بیرون میشتافتند حضرت فرمودند مردم شما را چه شده که عرض نمودند اژدهای عظیمی که
عرض کردند یا علی ثعبانی عظیم مثل تنهٔ نخل از در مسجد داخل شده و همه ما را بجزع و فزع در آورده و اراده قتلش را
نموده‌ایم قادر نیستیم بر قتل او فرمودند نزد بگذارید او را تا بنزد منبر آید پس بدست راستیکه این رسول است
برای حاجتی آمده است پس مردم او را راه دادند تا آنکه آمد خود را بمنبر آنحضرت رسانید و تکلم نمود حضرت نیز
مانند تکلم او جواب فرمودند پس از منبر بزیر آمد و خود را بر روی زمین کشانید تا آنکه از در مسجد بیرون رفت و از نظرها
غایب شد حضار عرض کردند یا امیر المؤمنین این ثعبان چه چیز بود فرمودند که درجان بن مالک الملک او است خلیفه و منصوب
است از جانب من در میان مؤمنان از جنیان چون دراهم از امور دینیه اختلافی در میان ایشان بهم رسیده بود او را
فرستاده بودند سؤال نماید بجواب خود را شنیده برجعت نمود و از ایشان سؤال کرد حد زوجه را بیت شده کرد و زنی رسول
خدا در ابطح تشریف داشتند و اصحاب در خدمتش استماع حدیث میکردند که ازدور گردبادی نمایان گردید شروع بآمدن
بسوی ابطح نمود تا آنکه رسید در مقابل رسول خدا توقف نمود و از میان آن شخصی بیرون آمد و سلام کرد پس از آن عرض
کرد یا رسول الله من از جانب قوم خود بسوی شما آمده‌ام برای آنکه ما را فریاد رسی نمائی و بفرستی بسوی ما یکنفر از اصحاب خود را
که بر قوم ما مشرف شده باشد برای آنکه حکم کند میان ما و اهل ما بحکم خدا و کتاب او زیرا که قبیله‌ای از ما بر ما ظلم و تعدی
نموده‌اند مرافعه و منازعه‌ای ما را نقض نموده‌اند و از عهد و میثاق بیکدیگر گرفته‌ایم از اسلام بیرون شما بر ایشان مگر اینکه خدا ایشان
اسمائیکه از جانب خدا باشد و برسد حضرت فرمودند کیستی تو و کدامند قوم تو عرض کرد من عرفطة بن شمراخ که یکی از
کانی کاز وجنیان بنی نجاح هستم من و جماعتی قبل از بعثت شما استراق سمع مینمودیم تا آنکه خدا در نزد ما بعثت ترا
کرد آنید و مان ممنوع شدیم از استراق و ما بتو ایمان آوردیم و تصدیق نمودیم قول ترا و ما افتخار نمودند بیان بیان ترا از قوم
و باقی ماندند بطریقه که قبل از بعثت تو داشتند و حال میان ما و ایشان نزاع و خلافی واقع شده و عدد جمعیت و قوت
ایشان افزون است لهذا بدین سبب بر ما غالب آمده‌اند و آب مرا حجاب و کاه گرفته‌اند ما را بجیلهٔ خود در آورده‌اند

۲۱۱ و امر مطاع تو برما و حیوانات نافذ شده پس گفتند انا مرتبوی ما بفرستد که حکم خدا را در میان ما و ایشان جاری کند پیغمبر ص
فرمودند که شما کیستید از ما جواب خود را و نشانهای خود را بیان میکنید که خلقت اصل تو بزرگان شده چون چنین فرمودند برداشت حجاب
خود را چون نظر نمودیم شخص عجیبی بصورت مهیب موهای بسیار دراز نشسته و بیالها کلهٔ بسیار بلندی داشت چشمهای او
بدرازی سر تن بود حدقههای چشمش بسیار کوچک بود دندانهای ایشان بلند دندانهای سباع پس رسول خدا عهد و میثاق
از او گرفتند که هرگاه نزد کرده باشد او بفرستد چون فارغ شدند از گرفتن میثاق ملتفت ابوبکر شدند و فرمودند برخیز
همراه برادرمان عرفطه برو و نظر نما در امر ایشان و حکم نما از هرچه حکم خدا است در حق ایشان جاری کن عرض کرد یا رسول الله ماکان
ایشان کجا است فرمودند تحت الارض بعفو دوزخ زیرین منزل دارند عرض کرد یا رسول الله چگونه طاقت دارم نزول تحت الارض
و دخول نزد ایشان و چگونه حکم کنم میان ایشان و حال آنکه نمیدانم بکلام ایشان تکلم نمایم بعد از آن ملتفت عمر شدند و فرمودند مثل سخنان
ابوبکر گفته بودند اعاده نمودند و نیز جواب ابوبکر را عرض کرد بعد از آن طلب نمودند امیرالمؤمنین ع را و فرمودند یا علی
با برادرمان عرفطه برو نزد قوم او و نظر کن در امر ایشان پس هرچه حکم خدا است در حق ایشان بعمل آر آنحضرت تمام شده که
امیرالمؤمنین سپند را از زمین برخواست شمشیر خود را بر میان حمایل نمود با ایشان عرفطه روانه شد ابوسعید و سلمان
گفتند که ما ایشان را تعاقب نمودیم تا آنکه بربیابانی رسیدیم حضرت ملتفت شد نظر نمودند سوی ما شکوه نادیده آن
نمانید ما رو بجای خود ایستادیم و نظر بسوی ایشان نمودیم که ناگاه دیدیم زمین شکافته شد امیرالمؤمنین ع و عرفطه داخل
در آن شدند بعد از آن زمین بصورت اول عود نمود و ما از حیرت نمودیم و از فضای حضرت و ندامت نامه میبا امیرالمؤمنین
کرا با بر او چه رو خواهد داد گذشت چون صبح شد رسول خدا نماز صبح را با ایشان ادا نمودند و بر صفا و آمدند برخرد نشسته
بودند و اصحاب نشستند تا آنکه متصل روز بعد از روز گذشت ظهر آمد امیرالمؤمنین ظاهر نگردید کمان نمیکند منافقان
در دل داشتند باهم بنای سخن گذاردند گفتند محمد پسر عم خود را بیابان برد و خلافت را برای او زبان پیغمبر
کوتاه کرد از افتخار نمودن بر پسر عم خود بر ما و در این گفتگو بودند تا نماز ظهر پس حضرت فرمود مراجعت نمودند و صفا
نمودند نشستند و انتظار امیرالمؤمنین را و فضای حضرت عصر رسید و منافقین در تکلم جرأت شدند تا آنکه حضرت نماز
عصر را ادا نمودند اثری ظاهر نگردید پس منافقین زبانهای خود را دراز نمودند بحدی که مایوس شدند از آمدن
امیرالمؤمنین پس رسول خدا بمحضر صفا عود نمودند و بمکان خود نشستند متفکر بودند در امر امیرالمؤمنین و منافقین
کلام خود را تمام نکرده بودند تا آنکه زمین شکافته شد و همه قوم یقین کردند بهلاک شدن ایشان ناگاه از مکان
شکافته گردید و آن جناب در حالیکه سیف الله الغالب علی بن ابیطالب و از شمشیر خون میریخت و عرفطه نیز همراه
بود پس رسول خدا برخواست و او را در بغل گرفت پیشانی و جبینش را بوسید و فرمود یا علی چه باعث شد در نیامدن
تو تا این وقت عرض کرد یا رسول الله رفتم بسوی خلق بسیار دیگر یعنی ظلم بر عرفطه و قوم او نموده بودند پس دعوت کردم
ایشان را بسه چیز و ابا نمودند اول دعوت کردم ایشان را بایمان بخدا تعالی و اقرار بنبوت و رسالت تو ابا کردند دوم دعوت
نمودم ایشان را بجزیه دادن نیز ابا نمودند سیم با ایشان امر نمودم که با عرفطه و قوم او مصالحه نمایند بعض مراتع و مرعی را از عرفطه
و قوم او باشد و بعضی دیگر از ایشان باشد نیز ابا نمودند چون قبول نکردند ایشان را که گفته بودم شمشیر در میان گذاردم و
کشتم از ایشان هشتاد هزار نفر پس طلب امان نمودند از من صلح شدند ایمان آوردند باخلاق و برادر شدند با عرفطه و خلاف
از میان ایشان برداشته شد و مشغول بودم تا این وقت پس عرفطه عرض کرد یا رسول الله خداوند جزا خیر دهد ترا و علی را پیس عرفطه
و از جانبی که آمده بود مراجعت نمود و در جزو یکی از دو شده کرد و از امیرالمؤمنین ع در مسجد کوفه خطبه میخواندند
که ناگاه اژدهائی بزرگ از پایان منبر پیدا شد و از پلهای منبر شروع نمود ببالا رفتن تا بپله آخر رسید حضرت ترسیدند که اژدها نزد ایشان ثعبان

آوردند بنحوی که دهان آن مار محاذی گوش آنجناب شد و چیزی در گوش آنحضرت گفت که بسیاری از حضار صدای او را
شنیدند بعد امیر المؤمنین بر فراز منبر بالا رفت و نمودند از منبر بزیر آمد و از نظرها ناپدید گردید پس حضرت خطبه را تمام نمودند
و از منبر بزیر آمدند مردم گرد آن سرور جمع شدند از حال آن ثعبان جویا شدند فرمودند که این ثعبان نبود بلکه حاکمی از حکام
اجنه بود امری بر او مشتبه شده بود آمده از من سؤال نمود و مراجعت نمود و از ابن عباس مرویست که گفت من با رسول خدا
و امیر المؤمنین عم بفناء کعبه بودیم که شخصی عظیم الجثه بهیئت اندامی مانند آنکه بر پدر رسول خدا ص چون او را دیدند بر او لعن
نمودند امیر المؤمنین عم عرض کرد یا رسول الله کیست این شخص فرمودند نمیشناسی او را ابو ... ابلیس لعین است پس آنجناب
برخواست و حلقوم و پیشانی او را گرفت و بر زمینش زد پیغمبر فرمودند یا علی او را رها کن زیرا که خدا او را مهلت داده
است تا وقت معین پس امیر المؤمنین عم عرض کرد او را رها نمودند پس آن ملعون عرض کرد یا علی مرا رها کن تا بشارتی
از برای تو بگویم بدانکه از برای من بر تو و شیعیان تو تسلطی نیست بخدا قسم که کسی دشمن تو نمیشود مگر آنکه من با پدر او شریک
بوده‌ام در نطفه او و از علی بن محمد صوفی نقل شده که روزی ابلیس لعین را ملاقات نمود پرسیدم از او کیستی و نام تو چیست
گفت من از اولاد آدم هستم پس علی گفت لا اله الا الله یا بو از قومی هستی که کار ایشان می‌کنند که خدا را دوست میدارند حال آنکه معصیت
او را میکنند و ابلیس را دشمن میدارند حال آنکه اطاعت او مینمایند پس بگو کیستی و نام تو چیست گفت منم کشنده هابیل
و منم آنکه با نوح در کشتی سوار شدم و منم پی کننده ناقه صالح و منم آنکه در آتش انداختم ابراهیم را منم ملعون هلاک کننده
قوم فرعون در دریا نیل منم صانع گوساله بنی اسرائیل منم صاحب اره زکریا و منم آنکه همراه ابرهه بودم در روز فیل
بسوی کعبه با فیل برای خراب نمودن خانه خدا و منم جمع کننده کفار از برای قتل پیغمبر در احد و حنین منم که القا حسد را
نمودم در قلوب منافقان در روز سقیفه و منم واقف در عسکر صفین منم شماتت کننده یوم کربلا بمؤمنین منم یاور
منافقان و منم هلاک کننده اولین و گمراه کننده آخرین منم رکن قاسطین و شیخ ناکثین و ظهیر مارقین منم ابو مره از آتش
خلق شده‌ام نه از طین و منم آنکس که غضب کرد بر او حضرت رب العالمین پس صوفی گفت ترا قسم میدهم بحق که خدا بر تو
زاده کرد دلالت نمائی بر عملی که موجب قرب بسوی خدا شود و یاعث برائت از عذابش بوده باشد هر که بدهر جواب گفت که در دنیا قناعت
کن بعفاف و کفاف و تو شر برادرانت از برای آخرت خود السلام از محبت علی بن ابیطالب نیست و دشمنان او بدرستیکه من عبادت کردم
خدا را در هفت آسمان و معصیت نمودم او را در هفت زمین با نمیایم ملک مقرب او و نه پیغمبر مرسل را مگر آنکه تقرب بحق میجستند بسوی
خدا بواسطه دوستی علی بن ابیطالب از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که روزی رسول خدا ص نماز صبح را ادا نمودند
بعد از آن تکیه دادند بمحراب و اصحاب در خدمت آنحضرت صف کشیده بودند و از جمله ایشان بود مقداد و حذیفه و سلمان
و ابوذر که از بیرون مسجد غوغا و هیاهوی عظیمی برخواست رسول خدا ص بحذیفه فرمودند که ببین این صدا از کجا است
حذیفه میگوید چون بیرون آمدم دیدم چهل نفر را که بر راحلهای خود سوار بودند و نیزه‌های بلند که در دست داشتند از عقیق
سرخ بود در دست داشتند و کلاه‌های مکلل بدر و جواهر بر سر داشتند مقدم ایشان جوانی شیک بود چون مهتاب و فریاد
میکشید البدار البدار الی محمد المختار المبعوث فی الارض یعنی بشتابید بشتابید بسوی محمد برگزیده شده است
از جانب خدا و مبعوث شده در مشرق و مغرب عالم است پس حذیفه میگوید من برگشتم و واقعه را بعرض آنجناب رسانیدم فرمودند
ای حذیفه بسوی خواند خرم فاطمه و کاشف کروب بند حضرت علام غیوب عالم صبور و لسان شکور یعنی آنکه
اسم او مذکور است در تورات و انجیل و زبور ابن عم من علی بن ابیطالب نزد من بخوان پس من رفتم و آنجناب تشریف
در بیت الله تعالی مشرف شدم فرمودند ای حذیفه آمده است جوانی ... میگوید مبدأ من ابتدا و خلعت از آن ولاد
ایشان را و عالم هستم که از برای امری بسوی شما آمده‌ایم پس داخل بسوی مسجد شدند قبل سید بیکران جهل نفر بیات

۱۱۸: الغرض قادر بکرد و پیغمبر حلقه زده اند چون ناگاه جمال آن مظهر نور ذو الجلال از افق باب مسجد طالع گردید همه
برخواستند و برپا ایستادند رسول خدا اشاره فرمودند که ای قوم بجاهای خود بنشینید چون نشستند آنجوان
امرد برخواست ایستاده و فریاد برآورد و گفت یا ایها الناس کیست هادی و رهنمای بی زادیکی از ظلمت و شکننده بتهای
کفار و سالار جوانان و کیست آن کسیکه شاکر است با آنچه خدا وند منان باو عطا فرموده و جهاد کننده در غزوات
و کشنده شجاعان و مسند نشان و صحن سینه‌ها نام و نام و نامور و یعنی علی بن ابیطالب رسول خدا فرمودند یا علی بگو
این جوان را بگو حاجت او را برآور امیرالمومنین فرمودند ایجوان نزد من بیا تا آنکه حاجت ترا برآورم و امراضت را برطرف
کنم آنجوان بعون و یاری خدا وند منان پس بگو حاجت خود را تا ترا بآمال خود برسانم و مردم بدانند که منم کشتی نجات و منم عصا
موسی و کلمه کبری و منم نبأ عظیم و صراط مستقیم جوان عرض کرد من برادری دارم بسیار دنیا طلب اگر دبود روزی کار
کار چند درهم ... وکوهی ... برخوردند بعد از آن اصبحید نموده بفضل رسانید چون حسنین
نمودند آنحال ضعیف ... و مبتلا بفالج کردید ... و بکنکی مبتلا شد ما از خبر دارند که این شخص که شما او را بینید
مفتاح این امراض دوای این مرض ... و مبتلا ما ... شجاع مردافکن و صاحب اموال و جواهر
بسیار و الاجلال خدم بیشمار هستند ما ازنقبای قوم عاد ... امدایم برای امتحان که اگر این پیغمبر شما شفا
دهد برادر ما تمام قبیله ایمان آوردیم و الا نه چون کلام آنجوان تمام شد مظهر عجایب مظهر غرایب اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب علیه السلام روی مبارک بجانب آنجوان نموده و فرمود که ای برادر تو عجایب بن هلال بن عصبت
سعد بن مقنع بن علاق بن ... مغیث عاد چون جوان نسب خود را از آنجناب شنید عرض کرد ای مولای من از نسبت ما جماعت
از قبیله ... ما خواهد ... پس اگر او را شفا داده شود ... ما از بت پرستی رجوع نمائیم بدین پسر عم تو محمد بن عبدالله
در این گفتگو بودند که جنازه بر محمل نشسته وارد شد و نا خود را بباب جوار رسول خدا نمانید پس آنجوان عرض
کرد که برادر من امیرالمومنین عرض برخواستند و نزد محمل آمدند چون نظر نمودند جوانی را با صباحت منظر و کمال لطافت
دراز کشیده فرمودند چشم آنجوان چون بر حضرت افتاد اشک جاری کرد و با لسان ضعیف و قلب حزین عرض کرد
آنجوان فرزند نبوت بسوی شما استغاثه و پناه آورده ام حضرت فرمودند ایجوان اندوه بخود راه مده که شفا جمیع جوارح
و اعضا تو شامل تو خواهد شد بعد از آن ندا در داد و فرمود ایها الناس امشب را بیائید در بقیع تا آنکه ببینید معجزه علی را
پس مردم از بلند و عظیم در بقیع همه جمع شدند چون شب شد امیرالمومنین ذو الفقار را بر دوش گرفته بیرون
آمدند و فرمودند بقوم همراه من بیائید تا آنکه بر شما بنمایم عجایبی را که خدا بمن عطا فرموده پس آنحضرت فرمود ... انداختند
آنجناب برد و اشد شدند چون قدری راه رفتند و انتشر ... و ... آنکه نا ... کردید و اول ... المقتدا دو کم ... بود و بسی کثیر
المقدار و بسیار بود ... حضرت ... شدند ... اولی و از او عبور نمودند و برادر دوم بیابان داخل شدند
چون داخل شدند صدای ... مانند صدا ... ما ان را شنیدیم و ... برادر ... دمشاهده ... بسیار و دهد
از اول شب تا صبح ... گذشت و ... هراسان و از امیر مولای خود ما ... پریشان نبودیم تا آنکه تا ریکی شب
برطرف شد و سفیده صبح طالع کردید ... آن تمام شد چون نظر نمودیم مولای خود علی بن ابیطالب مراجعت
نمود ... بر دست ... کردند که ... ده شاخ داشت ... چشم داشت ... میان جبهه موهای ... مانند موی ... بود
پس ... شدند بسوی محمله که جوان مفلوج در آن بود ایستادند و فرمودند ایجوان برخیز باذن خدا ... اگر خوشی
تو برطرف کرده ... آنحضرت جوان ... برخواست چون جمیع اعضا و جوارح خود را صحیح و سالم دید خود را
بقدم ... امام انداخت ... بوسید و عرض کرد دست ... ببعیت نمایم ... که ... دست ... بوهدا ... نبت

و بیکی بودن خدا و بنبوت رسول بودن محمد بن عبدالله و شهادت میدهم بانکه تو هستی ولی دوستان خدا و ناصر و یاری
کننده دین او و بعد از ان تمام ان کسانیکه با او بودند اسلام قبول نمودند مردم مبهوت و متحیر بودند از وقوع این واقعه و کیفیت
ان سر بریده حضرت نموده اند که فرمودند ایها الناس این سر عمرو بن لای ... است پنجه هزار جوان وارد
شده بود از جانب صاحب این سر بود و قبیله ایشان دوازده هزار نفر بودند که اراده شکر ... و تمام ... اینها را شمشیر
بکشند بنایید ای قوم ... و رسول ... تا ... شوید یا ... سیمی در ذکر بعضی احادیث که
وارد شده در اینکه ... حضرت ... علی بن موسی الرضا
عرض کرد یا ابا الحسن خبر ده مرا از جهت چه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را قسیم الجنة و النار میگویند و مقصود
از این چه ... مرا که من ... پدر ... ابن عباس ... فرمودند ... که
او از پدران ... عبدالله بن عباس ... رسول خدا شنیدم که فرمود حب علی ایمان است و بغض او کفر یعنی
دوستی علی ایمان است و بغض و دشمنی او کفر است عرض کرد ... بهشت و دوزخ این هنگام منوط به حب
و بغض او است ... هر کس محب او باشد مؤمن است چون مؤمن شد لابد از اهل بهشت خواهد بود و هر که بغض او داشته باشد
لابد کافر است و اهل دوزخ خواهد بود پس مامون عرض کرد یا ابا الحسن ... در دنیا ... شهادت میدهم
که تو هستی وارث علم رسول خدا ابو الصلت گفت چون حضرت ... مشرف شد عرض
کردم یا ابن رسول الله ... جوابی فرمودید مامون را فرمود ای ابو الصلت ... و مقدار فهم ... او را
گفتم ... پدرم ... امیر المؤمنین علیهم السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند یا علی تو ... قسمت کننده بهشت و دوزخی در روز قیامت میگوئی ... در حدیث دیگر از
مفضل بن عمر از امام جعفر صادق ... پرسیدم که ... سبب بود امیر المؤمنین قسیم الجنة و النار فرمود که
... بغض او کفر ... است ... خلق شده از برای اهل ایمان و جهنم از برای اهل کفر
... قسیم الجنة و النار نامیده اند ... اند که ... بهشت
... دشمنان او ... مفضل عرض کرد یا ابن رسول الله انبیا و رسل و اوصیا ... امیر المؤمنین را دوست ... دشمن
ایشان ... بودند ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... فرمود ...
... خدا و رسول او را دوست ... باشند ... خدا و رسول ... دوست ... باشند ...
... علم ... امیر المؤمنین عرض کرد ... شنیدم ...
... رسول خدا ... عرض کرد خدایا ... دوست ...
... این طعام ... امیر المؤمنین ... عرض کرد ...
همه انبیا و رسل و اوصیای ایشان دوست داشته باشند ... خدا و رسول او را دوست داشته باشند ... خدا و رسول را
دوست داشته باشد مفضل عرض کرد یا ابن رسول الله ... پیغمبران ... دوست
نداشته باشند ... خدا و رسول و جمیع پیغمبران او را دوست داشته باشند پس ثابت شد که جمیع پیغمبران خدا و رسل
و جمیع مؤمنین محب و دوست علی بن ابی طالب بوده اند و ثابت شد که جمیع دشمنان انبیا و رسل و کسانیکه ...
... دوست ... از اهل ...
علی بن ابی طالب ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
... امیر المؤمنین قسیم الجنة و النار است ... مفضل عرض کرد یا ابن ...

۲۴: را نموده و صفحه دلم را گشوده خدا و دانش فیع عموم از شما بهتر باید از علمیکه خدا بشما عطا فرموده مرا چیزی تعلیم فرما
که موجب نجات من باشد پس فرمودند بپرس هر سؤال کنی تا جواب بگویم عرض کردم یا رسول الله آیا علی بن
ابیطالب دوستان خود را داخل بهشت و دشمنان خود را داخل جهنم میکند یا آنکه رضوان و مالک متصدی میشوند
ارشاد فرمودند ای مفضل آیا ندانی که خداوند عالم رسول خدا را مبعوث کرد با پیغمبری در حالتیکه روح مجرد بود
پیش از انبیاء و رسل در حالتیکه ایشان هم روح مجرد بودند و دعوت نمود ایشان را که اقرار نمایند بوحدانیت و یگانگی خدا و
اطاعت امر و نهی او را و وعده بهشت داد کسی را که اطاعت کند و وعید بجهنم نمود کسی را که مخالفت ورزد عرض
کردم بلی یا رسول الله فرمودند آیا پیغمبر ضامن نیست آنچه وعده و وعید که از جانب خدا نموده عرض کردم چرا ضامن است
فرمودند آیا علی بن ابیطالب جانشین و امام بر امت نیست عرض کردم چرا هست فرمودند آیا رضوان و مالک از جمله ملائکه
که استغفار میکنند از برای شیعیان او نیستند عرض کردم چرا فرمودند پس امیرالمؤمنین قسمت بهشت و دوزخ را می کنند
از جانب رسول خدا و رضوان و مالک متصدی میشوند داخل کردن مؤمنین را در بهشت و منافقین را در جهنم و لیکن
بامر آنجناب پس هر کرا بفرماید که اهل بهشت است رضوان او را داخل بهشت نماید و هر کرا گوید که مستحق جهنم دارد مالک
او را بسوی آتش کشاند ای مفضل آنچه را گفتم فرا گیر و از غیر اهلش پنهان دار و در حدیثی دیگر جامع از ابن عباس روایت
کرده که چون رسول خدا فتح مدینه را نمود جناب جعفر از حبشه بجانب مدینه آمد و پادشاه آنجا او را با جاریه هدیه
برای امیرالمؤمنین فرستاد حضرت او را بجانب بردند و بر فاطمه علیها السلام وارد شدند دید که آنجناب پیر مبارکرا
داخل حجره جاریه نموده اند متغیر گردید پس برقع بر سر انداخت و از بسوی خانه پدر بزرگوار خود گردید برای شکایت
امیرالمؤمنین که جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و عرض کرد یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه
بسوی شما میآید برای شکایت امیرالمؤمنین شکایت او را قبول منما چون وارد شد فاطمه بر پیغمبر رسول خدا فرمودند
ای فاطمه برگرد بسوی خانه زوج خود و بگو او را که برای خوشنودی تو بپدرم شکایت ترا در حق تو قبول ننمود فاطمه بخوانده
مراجعت فرمود واقعه را بعرض آنجناب رسانید فرمودند ای فاطمه من هم بجهت خوشنودی تو این جاریه را در راه خدا
آزاد نمودم جبرئیل بر رسول خدا نازل شد عرض کرد یا محمد خداوند سلام میرساند و میفرماید که بشارت ده پسر
عم خود علی بن ابیطالب را که ما نیز بهشت را عطا فرمودیم بجهت جاریه که برای خوشنودی فاطمه آزاد نمود پس چون
روز قیامت شود بر در بهشت بایستد و هر کرا بخواهد داخل بهشت نماید و هر کرا بخواهد منع کند رسول خدا ص
فرمودند یا علی بخ بخ لک کیست مثل تو و حال آنکه قسیم جنت و نار تو هستی و از پیغمبر در کتاب خود از ابن عباس روایت نموده
که چون روز قیامت شود خداوند امر میفرماید مالک را که جهنم را برافروزد و رضوان را امر میفرماید که بهشت را
زینت نماید و بیاورد صراط را بکشند و میزان عدل را برپا دارند پس منادی از جانب خداوند ندا در دهد که یا محمد بیاور
امت خود را در معرض حساب بعد از آن هفت قنطره که عبارت از هفت پل باشد بر روی صراط کشیده شود که طول
هر پل هفت هزار سال راه باشد و بر هر پلی از این قناطر هفتاد هزار ملائکه چند باشد که عبور کنندگان را از قناطر
پرسند و عبور نمیکند این قناطر هفتگانه را مگر کسیکه دوست دار شیعه باشد علی و اهل بیت را دانسته باشد
ایشان را و ایشان نیز او را بشناسند و کسیکه ایشان را نشناسد خداوند او را سرنگون در آتش کند هر چند که با او
باشد هفتاد هزار عابد آیا بلیست فی همه در آنکه جمیع خصال و صفات جمیع انبیاء علیهم السلام در آنحضرت است
جمعا ذکر او در همه فضایل را بسید انبیاء محمد بن عبدالله صلوات الله و سلامه علیه سوای مرتبه نبوت که اختصاص مخصوص
آن سرور داشته اخبار در این باب زیاده از حد تواتر است و در این کتاب اکتفا میشود بجمله از آنها از عبدالله بن

مسعود مرویست که گفت روزی در خدمت رسول خدا نشسته بودند و جمعی از اصحاب در خدمت آنجناب حاضر بودند که ناگاه از دور جمال عدیم
المثال مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام از دور نمایان شد حضرت روی مبارک را بسوی اصحاب نموده فرمودند
هر که میخواهد نظر کند بآدم در علم او و بنوح در حکمت او و بابراهیم در حلم او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب و در حدیث
دیگر از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که رسول خدا روزی با جناب نشسته بودند و اصحاب که حاضر بودند
که سید الاوصیاء علی از دور نمایان شد رسول خدا فرمودند هر که میخواهد نظر کند بیوسف در جمال او و بابراهیم در خلق
او و بسلیمان در بهجت او و بداود در حکمت او پس باید نظر کند بسوی علی بن ابی طالب و در روایت دیگر فرمودند هر که میخواهد
نظر کند بآدم در علم او و بنوح در سلامت او و بابراهیم در حلم او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب و نیز در حدیث دیگر فرمودند
هر که خواهد نظر کند بآدم در خلق او و بنوح در حکمت او و بابراهیم در حلم او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب و از حضرت علی بن
موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی سؤال کردم از خدا برای
خود چیزی را مگر آنکه از برای تو نیز سؤال کردم آن چیز را غیر مقام نبوت را چونکه خطاب سید انبیا بعد از تو دیگر پیغمبری
نیست تو خاتم الانبیاء هستی و علی خاتم الاوصیاء و علی بن جعفر از برادر امام موسی از پدر اش علیهم الصلوة والسلام از رسول
خدا روایت میکند که آنحضرت فرمودند خداوند مرا بلند کرد نظر دیگر انتقال داد دیدم بر درها و دیوارها نام طهر بعد طهر تا آنکه از پشت
پدران خود با بن عادیت وارد شدم پس انگشت سبابه و وسطی خود را بهم ضم کرده فرمودند که من بقدر یکی از آن دیگری زیاده
مقدار زیادتی انگشت وسطی بر سبابه بشخصی عرض کرد یا رسول الله کیست آنکه میفرمائید فرمودند علی بن ابی طالب و سلمة بن
قیس از رسول خدا روایت میکند که آن سرور فرمودند مثل علی در آسمان هفتم مثل آفتاب است در زمین که در روز طالع میشود
و در آسمان اول مثل قمر است در زمین که در شب طالع میشود فضلی که خدا بعلی عطا فرموده اگر قسمت بشود بر تمام اهل زمین
همه را کفایت میکند همه اهل را و فهمی که خدا بعلی داده اگر بر جمیع خلق زمین قسمت شود لبریز باشد شبیه است ملایمت او بملایمت جمیع ایشان را
لوط و خلق او بخلق یحیی و زهد او بزهد ایوب و سخاوت او بسخاوت ابراهیم و بهجت او ببهجت سلیمان بن داود و قوت او بقوت داود و بر
اسم او در جمیع حجابات بهشت نوشته است و خداوند مرا بشارت داد باینکه علی محبوب است نزد پروردگار و منزلی است نزد ملائکه
و خاص و خالص من است و خداوند او را ابلیس و دیو من کرده است پس من از خداوند سؤال و خواهش نموده ام که خداوند
قبض روح او را قبل از من نکند و او را قبض روح بشود در حالتیکه شهید باشد من چون داخل بهشت شدم دیدم علی حور بان
علی را که زیاده از برگ درختان بود و قصرهای او را دیدم بعدد آدمیان همه مردم بود علی از من است و من از علی هستم هر که علی را
دوست دارد مرا دوست داشته است و دوستی علی نعمت است و متابعت او فضیلت است که در زمان بعد از من کسی الا آنکه علی
اکرم و اعز از او است بعد از من مادر متولد نمیشود احدی که خروج و تولد او بهتر از علی باشد و وارد نمیشود منزلی را مگر آنکه آن
منزل میمون و مبارک خواهد شد بر صاحبش خداوند بر او نازل فرموده حکمت را و مخلوق کرد اینقدر بر او فهم ملائکه در مجلس
حاضر میشوند ملائکه را نمی‌بیند و اگر بعد از من نبوت کسی روا بود هر اینه علی میبود مثل علی مثل خانه کعبه است که زیارت کرده
میشود و زیارت نمیکند مثل علی مثل قمر است که چون طلوع کند ظلمت را دیگر بر طرف میشود و مثل او مثل آفتاب است که چون
طالع میشود تمام عالم از پرتو نور او روشن میگردد و اخبار و احادیث در مشارکت آنجناب با جمیع انبیاء بجز مرتبه نبوت
بلکه افضلیت آنحضرت بر بیشتر از انبیاء بسیار است و این کتاب گنجایش ذکر تمام اخبار را ندارد لهذا اکتفا میشود ببعضی از
اخبار از جمله فضایل و مفاخر آن مفخر دودمان آدم و خاتم وصیین و وصی سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که مستفاد از جمله آیات
و اخبار میشود مساوی بودن آن سرور است با جمیع پیغمبران در جمیع صفات تا مشارکت با آدم علی نبینا و علیه السلام
در چند چیز است اول در علم که خداوند عالم علی در حق او میفرماید و علم آدم الاسماء کلها و پیغمبر در حق علی فرمود

۱۲۳: انا مدینة العلم و علی بابها و هم تزویج کما اینکه تزویج حوا در بهشت شد از برای آدم تزویج فاطمه علیها السلام نیز در بهشت
شد از برای علی سیم آدم را ابو الاول میگویند و علی را هم نیز ابو العلویین میدانند چنانچه آدم آنکه آدم خلیفة الله بود و خدا
در حق او میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة و علی نیز خلیفة الله بود باتفاق خاصه و عام اگرچه عام خلیفه چهارم میدانند
اذنا اونرا ولی را اصل خلافت میکنند پنجم آنکه چون نفخ روح شد در جسد شریف عطسه کرد و تکلم نمود بلفظ الحمد لله و علی هم چون
از مادر متولد شد بسجده گردید و حمد و ثنای خدا را بجا آورد ششم آنکه جمیع انبیاء را از نسل آدم خدا وند بوجود
آورد کما اینکه همه اوصیاء پیغمبر را هم از صلب علی هم بعرصه وجود آوردند هفتم آنکه جنازه انبیا را مثل جنازه آدم ملائکه
بدوش خود برداشتند هشتم آنکه آدم در بهشت بود و از گندم [illegible] خدا وند امر کرد که او را بیرون کردند و علی [illegible] بهشت [illegible]
فرمان که خدا میفرماید فجزاهم بما صبروا جنة و حریرا و زید بن اسلم از ابن عمر روایت میکند از رسول خدا که مخصوص
فرموده [illegible] تمام [illegible] فخر میکند به پسر خود شیث و من فخر میکنم بواسطه علی بن ابی طالب و اما مشارکت ادریس با او در
نیز در چند خصلت است اول آنکه ادریس [illegible] از طعام بهشت تناول فرمود در دنیا نخورد و لکن علی هم چند مرتبه
از طعام بهشت تناول فرمود در دنیا بخورد دوم ادریس چون تدریس کتب نمود مسمی بادریس گردید و خدا وند در حق علی
میفرماید و من عنده علم الکتاب سیم آنکه ادریس اول کسی است که وضع خطا کرد و قانون نوشتن را تعلیم مردم نمود و علی
اول کسی است که علم کلام و نحو را [illegible] و اما مشارکت نوح با علی علیه السلام نیز در چند چیز است اول
گرفتن عهد و میثاق از مردمان اما میثاق نوح خدا میفرماید و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و اما میثاق علی پیغمبر
فرمود که خدا [illegible] میثاق [illegible]
سیم [illegible] خدا در حق او میفرماید [illegible] الاخسرین [illegible] خدا [illegible]
که [illegible] الاوصیاء [illegible] و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
نوح را شیخ الانبیاء میگویند و علی را شیخ الائمه میگویند و خدا ذکر فرموده است [illegible] و موضع اول
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران [illegible] ذکر فرموده در هشتاد [illegible] موضع [illegible] امیر المؤمنین است
واسم نوح را [illegible] کرد [illegible] علی را [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] طوفان
[illegible] نوح [illegible] طوفان [illegible]
نازل شد ود در حق نوح گفته شد یا نوح اهبط بسلام و در حق علی سلام علی آل یس هر که با نوح در کشتی سوار شد نجات یافت از غرق شدن
همچنین [illegible] علی ابن ابی طالب و اما مشارکت ابراهیم نیز در چند خصلت است در حق
ابراهیم خدا میفرماید هدیناه الی صراط مستقیم و در مادح علی گفته شد و علی بکل قوم هاد در حق ابراهیم میفرماید
و آتیناه فی الدنیا حسنة و در باره علی فرمود [illegible] در حق ابراهیم میفرماید [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم فرمودند [illegible] و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و
[illegible] در حق ابراهیم سلام علی ابراهیم و در شان علی سلام علی آل یس [illegible] ابراهیم و اتخذ الله ابراهیم خلیلا [illegible]
[illegible] انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و در باره ابراهیم و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و در شان علی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] ابراهیم انی جاعلک للناس اماما و در باره علی و کل شیء احصیناه فی امام مبین و در حق ابراهیم
میفرماید و ابراهیم الذی وفی و در شان علی یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و در حق ابراهیم میفرماید
و انه فی الآخرة لمن الصالحین و در حق علی صالح المؤمنین [illegible] ابراهیم و اسمعیل [illegible]

عشر را صلوات الله علیهم را از نسل علی و از نسل ابراهیم قرار داد همچنان که دوازده پیغمبر از نسل علی و از ذریه امام عظیم الشان
که هر یک از ایشان افضل اند از جمیع انبیاء و ابراهیم را در منجنیق گذاردند و معلق کردند تا در آتش اندازند با آنکه مجبور بود و قادر
نبود در دفع نمرود با آنکه از انبیاء بود و علی را در شب یکبار در میان آتش انداختند و حقش را غصب نمودند و حال آنکه قادر بود در دفع
شان را بر یعنی کسانیکه بیعت نکردند را نمودند و سایر انبیای بعد از ابراهیم از نسل او بودند و سایر اوصیای بعد از علی نیز
از نسل او هستند ابراهیم کسر اصنام نمود و افاده کرد که بزرگتر از همه اینها بود و آنکه گذارد چون باو گفتند ءانت فعلت هذا بالهتنا
یعنی که شکستن استخفاف این ماذا فرمود بل فعله کبیرهم یعنی بت بزرگ این کار را کرده است اما علی چون پای بر دوش
نبی گذارد تمام سیصد و شصت بت که بزرگ اینها هبل بود از فوق خانه کعبه به زیر آورد همه اینها را ریزه ریزه نمود و نگاه
بلغت انبیاء نمایند ابراهیم در خواب دید ذبح ولد خود اسمعیل را و علی نیز در خواب دید پسر دیده خود حسین علیه السلام
در میان دریای خون غوطه میخورد و میخواهد استغاثه میکند کسی بفریاد او نمیرسد ابن عباس روایت میکند که در جنگ صفین
در رکاب فیض انتساب امیر المؤمنین ع بودم چون بزمین نینوا رسیدیم حضرت تجدید وضو نمودند و بخواب رفتند
چون بیدار شدند فرمودند که حالی در خواب دیدم جماعتی مردان سفید پوش را علمهای سفید در دست از آسمان بزیر آمدند
و در کمر اینها بسته بود شمشیرهای سفید و دور این زمین را خط کشیدند و نخلهای چند میان آن خطه نمایان گردید نگاه
دیدم آن نخلها بزمین رسیده شدند بعد از آن دریای خونی را دیدم چون نظر کردم نور دیده و سرور سینه خود حسین را
دیدم که میان آن دریای خون غوطه میخورد هر چه طلب فریاد رسی میکند کسی او را فریاد رسی نمیکند و این حدیث طولانی است
ان قدر که مناسب مقام بود ذکر شد و ثنا کند استخلاف را ابراهیم را در شصت و پنج موضع در کتاب خود که اول آن اذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات و آخرش صحف ابراهیم و موسی باشد و اما علی ع ربع قرآن را خدا در شان او نازل نمود و اما مشابهت یعقوب
یعقوب دوازده پسر داشت یوسف را بیرون از میان ایشان برد و سه تن شدند و برای علی ع همه فرزندان او دو پسر
عزیز ترین همه اینها جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام بودند یعقوب مبتلا شد بفراق یوسف و مبتلا شد علی ع
بقتل حسین یعقوب تکلم تاکید نمود در وقتیکه عرض کرد لحوم الانبیاء علینا حرام یعنی گوشت پیغمبران برما حرام است و علی ع
تکلم نمود با اژدها در بالای منبر و تکلم فرمود با شیر کوفه یعقوب دوازده پسر داشت بعضی مطیع و بعضی طاغی و علی دوازده
پسر داشت همه اینها معصوم و طیب و طاهر بودند و اما مشابهت با یوسف بزرگ چیزها است یوسف را برادران حسد
بردند که ال... ... پدر داد ... علی را حسد بردند دشمنان دین چون ... او را
داده او مشاهده نمود خدا و ندم و ... ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله و برادران یوسف گفتند انا له لناصحون
و انا له لحافظون یعنی ما او را پرستاری میکنیم و ... و حال آنکه در باطن دشمن او بودند و دشمنان علی علیه
السلام با او در ظاهر اظهار دوستی مینمودند و در باطن در مقام خصومت بودند که آن شمع ولایت چراغ هدایت را خاموش
کنند یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم یوسف را خداوند در قرآن خطاب بصدیق فرموده یوسف ایها الصدیق و
علی ع فرمودند انا الصدیق الاکبر یوسف را یعقوب برسم ودیعه ... برادران سپرد پیغمبر ص علی را برسم امانت
در میان امت گذارد و فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی یعنی من دو چیز را در میان شما امانت میگذارم یکی
ثقل اکبر کتاب خدا دوم ذریه طاهره خود اما یعقوب را فرزندان او بردند ... انداختند اما ثقلین
را اول کار بر امت کردند حقش را غصب نمودند خوانش بشکم کردند با بیعت آنرا که ... نمودند اصحاب ... پیراهن
یوسف را یعقوب بوی فرزند از فاصله استشمام نمود وقتی که گفت انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون و شیعیان علی ع را بوی
بهشت را از فوق هفت آسمان استشمام مینمایند خداوند در کتاب کریم میفرماید و اما ان کان من المقربین فروح و ریحان

وجه نعیم و اما مشارکت او با موسی ع نیز در چند جهت است موسی را تربیت نمود اعدا عدو خدا و عدو او که فرعون باشد علی را
۱۲۳ : تربیت نمود بهتر از ... دشمنان خدا جناب خاتم انبیا و محمد مصطفی ص موسی را ابن عمران نامیدند علی را نیز ابن عمران میخوانند
موسی را محافظت فرمود خداوند در کودکی از شر فرعون و فرعونیان و در بزرگی از ... و علی را نیز محافظت نمود در
کودکی از اژدها وقتی که در گهواره بود و در بزرگی از فرعون موسی را اطاعت نمود لشکر ضفادع وقتی که عصای خود را زد
بدریا کفت الحجی ... الضفادع و علی را اطاعت نمود اژدها و مار و حال آنکه خوف و رعب اینها بیشتر از ضفادع بود ...
... مسخر کردانید برای موسی ... بنی اسرائیل و مسخر کردانید برای علی نیز ماهیان نهروان را و براو سلام کردند
و مسخر کشتند بدعای موسی خدا زنده کردانید قومی را و بدعای علی زنده کرد خدا ... سام بن نوح و اصحاب کهف را و موسی را
... در قرآن ... موضع ذکر فرموده اما علی را ... موسی ... خدا هرون را جانشین او کردانید
پیغمبر نیز ... ... که علی خلیفه او باشد فرمود یا علی تو نسبت بمن بمنزله هرون میباشی نسبت بموسی مخاصمه نمود
موسی با فرعون و هامان و قارون با عسکر فراوان و غالب شدند بر همه ایشان ... نمودند محمد و علی با همه عنود
و ... موسی و ... تا ... ایشان ... تمام دشمنان موسی ... عرق ... فرمود که ثم اغرقنا
الآخرین و انجینا موسی و من معه و ... محمد و علی علیهما السلام ... خدا ... را ... خواهد کردانید
... ایشان ... قرآن ... الذین
... قوم ... موسی و هرون ... ما
... علی علیهما السلام ... سبیل الله ... علیهم ... فی طغیانهم یعمهون
... موسی ... و لا تخف و اما علی ... اژدها را ... نمود ... که ...
... موسی عصا ... والفقار بود ...
... کردن ... عصا موسی را ... ذوالفقار
علی ... برای موسی ع دوازده اسباط بود و از برای علی نیز دوازده امام ...
... موسی ... فاخلع نعلیک ... واما علی ...
... اسنام ... موسی ... و از برای علی ... موسی ... هرون ...
... در رسول خدا ... موسی ... علی و اما مشارکت ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی انت بمنزله هرون من موسی ... یا علی ... ماه ...
... هرون ... موسی ... هرون ... روستا ... واهل ... شنند
... ... بر هرون ... ... مصر
... هرون خلیفه ... موسی ... علی ... تمام ... خداوند
... کرامت ... علی ... من ...
... لوح محفوظ نوشته شده ... دنیا ... خواهد
... تمام ... والفقار ...
ماه ... ... ابن ...
... بود ...
رسول ... و ... و اما مشارکت او با ابوبکر ... انبیاء بود ...

و علی نیز مثل ایوب صابر بود ایوب بسی سال در بلا صبر کرد علی سی سال بعد رحلت رسول خدا در بلا و اذیت ابتلا و قبایح ۱۲۰
اعراب و اشرار کفار صبر نمود و سی سال بعد از وفات آن سرور تا آنکه کار بجائی رسید که خانه که محل نزول وحی بود و جبرئیل
بی اذن داخل نمیشد هیزم آوردند و آتش زدند و چون نخستین در بسوخته شد لگد بر در خانه زدند در را شکسته بر
پهلوی فاطمه وارد آمد و طفلی که او را رسول خدا محسن نامیده بود حامله بود سقط شد در حق ایوب نازل شد انا
وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب در شان علی گفته شد الذین اذا اصابتهم مصیبة والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
و در آیه دیگر جزاهم بما صبروا جنة و حریرا و اما مشارکت آنجناب با یونس یونس را خدا ذا النون نام گذاشت نام
علی را خداوند از اسم مقدس خود مشتق فرمود و او را علی نام گذاشت در حق یونس میفرماید اذ ابق الی الفلک المشحون یعنی
فرار نمود بسوی کشتی مملو از مال و متاع اما علی کشتی نجات و سفینه مملو از علم است زیرا که پیغمبر فرمود مثل اهل بیتی
مثل سفینة نوح یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که سوار شد نجات یافت از غرق شدن و هر که اعراض نمود از سوار شدن
غرق گردید و در دنیای دیگر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است یونس را چون
خداوند مبتلا گذاشت و از زندان شکم ماهی خلاص فرمود در دنیا لیکن ملوم بود در نزد خداوند اما علی را
وصیت نمود اهل هر شهر در مقابل او سر بسر او بود خداوند دشمنان و جمیع حفظ بدن او از آفات و بلیات اما علی
از عبودیت قبا ما اجتنبنا و اظهر نمود در حق ابو جعفر و علی میفرماید و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون یعنی فرستادیم او را بسوی صد
هزار نفر یا زیاده اما علی را خداوند امام تمام جن و انس فرمود بلکه او را امام و پیشوای اهل صد هزار هزار عالم
یا زیاده کرده اند و اخبار در این باب بسیار است از آن جمله روایت توحید صدوق است از جابر بن یزید از امام محمد باقر
روایت شده که فرمودند آیا گمان میکنی که خداوند خلق نموده است این یک عالم را نه والله بلکه خلق فرموده است
صد هزار هزار عالم و صد هزار هزار آدم و تو در آخر آن عالمها و آدمها هستی و ابی سعید همدانی از امام حسن
روایت نموده که از برای خدای تعالی دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و هر شهری هفتاد هزار دروازه دارد و که
از تمام جمعیت کثیره اهل آنجا است که غایب و مرده نمیرد هر دروازه هفتاد هزار لغت مختلف تکلم میکنند و ما اهل بیت
علیهم السلام تمام آن لغتها را میدانیم و با آنها تکلم میکنیم و در میان آنها پیغمبر زاده نیست که غیر از من و برادرم حسین باشد
چه خداوند با ایشان و بجمله روایات دیگر بسیار است که میکوبد ... مقتدیان علی بودم تا کار غلات
وارد شد تا اینجا فارغ شد تا احکام مردم بر خواسته اینجا در عرض کردن رسول نبوت و ... تا اینکه
از همیشگان ... که قرآن را از اول تا آخر حافظ است تمام علم قضا و حکومت امیدنا ناود و ... است
در کلام و ولایت و سزاوار نیست ... حکومت پس مستعجل ... چون کلام آن ملعون تمام شد آثار غضب
در جبین منیر آن کوه حلم و وقار هویدا گردید پس روی مبارک بجانب ... فرمودند ... خود سوار شو و تا بل
اعرابی خبر کن که علی میفرماید هر که خواهد حق را از باطل و حلال را از حرام و صحیح را از فاسد امتیاز دهد و مشاهده نماید
در مسجد مشاهده کند ... تا دین ... که جمعیت کثیر مردم ... شد در مسجد مملو
که ... هجوم آورده باشد پس حضرت ... چون ... فرمودند ایها الناس
بدانید و آگاه باشید که امامت کبیر است ... احیای موتی بکند ... و دیگر
دیگران عاجز و ناتوان شوند و در میان شما کسی هست که ... کلمه تامه بسوی من
فرستاده است بحق رسول خدا که ... اعراب است حال آنکه ... بیاید ... اشاره کرد
... تمام ... آنکه ... نمود

۲۳۰ هر کجا دادند که ناگاه ابری نمایان گردید و آمد مقابل آفتاب ایستاد و بزبان فصیح عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین
و یا سید المرسلین و یا امام المتقین و یا غیاث المستغیثین و یا کنز المساکین و معدن الراغبین چون خلق این معجزه را دیدند از آن
حضرت مشاهده نمودند همه مست و متحیر گردیدند پس اشاره فرمودند به قنبر که ردای مبارک را بلند نمودند و بر او سوار شدند
و بعمار فرمودند تو هم بیا بر ابر سوار شو و بگو بسم الله مجریها و مرسیها عمار بسم الله گفت و بر ابر سوار شد و از نظر مردم محو و نا
پدید شدند ساعتی گذشت پس مراجعت نمودند و سایه افکندند بالای مسجد کوفه چون نظر کردم دیدم مولایم را در دکة القضا
نشسته و عمار در خدمتش ایستاده مردم گرد آن حضرت حلقه زدند پس برخواستند و بالای منبر تشریف بردند و شروع نمودند بخطبه
معروفه بشقشقیه را خواندند چون مردم این امر را از عمار مشاهده کردند بعضی که مؤمن بودند بر ایمان ایشان افزوده و بعضی که
کافر بودند کفر و طغیان ایشان بیشتر از بیشتر گردید پس عمار گفت که چون سوار بر ابر شدیم طولی نکشید که شهری سفید دیدیم که
نمایان گردید درختان سبز و خرم و نهرها در اطراف و قصرها در میان بود با سنگهای سبز ... اکثر اهل آن شهر بشکل ما و اهل آن
شهر بعضی بصورت ... تکلم میکردند بعضی بر مولایم هجوم آوردند و سلام کردند و مسئله پرسیدند و حضرت جواب ایشان را میفرمود
پس ایشان امر حضرت را ... چون از موعظه فارغ شدند فرمودند باید بر ابر سوار شویم سوار شدیم چون ... شدیم خود را
در مسجد کوفه دیدیم ... پرسیدم این شهر را عرض کردم خدا و رسول و ولی خدا دانا هستند فرمود
جزیره ... بود ... که خداوند مبعوث کرده ... بر ... و بر او لازم کرده که
با ایشان دعوت نمایم تا ایشان را بجاده مستقیم هدایت نمایم و شکر خدا را بر این نعمتی که بتو نموده ام بجای آورند که
خداوند الطاف ... که ... ایشان را ... و هر که ... در ...
چون ... و ... خدا واجب کرد ...
تا کجا در منافقین ... ذکریا بن ... و ...
... نمود ... و ...
... چون نظر کردم ... آنحضرت ... و ...
میان دو ... افتاد و بیهوش گردید چون بهوش آمد ...
... خدا ... عمر ... بود یعنی
در بطن مادر ... متولد شد در حالتیکه ... متولد نشده بود قبل از او و بعد از او هم متولد نخواهد شد و اما
مشارکت آنحضرت با زکریا علیه السلام بشارت داده شد زکریا بیحیی علیهما السلام و علی ع بشارت داده شد بحسین
زکریا سؤال کرد از حضرت حق جل شانه که باو ذریه طیبه عطا کند ... عرض کرد رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
و لکن بعلی ع عطا فرمود ذریه طیبه بدون سؤال خدا دعای زکریا را مستجاب کرد ... عرض کرد
لا تذرنی فردا و عطا فرمود یحیی را و عطا فرمود حسین ع را بعلی بدون دعا کردن زکریا را ...
کشتند ... و ... در ... سر مقدس ... بدن ...
و در ... پادشاه ... که عبد الرحمن بن ملجم مرادی ... شد
... شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم ...
مطهرش ... سر مطهر ...
ان بغیا ... زکریا ... بنی اسرائیل بود ... علیهما السلام
... یحیی ... سلام علیه یوم ولد و یوم یموت ...

حتی یعنی سلام باد بر یحیی در روز ولادت او و در روز مردن او و در روزیکه مبعوث میشود زنده و در حق علی ع نازل شد
سلام علی آل یس یعنی سلام باد بر آل پیغمبر ص و در حق یحیی ع وارد شد و برّاً بوالدیه و در شان علی نازل شد ان الابرار
یشربون من کاس کان مزاجها یعنی نیکوفتها الفند رمیکه بست کا از ... اش بود کش ... و علی علیه السلم
بنا بر روایت ... شبی هفتاد ... عبادت ... داشت علی ع بنا بر بعضی
روایات شبی هزار رکعت ... و مزار ... و اما مشارکت آنجناب با داود ... انکه خدا میفرماید
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض ای داود ما ترا خلیفه کردیم در میان مردم برای انکه حلال و حرام الهی را تعلیم
نمائی ... و علی را نیز خدا خلیفه کرد ... خلافت او ... کسانیکه
معاند او بودند ... و الخلیفة الرابع خواندند لکن اصل خلافت را انکار نکردند ... داود جالوت را کشت علی ع
عمرو و مرحب را بضربت ذوالفقار و انزلنا البواد ... و کفته شد بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون و در باره
علی کفته شد بقیة الله خیر لکم داود کفت الحمد لله الذی فضلنا علی العالمین ... ایشان ... است
تفضیل داد ما را بر عالمیان ... فضل الله المجاهدین علی القاعدین ... و برتری داد
جهاد کنندکان را بر کسانیکه جهاد نکردند ... غزوات ... زیاده ... بود
نمود کار ... بود ... علی یوم الخندق ... مبارز
الثقلین ... کثیر ... و الطیر محشورة کل له اواب ... با جبال
... و الطیر و الناله الحدید ... بسیار ... و ... میکرد ... سنگ
در دست ... و ... داود ... اللهم ... سخن میکفت ... علی ع
... بود ... ابطال ... شجاعان ... میکردند ... و اما مشارکت آنجناب
با طالوت ... داود ... قوم ... ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا ... طالوت را بر شما ...
... فرمان ... جواب کفتند انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال
یعنی ... طالوت ... پادشاه ... فرمان ... است ... سزاوارتر هستیم ... منصب ...
... هستیم و طالوت ... است ... علی ... پیغمبر ... خود ... و کفتند ...
مولا و ... ابن عم ... علی ... مولای او ... منکر شدند ... سول ... و
کفتند ما سزاوارتر هستیم بمنصب خلافت ... طالوت ... قوم ... ان الله
مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی ... نهر فلسطین ... بیاشا
از ان نهر ... بود ... هزار نفر ... و
نیاشامیدند ... سیصد و سیزده نفر ... بودند و علی ... بیعت کردند ... دست ...
... بیعت ... اول کسیکه ... بیعت ... و لایت نمود ... علیه اللعنة و العذاب بود
... علی ... نمود ... مولای ... مؤمن ...
و اول کسیکه نقض کرد بیعت را همین ملعون بود ... ابو بکر بیعت
کرد الا اتش ... سلطان ... و اما
اعدا ... امیر المؤمنین ع ... بذوالفقار و انزلنا الحدید ... و ...
... و اما مشارکت آنجناب با سلیمان ... سلیمان ... سلطنت ... و ...

۱۲۸: تا این نبود بعد از سؤال بخشید خداوند با وعطا فرمود اما علی ع انگشتر را در نماز بسائلی عنایت فرمود بدون آنکه از جناب
سؤال کرده باشد پس آیه الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در شان او نازل گردید سلیمان عرض کرد رب
هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی یعنی خداوندا عطا فرما بمن ملکی را که بعد از من مثل او را بدیگری ندهی خداوند بجای او را تسخیر
کرد باد را و او را تسخیر تمام جن و انس و وحوش و طیور کرد اینها ولکن ملک او و عطای او بنود ملکی نگذشت که از سلیمان بجا ماند و
ملک او و اما ملک علی ع را خداوند عطا فرمود بدون سؤال و بود ملک او جاوید و ابدی فی اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا
کبیرا خداوند باد را مرکب سلیمان قرار داد و سیر او در تمام شب و روز و ماه بود اما امیرالمؤمنین را خداوند مقامی و رتبه
عنایت فرموده که بجز ذات اقدس او و رسول او همه عقلها واله و حیران و فکرها متحیر و سرگردان مانند جمعی بغیر انصاف
چیزکان زاده سجده میشوند و جمعی میگویند علی امشب مهمان ما بود پیغمبر زاده میشود که علی امشب مهمان من
بود جبرئیل از جانب خداوند میآید که یا رسول الله امشب علی در عرش مهمان ما بود در شب معراج رسول ص بهر آسمان
که تشریف برد علی را مشغول عبادت مشاهده نمود اهل تمام عوالم که خداوند خلق فرموده بهر طرف و بهر سمت
شد و چون ملتجی شدند علی را ظاهر دیدی در خبر که فیه بر واتب بدل تاج بچه که ذکر فضائل میشود دو را بغیر مطهر جناب
میکنند عرض میکنند یا علی زیاد تر از در باب کلام او تمام اشعر که صلوات بر اهل بیتها بگو شش میرسد و او را جناب
نه اینکه این مقام اختصاص بخود ایشان داشته باشد بلکه هر یک از ائمه صلوات الله علیهم را این مقام بود را شنیده
که در روز عاشورا سلطان قیس هند در هندوستان چون از عسکر خود دور شد گرفتار شیر گردید بعد از اینکه راه
چاره را از همه طرف مسدود دید یا چاره دو بیابان کرد عرض کرد المستغاث بک یا حسین یا حسین از جناب غیب نجات
بده عرض او تمام نشده صدای سم اسب شنید چون نظر کرد دید یک سوار که روی او مانند ماه دو چاله زخم بسیار و تیرهای بسیار
بر پیشانی و سوار است چون شیر او را دید هم اسب او را بوکشید دور رفت و ناپدید شد سلطان قیس تعجب کرد که این سوار کیست
عرض کرد ای مولا ای شهیر بنده مرا تو کیستی و نام شریف چیست فرمود من شهید کربلا هم نام من را شاه حسین قیس عرض کرد قربان
شما بودم سیم زوال است این شوم خدای تو مولای من حال است این فرمود امت جدم دوازده هزار تا م نوشتند مرا بکربلا
طلبیدند چون بر اینها وارد شدم نزدیم ندیدند جز نام را شهید نمود ند حال نوبت ایشان است بخود م رسیده بود که تو مرا
استغاثه تو را شنیدم مرا یاری کن از برای سلیمان خداوند این مرتبه افتاد یا برکت اینکه صلوة او نوبت نشود ولکن
از برای امیرالمؤمنین ع چند برابر رتبه خدا و ندا فتا برابر کرد اینها سلیمان ضیافت نمود مخلوق خدا را و عاجز ماند از ضیافت
کردن یک حیوان علی ضیافت کرد سه قرص نان و مقبول درگاه احدیت بود و این آیه نازل شد و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا سلیمان ع تزویج نمود بلقیس را به تهورغا بیه اما فاطمه علیها السلام را خداوند تزویج بعلی نمود بسبب
الطهر و مناسبت خود در حق او و اما مشارکت با جناب صالح ع آنکه صالح را ناقه معجزه صالح بود اما علی را اهل ولایتها
صالح المؤمنین نام کرد آنشد صالح ناقه الله را با عجاز از کوه بیرون آورد در علی ع صد ناقه را از کوه بیرون آورد و ادای دین
رسول الله را نمود و اما مشارکت آن جناب با عیسی ع آنکه خدای تعالی خلق کرد عیسی را از روح و فرمود فنفخنا فیه من روحنا
یعنی دمیدیم ما عیسی را از روح خود اما علی ع را خداوند از نور خود خلق فرمود عیسی ع در زمان ولادت مادر او مریم از قرار
مساکن مریم و در زمان صبی اگر دید بیت المقدس فرمان که میفرماید فانتبذت به مکانا قصیا یعنی دوری نمود مریم در زمان ولادت
عیسی در مکانی دور فاطمه مادر علی ع در زمان ولادت او بمسجد الحرام رسید در زمان بر کردار دیوارها شکافته کرده بیرون
بیت الله خانه رفت و خواندن شکافته و فرمود صدائی شنید که فاطمه داخل شو چون داخل شد شکافته خانه به حال خود
برگردید تا بعد از سه روز دیگر با پیامبر خدا بیرون شد و فاطمه بیرون آمد در حالتی که فرزندی در دست داشت

عیسی ع در شکم مادر تورات و انجیل میخواند چنانچه مادرش صدای او را میشنید علی ع نیز زمانیکه در شکم مادر بود با او
تکلم میفرمود و چون مادرش اراده میکرد خدا را بخواند اصنام که در آنجا منصوب بود تعظیم ایشانرا میکردند و عیسی ع در ۱۲۹
مهد تکلم نمود و گفت انی عبد الله آتانی الکتاب و علی ع در زمان طفولیت تکلم نمود با رسول خدا ص عیسی گفت و اوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیا و علی صلوة و زکوة را در حالت واحده بجا آورد یعنی در حین صلوة انگشتری بسائل عطا فرمود و
عیسی ع اقرار بوحدانیت خدا نمود تا آنکه جماعتی باین مذهب رفتند که عیسی خدا بودن او شدند علی چون از مادر متولد شد شهادتین
را بزبان جاری کرد تا آنکه غلاة معتقد الوهیت او شدند از نزول وحی بر عیسی تا سی سال بود اما مناقب امیرالمؤمنین ع نیز
سی سال طول کشید عیسی ع عرض کرد ربنا انزل علینا مائدة من السماء یعنی خداوندا مائده را از آسمان برای ما نازل فرما و
از برای علی ع مائده از بهشت چندین مرتبه نازل شد تا آنکه خواهش نماید عیسی ع ناخوشی برص و اکمه و غیرهما را علاج کرده
علی ع طبیب القلوب خوانده شد عیسی ع احیاء موتی مینمود علی باذن خدا و در سام و اصحاب کهف را زنده کرد با ایشان
تکلم مینمود تا موتی بود علی ع با موتی چندین مرتبه تکلم فرمود عیسی را خدا نجات داد از دشمنان او یعنی
که میخواستند و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم علی ع را نیز خدا حفظ فرمود از مشرکان بلکه از یهود وقتیکه در فراش
رسول خدا ص خوابید و جان خود را فدای جان آنحضرت نمود خدا در حق او فرمود و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
عیسی را خدا مؤید بروح القدس کرد ایده فرمود و ایدناه بروح القدس و علی علیهما السلام را فرمود و ایدناه بجنود
لم تروها یعنی ما او را تأیید کردیم او را بلشکری که شما نمی بینید ایشانرا یعنی لشکر ملائکه عیسی را مادرش مریم نزد صباغ برد
که صباغی تعلیم او کند صباغ ظروف خمها و رنگهای مختلف را با و نشان داد و کیفیت صبغ الوان مختلفه را با و تعلیم نمود
پس عیسی تمام لباسها بیکبار که در دکان بود برداشت و داخل یک خم نمود صباغ مضطرب شد گفت [illegible]
اندیشه مکن زیرا که هر کدام بهر رنگ مقصود است بیرون خواهد شد چون صباغ این معجزه را مشاهده کرد [illegible]
[illegible]
که [illegible] اطفال [illegible] عیسی ع خبر میداد [illegible] در خانهای خود ذخیره کرده بودند و علی ع نیز
[illegible] علی ع خبر میداد [illegible]
از همه مردم [illegible] از رسول خدا ص سؤال نمودند که ازهد و افضل مردم کیست فرمود [illegible] علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه در خصوص عیسی مردم مختلف شدند بعضی گفتند که او خداست جماعتی گفتند پسر خداست
اسرائیلیه گفتند ثالث ثلثه است یعنی خدای سیم است یهود گفتند [illegible] کذاب ساحر است در باره علی نیز امت مختلف شدند
غلات گفتند خدا است [illegible] شیعه گفتند مقدم است خوارج گفتند کافر است [illegible]
از این در واضح میشود که کسیکه شبیه ترین همه مردم است بعیسی [illegible] امیرالمؤمنین ع [illegible]
انجا با حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] معجزه از معجزات آنحضرت [illegible]
بود از قرآن دوم انشقاق قمر از برای علی ع نیز معجزه [illegible] بود [illegible]
را در شب معراج امام و پیشوای تمام انبیاء گردانید و علی را [illegible] امام و وصی [illegible]
سواری نمود در شب معراج براق بود و علی در وقت شکستن اصنام [illegible] خدا بدوش پیغمبر ص بالا رفت [illegible]
فرمود لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و در شان علی فرمود [illegible] الیوم [illegible]
الناس و در شان علی ع فرمود و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله [illegible]
و در شان علی فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی در شب معراج [illegible]

طفی

۱۳: وچون میکائیل که تشریف صبر و شبه علی را در آنجا مشاهده فرمود که علامت مهر نبوت را خدا در کتف رسول الله ظاهر کرد این حجت
که آثار و علامت شجاعت را بدو بازوی علی هویدا فرمود در یوم بدر خدا تعالی ملائکه را برای نصرت آنحضرت فرستاد
بعدد کم بثلاثة الاف من الملائکة مسومین و حال آنکه در طرف راست امیر المؤمنین قتال میکرد و میکائیل از طرف چپ و
عزرائیل از پیش رو و رسول را خدا مبعوث گردانید بر کافه انام و علی را امام و پیشوا نمود بر کافه انام طینة السرو حق طینت کل نبی را خدا
بهتر از طینت کل همه مردم خلق کرد و طینت علی را نیز خدا از طینت پیغمبر قرار فرموده جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت مینماید که آنجناب فرمود ای جابر بود خداوند تبارک و تعالی در وقتیکه هیچ موجودی نبود غیر از ذات اقدس او و
اول مخلوقی که خدا خلق فرمود از نور عظمت خود نور رسول الله صلعم بود و اهل بیت او که نه آسمان بنا شده بود و نه زمین
گسترده و پهن شده و نه شب بود و نه روز و نه آفتاب بود و نه ماه جدا شد نور ما از نور خدا مثل جدا شدن شعاع شمس از او و
بودیم در حول عرش بتسبیح و تقدیس خدا را میکردیم و از حضرت صادق سؤال نمودند که شما اهل بیت قبل از خلق آسمان و زمین
چه بودید و در چه مکان بودید فرمود که ما انوار چند بودیم که در اطراف عرش بتسبیح و تقدیس خدا را مینمودیم و ابن عباس
از رسول خدا صلعم روایت مینماید که آنجناب فرمودند یا علی بود خدای تعالی و هیچ موجودی با او نبود پس خلق کرد نور من
و ترا از نور جلال خود و بودیم ما بتسبیح و تقدیس و تهلیل خدا را مینمودیم قبل از خلق آدم بچندین سال در حق نبی خدا
میفرمایند ان الذین یؤذون رسول الله ویقولون هو اذن یعنی آن کسانیکه اذیت میکنند رسول خدا را و میگویند که او گوش است
هر کس هر چه میگوید بتصدیق روا میکند و در حق علی میفرمایند و تعیها اذن واعیة نبی ص خاتم و آخر همه پیغمبران است علی
خاتم و آخر همه اوصیاء بلا فصل است از رسول خدا صلعم مرویست که فرمود یا علی من خاتم پیغمبرانم و تو خاتم اولیا هستی و از سید اوصیا
علی مرویست که فرمود رسول خدا خاتم و آخر هزار و دویست پیغمبر است و من خاتم هزار و دویست وصی هستم ابن عباس از رسول خدا صلعم روایت
نموده که آنجناب فرمودند خدا تعالی پنج چیز بمن عطا فرموده و پنج چیز بعلی عطا فرموده بمن جوامع الکلم و بعلی جوامع الکلام
مرا نبی گردانید و علی را وصی بمن عنایت فرمود کوثر را و بعلی سلسبیل بمن عطا فرمود وحی را و بعلی الهام مرا بمعراج طلبید
و ابواب سما را برای علی گشوده شد ابواب آسمانها و حجب تا بدید فی بیان افضلیت سید اولیا علی مرتضی
علیه الصلوة والسلام بر سایر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم ابن علوان عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال رسول الله صلی الله
علیه واله الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وابوهما خیر منهما خلاصه معنی آنکه ابن علوان از حضرت امام جعفر صادق
روایت میکند و او از پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام که رسول خدا صلعم فرمود حسن و حسین علیهما السلام سید و
آقای اهل بهشت هستند اما پدر ایشان بمقدار بهتر است از ایشان و در حدیث دیگر از حضرت امام رضا مرویست که او
پدران خود از رسول روایت فرمودند که حسن و حسین بهترین اهل روی زمین هستند بعد از من و بعد از پدر خود علی علیه السلام
و در حدیث دیگر از همان جناب از سید اولیا علیه السلام از رسول خدا مرویست فرمود یا علی که خداوند علی اعلی چون مطلع
بود بر اهل زمین که در تمام عبودیت بندگی محتاج هستند باینکه کسی تعلیم نماید اوامر و نواهی و فرایض و سنن و حلال
و حرام خدا را بر ایشان از این جهت اختیار فرمود مرا برای آنکه هدایت و ارشاد کنم بندگان خدا را بسوی او و چون بعد
از من خلق محتاج بودند بمعلم و مرشد لهذا اختیار نمود ترا بعد از من و قیم و جانشین من گردانید ترا بعد از من و امام امت من
پس از من […] دیگر […] قابل این منصب […] خلقت نخواهد بود که مساوی و برابر باشد با ما […] پوشیده نماند که چون
مقصود […] ان […] خلقت الجن والانس الا لیعبدون بجز معرفت و عبودیت انسان حاصل نشود
مگر […] از معرفت […] شانه و دانستن اوامر و نواهی او که موقوف و منوط است بمناسبت و ارتباط میان
معبود و آنکه اراده عبادت او نموده و چونکه فیمابین خالق علی الاطلاق و ما بندگان ضعیف کمال بینونت و تباین

حاصل بود پس عقل قاطع حاکم است که باید واسطه در بین باشد بجهت تبلیغ و رسانیدن احکام و ارشاد و تعلیم کیفیت
عبادت و بیان حلال و حرام و واسطه که مناسبت با خالق و مخلوق هر دو داشته باشد و دارای عالم علوی و جنبه سفلی ۱۳۱
با هم باشد و چون این مقدمه ثابت شد ثابت میشود بحکم عقل مستقل که در هر عصری لا بد به پیغمبری لازم است برای قاطبه
خلق و عامه ناس و این بحث از پیغمبر که علما تعبیر بطاق نبوت مینمایند یعنی اینکه عقل جازم است که باید نفس پیغمبر که واسطه باشد
میان خالق و خلق لازم است اما تعیین و تشخیص او و اینکه در عهد سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آن جناب پیغمبر بودند
و همچنین سایر انبیاء دیگر موقوف است بمعجزات و امور خارق عادات از قبیل انشقاق قمر و با جمادات تکلم کردن و امثال اینها
و از آنچه ذکر شد معلوم شد بودن مرتبه نبوت فوق مرتبه امامت و افضلیت رسول خدا از ائمه از جهت بودن آن جناب واسطه
میان خلق و خالق و اما افضلیت سید الاولیا علی علیه السلام بر سایر ائمه پس چون آن کسی که استحقاق واسطه از پیغمبر داشت آن جناب
بی فصل بود و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و سایر ائمه علیهم السلام در این شرکت ... ندارند از این جهت مرتبه او فوق
مرتبه ائمه دیگر شد که در ... و ... در بین ... امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
گفتند ... [illegible] ... الله ... و من عنده علم الکتاب ... [illegible] ... و استفاده
از این ... افضل از ما است ... [illegible] ... و از حضرت ابی عبدالله مرویست که ... [illegible] ... فرمودند
اینکه امیرالمؤمنین افضل از همه ائمه علیهم السلام از آن جناب است ... و افضلیت شخص بواسطه زیادتی اعمال
پس چون ... [illegible] ... افضل خواهد بود از آنها و نیز از حضرت ابی عبدالله
مرویست که ما اهل بیت در امر و نهی و حلال و حرام بمنزله شخص واحد هستیم الا آنکه جدم رسول خدا و علی ... [illegible]
افضل ... [illegible] ... و عبدالله بن فضل از امام
جعفر صادق مرویست که ... [illegible] ... علیهم السلام ... رسول خدا فرمود معاشر الناس ... کرده
... [illegible] ... مبعوث ... پیغمبر فرمود ... [illegible] ... بر امام
در دو زمین ... خداوند تمام اسماء ... [illegible]
و ابی ... [illegible] ... حضرت ابی عبدالله سید الشهداء ... [illegible]
از رسول خدا ... [illegible] ... یا علی تو ... [illegible] ... مصطفی ... [illegible]
و تو ... [illegible] ... قرآن خدا ... [illegible]
و ... [illegible] ... اینکه ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]
کوشش ... دین اسلام ... [illegible] ... رستگار شدن از عذاب ... [illegible]
ابد ... [illegible] ... میکنند که ... [illegible] ... پیغمبر و
امیرالمؤمنین علیهما السلام ... [illegible] ... خواهد بود ... [illegible]
پس فرمود یا علی ... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... تو ... [illegible] ... بود ... [illegible]
در ... [illegible] ... تو ... [illegible] ... دنیا یعنی علم و
شفاعت روز قیامت ... [illegible] ... خواهد بود ... [illegible] ... و ولایت تو را
... [illegible] ... است که ... [illegible] ... بواسطه ...

نود و

۱۳۲: تو و ولایت تو بخدا سوگند که دوستان تو دوستان منند بیشتر اند از دشمنان تو در زمان یا علی تویی امین امت ز ما بعد من و حجت خدا
بر ایشان بعد از من قول تو قول من است و امر تو امر من و طاعت تو طاعت من و نهی تو نهی من و معصیت تو معصیت من و حزب تو حزب
من و حزب من حزب الله الغالبه با ایشان است و از ابی هریره روایت شده که در یکی از غزوات رسول خدا ص امیرالمؤمنین ع را
در مدینه گذاشت و آنحضرت را با خود نبردند چون مراجعت فرمودند بنای قسمت غنیمت شد آنحضرت دو سهم با امیرالمؤمنین
عطا فرمودند اصحاب عرض کردند یا رسول الله امیرالمؤمنین که در جهاد حاضر نبودند با وجود این شما با او دو سهم التفات
میفرمائید فرمودند ایها الناس شما را بخدا سوگند که کتمان نکنید آنچه را میگویم آیا ندیدید آن سواری را که از یمین لشکر حمله کرد
و لشکر کفر را شکست داد پس اصحاب عرض کردند یا رسول الله [illegible] فرمود از غنیمت سهم مرا بعلی بن ابی طالب بده عوض
کردند چرا [illegible] فرمود که جبرئیل بود آن سوار ثانیا فرمودند ایمردم شما را بخدا قسم میدهم که ندیدید سواری را که از طرف
یسار حمله کرد و لشکر را شکست داد و مراجعت نمود گفتند یا رسول الله سهم مرا بعلی بن ابیطالب عطا نما عرض کردند چرا فرمودند
میکائیل بود آن سوار پس من سهم خود را بعلی دادم بلکه سهم جبرئیل و میکائیل را باو دادم پس مردم همه صدا بتکبیر
بلند نمودند و جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه از رسول خدا ص روایت میکند که فرمودند [illegible]
قدرت [illegible] علی را [illegible] دیدم جبرئیل را با هفتاد هزار ملک همراه او و عزرائیل را در پیش روی
او و خداوند [illegible] روز [illegible] شد [illegible] و در حدیثی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده که امیرالمؤمنین ع [illegible] فرمودند ای مردم شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما هست کسیکه
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با سه هزار ملائکه [illegible] کرده باشند در روز بدر [illegible] غیر از من پس همه عرض کردند نه
امیرالمؤمنین و انس بن مالک در تفسیر [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
مینماید که در شب معراج چون در تحت عرش نظر کردم دیدم علی بن ابیطالب را ایستاده مشغول تسبیح و تقدیس خدا و تعظیم است مقابل
روی من گفتم ای جبرئیل [illegible] یا رسول الله [illegible] خدای تعالی [illegible] فوق عرش [illegible]
علی را [illegible] عرش [illegible] ملائکه در تحت عرش بصورت علی ع خلق
کرد تا هرگاه [illegible] نظر کنند و تسکین شوق [illegible] شود و تسبیح و تقدیس [illegible] ثواب آنرا برای شیعیان اهل بیت تو قرار
داد و در حدیثی دیگر از ابن عباس مرویست که رسول خدا ص فرمود در شب معراج چون باسمان هفتم رسیدم جبرئیل عرض کرد
یا محمد [illegible] چون نظر کردم ملکی را دیدم بصورت علی بن ابی طالب
[illegible] در حالتیکه [illegible] و [illegible] میکرد [illegible] ذریه او را و دوستان و شیعیان
او را و لعن کند دشمنان او را و کسانیکه بغض او را در دل دارند و کسانیکه حسد او را در سینه دارند و در خبر دیگر
مجاهد از ابن عباس روایت میکند که چون پیغمبر ص بمعراج تشریف بردند ملکی را دیدند بصورت علی ع که تمام جوارح او شبیه بود
بجوارح علی ع بود ایشان گمان فرمودند که امیرالمؤمنین است فرمودند یا ابا الحسن سبقت گرفتی بر من در این مکان جبرئیل
عرض کرد یا رسول الله این علی نیست بلکه ملکی است [illegible] که ملائکه مشتاق او شدند و مسئلت نمودند از حضرت رب
العزه که شمایل و صورت او را برای ایشان خلق نماید پس خداوند این صورت را خلق فرمود و در حدیثی دیگر نیز از ابن عباس
مرویست که در جنگ بدر چون شیطان خود را جلوه داده بصورت سراقه بن مالک سردار و رئیس عسکر کفر بود
جبرئیل با هزار ملک نازل شد بر رسول خدا پس [illegible] جبرئیل بصورت امیرالمؤمنین [illegible] حمله میکرد
جبرئیل [illegible] شیطان [illegible] میکرد [illegible] سینه مرا [illegible] که
[illegible] از ابن مسعود نقل شده که [illegible] ملعون [illegible] امیرالمؤمنین را [illegible] که حضرت

او را بگیرد و از بهشت نیابند و مردم او را نشناسند الا خدا قرار میمود و ابوذر غفاری از رسول خدا صلعم روایت کرده که فرمود
تا یاد علی ع برده و نماد و یاد وی عبادت خدا و ند قبول نمیکند فریضه را مگر با دوستی و محبت علی ابن ابی طالب ع بود
در شب معراج ملکی را دیدم که تاجی از نور بر سر داشت یک پای او در مشرق و دیگری در مغرب بود و لوحی برده و پیش بود تا آن
نظر میکرد و تمام دنیا بین عینین او بود از جبرئیل پرسیدم که این ملک کیست گفت عزرائیل است پس نزد او رفتم و سلام کردم ملک الموت
پس بر من سلام نمود و احوال علی را پرسید گفتم ای عزرائیل ای علی را میشناسی گفت چگونه او را نمیشناسم و حال آنکه خداوند
مرا موکل کرده است به قبض روح جمیع خلایق بغیر روح تو و ابن عم تو علی ابن ابی طالب ع زیرا که روح تو و علی را خدا وند به ید قدرت
خود قبض خواهد فرمود و دلالت این خبر بر افضلیت آنجناب از سایر ائمه علیهم السلام از جهت شمول بود زیرا که خدا وند
جان شان خود بمنصب قبض روح آنحضرت میشود پس معلوم میشود که افضل از باقی ائمه خواهد بود و از حذیفة بن الیمان
روایت شده که رسول خدا را مرضی عارض شد روزی امیر المؤمنین ع بعیادت آنجناب تشریف بردند و چون وارد شدند
رسول الله بخواب بودند شخصی را دیدند که احسن خلق بود از تمام مردم که در آن جناب نشسته و سر مبارک را بدامن گرفته بود
نظرش افتاد بامیر المؤمنین عرض کرد یا علی نزدیک بیا و سر ابن عمت را بدامن بگیر که تو احق و سزاوارتری پس از من چون رسول
خدا بیدار شد سر خود را در دامن امیر المؤمنین دید پس آنحضرت سؤال نمود از آنحضرت که این مرد که بود که سر شما را بدامن داشت
فرمودند که جبرئیل بود هر چند گفتم که از نظر غایب شد و در حدیث دیگر از سلمان روایت شده که رسول خدا صلعم
فرمودند ای سلمان جبرئیل از جانب خدا خبر داده مرا که سلمان و مقداد نائب خدا هستند در دوستی تو و علی و مقام
و مرتبه ایشان نسبت بسایر اصحاب بمثل مقام و مرتبه جبرئیل و میکائیل است نسبت بسایر ملائکه دوست دارند کسیکه علی را
علی را دوست داشته باشد دشمن هستند با کسیکه علی را دشمن داشته باشد و محبت از نهایت علی را و هرکه شما را دوست
دارد دشمن دارند دشمنان شما را پس اگر اهل زمین دوست داشته باشند سلمان و مقداد را از محبت که ملائکه آسمانها و عرش
و کرسی دوست دارند آنها را بجهت دوستی که با محمد و علی و دوستان ایشان دارند و دشمنی که با دشمنان آنها دارند هر اینه
خداوند عذاب نمیکرد احدی از ایشان را و در حدیث دیگر وارد است که روزی امیر مؤمنان مولای متقیان در بصره بالای
منبر تشریف داشتند روی مبارک بحضار کردند فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سؤال کنید قبل از اینکه مرا نیابید
سؤال کنید از طرق و راههای آسمانها زیرا که من داناترم براهای آسمانها تا بزمین چون کلام حضرت تمام شد شخصی برخاست
البته عرض کرد یا امیر المؤمنین جبرئیل کجا است در این ساعت حضرت نگاهی بجانب آسمان و نگاهی بجانب زمین انداختند
بجانب مشرق کردند و بجانب مغرب [illegible] روی مبارک را بوی کردند و فرمودند تو جبرئیل هستی پس [illegible]
و طیران نمود چون این معجزه را مشاهده نمودند فریاد برآوردند که ما اقرار میکنیم بانکه تو خلیفه رسول خدا و از
از رسول خدا صلعم روایت میکند که در شب معراج ملکی را دیدم که منبری از نور داشت و ملائکه دور او حلقه زده بودند از جبرئیل
پرسیدم که این ملک کیست گفت از همه شوق سؤال کن چون نزدیک رفتم و سلام کردم نظر کردم دیدم علی است گفتم ای
جبرئیل علی مرا سبقت کرده است باسمان چهارم عرض کرد یا رسول الله و لکن ملائکه بسیار شوق ملاقات علی را داشتند بخدا
شکایت کردند خداوند این ملک را از نور صورت علی خلق فرمود و هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار مرتبه ملائکه زیارت
این صورت را میکنند و ثواب آن را برای دوستان علی بن ابیطالب ابن عباس از رسول خدا صلعم روایت میکند که اصحاب بسیار و
بنزد خود خواندند فرمودند یا علی امروز زن کدام کسی بهتر دارد شود بسیار دستی که همه از مال که از خدا اذن خواستند که
امروز با مرکبانی که بنا سپید امیر المؤمنین در بیخوابی نشستند چون صبح شد عمر ابن خواست دارد شود بر رسول خدا
حضرت او را منع فرمود و مراجعت نمود تا بنا بر گشتن وسط روز خواست دارد شود تا آنحضرت نگذاشتند رفت تا لشکر
[illegible]

دارد

برکت این حضرت بما نعمت بخشیدند فرمودند که امروز سیصد و شصت ملک هر یکی از خلائق طلب صلوات نموده اند که خدمت پیغمبر مشرف
شوند از این جهت تو را امر نمیشد چون روز دیگر شد عمر خدمت رسول الله آمده واقعه روز گذشته را بعرض آنجناب رسانید
و فرمایش ایشان را امیر المؤمنین را عرضه داشت این حضرت طلبیدند علی را و فرمودند یا علی از کجا دانستی که علامتها سیصد و شصت
بود عرض کرد یا رسول الله بحق خدایی که تو را مبعوث کرده است به پیغمبری که هیچ ملکی وارد نشد بر تو مگر آنکه صدای او را بگوش
خود شنیدم و علامتها را در دل شمردم تا آنکه بسیصد و شصت رسید پس رسول خدا فرمودند یا علی [illegible] راست
خداوند ترا رحمت کند و از جمله اخبار دیگر که دلالت میکند بر فضیلت آن جناب اخبار وارده که آن حضرت از بهشت وضو ساختند
از انس بن مالک مرویست که روزی رسول خدا نماز عصر را فرمودند و اصحاب هم در عقب آنجناب نماز میکردند چون برکوع
رسیدند آنقدر رکوع را طول دادند که گمان کردیم که نسیان و فراموشی از برای حضرت رو داده بعد از فراغ از رکوع نماز را
بطریق اختصار تمام نمودند چون از نماز فارغ شدند پشت بقبله و رو باصحاب کرده ندا دادند [illegible] رخسار مبارک آن سرور
مثل شمع افروخته درخشان و نورانی بود و هر دو چشم را بر [illegible] دوختند و نظر کردند در صف اول علی را ندیدند در صف
دوم نظر فرمودند آنجناب را نیافتند تا آنکه در صف سیم نظر فرمودند آفتاب جمال آنجناب را مشاهده نمودند باواز بلند
فریاد کردند یا علی نزدیک بیا چون نزدیک رسول الله رسید فرمودند یا علی چه چیز مانع شد ترا از آنکه در صف اول باشی
عرض کرد یا رسول الله شک کردم در وضوی خود بنابراین بجهت تجدید وضو رفتم فریاد کردم یا حسن و یا حسین
کسی جوابم را نگفت ناگهان صدای هاتفی را شنیدم که میگوید یا ابا الحسن وای پسر عم رسول خدا ملتفت شو چون ملتفت شدم
دیدم سطلی از طلا که در آن آبی بود که از عسل گواراتر و از مسک خوشبوتر بر روی او دستمالی بود دستمال را بر کتف گذارده
چون اراده برداشتن آب نمودم دیدم که آب بخودی خود در محل وضوم جاری میکرد چون از وضو فارغ شدم آب دیگر ندیدم پس
رسول الله تبسم فرمودند آنجناب را در آغوش کشیدند و بسینه چسبانیدند پیشانیش را بوسیدند و فرمودند یا علی مژده میدهم ترا ای ابا الحسن
بدانکه آن سطل از بهشت بود و آب و دستمال از فردوس اعلی بود و آنکه آب را آورد جبرئیل بود و آنکه دستمال را آورد میکائیل
پس فرمودند بحق خدایی که جان من در ید قدرت اوست که چون برکوع رفتم اسرافیل زانویم را گرفت و نگاه داشت تا آنکه تو بمن
ملحق شدی و در آن صلوه نمودی پس مردم مرا ملامت نکنند در دوستی تو و فضائل که خدای تعالی و ملائکه آسمانها تو را دوست
دارند و در مناقب ابن مغازلی از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا فرمودند بعمر و ابی بکر که بروید بجانب علی بن ابی طالب
تا آنکه از برای شما بگوید واقعه خود را که شب گذشته برای او واقع شده و منهم بعد از شما میآیم چون روانه شدند
بمنزل آنحضرت رفتم چون در خانه علی رسیدیم عمر و ابو بکر اذن دخول طلب نمودند امیر المؤمنین علی بیرون تشریف
آوردند فرمودند چه مطلب دارید عرض کردند که رسول خدا ما را فرستاده است تا شما واقعه شب گذشته خود را برای ما
بیان فرمایید پس رسول الله هم رسیدند و فرمودند یا علی بگو آنچه را که واقع شده عرض کرد یا رسول الله حیا میکنم
از گفتن فرمودند یا علی بگو بدرستیکه خدا حیا نمیکند از حق چیزها پس آنجناب فرمودند که چون صبح شد اراده وضو کردم
آب موجود نبود حسن و حسین را از پی آب روانه کردم و آنها در جستجوی آب طول کشید ملالت ناخوشی برایم شد که مبادا
صلوات فوت شود دیدم سقف خانه شکافته شد و سطلی از جانب آسمان پر از آب نازل شد و مندیلی بر روی او پوشیده
بود چون مندیل را از روی او برداشتم دیدم که آن سطل مملو از آب بود پس از آن آب وضو گرفتم و غسل نمودم چون از وضو
فارغ شدم سطل و مندیل بسوی آسمان بالا رفت و سقف خانه بصورت اول عود نمود و ملتئم گردید پس رسول الله
فرمودند یا علی بشارت باد ترا که سطل از بهشت بود و آب از نهر کوثر و مندیل از استبرق بهشت یا علی کیست مثل تو در این
[illegible] که جبرئیل خادم تو بوده است و عبدالله بن عباس از انس بن مالک روایت میکند که رسول خدا نماز میکرد

چون سر برکوع رسیدند طول دادند رکوع را فهمیدیم که ما چنان پنداشتیم که نزول وحی بر آنجناب شده چون از نماز فارغ شدند ۳۰
تکبیر نماز را دراز فرمودند گفتا است پسر عم علی بن ابی طالب ع در جمعی که آن حضرت در آخر صفوف مشغول نماز بود چون
فارغ شدند نزدیک نبی صلعم آمدند فرمودند یا علی ابدا از جماعت نمودی عرض کرد یا رسول الله بلال تعجیل نمود در اذان و اقامه
خواندم حسن و حسین را بجهت آب وضو و کسی را نیافتم پس ناگاه شنیدم هاتفی را که میگوید یا ابا الحسن نظر کن بجانب دست
راست چون نظر کردم قدحی را دیدم از طلا و بر روی او مندیل سبزی کشیده چون مندیل را برداشتم دیدم در آن قدح آبی
بود که از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر و از زبد نرم تر و از مسک خوشبوتر و معطر از آن آب تا مینمودم وضو کردم پس قطره
آبی بر قدم چکید که برودت و سردی او بر قلبم ظاهر شد پس صورتم را با آن مندیل خشک کردم دیگر اثری از آن قدح و مندیل ندیدم
آمدم و ملحق شدم بجماعت رسول خدا صلعم فرمودند یا علی اما قدح از بهشت بود و آب از کوثر و قطره از تحت عرش و آنکه آورد
جبرئیل بود و آنکه از مندیل آب صورت را خشک نمودی میکائیل بود بدانکه جبرئیل بدست گرفته بود زانوی مرا و نگاه داشته بود
و متصل میگفت یا رسول الله که توقف نما تا علی بیاید و ملحق شود بجماعت تا به یک رکعت در بیان ذکر [illegible] دیگر
خداوند همواره بهشتی از برای رسول خدا صلعم و وصی او سید اولیاء علی ع بعنوان تحفه هدیه فرستاده بسوی ایشان در
حدیث [illegible] محمد بن مسلم و محمد بن ابی عمیر و زراره از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده اند که جبرئیل بر رسول
خدا نازل شد و دو انار از انارهای بهشت همراه او بود برای آنجناب حضرت یک انار خود تناول فرمودند و انار دیگر را دو نصف
نمودند یک نصف را بامیرالمؤمنین عطا فرمودند و نیز تناول فرمودند یا علی انار اولی که خود تناول نمودم نبوت بود و بر تو
از او نصیبی نیست اما آن انار دیگر علم بود که آن را دو نصف نمودم پس او علم بود و تو با من شریک هستی در علم هذا یکیست [illegible]
کلام و در حدیث دیگر عیسی بن صلت از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که روزی جماعتی از [illegible] بر گرد رسول خدا
حلقه زدند چون حضرت سر مبارک را بلند کردند نظر نمودند انارها را بر شاخ در هوا دیدند دست دراز نمودند که چند
قدری خود تناول فرمودند و دیگر را با امیرالمؤمنین عطا فرمودند پس روزی دیگر نمودند و فرمودند این انارهای بهشت است
و در دنیا کسی نمیخورد مگر آنکه نبی پیغمبر باشد یا وصی پیغمبر ص و در حدیث دیگر فرمودند ای علی مرا انارها بخورد منع کرد
تو را از این انارها بلکه این انارهای بهشت بود هدیه بود از جانب خدا بسوی من و وصی من و حرام کرده است در دنیا بر غیر از پیغمبر
و وصی پیغمبر [illegible] تسلیم کن آنچه او خواسته است اگر قبول کردی و تصدیق نمودی آنچه را که گفتم در
آخرت خواهی بود و اگر انکار نمودی و تکذیب کردی پس بدانکه این سنت را [illegible] شیعیان او در ظلال عیون مستند
و از جمله روایات خبریست که شریک قاضی و عبدالله بن جابر انصاری از اعمش روایت نموده اند که گفتند ما در شبی اعمش را
در مرض موت او که عیادت کنیم او را و قتیکه ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابو حنیفه که از فقهاء عامه هستند حاضر بودند و
بودند چون نشستیم ابو حنیفه گفت یا ابا محمد امروز روز آخر دنیا است تو را و اول آخرت تو ظاهر گردیده
چنان [illegible] در فضل علی میدانی برای ما بگو و مراتب برای تو نفع خواهد بخشید اعمش گفت مرا بنشانید
چون نشستم گفت بحق خداوند قسم که در روز قیامت [illegible] او است که گفت برای من موسی بن طریف نام بنی اسد که او گفت شنیدم
از عبایه ربعی که او گفت شنیدم از امیرالمؤمنین ع که فرمود در قیامت قسمت کننده نار جهنم منم هر که دوست من باشد از آتش امر
کنم این دوست من است او را واگذار و هر که دشمن من باشد امر نمایم که او را بگیر و نگاه دار و شنیدم از ابو متوکل که گفت
شنیدم از ابو سعید خدری که رسول خدا صلعم فرمود چون روز قیامت شود امر کند خدای تعالی مرا و علی را که بر سر صراط که
بنشینیم بعد از آن خطاب رسد که داخل بهشت کنید هر که ایمان بمن آورده و قبول نموده دوستی شما را نموده و داخل
دوزخ کنید هر که ایمان بمن نیاورده و کافر گردیده و بغض و عداوت شما را داشته و شنیدم از ابو وایل که ابن عباس

روایت نموده از رسول خدا صلعم فرمود که چون روز قیامت شود خداوند امر فرماید علی ع را که قسمت کند آتش را پس آن خطاب
کند آتش را که فلان دوست من است واگذار او را و فلان دشمن من است فرا گیر او را پس ابوحنیفه عبا را بسر کشید و گفت بر
خیزید که ابو محمد زیاده از این نگوید و اعمش در همان روز وفات نمود و از جمله روایات حدیث اسحق بن موسی بن جعفر است
که گفت این جناب از پدر بزرگوار خود روایت نموده و او از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلعم که آن سرور فرمودند
روز قیامت سوی فرق و زاینده مالک دوزخ و رضوان خازن بهشت پس مالک گوید که خداوند امر فرموده که آتش دوزخ را
امر نمایم و ابواب او را ببندم کلید او را نزد شما آرم اینک کلیدهای او را نزد شما آوردم یا محمد بگیر آنها را پس من بگویم
قبول نمودم امر پروردگار خود را و شکر او بجا آوردم بعد از آن کلیدها را میگیرم میدهم بعلی بن ابی طالب بعد از آن رضوان
گوید که خداوند امر فرموده که بهشت را زینت نمایم و درهای او را ببندم کلیدهایش نزد شما آرم پس من زینت دادم و در
ها را بستم اینک کلیدها را نزد شما آوردم یا محمد بگیر از من آنها را پس بگیرم آنها را و شکر خدا را ادا نمایم بعد از آن آنها را
تسلیم نمایم بعلی ع و او وارد میشود در آن روز و تمام مفاتیح بهشت و کلیدهای جهنم در دست او خواهد بود پس می‌نشیند
آن سرور در کنار دوزخ و بگیرد زمام او را بدست نگاه دارد که نور آتش و شرارهای او تمام شود و زبانهای او بر طرف گردد
و شعله‌های او خاموش شود پس فریاد کند که یا علی مرا در گذر زیرا که نور تو لهب سوزنده مرا بر طرف کرد پس آنحضرت
میفرماید ای آتش این دوست من است واگذار او را و فلان دشمن من است فرا گیر او را بعد فرمودند بدرستیکه جهنم در
آن روز مطیع تر است برای علی از بندگان شما نسبت بشما و در خبر دیگر از امام جعفر صادق ع مرویست که رسول خدا
صلعم فرمود یا علی تو از من هستی و من از تو دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است
یا علی من حرب کسی هستم که با تو در جنگ باشد و صلح هستم کسی را که با تو صلح است یا علی در بهشت کنزیست که تو مالک و
هستی بعد فرمود یا علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخ داخل نمیشود به بهشت احدی مگر کسیکه ترا بشناسد و تو او را
بشناسی و داخل دوزخ نمیگردد نفسی مگر آنکه منکر تو شود و ولایت و امامت ترا قبول نداشته باشد یا علی تو و ائمه از
اولاد تو روز قیامت در اعراف هستید مجرمین و گناهکاران را از چهره‌های ایشان میشناسید و مؤمنین را بعلامات ایشان میشناسید
یا علی اگر تو نبودی بعد از من مؤمنین شناخته نمیشدند و اخبار وارده در این باب بسیار است و آنچه ذکر شد جامع ترین
آنها است و علامه زمخشری گفته که معنی قول امیرالمؤمنین که من قسیم جنت و نار هستم آنست که مردم بر دو صنف اند یک صنف
هدایت کرده شده و یک صنف گمراه و صنف اول با آنحضرت در بهشت ساکن خواهند بود و صنف دویم با مخالف
در نار معذب بعذاب میگردند باب بیست و هشتم در بیان آنکه آنحضرت ع ساقی حوض کوثر و حامل لوای پیغمبر است
و اول کسیکه داخل بهشت میشود این جناب است ابن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا ع روایت نموده که رسول خدا صلعم
فرمودند یا علی تو در روز قیامت صاحب لوای من هستی در دنیا و آخرت و تو صاحب حوض من خواهی بود و هر که ترا
دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته ابراهیم بن ابی محمود از حضرت امام رضا ع نیز روایت
نموده که این جناب از پدران خود روایت نموده که رسول خدا صلعم روایت فرمودند یا علی تو مظلوم هستی بعد از من پس وای
بر کسیکه بر تو ظلم نماید و دست تعدی بسوی تو دراز نماید و خوشا بحال کسیکه متابعت ترا نماید یا علی تو بعد
از من قتال خواهی کرد پس وای بر کسیکه با تو قتال کند و خوشا بحال کسیکه همراهی کند ترا در جهاد کردن یا علی تو بعد
از من تکلم کننده بکلام من و نطق نماینده بلسان من یعنی آنچه که وظیفه من بود در ارشاد خلق و دعوت نمودن آنها بسوی حق
و هدایت کردن ایشان ترا باید بعد از من تو باید بتمام آنها قیام و اقدام نمائی پس وای بر کسیکه رد کند کلام ترا
و خوشا بحال کسیکه قبول نماید قول ترا یا علی تو سید و پیشوا و خلیفه من هستی بعد از من پس هر که مخالفت نماید ترا

در قیامت مرا ازو مفارقت کنم و هرکه نابود باشد در قیامت ناپدید شود کرده یا علی تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی و تصدیق
قول مرا نمودی و تو اول کسی هستی که بجز با ایمان آوردی که یاری نمودی مرا در امر و جهاد کردی با دشمنان من و اول کسی هستی که با من
نماز گذاردی و حال آنکه تمام مردم از بدرود و در ورطه غفلت و جهالت بی بودند یا علی تو اول کسی هستی که قبرت شکافته
میشود و با من از قبر بیرون میآیی و با من مبعوث میگردی و تو اول کسی هستی که از صراط عبور میکنی بدرستیکه خدا
جل شانه بعزت و جلال خود قسم یاد نموده که احدی را از عقبه صراط عبور ندهد مگر کسیکه ولایت تو و ولایت ائمه بعد
از ترا داشته باشد و تو اول کسی هستی که وارد میشوی بر حوض من و سیراب میکنی اولیاء خود را و منع مینمائی دشمنان خود را
از او و تو صاحب هستی در وقتیکه بایستم در مقام محمود پس شفاعت نمائی محبین خود را و تو اول کسی هستی که داخل
بهشت میشوی و داخل در دست تو باشد لوای حمد که هفتاد شقه داشته باشد و وسعت هر شقه مقدار وسعت آفتاب و ماه باشد
و تو صاحب درخت طوبی هستی در بهشت و اصل آن درخت در خانه تو است و شاخهای او در خانه های شیعیان و دوستان
تو و در حدیث دیگر [illegible] از ابوذر روایت شده که رسول خدا فرمودند یا علی تو و شیعیان تو وارد میشوید بر حوض
حالکونیکه همه سیراب باشید و دشمنان تو وارد شوند حالکونیکه همه تشنه باشند و بعض از مفسرین در تفسیر آیه و
سقیهم ربهم شرابا طهورا ذکر کرده که مراد از رب در آیه حضرت امیر علیه السلام است زیرا که مقصود از رب سید است بدلیل
اطلاق شان رب به سید در آیه شریفه و اذکرنی عند ربک زیرا که مراد بودن سید از رب در آیه مسلم است و جابر بن عبدالله
از ابن عباس روایت نموده که گفت از رسول خدا سؤال نمودم از تفسیر آیه شریفه وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم
مغفرة و اجر عظیما فرمود که چون روز قیامت شود علمی از نور سفید به من داده شود بعد از آن منادی از زیر عرش ندا کند که کجا است
سید و آقای مؤمنان مامور است از جانب خدا که برخیزد و نام او نابشند [illegible] پس برخیزد
علی و چون برخیزد آن علم را بدست او دهند و جمیع اولین و سابقین مهاجرین و انصار در زیر سایه آن علم باشند و هیچ از
ایشان کس دیگر با ایشان نباشد و در حدیث دیگر روایت شده که رسول خدا فرمودند که آدم و کسانیکه در تحت ایشان است
ترا او باشد در زیر لوای من باشند در روز قیامت پس چون خدا اراده کند که حکم کند میان عباد امیرالمؤمنین بر ناقه‌ای از ناقه‌های
بهشت سوار شود و لوا را بر دارد و ندا کند لا اله الا الله محمد رسول الله و تمام مردم در زیر آن لوا باشند تا آنکه داخل
بهشت گردند و از ابوسعید خدری [illegible] روایت شده که او بسند خود از رسول خدا روایت نموده که آن جناب فرمود چون روز
قیامت شود [illegible] جبرئیل و نابشد لوای حمد و از برای او است هفتاد شقه که هر شقه از او وسیع تر است از آفتاب
و ماه در وقتیکه مرا بالای کرسی رضوان نشسته باشم و کرسی دیگر بالای عرش قدس نشسته باشد پس [illegible] آن لوا را و میدهم
بعلی بن ابیطالب پس عمر مانند شراره آتش از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله چگونه علی طاقت دارد در برداشتن و
بلند نمودن لوا فرمودند چون روز قیامت شود خداوند عطا کند بعلی قوتی مثل قوت جبرئیل و نوری مانند نور آدم
و حلمی مانند حلم رضوان و جمالی مثل جمال یوسف و از جابر بن عبدالله روایت شده که رسول خدا فرمودند اول کسیکه داخل
بهشت میگردد پیش روی نبیین و صدیقین علی بن ابیطالب خواهد بود شخصی که ابودجانه نام داشت برخواست و عرض کرد
یا رسول الله آیا شما نفرمودید که بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه داخل شوی و حرام است بر امتهای ایشان تا آنکه امت
من داخل شوند فرمودند چرا آیا ندانستی که حامل لوای حمد مقدم بر همه انبیا باید باشد و علی ابن ابیطالب حامل لوای حمد است
در روز قیامت پیش روی من داخل بهشت میشود و من از عقب او داخل میشوم و ابوهریره از رسول خدا روایت نموده که آن جناب
فرمودند که روز قیامت علی بن ابی طالب وارد میشود حالکونیکه بر ناقه بهشتی سوار باشد [illegible] و در دست او لوای حمد [illegible] اهل
موقف گویند که آیا این ملک مقرب است یا پیغمبر مرسل منادی ندا کند که این صدیق اکبر است این علی بن ابیطالب است [illegible] از حضر

۱۳۹/ ابی عبدالله علیه السلام روایتست که فرمودند چون ابو فلان و فلان ببینند در روز قیامت مقام و منزلت علی علیه السلام را و ببینند که لوای حمد را خدا
به پیغمبر عطا فرماید تمام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین در زیر سایه او باشند بعد از آن پیغمبر لوا را بدهند به امیرالمؤمنین آن
کسانیکه کافر شدند رنگهای صورتشان متغیر گردد از شدت بغض و عداوت تا از زیادی حسرت و ندامت پس گوینده گوید
الذی کنتم به تدعون یعنی این است امیرالمؤمنین که اسم او را شنیده بودید معین فتنا داد ابن ورد و اثبت نموده که او گفت
سؤال نمودم از رسول خدا صلعم از تفسیر این آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون آن حضرت فرمودند تا اینکه
در روز قیامت من اول کسی هستم که زمین شکافته میگردد و من از قبر بیرون میآیم و جبرئیل همه حله از حلهای بهشت
میآورد که طول هر یک بقدر فاصله ما بین مشرق و مغرب باشد بر من میپوشاند و تاج کرامت را بر سر من میگذارد و رداء جمال را
بر دوشم میاندازد بعد از آن مرا بر براق سوار نماید و بمن عطا میکند لوای حمد را که طول و پهنای آن مسافت هزار سال راه است
و در آن پارچه [illegible] نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب ولی الله پس آن لوا را بدست
خود میگیرم و نظر میکنم [illegible] خوشحال [illegible] و کسی از ابراهیم [illegible] جبرئیل سؤال نمایم که این اهل
بهشت اصحاب [illegible] جبرئیل گوید یا محمد [illegible] خدای تعالی [illegible] از اهل زمین تو هستی پس
نظر کن [illegible] خدا [illegible] اصحاب [illegible] بعد از تو زنده میکرداند و [illegible] امیرالمؤمنین است پس
جبرئیل [illegible] از حلهای بهشت [illegible] تاج [illegible] کرامت [illegible] او و از سوار
کرداند پس لوای حمد را [illegible] پیش [illegible] پس بیایم [illegible] عرش [illegible] روایت شده که رسول خدا
روز جمعه [illegible] نماز صبح [illegible] آن حضرت [illegible] بعد از فراغ از نماز روی مبارک را با صحاب نمودند و حمد و ثنای خدا را بزبان
جاری کرد [illegible] در روز قیامت [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] لوای حمد
[illegible] از [illegible] اعرابی [illegible] از اهل نجد که از قبیله [illegible] کلاب بن ربیعه بود
[illegible] سؤال نمایم [illegible] فرمودند [illegible] ای برادر [illegible] بادیه
[illegible] سؤال [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] اختلاف [illegible] حضرت [illegible]
و فرمودند [illegible] اعرابی [illegible] سؤال [illegible] اعرابی [illegible] اختلاف نموده اند در
حق او علی بمنزله سر است [illegible] اعرابی [illegible] خدا [illegible] عطا فرموده است
[illegible] یوسف و زهد یحیی و صبر ایوب و طول آدم و قوت جبرئیل [illegible] لوای حمد و [illegible]
از لواء باشند پس اعرابی متغیر شد [illegible] محمد [illegible] علی [illegible]
[illegible] سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج [illegible] علی [illegible]
روایت نموده [illegible] رسول خدا [illegible] فرمودند یا علی
[illegible] داخل بهشت [illegible] و ذریه و اولاد [illegible] شیعیان [illegible]
باشند [illegible] بیاساید [illegible] درجات [illegible] و در حین موت و در قبر و قبل از حشر و بعد
از آن ابن عباس [illegible] از رسول خدا صلعم روایت نموده اند [illegible] اول [illegible]
علی بن ابی طالب است [illegible] ابن عباس از رسول خدا صلعم روایت [illegible] علی را [illegible] پس [illegible]
و فرمودند [illegible] ابو سعید [illegible] روایت شده که گفت رسول خدا صلعم فرموده که عطا کرده
من علی را پنج چیز [illegible] در قیامت [illegible]
[illegible]

از آنکه معصوم صاحب عبا گفته بود ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرت فرمود اول کسی که از حله های بهشت میپوشد ابراهیم است
بواسطه خلّت و دوستی او با خدا و من بواسطه صفوت و خالص بودن و علی بن ابی طالب علیه السلام با ابراهیم پوشیده میشود و به من میرسانند تا آنکه داخل بهشت گردیم
و بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند یا علی چون روز قیامت شود ما را بر نجیبان بر منبری از نور بیارند و رو بر جمیع اهل محشر کنند تا آنکه نداهای اهل محشر از نور
او بیرون آید که در بهشت برویم باشد پس منادی از جانب خدا ندا کند که کجاست خلیفه خدا سید الانبیا محمد رسول خدا کیست که بر این است علی هم امروز
پس اهل محشر گردان دوستان خود را در بهشت خوانند و در جهنم تو قسمت کننده بهشت و دوزخی پس بفرما آنچه حضرت صادق علیه السلام روایت شده که
منادی از جانب خدا ندا کند که کجاست علی بن ابی طالب خلیفه خدا در روز عید محشر اول گشته باشد و هر که بدو ولایت آورد داخل بهشت
شوند به اهل ولایت و یکی از دوستان علی ما جز مطاع اعظم را چون طوق خوب بکردن نشاند اینها بیاید از نور و هر هر منبر که بود و از دنیا او بیرون رفت
ز اهل ولایت عالیه بهشت کرد و از سلمان رضی الله عنه روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند چون روز قیامت شود خیمه ای از یاقوت سرخ در سمت راست
عرش از برای من بر پا نمایند و خیمه ای از زمرد سبز در یسار عرش بر پا کنند و خیمه ای از لؤلؤ سفید از برای
علی بن ابی طالب بر پا نمایند پس چه گمان است شما را در باب حبیبی که در میان دو خلیل باشد و ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که رسول خدا فرمود
ذهب از نور روایت شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند چون روز قیامت شود منبری که طول او سی میل باشد از برای من نصب نمایند پس
منادی از بطنان عرش ندا کند که کجاست محمد پس گوید ما را که بالا رو پس بر منبر بالا روم پس یک میل فرود آیم بعد از آن ندا کند که
کجاست علی بن ابی طالب پس بالا رود یک میل از من پس نشیند چون خلایق بنظر نمایند بیقین کنند که محمد سید المرسلین است و علی سید الوصیین
بعد از آن شخصی برخواست عرض کرد یا رسول الله بعد از این فرمودید که شخصی بشود علی را فرمودند نه الا منافق دشمنی سوا او
از فرزند سمع یعنی کسانی که از متابعت سگها باشند از عرب و کسی شمن او نگردد مگر کسی که در عرب باشد یعنی از سا ... و او
ز زنا مگر کسانی که شقی و بدبخت باشند و عباد رحمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده و از پدرش از پدرانش که
حضرت رسول خدا عرض کرد یا رسول الله چه وسیله ما را است فرمود و عاد در فردوس اعلی فرمودند که بعد از منبر نصب کنند و رفت
از یاقوت سرخ ... از نور عرش ... و علی پس راست آن باشد از نور ... که ...
... و از جمله ... که ابن عباس از رسول خدا روایت نموده و حضرت علی بن موسی الرضا از پدران خود روایت نموده که
... ... باشد هیچ ... باشد مگر چهار نفر پیغمبر ... صالح ... گفتم ... و
برادرم علی بن ابی طالب ... از ناقه های بهشت سوار گردد روز ... محشر باشد ... گوید لا اله
الا الله محمد رسول الله پس خلایق گویند که نیست این مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا حامل عرش ... از بطنان عرش ملکی ... گوید
که این ملک مقرب نیست و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش بلکه این صدیق اکبر است این است علی بن ابی طالب و جمعی از خاصان روایت نموده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی بدرستی که بر یمین عرش منبرها است از نور ... که روز قیامت شیعیان تو
و شیعیان تو بر آن منبرها بنشینند و از ... و ... روح ... باشند ... از
و کلینی ... و ... از ابن عباس و ابو بصیر ... روایت نموده اند که از رسول خدا سؤال نمودند که
طوبی چیست فرمودند که درختی است ... علی بن ابی طالب ... در خانه علی بن ابی طالب است ...
در بهشت ... مگر آنکه در آن درخت ... هر ... که ... از آن درخت است ...
روایت شده که از رسول خدا سؤال از طوبی نمودند فرمودند درختی است در بهشت اصل او در خانه من است و ... در خانه
اهل بهشت ... فرمودند اصل ... در خانه علی است ... در خانه اهل بهشت ... یا رسول الله
... اصل آن درخت در خانه ... و ...
فرمودند الا آنکه اصل آن درخت در خانه علی است ... شما ... اصل آن درخت ... در خانه

۱۱۰ علی اسند فرمودند بعمر ابا هما الذی که خواند فرزو علی یکی است و ابو حمزه ثمالی از امیر المؤمنین روایت نموده که رسول خدا صلعم در تفسیر آیه کریمه
لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون فرمودند که شیعه علی بن ابی طالب در قیامت ناقرار ظل اعطا کرده بشود
پس با او گویند داخل در محشر شوید هر مکانیکه خواهید پس اگر خواسته باشند در موضع حساب توقف نمایند اگر بخواهند در بهشت با بستند گوی
بخواهند داخل آتش کرده دعا از ن کوید ابو بخواند تو کیستی یا پیغمبر یا وصی پیغمبر در جواب گوید نه پیغمبر نه وصی پیغمبر بلکه مرا از شیعه محمد و اهل
بیت او هستم پس گوید که این مقام از برای تو است ... علی و شیعه مجملا از رسول خدا صلعم روایت نموده اند که فرمود چون روز قیامت شود
و همه مردم محشور کرده نزد در صحرای محشر بیاید علی بن ابی طالب که نور او و دوستان مجمله تمام اهل محشر را مانند ستاره درخشنده و در دنیا
دیگر فرمودند که دوست علی بن ابی طالب و دوستان امید هدر در قیامت ... دوستان ستاره صبح از برای اهل دنیا و از ... نقل شده که از او سؤال
نمودند از آیه کریمه وقفوهم انهم مسئولون جواب داد که از این سؤال در کدام مقام جواب و نیست سائل اسرار نمود و گفت لا به هستی
از گفت فردا ای امانت نمود پس گفت بیا نکه چون روز قیامت که در تمام خلایق محشور کرده نزد که بیشتر کرامت مقام باشد بحسب طبقات خود از انبیا
و ملائکه مقربین و اوصیا بعد از آن امر شود از جانب خدا که بجمیع خلایق ... چون بنای حساب نماید شود خداوند علی اعلی تکلیف کنند
و نفرماید که نگاه دارید ایشان را و سؤال نمایید ایشان را از ولایت علی بن ابی طالب پس سائل گفت یا مجاهد از سؤال نمایند از ولایت
علی جواب داد بلی ... سؤال نمایند از ولایت علی بن ابی طالب ... در ربیع الابرار خود نقل نموده که رسول خدا صلعم فرمود
مرا باسمان بالا بردند جبرئیل مرا داخل بهشت نمود ... بساط از بساطهای بهشتی نشانیدند بعد از آن ... دکه ... او زاد ...
نمود ... ان ... وحسن ... گفتم تو کیستی گفت من راضیه مرضیه خداوند مرا از سه صنف خلق
فرموده اسفل مرا از مسک و وسط مرا از کافور و اعلای مرا از عنبر ... بعد از آن با آب حیات ... و فرمود که بود باش از طاعت
نمود ... و هستم ... از برای برادر و پسرعم تو علی بن ابی طالب و حضرت علی بن موسی الرضا ع نیز ... همین حدیث را
... ذکر شد ... نموده و از جابر بن عبدالله مرویست که گفت رسول خدا صلعم در میان ما بود دست مبارک دراز نمود و بازوی
امیر المؤمنین ع را گرفت از زمین بلند نمود ... بنما یا این کرد که فرمود یا علی خداوند مرا و تو را در هفت چیز اول
قرار داد جابر عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد کدام است آن هفت چیز که خداوند ... نموده فرمود اول کسی هستم که از قبر
بیرون می‌آیم و علی با من خواهد بود از صراط اول ... و علی با من باشد و اول کسیکه در بهشت ... و علی همراه من باشد
و اول کسیکه در علیین ... و علی با من باشد و اول کسیکه ... حور العین ... و علی با من باشد و اول کسیکه ...
از رحیق مختوم ... و مسک ... و علی با من باشد سالم بن عبدالله از پدر خود روایت نموده که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمودند ...
و آگاه باشید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ... مثل ستاره درخشنده که در ... شما باشد ... طالع شود دوستان ...
اکر ... علی بن ابی طالب ... رب العالمین ... ولایت
علی بن ابی طالب ... الاخره ... الطاعة ... آیه کریمه
وما اتیکم الرسول فخذوه ... از برای شما ...
... شیطان ... اکر اطاعت ... نمایید ...
و اگر ... علی بن ابی طالب ... اهل بهشت ...
... امیر المؤمنین ... شیطان ...
... روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم ...
... فرمود ...
... علی ...

حلقه در بهشت را تو نیز از ... صفحه‌ای از طلا ... آن حلقه بر صفحه زده شود صدا کند و گوید یا علی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا
که آن بزرگوار فرمود شبی که مرا به آسمان بالا بردند داخل بهشت شدم شعاعی دیدم که صورت را روشن نمود پرسیدم از جبرئیل که این نور چیست گفت یا محمد این
نور آفتاب نیست و نور ماه نیست بلکه حوریه‌ای از حوریهای علی بن ابی طالب است از قصر خود بیرون آمد نظر بسوی تو نمود و خندید این نور از میان دندانهای
او بیرون آمد و این حوریه در بهشت گردش میکند تا آنکه امیرالمؤمنین ع بر او داخل شود و در حدیث معتبر از حضرت ابی عبدالله ع روایت شده که آن جناب
فرمودند هیچ مؤمن از دنیا بیرون نمیرود مگر آنکه رسول خدا و امیرالمؤمنین ع را در پائین پای خود مشاهده نماید پس رسول خدا میفرماید
خود را نزد بالین او رسانیده میفرماید که ای دوست خدا بشارت باد ترا من رسول خدا هستم من بهترم از برای تو از آنچه در دنیا واگذاردی پس آن جناب برخیزد
از پائین او و امیرالمؤمنین ع بیاید و بالای سر او بنشیند و فرماید که ای دوست خدا بشارت باد ترا من علی بن ابی طالب هستم که او را
دوست میداشتی آگاه باش که من ترا نفع خواهم داد راوی گوید که گفتم پس کجای کتاب خدا است این در کدام موضع
از کتاب خدا است فرمود در سوره یونس الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک
هو الفوز العظیم و از حارث همدانی روایت است که گفت شنیدم از امیرالمؤمنین ع که فرمود ... بحق خدا قسم که دشمن ما ... و دوست ما ... بیند
تا آنکه مرا ببیند ... در آنجائی که ... دوست دارد ... باشد ... ما ... او را در ...
که ... از جناب ... و ... است که ... بعضی ... ما ... ذکر ...
که ... تا آنکه ... را ببیند ... ملاقات ... و دوست داشتن ما ... باشد
و در ... از آن بزرگوار ... منقول است که ... از حضرت ... ع روایت ...
روایت کرده که گفت ... آن جناب عرض کردم ... بعضی ... شیعیان شما ... که ...
... ما را ... کدام ... میگویند ... که ... ما دراوستیم ... امیرالمؤمنین
و ... امیرالمؤمنین ... جبرئیل ... میشوند و ...
... که یا علی ... در دنیا ... و ... در دنیا ... بود
و ... رسول خدا ... جبرئیل ... او را ... امیرالمؤمنین ... کار
... روایت ... که ... از شیعیان ... امیرالمؤمنین ... علی بن ابی طالب
و من با ایشان بودم چون ... و ... بود از ... خود تکیه کرده و پاهای خود را بر روی
زمین میگذاشت چون صاحب شان ... حال نمود ... شکایت از زمان ... نمود ... ما ... و آن جناب
خود ... از ... آگاه باش ... خدا و ... رسول خدا ...
من ... و لا ... و ... پدر آدم میان روح و جسد بود و ... و لا ...
میان ... آگاه باش که منم ...
ولی پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم ... صاحب ... علم کتاب ... خطاب
علم قرآن و اسباب ... هزار در ... هزار در گشوده میگردد ... هر دری
گشاده ... هزار ... و ... پس ... خلق ... و بهشت ...
که ... دوستان و دشمنان ... مواطن ... در ... وقت ... و ... صراط
و ... عرض ... میکنم ... میکنم ... میکنم ... است که ... که ... تا ... الحضرت

دست خارشتن [illegible] حضرت رسول خدا کرفت دست او و فیکه [illegible] منافقین را [illegible] ۱۴۲ :
[illegible] علی [illegible] که ابنها [illegible] و خود را بپا [illegible] خود را [illegible]
باید [illegible] خود را [illegible] خود را [illegible] و این [illegible] خود را [illegible]
و [illegible] او [illegible] از [illegible]
یا [illegible] والانت [illegible] فلا [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] خواه کافر و خواه مؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible] متعرض [illegible]
[illegible] است متصل [illegible] از حسین بن [illegible] روایت شده که [illegible] حمیری [illegible]
[illegible]
[illegible] یا حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مضمون این است [illegible]
[illegible] اهل بهشت [illegible]
دوستان علی [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا واشهد ان علیا امیر المؤمنین
حقا حقا واشهد ان لا اله الا الله [illegible]
[illegible] روایت [illegible] رسول خدا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] الناس [illegible] یا علی [illegible]
[illegible] امت [illegible]
چون منافقین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] غافل [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] دلیل و حجت ثابت نماید که [illegible]
[illegible] مستحق عذاب و متوجب عقاب [illegible]
باب [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کفر و نفاق است [illegible] دوستی خدا و رسول است و دشمنی او دشمنی [illegible]
[illegible] علی [illegible]

علی بن موسی الرضا ع روایت نموده وان بزرگوار از پدر خود موسی بن جعفر و او نیز از پدر خود جعفر بن محمد و آنحضرت از پدر خود محمد بن علی و او
از علی بن الحسین و او از پدر بزرگوار خود حسین بن علی و آنجناب از امیر المؤمنین علیه السلام و آنسرور از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آنحضرت از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح و لوح از قلم و قلم از ذات اقدس خداوند جلت عظمته
که فرمود ولایت علی بن ابی طالب حصن و قلعه منست پس هر که داخل قلعه من شود ایمن گردد از عذاب من و حذیفه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند نیست هیچ بنده خواه مرد و خواه زن که بمیرد و بقدر یک خردل
محبت علی بن ابی طالب در قلب او باشد مگر آنکه خداوند عز و جل او را داخل بهشت گرداند و عکرمه از ابن عباس روایت نموده
که رسول خدا ص فرمود که خداوند تعالی میفرماید که اگر تمام مردم متفق میشدند بر ولایت علی بن ابی طالب هر آینه من خلق نمی
کردم آتش را و نیز از رسول خدا مرویست که فرمودند هر که خواهد ملاقات نماید خدا را در حالتیکه باشد ایمن از آتش او پس دوست
بدارد علی بن ابی طالب را و در حدیث دیگر ابن عباس از رسول خدا ص روایت نموده که آنحضرت با امیر المؤمنین ع فرمودند که اگر تمام
مردم مجتمع میشدند بر ولایت تو هر آینه خداوند خلق نمیکرد آتش را و لکن شیعیان تو رستگار هستند در قیامت
و در حدیث دیگر معاذ از آنحضرت روایت نموده که فرمودند محبت و دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست که هیچ
با وی ضرر نمیرساند و بغض او سیئه ایست که هیچ حسنه با وی نفع نمیبخشد و سعید عباس نیز از رسول خدا ص روایت نموده که فرمودند
چون مرا بآسمانها بالا بردند و بمکان قاب قوسین او ادنی رسیدم ندائی از جانب خدا شنیدم که یا محمد در روی زمین از کسانیکه با تو
هستند کرا دوست داری عرض کردم ای پروردگار من دوست دارم هر که تو او را دوست داری فرمود مرا امر بدوستی او میفرمائی
خطاب رسید یا محمد دوست دار علی را بدرستیکه من او را دوست دارم و دوست دارم اشخاصی را که علی را دوست داشته باشند
چون از آسمانها مراجعت نمودم جبرئیل مرا ملاقات نمود گفت یا محمد خدا با تو چه گفتگو نمود گفتم چنین و چنان پس جبرئیل گفت نیست
گفت یا محمد بحق خدائیکه ترا مبعوث به پیغمبری گردانید که اگر اهل زمین میدانستند علی را بقسمیکه اهل آسمانها او را دوست میدارند
هر آینه خداوند خلق نمیکرد آتش را که عذاب کند با او اهل آنرا و جابر بن عبد الله از رسول خدا ص روایت نموده که فرمودند که من امید
دارم برای امتم در حب و دوستی علی آنچه را که از گفتن لا اله الا الله امید دارم برای آنها یعنی حب علی ع تالی توحید است آنچه را که خداوند
از فیوضات و مثوبات بموحدین عطا میفرماید در مقابل موحد دوستی ایشانرا جابر جعفی از جعفر بن محمد روایت نموده که گفت
روزی امیر المؤمنین بالای منبر مسجد کوفه خطبه میخواندند که ثعبانی از آخر مسجد قصد بجانب آنحضرت و شروع در آمدن کرد
بسوی منبر گوا مردم برخواستند قصد او نمودند حضرت فرمودند که او را بگذارید و از او شما را ضرر نخواهد رسید بدرستیکه این
مأمور است که بسوی من بیاید پس با شما او را کاری نباشد پس ثعبان روی بآنحضرت آمد تا آنکه دهان خود را گذارد در گوش امیر
المؤمنین ع و آنحضرت نیز گوش مبارک را بجانب او نمود بعد از آن از منبر بزیر آمد حضرت نیز متابعت او را نمود مردم عرض کردند
یا امیر المؤمنین با خبر نمی نمائید ما را بمقابله این ثعبان فرمودند این رسول فرستاده جن بود گفت من که رسول
هستم بسوی شما جن میگویند که اگر اینان دوست میداشتند امثال دوستی شما ما جنیان را و اطاعت مینمودند را اشتغال را
کردن ما را هر آینه خداوند عذاب نمیکرد یک نفر از ایشانرا در آتش و در حدیث دیگر ابن عباس از رسول خدا ص روایت نموده که آن
بزرگوار نظر بسوی علی بن ابی طالب ع نموده فرمودند تو سید انام در دنیا و تو سید انام در آخرت هر که ترا دوست دارد مرا
دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا او را دوست داشته و هر که ترا دشمن گیرد مرا دشمن نموده و هر که مرا دشمن نماید خدا دشمن نموده
و از محرب بن ... کتاب عمر بن الخطاب روایت شد که گفت رسول خدا نماز ظهر را بجا آورد بعد از آن تکیه بر آن کرده
نظر بسوی آسمان نمودند بعد از آن بجانب میمنه نظر نمودند بعد از آن نظر بگروه نمودند تبسم نمودند پس فرمودند ...
شاکر ... خداوند شما را رحمت کند آنچه را که میگویم فرا گیرید بدانید که در جهنم وادی هست که آن را وادی ... میگویند

میکویند هزاران وادی و چاه هست در دنیا از چاهای ناکوامت و در هر وادی هفتاد مرتبه جهنم از شدت عذاب یاد دوزخ
در زمین زبانه میزند عذاب آن چاه و چاها از شدت عذاب ان مشکل نیست شود خدا میفرماید شخصی عرض کرد یا رسول الله این عذاب بجها مصفا
از بهر کیست فرمودند کسیکه در روز قیامت بیاید و منکر شده باشد بولایت علی بن ابی طالب انس بن مالک روایت نموده که با جمعی از اصحاب
خدمت رسول خدا بودیم پس اصحاب عرض کردند یا رسول الله بدرستیکه شما دو برادر اعزتر هستید از اولاد و نفس ما پس امیرالمؤمنین
نامیر شدند رسول الله صلعم فرمودند یا ابا الحسن مشهور میشوی بعد فرمودند دروغ میکوید هر که کمان میکند که مرا دوست میدارد و حال آنکه با تو
دشمن باشد بغض ترا داشته باشد و ابن عباس از آنجناب روایت نموده که فرمودند او فرموده است خلقی را که نز ازغیر هستند [illegible]
ولعن میکنند بر مبغضین علی ع شخصی عرض کرد یا رسول الله کیانند این طایفه فرمودند [illegible] هستند چون قسم سحر میشود [illegible]
به دنیا یا الامیر [illegible] الا لعنة الله علی مبغض علی بن ابی طالب حضرت علی بن موسی الرضا ع روایت شده و آنحضرت از پدرانش علیهم السلام
از رسول خدا صلعم در تفسیر قول خدا القیا فی جهنم کل کفار عنید که فرمودند این آیه در شان علی ع نازل شده چون روز یا علی
قیامت شود خداوند خطاب بما میکند یا محمد و تو که القیا فی جهنم کل من ابغضکما یعنی بیندازید در جهنم هر که با شما دشمنی نموده
و داخل بهشت کنید هر که با شما دوستی نموده و محبت شما داشته و ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله روایت نموده که رسول خدا صلعم با
اصحاب نشسته بودند که ناگاه حضرت [illegible] و استقبال نمودند جنازه را که چهار نفر از اهل حبشه بر دوش گرفته میبردند پس فرمودند
که او را بر زمین گذارند بعد از آن فرمودند یا کیست این غلام حبشی اسد امیرالمؤمنین ع عرض کرد که یا رسول الله ص او را
میشناسم این غلام رباح است [illegible] ابن حمید و مکرر آنکه میگفت بخدا قسم که دوست دارم [illegible] رسول خدا فرمود
یا علی دوست میداری [illegible] دشمن [illegible] این غلام است [illegible] هفتاد هزار قبیل از ملائکه
و هر قبیله هفتاد هزار قبیل بعد از آن او را بر جنازه نمودند [illegible] از بدن [illegible] و او را غسل دادند و کفن نمودند
و نماز بر او کذاردند [illegible] ملائکه [illegible] نمودند این همه ملائکه مشایعت او را نمودند بسبب محبت او بواسطه دوستی
ترا یا علی و در حدیث دیکر از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند یا علی اکر بنده عبادت خدا کند بقدر که نوح میان قوم خود
نموده که نهصد و پنجاه سال باشد و بقدر کوه ابو قبیس طلا داشته باشد همه را در راه خدا انفاق نماید و هزار حج کند که همه را پیاده
رفته باشد بعد از آن میان صفا و مروه بیکناه کشته شود و ولایت ترا نداشته باشد بوی بهشت نمیشنود و بهشت هم داخل نشود [illegible]
ابن حمزه از امیرالمؤمنین روایت نموده و در فردوس الاخبار و در حدیث دیکر نیز رسول خدا فرمودند که اکر بنده
خدا عبادت کند [illegible] هزار سال [illegible] هزار سال دیکر [illegible] هزار سال دیکر که مجموع سه هزار
سال باشد [illegible] دوستی ما اهل بیت را نداشته باشد خداوند او را در آتش سرنکون کرداند و در حدیث دیکر
فرمودند که حب علی بن ابی طالب میخورد [illegible] چنانچه آتش هیزم را میخورد حذیفه بن الیمان از رسول خدا ص روایت نموده
که آنحضرت فرمودند [illegible] هیچ چیز را واجب [illegible] چهار تا [illegible] یکی را ترک نمودند شخصی عرض کرد
کدام است آن چهار چیز که اخذ نموده اند یا رسول الله فرمودند نماز زکوة صوم حج عرض کرد آن یک چیز که ترک نموده اند کدام است
فرمودند ولایت علی بن ابی طالب ع عرض کرد [illegible] ولایت علی واجب است [illegible] فرمودند بلی واجب است خداوند میفرماید
و من اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بآياته [illegible] و در روایت دیکر از رسول خدا روایت شده که روزی آن بزرکوار
با اصحاب فرمودند کدام یک از شما تمام عمر روزها صایم هستید و شبها را احیا میکنید و یک ختم قرآن تلاوت مینمایید
سلمان رضی الله عنه عرض کرد منم یا رسول الله [illegible] ازکسانیکه حاضر بودند در غضب شدند عرض کردند یا رسول الله
سلمان [illegible] از فارس [illegible] قبیله قریش فخر کند [illegible] تمام [illegible] دروغ میکوید
فرمودند یا فلان از خودش سوال کن تا جواب ترا بکوید [illegible] سلمان [illegible] تمام ملاقات نمودم و حال آنکه صایم نبود

ودر شبها هم شبها توانائیم دیگر در نقائب و فاقه از صامت و ساکت دیگر جواب ادکه آنچه که از نبوی مقصود نیست بلکه ١٤٠
مقصود اینست که از بهر ماه سه روز روزه میگیرم و خداوند میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که بیک حسنه
بیاورد خداوند ده برابر ثوابش عطا فرماید و در جمیع شعبان را روزه میگیرم و وصل بماه مبارک رمضان مینمایم و این صوم
دهر است زیرا که هر که چنین کند ثواب صوم دهر از برای او خواهد بود و رسول خدا فرموده هر که شبها با طهارت بروز آورد مثل
کسی است که شبها احیا کرده باشد و هر شب با طهارت بروز میاورم و شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمود یا علی مثل تو در میان امت
مثل قل هو الله احد است پس هر که تلاوت کند او را یکمرتبه مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده باشد و اگر دو مرتبه بخواند
دو ثلث قرآن را خوانده و اگر سه مرتبه تلاوت نماید تمام قرآن را تلاوت نموده پس کسیکه اظهار دوستی با تو نماید یک ثلث
ایمانش کامل باشد و هر که ترا دوست داشته باشد بلسانا و قلبا دو ثلث ایمانش کامل باشد و هر که بلسانا و قلبا ترا دوست
دارد و بدست یاری کند ایمان او کامل باشد بحق آن خدائیکه مرا براستی مبعوث به پیغمبری فرموده که اگر اهل زمین ترا دوست
میداشتند چنین که اهل آسمانها ترا دوست دارند هر آینه خداوند احدی را باتش عذاب نمیکرد و من هر روز سه مرتبه
سوره قل هو الله احد را تلاوت میکنم پس ثواب ختم قرآن برای من خواهد بود از ابن عباس نقل شده که مردی یهودی بخدمت
امیر المؤمنین آمد و [illegible] بنیاد [illegible] پس [illegible] از بهشت که او زاده و نصیحت
ولکن باتش کوید که او را اذیت نماید و در خبر دیگر روایت شده که جبرئیل بر پیغمبر نازل شد عرض کرد یا رسول الله
خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید یا محمد پیغمبر رحمت منست یعنی آنچه فیوضات و برکاتیکه از جانب خداوند بتمام
مردم عاید میگردد بمایه و باعث تو است محمد بن عبد الله خواهد بود و توضیح این مطلب آنکه فیوضات بر دو قسم است نبوی و ازوی
اما فیوضات نبوی پر واضح است که خداوند جمیع نعمتها را از پدر و برکت آن بزرگوار خلق نموده بلکه اصل دنیا را بطفیل وجود
آنحضرت خلق فرموده و دلیل این صدق اینکه میفرماید یا محمد اگر تو نبودی هر آینه افلاک را خلق نمیکردم و نیز هر که در هر رابطه با
کرفتار شود چون متوسل بآن بزرگوار و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین گردد خداوند فرج او را از جانب خود کرامت فرماید
از مهالک و امان بخشد و اخبار و قصص و حکایات در این باب آن قدر است که تواتر معنوی [illegible] باعلی مرتبه رسیده
محتاج بذکر نیست زیرا که بوضوح و ثبوت پیوسته و از جمله مجربات گردیده توصل بائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم خصوصا
توصل بحضرت ابی عبد الله که جناب سید الشهدا و امثال اینها و اکر غالب اوقات این مطالب را ذکر نمودیم که توصل
بآن بزرگوار و ریشه است که بآنحضرت باعث انتظام امور دنیا و دین میکند [illegible] ذکر کنیم
از اهل این عصر که [illegible] و مهما [illegible] ایشان [illegible] ثواب [illegible] اظهار
خدمت بآنحضرت نماده است [illegible] و زیارت عاشورا [illegible] زیارت عاشورا و تعزیه
داری و روضه خوانی آن بزرگوار که کویا از بدیهیات اولیه غالب خلق گردیده و از این جهت [illegible] ذکر آنها را در کتاب تعلق
باین مقام است نشدیم و اما فیوضات اخروی اصل عظام رکن مستحکم انها جنات و خلاصی از عذاب و فائز گردیدن بدرجات
عالیه بهشت است چونکه عادة الله بر اینجاری شده که هر امری را که بدون اسباب باشد و در عهد تعویق اگر آن دنیا
از این جهت خلود در بهشت که دار بقا و ابدی است منحصر شده بهمیتها ان که لابد است از سببی و واسطه که موجب حصول آن مقاما
کردد و آن اعمال و عبادات شخص است یا سببیت یکدیگر یا شد اما عمل هر قدر زیاد باشد که نافع است بحال شخص و قابل قبول
شد منع نیست بملاحظه عظمت علو شأنه که نسبت باعمال منکر تعالی از شوائب خالی از غش نا شده چنین عملی که بیرا
شود تا آن عمل اکثر کم است بلکه اغراقل وجود خواهد بود از اولی تا آنکه خلود در آخرت متاع بود واسطه سببیت یکدیگر
وضروری فلهذا لازم است که در آخرت شفیع بجز محمد و آل محمد علیهم السلام ما ندارم بلکه از بعض اخبار چنان مستفاد

میشود برسبیل شفاعت که امم دیگر هم اگر شفیعی داشته باشند با ایشان خواهند بود چونکه بعضی از اخبار ناطق است بانکه جمیع انبیا ۱۴۶
علیهم السلام در قیامت همه وا نفسی گویان خواهند بود مگر حضرت خاتم النبیین و شفیع المذنبین جناب محمد مصطفی ص که
در آن روز وا امتی گوید حتی آنکه یعقوب با کثرت محبت یوسف را فراموش میکند پس در صورتیکه سایر انبیا گرفتار
خود باشند امتهای ایشان اگر شفیعی از برای ایشان نباشد لابد به محمد و آل محمد خواهند بود لیکن ذکر شد چون خارج از وضع کتاب
بود باختصار کوشیدیم والا اینها مطالبی است که هر یک عرض عریضی و عنوانی علیحده از برای او هست و اخبار وارده در
هر یک فوق حد استفاضه پس رجوع میکنیم بانچه عنوان نا بود و میگوئیم از جمله اخبار دیگر در این باب سید و ابن انس بن
مالک است که از رسول خدا ص روایت نموده که فرمودند یا علی بشارت ده دوستانت را به سبکی و دوست نمیشود ترا منافق و دشمن
نمیشود ترا مؤمن و اگر تو نبودی حزب لشکر خدا معلوم نمیشد و در خبر دیگر فرمودند یا علی حب تو و دوستی تو ایمان و
نفاق است بغض تو کفر است و نفاق و اخبار باین مضمون بسیار است که حب علی علامت ایمان و بغض او کفر است چون
بنای این کتاب بر اسقاط اخبار مکرره است لاجرم تنها متعرض تمام آنها نشدیم از ابو سعید خدری و زید بن ارقم
و جابر بن عبدالله روایت شده که ایشان میگفتند ما جماعت انصار نمیشناختیم منافقین را و تمیز نمیدادیم آنها را از
غیر آنها مگر ببغض علی بن ابی طالب و احمد بن حنبل از ایشان نیز روایت نموده که گفت شنیدم از مالک بن انس و او از پدرش انس بن
مالک که او گفت ما نمیشناختیم مرد را که از غیر پدر خود باشد یعنی نطفه او از زنا منعقد شده باشد مگر ببغض علی بن ابی طالب
و در خبر دیگر نیز از انس روایت شده که بعد از غزوه خیبر مردم اطفال خود را بر دوش سوار مینمودند و بر سر راه بکنار طریق میایستادند چون علی ع
از آنجا عبور مینمود میشناسانیدند چون حضرت پیدا میشد انگشت خود اشاره بسوی آنجناب مینمودند و میگفتند ای فرزند
آیا این شخص را میشناسی و دوست داری اگر میگفت آری او را بوسیده قبول مینمودند والا او را در زمین وضع میکردند و میگفتند برو ملحق
شو بمادر زانیه خود و از عباده بن صامت روایت شده که گفت ما جماعت دوستی خود را نسبت بعلی بن ابی طالب با اولاد خود تجربه میکردیم برای امتحان اطفال
پس اگر میدیدیم یک نفر از آنها حب آنحضرت نداشت میدانستیم که او غیر رشید است و از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت امیر المؤمنین ع
فرمودند سه طایفه دوست نمیشوند مرا یکی آنکه از زنا بوجود آمده باشد و کسیکه منافق باشد و کسیکه مادر او در حین حیض باو حامله
شده باشد و علی بن جمهور از رسول خدا ص روایت نموده که گفت در خدمت آنجناب نشسته بودیم که ناگاه علی بن ابی طالب وارد شد پس رسول خدا
فرمودند دروغ میگوید کسیکه گمان میکند مرا دوست دارد و حال آنکه این شخص را دشمن دارد تا اشاره بسوی امیر المؤمنین کرد بخدا سوگند
عداوت و دشمنی نمیورزد او را مگر کافر یا منافق یا کسیکه مادر او زانیه بوده باشد و ابن عباس از رسول خدا ص روایت نموده که آنجناب فرمودند نیست
و غیر از این نیست که خدا قطع باران از بنی اسرائیل نمود بجهت سوء ادب و اطاعت نکردن آنها پیغمبران خود را و از این امت نیز قطع باران مینماید
بجهت بغض و دشمنی آنها با علی بن ابی طالب و از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا ص نظر نمودند بسوی علی بن ابی طالب فرمودند یا علی کسیکه
خصم تو شود خداوند او را میراند مثل مردن اهل جاهلیت و امیر المؤمنین ع روایت نمودند که فرمودند رسول خدا دست مرا بدست گرفتند و فرمودند یا علی
هر که متابعت این پنج چیز نماید یعنی صلوه و صوم و خمس و زکوه و حج بعد از آن بمیرد و حال آنکه محبت ترا داشته باشد هر آینه ادا نموده است حق خود را
یعنی موت خود را و مراد عقاب مواست و کسیکه بمیرد و حال آنکه بغض ترا داشته باشد هر آینه مثل کسی است که در زمان جاهلیت مرده باشد و حساب ادبحب
کرده میشود با آنچه در اسلام نموده و هر که زنده کند با محبت تو بعد از تو خداوند آخر عمر او را ختم بسعادت و ایمان کرده تا آنکه وارد
بر من شود در کنار حوض کوثر و از سلمان فارسی روایت شده که گفت رسول خدا ص دست امیر المؤمنین را بدست گرفته فرمودند یا علی
و اینکه کسیکه دوست او نیستم بدرجه کمال رسیده باشد کسیستکه اطاعت ترا کند و محبت ترا در دل داشته باشد داخل بهشت و هر که واقعی که منتهای شقاوت را
داشته باشد کسیستکه معصیت ترا نماید و دشمنی ترا در دل کند بعد از آن سعید ... و لیستکه رسول خدا ص فرمودند یا علی ... مردم
علی ... کوشت ... خواهند ... لعنت کند ... ضایع نماید ... رحمت ...

وصیت فرمود دنیا اولاد ایشان بدست خدا [illegible] و ابو سعید از رسول خدا روایت نموده که فرمودند یا علی حب تو ایمانست و بغض تو نفاق و کسیکه ترا [illegible]
بهشت میکرد دوست [illegible] و کسیکه از اهل دوزخ میشود مبغض تو است و [illegible] بسیار [illegible] تو از من هستی و من از توام الا انکه
بعد از من پیغمبری نیست یعنی اگر پیغمبری ممکن بود که باشد هر اینه تو میبودی و احمد حنبل در چند موضع از مسند خود روایت کرده از علی بن
الحسین از پدرش و او از جدش روایت نموده که رسول خدا دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته فرمود که هر کس دوست دارد مرا و این دو
فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را در جات من با من باشد در روز قیامت و ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله و او از سلمان و دیگران از ابن عباس و ابن [illegible] و نفر دیگر از
رسول خدا روایت نموده اند که آنحضرت فرمودند یا ابا الحسن مثل تو در میان امت مثل قل هو الله احد است هر که یکدفعه بخواند [illegible] قرآن را
خوانده و هر که دو دفعه بخواند دو ثلث قرآن را خوانده و اگر سه دفعه بخواند تمام قرآن را خوانده همچنین هر که ترا دوست دارد بزبان یک ثلث ایمانش
کامل باشد و هر که دوست دارد بزبان و قلب دو ثلث ایمانش کامل باشد و هر که ترا دوست دارد بزبان و قلب و بدست یاری نماید ایمانش تمام
کامل شده باشد بحق آن خدائیکه مرا براستی مبعوث بسوی خلق گردانیده که اگر اهل زمین ترا دوست میداشتند چنانچه اهل آسمانها ترا دوست میدارند
هر اینه خدا احدی را بعذاب جهنم معذب نمیکرد و جابر عبد الله انصاری از رسول خدا روایت نموده که آنحضرت فرمودند که جبرئیل از نزد پروردگار [illegible] همراه
برگ سبز از آس که در آن نوشته بود [illegible] که من واجب کردم محبت علی بن ابی طالب را بر خلق [illegible] تبلیغ نما ایشان را از من
[illegible] گفت روزی [illegible] در مسجد نشسته بودیم و علی پیش روی ما ایستاده بود [illegible] شخصی وارد شد [illegible] گفت یا ابا [illegible]
[illegible] بحق خدا قسم [illegible] خلق [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول الله [illegible]
سلمان نقل شده که شخصی گفت [illegible] رسول خدا [illegible] و هر که دوست دارد علی [illegible]
و هر که دشمن دارد علی را [illegible] رسول [illegible] روایت نموده که آنحضرت فرمودند که خدا [illegible] علی [illegible]
هزار ملک [illegible] قیامت [illegible] علی [illegible]
اربعین [illegible] فضل امیر المؤمنین [illegible] از ابن عمر که گفت سؤال [illegible] از رسول خدا [illegible] از علی [illegible]
فرمودند [illegible] هر که [illegible] دوست دارد
علی [illegible] دوست [illegible]
علی را دوست [illegible]
[illegible] علی را [illegible] دوست [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] منکر [illegible] هر که علی را دوست دارد
[illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] علی [illegible] هر که [illegible]
علی را دوست [illegible] هر که علی را دوست دارد [illegible]
[illegible] علی [illegible] هر که [illegible] علی [illegible]
[illegible] هر که [illegible] دوست دارد [illegible]
[illegible] اهل بهشت [illegible] هر که دوست دارد آل محمد [illegible]
[illegible] هر که دوست دارد آل محمد [illegible]

۱۴۶: اصبغ بن نباته روایت نموده که مولای متقیان امیرالمؤمنان ع روزی بر منبر مسجد کوفه بالا رفتند و فرمودند ایها الناس منم سید الوصیین
و وصی سید النبیین منم پیشوای همه مسلمین و قائد الغر المحجلین منم ولی و دوست تمام مؤمنین و شوهر سیدة نساء العالمین منم آنکسیکه تختم
نمودم بیمین و تعفیر جبین کردم یعنی در دو سنت از سنتهای رسول خدا ص که از علامات ایمان است بیان نمودم یکی انگشتر بدست راست کردن
و دیگری جبهه بر خاک گذاردن که منتهای خضوع و خشوع با آن حاصل میشود منم آنکسیکه دو هجرت نمودم با رسول خدا در هجرت
و بیعت نمودم دو بیعت و جهاد نمودم بدو شمشیر و نیزه نمودم در دو غزوه یکی بدر و دیگری غزوه حنین منم وارث علم اولین و حجت
خدا بر تمام خلق بعد از انبیاء و مرسلین و محمد بن عبد الله خاتم پیغمبرانست اهل مودت و دوستان من مورد رحمت و عنایت
خداوند هستند اهل ولایت و دشمنان من مورد سخط و لعنت خدا خواهند بود بدرستیکه رسول خدا ص مکرر بمن میفرمود یا
علی حب تو تقوی و ایمان است و بغض تو کفر و نفاق است یا علی منم خانه حکمت هستم و تو کلید او هستی دروغ میگوید کسیکه گمان
میکند مرا دوست دارد در حالیکه بغض تو در دل او باشد ابو حمزه ثمالی از ابی الجارود روایت نموده از امیرالمؤمنین که ایشان
فرمودند رسول خدا محمد مصطفی ص خاتم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است و من خاتم صد و بیست و چهار هزار وصی هستم و تکلیف
شده من با چیزی که تمام اوصیاء قبل از من با و مکلف بوده اند بدرستیکه خدای تعالی امانت کننده است بعد از آن فرمودند بدرستیکه
رسول خدا ص در مرض موت خود فرمودند یا علی من پیغمبر هستم و تو امام هستی از دنیا نرویم تا بعد از آنکه هدایت کرده شد بامر ما و منتظر هستیم
و خائف هستیم بر زوال فساد قریش و ظلم ایشان و خداوند کافی است ما را از شر دشمنان ما علاوه برانکه ثلث قرآن را خدا در شأن
ما و شیعیان ما نازل فرموده و ثلث دیگر آنچه خیر محض است مخصوص ما اهل بیت است و آنچه شر محض است مخصوص دشمنان
ما است در باب شرک هستیم ما و شیعیان ما بعد از آن فرمودند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما ما هستیم
هستند آنکسانیکه عالم هستند و آنکسانیکه جاهل هستند پس ما اهل بیتیم و شیعیان ما صاحبان عقل هستند و دشمنان ما
آنکسانیکه هستند غیر عالم و جاهل هستند و شیعیان ما هدایت کرده شده هستند و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام روایت کرده اند که فرمودند فضل و شرافت مخصوص و منحصر است از برای محمد ص و او است مقدم بر تمام خلق و مقدم
نمیشود او را احدی و بعد از او علی بن ابی طالب ع مقدم است بر تمام خلق و کسیکه مقدم شود مقابل امیرالمؤمنین مثل
کسی است که مقدم شده باشد بر رسول خدا ص و همین حکم جاری است در حق ائمه بعد از امیرالمؤمنین علیهم السلام یعنی هرکه مقدم
شود بر یک نفر از یازده امام دیگر مثل آنست که بر رسول خدا مقدم شده باشد بدرستیکه خدای تعالی ایشان را ارکان زمین
گردانیده که بواسطه ایشان زمین پاینده و برقرار است از برای اهلش و ایشان هستند ارکان هدایت و سبیل هدایت که هدایت یافته نمیشود
هیچ گمراهی مگر بواسطه ایشان و گمراه نمیشود هیچ گمراهی مگر بسبب تقصیر نمودن در حق ایشان و ایشان امناء خدا بر آنچه فرو فرستاده
از علم و غیر علم و شهداء خدا بر خلق یعنی افعال عباد از خیر و شر عرض ایشان میرسد و حجت بالغه هستند بر اهل زمین
و از برای آخر ایشان است آنچه مقرر و ثابت است که خدا از برای اول ایشان عطا فرموده پس هرکه هدایت یافت بسبیل ایشان و تسلیم
نمود امر ایشان را پس چنین شخصی که متمسک شده است بحبل الله المتین و عروة الله الوثقی و با ایشان قائم نمیشود احدی مگر بامانت خدا
طولانی است شایسته از تعداد آن فرو گذاشتند در ابواب سابقه ذکر شده از این جهت ذکر نمودیم و در حدیث دیگر روایت شده که اعرابی سؤال
از سید اولیاء علی بن ابی طالب علیه السلام کرد چگونه صبح نمودی یا امیرالمؤمنین فرمودند صبح کردم و حال آنکه منم صدیق اول
و فاروق اعظم و منم وصی خیر البشر منم اول و منم آخر و منم باطن و منم ظاهر و منم عالم بهر چیز و منم عین الله و منم جنب الله و منم امین الله علی المرسلین
خدا عبادت کرده شد بواسطه ما و ما هستیم خزانهای خدا بر روی زمین و آسمان منم زنده کننده و منم میراننده و منم حی لا یموت که هرگز
نمیرد چون عرب این کلمات را از آن حضرت شنید حیران ماند حضرت فرمودند منم اول کسیکه ایمان برسول خدا صلی
الله علیه و آله آورده و منم آخر یعنی منم آخر کسیکه نظر بروی رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده و منم که او را در لحد گذاردم منم ظاهر

یعنی اسلام و منم باطن یعنی منم عالم بهر شیء یعنی عالم بجمیع آنچه خدا خبر داده پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و آنحضرت مرا خبر فرموده
منم عین الله یعنی منم چشم خدا بر مؤمنین و کفار و تمیز میدهم هر یک را از دیگری منم جنب الله یعنی هر که در حق من تقصیر نماید گویا
خدا تقصیر نموده و خدای تعالی در قرآن مجید فرموده ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله پس هر که تقصیر نماید در
حق من تقصیر در خدا نموده و هیچ پیغمبری پیغمبر نشد مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله خاتم بر او شد و آنجناب سید المرسلین و
من سید الوصیین هستم و ما بین جنوب الله فی ارضه یعنی میدانم آنچه ذاکر رسول خدا صلی الله علیه و نخست یقول صادق و منم زنده
کننده یعنی احیا کردم سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله منم میرانند یعنی بدع مبدعین و چیزها را که از دین نیست و در دین قرار
داده اند از میان برمیدارم منم حیی لا یموت بدلیل قول خدای تعالی که میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون یعنی گمان نکن آنکسانیرا که شهید در راه خدا شدند که آنها مرده اند بلکه ایشان زنده هستند نزد
پروردگار خود روزی داده میشوند و از کتاب ابی بکر شیرازی نقل شده که سید و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای
منبر مسجد جامع بصره خطبه خواندند و فرمودند ای گروه مؤمنین و مسلمانان بدانید که خدای تبارک و تعالی اول هر چیز است
یعنی قبل از او چیزی نبود و آخر بر همه اشیاء است و ظاهر بر هر چیز است و باطن بر تمام اشیاء است علم او و مشیت او است که ظاهر و باطن
سؤال کنید از من قبل از آنکه مفقود شوم از نظرهای شما بدرستیکه منم اول منم آخر منم ظاهر منم باطن پس اهل بصره گریستند
و صلوات بر آنجناب فرستادند بعد از آن آنجناب فرمودند من بسیط نمودم و پهن کردم زمینها را و اثبات کردانیدم کوهها را و
جاری کردم چشمه ها را و سبز نمودم نهرها را و غرس نمودم درختها را و طعم دادم میوه ها را و خلق نمودم ابرها را و صوت دادم
رعدها را و نور دادم برقها را و ضیاء دادم آفتاب را و طالع کردانیدم ماه را و فرستادم بادها را و نصب نمودم ستاره ها را
و منم دریای عمیق مملو از آب ساکن که بایستد کوهها را و انشاء نمودم جوار و فلک را یعنی جاری کردانیدم بزرگوار کشتیها را و طالع
کردانیدم آفتاب را منم جنب الله و کلمة الله و قلب الله و باب الله آنجنابیکه از او داخل میشوند داخل شوید باب را ساجد شید
تا آنکه بیامرزم گناهان شما را و بدرستی که قیامت برپا میشود و در باده ترشاد میکنند کسانیکه راه باطل رفتند و منم اول و آخر و
ظاهر و باطن و عالم بهر چیزی و شیخ ابن بابویه شرح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آنجناب شرح این فقرات
مذکوره را تفسیر نمودند و فرمودند من بسیط زمین نمودم یعنی بحرف دیگر من اوصی هستم که خداوند را و ساکن میشوند و ثابت کردانند
کوهها را یعنی دیگر من جبال هستند که قوام دنیا بواسطه آنها است جاری کردم چشمه ها را یعنی چشمه های علم که ثابت بود در
مقدس آنحضرت جاری میشد در لسان مبارک و سبز نمود نهرها را یعنی منشعب شد از آنجناب کتابیکه هر کس متمسک بآنها شد نجات
یافته و رستگار شد و غرس کردم اشجار را یعنی ذریه طیبه از نسل او بند و طعم دادم میوه ها را یعنی اعمال ایشان بسبب خلق بواسطه از نور
و خلق نمودم ابرها را یعنی ابر که در سایه بان خود بیابانیا با برکات حضرت خواهد بود و از ابرها را آن مراد و رحمت است بدرستیکه زندگانی
هر چیزی بواسطه آب است و صوت دادم رعدها را مقصود استماع حکمت است و نور دادم برقها مراد است و روشنائی بلاد است و طالع
کردانیدم قمر مقصود حضرت قائم علیه الصلوة والسلام است و نصب نمودن کواکب مراد آنست کسانیکه مردم بواسطه کواکب
راهها را کم میکنند و بهر جا که میخواهند میروند همچنین بواسطه حضرات ائمه صلوات الله علیهم کافه خلق از جاده ضلالت بدر میروند
امن و هدایت میرسند و بحر عمیق مقام ذات معصوم است که منم امام ائمه عالم علماء و حاکم حکماء و قائد عرفاء که افاضه علم از من میشود و باز
رجوع بسوی من میکند همچنانکه جریان آب دریا در زمین منشأ او از دریا است و باز عود بسوی دریا میکند باذن خدای تعالی و انشاء جوار
فلک مراد آنکه ائمه هدی از نسل من بوجود میآیند و منم جنب الله و کلمة الله و قلب الله یعنی منم چراغ علم خدا و منم باب الله یعنی هر که متوجه
بمن شد بسوی خدا کاه نادانا و را هر دیده و بدرستی قیامت برپا میشود یعنی بعث قبل از قیامت یا رجعت میکند در دیگر من مؤمنین
و از برای من است مقام مشهود تا سبب در دنیا بجوامع مناقب آنجناب صلوات الله و سلامه علیه و اخبار در این باب بسیار زیاد

ج ا: و ما جمله از آنها زاد در این کتاب ایراد مینمایم از سلیم بن قیس و سلمان و مقداد و ابوذر روایت شده که ایشان گفتند شنیدیم از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام که مردی با آنجناب مفاخره نمود پس آنحضرت فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن فرمود یا علی
اعرابی بر تو افتخار نمود و حال آنکه اکرم و بزرگترین ایشان از جهت ... و اکرم ایشان ... از جهت نفس و عبا
و اکرم از ایشان ... از جهت عم و برادر و والد و بزرگترین ایشان از جهت حلم و علم تو از همه ایشان زیادتری و اسلام تو
قبل از همه ایشان بود و کتاب خدا را تو زیادتر از ایشان قرائت نموده و عالم ترین ایشان بسنت من و شجاع تر از همه کس و ... و زهد تو
تو بیشتر از همه کس ... تو در دین زیاده از دیگران است ... خلق تو احسن ... دیگران است ...
از ... تو ... در نزد خدا و رسول از همه ... و بعد از من ... دنیا ... و ... در نزد خدا ...
و ... بعد از ... در راه خدا و ... با ... تا ...
... بعد از ... را ... که شهید ... و ... میکنی
... و ... اند ... و از سلیم بن قیس روایت شده که گفت ... سؤال نمود
از امیر المؤمنین علیه السلام ... کلام ... که از برای تو ... فرموده ... خدا در کتاب
خود ... کدام ... که خدا ... فرموده افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد
منه ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم
الکتاب خدا ... و من عنده علم الکتاب ... انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة و هم راکعون ... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ... بعد از ...
... که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای شما ... فرمود ... و ...
... که فرمود یا علی تو ... بمنزله هرون ... نبوت ... بعد از من ... مبعوث
... که ... از من ... مبعوث ... رسول خدا سفر ... همراه آنجناب
... همراه خود برداشتم ... همراه ... خواب ... فرمود ...
و رسول خدا صلی الله علیه و آله ... بیدار ... چون ... نماز ... فرمود ...
... بعد از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
... که ... صبح ... نماز صبح ... صحابه ...
... بعد از ... دعا ... خدا ... و ...
یا علی ... یا رسول الله ... یا علی ... سؤال ... از خدا
چیزی ... مگر آنکه ... فرمود ... سؤال ... از برای تو ... سؤال نمودم ... سؤال
نمودم از خدا آنکه ... سؤال ... مؤمن ... مؤمن و زن مؤمنه ...
در حدیث ... از حضرت ... علیه السلام روایت شده که ... روز قیامت ... شود منادی خدا ...
... کجا است خلیفه خدا در روی زمین ... پیغمبر علیه السلام بعد از آن ندای ... که ...
... خلیفه خدا ... کجا است خلیفه خدا بر روی زمین ... امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام ... خدای تعالی ... خلیفه خدا ... علی بن ابی طالب علیه السلام ... خلیفه
خدا است ... بر روی زمین ... و ... داخل شود در
... داخل بهشت شوند ...

باعلی

از آن ندای دیگر در رسد از جانب خدای عز و جل که هر که در دار دنیا متابعت امامی کرده امروز بیاید و بهر جا که امام او میرود همراه
۱۵۱ او برود دیگر در آن هنگام بیزاری جویند آنکسانیکه متابعت باطل نموده‌اند از متبوعین خود و متابعین عذاب بر امثال ایشان بینند و اسباب نجات
و رستگاری از خود منقطع ببینند و گویند اگر که از برای ما مقرر میبود هر آینه بیزاری میجستیم از ایشان چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند
و خدا بنمایاند ایشانرا اعمال ایشان را در حالتیکه نادم و پشیمان باشند بر کرده‌های خود و معذب در آتش باشند و ابن عباس از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ولایت و دوستی خداست و حب او
عبادت خداست و متابعت او فریضه خداست و دوستان او دوستان خدایند و دشمنان او دشمنان خدا هستند و جنگ با او
جنگ با خداست و صلح با او صلح با خدای عز و جل است امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت نموده که آنجناب فرمودند که در شبی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا جمعی از اصحاب جمله مشرف بودند
چون نظر آنحضرت بمن افتاد تبسم فرمودند بنحویکه سفیدی دندان مبارک ایشان نمایان گردید فرمودند یا علی نزد من بیا پس هر قدر که
پیشتر میرفتم میفرمودند یا علی نزدیکتر بیا تا آنکه زانوهای من ملصق بزانوهای مبارک آنجناب شد پس از آن رو بسوی اصحاب نموده فرمودند
ای گروه اصحاب بدرستیکه روگردانیدن رحمت الهی بسبب انکار حق علی بود بسوی شما ای گروه اصحاب بدرستیکه علی
از من است و من از علی هستم روح او از روح من است و طینت او از طینت من و او برادر و وصی و خلیفه من بر امت منست
در حیوة من و بعد از ممات من هر که او را اطاعت کند اطاعت من نموده و هر که موافقت او کند موافقت من کرده و هر که او را مخالفت
کند مخالفت من نموده و از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمودند که در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم و در پیش روی خدا ایستادم خطاب رسید یا محمد بدرستیکه
امتحان نمودم خلق خود را پس کدام یک از ایشانرا مطیع‌تر هستند از برای تو عرض کردم پروردگارا علی بن ابیطالب خطاب رسید که ای محمد
صدق فاستی یا محمد آیا اختیار کرده‌ای از برای خود خلیفه که بعد از تو ادای حق تو نماید و کتاب مرا بخلق برساند آنچه را بیان نمایند
عرض کردم خداوندا هر که را تو اختیار کرده‌ای من او را خلیفه خود نمایم خطاب رسید که من علی را اختیار نموده‌ام پس او را خلیفه و وصی
خود نما و بخشیدم باو علم و حلم خود را و بدرستیکه او است امیر المؤمنین و قبل از او کسی را این مقام نرسیده یا محمد علی رایت هدایت
و پیشوای ایشانست که اطاعت من نمایند و نور اولیاء من است هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که با او دشمنی
ورزد با من دشمنی نموده پس تو او را بشارت ده یا محمد و از ابو سعید خدری روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد بر رسول
خدا در حالتیکه گریان بود و عرض کرد ای پدر بزرگوار زنان قریش مرا سرزنش و ملامت میکنند بواسطه فقر علی علیه السلام
آنجناب فرمودند ای فاطمه آیا راضی نیستی که من ترا بعلی تزویج نمودم و حال آنکه اسلام او از همه کس پیشتر و از سایرین علمش بیشتر
است بدرستیکه خدای تعالی مطلع گردید بر اهل زمین پس اختیار نمود از میان همه مردم پدر ترا و او را پیغمبر کرد پس بعد
از آن مطلع شد بر اهل زمین پس اختیار نمود شوهر ترا و او را وصی کرد پس بعد وحی فرستاد بسوی من که ترا باو تزویج نمایم ای فاطمه
بدان و آگاه باش که از جمله کرامتهای خدا بر تو آنست که شوهری مانند علی داری که اسلام او از همه کس پیشتر و علم و حلم او از همه کس
بیشتر است پس فاطمه تبسم نمود و بشاش و خورسند گردید پس رسول خدا فرمودند ای فاطمه هشت خصلت خدای تعالی بعلی عطا فرموده
که بهیچیک از خلق اولین و آخرین عطا نفرموده اول آنکه خدا او را برادر من کرده است در دنیا و آخرت دوم آنکه حضرتی چون تو که سیده
نساء عالمیان هستی خدا باو تزویج نمود سیم دو سبط چون حسن و حسین علیهما السلام را باو عطا فرموده چهارم آنکه برادری مانند
جعفر طیار باو داده که با دو بال از زبرجد با ملائکه در بهشت طیران میکند هر جا که میخواهد پنجم آنکه علم اولین و آخرین نزد او است
ششم آنکه او اول کسی است که بمن ایمان آورد و آخر همه مردم است که جدا شود از من هفتم آنکه او وصی و وارث و صاحب اسرار من است
... و از ابن عباس روایت نموده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی تزویج نمودند زنان قریش آنجناب را ملامت

و سرزنش

دستور نمودند که رسول الله ترا بکسی تزویج نمود که فقیر و بی مال است حضرت برای ایشان مجدد فرمودند ای فاطمه خداوند مطلع
گردید بر اهل زمین و اختیار کرد از همه ایشان پدر و شوهر ترا ای فاطمه من و علی یک نور بودیم پیش روی حق تعالی و او را اطاعت مینمودیم
چهارده هزار سال قبل از آنکه آدم را خلق نماید و چون آدم را خلق نمود آن نور را دو قسمت کرد یک قسمت مرا خلق فرمود و از قسمت دیگر
علی علیه السلام را بعد از آن در خصوص گفتگوی بسیار نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفتگوی ایشان مطلع گردید
بلال را امر نمودند که مردم را دعوت نماید بیایند در مسجد چون مردم جمع شدند آنجناب بمنبر بالا رفتند و خطبه بسیار که خدای
عز و جل بآنجناب و بعلی و فاطمه کرامت فرموده بود بیان فرمودند بعد از آن فرمودند ای گروه مردمان شنیدم آنچه را که شما در حق
علی گفته بودید گوش کنید و ضبط نمائید کلام مرا بدرستیکه من خبر میدهم شما را بآن خصایصیکه خدا مخصوص اهل بیت گردانیده
و بآنچه که مخصوص علی بن ابی طالب گردانیده از فضل و کرامت خدا زیاده داده او را بر شما پس شما مخالفت او را ننمائید بدرستیکه
اگر مخالفت او را نمائید منقلب میشوید بر اعقاب خود ای گروه مردمان بدرستیکه خدا برگزید مرا و مبعوث گردانید بسوی شما
بعد از آن برگزید علی را و خلیفه و وصی و جانشین من گردانید ای گروه مردمان چون مرا باسمان بالا بردند بمقامی رسیدم که جمیع
ملائکه تا من بودند از رفتار باز ماندند حتی ملائکه مقربین و هفتاد هزار از حجاب عزت و قدرت و هیبت و بهاء و کرامت و کبریا و
عظمت و نور و ظلمت و وقار را طی نمودم تا آنکه رسیدم بحجاب جلال و مقابل حضرت پروردگار سؤال کردم برای خود چیزها را
علی مکرر آنکه خداوند بمن عطا فرمود و وعده فرمود شفاعت شیعیان و دوستان او را بعد از آن خطاب رسید یا محمد که را دوست
داری از خلق من عرض کردم ای پروردگار من هر که تو او را دوست داری خطاب رسید یا محمد علی را دوست داشته باش بدرستیکه
من علی را دوست دارم و دوست دارم هر که علی را دوست دارد پس من شکر از برای این نعمت بسجده افتادم و تسبیح خدا را گفتم بعد از آن
خطاب رسید یا محمد علی ولی من است و بهترین همه خلق من است بعد از تو پس تو او را اختیار نما و خلیفه و وصی و برادر و وزیر و صهر
و ناصر خود گردان بر دشمنان من یا محمد بدرستیکه من بعظمت و جلالم سوگند میخورم که ترا و علی را ادعیه کنند و ترا اطاعت کنند
ترا فرمان از برای تو نیکی او را برادر و خلیفه و وصی و داماد خود گردان بدرستیکه زود باشد که من عطا کنم با ایشان دو فرزند طیب
طاهر نقی نجیب بذات خود سوگند خورده‌ام و بر خود لازم کرده‌ام که هر که دوست دارد ولایت علی و زوجه او و ذریه او را داشته
باشد لوای او را بلند گردانم تا قائمه عرش و بهشت بجوشش کرامت خود و او را از حظیره قدس سیراب گردانم و نعمتهای عدیده
از دولت ایشان نمیکند احدی مگر آنکه مودت و دوستی خود را از او سلب میکنم و او را از جوار رحمت دور میگردانم و عذاب و لعنت
خود را بر او مضاعف میگردانم یا محمد بدرستیکه تو رسول منی بسوی جمیع خلق من و علی ولی من است و امیر مؤمنان است از آنچه
گرفتم میثاق از جمیع ملائکه و انبیاء و جمیع خلق خود پیش از آنکه آسمان و زمین را خلق نمایم بولایت تو و علی و ذریه
و محبین و شیعیان شما را دوست دارم و از برای همین خلق نمودم ایشانرا از طینت شما یا محمد من شما را اسباب امتحان بندگان خود گردانیدم
بین بواسطه شما امتحان میکنم جمیع بندگان و خلق آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین هستند یا محمد هر که اطاعت
مرا نماید بآنچه که در حق شما امر کرده‌ام هر آینه ثواب بسیار او را کامل گردانم و سخط و عذاب خود را بر او وارد گردانم هر که مخالفت
عصیان نماید شما را یا محمد بعزت و جلال خودم قسم که اگر تو نبودی افلاک را خلق نمیکردم و اگر علی نبود بهشت را خلق نمینمودم و لکن
شما جزاء میدهم بندگانم را هر که اطاعت شما نماید او را در آخرت ثواب دهم و هر که مخالفت کند او را عقاب کنم و بواسطه علی علیه
السلام و ائمه بعد از او از دشمنان خود در دار دنیا انتقام میکشم بعد از آن عود و بازگشت عباد بسوی من خواهد بود و شما را
در بهشت حکم خواهم نمود در میان بندگانم تا آنکه هر که را حکم کنید که مستحق بهشت است داخل او را به بهشت برده و هر که را حکم کنید
که مستوجب آتش است او را داخل دوزخ نمایند و هر که دشمن شما باشد او را داخل دوزخ نکرده و هر که دوست
شما باشد و آنچه گفتم بشما ناقص نخواهد شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بعد از آن

مراجعت نمودم و از هر حجابی که گذشتم از وراء خود می‌شنیدم که میگوید یا محمد علی را مقدم دار و او را وصی و خلیفه و برادر خود

خود کن یا محمد دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد ... و چون از حجابات گذشتم و بملائکه آسمانها رسیدم

مرا تهنیت و مبارکباد گفتند و میگفتند یا محمد گوارا باد از برای تو و علی کرامت خدای عزوجل ای گروهی که تا علی برادر من است در دنیا

و آخرت و وصی و امیر است بر شیعه من ... حضرت رب العالمین و وزیر من است در حیات من و خلیفه من است بر شما بعد از ممات من ...

نمیشود او را احدی غیر از من ... آنکسانیکه بعد از من ادعای خلافت دارند و بعضی که مرا ... دادم با آنکه علی امیر و سید

و آقای مسلمانان است و علی امام و پیشوای متقیان است و وارث من و همه پیغمبران است و وصی رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین

و شیعیان و اهل مودت او با امر حضرت رب العالمین اهل جنات نعیم خواهند بود و علی را مبعوث گرداند بمقام محمود که تمام خلق

اولین و آخرین با او غبطه میبرند و تمنای او را مینمایند در روز ... لوای حمد پیشاپیش من در دست او ... باشند آدم و جمیع اولاد

او از انبیاء و شهدا و صلحا تا آنکه وارد بهشت شوند ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند

در شب معراج چون بآسمان اول رسیدم جبرئیل بمن گفت یا محمد پیش بایست نماز بکن بر ملائکه آسمان بدرستیکه ... ما

و چون بآسمان دویم و سیم رسیدم نیز همین کلام را گفت تا آنکه بآسمان چهارم رسیدم ... هزار پیغمبر را دیدم که جمع

دیدم پس جبرئیل بمن گفت پیش بایست نماز بکن تا همه پیغمبران ... گفتم ای برادر جبرئیل من چگونه مقدم شوم بر اینها و حال آنکه

در میان ایشان است پدرم آدم و پدرم ابرهیم جواب گفت بدرستیکه خدای تعالی امر نموده است که بر ایشان نماز گذاری پس

چون نماز گذاردی از ایشان سؤال نما که در عصر و زمان خود بچه چیز مبعوث برای چه مامور شده اند ... فرمودند

سمعا و طاعة لله ... مامور هستم چون از نماز فارغ شد جبرئیل پرسید ...

ای پیغمبران خدا شما بچه چیز مبعوث شدید ... مبعوث شدیم یا محمد برای آنکه

همه اقرار کنیم بنبوت تو و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام ابن مسعود روایت نموده که روزی وارد شدم بر رسول خدا صلی الله

علیه و آله و عرض کردم یا رسول الله حق را بر من بنما تا آنکه او را ببینم فرمودند یا عبدالله داخل شو ... را

شدم علی بن ابی طالب را مشغول نماز دیدم که در رکوع و سجود خود عرض میکرد پروردگارا بحق بنده ات محمد صلی الله علیه و آله

که بیامرز گناهکاران از شیعیان مرا بعد از آن مراجعت نمودم که واقعه را بعرض حضرت نبوی برسانم آنحضرت را مشغول نماز دیدم

و عرض میکرد پروردگارا بحق بنده ات علی علیه السلام که بیامرز گناهکاران امت مرا ... رسول خدا صلی الله

علیه و آله نماز را ... تمام نمودند ... فرمودند ابن مسعود ... بعد

از آنکه ... عرض کردم ... یا رسول الله ... خدا ... رسول خود ...

... علی را ... ابن مسعود ... فرمودند ...

چون نشستم فرمودند ای پسر مسعود بدرستیکه خدای تعالی خلق نمود من و علی را از نور قدرت خود قبل از آنکه خلق کند ... بدو

هزار سال ... بعد از آن ... نور مرا ... آسمانها ...

که من ... بعد از آن ... نور علی بن ابی طالب را ... و علی افضل است

از عرش و کرسی بعد از آن ... نور حسن را ... لوح و قلم ... افضل است از لوح و قلم بعد از آن

... نور حسین علیه السلام را ... بهشت ... حور العین ... افضل است از بهشت و حور العین ...

... عالم را ... بودند ... بعد از آن ...

... بعد از آن ... نور ... فاطمه ... بعد از آن ... نور ...

... فاطمه ... از این ... امینا ...

۱۵۱ پس میگوید چون روز قیامت شود از جانب رب العزه خطاب رسد بسوی من و علی که داخل بهشت کنید هر که را میخواهید و داخل دوزخ
کنید هر که را خواهید و همین است معنای آیه کریمه القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی داخل دوزخ کنید هر کافر و جاحد را پس کافر
کسی است که انکار نبوت من نماید و عنید آن کسی است که انکار ولایت علی بن ابیطالب و عترت طاهره او کند و بهشت از برای شیعیان او
مخصوص خواهد بود اصبغ بن نباته که از خواص دوستان حیدر کرار است روایت نموده که چون ابن ملجم مرادی علیه اللعنه ضربت
بر فرق مبارک ضرغام دین حضرت سید الوصیین زد و خاک مصیبت در ایام قیامت بر سر تمام اهل عالم نمود من با جمعی از شیعیان بر در
دولتسرای آن امام انام و پیشوای متقیان ایستاده بودیم برای آنکه آن بزرگوار مرخص نمایند و اذن بدهند که آن ملکوتی شمایل
ببینیم که ناگاه آفتاب جمال عدیم المثال حضرت مجتبی از برج خانه ملک دربان امام انام طالع گردید و فرمود پدرم میفرماید
شما از پی کار خود بروید و امر او را واگذارید تا بعد از مرا که من خوب شدم که او را امان میدهم و الا شما خود دانید اصبغ میگوید که
همه متفرق شدند ولی من ایستادم دیدم تا بیان آن مظهر دو ماه را ما منان خواهر برون آمد و فرمود که ای اصبغ آیا نشنیدی
پیغام امیر المؤمنین را از قول من عرض کردم چرا لکن چون امام خود را با این حالت دیدم مشتاق شدم که ... ارزو دارم یکبار دیگر جمال عالم آرای
او را مشاهده نمایم و باید حدیثی از وی شنوم از برای استماع تمام خدا و ندارد دهند که برای من استیذان نماید ... ایشان
اندرون رفت و از برای من اذن گرفت و فرمودند پدرم میفرماید داخل شو چون داخل شدم
نظر نمودم دیدم عصابه بر سر مبارک آن حضرت بسته بود که اثر زهر مانند زعفران زرد شده بود و از شدت الم جراحت چون مار
گزیده بخود میپیچید و از دستمال زردی و جمع کا هر آن دانستم که از زمین ابله مینمود و کاهی زان چهره بیرون مبارک بجانب
من نموده و فرمود ای اصبغ آیا نشنیدی پیغام مرا از قول حسن عرض کردم شنیدم یا امیر المؤمنین ولی چون بدین حالت دیدمت شما
شایق بودم که یکبار دیگر نظر بسوی شما نمایم و بالفعل بجهت استماع نمایم فرمودند بنشین که ایام حیات من بسر آمده و بعد از این
از من حدیثی نخواهی شنید بدان ای اصبغ روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنانکه تو در این ساعت بعیادت
من آمده بدیدن آنجناب رفته بودم فرمودند یا ابا الحسن بیرون برو در میان مردم ندا کن که بیایند بمسجد برای نماز جماعت چون از نماز فارغ شدی بمنبر
بالا رو و بر بلند ترین پله منبر قرار گیر و به مردم اعلام نما و بگو آگاه باشید هر که عاق پدر و مادر شود پس لعنت خدا بر او بوده
باشد آگاه باشید هر بنده که از مولای خود فرار کند پس لعنت خدا بر او بوده باشد آگاه باشید هر که مزد اجیر خود را ندهد لعنت خدا
بر او بوده باشد پس ای حبیب من رسول خدا فرمودند بمن بجا آوردم و امتثال نمودم که ناگاه یک نفر از آخر مسجد برخواست و گفت یا ابا الحسن
کلام موجز بسیار مختصر گفتی معنای آنرا تفهیم نما و شرح او را از برای ما بیان کن جوابی نگفتم تا آنکه مراجعت نمودم خدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سؤال آن شخص را عرض نمودم بآنجناب رسانیدم پس آنحضرت انگشت مرا میان دست گرفتند و فرمودند
ای اصبغ رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشت مرا بدست گرفت همچنانکه من انگشت ترا بدست گرفتم بعد از آن فرمودند یا ابا الحسن
آگاه باش بدرستیکه من و تو دو پدر این امت هستیم پس هر که عاق ما باشد لعنت خدا بر او باد و بدرستیکه من و تو دو مولای این امت
هستیم پس هر که از ما فرار کند لعنت خدا بر او باد آگاه باش بدرستیکه من و تو اجیر این امت هستیم پس هر که ظلم کند ما را و اجرت ما را
ندهد لعنت خدا بر او باد پس آنحضرت آمین گفتند و من نیز آمین گفتم اصبغ میگوید پس آنجناب را غشوه و بیهوشی عارض شد
چون بهوش آمدند فرمودند اصبغ ناشسته عرض کردم بلی ای مولای من فرمودند میخواهی بگویم برای تو حدیثی بگو عرض کردم
بلی ای مولای من خدا ترا جزای خیر دهد تا بگویم فرمودند ملاقات نمودم رسول خدا را در بعضی از جادهای مدینه در حالتیکه
مغموم بودم بنحویکه آثار غم از جبین من هویدا و ظاهر بود پس آنجناب فرمودند یا ابا الحسن میخواهی برای تو بگویم حدیثی را که بعد
از این هرگز مغموم نشوی عرض کردم بلی یا رسول الله فرمودند چون روز قیامت شود خدا وند منبری را نصب نماید که از منبر همه پیغمبران
و شهدا بلند تر باشد بعد از آن امر کند مرا که بر آن منبر بالا روم و بر بالای او بنشینم بعد از آن امر کند ترا که بالا روی و یک پله

تو بنشینی بعد از آن امر کنند دو ملک را که تا بالا روند و هر یک یک پله از تو پایین تر بنشینند و چون ما بر بالای منبر مستقر شویم باقی نماند
احدی از اولین و آخرین مگر اینکه در آنجا حاضر شود آن ملکی که یک پله از تو پایین تر نشسته ندا دردهد که ای گروه مردمان هر که مرا میشناسد
بشناسد و هر که نمیشناسد پس من خود را باو بشناسانم بدرستیکه منم رضوان خازن بهشت آگاه باشید که خدای تعالی بفضل و کرم
و جلال و منت خود مرا امر نموده که کلیدهای بهشت را در تمام به محمد صلی الله علیه و آله و آن بزرگوار مرا امر نموده که در تمام
به علی بن ابیطالب پس شما گواه باشید که من آنچه مامور بودم امتثال نمودم بعد از آن برخیزد آن ملکیکه دو پله از تو پایین تر
نشسته ندا دردهد بطوریکه همه اهل محشر صدای او را بشنوند که ای گروه مردمان هر که مرا میشناسد بشناسد و هر که نمیشناسد پس
تا بشناسد منم مالک خازن نیران آگاه باشید که خدای تعالی بفضل و کرم و منت و جلال خود مرا امر نموده که در تمام کلیدهای
دوزخ را به محمد صلی الله علیه و آله و آنجناب مرا امر نموده که در تمام به علی بن ابیطالب بعد از آن فرمودند یا علی تو در آن روز
بگیری ازار دامن اهل بیت تو بگیرند ازار دامن ترا و شیعیان تو بگیرند ازار دامن اهل بیت ترا [illegible] که بعد از آن برخیزد و حدیث از مولای
حدیث شنیدم و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که گفت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف بودم که ناگاه
شخص اعرابی وارد شد و سلام کرد جواب شنید بعد از آن گفت کدام از شما بدر تمام و مصباح ظلام و ماه شب تار [illegible]
هدایت جناب ختم انبیا محمد مصطفی رسول حضرت ملک علام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای برادر عرب منم پیغمبر [illegible]
شخص اعرابی گفت یا محمد من ایمان آوردم قبل از آنکه ترا ببینم و تصدیق ترا نمودم پیش از آنکه شما را ملاقات کنم عرض میکنم
که از شما بمن رسیده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا اخا العرب کدام است آنها عرض کرد دعوت نمودی ما را باقرار نمودن
بر وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله پس ما اطاعت نمودیم بعد از آن امر نمودی ما را بنماز و زکوة و روزه و حج بیت الله
نمودیم ترا و باینها اکتفا ننمودی خواندی ما را بموالات و دوستی پسر عم خود علی بن ابی طالب که ما را امر فرمودی طاعت او را فرض و
واجب نمودی آیا اینکه خدای تعالی واجب کرده اینها فرمودند آنحضرت نه من این را بلکه خدای تعالی واجب کرده اینها را بر اهل آسمانها و
زمینها چون اعرابی شنید کلام آنحضرت را عرض کرد سمعا و طاعة لما امرتنا یا رسول الله پیغمبرا ما حفظ نمودیم با آنچه امر نمودی [illegible]
از جانب خدا است رسول خدا فرمودند یا اخا العرب خدای تعالی پنج خصلت بعلی عطا فرموده که [illegible] دنیا و [illegible]
در دنیا است میخواهی خبر دهم ترا باولی از آنها عرض کرد بلی یا رسول الله فرمودند چون از غزوه بدر فارغ شدم نشسته بودم که جبرئیل
نازل شد و گفت یا محمد حضرت سلامت میرساند و میفرماید [illegible] قسم یاد نمودم که [illegible] ملهم نکنم محبت علی
ابیطالب را مگر کسیکه او را دوست داشته باشم محبت علی پس هر که مرا دوست داشته باشم محبت علی را در دلش ملهم سازم و هر که
مرا دشمن داشته باشم بغض علی در دلش اندازم یا اخا العرب میخواهی خبر دهم ترا بدوم از آن پنج خصلت عرض کرد بلی یا رسول الله
فرمودند چون فارغ شدم از تجهیز عموم حمزه جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدای تعالی سلامت میرساند و میفرماید که
من واجب کردانیدم نماز را و وجوبش را برداشتم از عاجز و مجنون و صبی و مثل ان واجب کردانیدم [illegible] و برداشتم [illegible]
از کسیکه قادر نباشد و واجب نمودم محبت علی بن ابی طالب را بر اهل آسمانها و زمین و احدی را رخصت ندادم [illegible]
واجب کردانیدم یا اخا العرب میخواهی خبر دهم ترا بسیم از آنها عرض کرد بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند خدا خلق نکرده [illegible]
مگر اینکه برای او سید قرار داده پس نسر را سید طیور کردانید و گاو را سید بهایم قرار داد و شیر را سید وحوش کردانید و جمعه را سید
ایام فرموده و ماه مبارک رمضان را سید ماهها کردانید و اسرافیل را سید ملائکه نمود و آدم را سید بشر نمود و مرا سید انبیا و علی
را سید اوصیا خواند یا اخا العرب میخواهی خبر دهم ترا بچهارم از آنها عرض کرد بلی یا رسول الله فرمودند محبت علی بن ابیطالب علیه السلام
درختی است که اصل او در بهشت است و شاخهای او در دنیا پس هر که از امت من متمسک شود بیکی از شاخهای او آن شاخه او را در
بهشت کشاند و بغض علی بن ابی طالب درختی است که اصل آن در جهنم است و شاخهای او در دنیا است پس هر که متمسک شود بشاخی از آنها

از اشقیا

ان لشا ام او زا انمل جنت نما بد یا اعرابی میخواهی خبر دهم ترا به پنج از انها عرض کرد بلی یا رسول الله فرمودند چون روز قیامت شود
منبرها در کنار عرش برای من نصب نمایند و از برای ابراهیم علیه السلام محاذی منبر من منبری نصب نمایند در کنار عرش بعد از ان
کرسی مرتفع نورانی که او را کرسی کرامت مینامند فیما بین منبر من و منبر ابراهیم نصب نمایند برای علی ابن ابیطالب پس هرگز ندیده ام احسن
و نیکوتر از ان حبیبی میان دو خلیل یا اعرابی دوستی علی ابن ابیطالب خواست پس تو او را دوست داشته باش بدرستیکه خدای تعالی
دوست دارد هر که او را دوست داشته باشد و با من خواهد بود در قیامت چون قرب این جناب است نزد کردگار بمقام منتهی شد اعرابی
عرض کرد سمعا و طاعة لله و لرسوله و لابن عمك علی ابن ابی طالب یعنی شنیدم و اطاعت مینمایم خدا و رسول او را و ابن عم تو علی ابن ابیطالب
را جابر بن عبد الله از حضرت سید اولیا روایت نموده که انجناب فرمودند با رسول خدا از نخلستانهای مدینه میگذشتیم چون فیما بین
درختها رسیدیم نفیر درختان و نخلها تکلم نمودند نخله دیگر گفت این است محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و اشاره نمود بسوی انجناب
بعد از ان اشاره بسوی من نمود و بزبان فصیح گفت این است علی مرتضی بعد از ان نخله دیگر تکلم نمود و صیحه زد نخله دیگر که این است
موسی و این است هرون بعد از ان نخله دیگر تکلم نمود و صیحه زد نخله دیگر و اشاره کرد بسوی رسول خدا که این است خاتم النبیین و اشاره
بمن نمود و گفت این است خاتم الوصیین پس رسول خدا تبسم نمودند و فرمودند یا ابا الحسن شنیدی عرض کردم بلی فرمودند این درختها را
چه نام میگذاری عرض کردم خدا و رسول بهتر میدانند فرمودند من اینها را صیحانی نام گذاردم زیرا که صیحه کشیدند و تکلم و اعتراف
نمودند بفضل من و تو یا علی ابن عباس از رسول خدا روایت نموده که انجناب فرمودند اگر جمیع درختها قلم شوند و دریاها مرکب گردد و
تمام جن حساب کننده شوند و تمام انس نویسنده از عهده احصاء نمودن فضایل علی ابن ابی طالب بر نیایند و نتوانند مدائح از جمله
اخباریکه دلالت بر فضیلت و منقبت حضرت اسد الله علی ابن ابی طالب علیه السلام میکند حدیث بساط و طولانی است که اکثر در کتب
روایت نموده اند از جمله فقرات انس بن مالک است که گفت در منزل ام سلمه بودم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و انحضرت حدیث
میفرمودند و من گوش میدادم که ناگاه نور جمال اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب تابان شد رسول خدا صلی الله علیه و اله انجناب را
در بر گرفتند و پیشانی نورانی او را بوسه دادند بعد از ان ملتفت من شدند و فرمودند یا اباذر ایا میشناسی علی را انچنانکه
باید بشناسی عرض کردم یا رسول الله علی برادر و پسر عم شما است زوج و شوهر بتول عذراء فاطمه زهرا است پدر حسن و حسین دو سید
جوانان بهشت است پس انجناب شروع نمودند فضایل امیر المؤمنین علیه السلام را بیان نمودن تا انکه فرمودند یا اباذر بدرستیکه
خدای تعالی در هر کنار از کنارهای عرش هفتاد هزار ملک را ساکن کرده است که نه تسبیح و نه تقدیس و نه عبادت خدا را میکنند بلکه
شغل ایشان منحصر است بدعا کردن از برای علی ابن ابیطالب و شیعیان او و لعنت نمودن بر دشمنان علی یا اباذر اگر علی نبودی
هر اینه حق از باطل و مؤمن از کافر تمیز داده نمیشد و خدا عبادت کرده نمیشد بدرستیکه مشرکین از ضربت و القتال
او مسلمان شدند و عبادت خدا را نمودند یا اباذر میگوید عرض کردم یا رسول الله قلب مرا مملو از فرح و سرور کردی زیاد تر
مرا مسرور گردان فرمودند یا اباذر چون مرا بمعراج بردند با سماء اول رسیدیم جبرئیل اذان گفت و مقدم داشت گفت یا محمد
نماز کن بر ملئکه بدرستیکه طول کشید شوق ایشان بسوی تو پس مقدم ایستادم و نماز گذاردم و هفتاد صف از ملئکه که طول هر صف
بقدر فاصله مشرق تا مغرب بود و عدد انها را بجز خدا کسی نمیداند چون از نماز فارغ شدم جمعی از ملائکه نزد من امدند
و سلام نمودند و گفتند ما را بسوی شما حاجتی است یا رسول الله من گمان نمودم که میخواهند مرا شفیع گردانند زیرا که خدای تعالی
مرا زیادتی داده بر جمیع انبیاء بشفاعت و حوض کوثر پس من گفتم ای ملئکه پروردگار من چه حاجت دارید گفتند حاجت ما این است
که چون بزمین بر گردی سلام ما را بعلی برسانی و از قول ما بگو طول کشید شوق ما بسوی تو پس من گفتم ای ملئکه پروردگار من
ایا ما را میشناسید بحقیقتیکه باید بشناسید گفتند یا رسول الله چگونه شما را نمیشناسیم و حال انکه شما اول خلقی هستید
که خدا خلق نمود شما را و قبل از شما احدی را خلق ننموده خلق کرد شما را و حال انکه اشباح نوری بودید در نور خدا و مکان شما

قرار داد در ملکوت خود تسبیح و تقدیس و تکبیر خدا را بجا می آوردیم پس بعد از آن خلق کرد ملائکه را از انوار چند و بودیم ما که برایشان ظاهر شد
مینمودیم ما تسبیح و تقدیس و تحمید و تکبیر و تهلیل خدا را پس ملائکه از ما تسبیح و تقدیس و تحمید و تکبیر و تهلیل را یاد گرفتند
پس هر که از جانب خدا نازل میشد بر شما بود که ما بودیم که خدا را بالاتر میدانستیم از آنچه شما را بود پس برای چه شما ما را شناسید بعد از آن ما را
باسمان بردیم تا بالا بردند پس از ملائکه اسمان ولیکن بودند تا شکل اسمان و ما نیز تسبیل او را کنند پس من گفتم ای ملائکه کار
من با ما را امیشناسید ما نحو بکر را بدید شناسید که کنند چگونه ما را بشناسیم و ما را دیگر شما نه بیر کرد که آن خلق خدا و معتمد علم خدا و
شما بیاید و ثواب بجهت ما بر ایشان ابجنایت فرمودند باسمان کرد سید اهل الاسمان کنند سلام ما را بعلی بیان نه من گفتم بشناسیم
ما را انفس بکرا بدید شناسید که کنند چگونه ما بشناسیم شما را پس شروع نمودند فرما ملائکه از ما میدانستند تا اسمان
دستید شما را دادند که این کلمات را میکنند الحمد لله الذی صدقنا وعده بعضی جمعی خاص است که ایشان را کرده بود این ما را وعده فرموده
بود من پیش از آن بودم که ندا شما را چه وعده فرموده بود کنند با رسول الله چون خلق نمود خدا شما را ما اقرار نمودیم که تا تو بقید
در نور خدا عرض شد بر ما ولایت شما و ما قبول نمودیم و ولایت شما را پس ما شکایت نمودیم که خدا محبت شما را ما را یا رسول الله که
بدرستیکه خدا ایشان وعده فرموده که بدهد ما را از نور شما کسی نور کرد اند ان الله فامر ان ایشان را که وعده فرموده بود ما را
علی علیه السلام را پس ما خدا شکایت نمودیم که خدا بتعالی ملائکه را از سرور ساختن نمود در بهشت عرش او را بجانب او که
نشانیکه مرصع بود بانواع جواهر و بر بالای آن منبری بود تمام از لؤلؤ سفید بعد امر نمود آن ملائکه را با نشستن ایستاد
و هر وقتیکه ما نشستیم بر آن صلوات فرستادند نظر بتمام ما سوال کردم که ملائکه اسمان یا رسول الله پس تو ایشان را از ما شکایت میدانی و از حضرت
ابی عبدالله حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من به ما الخیره فرمود
بر فرزند سید عرب او را اظهار من میکرد که ان علی سید عرب کرد یا رسول الله ایا شما سید عرب نیستید فرمودند من سید اولاد آدم
هستم و این فرزند سید عرب است علی بن ابیطالب بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند چون آنجناب وارد
شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که انصار را طلبید پس چون حاضر شدند فرمودند ای گروه انصار میخواهید شما را دلالت
کنم شما را بر چیزیکه اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من این علی برادر من است پس شما او را دوست دارید
بواسطه دوستی من و او را گرامی دارید بواسطه گرامی بودن من پس هر که او را کافی دارد مرا گرامی داشته و هر که مرا گرامی دارد خدا را
دوست داشته و هر که خدا را دوست دارد با شد بدرستیکه بهشت و اجب است او را و هر که با او بغض ورزد و هر که علی را دشمن
دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و هر که خدا او را دشمن دارد بر رو در آتش اندازد و پدر
خدا او را عذاب سخت خود پس شما متمسک شوید بولایت علی و با دشمنان او دوستی ننمایید که اگر متمسک شوید خدا و نجات شما
نخواهید از عذاب بحمد ره فاطمه دختر سید الشهدا و از ایشان روایت شده که گفتند پدرم فرمودند که امیرالمؤمنین که مرا چون اشتر
خود در پیش بالا رود و بگوئیم که هر که از ما خدا را میخواند و اجر خود را تمام خدا را ستوده و خدا او را کرامت کند او را از آتش و هر که نشنود
غیر ولای خود در روز دو مولا ینور دیدار که خدا او نعمت او کرامت کند او را از آتش و هر که از اقوال الدین شود خدا او را
او را از آتش بسوزاند از حضرت امام حسن که یا ابا الحسن فاما ولی این کلمات آنچه گفته ام فرمود رسول خدا از تا ده ای این سه روز در دنیا
مرا جمعی خوانند و دنیا و آخرت ایشان شوند شفیع بتو و سابین خدا ایشان و مریم فرمودند ای قوم قرار دادند و بر این کلمات علی
برکت بیکدیگر ایم بگوئیم که پیغمبر فرمودند که ان اجر چنین است خدا که بر انبیا داده بود داد را اسمان من و تو تا علی بود و
هستیم و من تو و دوستی دوستی منست بعد از آن رسول خدا بیرون تشریف بردند و فرمودند که از غیر من مرا جمع بکند
امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب امام است بر شما از جانب خدا قوم از شما بر ما خشم داد و نمودند سه که شما خدا را و اعلم است
بر کتب خدا و ارحم است بر شما بدیدکان خدا و افضل است در نزد خدا بعد از آن فرمودند ای مرده ما حاصل کرد این امام من را

۸۵۱ واگاه نمود مرا باسماء آنها چنانچه کل اسماء را تعلیم آدم نمود پس من استغفار نمودم از برای علی و شیعیان او و سؤال نمودم پروردگار
خود را که امت مرا مستقیم بدارد و بر عبادة الطاعت علی بن ابیطالب بعد از من پس خدا تعالی ایشانرا مهتدی نمود و هفت خصلت از فضایل
علی بن ابیطالب برای من ظاهر نمود و تفضیل این فضیلتها در ابواب سابقه ذکر شد لهذا در اینجا ایراد ننمودیم و از ابن عباس روایت
شده که گفت مردی نزد پدرم با طراف کعبه طواف میکرد و میگفت پروردگارا بحق رسول که من بیزاری میجویم از علی بن ابیطالب من
نزد او رفتم و بدو گفتم چه میگوئی مادر تو بعزایت بنشیند برای چه این کلام را میگوئی گفت سوگند که سبقت گرفته است علی را افضلیت
اگر یکی از آنها را بر تمام اهل زمین قسمت کنند هر اینه همه آنها را کافی باشد عرض کردم بخبر ده مرا بیکی از آنها جواب گفتم اول آنها
آنکه نماز کرد با رسول خدا با قبله و قبلتین و هجرت نمود با آن حضرت دوم آنکه علی هرگز بت نپرستید گفت اعرابی گفت یا ابن عباس زیاد
تر که برای من بیان کن پس گفتم در آنچه گفتم پشیمان شد ابن عباس گفت دیگر آنکه چون رسول فتح مکه نمود و داخل شد
بر آن شد صنمی را که نصب بود که مشرکان عبادت او میکردند امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله من میخواهم تو را بر کتف
من بالا روی حضرت فرمودند یا علی من میخواهم تو بر کتف من بالا روی پس آنجناب بایستاد امیرالمؤمنین علیه السلام بر کتف مبارک
او بالا رفت و آن بت را که از شیشه ساخته بودند بشکست ریزه ریزه نمود بعد از آن بر زمین افتاد تبسم نمود رسول خدا فرمود یا علی
برای چه تبسم نمودی عرض کرد یا رسول الله تبسم نمودم از آنکه بر زمین افتادم و متألم نشدم از افتادن فرمودند چگونه متألم شوی
و حال آنکه محمد حامل تو است و جبرئیل ترا بر زمین فرود آورد و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت فرمودند رسول خدا مرا بلند
نمود چنانکه اگر میخواستم خود را باسمان برسانم میرسانیدم گفت یا اعرابی گفت یا ابن عباس زیاد تر بگو برای من بیان کن پس گفتم
تو پیر کردم گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت دست امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را و رفتیم تا آنکه بقله کوه حرا آمدیم
آنجناب دست بسوی آسمان بلند نمود و عرض کرد پروردگارا قرار بده از برای من وزیری از اهل من که علی بوده باشد و قوی گردان
بواسطه او پشت مرا ابن عباس گفت شنیدم از میان زمین و آسمان ندائی که میگوید یا محمد بتحقیق که سؤال نمودی عطا کردیم
شکر بعد از آن فرمودند یا علی دعا کن آن بزرگوار عرض کرد پروردگارا قرار بده از برای من نزد خود عهدی و مرا دوست خود
گردان چون دعا آنحضرت تمام گردید این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن خبر دادم امیرالمؤمنین را با آنچه را
که شنیده بودم آنجناب فرمودند که رسول خدا مرا خبر داده با آنچه تو خبر داده و خلاصه مضمون آن حدیث این است که رسول خدا فرمودند
یا علی بدرستیکه تو امتحان کرده شده هستی و مردم بواسطه تو امتحان خواهند شد یعنی ولایت تو عرض بر خلق خواهد شد هر که قبول
نماید رستگار شود و هر که منکر شود مستوجب عذاب خواهد بود و بخدا قسم که توئی حجت خدا بر خلق از آسمان و زمین و خدا امتحان
نموده است خلق را مگر آنکه احتجاج نموده است با ایشان باسم تو از آنچه قرار گرفته اند از کسیکه بر آنها فرض گردانیده شده و مؤمنان ایمان
نیاورده اند مگر بواسطه تو و کافرین گمراه نگردیدند مگر بسبب تو و هر که دوست دارد مر خدا را هر آینه بواسطه تو بوده یا علی توئی از آیات
خدا که باو تنطق میشود و توئی آن نامیکه خدا را بان انتقام میشود و توئی نام خدا و توئی مصداق بطشه که در آیه کریمه مذکور است
و لقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر و بدرستیکه خدا خلق نموده تو را بعد از آنچه بر خلق و در ترا از مؤمنین از بندگان خود
و بتحقیق که ثابت کرده است مودت ترا در سینه مومنان یا علی بخدا قسم که در آسمان ملائکه هستند که عدد آنها را بجز خدا
تعالی کسی احصا نمیتواند نمود نظر میکنند بسوی تو و ذکر میکنند فضایل ترا و تحیه میکنند اهل آسمانها ترا بسبب معرفت تو و توسل
میجویند بسوی خدا بمعرفت تو و انتظار میبرند تا علی بسبب که گرفته است تا آنکه اولیای تو دولت بخواهند نمود مقام ترا خدا از عرش
و در حدیث دیگر که جابر صحابی شنیده از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده اند وارد شده که شفیع نوح و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
زهرا وارد شد بر خاتم انبیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرضیکه آنجناب از آن مرض فوت نمود چون آنحضرت

ان بزرگوار را مشاهده نمود حالت بکاء بران مخدره عارض شد بعضی که ایشان را نزد بر خستا کلمه را شرحا روی کرد پدر رسول
خدا صلی الله علیه و آله ملتفت شدند فرمودند ای فاطمه چه چیز ترا بگریه در آورده مخدره فرمودند که نگریستم عرض کرد ای
پدر بزرگوار حالت شما مرا بگریه در آورده فرمودند ای فاطمه توکل بر خدا کن و در مصائب صبر نما چنانکه آباء تو از انبیاء مسلمین
و امهات تو از زنان ایشان صبر نمودند [illegible] ای فاطمه عرض کرد [illegible] پدر بزرگوار فرمودند بدرستیکه
خدا تعالی اختیار نمود [illegible] پدر ترا و او را [illegible] فرستاد بعد از آن اختیار نمود شوهر ترا علی را و امر
نمود مرا که ترا به او تزویج نمایم [illegible] بدرستیکه علی بعد از من
بهترین امت است [illegible] اسلام [illegible] علم و حلم [illegible] و زیادتر است [illegible] ای فاطمه
[illegible] رسول خدا فرمودند ای فاطمه [illegible] خدا تعالی بعلی عطا
فرموده [illegible] بدرستیکه علی اول کسی است که ایمان آورد برسول خدا و او را برادر خود و اول کسی است
که اعانت مرا نمود در ترویج دین من [illegible] ای فاطمه بدرستیکه علی برادر و وصی و پدر اولاد
من است بدرستیکه خدا تعالی عطا فرموده است علی را خصال چند که [illegible] و بعد از او عطا نشده و بعد از او هم بکسی عطا
نخواهد شد بعد از آن فرمودند ای فاطمه [illegible] نخواهد شد فاطمه عرض کرد
ای پدر [illegible] فرمودند ای فاطمه [illegible] این خبر است که
[illegible] ای فاطمه بدرستیکه خدا تعالی خلق نمود خلایق را و ایشان را دو قسم کرد و
یک قسم را بهترین قسم قرار داد مرا و علی را در قسم خیر از آن دو قسم و همین است مصداق آیه شریفه و اصحاب الیمین ما اصحاب
الیمین بعد از آن [illegible] قبایل [illegible] ما را بهترین قبایل کرده و همین است مصداق آیه کریمه و جعلنا کم شعوبا
و قبایل ان اکرمکم عند الله اتقاکم [illegible] قبایل را چند خانواده قرار داد و خانواده ما را بهترین همه خانواده ها قرار
داد و همین است مصداق قول خدا تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس از آن خدا تعالی
اختیار نمود مرا [illegible] اختیار نمود علی و حسن و حسین را [illegible] و اولاد آدم هستیم و علی
سید عرب است و تو سیده زنان عالم هستی و حسن و حسین دو سید جوانان بهشت هستند [illegible]
عجل الله فرجه [illegible] و خدا تعالی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند [illegible]
فاطمه و دو فرزند [illegible] مثل حسن و حسین [illegible] مانند خدیجه [illegible] مانند جعفر [illegible]
[illegible] در بیان اخبار دیگر از دشمنان [illegible]
حضرت سید الوصیین در مناقب [illegible] این بزرگوار وارد شده [illegible] اخبار دیگر در ابواب
دیگر ذکر شده [illegible] اخبار دیگر از طرف خاصه روایت شده ممکن است که [illegible]
این اخبار را از [illegible] اخبار [illegible]
هستند [illegible]
[illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
علی بن ابیطالب [illegible] این بزرگوار [illegible]

ح ۱۰ انقدر دانستم که فضل بر خواست و من و علی تنها ماندیم من خواستم مطلب خود را اظهار نمایم که آنحضرت ملتفت من شدند و فرمودند
ای عمر آمدی سؤال کنی که بعد از من خلافت بکی منتقل میشود عرض کردم یا رسول الله بلی فرمودند صدق است پس آنحضرت اشاره
نمودند بجانب علی علیه السلام و فرمودند این است وصی و خلیفه من بعد از من این است خازن سر من هر که اطاعت کند مرا اطاعت
نموده و هر که مخالفت نماید مخالفت من نموده و هر که معصیت من کند معصیت خدا نموده و هر که بر او مقدم شود تکذیب نبوت من
نموده بعد از آن علی علیه السلام را در بر گرفتند و میان دو چشم او را بوسیدند و فرمودند یا علی خدا ولی تو است خدا یاری کند دوست
دارد خدا هر که ترا دوست دارد و دشمن دارد هر که ترا دشمن دارد و توئی وصی و خلیفه من در میان امت پس گریه نمودند که ریش مبارک
اشک ایشان بر محاسن مبارک ریخت و گریه کردند فرمودند بحق آنخدائیکه منت گذاشت بر من بواسطه اسلام بدرستیکه [illegible] دادم
در این ساعت که مقام علی را دانسته باشم بعد از آن ملتفت من شدند و فرمودند ای عمر چون ناکثین نقض بیعت کنند و مارقین
خوارج باشند از دین برگردند و قاسطین بغی و عداوت ورزند علی با ایشان قتال خواهد نمود تا آنکه خدا فتح و ظفر دهد اسلام را بحیات او
کفتم من تعجب نمودم و گفتم ای عمر [illegible] چگونه مقدم شدی بر علی و حال آنکه این کلام را از رسول خدا شنیده بودی در باره او گفت بواسطه
امری گفتم آیا از جانب خدا بود یا از جانب رسول خدا گفت نه بلکه بواسطه مصلحت خلافت بود و در حدیث دیگر نقل شده که احمد بن
حنبل که یکی از فقهاء عامه است [illegible] در انجا شیخی بود که اخبار متضافره با امامت روایت داد بعد از گفتگوی زیادی احمد
بمجلس آنحضرت رفتند پس از فراغ از سؤال و جواب آنحضرت [illegible] اعتقاد آنست که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه
السلام بهترین امت است [illegible] که او بهتر و افضل و اعلم امت است [illegible] بعد از پیغمبر کلام آنحضرت
تمام شده بود که احمد گفت در این قول تا که بر تو نیست خطا آنکه چهار نفر از امیران رسول خدا که یا برای بودن [illegible]
باشند سبقت گرفته اند [illegible] این قول وارد [illegible] جعفر علیه السلام روایت شده که دو نفر [illegible]
عمر آمدند از ملعون خطاب یا امیر المؤمنین نمود و عرض کرد یا ابا الحسن میان این دو نفر حکم نما چون [illegible] حکم نمود که آنکه
حکم بر ضرر او شده بود عرض کرد یا امیر المؤمنین در میان ما حکم کند عمر گفت وای بر تو علی مولای من و مولای هر که
مؤمن است و هر که علی مولای او نیست پس او مؤمن نیست عثمان بن عفان از عمر بن الخطاب و او از ابی بکر بن ابی قحافه روایت نموده
که گفت شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند خدا [illegible] خلق نمود از نور و جمع علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] و فضایل [illegible] اولاد علی [illegible] در حدیث دیگر وارد شده که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من [illegible] هزار باب از علم
گشوده شد و از هر بابی هزار باب از علم گشوده که در حدیث دیگر وارد شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند
که [illegible] حکم [illegible] اهل تورات [illegible] اهل انجیل [illegible] و از
اهل قرآن [illegible] از علم [illegible] بواسطه [illegible] حاصل کرده بواسطه [illegible] عالم
حاصل شده و در حدیث دیگر وارد شده که دو نفر از اعراب نزد عمر آمدند و از او سؤال نمودند از طلاق کنیز که چند طلاق باید داد
شود عمر نظر نمود بجانب امیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد یا اصلع [illegible] اراده [illegible] دو [illegible]
در این مسئله حضرت [illegible] سبابه و وسطی اشاره فرمودند یعنی دو طلاق لازم است پس عمر ملتفت آنها شد و گفت دو طلاق
ان دو نفر [illegible] گفتند سبحان الله یا امیر المؤمنین ما آمدیم از تو سؤال کنیم تو خود از دیگری سؤال نمودی عمر گفت میشناسید
این شخص را گفتند نه گفت این علی بن ابی طالب است شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند که تمام اهل هفت آسمان
و هفت زمین را [illegible] ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی زیادتی دارد بر آنها مخفی نماند بر کسانیکه
خبیر و مطلع هستند از اخبار که اخبار این ابواب [illegible] کتابهای [illegible] مملو است [illegible] مشحون و منضم است [illegible]

مخالفین بر فضیلت ائمه دین سلام الله علیهم السلام تا ... باب در بیان جوامع علم آنحضرت علیه السلام و اینکه رسول خدا صلی ۱۶۱
الله علیه و آله وسلم تعلیم نمود بآنحضرت هزار باب از علم را از هر بابی هزار باب منفتح میگردد و هزار باب بهم رسید و اخبار در معنی ... باب
شیعه زیاده از حد تواتر است و چون شیخ این کتاب با نقل الفاظ اخبار مکرره که ... مضمون تمام آنها ... میکنیم اخبار
این باب چند نوع است نوع اول اخبار دیگر که رسول خدا تعلیم نمود آنحضرت را هزار باب از علم و از هر بابی منفتح گردید هزار باب
از علم و این نوع از اخبار زیاده از حد تواتر است و از جمله آنها خبری است که از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند رسول
خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد بامیر المؤمنین علیه السلام را بهزار باب که از هر بابی گشوده میگردد هزار باب و در نسخ
بعضی روایت نموده که گفت شنیدم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
تعلیم نمود هزار باب از حلال و حرام و از آنچه واقع شده و بعد از این واقع میشود تا روز قیامت از هر بابی گشوده میگردد هزار
باب که تمام آنها هزار هزار باب میشود حتی آنکه عالم شدم بعلم منایا و بلایا و فصل الخطاب نوع دوم مستفاد میگردد از اخبار دیگر
که مشتمل است بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم نمود آنحضرت را هزار کلمه و از هر کلمه مستفاد میگردد هزار کلمه دیگر
چنانچه حضرت ابی عبد الله روایت شده که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت نمود امیر المؤمنین را بهزار کلمه و از
هر کلمه منفتح میگردد هزار باب نوع سیم اخبار دیگر که مضمون است بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم نمود آنحضرت را
هزار حرف که از هر حرفی مستفاد میگردد هزار حرف دیگر و نوع اول و نوع دوم مستفاد است که همه از حد تواتر است اما در اینجا اشکالی
در معنی این اخبار نیست لکن اشکال در مفاد حرف است از آنها است بعضی از علما در باب این اخبار ... ذکر نموده اند جواز عمل بقیاس
و قیاس این قول در نهایت ضعف و ظهور است زیرا که بمقتضی قیاس ... است که علم ائمه دین ... علیه
السلام مبنی بر ظن ظهور نبوده و اگر مقتضی قیاس قطعی است که در عمل بودن ... بود تا و ... استدلال عمل بر آن
و از بعضی شیعه نقل شده که مراد از اخبار دیگر که مضمون است ... مثل اخبار یکه در باب ... شده که فرمود ند
... فی کل ... موضع ... درهم ... اینها مثل ... من الرضاع ما یحرم من النسب ... حرام است
از رضاع آنچه در نسب حرام است ... اخبار ... مستفاد از مجموع
اخبار میشود آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیع انواع علوم را در این ... ذکر ... تعلیم نمود
کرده است تعلیم آن ... و ... هزار باب ... از ... که اکثر ... اختلاف
عدد ... علوم و ... در ... چهار ... اخبار دیگر که مشتمل است
بر اینکه فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی ... از ... مرا ... شده ... نوع پنجم اخبار دیگر که مضمون است تعلیم
بودن آنحضرت به جمیع آیات قرآن از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مجمل و مبین و ظاهر و باطن و شأن نزول
امثال اینها از ... روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند نازل نشد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه
در شب و روز که ... باشد ... که ... نازل ... مکی ... و
نازل ... فرموده ... محکم و متشابه و خاص و عام از ...
... که ... نازل شده بود تا روز قیامت ... که ...
... نازل کرده ... دیگر ... این ... فقد اشتمل
کرانه عبد الملک بن سلیمان روایت شده که ... بود ... ادر بلغت ... در
نوشته شده بود که بعضی از ... علیه السلام ... و ... قوم
... که ... بیان ... در ... علی است ... و ... این ... دیبا

دیدم عرض کردم کدام است این امر عجیب فرمودند نزدیک در ایستاده بودم مرغی هیبت خطاف ظاهر کردید به رنگ سیاه نقشه
او نیز فرار نمود فلذا ارا بر اثر برداشتند بجانب آسمان پاشید تا اینکه ناپدید گردید انداشت برزمین تا انشاء الله کر بر باشد بدو بازکه
نمود ما متحیر ایستاده بودیم که ملکی بصورت آدمی ظاهر گردید گفت چرا متحیر هستید گفتیم برای حرکت عمل این مرغ در برداشتن
آن گفت آیا ندانستید گفتیم خدا دانا تر است این ملک گفت این مرغ میگوید بجوانک میگویم کسی که مشرف را مشرف کرده اند وهمه را معرفت
نمود و آسمانها را بلند کرد آیند و زمین را گسترد که خدا تعالی در آخر زمان پیغمبری را مبعوث کرده اند که اسم او محمد صلی الله علیه
واله است و از برای او وصی هست که اسم او علی علیه السلام است علم شما دونفر در جنب علم او مثل یک قطره آب است که من از منقار
برداشتم و تا ابنا او بر کرداندم اصبغ بن نباته روایت نموده از سید اولیا امیر المؤمنین علیه السلام که شخصی فرمودند که هر کس
مبعوث کرد پیغمبر محمد صلی الله علیه واله را بشیر و نذیر و گرامی داشت اهل بیت او را که نیست هیچ چیز از خلق دو ضمیر و خوا
سوختن و غرق شدن و کشتن و مست شدن ذایم مگر اینکه تمام اینها در قرآن است پس هر که میخواهد از من سؤال کند شخصی
برخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از چیزی که سبب اینکه از خوانش سوختن و غرق شدن میشود فرمودند بخوان این
آیات را کاولیتها ان ولی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته تا سبحانه و تعالی عما یشرکون
پس هر که این آیات را بخواند این گردد از سوختن و غرق شدن منقول است که آنشخص اینها را کرده بود و منع نمود سهم آنشخص
شد و خانهای همسایگان تمام سوخت خانه او در وسط خانهای ایشان بود تا پیش دانا نمودند با آن پیره چیزی نرسید و خانه او
ماند شخص دیگر برخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین دایمه من بد اخلاق شده و از او خیلی میترسم فرمودند بخوان این را در گوش
راست او بخوان له اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها والیه ترجعون منقول است که بعد از خواندن آرام شد و رام گردید
شخص دیگر برخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین اصبغ است که ناردانم ورد از بعض بلاها همراه است فرمودند این را
بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا
هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم بعد از خواندن ستاره فرار نمودند شخص دیگر برخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین
مرض استسقا دارم و مدتها او زرد است ای برای او دوا هست فرمودند بلی دوا هست تا دو روز بیمه و بنام حضرت
که کدام است فرمودند آیة الکرسی را بنویس بر شکم خود و آب بشوی بعد از آن بیاشام و در میان شکم خود نصحید
کرد آن چون چنین نمود شفا یافت باذن خدا تعالی چون عمل نمود آنچه را فرموده بودند شفا یافت شخص دیگر برخواست
عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه که برای گم شده نافع باشد فرمودند دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعت سوره
مبارکه یس را بخواند بعد از آن بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی چون چنین نمود گم شده او را خدا با او برگرداند شخص دیگر
برخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از بنده که بخنده فرمودند بخوان او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج
تا آخر ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون بجا آورد فرمانبر حضرت را بنده او بخوانید برگشت شخص دیگر برخواست عرض
کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از مال که دزد برده باشد بدرستیکه مکرر دزد فرمادزد ما و اموال ما را برده فرمودند
چون داخل رختخواب شوی بگو قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر و کبره تکبیرا بعد از آن فرمودند هر که شب برخواند
در زمینیکه خالی باشد از اهل آن و این آیه را تلاوت کند ان ربکم الله الذی خلق السموات فی ستة ایام ثم استوی علی العرش
تا آخر و تبارک الله رب العالمین ملائکه محافظت او میکنند و شیاطین را از او دور کنند پس آنشخص رفت بعد از زمانی
بجائی میرفت قضا را شب بخرابه فرود رسید و در آنجا خوابید فراموش نمود که این آیه را بخواند چون بخواب رفت دید شیطانی
که قصد او نمودند از هول و بیم بیدار گردید و آیه را تلاوت نمود چون چنین نمود شیطانها که قصد او کرده بودند رفتند
دیدند و گفتند خدا وندی بسر او نگاهبانی کند او را خواستند تا صبح شود باب در بیان قضا یا سید اولیا علی

صلوات الله وسلامه علیه در زمان خلافت عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب مرویست که روزی جوانی نزد عمر آمده ازو
مطالبه مال پدر خود را نمود و مدعی بود که پدر او در کوفه وفات نموده بود و من در مدینه بودم اموال او را تو تصرف نمودی عمر بر وی
بانگ زد و او را از خود دور نمود در بین راه که میرفت و اظهار تظلم مینمود امیر المؤمنین علیه السلام او را ملاقات نموده نزد عمر
او را بمسجد آورد تا آنکه انکشاف امر او نمایم و حکم کنم برای او بحکمی که خدا بنحوی که در بالای هفت آسمان نموده و این جوان
حکم مخصوص است بحکمی که خدا او را انتخاب نموده باشد برای علم خود پس طلب نمودند بعض اصحاب خود را و فرمودند این
جوان را بردارید و با ما بیایید بجانب قبر پدر او چون سر قبر رسیدند امر فرمودند قبر را بشکافند و یک ضلع از اضلاع او را بنزد من
آرید چون قبر را شکافتند و استخوان ضلع او را بنزد آنحضرت آوردند امر فرمودند جوان را که بو کند چون بو کرد خون از بینی وی
جاری گردید آنحضرت فرمودند صاحب این قبر پدر این جوان است عمر عرض کرد یا علی آیا بمجرد جاری شدن خون مال را تسلیم او
نمایم فرمودند بعمر این جوان احق است از دیگران و از سایر مردم بعد از آن امر فرمودند حاضرین را بو بکشند از آن ضلع بو کشیدند
و بغیر از آن جوان هم نرسید خون از بینی ایشان جاری نگردید تا بیایند جوانان را امر به بو کشیدن نمودند چون بو کشیدند الثانی و اولی را برای
او حادث شد بلکه اشد از حالت اول بعد از آن فرمودند این مرد والله این جوان است پس مال را باو رد نما بخدا قسم که نبود دروغ
گفته و نه من از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که شخصی وفات نمود جاریه او را بنزد سید اوصیاء آوردند و جمیع
از اصحاب با عمر خدمت آنجناب بودند حضرت بلند نظر از حضار فرمودند که عقبه بن ابی عقبه وفات نموده زوجه نو مروده کرده
پس زوجه وی نزد عمر عرض کرد یا ابا الحسن جمیع قضایای شما عجیب است این از همه عجیب تر است شخصی وفات میکند زوجه
دیگری حرام میشود براو فرمودند این شخص غلام عقبه است زوجه او امروز در شهر بعضی از اموال عقبه را پس بعض وقرضه این
شخص امروز مملوک زوجه او شده و بضع مرده بر مملوک او حرام است تا آنکه از دکان او را ببایع بیع نماید در روضة الجنان
از ابوالفتوح رازی نقل شده که چهل نفر زن نزد عمر آمدند و از او سؤال نمودند از شهوت آدمی زاده عمر گفت شهوت در مرد ده جزو است
نه جزو او را زنان دارند و یک جزو را مردان که هستند پس سبب چیست که خدا بتعالی از برای مردان تجویز فرموده است نکاح را مع
و متعه و مملوکه را با وجود آنکه یک جزو از ده جزو شهوت را دارند و از برای زنان تجویز نفرموده است زیاده از یک شوهر و حال
آنکه نه جزو از شهوت در آنها است عمر از جواب عاجز ماند و محول نمود جواب آنها را بسید اولیاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه
السلام آنجناب امر فرمودند آنها را که هر یک شیشه آب کنند و نزد آنحضرت آوردند و بعد پس از آنکه حاضر نمودند امر فرمودند تمام آنها
آنها را در یک ظرف بریزند بعد از آن فرمودند هر یک آب خود را بردارید عرض کردند چگونه میتوانیم تمیز دهیم فرمودند اگر
زن زیاده از یک شوهر نمود بتو که همبستر او ولد مردم ببیکد بکر مشتبه میشد و بدین سبب نسب و میراث خلق ضایع میکرد یا
عمر عرض کرد یا علی خدا مرا بعد از تو باقی نگذارد و از کتاب ابوالقاسم کوفی و قاضی نعمان نقل شده که غلامی مولای خود را
بقتل رسانید اولیاء مولی غلام را بنزد عمر آوردند عمر امر بقتل نمود امیر المؤمنین علیه السلام غلام را طلبیدند و از او سؤال
نمودند تو مولای خود را کشتی عرض کرد بلی فرمودند چرا چنین نمودی عرض کرد نفس مرا قهر کرد و او بمن امر نمود مخشنی با اولیاء
مقتول فرمودند میت خود را دفن نموده اید عرض کردند الان او را دفن نمودیم پس آنجناب بعمر فرمودند این غلام را حبس نما تا سه
روز دیگر چون روز سوم گردید حضرت امر فرمودند اولیاء مقتول حاضر شدند بعد از آن دست عمر را بدست گرفتند و رفتند
بجانب قبر مقتول شدند چون بر سر قبر رسیدند امر نمودند قبر را چون قبر را شکافتند قبر را دیدند تا که جنازه در قبر نیست
واز صاحب و اصلا اثری با او نیست حضرت از روی تعجب دو مرتبه تکبیر گفتند و بعد فرمودند دروغ نگفتم و شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند هر کس از امت من عمل قوم لوط کند و پنهان حال او بمیرد خدای تعالی او را امان دهد تا آنکه
در لحد بخوابانند زیاده از سه روز در قبر که خواهد نمود بعد از سه روز زمین او را فرو برد نزد قوم لوط تا با آنها محشور

کرده بود رحلت نمود یکی وارث شاه کرده و فرزندان بر نزاع نمودند دو پسر و دختری نزد عمر رفتند برای دفع منازعه ایشان نماید عمر گفت
کجا است ابو الحسن حل مشکلها را کند پس حضرت را نزد خود خواندند و قصه ایشان را بعرض آنجناب رسانیدند حضرت امر فرمودند دو شیشه
برابر نمودند بعد از آن فرمودند که هر یک از آن دو زن شیشه را از شیر خود پر نماید بعد از آن آنها را سنجیدند هر کدام سنگین تر
بود فرمودند پسر از آن او است و هر کدام سبکتر بود فرمودند دختر از آن او است عمر عرض کرد یا ابا الحسن از کجا دانستی این حکم را
فرمودند خدا در قرآن میفرماید للذکر مثل حظ الانثیین یعنی از برای ذکر از میراث دو قدر آنچه از برای انثی است و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده که اعرابی ناقه برسول خدا صلی الله علیه و آله فروخت بهفتاد درهم و پول او را گرفت بعد
از مدتی بخدمت آنجناب آمد و ادعا نمود که پول ناقه را نگرفته ام حضرت فرمودند بتو داده ام اعرابی عرض کرد محاکمه میکنیم حضرت
برخواستند و نزد یک نفر از قریش رفتند اعرابی گفت ناقه فروختم برسول خدا صلی الله علیه و آله بهفتاد درهم پول او را نگرفته ام
قریشی عرض کرد یا رسول الله شما چه میفرمائید فرمودند باو داده ام عرض کرد یا رسول الله اقرار نمودی بحق او تا الآن بتمام
نمائید یا آنکه هفتاد درهم را باو رد فرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک برخواستند و فرمودند بخدا سوگند که
محاکمه میکنیم نزد کسی که حکم کند میان ما بحکم خدا پس رفتند تا نزد امیر المؤمنین رسیدند پس آنجناب فرمودند یا اعرابی
چه میگوئی عرض کرد ناقه فروختم برسول خدا صلی الله علیه و آله بهفتاد درهم و پول او را نگرفتم بعد از آن عرض کرد یا رسول
الله شما چه میفرمائید فرمودند باو داده ام امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ای اعرابی آیا پیغمبر راست میگوید عرض کرد
نه پس آن حضرت شمشیر خود را کشیدند و گردن او را زدند رسول خدا فرمودند یا علی چرا کشتی اعرابی را عرض کرد برای آنکه تکذیب
شما نمود و هر که تکذیب شما را کند قتل او واجب و خون او هدر است فرمودند یا علی بحق آنخدائیکه مرا بحق به پیغمبری مبعوث کرد
حکم خدا بود که کردی و از جمله قضایای آن حضرت آنکه زنی فرزندی آورد که بدن و سر او دو تا بود تا که از کسی
تا بیاید و یکی بود از او بحث امیر کردند که آیا یک شخص است یا دو شخص است تا آنکه دو شخص است حل این
مشکل را کسی نمود مگر امیر المؤمنین علیه السلام بحل این مشکل خود نماید
پس از مشرف شدن فرمودند امتحان کنید او را بیدار
کنید اگر بدن دیگر او نیز از این بدن بیدار شود یک نفر است و الا دو نفر است و دو وارث میبرد و از جمله قضایای آن حضرت
اینکه از اصبغ بن نباته نقل شده که گفت روزی شخصی نزد شریح قاضی آمد و گفت یا امین حاجتی دارم که باید در خلوت بتو
بگویم شریح امر نمود کسانیکه در اطراف او بودند متفرق شدند بعد از آن گفت حاجت خود را بگو گفت یا امین از برای من
الذی ... و آلت مرد و آلت زن هر دو است حکم بر وفق او چیست گفت شنیدم
از امیر المؤمنین علیه السلام و من ... بول از کدام موضع خارج
میشود گفت از هر دو موضع گفت از کدام یک منقطع میگردد گفت از هر دو با هم شریح تعجب نمود و از جواب گفتن عاجز ماند
آن شخص گفت ... شوهر داده ... من زن هستم
شدم از شوهر خود ... شریح مبهوت و متحیر گردید
برخاست ... امیر المؤمنین علیه السلام بکند و ...
پس ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
رسانیدند حضرت ... سؤال نمودند ... تشریح ... حضرت فرمودند ...
کو اکاه ... عرض کرد فلان بن فلان حضرت ... فرمودند
این شخص ... داخل خانه ...

از طرف راست هفت ضلع بود و از طرف چپ هشت ضلع یعنی استخوان بند بعد از ان جناب فرمودند که این شخص مرد است فرمودند ١٦٥
تراشیدن سر او و پوشانیدن لباس مرد بر وی نمودند ما بین او و زوجه او و در خبر دیگر وارد شده که روزی امیر المؤمنین علیه
السلام وارد مسجد شدند جوانی را دیدند نشسته گریه میکند و جمعی دور او جمع اند فرمودند سبب گریه تو چیست عرض کرد که
خصوص قضیه نزد شریح قاضی رفتم شریح با انصاف حکم نکرد برای من حضرت فرمودند قضیه تو چه بوده عرض کرد این جماعت
پدر مرا با خود بسفر بردند چون مراجعت نمودند او را نیاوردند حال او را پرسیدم گفتند وفات نمود از مالش که با خود برده
بود سؤال نمودم گفتند خبر ندارم نزد شریح رفتیم حکم بقسم نمود قسم خوردند حکم نمود که من متعرض ایشان نشوم حضرت فرمودند
ایشان را جمع نما چون جمع شدند ان جناب نشستند و فرمودند پدر این جوان را چه کردید عرض کردند وفات نمود فرمودند اموالش
چه شد عرض کردند خبر نداریم این جوان بجزع درامد و عرض کرد یا امیر المؤمنین اینها حیله کردند با پدر من و طمع بمال او نمودند
و او را با خود بردند حضرت بصورت ایشان نظر نمودند و فرمودند ایا گمان میکنید که من خبر ندارم چه کردید با پدر این جوان اگر
چنین باشد مرا از علم چندان بهره نبوده بعد از ان امر نمودند جماعت را جدا کنند و هر یک را نزد یک ستونی از ستونهای مسجد
جای دادند و عبید الله بن ابی رافع را که کاتب ان حضرت بود امر نمودند ایشان را بنشانند بعد یک نفر از ایشان را نزد خود طلبیدند
و فرمودند هر سؤال جواب بگو و هرچه میپرسم و عبید الله را امر نمودند که هرچه میگوید ثبت نما بعد از ان فرمودند روزی که با پدر
این جوان بسفر رفتید چه روزی بود عرض کرد فلان روز فرمودند کدام ماه و کدام سال عرض کرد فلان و فلان فرمودند بکجا
مرض پدر در کدام منزل وفات نمود عرض کرد فلان و فلان فرمودند کی غسل داد و کفن نمود و نماز خواند بر وی و چه چیز او را کفن
نمود یا عرض کرد فلان و فلان فرمودند که در قبر کذارد او را عرض کرد فلان و تمام اینها را اقرار نمود حضرت امر فرمودند
کاتب خود را ثبت نمود چون اقرار او تمام شد حضرت تکبیر گفتند بقسمیکه تمام اهل مسجد شنیدند و امر نمودند او را بجای خود
نشستند و بعد از ان دیگری را طلبیدند و از او نیز همین تفصیل سؤال نمودند او بر خلاف انچه را اولی گفته بود جواب داد حضرت بکاتب
خود فرمودند جوابهای او را نیز ثبت نمود بعد از ان امر نمودند و نفر را از مسجد بیرون بردند در زندان نگاه دارند و سیم
از ایشان را طلبیدند و تفصیل را از او جویا شدند او نیز بر خلاف انچه را ان دو نفر گفته بودند جواب داد و کاتب حضرت ثبت
نمود بعد از ان او را نیز در زندان و نفر چهارم را طلبیدند و چهارم از ایشان را طلب نمودند او مضطرب شد در جواب پس لکنت در او واقع عظیم نمود
و از عذاب عقبی با خوف بیرون امد و اقرار نمود حضرت برو بر ایشان اعتراف کرد با دیگران در قتل او و او را بقتل رسانیدیم و
مال او را کرفتیم و در فلان موضع دفن کردیم پس حکم فرمودند او را بجای خود تکبیر گفتند و امر نمودند او را بزندان بردند و باقی
از ان سه نفر را طلب نمودند و فرمودند که گفته پدر این جوان با جمعی از شما مرد و شما انکار کردید او را کشتید و شما هم مال او
کرفتید و نیز اعتراف نمود بعد از ان سایرین را طلب نمودند اینها نیز اعتراف نمودند بقتل او و اخذ مال او حضرت امر نمودند که
رفتند مال او را اوردند با جوان دادند و فرمودند بحقیقت که معلوم شد برای تو واقعه پدرت مال پدر را ده داری عرض کرد
یا امیر المؤمنین این حکم را در قضیه شریح دیده اند و ندیدیم که از عفو ایشان در دنیا گذشتم حضرت امر نمودند ایشان را
دفن نمودند شریح عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه این نحو حکم فرمودید فرمودند داود پیغمبر علی نبینا و علیه السلام روزی
عبور مینمودند چند نفر طفل را دیدند که مشغول لعب بازی بودند و یک نفر از ایشان را فرزندانش مینمودند یا مات الدین مینمودند هکر
ان جناب نزد ان طفل رفتند و فرمودند ای جوان چه نام داری عرض کرد مات الدین نام مرا اینطور نمودند که ترا با این اسم نامیده عرض
کرد مادرم فرمودند مادرت کجا است عرض کرد در منزل است فرمودند بیا با من نزد مادرت پس ان طفل از پیش رو داود
نا دست یافت بدر خانه او و او را بیرون طلبیدند و فرمودند این طفل تو چه نام دارد عرض کرد مات الدین فرمودند که او را
مسمی باین اسم نموده عرض کرد پدر او فرمودند سبب چه بوده عرض کرد من با این طفل حامله بودم شوهرم با چند نفر دیگر بسفر

ع ع /: رفتند چون مرا جمع نمودند شوهرم نیامد حال او را پرسیدم گفتند وفات نمود گفتم وصیتی نمود گفتند چرا گفت بتو بگو تا ترکه
او بطفلی متولد شود خواه پسر باشد و خواه دختر او تمام اموال را باین اسم بگذار دمن برای انکه مخالفت او را نکرده باشم این طفل را منع
باین اسم نمودم را و دفرمودند تا مبیشنا بوی کاپیرا که شوهرت همراه انها بسفر رفت عرض کرد بلی فرمودند برو وانها را بیاور من
بیاورد انزن رفت انها را بیاورد و حاضر نمود انجناب چنین حکم نمود و قتل برانها ثابت نمود واموال مقتول را از انها باز گرفت
وبان زن رد نمود و بعد از ان فرمود این پسر را عاش الدین نام بگذار و از جمله قضایای انحضرت انچه ابن شهر اشوب از ابن ابی لیلی که از
قضات مشهور عامه است روایت نموده و گفته امیرالمؤمنین علیه السلام در یک قضیه حکمی نمودند که قبل از او کسی این حکم را ننموده
بود و ان قضیه این است که دو نفر با هم سفر نمودند در بین راه نشستند غذا بخورند یک نفر از انها پنج قرص نان بیرون اورد و دیگری
سه قرص چون مشغول غذا خوردن شدند شخصی رسید باو گفتند بنشین غذا بخور نشست از غذای انها تناول نمود چون
فارغ شدند هشت درهم بانها داد و گفت این عوض غذائی است که از شما خوردم بعد از ان دو نفر بر سر درهم نزاع نمودند
صاحب پنج قرص نان میگفت سه درهم از ان تو است که سه قرص نان داشتی و پنج درهم از ان من او قبول نمی نمود و میگفت باید بالمناصفه
باشد منازعه خود را بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و قصه خود را بعرض انجناب رسانیدند حضرت فرمودند این امر
قابل مخاصمه نیست و منازعه در او از دنائت است بهتر انست که با هم مصالحه نمایید صاحب سه نان عرض کرد انچه حکم الله هست برای ما جاری
فرمایید فرمودند یک درهم از ان تو است و هفت درهم از ان رفیق تو صاحب سه نان از روی تعجب گفت سبحان الله چگونه چنین میشود فرمودند
برای انکه شما هر یک سه نان را الا ثلثا نان خورده بودید صاحب پنج را هم پنج نان را الا ثلثان تناول کرده و هشت درهم بازای
داده و هر ثلثی برابر یک درهم میشود و چونکه از نان تو یک ثلث خورده و ما بقی را خود تناول نمودی یک درهم از ان تو خواهد
بود و از صاحب پنج قرص نان چونکه دو نان و یک ثلث نان خورده است لهذا هفت درهم سهم او میشود و از سلمان فارسی رضی
الله عنه روایت شده که در زمان خلافت عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب جوانی نزد او امد و گفت مادر من مرا از خود خلع نموده
وانکار فرزندی بودن مرا مینماید عمر امر نمود انزن را حاضر نمودند گفت این زن چرا فرزند خود را از خود خلع مینمایی گفت مرا شهود
چند هست که شهادت میدهند بر انکه من بکر هستم و هرگز شوهر بدن مرا مس ننموده و انزن هفت نفر از مردها را ده دینار داده بود
که شهادت بدهند بر باکره بودن او عمر امر نمود که شهود خود را حاضر نما زن برفت شهود خود را اورد همه شهادت دادند
بر باکره بودن انزن جوان گفت مرا علامتی هست که میگویم امید است که برای تو شاید منکر شوی عمر گفت بگو علامت خود را گفت پدر
من پیر مردی بود حارث نام چون خدا مرا باو عطا فرمود بعد از چند سال که بزرگ شدم [illegible] با جمعی بسفر رفت برای تجارت
مرا جمع نمودند پدرم نیامد پرسش از حال او نمودم گفتند وفات نمود چون مادرم خبردار شد از فوت پدرم مرا از خود دور
نمود و انکار فرزندی مرا نمود عمر گفت این مشکل است که حل او را باید کسی کند که پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد پس بر خیزید برویم بنزد
حضرت ابی الحسن علی بن ابیطالب علیه السلام چون روانه شدند انجوان میگفت کجا است خانه حلال مشکلات و وصی پیغمبر
اخر الزمان پس از شرفیابی خدمت انحضرت جوان واقعه خود را بعرض انجناب رسانید فرمودند کجا است قنبر عرض کرد لبیک ای
مولای من فرمود برو بخوان فلان زن و اولادا [illegible] حاضر نما چون او را حاضر نمود خدمت انجناب فرمودند ای زن
چرا فرزند خود را از خود خلع نمودی عرض کرد یا امیرالمؤمنین من هنوز باکره هستم و شوهر اختیار نکرده ام چه جای انکه فرزند هم داشته باشم
خاتم تا اینکه حضرت فرمودند این کلام را طول مده باید دست بکشی منم پسر عم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه واله و منم ماه درخشنده و
مشکل [illegible] بنحوی که جبرئیل خبر داده است مرا بقصه تو انزن عرض کرد ای مولا بفرمایید قابله بیاید مرا رسیدگی نماید تا انکه
بر شما معلوم شود صدق و کذب مقال من حضرت امر نمودند قابله را حاضر کردند چون زن او را دید بازوبند خود را باو داد که
شهادت بده که من باکره بوده ام و قابله قبول نمود و از منزل او بیرون امد خدمت حضرت شرف کردید و عرض کرد یا امیرالمؤمنین

ابرویش را کره است فرمودند که در وقتی که بیرون آمدم ابریشمی را که از شانه باز و بند او دیدم بیرون آمد و باز و بند را بیند و علی درپیچیدن
نمودند تا آنکه خویش را از خلق برخواست حضرت فرمودند اینها کشف شود بعد دستی که منم وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله نعمتهای او را
امر نمودند که آنها حاضر نمودند فرمودند ای جابر منم زینت ملت دین و از کننده فرض دین و بپرده و کوشواره عرش خدا حسن و
حسین علیهما السلام میخواهم ترا از هیچ تمام باز نخواهم که بروی دعا را در پیش قبول کرد آنچه را نمیخواهم و دم زدن عرض کرد ای مولای من
ایا شرع پیغمبر از میان رفته دین او منهدم گردید فرمودند تا آنچه عرض کرده مرا نفرمودند خود از هیچ میشنید و حالا انکه در شهر یعنی پیغمبر
صلی الله علیه و آله از هیچ امامان جابر بدیند حضرت فرمودند که هر بانتظار دیشب اهل چراغ قبل از این انکار میشود عرض کرد برای پیغمبر
او پس حضرت بنا نهاده و میل دادند که جوان ملیح بیاید نمودند که از جمله قضایای حضرت بنا نکه مردی در زمان خلافت آنحضرت جوانی خوش رو
و خوش موی از بیت المقدس بیامد برای زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فراغ از زیارت قصد مجاورت قبر
مطهر آنجناب نموده و روزها را بروزه و شبها را بعبادت بسر میبرد و نفس میکشید و عبادت بر او غالب بود و خلق متوجه او
مینمودند عمر که در مدینه بود و امثال او از جوانی طلب دعا میکردند جوان در جواب میگفت خدا است که حاجت شما را
پس از مدتی مردم اراده زیارت بیت الله نمودند جوان متوجه نزد عمر آمد و فرمود یا ابا حفص اراده حج نمودم و مرا امانتی هست
میخواهم نزد تو بسپارم تا از حج مراجعت کنم عمر گفت امانت خود را بیاور جوان رفت و از غایت محنت و کره و بسیار نیاورد
بوی سپرد و با قافله روانه راه شد عمر او را امین نمود و در شهر او را با اهل قافله کرد و مراجعت نمود و در میان قافله
زنی بود از انصار در تمام منازل حواس خود را مصروف جوان داشته و در هر جا که منزل مینمودند آمده خود را نزدیک جوان
فرود آورد و در نزد او تا ماه عرض کرد با جوان مراجعه نمود و نزدیک آمد و در شب اخر این زن ضعیفه مخفی نزد او رفت
نوانای که هم والم دارد و این لباس خشن بدن تو را اذیت میکند و جمعی را بهر و بسر ... پیش از این که لباس نرم ...
با جوان گفت این زن بر خدا منزل خواهد نمود و خود الحال مادرم خواهد شد لهذا این لباس را براوردن باد ... شواد
که مرا از عبادت بپرهیز و در کار خود باز داشته زن گفت مرا با تو حاجتی هست که اگر برآوری و الا ...
کام مراد دادی جوان گفت چه حاجت داری گفت ... و جماع با من نمائی جوان ابا و امتناع نمود و گفت از خدا بترس ...
نکنی تو مرا که از مکرها ایمن باش ... جوان بود و اعتنا نمود و مشغول عبادت خود گردید
تا آنکه شبی از شبها جوان پس از فراغ از عبادت بخواب رفت زن نزد او آمد و کیسه که یک صد دینار در آن بود در میان توشه او نهاد
کذارد و مراجعت کرد چون قافله خواستند کوچ کنند آن ملعونه نزد امیر حاج آمده فریاد و جزع نمود که من زن ضعیفه مسکینه هستم
و نفقه مرا امشب سرقت نموده اند امیر حاج امر نمود بار نفرات نفرات را تفتیش نمایند تا کار و کاروان اهل قافله را تجسس
کردش کنند تمام اهل قافله را کاوش نمود تا چیزی نیافتند نزد امیر حاج آمدند و گفتند تمام اهل قافله را بجز جوان کاوش نمودیم
کاوش نمودیم چیزی نیافتیم زن گفت چه ضرر دارد برای اطمینان من اسباب او را نیز کاوش نمایند آنها ابا نمودند زن اصرار نمود
تا آنکه نزد جوان آمدند دیدند که از عبادت فارغ شد گفتند یا ... عرض داشتند و گفتند ... اسباب تو را تفتیش کنیم
باذن تو برای تسکین قلب این مسکینه توشه را تفتیش نمائیم جوان گفت ... تفتیش کنید تا چون توشه او را گشودند
کیسه زر را در او یافتند آن زن شروع نمود به تکبیر و گفت این کیسه من است که در او یک صد دینار است پس جوان را
و در زیر بار ازار و اشتر کشیدند و مانند ... بیرون آوردند بحضرت ... سپرد نمودند جوان
واد ... بار ... ازاو داد ... نمودند و بستند و در ... نمودند ... چون وارد مکه شدند ...
ایجاد شما را ... مرادهای شما ... که ... از این ... انها
نمود و ... از فراغ از اعمال حج ... قافله مراجعت نمود و ... جوان ...

١٦٩/ رها کنید اکنون بپای فرار ناشتا کرده نمودند پس مرا بجهت تسوی ملک بنسو نمودند و بعضی از منازل ترا در ملعون تمام شد بر دشت سبیل
و منزل های خریدند تا ده شبان کفتا کرد حاجت مرا بر آورد بنو مبتدا هم و الاولا اخوا الامرا حو شد و شبان با او مجامعت نمود چون از کار
فارغ شدند شیطان بنزد وحی آمد و گفت تو حامله هستی گفت آنکه گفتا از جوان شبان زن گفت ای بهمن رسوا اشکی شیطان گفت
اندیشه مدار چون بنزد اهل قافله بر کردی بگو جوان مقدس مرا بسوی خود خواند من اجابت ننمودم چون بجانب قسم خود دادیم
رسانید و با من جبرا و قاع نمود چنانچه امر از او حامله شدم و مرا مفتضح نمود نزد قبیله و عشیره خود پس آن ملعونه بگفته آن ملعون
عمل نمود و آنچه را باو امر نمود بود بجا آورد اهل قافله تمام یقین کردند بصدق قول او بنا شروع نمودند با ذیت ضرب و شتم و
ملامت بمیکفتند ای جوان زدی کردی تا چه بود که این امر شنیع و فجور را بجای آوردی جوان بنزد ایشان داد و زاد و نادره
زیجیر نمودند بمدینه آوردند چون بنزد یک تا درمیان طیبه رسیدند جمعی از مسلمانان برای استقبال از شهر بیرون آمدند چون
نزدیک قافله رسیدند ایشان پرسیدند از حال این جوان مقدس نمودند اهل قافله کفتند یا اباحفص چه میپرسید از حال کسیکه ظاهر او خوب
و باطن بسیار بد است دست یکه این جوان دختر که نمود و زنا کرد کفتند با و کفتند همه کفتند این جوان مقدس ظاهر میکنی خلاف
آنچه ذاکر در باطن او بود از انکه خدا ترا فضیحت و رسوا نمود همه ایشان بتوانید زیر عقوبتها عذاب بخواهم نمود و مردم از تمام وجه
نموده بود دند که بر بپایند عمر چون او بحکم حد امر کند که نا کاه از دور نوری ظاهر شد که از شعاع او دود بواد روشن کردید
چون نظر کردند دیدند آفتاب جهان تاب عالم آرای حضرت سید الوصیین علی ابن ابی طالب علیه السلام طالع کردید و وارد
مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شده حضار عرض کردند یا امیر المومنین جوان زاهد مقدس ترک زد و فجور نموده حضرت فرمودند
نزد کرده و منکر شود و اهل قافله بیزار و کسی که مکروه عمر جون که در مجبر آن ما نام انام را شهید برخواند سیر الدینتا
و حضرت مرا را بیخود کنایند حیدار ان نظر نموده نه جوان زا زنجیر کرده دیدند و زنرا نشسته فرمودند این واقعه حضرت
بگو الخ کو عمر عرض کرد یا امیر المومنین این جوان مال مرا سرقت نموده و تمام اهل قافله دیدند که از میان زا حامله او بیرون آورد
با این که آنها نکرد بشیر که دهای بودم و داد و حضرت فرمود بر شد با من هوا آخر نمود چون بینا رشد او را درک نبود دیدند
با زد سوالیه نمود که بیدار اظهار کنم نا انکه او را انزنه زد در تمام وقایع الاز او و قاحله شد حضرت فرمودند و فرح کنید در اینجا است
با این جوان زادی بجدا زا ان در و پسر را ایهم نکرد ند و فرمودند یا اباحفص این جوان محبوب است سبحان الله جوانیا و برید شد
است میان حضرت امیر المومنین بیرون فرمودند بیا است این حضرت جوان بیر را لا انکرد و عرض کرد ای مولای من هر که خبر از محبوب بود زن
زاد مبدان حضرت بکیا است حضرت فرمودند عمر خبر امام نخواند تا او عمر بخواست فحشم زا بیرون حضرت تا و دیدند چون
کشودند پیر مرد ایسته و ماه کشودند با جلیل خشانی شد اذا دیدند پس حضرت فرمودند جوان مقدس خبر بنا
او را بیرون نمودند با حضرت شوید تمام او چون خاضرین انسانه محبوب بوده نا جوان زا هم قرار داد و افغان و زاری ابتدا نمودند
حضرت فرمودند تا که فریاد و کوش فرا دار بدانید که بمنی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا ابر خبر داد بعد از ان
فرمودند ای ملعونه بجهت که چرا تکردی بخدا و ای بر او با تو خود بنزد و ی فحش او را با نمود تمام و اعمر را حضرت زا ابتدا
تا انتها بیان فرمودند و انزن هم را تصدیق نمود و عرض کرد چنین واقع شد یا امیر المومنین پس قوم تعجب نمودند از حکم کردن
بدل آنحضرت عمر عرض کرد یا ابا الحسن سزای این زن چیست فرمودند رجم باید بود که زانی محصنه باید و نصف او را در ان کودال داخل
نمایند بعد از ان او سنگسار نمایند عمر بحسب حکم کرد حسب الفرموده ایشان عمل نمودند و ان جوان مقدس ملازم قبر رسول خدا
صلی الله علیه و آله بود تا وفات کرد و از جمله قضایای ایشان قضیه است که میثم تمار روایت نموده که در خدمت و کلای خود
سیدنا و مولانا امیر المومنین علیه السلام بودم که شخصی داخل الشام عمامه بسر بر سر و شمشیر در میان بسته از در مسجد داخل شد
بدون آنکه سلام کند و سخن کوید در کوشه نشست مردم از هر طرف کردن کشیدند و نظر بسوی وی نمودند و امیر المومنین اصلا

بوی نظر نموده بودند پس آن جوان هنادان سخن را رضا بود و شمشیر بران را از غلاف کشید و بزبان فصیح و لسان طلیق فریاد برآورد
که کلام بلاغت شعار شنید بر کربلا شده در شجاعت مولود در حرم و بلند در نسب و حسب و موصوف بصفا و کرم و شجره ابوطالب
و قصاص کننده کافران و کشنده مشرکان و خلیفه پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و یاری کننده او در حرب حنین
او چون کلام او تمام شد از عزایم اسرار نبوت معدن علم و حکمت بسیار الهام بودند نظر مبارک بسوی وی نمودند و فرمودند یا ابا
سعید بن فضل بن ربیع ابن مدرکه بن عبد بن … ملکان بن حرث بن عمران بن اشعث … الشمعون … سؤال نما
بدرستیکه منم … علی رسول خدا صلی الله علیه و آله جوان عرض کرد با حضرت شنیده که تو نبی و وصی رسول خدا صلی الله
علیه و آله و خلیفه و جانشین آنحضرتی بعد از او … خدا … رسول از حضرت … شخص هزار نفر که ایشان را عقیده
… نام من نهاده اند که جهل … کشته شده و … شده الحال او را … در مسجد … در دام
پس اگر او را زنده کنی … بوده … خود … خلیفه محمد
عبد الله صلی الله علیه و آله … معلوم کرد … فرمود
ای میثم … سوار شو و در کوچه و محلهای کوفه ندا کن که هرکه میخواهد مشاهده نماید آنچه را خدا عطا فرموده برادر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر فاطمه زهرا علی مرتضی از علم … بیاید … میثم فرموده … ابا او
مردم از دحام … پس حضرت … آنچه را امروز مشاهده کنید … ابن … بگوئید و …
… خدا … و آن جوان فرمودند … و مقتول …
کفن من با عمامه و تابوت … دیباج سبز … و کشیده بود …
… تابوت … فرمودند … آن جوان کشته شده عرض کرد … فرمود …
… عرض کرد … اول شب …
… بنجاه نفر از … معلوم …
او را … از میان … حضرت فرمودند … این جوان …
… این … در دل … عرض کرد … این جوان …
… و شمشیر از میان … فرمودند …
… خدا … رسول خدا …
بواسطه … عرض …
او زنده … فرمودند …
سلام … علی بن ابی طالب علیه السلام …
… ماه … عرض کرد …
ای … بر تمام خلق … عرض کرد …
… عرض کرد …
…
… عرض کرد …
…
…

[illegible]

فرمودند تا بیاورند ذوالفقار را آوردند و آن جناب آنرا در دست مبارک گرفتند و از غلاف کشیدند و گریه کردند

زانوی مبارک گذاردند فرمودند ای عمار امروز روزی است که غمهای اهل کوفه را زایل گردانم و هر که مؤمن باشد بر ایمانش افزوده

شود و هر که کافر است بر کفر و ابتلایش افزوده گردد پس گفت بیا ببین چه خبر است عمار گفت چون بیرون رفتم دیدم که بر هر سو هیچ نشسته

و سواران شجاع با شمشیرهای کشیده اطراف او را گرفته جمعی به قصد کشتن او و جمعی با امانت نصرت او برخواستند و آن زن

این کلمات را بر زبان جاری نمود یا غیاث المستغیثین و یا مغیث الطالبین و یا کنز الراغبین و یا ذا القوة المتین و یا مطعم الیتیم

و یا رازق الطفل الصغیر و یا محیی کل عظم رمیم و یا قدیم سبق قدمه کل قدیم و یا عون من لیس له عون و لا معین و یا طود من لا طود له

و یا کنز من لا کنز له الیک توجهت و بک توسلت و بنبیک محمد رسول الله تقربت فرج عنی و فرج عنی کربتی یا من بیده [illegible]

اجابت کنید امیرالمؤمنین علیه السلام و معدن علم نبوت را که این جماعت پیاده شدند و داخل مسجد شدند

و آن زن [illegible] آن جناب ایستاده عرض کرد ای مولای من ای پیشوای متقیان از راه دور بسوی تو آمده‌ام برای آنکه کربت مرا

زایل گردانی و غمهای مرا زایل کرداني [illegible] آنچه عرض کردم و عالم هستی با آنچه واقع شده و میشود [illegible]

پس آنجناب فرمودند ای عمار [illegible] اهل کوفه را خبر کن که هر که میخواهد مشاهده نماید عطایای خدا را که خدا به رسول خدا

صلی الله علیه و آله بخشیده بیاید پس چون مردم جمع شدند آنجناب برخواستند ایستادند و فرمودند ای اهل شام سؤال

کنید هرچه مقصود شما است پس [illegible] برخواست عرض کرد السلام علیک

یا امیرالمؤمنین و کنز الطالبین این جاریه دختر من است [illegible] و حسب و نسب [illegible] در میان اعراب معروف و مشهور است

و سلاطین عرب از اطراف بخواستگاری او آمدند [illegible] و الحال مرا با قبیله‌ام [illegible] رسوا نموده زیرا که بدون

شوهر حامله شده [illegible] و من [illegible] ماندم شما را [illegible] هر آینه [illegible] خواهم شد پس

آنحضرت [illegible] فرمودند [illegible] عرض کرد ای مولای من [illegible]

[illegible] که شما عالم هستید [illegible]

میگویم چه شود اگر [illegible] باطن این امر را ظاهر کنی [illegible] پس آنجناب [illegible]

[illegible] فرمودند الله اکبر الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا [illegible] فرمودند قابله

از قابله‌های کوفه را حاضر کنند [illegible] فرمودند [illegible] این دختر را [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] بعد از آن عرض کرد ای مولای من [illegible]

[illegible] فرمودند یا ابا الغصب [illegible] عرض کرد [illegible] فرمودند

در میان شما کسی هست [illegible] عرض کرد ای مولای من [illegible]

اینجا [illegible] فرمودند [illegible] پس فرمودند ایها الناس نظر

کنید و مشاهده نمائید [illegible] که خدا و رسول از علم [illegible]

مبارک [illegible] چون [illegible] نظر کردند [illegible] و دست مبارک آنجناب بود [illegible]

[illegible] فرمودند ایها الناس ساکت شوید [illegible]

پس قابله [illegible] دختر [illegible] شود [illegible]

[illegible] پس آن قابله [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود

[illegible] آنجناب فرمودند یا ابا الغصب

برداردن خبر خود را و ببرد آنها اهل خود برگرد بجانشم کرد تا نکرده است این مقاله بود مبادا بفتنه بود و این که مرد کبوتها و
منزل نمود بنده پنج بهراه کرده باید تا با بن محمد سید پس آن مرد بر خواست عرض کرد شهادت میدهم بآنکه تو عالم هستی با پنج درهم دارها
و ضمائر مردم است تو نجمی مدینه علم و عمود دین چون اهل کوفه این معجزه را از آنجناب مشاهده نمودند شروع بگریه و زاری نمودند
و عرض کردند یا امیرالمؤمنین پنج سال است که باران بر ما نباریده است دعا کنید خدا بر ما باران خود را فرو فرستد حضرت چون
الحاح و فزع اهل کوفه را دیدند دست بسوی آسمان بلند نمودند هنوز دعا تمام نکرده بودند که ابری ظاهر گردید تا نقد را دید که جمیع علیها ما ملو از آب
شد اهل کوفه نزد آنجناب آمدند عرض کردند یا علی کفایت کرد ما را دعا کن تا باران نیاید حضرت اشاره فرمودند بجانب آسمان تا ابر را کنده
کرده باید و باران ایستاد و آفتاب ظاهر گردید پس خدا لعنت کند کسی را که شک داشته و در فضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام و کلام دی
دیگر از اصبغ بن نباته روایت شده که در خدمت مولای خود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نشسته بود و حضرت طی
مرافعه مردم را می نمودند در کتاب الفضائل که ناگاه غلام سیاهی را گرفته و دست بسته او را آوردند عرض کردند یا امیرالمؤمنین این
غلام سیاه دزدی کرده است فرمودند ای غلام تو دزدی کرده ای عرض کرد بلی یا امیرالمؤمنین فرمودند مادرت بعزا بنشیند اگر
باید دفعه دیگر اقرار نمائی دستت را قطع مینمایم تو دزدی کرده ای عرض کرد بلی ای مولای من باز فرمودند ای بر تو تو دزدی کردی
عرض کرد بلی بعد از آن حضرت حکم نمودند دستش را قطع نموده غلام دست بریده بدست چپ گرفته و خونش از او می ریخت در بین راه
شخصی که او را ابن کوا می نامیدند باو برخورد گفت غلام که دست ترا بریده گفت بریده است دست مرا سید الوصیین و قائد الغر
المحجلین و اولی الناس بالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و علی اولاده اجمعین امام الهدی و زوج فاطمة الزهراء بنت
محمد المصطفی و ابوالحسن المجتبی والحسین المرتضی السابق الی جنات النعیم مصادم الابطال المنتقم من الجهال معطی الزکوة منبع الشرف
من هاشم القمقام ابن عم الرسول الهادی الی الرشاد والناطق بالسداد شجاع مکی جحجاح وفی بطین انزع امین من آل حم و یس و طه و الحکیم
المیامین مجلی الحرمین و مصلی القبلتین خاتم الاوصیاء و وصی صفوة الانبیاء القسور الهمام والبطل الضرغام المؤید بجبرئیل الامین
والمنصور بمیکائیل المبین و هو وصی رسول رب العالمین خیر من مشی من قریش اجمعین المحفوف بجند من السماء علی بن ابیطالب الامیر
و مولی الناس اجمعین ابن کوا گفت ای غلام وای بر تو علی بن ابیطالب دست ترا بریده و تو این همه ثنا و مدح او را میگوئی
غلام گفت چگونه ثنای او نگویم و حال آنکه گوشت و خون من مخلوط کرده است بدوستی او و نجات ادم کرد دستم را قطع نکرده است
مگر بواسطه حقی که از حقهای خدا واجب شده بود ابن کوا آمد بخدمت امیرالمؤمنین رسید و عرض کرد ای مولای من امر عجیب
دیدم امیر فرمودند کدام است آن امر گفت … آنجناب … را دیدم … و … دو … تو بریده
بود امام حسن … فرمودند تو دست بریده … فرمودند … جوان سیاه را بیاورند حضرت … حضرت
مرتضی … بجوان سیاه … دوان شدند و او را در … پیدا کردند … که او را خود … آوردند فرمودند
ای سیاه من دست ترا قطع نموده ام و تو ثنای مرا میگوئی عرض کرد یا امیرالمؤمنین چگونه ثنای ترا نگویم و حال آنکه گوشت و خون
من مخلوط بمحبت تو شده و قطع نکرده دست مرا مگر بواسطه حدی از حدود خدا پس حضرت فرمودند دست بریده را بیاور
گرفتند دست بریده را و بموضع خود گذاردند ردای مبارک بر روی او کشیدند و در گفتار زیر لب او در … از آن …
مشغول نمودند که آن دست بحال اول برگرداند بعد از آن ردا را عقب بردند و فرمودند ای عروق بهم متصل شوید … باذن
دست خود را مثل اول دید بر خواست گفت ایمان آوردم بخدا و برسول او محمد صلی الله علیه و آله و بعد او علی … که دست
قطع شده را بحال اول برگرداند شنیدند امیرالمؤمنین علیه السلام را که … غلام سیاه را … است …
… پس … حالت … کرد … هاشم حضرت … الفضل عباس … رکاب …
از بدن جدا نمودند و جناب سید الشهداء علیه السلام … مروی است که قال المؤمنین …

۳۴۲ نیز دریامد از دیگر ضمانت استهزا و کفتند ای اسیران شما صدهزار شد ان نزد بلا شتید و کفتار فرمودای ظالم و منکر دکفت
داشتم مرا تنها کشتند شما هم زاویه شیعیان ظالم ستمکش ان است شما را ستم نکرد و از پیغمبر ازدم نمودید و هم داخل الا بیرون بیرون تا زنیز
ان بزرگوار و زید را دو داماد و فاطمه زهرا ان که او نیز ازان زمان برای قاسم علیه کرده باشد امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت سیف خود و قبیح
قطع نمودند دست عبدالله بن جعفر نیز امام حسن علیه السلام است که در داماد هم تا جدا دشمن او را شهید نمودند و قبل از شهادت
ظالم شقی شمشیر قدرت بر تا الامر اطهر بود بی شرمی ان بیمار زاده بدن کشت خود را سپرد و نمود که مهلت بده جو دعوی شمر ملعون
شمشیر ان ظالم هر دو را امداد کشتند و نظیر بیمار ابلا بود و بعد دو بعد خود ملحق کرد ایشد و واقعه جون سوزد قدرت انش افروزد ثمر ها
کجھا سادات ان و شیعیان دیگر و امداد سادات را دیر ممکن را نکرد با ان انز هر قلم از تحریر ان عاجز است بعضی را اعتقاد این است که در کربلا
این فضیه بوقوع پیوست و بعضی مذکور نمودند که ظالم صد هزار کربلایی میکرد دو ثانی بمقصود انشخص این باشد که شیعیان باید بحرم شنیدن این کونه
مصائب خود را ملامت کردانند بنا میشود که مستمع غافل با کسل باشد و اخو خود میتوان اظهار حزن نکر سزاوار است که بعبارت دیگر این
جنایت عهد را زیاده میکرد داین سبب بشرف است و جمیع مصائب این رکواد پیش کسی که خود را از شیعیان ائمه اطهار میداند
نباید دیگر لم و عاقل بکند ذکر مصائب شان هر میشود بشنید تا کرد ان کشیده و چشم دریده کانه ایکه اخبار هم با این مضمون وارد
شده و در بعض اخبار وارد شده که در مصیبت امام کریه کنید مانند زن فرزند مرده و از جمله قضایا تخصیص نمود که کوفه
جمعی را دیدند در ماه مبارک رمضان مشغول غذا خوردن بودند ان بزرگوار او ل ایشان ملاحظت فرمود که شما افطار میکنید
عرض کردند بلی فرمودند ایا یهود هستید عرض کردند نه فرمودند ایا نصاری هستید عرض کردند نه فرمودند ایا مسلمان هستید
تا کافر عرض کردند مسلمانیم فرمودند ایا مسافر هستید عرض کردند نه ایا مریض شما هست که موجب افطار شما شده عرض کردند نه
پس حضرت تبسم نمودند و فرمودند ایا خدا را قبول دارید عرض کردند بلی فرمودند محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر میدانید
عرض کردند بلکه خیر بود ازاعراب بعد ازان دیدم ادعای خود دعوت نمود و فرمودند که افرار ندارید پیغمبر او بود پس که فیها و الاشیا
بفضل ببینم که سه هم جحود هر که افرار به پیغمبری او نخواهیم نمود پس ایشان را امر فرمودند بیرون کوفه دو کودال کنند
بلند بکنده بودند دو زنه در میان انها قرار دادند بعد ازان فرمودند شما را در میان یکی ازاین کودال داخل میکنم
و در دیگری اتش افروخته کرداند و از دود شما را هلاک میکنم عرض کردند هر چه خواهی بکن ابدا تابع نخواهد
شد پس ایشان را داخل یکی ازان دو حفره نمود و در دیگری اتش افروخته کرد اینقدر ماند که دود از ایشان و هلاک فرمودند
ایا فرمولی میکنید پیغمبر محمد ظالم شکم مانع از تابعیت نور ایمان کردید تا کفار و ایشان دلهای شدند و این قضیه مشهور شد
میان مردم تا انکه روزی یهودی از شهر کوفه که خود و پدران او همه از علما بودند یا جمعی از اهل خود وارد کوفه شدند بعد
مسجد جامع شهر خود را خانه بنا بنیاد کردند زیارت کنند منام امیرالمؤمنین علیه السلام که ما جماعتی هستیم از یهود و عهد دیگر
جا جوزیده ایم شما احکام را نیز نزد ما میبایست تا ما نزد شما بیاییم حضرت بیرون تشریف اوردند و فرمودند چه حاجت دارید ایشان
ایشان گفتند ای پسر ابوطالب این بدعت چیست که در دین محمد احداث نموده ای فرمودند کدام بدعت عرض کردند جمعی را هلاک
جا از را اعتقاد انست که شما تمجید را کافر اقرار بر وحدانیت خدا نموده اند و منکر نبوت محمد صلی الله علیه و آله شده اند
ارد دو هلاک نموده ای حضرت فرمودند قسم بان خدایی که دریا را برای موسی علیه السلام شکافت شما بگوید کتبه
مقدس که از سبط یهودا با یوشع بن نون بعد از وفات موسی چه بود نکرد و میکرد اقرار بوحدانیت خدا میکردند و منکر
نبوت موسی بودند موسی علیه السلام انها را با این طریق بقتل رسانید یهودی عرض کرد چرا و من شما دست میدهم بکم
که قضا موسی و موسی علیه السلام بعد ازان کتابی را بیرون اوردند که بخط سریانی نوشته بود با ایشان داد مضمون کفتند
چون اطلاع بودند مشروح ملاحظه کردند عرض کرد ای پسر ابوطالب چه چیزی هر که دارد این کتاب بخط سریانی نوشته بود

١٧٣ با آنجناب بیاد حضرت بکنند گرفتند گشودند چون نظر نمودند شروع بگریه نمودند تا آنکه عرض کرد ای پسر ابوطالب چه چیز ترا بگریه
در آورد این کتاب بخط سریانی نوشته شده و نوع عربیست اما نمیدانم چه نوشته شده فرمودند بلی اسم من در این کتاب ثبت است بگو
عرض کرد ببینم اسم خود را و بگو بلغت سریانی چه اسم دارید فرمودند اسم من الیا است بلغت سریانی و اشاره در صفحه کتاب نمودند
و اسم خود را باو نشان دادند پس گویا در حین گریه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اشهد انک اولی الناس بالناس بعد محمد
صلی الله علیه و آله بود تا اینجا است خود امیر المؤمنین علیه السلام را و تا خروج سیکرشاید و در حدیث دیگر وارد شده که زنی خدمت
امیر مؤمنان علیه السلام آمده عرض کرد یا امیر المؤمنین من زنا کرده ام مرا از جرم معصیت پاک کن که زنان بدرستیکه عذاب
دنیا سهلتر است از عذاب آخرت حضرت فرمودند آیا ذات البعل هستی یعنی شوهر داری یا نه عرض کرد بلی شوهر دارم فرمودند
شوهرت در سفر یا نیست عرض کرد نه بلکه حاضر است فرمودند برو بعد از تولد طفل نزد من بیا تا ترا پاکیزه نمایم و حد خدا را بر تو
جاری کنم پس از آنکه آن زن بخدمت آنجناب آمده عرض کرد یا امیر المؤمنین طفلم متولد شد حکم خدا را در حق من جاری فرما
حضرت اندوهناک فرمودند چه گناه کرده ای تا اعاده فرمائی آنچه را اول ادا نموده اند زن بیان کرد آنچه را اول عرض کرده بود اعاده نمود حضرت
فرمودند برو بعد از زمان رضاع که دو سال تمام باشد نزد من بیا تا حکم خدا را بر تو جاری نمایم پس از انقضاء دو سال بخدمت
آنجناب آمده عرض کرد یا امیر المؤمنین زمان رضاع منقضی گردید مرا از گناه پاک نما حضرت پرسیدند آیا تو ذات البعل هستی
عرض کرد بلی فرمودند شوهرت حاضر بود و وقتیکه این عمل نمودی عرض کرد بلی فرمودند برو حضانت طفل خود نما تا وقتیکه
در اکل و شرب حفظ او مراقبت محتاج بتو نباشد بعد از آن نزد من بیا آن زن گریه کنان در راه خوانده بود شد عمرو بن حریث باو برخورد
گفت این گریه برای چیست گفت بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم که مرا از جرم خود را بر من ها دریغ کردند فرمودند برو طفل
خود را شیر بده تا زمان رضاع منقضی شود بعد از آن بیا زمان رضاع تمام شد بخدمت رسیدم فرمودند برو بعد از انقضاء ذرما
حضانت بیا من میترسم اجلم در رسد و این عقوبت نامم ثبت افتد عمرو گفت بیمر گردد بیا کلام تا حکم خدا را جاری کرده اند من کفیل
تو میشوم زن برگشته بخدمت امیر المؤمنین آمد و این سخن را بجناب عرض کرد آنجناب بعد از تأمل نمودند و فرمودند برای چه عمرو کفیل
ولد تو میشود عرض کرد یا امیر المؤمنین زنا کرده ام مرا پاکیزه گردان فرمودند شوهر داری عرض کرد بلی فرمودند حاضر بود در
زنا دادن تو عرض کرد بلی پس آنجناب سر بسوی آسمان بلند کرده گفت عرض کرد خدایا تو در کتاب این زن چهار مرتبه اقرار نمود بگناه
بجاآوری نمود و تو بیان فرمودی که هر که خبر داده و شهود را باید که هر که نیکو باشد از دخول امر تو در آن امر تا بود حد بر او جاری گردد و فلک
بوده است چهار شاهد بر او اقرار نمود اینک مرا خدایا حکم ترا اقامه نمایم پس بعد از آن نظر تیزی بمردم نمودند در حالتیکه رنگ
مبارک برافروخته شده بود عمرو عرض کرد یا امیر المؤمنین من کفیل او نشدم گفتم و شما را دادم این سخن را که
مقصودم این بود که طفل او را تربیت نمایم حضرت فرمودند بعد از چهار مرتبه اقرار و قبول نمودن کفالت تو شرعا درست آنجناب بیرون تشریف
بردند و فرمودند مردم را بخوانید چون مردم جمع شدند بمنبر تشریف برده حمد و ثنای الهی ادا نموده گفتند ای مردم خدا
شما را امر فرمودند ایها الناس بدرستیکه امام شما اراده نموده است این زن را در خارج کوفه رجم نماید امر رجم نمایید خود را
خود برگردید چون فردا شود همه با سلاح بیرون روید که فردا جمع شوید چون فردا شد مردم تمام گشادند عمامه
بر دوش کرده بیرون کوفه جمع گردیدند آنجناب فرمودند زن را حاضر کردند و او را گودال دادند بعد از آن بر روی
رکاب ایستادند و انگشت سبابه را در گوش گذاشته فرمودند ایها الناس خدا وند تبارک و تعالی
عهد کرده است با پیغمبر خود صلی الله علیه و آله که اجرای حد بر او بدست کسی باشد که حد خدا بر او نباشد هر کس حدی بر او هست نباید
پس آنحضرت سنگ بر زن زدند بعد از آن تمام مردم مسلمان بر او سنگ زدند تا آنکه هلاک شد
حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و این سه نفس مقدس بر او سنگ زدند

۷۲۳ / نموده‌اند. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود ذکر نموده است که شخصی از اهل کوفه بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد
یا امیرالمؤمنین مرتکب فاحشه شده‌ام مرا طاهر گردان و این حکم خدا است حد را جاری گردان فرمودند آیا از قرآن چیزی خوانده
عرض کرد بلی فرمودند بخوان چون تلاوت نمود دیدند که خوب قرائت نمود بعد از آن فرمودند آیا مجنون هستی
عرض کرد نه فرمودند برو تا من سؤال از حال تو نمایم اعرابی رفت پس از زمانی مراجعت نمود و عرض کرد یا امیرالمؤمنین
زنا کرده‌ام مرا پاکیزه گردان فرمودند آیا زن داری که در بلد تو باشد عرض کرد بلی ثانیا فرمودند برو تا من سؤال از حال تو نمایم
پس آنجناب فرستادند کسان او و حال او را جویا باشند آمدند عرض کردند یا امیرالمؤمنین مردی است صحیح العقل پس ثالثا مراجعت نمود و
اینها را گفته بود عرض کرد حضرت بنحو اول و ثانی رد نمودند رابعا مراجعت نمود و اعاده کلام سابق را نمود پس آنجناب
بقنبر امر نمودند قنبر این جوان را نگاه دارد و فرمودند چه بسیار قبیح است که کسی که اینگونه فواحش را مرتکب شود
بعد از آن خود را در میان خلق فضیحت و رسوا نماید آیا نمی‌شد در میان خانه خود توبه کند بحق خدا قسم که اگر میان خود
و خدای خود توبه کرده بود هر آینه بهتر بود از آنکه اقامه حد او بدست من بشود بعد از آن امر نمودند زمین را حفر نمودند و مردم
همه جمع شدند و آن جوان دو رکعت نماز بجای آورد و او را داخل حفیره نمودند و آنجناب روی مبارک بسوی مردم کردند و فرمودند
ای گروه مسلمانان این حقی است از حقوق خدا پس هرکه بر گردن او حقی باشد مثل این جوان حاضر نباشد برای اقامه حد بر گردن خود
برگردد همه مردم مراجعت نمودند بجز خود آنحضرت و حضرت حسنین علیهم السلام پس آنجناب سنگی برداشتند و سه
تکبیر گفتند سر او را زدند و حسنین نیز چنین نمودند بعد از آن او را از حفیره بیرون آوردند نماز گذاردند و دفن نمودند شخصی
عرض کرد یا امیرالمؤمنین او را غسل نمی‌دهید فرمودند بدرستیکه او غسل نمود بچیزیکه تا روز قیامت طاهر است از این معصیت
نمود برای مردی که چیزی در هر آن ... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمودند روزی جمعی از اصحاب نشسته
اولیاء امیرالمؤمنین بودند شخصی وارد شد عرض کرد یا امیرالمؤمنین من لواط کرده‌ام مرا پاکیزه گردان فرمودند ای جوان برگرد
بسوی منزل خود شاید ... بعد از زمانی مراجعت کرد کلام اول را اعاده نمود حضرت ثانیا او را امر بمراجعت نمودند تا چهار
مرتبه در دفعه چهارم فرمودند ای جوان خداوند درباره تو یکی از سه حکم فرموده است هر کدام را که میخواهی اختیار کن عرض کرد کدام است
این سه حکم یا امیرالمؤمنین فرمودند یکی آنکه با یک شمشیر سرت را از بدن جدا نمایم دیگر آنکه دست و پایت را ببندم و از بالای
کوه بزیر اندازم سیم با آتش ترا بسوزانند عرض کرد کدام سخت‌تر است اختیار نمایم فرمودند با آتش سوزانیدن عرض کرد آتش را
اختیار نمودم پس آنجناب امر نمودند دو رکعت نماز بجای آورد و بعد از تشهد عرض کرد خدایا گناهی که مرتکب شدم تو عالم هستی
و از عقاب تو خائف شدم نزد وصی پیغمبر تو آمدم و از او مسئلت نمودم که مرا طاهر کند او مرا مخیر کرد بین سه صنف از عذاب
و من سخت‌ترین را اختیار کردم و از تو مسئلت میکنم که این را کفاره گناه من گردانی و مرا در آتش آخرت نسوزانی پس
گریه کنان برخواست و داخل حفیره شد که امیرالمؤمنین علیه السلام آتش دور او افروخته بود و آتش دور او شعله میکشید
آنجناب گریستند و اصحاب نیز گریستند پس آنحضرت فرمودند ای جوان برخیز که گریانیدی ملائکه آسمان و زمین بحال
تو گریستند و خدا از تو عفو نمود و توبه ترا قبول نمود و بعد از این چنین کار مکن و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که در زمان خلافت عمر چهار نفر را متهم نمودند و تفصیلش آنست که دختر یتیمی بود
در خانه شخصی چون آن دختر بحد رشد رسید زوجه آن شخص توهم نمود که شاید شوهرش او را بحباله خود درآورد قضا را آن
شخص بسفری رفت آن زن شراب بخورد و جمعی از زنان همسایه را جمع نمود و با انگشت بکارت دختر را زایل کرد چون آن شخص از سفر
برگشت آن مکاره غداره نسبت زنا بآن بیچاره داد و زنان همسایه شهادت دادند بر صدق قولش ملعونه آن مرد غافل از مکر
و حیله آن زنان نزد عمر رفت و کیفیت را بعرض رسانید ... علی ابن ابیطالب ... آن مرد بحکم

آنجناب آمده و کیفیت آن دختر را بعرض آنسرور رسانید فرمودند آیا شاهد داری عرض کرد بلی جمعی از همسایگان شهادت میدهند ۱۲۵
با آنچه عرض نمودم فرمودند شهود خود را حاضر کن چون حاضر شدند آنجناب شمشیر خود را برهنه نمودند پیش روی خود گذاردند
بعد از آن امر نمودند که زنان را هر یک بخانه بردند اول زوجه آن مرد را طلب نمودند و بلاغت تمام او را موعظه نمودند که از گفتها
خود برگردد کلام آنحضرت در دل او چون سنگ اثر نکرد فرمودند او را بجای خود بردند پس یک نفر از زنان که شاهد بودند
آوردند پس آنجناب بر دو زانو نشستند و فرمودند آیا مرا میشناسی منم علی بن ابیطالب و این شمشیر من است پس زوجه این
مرد از گفته خود برگشت آنچه صدق واقع بود بیان نمود و مرا امان دادم اگر تصدیق نکنی با این شمشیر ترا هلاک نمایم زن در
بیم عظیم بود و گفت یا امیرالمؤمنین الامان علی الصدق بعد از آن در راستی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند بگو عرض
کرد این دختر صاحب حسن و جمال است ... و نسبت داده شده ... که زوجه این شخص ترسیدم که شاید شوهر او
او را بحباله خود در آورد این سبب ... و ... او را بکنیزان ... کرد ... پس آنجناب ... تکبیر گفتند فرمودند
من اول کسی هستم که تفرقه میان شهود نمودم و قبل از من بغیر از دانیال پیغمبر علیه السلام کسی این کار را نکرده بود بعد از آن آنجناب
حد قذف بر آنها جاری فرمودند ... زن ... و تفرقه میان آن زن و شوهر
او دادند ... دختر را بعیاله او در آورند عرض کردند یا ابا الحسن قصه دانیال را بیان فرما فرمودند دانیال
در زمان ... دختر پدر و مادر ... نزد ... بنی اسرائیل ... پادشاهی از سلاطین
اسرائیل ... داشت ... قضا ... سلطان ... مشهد ... منیع ... آنجا
در ... و نفر ... که ... شخص ... زنی ... شد ...
او را ... آن زن ... امد ... آن دو نفر ... شوهر خود را ...
و ... آن دو نفر ... او ... کار ... آن زن ...
او را ... پادشاه ... شهادت ... که زنا
کرده ... آن ... پادشاه ...
و ... پادشاه ... بر ...
شاه ... فلان زن ... زنا کرده ... او ...
چون روز ... مردم ... پادشاه ... آن زن ...
گفت ... بعد از ... پادشاه ... اطفال ...
بودند دانیال علیه السلام ... اطفال ... پادشاه
و ... فلان ... شهادت دهند
برا ... آن ... گفتند ... دانیال ... پیش
بعد از آن یک نفر از آنها را طلب نمود و گفت چه شهادت داری گفت ... فلان
زنا کرد فرمود در چه موضع گفت در موضع فلان ... شهادت داری گفت ... فلان
زنا کرد فرمود در چه موضع گفت در فلان موضع چون ... خلاف ... شهادت داده بودند ... الله
الله اکبر ... شهادت ... شهادت دروغ داده اند ... را
زن داده اند ... دانیال علیه السلام ... پادشاه ...
بعضی ... پادشاه دو نفر ... دانیال علیه السلام ...

دیگری شهادت نخواست چون مخالف شدند حکم بحبس او کردند بعضی اینها ظاهر شد که امیر ... اینها خود را سبب
در بیان عبادات آن بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه از ابی الدرداء مرویست که شبی دیدم یکی از نخلستانها آنجا بود میگریه میناله
که گریه و زاری شنیدم از عقب رفتم دیدم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میگوید الهی و ناله میکند از یاد گناه
خود و شکوه مناجات میکند و نیاز است از جمله فقراتش این بود که ... دل ... که موجب هلاکت ... دیدم
شدم و ... و در زیر ... ناله ... طول کشید و ... شد نگاه
... مشغول
دعا و گریه و زاری گردید ... طول کشید ... خیال کردم از یاد ... حضرت فاطمه
خانه بردم چون نزدیک رسیدم ... افتاده بود ... که ... را
... ظاهر ... فرمود ابو الدرداء ... کیفیت را
... ابو الدرداء ... که این غشی ... از ترس خدا ...
... گریه میکرد ... فرمود ... گریه میکنی
کرم ... ابو الدرداء ... گریه میکنی ...
... عذاب ... مشاهده نمائید ... ملائکه غلاظ و زبانیه
غلاظ ... بمیرم ... البته ... وقت
... بود ... که شنید از انس بن مالک شنید که ... الیل ساجدا
قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه در شان علی بن ابیطالب نازل گردید ... شنید که امیرالمؤمنین
علیه السلام ... عبادت ... مغرب ... دیدم که اصحاب
خود مشغول نماز بودند ... مشغول ... نماز عشا رسید نماز عشا را بجا آورد
... مشغول نماز ... تا طلوع صبح چون
صبح شد ... نماز صبح را با اصحاب بخواند ... مشغول تعقیب شد تا طلوع آفتاب
بعد از آن مشغول رفع مخاصمه مردم شد تا ظهر چون ظهر ... وضو ... نماز ظهر را بجا آورد مشغول
تعقیب ... نماز عصر را ... پس از فراغ از نماز عصر مشغول رفع مخاصمه مردم شد تا غروب آفتاب
... روانه شد و میگفت ... اشهد بالله ان هذه الآیة ... گواه میکنم خدا را
که این آیه در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل ... عبادت ... بسیار است مثل
اینکه شبی هزار رکعت نماز بجا آورد ... در نخلستان ... رکعت نماز بجا
میاورد ... امام زین العابدین ... عبادت ... میفرمود
... عبادت ... امیرالمؤمنین ... عبادت ...
... زین العابدین ... عبادت ... بود
مناجاتهای آن بزرگوار ... مناجات ... دعاهای صحیفه کامله ... دعای ابوحمزه ثمالی و
امثال اینها ... عبادت آن بزرگوار ... عبادت آن بزرگوار ...
... عبادت ... است ... در بیان ... دلالت میکند
... امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت ... علیه السلام مرویست ... رسول خدا صلی الله

علیه و آله نماز صبح را گذاردند روی مبارک بسوی اصحاب نمودند فرمودند امروز سه نفر مسلح و مکمل که قتل مرا در میان بسته
اند کدام یک از شما بجنگ ایشان اقدام خواهید نمود پس همه اینها سر بزیر انداختند و کسی جواب ایشان را نداد حضرت فرمودند کجاست ١٢٠٧
آنکه علی بن ابیطالب در میان شما نباشد [illegible] او را عامر بن قتاده میانه میدید عرض کرد یا رسول الله علی علیه السلام را
امشب تب عارض گردیده از این جهت برای نماز حاضر نگردیده است اگر رخصت فرمایید او را خبر نمایم فرمودند مرخصی برو و
او را خبر نما چون امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر نمودند شنید که کفار رسیده اند از جای خود برخواستند خود را بخدمت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید عرض کرد یا رسول الله مرد این میدان منم الحال لباس من [illegible] را میپوشم و بجنگ
ایشان اقدام میکنم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند لباس [illegible] حاضر است پس بدست مبارک زره خود را
باو پوشانیدند و شمشیر در کمرش بستند و بر فرس خود سوارش نمودند و ایشان روانه شدند سه روز گذشت خبری از آنحضرت
نرسید بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام دو نور دیده خود امام حسن و امام حسین علیهم السلام را برداشته بخدمت پدر
بزرگوار خود آمد عرض کرد نزدیک است که این دو طفل یتیم شوند رسول خدا گریستند فرمودند ای گروه مردم هر که خبر [illegible]
علی را برای من بیاورد او را بشارت به بهشت میدهم مردم متفرق شدند هر یک بطرفی در رسیدن [illegible] گردیدند که خبری [illegible]
آمد و خبر ایشان را آورد طولی نکشید که آنحضرت تشریف آوردند دو نفر اسیر [illegible] با سه اسب [illegible] خود را
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا ابا الحسن میخواهی ترا خبر دهم از سرگذشت تو [illegible] کفتند اگر [illegible]
بود [illegible] فرمودند یا علی [illegible] عرض کرد یا رسول
الله چون بوادی [illegible] رسیدم این سه نفر [illegible] سوار بودند [illegible] کیستی گفتم منم علی بن ابیطالب ابن عم رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفتند ما رسول خدا را نمی‌شناسیم [illegible] حمله نمودند و چند ضربت میان ما رد و بدل
شد [illegible] تا صدای شما را شنیدم که میفرمودید یا علی [illegible] او را گرفتم [illegible]
اطاعت نمودم [illegible] صدای شما را شنیدم که فرمودید [illegible]
بردم [illegible] شمشیر خود را کشیدم و سرش را از بدن جدا نمودم [illegible] شنیدم
که محمد صلی الله علیه و آله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند یا علی اما آواز اول را که شنیدی صدای برادرم جبرئیل بود و صدای دوم از میکائیل [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
و آله او را [illegible] اسلام نمودند و فرمودند [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] یا علی
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اسلام نمود [illegible]
فرمودند یا علی او را [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] شمشیر خود را کشیدند [illegible] جبرئیل [illegible]
خدا صلی الله علیه و آله نازل شد عرض کرد یا رسول الله [illegible] خدا [illegible]
او را [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی اینک جبرئیل [illegible] نازل شد
از جانب خدا [illegible] بر [illegible] قوم [illegible] کلام [illegible]
عرض کرد یا رسول الله [illegible] از جانب خدا [illegible]
[illegible] شهادت میدهم [illegible] خدا وانکه

نور رسولی از جانب پروردگار مخفی نماند که صفت سخاوت و حسن خلق هر یک از اوصاف حمیده پسندیده پروردگار است و موجب
فلاح و رستگاری دنیا و آخرت میگردد کما اینکه موجب نجات از کشته شدن و باعث ورود در بهشت این شخص گردید بلکه اگر
شخص سخی باشد کفر او را نیز بپوشاند از هم سخاوت و نافع بحال وی خواهد از این جهت است که حاتم طائی با وجود آنکه خدا [illegible]
نابود فرموده که عذاب را از او بردارد [illegible] از کل با عیز کل برای وی قرار فرموده که آتش او را اذیت ننماید و از جمله
وقایع و جنگهای سلاطین اولیاء امیرالمؤمنین علیه السلام محاربه شهر عمان است با جلندی بن کرکر و مجمل این قصه آنست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستادند بشهر عمان برای حرب با جلندی بن کرکر چون خبر حرکت شاه
اولیاء بسمع آن ملعون رسید غلامی داشت کلندی نام و در شجاعت بی نظیر او را طلبید و بدو گفت اگر تو اینکه عمامه
سبز بر سر دارد و بر ناقه شهباء سوار است بنده دستگیر نمودی یا آنکه سر او را از بدن جدا نمودی برای [illegible] دختر خود را
که شهزادگان اطراف اکناف عالم بخواستگاری او برخواستند و هیچ کدام را لایق و قابل ندانستم و دست رد بسینه همه گذاردم
او را بحباله نکاح تو در آوردم کلندی چون نوید این سخن شنید مانند سپند از جای بر خواست بر فیل سفید کوه پیکری سوار شد
و بیست هزار فیل دیگر را با خود برداشت با عسکر بلشمار روانه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام چون نظر
بجانب کلندی نمودند از ناقه پیاده شدند و نقاب بر [illegible] داشتند بعد از آن سوار شدند و بسوی فیلها نمودند و با آنها تکلم نمودند
بکلامیکه کسی نفهمید فیلها بفرمان آن حضرت [illegible] ناگاه بیست هزار عدد از آن فیلها برگشتند و بر گروه مشرکین حمله نمودند
و از میمنه بمیسره و از میسره بمیمنه حمله نمودند و قلب را زیر و زبر نمودند و لشکر کفار را تا دروازه عمان دوانیدند
بعد از آن سرها بجنبانیدند و بلسان فصیح عرض کردند یا علی همه ما میشناسیم محمد صلی الله علیه و آله را و ایمان بخدای او
آوردیم بجز این فیل سفید که نه محمد را میشناسد و نه آل محمد را حضرت اسدالله با تازیانه بر آن فیل زدند از سطوت و شوکت
آنحضرت فیلها مانند [illegible] بجای خود ایستادند امام علیه السلام ذوالفقار کشیدند و بیک ضربت سر آن فیل را از بدن
جدا نمودند فیل چون کوه بیستون بزرگ بر زمین افتاد آنحضرت دست مبارک دراز نمودند کلندی را از پشت فیل ربوده بودند
خواستند او را بقتل رسانند که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل و واقعه را عرض کرد آنحضرت [illegible] بود
مدینه بالا رفتند و فرمودند یا اباالحسن [illegible] اسیر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام او را رها نمودند پنجم
و از قتل او درگذشتند کلندی چون دید عرض کرد یا اباالحسن چه چیز باعث شد مرا رها نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند [illegible] خود را رسول خدا مرا نهی فرمود از کشتن تو کلندی چون نظر کرد خداوند [illegible]
کشف نمود دید رسول خدا را که بر بالای [illegible] مدینه ایستاده اند و اصحاب چون [illegible] تکبیر [illegible]
عرض کرد یا اباالحسن این شخص کیست فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد از اینجا تا مدینه چقدر راه است فرمودند
چهل روز عرض کرد یا اباالحسن بدرستیکه خدای شما خدای بزرگی است و پیغمبر شما پیغمبر کریمی است دست خود را بده تا من
ببوسم بدرستیکه من شهادت میدهم بوحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام جلندی را
بقتل رسانیدند [illegible] و جمع کثیری از اتباع او را بقتل رسانیدند و باقی اسلام اختیار نمودند
و آن شهر را تسلیم کلندی نمودند و دختر جلندی را هم بحباله نکاح او در آوردند و جماعتی از مسلمانان را برای تعلیم فرائض و سنن
و آموختن احکام دین در آنجا گذاردند و خود مراجعت فرمودند و از جمله غزوات آنحضرت علیه السلام غزوه خیبر است مجمل
[illegible] بنا بر آنچه جمع کثیری از خاصه و عامه بچندین طریق از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و بریده اسلمی و
ابی سعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری و دیگران روایت نموده اند [illegible] اینکه لشکر اسلام احاطه نمودند خیبر را
[illegible] نمودند نتوانستند بر آنها غالب شوند [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را به ابوبکر دادند

واو را ایثار کرد که مهاجرین بجهاد گروه مشرکین فرستادند ابو بکر چند گامی رفت و انهزام کرد بلکه پشت و پا را به فرار بر
فرار اختیار نمود روز دیگر بعد از ان علم را بدست عمر دادند او نیز او را با ولی نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله از این
معنی بسیار ملول گردیدند فرمودند فردا علم را بدست کسی میدهم که دوست داشته باشد خدا و رسول را و خدا و رسول
هم او را دوست داشته باشند و مرا جنب نیابد و حمله تا انکه فتح و نصرت مسلمین بدست او شود و الشب در میان لشکر اسلام
گفتگو بسیار شد که فردا رسول خدا علم را بدست که خواهند داد و امیر المومنین علیه السلام بجهت درد چشم از جنگ غایب
شده بود حاضر نبودند چون صبح گردید هر یک از صحابه بحمی انکه مرد از رسول خدا مرا این منصب سرفراز خواهد فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند کجاست پسر عم من علی بن ابیطالب عرض کردند یا رسول الله آنحضرت بدرد چشم عارض
شده که مانع از امدن گردیده فرمودند او را بیاورید بگویید حاضر باشد چون حاضر کردند رسول خدا صلی الله علیه وآله
از آب دهان مبارک بدیده او مالیدند و دعا نمودند درد از میان برخاست و صحت یافت و علم را بدست آنحضرت دادند و بجهت
کثر انجا بنیاد کردند و فرمودند یا علی بگیر این علم را و حمله کن با این قوم که جبرئیل با تو است و نصرت با تو است و رعب تو
بود در دل این قوم تا بنا است بدانکه این قوم در کتاب خود خوانده اند که آن کسی که اینها را هلاک کند علی نام دارد الحمد لله
با تمام برایند که بلعنت عرب علی نامند ... بدانها را تمام نمود با ایشان بگو الیه ... خواهند شد با عانت
خدا تا ... در بیان جوامع مکارم اخلاق و زاهد سخن و عدل و حسن سیاست امیر المومنین صلوات الله وسلامه
علیه و اخبار در این باب بسیار است و ... اشاره میشود بر حقی از انها است ... تمام ... علیه السلام ... بیرون
فرمودند بخدا قسم که حلال امیر المومنین علیه السلام با غلامان بیرون شد و غلامان ... چون خواستند پیراهن
بخرند دو پیراهن خریدند یکی برای خود و دیگری برای غلام خود و غلام را مخیر نمودند که هر کدام بهتر است و بگیرد دو
دیگری را خود پوشیدند و اگر استین پیراهن از دست بلند بود قطع نمودند و ... دنیا را نمی ... و لا ... باشد
آنچه برابر بود با جو ... که ... بر ... از مال دنیا هیچ ذخیره نمود و اگر ... بیت المال بود
شده برای ... کندم و کو ... حاضر کرده و خود ... و سر که ... فرمود و ... امیر ... ان
حضرت بود و ... که در ... بر ... خدا در ... از ... اخبار فرموده است و ... تمام ... و ... از که ... در
حق ... و ... در ... اتمام ... که ... و ... بیاد ... اخبار ... که ...
در این صفت ... بزرگوار بودی حضرت علی بن الحسین صلوات الله وسلامه علیهما بود و ... بکرات ... بن
در روایت ... که چون اموال فقرا و ایتام ... و ... حضرت امیر المومنین علیه السلام ... ان بزرگوار
اموال را در بیت المال جمع میفرمودند و ... بعد از ان در ... از ... اموال
میکذاردند و دستهای خود را بر هم میزدند و میفرمودند ای طلا و نقره ... بیت المال ...
جمیع اموال را بمصرف خود صرف نمودی ... انکه ... در بیت المال ... و ... و ... کند
بجای ... بعد از ان خطاب ... و میفرمودند ... این ... بکرت
بسم ... لااف ... کند ... ام ... بود و ... بکرات ... علیه السلام ...
که فرمودند امیر المومنین علیه السلام در ... در ... و ... که ... میفرمودند ...
... میفرمودند ای گروه ... در ... بدار ... را ...
بجویید ... و ... معاملات خود ... و ... خوردن و احتراز ...
و ... از ظلم کردن و انصاف کنید ... و ... کنید ... و ... از ... ... تمام ... و ... شبید

١٨٠: وفنا دنکنید در روی میان بعد از آن میفرمودند هر آن لذتیکه حاصل از حرام باشد فانی خواهد شد ولی وزر
و بال او باقی خواهد ماند و چنین لذتیکه حاصل از حلال باشد بعد از فوت او باقی باشد خیری را و نیست و در حدیث دیگر وارد
شده که شبی عقیل برادر آنحضرت وارد شد برادر خود امیر المؤمنین علیه السلام غذا برای او آوردند بجز نان و نمک
چیز دیگر نبود عقیل عرض کرد آیا غذای دیگر در خانه شما پیدا نمیشود امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند آیا این غذا نعمت
خدا نیست چگونه از عهده شکرش توانیم برآئیم عقیل عرض کرد وجهی بمن عطا فرما که ادای دیون خود را بنمایم فرمودند چه قدر
قرض داری عرض کرد صد هزار درهم فرمودند بخدا قسم که این مقدار مبلغ در نزد من حاضر نیست ولی صبر کن تا اینکه عطاء من
بتو میرسد و اگر نبود لزوم کفالت عیال تمام دیون ترا میدادم عقیل عرض کرد بیت المال در نزد شما موجود است مرا وعده
میدهید حضرت فرمودند من و تو بمنزله یکنفر از مسلمانان در شرکت از بیت المال و گفتگوی ایشان در بالای قصر الاماره هستیم
بود که مشرف بود به صندوقهای اموال تجار در میان بازار بود حضرت فرمودند اگر قبول نداری قول مرا از قصر فرود آ
و قفل بعضی از این صندوقها را بشکن و آنچه در میان او است بردار عقیل عرض کرد مرا امر میفرمائید بشکستن صندوق قومیکه
توکل بخدا نموده اند امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند تو مرا امر مینمائی که بگشایم بیت المال مسلمانان را و عطا کنم بتو اموال
آنها را و حال آنکه توکل برخدا نموده اند بعد از آن فرمودند اگر میل داری بردار شمشیر خود را من هم شمشیرم را برمیدارم
با هم میرویم در فلان موضع که در بیابان حیره است یک نفر از آنها را بقتل رسانیم و اموال او را بگیریم عرض کرد آیا بسرقت
و دزدی میفرمائی فرمودند سرقت از مال یکنفر بهتر است از سرقت نمودن اموال همه مسلمانان عرض کرد آیا مرخص
میفرمائید بنزد معاویه روم فرمودند مرخص هستی عرض کرد مرا اعانت فرمائید در تهیه سفرم حضرت بنور دیده خود امام
حسن علیه السلام فرمودند چهار صد درهم بعنوان عطا بعقیل بده او هم را گرفت و روانه شام گردید و در حدیث دیگر وارد
شده که چون طلب نمود از امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که او را عطا کند از بیت المال مسلمانان حضرت فرمودند تامل نما
تا روز جمعه چون از نماز جمعه فارغ شدند و بعقیل فرمودند چگونه خواهد بود حال کسیکه خیانت کند تمام این
جماعت را عقیل عرض کرد بسیار بد شخص خواهد بود فرمودند پس چرا تو مرا امر میکنی باینکه خیانت کنم اینها را و اموال ایشان را
بردارم و بتو عطا نمایم و در بعضی از روایات وارد شده که شریح بن حرث قاضی خانه را بهشتاد دینار که هشتاد تومان پول
این زمان باشد خرید و از برای معامله خود شهودی معین نمود و قباله نوشت و تشخیص حدود آن خانه را در قباله ثبت کرد
این خبر بسمع همایون حضرت سید الوصیین رسید شریح را طلبیدند و فرمودند شنیده ام خانه ابتیاع نموده بهشتاد دینار
و شهود معین داشته که شهادت خود را در قباله ثبت نموده اند عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین آنجناب از روی غضب و تعجب بوی
نظر نمودند و فرمودند یا شریح زود باشد که بیاید بر تو و دیگر کسی نظر ننماید بقباله تو و سؤال نکند از خانه ات ترا
بجمود از خانه بیرون برند و بخانه قبر منزل دهند پس تامل و تدبر نما ای شریح که این خانه را از غیر مال خود نخریده باشی و
ثمن او را از مصرف حرام پیدا نکرده باشی که اگر چنین کرده باشی هر آینه در دنیا و آخرت زیان کار خواهی بود و اگر قبل از
خریدن بنزد من آمده بودی برای تو کتابی مینوشتم که ترا منصرف و پشیمان کرد از خریدن خانه و خلاصه کلام موعظه
بیان آن امام متقیان این است این خانه است که خریده است و رانده ذلیل از میتی که او را بخانه قبر میبرند خریده است خانه
از راه غرور و داخل است کسانیکه فانی خواهند شد و معماریها را نموده اند کسانیکه هلاک گردیده اند و این خانه مشتمل
بر چهار حد حد اول دواعی آفات و مبتلا شدن بهموم و غموم حد ثانی دواعی مصیبات و آلام و محزونیها حد ثالث هوای نفسانی
و حد رابع وساوس شیطانی و خریده است این خانه را این شخص مغرور با امل و بدین سبب بیرون رفته است از مصداق
عز و فخر و داخل گردیده است در عنوان ذل من طمع پس آیا بجز آنکه محلوق ملبوس باین منش از قبل کسریه و تبع و حمیر و امثال ایشان

باب در بیان استجابت دعوات آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه مرویست که روزی مرد خارجی با زنی برای مخاصمه
بخدمت آنجناب آمدند در مقام گفتگو و منازعه آن خارجی تجری نموده و صدای خود را از حد متعارف بجا ورد امیرالمؤمنین
علیه السلام متغیر شدند فرمودند اخسا بعو در شوای کلب چون نظر نمودند سر و صورت آن شخص خارجی مانند سر و صورت
کلب شده بود شخصی عرض کرد یا امیرالمؤمنین بلا صیحه زدن برابن خارجی سر و صورت او مانند کلب شد بوده پس چه چیز شما را
مانع است از آنکه معویه را بحال خود واگذارده اید و متعرض نمیشوید فرمودند وای بر تو اگر بخواهم معویه را با سریر او الحال
در اینجا حاضر کنم هر آینه دعا میکنم خداوند فورا مستجاب میفرماید و لکن ما خوانزاده کرم و خزانه علم و رحمت خدا هستیم
آیا نخوانده این آیه را از قرآن که خدا میفرماید بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و در حدیث دیگر وارد
شده که فرمودند این استجابت دعا نیست که واگذارده ام معویه را و مهلت داده ام مر او را برای اتمام حجت و اکمال محنت بر او و الا اگر
دعا کنم که خدا او را هلاک کند البته تاخیر در استجابت نشود و در حدیث دیگر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت
شده از پدر بزرگوارش جناب سید الشهداء علیه السلام که آنحضرت فرمودند پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله
پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام ندا در دادند که هر که را دینی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد یا آنکه آنحضرت وعده
فرموده باشند چیزی را یا ضمانت نموده باشند برای کسی بیاید از من مطالبه نماید تا ادا نمایم این خبر منتشر گردید و مردم میآمدند
طلب امانت خود را مطالبه میکردند حضرت سنت مبارک برین مصلای خود میبردند و آنچه را مطالبه کرده بودند بیرون میآوردند
و بصاحبانش رد میکردند ابوبکر و عمر از این قضیه مطلع گردیدند و با خود گفتند که این امر موجب شرافت علی علیه السلام و
تا بمثابه افتضاح و رسوائی ما میگردد در میان مردم تا باید راه این را بیچاره کرد ثانی با اول گفت تو نیز امر کن منادی ندا کند که هر که طلبی
از رسول خدا دارد بیاید از خلیفه او ابوبکر مطالبه نماید شاید این مقام برای تو نیز پیدا شود ابوبکر رای او را صواب و پسندیده
امر نمود منادی ندا در داد امیرالمؤمنین علیه السلام از واقعه خبردار شدند فرمودند زود باشد که از کرده خود نادم و پشیمان
شوند چون روز دوم گردید ابوبکر نشسته و مهاجرین و انصار نزدش ایستاده بودند شخص اعرابی وارد شد و گفت کدام یک از شما
وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید ابوبکر را بوی نشان دادند اعرابی گفت توئی وصی و خلیفه پیغمبر آخر الزمان گفت بلی بگو
چه مطلب داری اعرابی گفت هشتاد شتر سرخ رنگ مکحل چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من ضمانت نموده بمن بده ابوبکر
مبهوت و متحیر گردید که جواب اعرابی را چه بگوید رو بعمر نمود و گفت در این کار چه تدبیر باید نمود عمر گفت حضرات اعراب مردمانی
ابله و کم شعور هستند با و بگو آیا شهودی داری بر مدعی خود ابوبکر رای او را پسندید و مطالبه شاهد نمود اعرابی گفت
کسیکه وصی پیغمبر است نباید مطالبه شهود نماید هر چیزیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمانت نموده بجا آورد تو که وصی و خلیفه پیغمبر
نیستی سلمان از جای برخواست و گفت اعرابی بامن بیا تا ترا دلالت کنم بسوی وصی و جانشین پیغمبر و سؤال ترا از او بپرس آنکه میخواهی
اعرابی برخواست باتفاق سلمان روانه بسوی خانه حلال مشکلات امیرالمؤمنین علیه السلام گردیدند چون شرفیاب خدمت
شدند اعرابی عرض کرد رسول خدا ضامن گردیده است برای من هشتاد شتر سرخ رنگ مکحل چشم پس عطا کن بمن اگر تو هستی وصی پیغمبر صلی الله
علیه و آله آنجناب فرمودند یا اعرابی آیا مسلمان شدی تو با قبیله خود اعرابی چون این کلام را شنید خود را بر روی دست و پای
آنجناب انداخت شروع نمود ببوسیدن و این کلام را بزبان جاری کرد ابیند که شهادت میدهم من بر وحدانیت خدا و یکانه بودن و نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و آنکه تو هستی وصی و جانشین پیغمبر همین است شرطی که واقع شد میان من و پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن
امیرالمؤمنین علیه السلام بنور دیده خود امام حسن علیه السلام فرمودند باتفاق سلمان برو در فلان وادی ندا کن یا صالح یا صالح
چون جواب شنید بگو امیرالمؤمنین علیه السلام بر تو سلام میرساند و میفرماید هشتاد ناقه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله
ضمانت کرده است برای این اعرابی بده سلمان گوید چون بان وادی رسیدیم و حضرت مجتبی آنچه را پدر بزرگوارش فرموده بود بجای

۱۹۱ اورد او از وی شنیدم که گفت میگفت لبیک لبیک یا ابن رسول الله السمع والطاعة طولی نکشید که مهار شتری از زمین نمایان گردید امام حسن
علیه السلام آن مهار را گرفته بدست اعرابی داد چون شمردم هشتاد نافه بار و همچنانکه اعرابی گفته بود بیرون آمدند و اعرابی
مهارهای آنها را کشیده با خود برد و از حضرت امام جعفر علیه السلام مرویست که روزی اشتر سواری رسید بر امیرالمؤمنین علیه السلام
از جواب سلام فرمودند بجای چه در این وقت بسوی ما آمدی عرض کرد چهار نفر ایستاده بودند یکی از من و یکی اکمه بعضی کسی که از
مادر کور متولد شده باشد و یکی مکفوف دیگری زمین گیر پس با نقاقا اشتر از خوانند بیرون آمدند و خطاب با آن چهار نفر نمودند
و فرمودند برای چه باینجا آمده اید عرض کردند برای علاج امراض خود بخدمت شما آمده ایم پس آنجناب حقه صحیفه بیرون آورده نقل
کردند و دعائی بر آنها خواندند که جمیع آنها از بجای خود برخواستند بدون آنکه اثری از علت و مرض آنها باقی باشد از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت شده که آنجناب از پدران خود روایت نموده که در زمان خلافت ابوبکر جوان یهودی نزد وی آمد
و گفت السلام علیک یا ابابکر ابوبکر متغیر گردید و گفت بگو چه حاجت داری گفت پدری داشتم وفات نموده و پول و اموال بسیار
از در زمان حیات خود دفن نموده و اطلاع محل آنها نمیدانم اگر تو محل آنها را بمن نشان دهی پس تو مسلمان میشوم و غلام تو را
اختیار مینمایم و ثلث آن اموال را بتو میدهم برای خود و ثلث دیگر را میدهم برای مهاجرین و انصار و یک ثلث را خود
برمیدارم ابوبکر گفت ای خبیث باین چه غیر از خدا که عالم بغیب است بمحو دهد نزد عمر رفت باو نیز اعاده مطلب نمود او نیز جواب ابوبکر را داد
بعد از آن بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد السلام علیک یا امیرالمؤمنین ابوبکر و عمر متغیر شدند و گفتند
ای خبیث چرا ابوبکر را بغیر اسم سلام نکردی و او را امیرالمؤمنین نخواندی و حال آنکه او استخلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده
گفت چرا او را امیرالمؤمنین نخواندم او را باسم او بآن اسم مکرر کرد در کتابها واجداد خود نامی که نقل از تورات کرده بودند امیرالمؤمنین علیه السلام
اولاد با احمد و اجداد نام اسم خبری بگردید پس بلوح ما هاییکی ... خدا را و ملائکه خدا را و جمیع هر که حضور داری در نزد ما
ز روی کردند خطا دارید و ... پس عرض کرد بلی فرمودند لوح و دواتی با خود بگذارد و روانه شو بسوی بلاد یمن ...
چون در آنجا رسیدی ... و در آنجا وادی برهوت کلاغها می‌بینی که منقار و پاهای سیاه دارند پا شند در آنجا حاضر
شو چون آنها را دیدی اسم پدر خود را بگو یا فلان بن فلان من رسول از جانب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نام
تکلم نما چون چنین کنی پدرت حاضر شود پس از وی سؤال نما که اموال و کنوز خود را در کجا دفن نموده هرچه گوید ثبت نما و
بنویس بعد از آن مراجعت نما و بانچه او گفته و ثبت نموده عمل کن جوان یهودی بفرموده سرخیل مسلمانان و امیر مؤمنان علیه السلام
روانه بلاد یمن گردید با سرور العمل امام علیه السلام عمل نمود پدر خود را ندا داد جواب شنید که ای پسر بود در این جا برای چه
آمدی اینجا محل و ماوای و زخمها است جوان گفت آمده ام سؤال کنم از تو که کنوز خود را در کجا دفن نموده ای گفت در فلان
موضع جوان ثبت نمود موضع را که باو نشان داد خواست مراجعت نماید گفت ای پسر تو را بدین مقالت و برای محمد را بپذیرد پس کلاغها
ناپدید شدند و جوان مراجعت نمود بسوی پیغمبر ... را پدرش خبر داده بود و غلامان خود را برداشت بسوی موضع معهود
... رفت زمین را حفر نمود دو ظرف که یکی از طلاء و دیگری از نقره بیرون آمد مملو از درهم و دینار بجوال بیرون و یک ثلث را از آنها
... نمود روانه خدمت مولای متقیان گردید چون شرفیاب خدمت شد عرض کرد یا امیرالمؤمنین اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمداً رسول الله و انک وصی رسول الله و انت امیرالمؤمنین حقاً این ... را هم ... از پدرم مقصود شده بود و
... از بمن نشان داد پدر آنها را ... جمعی از جانب خدا مامور هستید ... صرف نما و ... دیگر را در شده
... رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد ... بیند که ... شتر ... ما
... و تمام قبیله ما از صغیر و کبیر ... باشیم ... مسلمان میشویم رسول خدا صلی الله
علیه و آله شرط نموده ... و مراجعت کردند ... مراجعت کردند و ... رسیدند

علیه وآله وفات کرده بودند گفتند پیغمبر شما وصی برای خود تعیین نکرده ایشان را ابو بکر را لایق نمودند بدو گفتند
که ای صدیق اکبر تا فرستاد با ایشان که فصیل یعنی بچه شتر رسول خدا صلی الله علیه وآله ضمانت کرده که بما بدهد ابو بکر گفت نزد که پیغمبر و نایب
دین نمیکند بلسان خود تا بکرید بکر گفتند نبود امر محمد و پیغمبری او مکر باطل مسلمانان گفتند کو اینها را شنید گفت بیایید تا من
شما را دلالت کنم بسوی وصی پیغمبر همراه سلمان آمدند وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شدند در خدمت مولای
متقیان صف کشیدند و ایستادند اعاده سؤال نمودند حضرت فرمودند با مسلمان بلیشوید این هنگام عرض کردند ای فرمودند
فردا بیایید و نامهای که را که پیغمبر شما وعده فرموده بمان صفت شما میدهم منافقین در کمال بهجت سرور رفتند خیال نمودند که
فردا امیر المؤمنین بهت عجز اظهار این معجزه بزرگ در نزد طائفه یهود مفتضح خواهد شد چون صبح روز دوم گردید خورشید
جمال جهان آرای مظهر عجائب الله یعنی اسد الله الغالب علی بن ابی طالب از افق خانه که محل وحی تنزیل و موضع نزول روح و
جبرئیل بود طالع گردید و روانه بسوی محل معهود گردید طائفه یهود همه غلام وار خدمتش صف بسته بودند پس آنجناب برخواستند
و دو رکعت نماز بجای آورده دعا کردند بعد از آن عصای رسول خدا صلی الله علیه وآله بر دست گرفته زدند بر سنگ از
درون آن صدائی مانند صدای شتر ظاهر گردید و از میان آن شتری چون نظر نمودند دیدند سنگ شکافته گردید و از میان آن
شتری بیرون آمد آنجناب مهار آنرا گرفتند بدست نور دیدهٔ خود امام حسن علیه السلام دادند آنجناب کشیدند مهار آنرا و
از دنبال او بچه شتری و از دنبال او نود و نه شتر دیگر تا نود و نه شتر بچه دیگر از میان آن سنگ بیرون آمدند حضرت آنها را تسلیم
طائفه یهود نمودند همگی اسلام اختیار نمودند و بدست مشکل کشای آنجناب مسلمان شدند بعد از آن عرض کردند یا امیر المؤمنین
صالح پیغمبر را یک ناقه بیش نبود با وجود آن سبب هلاک قوم او گردید اسلم ما دیم که از خدا مسئلت نمائی این شترها با بچههای
خود بجای خود برگردند الله اکبر که دانایان نظر رسید که جگرها میگدازد و اگر غیرت باشد جای آن دارد که شیعه خود را هلاک
نماید بجای اشک دیده خون بارد که نماید طائفه یهود تازه داخل دین اسلام شده هنوز رسم و آیین مسلمانی و طریقه اسلام را
نفهمیده یک ناقه شتر را با بچه که هر یک شما میدید بسبب ملاحظه متانت و مبارکی که بجا عنتا بود که امام علیه السلام میکنند که امام علیه السلام
دعا کنند بجای خود برگردند چون شتری زیادی خلاف احترامی بود بنا بر که از دعای که امام علیه السلام از دل سنگ بیرون آمده اما
بنو امیه و اهل کوفه و شام پس از ارسال رسول و رسائل دوازده هزار نامه فرزند پیغمبر خود را بمهمانی طلبیدند و آن ابن مهمان
داری که بجا آوردند این بود که آب را بستند که مهرها در آنجناب بود بر روی خود و اهل و عیال بستند پس از شهادت پنجاه و پنج نفر
اصحاب و یاران آن امام امام همه هفده نفر اولاد علی و فاطمه علیهما السلام را بفاصله دو ساعت با کمنها کشتند و سنده قربانی سرانرا از
بدن جدا نمودند کاش همین را کفا نموده بودند و اسبها را نعل تازه بسته بودند خدا گواه است که خود این قضیه عقل را زایل
میگرداند در هر ملکی و ملت طفل شیرخواره مورد ترحم و احسان بوده بمیان شقاوت قساوت و ملعنت این قوم بچه حد داشتا
بود که فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله علی اصغر شش ماهه را بر روی دست میگیرد و هر چه فریاد و استغاثه مینماید که ای قوم نظر کنید
و ببینید این طفل مانند بسمل از تشنگی دست و پا میزند کو گوش بکلامش نمیدهند و اعتنا بقولش نمینمایند خطا گفتم یکی از آن بیحیا مردم
جواب آنرا داد حرمله آن کافر از کثرت بیرحمی با تیر دو شعبه حلقوم آن طفل را شکافت بعد از حلقوم گذشته بیازوی امام علیه السلام رسید
و در حدیثی یکی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که امام فرموده اند بود از انصار و در مقام اخلاص کسی دوستی امیر المؤمنین
علیه السلام مرا ثابت قدم بود و نسل او ملحق امیر المؤمنین در غیبت شهر بمیمنه و لاینا آنجناب نقض بیعت بکر بود
ابو بکر از این قضیه مطلع گردید دو نفر از زن مؤمنه را طلبیده و آن امر کرد بر جوع و باز گشتن از شغل خود آن صالحه از روی اخلاص
نموده و انکار آنچه او را امر کرده بود ابو بکر گفت ای دشمن خدا امر مرا که میکنی و میگوئی منحرف شوند از امر بکر که همه مسلمانان
انصاف با وجود آنکه امر امام نمیدانی آن مؤمنه صالحه گفت امام کسی است که منصوب باشد از جانب خدا و رسول و بعدی

و بود با هدی از بنده کان خدا نکند و عالم باشد به هر ظاهر و هر باطن و آنچه حادث میشود در مشرق و مغرب از خیر و شر
و چون در آفتاب و مهتاب راه رود و سایه نداشته باشد و سزاوار نیست امامت برای کسیکه بت پرست بوده با آنکه در اول کافر بوده
و بعد مسلمان شده باشد و تو دارای هیچ یک از این صفات نیستی ای پسر ابی قحافه ابوبکر گفت من امام هستم که خدا مرا اختیار
نموده و برگزیده از برای هدایت بنده کان ام فروه گفت دروغ بستی بر خدا و اگر تو از کسانی هستی که خدا ترا اختیار نموده
برای امامت در تمام قرآن باید در شان تو نازل شده هم چنانکه در حق دیگران یعنی امیر المومنین علیه السلام نازل شده
زیرا که خداوند در قرآن میفرماید و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون وای بر تو اگر تو امام
هستی بگو نام آسمان اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم چیست ابوبکر مبهوت و متحیر ماند پس از ساعتی گفت
نام آنها را کسی داند که خلق کرده است آنها را ام فروه گفت اگر زنی نام آنها را بداند هر آینه تو از زن پست تر خواهی بود پس
چگونه دعوای خلافت و امامت میکنی ابوبکر متغیر شد گفت ای دشمن خدا بگو نام آنها را و الا ترا بقتل میرسانم ام فروه
گفت آیا مرا از کشتن میترسانی بخدا قسم که من پروا ندارم از آنکه بدست شقی چون تو کشته شوم و لکن خبر میدهم ترا تا بدانی
[illegible] خود را بدانی پس نام آسمان اول [illegible] دوم [illegible] و سیم [illegible] و چهارم [illegible] و پنجم [illegible] و ششم [illegible] و هفتم
ابوبکر و کسانی که نزد وی بودند همگی متحیر و مبهوت گردیدند و گفتند ام فروه دیوانه [illegible] علی علیه السلام [illegible]
گفت [illegible] که [illegible] اله همه ائمه و وصی تمام اوصیا است و اسمان و زمین [illegible]
[illegible] توحید کامل [illegible] و [illegible] او را [illegible]
[illegible] خلافت ابوبکر [illegible] از دین برگشته [illegible] بقتل رسانیدند [illegible]
با امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] چون [illegible] اگر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کلام [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] اسمان [illegible]
[illegible] ام فروه را [illegible] زنده نما تا آنکه [illegible]
[illegible] امام علیه السلام تمام [illegible] ام فروه [illegible]
از [illegible] خدا [illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] خدا [illegible] ام فروه را [illegible]
شوهر [illegible] امیر المومنین علیه السلام وفات نمود [illegible]
حدیث دیگر وارد [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] حضرت [illegible]
فرمودند [illegible] حضرت فرمودند [illegible] یا عدو الله [illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible] وارد شده که [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام و فرمودند [illegible]

وجانشین من عرض کردند اکر ما بخواهیم او را که سام بن نوح است برما بنماید میتوانید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ١١٨٥
بلی باذن خدا انچه را خواستید بما اورده شود پس فرمودند یا علی برخیز با این قوم داخل مسجد شو بعد در میان محراب پای خود را
بزمین بزن امیر المؤمنین علیه السلام باتفاق انجماعت وارد مسجد شدند انجناب دو رکعت نماز بجای اوردند بعد از ان پای
مبارک را بزمین زدند زمین شکافته گردید لحد و تابوتی نمایان شد از میان ان تابوت شخصی با صورت نورانی چون ماه
شب چهارده بیرون امد در حالتیکه خاک از اطراف سر خود میتکاند بتاد و سلام نمود بر امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ان عرض
کرد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله سید المرسلین و انک علی سید الوصیین و من سام بن نوح هستم انجماعت صحیفه‌ها
خود را کشودند تمام اوصافیکه از برای حضرت سام علیه السلام ثبت بود در ان شخص دیدند عرض کردند یا علی استدعا
داریم که یک سوره از صحیفه‌ها را بخواند برای اطمینان ما سام شروع کرد سوره را از اول تا اخر خواند بعد با امیر المؤمنین
علیه السلام سلام نموده در محل خود خوابید دوباره زمین بهم پیوست بحالت اول متصل گردید ان قوم گفتند بدرستیکه دین نزد
خدا اسلام است پس ایمان اوردند شده اسلام ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی تا اخر ... از عمارات طاق کسرا
شده که امیر المؤمنین علیه السلام تشریف فرمای مداین شدند و در ایوان کسری فرود امدند و دلف بن مجیر که از کسانی بود
که درک خدمت انوشیروان کرده بود در خدمت انحضرت حضور داشت هرجا که میرسیدند انحضرت میفرمودند اینجا محل منزل
کسری است اینجا مکان حکومت و فلان موضع خوابگاه او و هکذا تا انکه تمام ایوان کسری را ذکر نمودند و تعیین هر موضع
و محل او را نمودند دلف همه را تصدیق انحضرت مینمود و عرض میکرد والله انچه میفرمائید صدق است گویا تمام این مواضع را
بنا کرده اید بعد از ان نظر انجناب افتاد بر استخوان کله پوسیده ببعض اصحاب خود فرمودند این جمجمه را بنزد من بیاورید و دیگر طشتی
طلب نمودند امر نمودند اب در میان طشت گذاردند و فرمودند ای جمجمه ترا بخدا قسم میدهم که بگو من کیستم و تو کیستی
جمجمه بلسان فصیح عرض کرد اما تو امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام المتقین هستی و اما من پس بنده خدا و پسر بنده خدا انوشیروان
هستم فرمودند چگونه است حال تو عرض کرد یا امیر المؤمنین من پادشاه عادلی بودم و بسیار شفیق و مهربان بودم نسبت برعایا
و هرگز راضی بظلم احدی نمیشدم لکن بر دین مجوس دین داشتم و ولادت با سعادت خاتم انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
در زمان سلطنت من واقع شده در شبیکه ان سرور از مادر متولد شد بلرزه و سیزده کنگره از قصر من خراب شد و بر زمین افتاد
فهمیدم که این بواسطه تشرف فضیلت دین او و اهل بیت او است که زینت اهل اسمان و زمین و لکن امر سلطنت و مملکت
غافل نمود از تشرف سعادت اسلام و حال متنبه شده ام که چه قدر نعمتی فوت شده از من فوت شده و باین سبب از فیض
بهشت محروم گردیده ام ولی با وجود کفر و عدم ایمان بواسطه عدالتیکه داشتم نسبت به رعیت و انصاف با خلق خداوند مرا
از عذاب و زنجیر خلاصی بخشیده با وجود انکه در اتش ماوی دارم حرارت انرا بر من حرام کرده بنده و هر اینه چندین حسرت
و افسوس میخورم که اگر من ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله اورده بودم هر اینه با تو محشور میشدم ای سید اهل بیت و امیر امت محمد
صلی الله علیه و آله اصحاب و اهل بیت از مکالمه انوشیروان بگریه امدند و اهل بیت بسوی اهل و قبیله خود مراجعت
کردند و انچه را دیده بودند انها را خبر دادند پس ان قوم مختلف شدند در مادهٔ امیر المؤمنین علیه السلام مخلصین گفتند
امیر المؤمنین بنده و دوست خدا است و وصی خاتم انبیا است بعضی گفتند نفس پیغمبر است جمعی از قبیل عبد الله بن سبا
و اصحاب او گفتند خدا است و اگر خدا نبود چگونه احیاء موتی مینمود امیر المؤمنین علیه السلام از این قضیه مطلع گردیدند
انها را طلب نمود و فرمودند ای قوم شیطان بر شما غالب گردیده و فریب داده شما را بدرستیکه نیستم من مگر بنده خدا که
خدا منت گذاشته است بر من و مرا ولی خود کرده است و ... ای قوم از این عقیده برگردید ...
بدرستیکه من بنده خدا و پسر بنده خدا هستم و ... و حال انکه او ... [illegible]

ازکفر خود برگشتند و بعضی تائب شدند هر قدر اصرار نمودند کلام آن حضرت بر ایشان اثر ننمود تا آخر الامر آتش افروختند و ایشان را
سوزانیدند و در حدیث دیگر وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از فراغ از جنگ نهروان مراجعت فرمودند در بین
راه استخوان کاسه پوسیده را دیدند فرمودند آن سر را بجنبانید بجنبانیدند و آوردند حضرت او را حرکت دادند و فرمودند خبر ده
مرا که کیستی تا از زمره فقرا بوده یا از جمله اغنیاء در سلک سعدا بوده یا در عداد اشقیا پادشاه بوده یا رعیت تا باعجاز الحضرت
آن سر بزبان آمد و بلسان فصیح عرض کرد السلام علیک یا امیرالمؤمنین من پادشاه جبار ستمکاری بودم و نام من پرویز بن
هرمز بود شهنشاه و ملک الملوک بودم و تمام روی زمین از مشرق تا مغرب از بر و بحر و جبال و تلال در حیطه تصرف
من بود و هزار شهر را بقهر و غلبه گرفتم و هزار پادشاه را بقتل رسانیدم و پنجاه شهر را خود بنا نمودم و پانصد دختر
باکره را بکارت برداشتم و هزار بنده ترکی و هزار زنگی و هزار رومی خریدم و هفتاد نفر پادشاه زاده را بحباله
نکاح خود در آوردم در تمام روی زمین پادشاهی نبود مگر آنکه بر وی غالب شدم و دست ستم و تعدی دراز نمودم تا آنکه [illegible]
زمان فنا در رسید ملک الموت قبض روحم نمود چنان خطاب و عتاب نمود که ای ظالم و ای طاغی که همه اعضایم مرتعش
گردید چون قبض روحم را نمود هفتاد هزار نفر از پادشاه زادگان از محبس من مستخلص شدند و اهل روی زمین از ظلم آسوده
گردیدند و مرا بانواع عذابها معذب گردانیدند که تا ابد الآبدین معذب هستم و هفتاد هزار نفر از ملائکه غلاظ و شداد
را بر من موکل گردانیدند که در دست هر یک گرزی است از آتش اگر یکی از آنها را بکوههای دنیا بزنند همه محترق و ریزه ریزه شوند
و هر ساعتی که یکی از آن گرزها را بر سرم بزنند تمام اعضای من آتش شود و هلاک شوم دوباره خداوند مرا زنده گرداند برای
عذاب کردن و تا ابد الآبدین معذب باشم و بعد هر موئی که در بدن من هست خدا مار و عقربی خلق کرده است که مرا
میگزند و میگویند این است مکافات ظلمی که بخلق خدا کردی بعد از آن ساکت شد آن جمجمه و تمام عسکر امیرالمؤمنین
علیه السلام که شنیدند فریاد زدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما چه بسیار نادانیم حق شما را با وجود آنکه رسول خدا
ثنا و ستایش شما را بما فرموده و بیان فرمود مقام شما را بر ما معلوم چه بسیار در خسران و ضرر بودیم بواسطه انکار حق شما حالا یقین
داریم که خدا ما را فرا دارد و از گذشته ما درگذرد بدرستیکه نادم و پشیمان هستیم پس آنجناب امر نمودند آن جمجمه را در بیابان
خالی پنهان نمودند و انبوه عسکر از تعجب از این [illegible] تمام ماهیان و حیوانات دریا بیرون آمده بر روی آب افتادند و ایستادند هر یک
بلسان فصیح تکلم نمودند یا امیرالمؤمنین علیه السلام و ثنا گفتند آن حضرت را و اقرار بامامت آن حضرت نمودند بعضی میگفتند
سلام علی ذی الرمز و صفا و بعضی دیگر میگفتند سلام علی سدرة المنتهی و در حدیث دیگر از جابر بن عبد الله انصاری
روایت شده که گفت دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را در تاریخ کوفه من بنزد آن جناب رفتم تا آنکه رسیدند
بمقابر یهود که از درون قبرها صدا برآمد لبیک لبیک ای سید و آقای ما فرمودند چگونه یافتید عذاب را عرض کردند بسبب
عصیان و مخالفت نمودن با تو هر کس مخالفت کرده معذب خواهد بود تا روز قیامت بعد از آن صیحه کشیدند که
نزدیک بود از صیحه آنها من قالب تهی کنم و من از هول و بیم بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم امیرالمؤمنین علیه
السلام بر سریری از یاقوت سرخ نشسته و حلهای سبزی پوشیده و در دست مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید من
عرض کردم ای مولای من این ملک و سلطنت بزرگی است فرمودند بلی یا جابر بدرستیکه ملک ما از پادشاهی سلیمان بن داود
بالاتر است بسوی کوفه مراجعت نمودند و من بنزد قنبر آمدم تا داخل مسجد شدیم و در بین راه جناب قنبر میفرمودند که
حاصل مضمونش این بود که من بخدا قسم این کار را نخواهم نمود و واقع خواهد شد چون بخدا قسم من نظر کردم کوفه را دیدم
عرض کردم یا امیرالمؤمنین آنکه سخن میگوئید فرمودند یا جابر کشف شد برای من برهوت دیدم فلان و فلان در جوف
تابوت معذب هستند فریاد برآوردند یا ابا الحسن و یا امیرالمؤمنین ما را بدنیا برگردان تا آنکه اقرار نمائیم بولایت

[illegible]

بفضیلت تو منع خواب شبانه را قادر و متمکنم بجهت آنکه این کار را نخواهم نمود بعد از آن این آیه را تلاوت نمود [illegible]
ردوا الفساد والمنافقون اعنه وانهم لکاذبون یعنی اگر برگردانیده شوند بدنیا هر آینه عود کنند بسوی آنچه نهی کرده شده بودند
و بدرستیکه دروغ میگویند کسانیکه میگویند اگر بدنیا برگردیم اقرار بولایت و خلافت تو میکنیم ای علی بحق الله که بگذر
وصی پیغمبر را احدی مگر آنکه خدا او را در قیامت کور و نابینا محشور میگرداند و در معتبر است که از اصحاب وا سب شد
که روزی در مسجد الحرام بودم نظرم بشخصی افتاد مشغول نماز بود پس از فراغ از نماز طول داد ملو سر خود را و شروع
بدعا و تضرع کرد و بنا حالت تضرع با خدای خود مناجات میکرد و از جمله فقرات مناجاتش این بود که پروردگارا
هر گاه معصیتها را بزرگ است لیکن عفو تو زیاده از گناهان [illegible] گناهان را نمی‌آمرزد مگر [illegible]
این را گفت و بر رو در افتاد و شروع بگریستن و گریه و زاری نمود و طول داد سجود خود را و سر از سجده برداشت
ایستادم تا سر از سجده برداشت نظر کردم دیدم صورتش بصورت کلب بود و تا نصف بدنش بود [illegible]
بدن آدمیان بود من تعجب نمودم پیش رفتم گفتم ای جوان هر گاه که دیدم که مستوجب این عقوبت شده گفت ای جوان از این
سؤال در گذر خوش ندارم که کسی از قضیه من مطلع گردد من چندان اصرار نمودم که آخر الامر گفت من ناصبی و دشمن امیر المؤمنین
بودم و ناسزا و علانیه سبّ آنجناب میکردم و حیادتهای ناشایسته نسبت بحضرت بر زبان جاری میکردم روزی شخصی
رسید و علانیه سبّ آنجناب میکردم رو بمن کرد و گفت اگر آنچه میگوئی کاذب هستی خداوند ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه
خلقت ترا تغییر دهد و از صورت انسان بصورت دیگر مبدل گرداند و هر چند دیگران کردند این را [illegible]
کردید شب خوابیدم چون صبح بیدار شدم خود را بصورت کلب دیدم مرا ذکر کرده خود نادم و پشیمان شدم و تائب
گردیدم و از خدا مسئلت دعوای میکنم که شاید از گناه من در گذرد و اعتقاد [illegible]
و گفتار او منبه شدم و این قضیه را در میان مردم نشر نمودم [illegible]
میکردند [illegible] کلام منبه شدند [illegible] شده کردند [illegible]
علیه السلام و عرض کرد [illegible] خلافت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
و آله [illegible]
با بنکه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله و امر خلافت بعد از وفات آنحضرت [illegible]
منهایم و پیرامون این گناه [illegible] فرمودند ابو بکر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
و [illegible] خلافت [illegible] حکم خدا و رسول [illegible]
خدا [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
کردید و [illegible] ابو بکر [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible]
و این [illegible]
ابو بکر [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۹۹ اینکه در بحار الانوار بجهت اختصار مدعی شده که اخبار وارده در این باب و احیاء موتی و تکلم نمودن با مردگان زیاده
از آن است که در این کتاب احصای آنها توان نمود و جمله از آنها را در ابواب سابقه ذکر شد مثل حدیث ثبات و تکلم
با اصحاب کهف که عمده آنها در کتاب فتن و محن که مجلد هشتم بحار الانوار است ضبط شده و هر که احاطه تامه بمجموع آنها خواهد
رجوع بآن کتاب نماید باب در بیان معجزاتی که از آنجناب بظهور رسید در استنطاق حیوانات و تکلم نمودن با آنها
از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که روزی در خدمت سید عالم و رسول محترم صلی الله علیه و آله و سلم بودم
اعرابی سوار بر ناقه وارد شد سلام کرد و گفت کدام یک از شما محمد صلی الله علیه و آله هستید رسول خدا را بوی نشان دادند
عرض کرد یا محمد خبر ده مرا از آنچه در شکم ناقه من است تا بدانم که پیغمبری تو و بخدا ایمان آورم رسول خدا صلی الله علیه و
آله اشاره بجانب امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و فرمودند یا علی خبر ده اعرابی را از آنچه سؤال نمود امیر المؤمنین ع
بفرموده سید المرسلین ناقه را بدست گرفتند و موضع نحر او را مسح نمودند و عرض کردند پروردگارا ترا قسم میدهم بحق محمد
و اهل بیتش و بحق اسماء حسنی و کلمات تامات خود که این ناقه بقدرت کامله خود بزبان آوری تا اینکه خبر دهد ما را بآنچه در بطن
اوست دعای آنحضرت تمام نگردیده که آن ناقه بزبان آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین روزی صاحب من بر من سوار شد بدیدن
پسر عم خود برود در بین راه با من مواقعه نمود و الحال از او حامله هستم اعرابی چون این خارق عادت دید گفت ای برتیما یا محمد
پیغمبر است یا این جوان گفتند محمد و این برادر و ابن عم او است گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و از پیغمبر درخواست
نمود که دعا کند خدا آن نطفه را نگاه دارد و از بوکردن از قطب را و نکه نقل شده که بجهت غایت محال است که نطفه انسان در رحم
ناقه منعقد شود و لکن خداوند عالم در این مورد عادت را تغییر داد بواسطه اثبات نبوت پیغمبر خود و ناقه را بزبان آورد برای
صدق قول او و در حدیث دیگر وارد شده از عمار یاسر که روزی خدمت مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام بودم صدای
قالی از خارج کوفه بلند شد فرمودند یا عمار برو ذو الفقار مرا بیاور چون آوردم فرمودند از عقب این صدا برو مردی بزنی
او بجنگ میخواهد او را تعدی نماید با او بگو دست از این زن بردار عمار میگوید چون بفرموده آنجناب بیرون کوفه رفتم دیدم
زنا مردی بگیر بها را شتر را گرفته و هر یک میگویند شتر از آن من است پیش رفتم بآن مرد گفتم امیر المؤمنین میفرماید شتر این زن را
رها کن و دست از وی کوتاه کن آن مرد بی ایمان گفت علی بن ابی طالب باید مسلمانان را در بصره بکشد او را با این نسبت خاله
میخواهد شتر مرا بگیرد و باین زن که این دروغ گو بدهد عمار میگوید که آنجناب را خبر دادم آنحضرت را غضب دریافتم
میبینم و با کردید و بجانب آنمرد آمدند و فرمودند ها که این شتر را عرض کرد یا علی شتر از آن من است فرمودند ای ملعون دروغ
گفتی عرض کرد یا علی که شما را نمیدید ها که بر آنکه از آن این زن است فرمودند شاهد بیار که اهل کوفه تکذیب قول او را نکند
عرض کرد اگر شاهد صادقی شهادت که از آن او است من شتر را تسلیم و تحاکم فرمودند یا ناقه تکلم نما و بگو صاحب تو کیست
ناقه بلسان فصیح عرض کرد یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین مال این زن است از زیاده سال است که مرا از آن این زن هستم آنجناب
در غضب شدند و فرمودند ها که شتر این زن را و شمشیر حواله او نمودند او را بدو نیم کردند و در حدیث دیگر از جابر بن عبد
الله روایت شده که روزی با امیر المؤمنین علیه السلام در بیابانی میگذشتیم دیدم آنجناب بطرف آسمان نظر کردند و تبسم نمودند
و فرمودند احسنت ایها الطیر عرض کردم ای مولای من طیری نمایان نیست فرمودند میخواهی او را ببینی و کلام او را استماع
نمائی عرض کردم بلی فدای تو شوم ثانیا نظر بآسمان نمودند و کلامی فرمودند ناگاه مرغی بزنان برآمد و بروی
دست آنحضرت نشست و در دست مبارک پر و بال کشیدند و فرمودند باذن خداوند سخن بگو مرغ بزبان فصیح عرض کرد السلام
علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام او را دادند و فرمودند طعام و شراب تو از کجا است در این
بیابان بی آب و گیاه عرض کرد ای مولای من چون گرسنه شوم و ولای شما اهل بیت را بزبان جاری میکنم سیر میشوم و چون تشنه

شیر بر آنکه بیزاری از دشمنان تو جوییم سیرابی کنیم و از جمله معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که از شیخ
نافع علیه السلام روایت شده که جویریه بن مسهر قصد سفر داشت خدمت آنجناب مشرف شد فرمودند که شیری در این
سفر سر راه تو بیرون آید عرض کرد علاج و چاره آن چیست فرمودند از جانب ما امام برسان و بگو امیرالمؤمنین مرا امان داده
دیگر متعرض تو نشود جویریه سوار شد و روانه راه گردید چون قدری راه را طی نمود شیری با او برخورد و جویریه گفت یا ابا الحارث
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بتو سلام رسانیده مرا فرمانی همی از تو داده شیر چون این کلام را شنید سر را حرکت داد و
پنج مرتبه همهمه نمود و دور شد و داخل در جنگل شد و جویریه از پی کار خود رفت پس از انجام امر خدمت امیرالمؤمنین
مشرف گردید پس از سلام واقعه خود را بعرض آنجناب رسانید حضرت فرمودند با شیر چه گفتگو نمودی عرض کرد امانی که
را از شما مامور بودم بدو گفتم اما شیر پنج مرتبه همهمه نمود ولی کلامش را نفهمیدم خدا و رسول بهتر میدانند فرمودند پنج
مرتبه گفت و سی محمد را از من سلام برسان و در کتاب حدیث یکی از ابی هریره روایت شده که نماز صبح را با رسول خدا بجای آوردیم
پس از فراغ از نماز از سر و برای موعظه رو مبارک بسوی اصحاب نمودند و شروع بموعظه کردند که شخصی از انصار وارد
شد و عرض کرد یا رسول الله کلب فلان ذمی جامه مرا درید و ساق پایم را مجروح نمود و بدین سبب نتوانستم که نماز را با
جماعت دریابم دیگر شد شخص دیگر از اصحاب وارد مسجد گردید و عرض کرد یا رسول الله کلب فلان ذمی لباس مرا درید
و ساق پایم را مجروح نموده و مرا از فیض جماعت باز داشت رسول الله فرمودند کلب اگر عقور باشد قتل او واجب
است پس آنجناب برخواستند و اصحاب در خدمت آنجناب روانه شدند تا بخانه شخص ذمی رسیدند آن ذمی بیرون آمد و در را باز نمود
مرد ذمی را که دید گفت منم انس بن مالک رسول خدا صلی الله علیه و آله
عرض کرد پدر و مادرم فدای تو شود یا رسول الله چه چیز باعث شده که قدم رنجه فرموده اید و حال آنکه من در دین بخانه
شما نیستم فرمودند برای کار آمده ام سگ خود را بیرون بیاور زیرا که عقور است قتل او واجب است جامه های
فلان و فلان را پاره کرده و ساقهای ایشان را مجروح نموده ذمی بیرون رفت و سگ را آورد
و او را حاضر کرد آن سگ پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه داشت چون نظر آن کلب به رسول خدا صلی الله
علیه و آله افتاد بزبان فصیح عرض کرد السلام علیک یا رسول الله چه امر شما را در اینجا آورده و برای چه اراده قتل من نموده
اید فرمود برای دریدن جامه های فلان و فلان و مجروح کردن ساقهای پای ایشان عرض کرد یا رسول الله این قوم منافق
و ناصبی و مبغض ابن عم تو علی بن ابی طالب هستند و اگر نبودند دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز متعرض ایشان
نمیشدم چون از اینجا عبور نمودند صبحگاه بنمودند تا عرض کنم سزا مهیا نمودم و کردم با ایشان چنین کردم
چون این کلام را از آن سگ شنیدند صاحبان آن جامه ها و ساق ها پریشان شدند و عذر خواهی نمودند
کلب خود را بقدمهای آنجناب انداخت و عرض کرد یا رسول الله با شما مراجعت نمائید حال آنکه کلام مرا ندیدید و
پیغمبر شما و ولایت ابن عم شما علی بن ابی طالب را خود و تمام قوم در خوان او بودند مسلمان شدند
بر حقانیت آن حضرت که نسبت بنیادان و نادانان ظاهر و برتر بود رسانیدند حضرت امیر علیه السلام هرگز
انکار نداشت و طغیان نمود ... امر آنها شکایت از مولای خود امیرالمؤمنین بردند
پس آنجناب با دو کوشواره عرش پرور که در حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام سوار شدند آمدند بر کنار
ایستادند چون نظر نمودند آب ... کرده آنحضرت عصای رسول خدا را
برداشتند اشاره نمودند بقدر ذراع فرو نشست ... دیگر اشاره نمودند مانند ذراع دیگر فرو شد ... آنحضرت
استدعا داریم که فلان دیگر ... را ... شود ... فرمودند

۱۹۰ این اصرار و الحاح نمودن بدرگاه خدا اکراه ندارم و ایضا از آنحضرت در حدیث دیگر مرویست از زید ابن نوفل از حضرت ابی
عبدالله الحسین علیه السلام که فرمودند که روزی در خدمت پدر بزرگوارم نشسته بودم و جمعی از محبین نیز در آن روز
در حضور ایشان نشسته ناگاه جماعتی از مبغضین و دشمنان آنجناب وارد شدند سلام کردند آنجناب امر بجلوس فرمودند
نشستند و در آنجا درخت خشکی بود دیدم فرمودند امروز بر شما ظاهر میکنم معجزه که مانند مائده بنی اسرائیل باشد که خدا در قرآن
خبر داده و میفرماید انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین بعد از آن فرمودند نظر
کنید بسوی این درخت چون ملتفت شدیم از این شاخهای آن درخت آب تازه ظاهر شد اندک زمانی نگذشت شاخها سبز
گردیدند و برگ تازه آوردند پس از اندک زمانی رطبها آورد و شاخها پیش ما زیر کردید و بر بالای سر ما احاطه نمودند بنحوی که
دستهای ما به رطبها میرسید بدون آنکه از جای خود حرکت نمائیم و برخیزیم پس آنحضرت بکسانیکه محب او بودند فرمودند دستهای
خود دراز کنید و بچینید از این رطبها تناول نمائید و بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم پس ما از آن رطبها تناول نمودیم و
هرگز چیزی بلذت و گوارائی آنها ندیده بودیم بعد از آن خطاب بدشمنان و مبغضین نمودند و فرمودند بچینید و تناول
کنید چون دست دراز کردند شاخهای درخت میل بارتفاع نمودند هر قدر دستهای خود را دراز نمودند شاخها زیاده
بالا رفتند خجل و شرمنده شدند عرض کردند یا امیرالمؤمنین سبب چیست با آنکه برادران ما چون از میوه درخت چیدند شاخها
از برای ایشان خود بخود فرود آمدند چون نوبت بما رسید شاخها بلند شدند و ما از تناول نمودن آنها محروم شدیم فرمودند میوه این
درخت مثل بهشت است که بهره کسانی است از دوستان من و محروم میشوند از او مکر دشمنان و مبغضین من پس این قوم منفعل شدند
و از مجلس بیرون رفتند و میگفتند این یکی از سحرهای علی ابن ابیطالب است در حدیث دیگر وارد شده که در عهد و زمان خلافت
عمر اسیری برای او آوردند عمر امر بقتل وی نمود اسیر گفت تشنه هستم عمر حکم نمود ظرفی از آب بیاورند و داد بدست اسیر گفت
در امانم تا این آب را بیاشامم عمر گفت در امانی و آن جوان اسیر آب را بر زمین ریخت و از آشامیدن امتناع نمود عمر امر بقتل او نمود و گفت این حیله
حیله نمود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند ای عمر جایز نیست قتل او زیرا که تو امان دادی عمر عرض کرد پس حکم او چیست
فرمودند این نفر از مسلمانان او را بردارد و قیمت بکسی عهد بدهند عمر گفت کیست خریدار او آنحضرت فرمودند خود او را خریدار
هستم عرض کرد از آن شما باشد پس آنجناب او را برداشتند و آب را که ریخته بود هنوز در کرد است و بود حضرت دعا نمودند
آبهای ریخته شده تمام در میان ظرف جمع گردید پس آن جوان چون این معجزه را دید اسلام اختیار نمود و حضرت او را در راه خدا
آزاد فرمودند و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که چون امیرالمؤمنین علیه السلام فارغ
گردیدند از وقعه صفین مراجعت فرمودند تا بکنار فرات رسیدند ایستادند و فرمودند ای وادی بگو من کیستم که ناگاه فرات
بتلاطم آمد و شکافته گردید و آوازهای چنین برآمد که مردم میدیدند و میشنیدند که عرض کرد شهادت میدهم بوحدانیت
خدا و اینکه محمد رسول خدا است و اینکه علی ولی و حجت است بر خلق خدا و امیر و آقای مؤمنان است در حدیث دیگر از اصبغ بن
نباته روایت شده که روزی در خدمت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه جمال العالم المثال حضرت اسدالله الغالب
علی ابن ابیطالب نمایان گردید و سنگریزه بدست مبارک برداشت هنوز آن حصاة بر دست آنحضرت قرار نگرفته بود که بسخن در آمد
و عرض کرد لا اله الا الله محمد رسول الله رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بعلی ابن ابیطالب ولیا خلاصه مضمون این کلام آنکه راضی
شدم بخداوندی پروردگار عالم و بنبوت محمد و ولایت علی ابن ابیطالب و وصایت خلافت و بعد از آن رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمودند هر کس صبح کند در حالتیکه راضی باشد بخدای او و خواستن علی ابن ابیطالب امام مفترض الطاعه داند
پس بدرستیکه ایمن باشد از خوف عقاب خداوند قهار و در حدیث دیگر از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله کفی از سنگریزه برداشتند و میان دست نگاه داشتند آن سنگریزها تسبیح گفتند بعد از آن بخشید در میان دست

امیرالمؤمنین علیه السلام در انجا نیز تسبیح گفتند بعد از آن در میان دستها بخشند تسبیح نگفتند و از کتاب اربعین محمد بن مسلم
المؤدی نقل شده که از عبدالله بن خالد بن سعید که گفت بودم در خدمت امیرالمؤمنین از کوفه بیرون تشریف بردند تا رسیدند به دیر
ترسایی که کوفه نجا ده نفر از یهود در خدمت آن جناب آمدند و عرض کردند تویی امام مفترض الطاعة علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند
بلی پس مطلب خود را بیان کردند که ما در کتب خود یافته ایم که سنگی هست که اسماء شش نفر از انبیاء در او نقش است و هرچه تفحص میکنیم
او را نیافته ایم پس اگر تو امام هستی آن سنگ را بر ما بنما تا یقین کنیم به صدق مقال تو فرمودند که با من بیایید پس آنحضرت از دیر بیرون و
جماعت یهود از عقب تا رسیدند به بیابانی در انجا تل عظیمی بود از سنگ ریزه پس امر به حفر آن نمودند فرمودند ای باد بحق
اسم اعظم خدا که این سنگ ریزها را از روی آن سنگ دور نمود بعضی را هنوز نگذشته بود که همه آن سنگ ریزها پراکنده و متفرق شد
و سنگ عظیمی نمایان گردید پس آنحضرت فرمودند این است آن سنگی که میخواستید عرض کردند ما در کتب خوانده ایم که اسماء شش
نفر از انبیاء در آن سنگ نقش است و ما آن را نمی بینیم فرمودند اسماء و رو بر زمین کرده و زیر آن است نقش است آن را بگردانید
تا ببینید آنچه را که میخواهید پس آن جماعت که عدد ایشان ده نفر بود متفرق شدند و قوت نمودند آن سنگ را از جای خود حرکت
نکرد بعد از آن آن جناب ... دست دراز کرده آن سنگ را از جا کندند و گردانیدند پس یهود چون نظر کردند اسماء شش
نفر از پیغمبران صاحب شریعت و کتاب که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله باشند بر آن سنگ نقش
بود پس آن جماعت یهود عرض کردند نشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک امیرالمؤمنین و سید الوصیین و حجة الله
فی ارضه من عرفک سعد و نجا و من خالفک ضل و غوی و الی جهنم هوی جلت مناقبک عن التحدید و کثرت عن التعدید حاصل معنی
آنکه بعد از اقرار به وحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دادند به اینکه تویی امیرالمؤمنین و سید
الوصیین و حجت خدا بر تمام خلق و هر که ترا شناخت و معرفت به حق تو پیدا کرد نجات و رستگاری یافت و هر که مخالفت
تو نمود گمراه گردید و راه جهنم را پیمود و مناقب و اوصاف تو از حد و حصر افزون است فقیر گوید که این نقل را
در چند موضع او دیده ام و این باب چند
موضع او دیده ام است که معجزه آنحضرت علیه السلام حدیثی است که خاص و عام به چند طریق روایت نموده اند حتی آنکه شهرت و
شیوع دارد و چنان بود که شعرا و بلغا مضمون آن را به نظم در آورده اند و فقها و علما در کتب خود ثبت کرده اند و آن
حدیث این است که امیرالمؤمنین علیه السلام چون متوجه غزوه صفین گردیدند چون به زمینی بیکی رسیدند اتفاقا عسکر
آن جناب تمام تشنه شدند و تشنگی بر ایشان غالب شد و هرچه از اطراف تفحص و جستجو نمودند آب نیافتند امر آنحضرت از جاده بیرون
رفتند و راه بیابان را پیمودند چون قدری راه قطع نمودند دیری از دور در بیابان نمایان گردید پس آنحضرت به پای دیر آمدند و آواز دادند
راهبان دیر را راهب دیر سر از دیر بیرون کرد سؤال نمودند که شما آب از کجا بهم میرسانید و مطلب بر داشتن شما چه موضع است راهب
گفت ما آب از میان دو فرسخ از اینجا بیاوریم که تحصیل آب ما است و در هر ماه زیاده است که ما هر ماه یکبار نعمه میرویم قلیل آبی میاوریم
تا با به تصبر بگذرانیم ... که چنین بیکسی هستیم آن بینم از عطش هلاک خواهیم شد پس آنحضرت ... نمود
نمودند و فرمودند که آیا شنیدید آنچه را راهب گفت عرض کردند بلی امر فرمایید که برویم از آن موضع که راهب نشان داد تا آب بیاوریم
فرمودند شما را احتیاج به آنجا رفتن نیست پس و ... اشاره نمودند در زمین پهلوی دیر به موضعی که نشان داده بود فرمودند اینجا را
حفر کنید چون قدری کندند سنگی بزرگ بر ایشان ظاهر شد عرض کردند یا امیرالمؤمنین سنگ عظیمی ظاهر شده هرقدر سعی
میکنیم اصلا کلنگ بر او کار گر نیست فرمودند این در زیر آن سنگ است سعی کنید که سنگ را از جای خود حرکت دهید تا آب
نمایان شود تمام عسکر آنچه جهد و جد نمودند آن سنگ اصلا از جای خود حرکت ننمود پس آن جناب پیاده شده از رکاب تشریف
نمودند و سر انگشت مبارک را در زیر سنگ نهاده مانند کسی که گوی را حرکت دهد چند ذراع آن سنگ را دور انداختند چشمه آبی ظاهر گردید در نهایت صفا
و لذت که تمام عسکر از آن آشامیدند بعد از آن سیراب نمودند و به مهای خود را سیراب نمودند بعد از آن سنگ را برگردانیدند و سنگ

دایر داشتند تعجیل نمودند که اورند در اثر نمودند که تنالید مردوی او برسد هر را هنب که لای نیز نشستند و تمام آنچه ذکر شد تماشا میفرمود ۱۹۳
چون اینکه نخواند فرمان ایشان امده بود در وی کشان کرد خود و گفت مرا از دین بیرون برید او را گردن زدند رفقا بل حضرت
ایستاده عرض کرد آیا تو پیغمبر مرسل هستی فرمودند نه عرض کرد آیا امام معصوم هستی فرمودند نه عرض کرد پس تو کیستی فرمودند
منم دو سبط پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله عرض کرد دست خود را بدهید تا مسلمان شوم پس آنحضرت دست
مبارک را دراز نمودند شرایط دیانت اسلام بنمودند او گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله
واشهد انک سبط رسول الله وانک امام الانس والجن پس آنحضرت شرایط اسلام او را فرمودند چه باعث شد برای تو
مسلمان شدی گفت ای پسر رسول الله که در این مدت [illegible] بسر برده عرض کرد یا امیر المؤمنین ما از علمای خود شنیده بودیم و در کتب
خوانده بودیم که در دنیا شیشه ای هست سنگ عظیمی برکت او فتاده و مکان و موضع او را کسی نمیداند که فقط ذکری از آن
میکنند اما او را احدی ندارد مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و لابد باید نفر از دوستان و اولیاء خدا در آنجا خواهد امد و این چشمه را
[illegible] خواهد نمود از این جهت [illegible] شد و یک نفر از علما [illegible] در سبیل با این سعادت
عظمی فایز شویم [illegible] بالای دیر چون مشاهده نمودم آنچه از شما ظهور رسید یقین نمودم که آن کسی که ما انتظار او را
میکشیم [illegible] از این جهت امروز بدست تو مسلمان شدم و یقین نمودم
دین حق [illegible] که مجلس [illegible] فرمود حمل میکنم که
[illegible] ذکر فرموده [illegible] فرمودند گوش کنید آنچه برادر مسلم شما خبر داد اصحاب [illegible] از آنجا [illegible] و آنجا
روانه شدند [illegible] بود تا بشام رسیدند در آنجا [illegible]
شدند از برای او [illegible] نوع از معجزه از قبیل علم غیب [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible] بودن آنحضرت و دیگر آنکه [illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
و ملتفت شدند شهادت [illegible] و مصائب [illegible] اهل بیت [illegible] در جمله اخبار [illegible] کربلا را برای بعضی
از خواص خود بیان فرمودند [illegible] ابن عباس [illegible] فرمودند ابن عباس [illegible] در خواب
دیدم [illegible] بلند بود [illegible] تمام انها را قطع نمودند [illegible] بعد از آن
دریای [illegible] میان آن خون [illegible] حسین [illegible]
آن دریا غوطه [illegible] علیه السلام [illegible]
جسم مبارک [illegible] بنی هاشم جناب ابی الفضل العباس [illegible] شبیه [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله جوان هیجده ساله حضرت [illegible] عبد الله [illegible] ساله حضرت [illegible]
مظلوم [illegible] سید شباب اهل الجنة [illegible]
اطفال [illegible] غریب که از ابتدا شب عاشورا تا ورود بشام [illegible]
بلکه [illegible] فی الجمله [illegible] قیام
بر [illegible] عصمت [illegible] مجلس [illegible]
و باز داد و یزید بن معاویه [illegible] مجلس شراب [illegible] دروازه شام و کوفه
[illegible] برای مصالح [illegible]
سزاوار بود که تمام مفصلهای [illegible]

۱۰۹۳ خود نقل نموده که من سالهای بسیار در این خیال بودم که آیا زینب با این همه مصیبت عظیمه با وجود ملاحظه صبر زنان دلی رفته
زنان و کیفیت حال مشکلم نمود و عقده از دلم نگشود تا آنکه بعد از چندین سال که در سنه صد در اصفهان در حجره مدرسه از ملاحظه
کتابی دیدم که حدیثی در او نوشته بود که خداوند چندین ملک خلق نموده بود در که روز عاشورا و ما بعده که مصیبتهای عظیم بر
زینب را نگاه داشتند که از هم جدا نشود البته با این چنین بایستی باشد زیرا که امام علیه السلام که حجت خدا است وجود کائنات بسته
بوجود او است مع ذلک بنا به نقلی او را مبدء حدیثی وارد شده که در بازار شام یا در منزل دیگر آن مخدره دیدند که حضرت
سید الساجدین امام زین العابدین چشمهای مبارکش بگردش افتاد و دماغ مبارکش مانند شخص محتضر طوق کشید و زنان در دست
بریدند و بنا است که روح از بدن شریفش مفارقت نماید آن مخدره ملتفت شدند رو بسوی امام کردند و فرمودند ای بن ...
اذا نمودند ای فرزند برادر چرا با جان خود بازی میکنی مکرمهان خانواده بایستی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا
بگردنش انداختند بشکستند شتر ... شکر بخشیدند دندان مبارکش را که احد شکستند و پدرم امیر المؤمنین علیه السلام را چندین
مرتبه زخم خوانیدند تا آخر الامر شمشیر زهرآلود بر فرق مبارکش زدند از صدمات و آلام دنیا آسوده کرد فزت برب الکعبه فرمود
مادرم فاطمه را بخنجر در پهلویش زدند و محسنش را سقط نمودند آن قدر صدمه بر آن مخدره وارد آمد که فرمود صبت علی مصائب
لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا ... مصیبتها که هر روزها ... چون شبها تار گردید
حسن را پس از چندی زهر خورانیدند ... پاره پاره جگرش در طشت ... خلاصه کلام آنکه ...
علیا مخدره زینب آن قدر است که بتوان در این کتاب بشرح ... از ... در حدیث دیگر از امیر المؤمنین علیه
السلام وارد شده که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی از علماء یهود بمدینه طیبه آمد و عرض کرد یا رسول
الله من رسول از قوم خود بسوی شما میباشم ... آورده ام که پیغمبر ما موسی علیه السلام از ما عهد ... گرفته
که بعد از من پیغمبری از عرب مبعوث خواهد شد اسم او ... از ... بخواهید ... و ...
که ... در حوالی مدینه است ... اکنون ... او مسلم ... بسلام ... و ...
و ... او خاتم پیغمبران است ... و ...
او است ... پیغمبر ... مقام ... من ... تقریر
پیغمبری ... علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا اخا الیهود ...
و ... عالم ... بکوهی ... بگذارد
مبارک ... کلام ... تا ... از آنکه
... شکافته گردید ... آنچه ... شنیدند
چون این ... حضرت ... عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله و ان
جمیع ما جئت به صدق و عدل ... خدا ... موسی ... خبر داده و جمیع
... رسول الله ...
نگاه دار ... خود ... قوم خود ... ابن معجزه را خود برای ... مشاهده ...
... اسلام کردند ... عالم ... خود نهاد و ... برای ایشان نقل نمود پس آن قوم اسباب سفر مهیا
نمودند و ... مدینه طیبه نمودند ... بسبب فوت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله نود و ...
و ... عالم ... و ابو بکر ... مسند خلافت نشسته ... آمدند گفتند
... خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله ... کنند و ... رسول خدا

صلی الله علیه و آله نموده گفت چه وعده فرموده گفتند اگر تو خلیفه او هستی چرا تا بحال وفا بوعده که او فرموده والا
خلافت تو بر غیر صواب خواهد بود چگونه بنا حق در این مکان نشسته و خود را از اهل حق غصب نموده پس ابوبکر حیران و متحیر [illegible]
از جای خود برخواست آن قوم در کار خود نادم و پشیمان که بدین از مسلمانان بیرون آمدند گفت همراه من بیائید تا دلالت کنم
شما را بکسی که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حق است پیش و جماعت او از عقب تا رسیدند تا بستان مبارک [illegible]
شفیعه روز جزا فاطمه زهرا علیهما السلام چون در را طلب نمودند در گشوده گردید و امیرالمؤمنین علیه السلام تا بنهایت غم
و اندوه بواسطه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون تشریف آوردند چون نظر آنجناب بر آن قوم افتاد فرمود
آمده اید برای وعده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بشما فرموده بود عرض کردند بلی فرمودند همراه من بیائید پس آنحضرت پیش
و آنجماعت در دنبال تا رسیدند بکوهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نماز گذارده بود کوه [illegible] گفت
[illegible] حضور دارد [illegible] آنحضرت دو رکعت نماز گذارد [illegible] کوه شق و شکافته گردید
ناصح هفت شتر با صفات ذکر شده از شکاف کوه بیرون آمدند چون آن قوم این معجزه را از آنجناب دیدند همه یکباره بلسان فصاحت گفتند
شهادت میدهیم با آنکه نیست خدائی بجز ذات اقدس حضرت پروردگار عالمیان و آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول و پیغمبر
از جانب خدا است بر خلق و آنچه را از جانب خدا برای خلق آورده تمام صدق و حق است شهادت میدهیم با آنکه تو وصی و خلیفه
و جانشین و وارث علم او و خدا [illegible] پس آن قوم مسلمان گردیدند و بوطن خود برگشتند و بسیاری
از انبیا [illegible] تبوک و ابواب [illegible] معجزات آنجناب [illegible]
ایراد شد [illegible] خواهد بود تا سبب دیگر [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام در [illegible]
[illegible] صلوات الله و سلامه علیه [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
ابی طالب علیه السلام در گهواره بود [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
طفل [illegible] طفل خود را [illegible]
[illegible] طفل [illegible] چاه [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] طفل [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible] ابو سعید الخدری و جابر بن عبدالله [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

تقبل بر ایشان نمود آنجناب باز ابن حنفیه مطلع گردید فرمودند وای بر تو آیا تو مرا خواهی کشت گفتم ای پدر بستانی را که آنحضرت
برا و ضخته کرده بود چشمهایش قرمز گردید و فرمودند یا ابن اللخناء امثال تو مطلع علی مثلی تعوای پسر آنکسیکه ختنه کرده بود
آیا مثل تو کسی بر مثل من کسی مقدم میشود پس دست افشرده مرا از اسب بر آورده هر قدر سعی نمودم که خود را از چنگال او برهانم
ممکن نشد تا آنکه مرا در قبایم مانند بسوی آسیای حارث بن کلده دمشقی و میل آسیا را برداشت بگردن من طوق نهاد نمود و اصحاب
من تا آنند چون چشمان کسی که ملک الموت او را دیده باشد ایستاده بودند و قدرت بر حرکت نداشتند آنحضرت از آنجا قسم را دم
مرا رها نمود بهمین حالت نزد ابوبکر رفتم او فرستاد جماعت حدادان را حاضر نمود هر چند کوشش نمودند که آن طوق را از گردن
من بر دارند سودی نبخشید آخر الامر گفتند علاج این کار نمیشود مگر آنکه آهن را در کوره گذارند سرخ شود والا نمیباید
حال بمانند چندی بدین گونه گذشت مردم بر من میخندیدند تا آنکه روزی خبر دادند که امیر المؤمنین از سفر مراجعت فرموده
ابوبکر بشفاعت خالد بخدمت آنجناب آمد پس از اصرار و مبالغه زیاد حضرت ید الله طوق را از گردن آن ملعون برداشتند
و همین است مفاد قول خدا بتعالی که میفرماید و النا له الحدید ان اعمل سابغات و قدر فی السرد و در حدیث دیگر وارد شد
که چون خالد با ابوبکر قرار داد که امیر المؤمنین علیه السلام را پس از سلام نماز بقتل رساند ابوبکر بین نماز پشیمان گردید
سلام را پیش از تشهد طول داد آخر الامر صلوتنا قطع نمود و رو بجانب خالد کرده و گفت آنکار را که ترا بآن امر نموده ام مکن و در حدیث دیگر
وارد شده که چون حضرت غضبا او را انگشت سبابه و وسطی بحنجره گردن او گذاردند اللهم فشاری دادند نزدیک بود
که روح از بدن خالد مفارقت نماید فریاد بر آورد و بصدای منکر صیحه زد و جامهای خود را ملوث نمود و در حدیث دیگر
وارد شده که چون امیر المؤمنین علیه السلام بجانب صفین تشریف می بردند در منزلی فرود آمدند که آب نداشت لشکر بحد
آن لشکر را آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین از جهت نبودن آب عسکر را غلو و اضطرابی بهم رسید فرمودند ای مالک آیا ممکن که
هذا و ندها را کفایت نخواهد فرمود در این مکان تو با اصحاب خود بر این موضعی از زمین را حفر نمائید پس مالک نفر مود
آنجناب با اصحاب خود مشغول حفر نمودن شدند چون قدری از زمین را کندند سنگ عظیمی ظاهر گردید که حلقه از لجین
بر او نصب بود هر قدر سعی نمودند آنها را سودی نبخشید و سنگ از جای خود حرکت ننمود و حال آنکه عدد آنها صد نفر بودند
بعد از آن آنجناب دست مبارک بسوی آسمان بلند نمود و کلمات چند بر زبان جاری نمودند بدست گرفتند آن سنگ را
و قدر چهل ذراع بعقب انداختند زیر آن چشمه نمایان شد از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از یاقوت با صفاتر پس تمام عسکر
از آن آب آشامیدند بعد از آن سنگ را بموضع گذاردند و فرمودند بردارید و آنرا بنهید و از آنجا کوچ نمودند چون قدری
راه رفتند و بعسکر نمودند و فرمودند کدام یک از شما موضع آن چشمه را بلد هستید عرض کردند همه ما بلد هستیم
چون مراجعت نمودند اثری از آن چشمه نیافتند راهبی را دیدند که از صومعه خود فرود آمده و رو بسوی عسکر آنجناب
میآید چون نزدیک آنحضرت رسید فرمودند شمعون عرض کرد بلی این اسمی است که مادرم مرا نام نهاده و احدی بغیر خدا
از این مطلب اسم نکرده بود مگر شما فرمودند برای شمعون بگو چه مطلب داری عرض کرده موضع و نام این چشمه را میخواهم مطلع
فرمودند این چشمه از بهشت است اسم او راحوما است سیصد و سیزده نفر وصی از این چشمه آشامیده اند و من آخر این اوصیا
هستم راهب عرض کرد در انجیل نیز همین قسم خوانده بودم و این دیر بجای قلع این سنگ ظاهر شد تا این چشمه برپا کرده بوده
و علمای قبل از من منهم با این نعمت نکرده بودند و خداوندا این فیض را بمن ارزانی داشت پس راهب اسلام اختیار نمود
و در کتاب سعادت نادرنا شبانان جناب بود تا در صفین بدرجه شهادت فایز گردید و در حدیث دیگر وارد شده
که در جنگ خیبر حضرت خیر البشر علم را عطا فرمودند بفلانی بعمر و عمر ابن الخطاب منهزم گردیده و جای آنکه رو بسوی عسکر نهادند
پس از کشته شدن مرحب خیبریان تحصن کرده بودند رفتند در میان قلعه و در را بروی خود محکم بستند آنجناب

برده قلعه رفتند و بدست یدالله کرفتند حلقه ان در راکه وزن ان حلقه چهل من بود و حرکت دادند بقسمیکه تمام ان
قلعه متحرک کردید و اهل شرکمان نمودند که زلزله واقع شده دفعه دیکر حرکت دادند در را از جا کندند و انداختند بسوی هوا
چهل ذراع بالا رفت و ابو سعید خدری از صفیه روایت نموده که ان مخدره فرمود من در سر حوض نشسته بودم بغتة دیدم
قصرم بحرکت در امد و من بر رو افتادم و یقین کمان نمودم که زلزله واقع شده تا انکه مرا خبر دادند که اسد علی بن ابی طالب بدر
قلعه ایستاده و اراده فرموده که در را بکشاید و در حدیث دیکر وارد شده که چهل نفر اراده نمودند که در را از جای خود
حرکت دهند نتوانستند و در بعض روایات پنجاه نفر و هفتاد نفر روایت شده و در بعض اخبار در روایت شده که ان در هیجده
ذراع بود و عرض خندقی که برای حفظ خود حفر نموده بودند بیست ذراع انحضرت از خندق برجستند بپای قلعه امدند
و لیکن عسکر انجناب بعضی خندق وا نداند حضرت در قلعه را کندند بیک طرف او را بر لب خندق کذاردند و طرف دیکر را بدست
یدالله نکاه داشتند و عسکر انجناب هشت هزار و هفتصد نفر بودند تمام از روی ان عبور کردند و در خبر دیکر وارد شده
که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله از روی تعجب عرض کرد یا رسول الله علی علیه السلام یک طرف در را مانند
پل بدست نکاه داشته فرمودند نظر نمودی بدستهای او و پیرها پاها پس نیز نظر بها چون نظر نمود عرض کرد یا رسول الله امر
پاها پس عجیب تر است زیرا که دستها پس زیرا که پاهای او بر هوا است رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند بر روی هوا
نیست ملکی بروی بالهای جبرئیل است باب در بیان معجزات کلام امیر المؤمنین علیه السلام و خارق عادات که
متعلق است بلسان مقدس انحضرت از قبیل اخبار مغیبات تکلم نمود بجمیع لغات در نهایت فصاحت و بلاغت و اخبار
وارده در این باب نیز زیاده از حد احصاء است از جویریه بن مسهر العبدی روایت شده که در جنک صفین در رکاب ظفر
انتساب حضرت سید المؤمنین علیه السلام بودم چون بزمین کربلا رسیدیم انحضرت با جمیع عسکر ایستادند و نیمت
یمین و یسار نظر نمودند و اشک از دیده های مبارک از چشمهای مبارک انجناب جاری کردید بموضعی اشاره نمودند و
فرمودند بخدا قسم که اینجا موضع فرود امدن انها است بمکانی دیکر اشاره نمودند و فرمودند اینجا محل فرو ریختن خونها است
شخصی عرض کرد یا امیر المؤمنین این زمین کجا است فرمودند این زمین را کربلا مینامند جمعی در اینجا شهید خواهند شد
که خدا انها را بدون حساب داخل بهشت میکرداند بعد از ان منزل کوچ نمودند و کسی مقصود انجناب را نداندست تا بعد از
واقعه کربلا و شهید شدن حضرت ابی عبد الله علیه السلام و احباله افتاد در ان زمین بر حوض و بلا و اصبغ بن
نباته روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام امر نمودند ما را که از کوفه بیرون مدائن برویم عمرو بن حریث با هفت نفر
تخلف نمودند از شهر بیرون رفتند در جائیکه او را خورنق مینامیدند روز چهارشنبه ما برای اشتیا
امر انجناب از کوفه حرکت نمودیم و ملحق شدیم بمولای خود امیر المؤمنین و عمرو بن حریث با هفت نفر در فضای خود مشغول
غذا خوردن بودند که ناکاه سوسماری نمودار کردید او را تعاقب نمودند عمرو او را کرفت انوسها دیده از امد و بدست خود
اشاره نمود که این امیر المؤمنین است تا او بیعت کنید پس ان هفت نفر بیعت نمودند با انحضرت و عمرو هشتم انها بود در
نمودن پس از ان منزل در شب چهارشنبه کوچ نمودیم و در روز جمعه وارد مدائن شدیم حضرت با تمام انکسانیکه
همراه بودند داخل مسجد کردید بمنبر رفته خطبه خواندند و فرمودند ایها الناس بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه
و اله تعلیم فرمود هزار حدیث و از برای هر حدیثی هزار باب است و از برای هر بابی هزار مفتاح است شنیدم من از
از رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود در روز قیامت هر کس را بنام امام ظاهر او بر میخوانند بسبیل اختلال است که روز
قیامت هر کس امام خود را میخواند و بخدا قسم که مبعوث میشوند در روز قیامت هشت نفر و میخوانند امام خود را و
انکه امام انها را سوسمار است اکر بخواهم انها را مطلع نام ببرم میتوانم چون عمرو بن حریث بن فرقا اثبات شنید

مانند شاخهای خرما سر خجالت انفعال بزیر انداخت و در حدیث دیگر وارد شده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام
در دکة القضاء نشسته بودند که زنی با زوج خود وارد شدند و هر یک اقامه شهود نمودند که آنجا بنده بکسی تعلق بوی شده ۲۹۷
آنحضرت مقدم داشتند بینهٔ زوج را و حکم بر ضرر زوجه فرمودند آن زن متغیر گردید بعد عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام
بدرستیکه میانه من و زوج من بحق حکم ننمودی بلکه حکم بجور فرمودی آنجناب بر آشفتند و فرمودند یا سلفع و یا مهیع و
یا قردع بدرستیکه حکم نمودم بحق و بر وفق علم خود حکم کردم پس آن زن چون این کلمات را استماع نمود شروع نمود بدویدن
و از مجلس بیرون رفت بدون آنکه جوابی بگوید عمرو بن حریث از عقب او رفت چون باو رسید گفت ای زن امروز امر عجیبی از تو
مشاهده نمودم در مکالمه با امیر المؤمنین ولی ندانستم معنای کلمات آنجناب را که بتو آن نسبتها دادند سبب چه بود که تو در جواب
او دم نزدی و بعجله دویدن از مجلس بیرون شتافتی پس مرا خبر ده از حال خود تا بدانم برای چه ملاحظه در جواب نگفتی آن زن
گفت ای جوان از این سؤال درگذر زیرا که خبر داد مرا بامری که احدی بجز علام الغیوب بر او مطلع نبود و مرا فضیحه نمودم که شاید
خبر دهد از امری که اعظم از این بوده باشد از این جهت فرار اختیار نمودم و صبر و تحمل نمودن بر افشاء و ملامتها بهتر
بهتر از افشاء دو امر دانستم لهذا رد جواب او ننمودم عمرو گفت آگاه کن مرا از امرهائیکه خود وانچه را که امیر المؤمنین
علیه السلام در حق تو فرمود زن گفت خبر دهم مرا بچیزیکه من کراهت دارم اظهار او را و عمرو زیاد الحاح نمود زن گفت بخدا قسم
که آنچه فرمودند تمامش صدق بود و در من موجود است اما آنکه فرمودند یا سلفع یعنی ای آنکسیکه حایض میگردی از غیر آن موضع
زنان حایض میشوند و اما آنکه فرمودند یا مهیع یعنی ای آنکسیکه مصاحبت با نساء میکنی نه رجال و اما آنکه فرمودند یا قردع ازاو
یعنی ای آنکسیکه محروم بنعمت شوهر هستی و جمیع آنچه را بمن نسبت دادند در من موجود است عمرو گفت وای بر تو کار او را از حال
تو مطلع کرد آیا ساحر است علی ابن ابیطالب یا کاهن یا مخدوم زن گفت بخدا که علی نه ساحر است نه کاهن و نه مخدوم
بلکه از اهل بیت نبوت و صاحب سر رسول رب العالمین است خبر میدهد مخلوق را بانچه رسول خدا صلی الله علیه
و آله باو تعلیم نموده و او است حجت خدا بر خلق بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بعد از آن عمرو مراجعت نموده وارد مجلس علی
علیه السلام گردید آنحضرت فرمودند چه چیز ترا واداشت بر آنکه نسبت سحر و کهانت بمن دادی بخدا قسم که آن زن احسن
قولا بود از تو در حق من و دانسته باش که من و تو در موقف حساب نزد پروردگار خود بایستیم پس تقوی کن و تامل نما که در از
کردار خود چگونه برای تو خلاصی خواهد بود عمرو عرض کرد یا امیر المؤمنین توبه کردم و استغفار از خدا و شما میکنم از خطا
میکنم و مرا عفو فرما حضرت فرمودند بخدا سوگند که این گناه تو را نبخشم تا آنکه با اینم پیش خدا و ندیمها رد
عرض اکبر که یوم القیمة باشد و در حدیث دیگر وارد شده که امیر المؤمنین خطاب باهل کوفه نمودند و فرمودند ای
اهل کوفه چگونه خواهید بود اگر ذریهٔ پیغمبر شما بر شما وارد شود بدرستیکه در آن روز در فضل خدا نباشد و زنها بیاید و او را
بقتل خواهید رسانید الی آخر الحدیث و در حدیث دیگر وارد شده که آنجناب ببراء بن عازب فرمودند یا براء کشته میشود
نور دیدهٔ من حسین در روز یکه تو زنده خواهی بود و یاری او ننمائی این کلام در گوش براء بود تا وقتیکه آنحضرت
در زمین کربلا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید بعد از آن براء گفت صدق والله امیر المؤمنین یعنی بخدا قسم که امیر المؤمنین
راست فرمودند و در حدیث دیگر وارد شده که شخصی سؤال نمود از تفسیر و دلیل از امیر المؤمنین علیه السلام از تفسیر این آیه
شریفه وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا فرمودند خراب میشود سمرقند و چاچ و خوارزم
و اصفهان و کوفه از ترک و همدان و ری از دیلم و طبریه و مدینه و فارس بقحط و جوع و مکه از حبشه و بصره و بلخ بواسطه
غرق و سند از هند و هند از تبت و تبت از چین و صاغان و کرمان و آذربیجان و بعض شامات از بیم سودان و یمن بواسطه
ملخ و سلطان سیستان و بعضی شامات بواسطه باد خراب خواهد شد و شامات بواسطه باد خراب طاعون و مرو بواسطه ریگ

۱۹۹ وهرا بنوا سطه مادر و حلم و بغداد میکرد دعا لها و شاقول و شاقلش عالی بغیر ما نند شهر لوط بر روی هم سرنگون خواهد
شد واز جمله خبر دادنها از مغیبات ضبط و لباء علی علیه السلام قصه حنفیه زوجه آنجناب است و مجمل این قصه آن است که
از جابر بن عبد الله روایت شده که بعد از اینکه حنفیه را اسیر نموده بودند بر سر تربت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد
السلام علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک من بعدک یعنی یا رسول الله سلام من بر تو و بر اهل بیت تو امت تو مرا مانند اسیران
کفار اسیر نموده اند حال آنکه هیچ گناهی نبود از ما سر زد و نیستیم بجز آنکه با اهل بیت تو مایل بودیم بعد از آن روی بسوی مردم نمود
و گفت ای مردم برای چه مرا اسیر نمودید و حال آنکه اقرار بشهادتین نمودم زبیر در جواب گفت بواسطه حقیکه از ما نزد شما ست
حنفیه گفت مسلم داشتم آنچه را که میگوئید مردان ما حق شما را از شما منع نموده اند زنان را چه تقصیر چون کلام او باین مقام رسید
طلحه و زبیر جامه بر سر وی انداختند حنفیه فرمود ایها الناس من برهنه نیستم که مرا لباس دهید و سائل نبودم که مرا
صدقه دهید زبیر گفت قصد نکاح ترا نموده اند حنفیه گفت جفت من نخواهد شد مگر کسیکه خبر دهد مرا باین کلامیکه در وقت
ولادت من از شکم مادر بزبان جاری کردیده که ناگاه نور جمال امیر المؤمنین علیه السلام طالع کردید و فرمود یا حنفیه
گوش کن کلام مرا و ضبط نما آنچه را که میگویم بدرستیکه مادر تو چون بتو حامله بود او را درد زائیدن گرفت براو شدت
نمود و بدرگاه خدا نمود و عرض کرد پروردگارا بر من تفضل فرما و ولادت این طفل را بر من آسان نما که هلاک خود دیده
خداوند دعای او را مستجاب نمود و تا بسانی تو را او متولد شد فورا بسجده رفتی و این کلمات را بزبان راندی که لا اله الا
الله و محمد رسول الله ایما در زود باشد که فاطمه بشود مرا شخص بهترین و از برای من از آن شخص فرزندی بوجود خواهد آمد
پس مادرت این کلمات را بر لوحی نوشت و در موضع تولد تو دفن نمود و در شبیکه مادر تو خواست وفات نماید بلند را بر خود
خوانده و صیت نمود که خصوص لوح و گفت فلان موضع دفن است او را بردار و نطهرها که آنچه دراو نوشته است لعینه
واقع خواهد شد و در شبیکه لشکر اسلام بر بلاد شما استیلاء بهم رسانیدند و ترا اسیر نمودند تو هیچ همی نداشتی مگر برداشتن
آن لوح پس الان که خود را در آن موضع رسانیدی و آن لوح را برداشتی بیا زود و خود لیکن لوح را بمن بده بدرستیکه منم صاحب آن
لوح و منم امیر المؤمنین و پدران فرزند سعادت مند پس حنفیه لوح را از بازوی خود گشود خط مبارک آنجناب بدستیان گرفت
برای ابوبکر خواند و حضار استماع مینمودند تمام آنچه حضرت فرموده بودند بدون زیاده و نقصان یکحرف دراو
ثبت بود پس همه بیکبار گفتند راست فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند انا مدینة العلم و علی بابها
پس ابوبکر عرض کرد یا ابا الحسن بردار این دختر را خدا برای تو میمون و مبارک گرداند پس او را بزنی گرفت و باسماء بنت
عمیس سپردند و فرمودند او را گرامی دار و محافظت نما پس از مدتی برادر حنفیه بخدمت آمد حضرت او را بحباله نکاح
خود در آوردند از جمله معجزاتیکه متعلق است باخبار از مغیبات بآنجناب علیه السلام خبریست که مشهور است
و عام و خاص همه آن را روایت نموده اند که امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر کوفه خطبه خواندند و فرمودند
ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فوالله ما تسئلونی عن فئة تضل مائة و تهدی مائة الا انبأتکم بناعقها و سائقها فقام
مضمون این حدیث شریف آنست که ای گروه مردمان سؤال کنید از من پیش از آنکه از میان شما بیرون روم و آن را د
فانیه چکونه داع ... و ندا دهنده ... پیرید انا از من خدا قسم که سؤال نمیکنید مرا از قومیکه گمراه میکنند صد
نفر را و هدایت مینمایند صد نفر را مگر آنکه خبر میدهم من شما را از ناعق آنها یعنی کسیکه آواز ایشان است و سائق یعنی آورد
انها پس شخصی که او را ... برخواست و از روی سخریه عرض کرد یا علی خبر ده مرا از عدد موهای سر و ریش من پس آنجناب
... فرمودند بدرستیکه حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد مرا بقصه تو و عدد موهای تو
اینکه بر هر یکی از موهای سر تو ملکی ... و دارد که ترا لعنت مینماید و در هر موی از لحیه و ریش تو شیطانی است که ترا

اعنوا منهما بدو انا بن بهمن میخواهی خبر دهم تو انچه بکه دلیل انچه گفتم باشد ترا اگر بخواهم بگویم موهای بدن ترا
مبدانم ولی تو قبول نخواهی نمود بدان بدرستیکه درخانه تو طفلی هست که کشنده فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۹۹
خواهد بود و در آنزمان انس بن مالک ملعون صغیر بود و تازه براه رفتن درآمده بود و این امر مخفی و پنهان بود تا زمانیکه
حضرت ابی عبدالله الحسین ارواحنا له الفداء اراده سفر کربلا نمود تا چون وارد زمین کربلا کردید انس بن مالک
کمر قتل آنحضرت بر میان بست و در حدیث دیگر از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت شنیدم از سیدالاولیاء امیر
المؤمنین علیه السلام که فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن تعلیم فرمودند هزار باب از علم و از هر بابی مفتوح
میکردد هزار مسئله پس ابن عباس میکوید که وقتی خدمت آنجناب مشرف بودم که نور دیده خود حضرت امام حسن علیه
السلام را فرستاده بودند بکوفه برای تمشیت نظم آنجا و جمع نمودن عسکر برای حرب با کفار از اهل بصره پس آنحضرت
ملتفت من شدند و فرمودند یا ابن عباس عرض کردم لبیک یا امیرالمؤمنین فرمودند امروز نور دیده ام حسن مرا جمعیت خواهد
نمود و با او باشند ده هزار نفر سواره و پیاده بدون کم و زیاد پس از ورود حضرت مجتبی علیه السلام من همی نداشتم مگر
تشخیص عدد عسکر آنجناب چون جویا شدم که بودند ده هزار نفر بدون زیاد و نقصان دانستم که این خبر از ابواب علمی است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بوی تعلیم فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که چون عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنة
الله علیه بخدمت آنجناب آمد بیعت نمود حضرت ملتفت او شدند و فرمودند ابن ملجم بخدا قسم که تو بعهد خود وفا نخواهی
نمود و نقض بیعت خواهی کرد و این محاسن مرا از خون سرم رنگین خواهی کرد و چون ماه مبارک داخل کردید حضرت یکشب
در منزل امام حسن علیه السلام افطار میفرمودند و یکشب در منزل حضرت ابی عبدالله علیه السلام چون چند بدین
منوال گذشت پرسیدند چه قدر از ماه مبارک گذشته عرض کردند فلان مقدار فرمودند در عشر آخر یعنی ده آخر شما
پدر شما از نظر شما مفقود خواهد شد و در حدیث دیگر از هرثمة بن سلیم روایت شده که گفت در غزوه صفین در رکاب
حضرت امیرالمؤمنین بودم چون بزمین کربلا رسیدیم آنحضرت قدری از خاک برداشته و بوئیدند فرمود ای خاک هراینه
محشور خواهند شد از تو قومی که بدون حساب داخل بهشت میکردند و هرثمه زنی داشت جرداء نام بنت سمیر و از زنان از
شیعیان حضرت امیر علیه السلام بود چون هرثمه بخانه آمد بزوجه خود گفت این امر عجیبی از مولایت حضرت ابی الحسن
علیه السلام شنیدم چون بزمین کربلا رسیدیم قدری خاک برداشته بوئید بعد از آن فرمود محشور میشوند از تو قومی که بدون
حساب داخل بهشت میشوند قال انکر ابوالحسن علم غیب میداند آن زن بر آشفت و گفت ما را از تکلم در مادهٔ امیرالمؤمنین
علیه السلام بدرستیکه هرچه آنجناب فرموده حراست و البته واقع خواهد شد هرثمه گفت گوید که این قضیه مکنون
خاطر من بود تا وقتیکه عبیدالله بن زیاد علیه اللعنه عسکر مهیا نمود برای جنگ حضرت ابی عبدالله الحسین و من یکی
از لشکریان او بودم همراه لشکر روانه شدم تا آنکه در زمین کربلا بر آن امام مظلوم ملحق شدیم بجا طرحها که در غزوه صفین و
فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام و شناختم همان موضع را که آنجناب خاک از او برداشتند و بوئیدند لهذا پشیمان
شدم از رفتن اسب خود را برگردانیدم و خود را بخدمت امام علیه السلام رسانیدم پیش روی او ایستادم و سلام نمودم و فرمایش
از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بودم در این منزل بعرض آنجناب رسانیدم پس آن امام غریب فرمودند ای هرثمه آیا بیاری
ما آمده یا بجنگ ما عرض کردم نه بیاری و نه بجنگ زیرا که میترسم اگر یاری شما را بکنم اولاد و عیالم را اسیر نماید فرمودند ما
کنار یا دیگر یاری نمودی از این زمین برو و فرار کن تا آنکه استغاثه ما را نشنوی و مقتل ما را نبینی بحق آن خدائیکه جان
حسین در قبضه قدرت او است که امروز هر که مشاهده کند مقتل ما را و اعانت ما ننماید هر آینه داخل جهنم خواهد شد
پس من از آن زمین بیرون رفتم تا آنکه فریاد استغاثه آنجناب را نشنوم باب در بیان برخی از معجزات حضرت سید

الوصیین

۲۳ الوصیین صلوات الله و سلامه علیه از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده که گفت بودم در خدمت مولای خود امیرالمؤمنین علیه
السلام عرض کردم یا امیرالمؤمنین دوست دارم که بعضی از معجزات خود را بمن بنمائی فرمودند بعون الله چنین خواهم کرد پس داخل
منزل خود گردیدند چون مراجعت فرمودند اسب ابلقی سوار بودند و قبا و سفیدی در بر و عمامه سفیدی بر سر داشتند پس
فرمودند ای قنبر فلان مرکب را حاضر نما قنبر بفرموده آنسرور اسب دیگر حاضر نمود بعد از آن فرمودند ای سلمان سوار شو
چون سوار شدم دیدم مرکب خود را که دو بال داشت پس امام براو بانگ زدند خود را شروع بطیران نمودند که نگذشت مگر اندک
و ملائکه را از فوق بر عرش میشنیدیم از آنجا گذشتیم بکنار دریائی کثیر الموج که آبهای آن صدای عجیب و مهیب داشت دیدیم چون
نظر امام علیه السلام برآن دریا افتاد ساکن گردید عرض کردم ای مولای من سبب چه بود که دریا از نظر کردن شما براو ساکن
گردید فرمودند ترسید از اینکه امری براو نمایم بعد از آن بجانب شط روان شدیم که و از پیش ... زعفران که
از دنبال ما از روی آب عبور نمودیم چون بساحل رسیدیم دیدیم قدمهای ما و اسبان ما بگرد آب تر نشده بود که گویا
از خشکی عبور کرده بودیم از آنجا نیز گذشتیم بجزیره رسیدیم که نهرهای بزرگ جاری و درختهای همه سبز و میوه و مرغان
خوش الحان بر شاخهای آنها مشغول نغمه سرائی و در میان آنها درختی بود از همه بزرگتر و شاخها و برگهایش
از خشکی ریخته بود پس آنحضرت چوب بر دست مبارک داشتند برآن زدند ناگاه آن درخت شکافته گردید و از میان
آن ناقه بیرون آمد که طولا و هشتاد ذراع بود و عرض او چهل ذراع و از دنبال او فصیلی بیرون آمد ... شیر ... حضرت فرمودند
ای سلمان نزدیک بیا و بدوش از شیر او بیاشام چون پیش رفتم و آشامیدم دیدم بگوارائی از عسل و از زبد نرمتر
ای سلمان میخواهی از این بهتر بتو بنمایم عرض کردم بلی یا امیرالمؤمنین پس آنحضرت ندا در داد و فرمود ای حسنا بیرون بیا تا
دیگری بیرون آمد که بلندی صد و بیست ذراع طول و شصت ذراع عرض داشت با سر از یاقوت سرخ و سینه اش از عنبر اشهب و پاهایش
از زبرجد سبز و مهارش از یاقوت زرد و پهلوی راستش از طلا و پهلوی چپش از نقره بود بعد از آن فرمودند ای سلمان
بیا شیر از این ناقه بنوش بفرموده آنجناب پستانش را بدهان گذاردم و مکیدم عسل صاف خالص دیدم با نهایت گوارائی
احساس نمودم عرض کردم ای مولای من این ناقه برای که خواهد بود فرمودند برای تو و سایر شیعیان و دوستان
من بعد از آن فرمودند تا برگردیم بجای خود عود نمودیم و با شوق تمام معاودت نمودیم تا آنکه رسیدیم بشجره بسیار بزرگی
و آن شجره طعامی بود که آنچه میل داشتیم از او تناول کردیم بعد از آن مرغی دیدیم بصورت کرکس بسیار بزرگ ایستاده و
بجای خود عود نمود عرض کردم یا امیرالمؤمنین این ناقه برای کیست فرمودند این ناقه تا روز قیامت در اینجا گذارده
است برای شیعیان و دوستان من عرض کردم این مرغ چیست فرمودند ملکی است که موکل است باین ناقه عرض کردم تا بکی
در اینجا بسر میبرد فرمودند نه بلکه در هر روز یکمرتبه حضرت علیه السلام در اینجا عبور مینماید بعد از آن دست مرا بدست
گرفتند و از آن جزیره روانه شدیم بدریای دیگر رسیدیم از آن دریا نیز سالم عبور نمودیم بجزیره دیگر رسیدیم در آنجا
قصری دیدیم یک خشتش از طلا و یک خشتش از نقره سفید و شرفه کنگرهایش از عقیق زرد بود و بر هر رکنی از رکنهایش
هفتاد صف از ملائکه منزل داشتند چون چشم آنها بر جمال آنحضرت افتاد استقبال نمودند آنحضرت سلام
کردند آنحضرت هم تحسین نمودند آنها را بمکان خود برگشتند بعد از آن داخل آن قصر شدند در آنجا نیز درختهای بسیار و
انواع میوه‌ها و مرغان خوش الحان بودند آنجناب تمام آنها را سیر نمودند بعد از آن بپشت بام قصر برآمدند در آنجا کرسی از طلا
سرخ نصب کرده بودند آنحضرت بالای او نشستند چون نظر نمودیم دریائی که از کثرت آب پیدا نبود و قابل بیان هم نبود در ظلام
و تموج بود مشاهده نمودیم و آن قصر مشرف براو بود پس آنحضرت نظر تندی براو فرمودند فورا از ظلام و تموج افتاد
و ساکن گردید من عرض کردم دریا از ظلام ایستاد فرمودند ترسید از اینکه من امری براو بنمایم از این جهت ساکن گردید

پس فرمودند ای سلمان آیا دانستی نام این قوم را عرض کردند ای مولای من فرمودند این جماعت اند که فرعون با قوم خود
در آن غرق شدند و از آن روزی که غرق شده اند و روز قیامت فرو میروند و روز قیامت به زمان فرار خواهد کرد پس ۲۰۱
من عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا دو فرسنگ راه طی نموده ایم فرمودند ای سلمان بدرستیکه پنجاه هزار فرسنگ راه را طی
نموده و ده مرتبه اطراف دنیا را دور زده ایم من تعجب نمودم و عرض کردم ای مولای من چه گونه منصور است این امر فرمودند
ای سلمان آیا ذو القرنین شرق و غرب عالم را سیر نموده تا آنکه رسید بسد یاجوج و ماجوج پس چگونه از برای من صعب خواهد
بود و حال آنکه منم امیر المؤمنین و خلیفه رسول رب العالمین ای سلمان آیا نخوانده ای این آیه را که خدا میفرماید عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول عرض کردم چرا خوانده ام فرمودند منم مرتضی از رسول خدا و منم آنکه آیه الکرسی
گواه است علم خدا است و منم عالم ربانی بدرستیکه خدا کارهای مشکل را برای من آسان نموده است و هر مکان بعید را نزدیک
فرموده پس از این کلام را فرمودند صدائی از میان زمین و آسمان شنیدیم که کویا مینمودند که سبحان الله و الحمد لله
و صلوات در دود و خدا را بدرود آید بعد از آن بر مرکب خود سوار شدند من نیز بر اسب خود سوار شدم پس پاهای خود را
زد شروع در طیران نمودند چون بدروازه کوفه رسیدیم به ساعتی بیش نگذشته بود پس فرمودند ای سلمان دیدی ای نام
برای کسیکه حق ما را منکر باشد دانستی او هیچ گاه نباشد و آنکه دوست ما آل محمد باشد و انکار در فضیلت ما نماید
بعد از آن فرمودند ای سلمان آیا دانستی که او در اخبار است که محمد صلی الله علیه و آله عرض کردم البته پس فرمودند
فرمودند آیا استیعاب ما این اخبار از هر که محبت ما در دل دارد طریق ما را ایمان دارد و مال آنکه دشمن ما است و دعا
با ان نکاب عرفان را نتیجه آنچه گفتم و حال آنکه دور نیست عالم را صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که خدا فرستاده و پیغمبر
از آنها را ابن آدم و ابراهیم علیه السلام نازل فرموده و سوره صحف بر ادریس و پیغمبر بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و الانجیل
و زبور و فرقان را بموسی و عیسی و داود و محمد صلی الله علیه و آله اصبغ بن نباته روایت نموده که روزی در خدمت
مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود مکه جمعی از اصحاب آن جناب علیه السلام از قبیل ابو موسی اشعری و عبد
الله بن مسعود و انس بن مالک و ابو هریره و جابر بن عبد الله بر آنحضرت وارد شدند و عرض کردند یا امیر المومنین برای ما بعضی
از معجزاتی که خدا مخصوص شما کرده بیان فرمایید فرمودند از این سؤال در گذرید و شما را چه کار با مرتبه که خدا داده با این است که من
از او در کرد خدا ی تعالی مینماید بعزت و جلال و از نفاع مکان قسم که من خدا را بهر چه تر ادای بندگانم را مکر گفته شده بر هدایت
و علم و بیان بدرستیکه ایشان نه بند دار و من عصیم و منم رحیم الراحمین و منم خدا و خداوند مهربان و هیچ پیغمبری مبعوث
ننمودم مگر آنکه برهان و معجزه و عطا کردم و معجزه را ظاهر شد بر او نازل نمودم پس هر که ایمان به من و رسول
من آورد رستگار خواهد بود و هر که کافر گردید و انکار کند پیغمبر را از زمره زیان کاران خواهد بود و مستوجب
عذاب من خواهد شد عرض کردند یا امیر المؤمنین ما ایمان بخدا و رسول آورده ایم و توکل بر خدا نموده ایم پس آنجناب عرض کردند
بر گردید کار را ان داد و باشد برای چه میگویند حال آنکه من عالم و خبیر هستم بانچه بعد از این از آنها ظاهر خواهد شد پس فرمودند برخیزید
تا بر شما بنمایم قدرت آنجناب بر خواستیم با آنحضرت روانه شدیم تا آنکه بصحرائی رسیدیم که مملو از آب بود پس چون نظر
نمودیم با عجایب دنیا نیست بیش از و معجزه ای مشاهده نمودیم در صحرا آن صحرا ساکنیم و بدیدیم پر از آب بود در میان آن آبها
دریای بود پس همه عرض کردیم شما امام ما هستید که ایمان آوردیم که بر امامت شما است معجزه دیگر غیر از این برای ما بنمائید پس آنحضرت فرمودند حسبی
الله و نعم الوکیل و بدستی بالا اشاره بجانب آسمان نمودند که ناگاه قصور بسیار و مکانهای بسیار و یاقوت و جواهر که ابر
آنها از زبرجد سبز بود مشاهده نمودیم چون بدرون آنها نظر نمودیم انهار و اشجار و طیور و انواع نباتات مشاهده
نمودیم با هم تعجب نمودیم و متحیر ماندیم که ناگاه غلمان و حوران بهشت دیدیم که مانند لؤلؤ مکنون بودند پس عرض کردند

یا امیرالمؤمنین شدت زیاده نمود شوق ما بسوی تو و شیعیان تو و دوستان تو فرمودند ساکت باشید پس از پی من آیید تا در بر
زمین بند ناگهان شکافته گردید و منبری از یاقوت سرخ بیرون آمد حضرت بر بالای منبر آمدند حمد و ثنای خدا را بجای آوردند و
درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر زبان جاری نمودند بعد از آن فرمودند چشمهای خود را بر هم بگذارید چون چنین نمودیم
صدای بال ملائکه و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تحمید آنها را میشنیدیم چون دیده گشودیم دیدیم فوجی از ملائکه در خدمت آنحضرت
صف کشیده و عرض میکنند یا امیرالمؤمنین و یا خلیفه رب العالمین ما از جانب خدا مأموریم که اطاعت کنیم امر شما را آنحضرت
فرمودند در همین ساعت فرعون فراعنه و ابلیس ابالسه یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب را نزد من حاضر نمائید صنع ملکوت
بجا آمد که نفسی دیگر چشم بر هم زدن طول نکشید که آن ملعون را حاضر نمودند و در مقابل آنحضرت ایستادند پس فرمودند سرهای
خود را بالا کنید چون سر بالا نمودیم از شعاع نور ملائکه‌ها آنچه را ندیدیم و صدای اغلال و زنجیر میشنیدیم و ملائکه عرض میکردند
یا امیرالمؤمنین زیاد کن بر آن عذاب لعن این ملعون را پس ما عرض کردیم یا امیرالمؤمنین ما سامع و بصائر ما چیزی را احساس نمیکنیم
تا آنکه ما این امر را آگاه شویم پس آن ملعون این کلمات را بر زبان جاری کرد ای بندگان خدا و ای اهل ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله وای بر
من اجزع علیهم یعنی وای بر کسیکه ظلم و ستم کند بر آل محمد و وای بر کسیکه جرأت نماید بر آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن عرض
کرد ای سید و مولای من بر من ترحم نما بدرستیکه تاب و توانائی تحمل این عذاب را ندارم آنحضرت فرمودند که رحم خدا نرساند
ای خبیث جز خبیث ملعون پس آنحضرت ما شدند و فرمودند آیا این شخص را با بیم و شخص را بشناسید عرض کردیم بلی یا امیر
المؤمنین فرمودند از خودش سؤال کنید بفرموده آنجناب پرسیدیم نام تو چیست گفت منم ابلیس ابالسه و فرعون فراعنه و هم
آنکسیکه انکار نمودم امامت و خلافت سید و مولای خود امیرالمؤمنین و انکار نمودم آیات و معجزات او را پس آنجناب
بما دگر امر نمودند که فرمودند چشمها خود را بر هم گذارید چون دیده باز نمودیم خود را در موضعی که اول در آن
نشسته بودیم دیدیم و اثری از آن اشیاء و مشهودات ندیدیم پس اصحاب گفتند بحقانیت این که منکران این بشاهد این
معجزات و دلائل که قوم دو شده‌اند و بعضی گفتند این عمل سحر بود و بعضی دیگر گفتند کهانت بود و بعضی گفتند
امام بود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند بدرستیکه بنی اسرائیل مستوجب عذاب نگردیدند مگر بعد از آنکه آنها را مسخ نمودند
بعد از مشاهده آیات و دلالات ثم التالی مستوجب عذاب مستوجب عذاب گردیدند از جمله معجزات آنجناب صلوات
الله و سلامه علیه این چیزیست که عمار بن یاسر روایت نموده که گفت در مسجد کوفه خدمت مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام
نشسته بودیم و بغیر از ما کسی در مسجد نبود شنیدم مولایم دو مرتبه فرمودند تصدیق کن او را تصدیق نما و را تعجب نمودم و
باطراف مسجد نظر کردم کسی را ندیدم عرض کردم مولای من کسی نیست در مسجد تا که تکلم میفرمائید فرمودند سر بالا
کن چون نظر کردم دو خامه دیدم با هم چیزی میگویند آنجناب فرمودند ای عمار آیا دانستی چه میگویند عرض کردم نه
فرمودند یکی از آنها بجفت خود میگوید که تو جفتی غیر از من اختیار نموده ای مرا واگذارده و میگوید مرا ترک کار
نکرده ام خامه ماده میگوید تصدیق ترا نمایم خامه نر میگوید بخدا سوگند که من چنین کاری نکرده ام بغیر از تو جفتی
اختیار ننموده ام و میگوید من تصدیق ترا نخواهم نمود خامه نر بنا اعاده قسم نمود و گفت بحق آنکسیکه در این مسجد
جامع نشسته که من بغیر از تو جفتی اختیار نکرده ام حفظش خواست قالت تکذیبا و گفتم من گفتم تصدیق کن او را که بحق الله میگوید
صدق و است عمار عرض کرد یا امیرالمؤمنین سراغ ندارم بجز سلیمان بن داود علیه السلام کسی را که منطق الطیر داشته
باشد و با مرغان تکلم نماید آنجناب فرمودند یا عمار سلیمان بن داود علیه السلام با اهل بیت ما در نزد خدا شفیع نمود
تا آنکه خدا منطق الطیر را و عطا نمود باب در بیان خاتم و علم آنجناب صلوات الله و سلامه علیه از سلمان
فارسی رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی انگشتر عقیق بر دست کن تا از مقربین

بوده باشد عرض کرد یا رسول الله مقربین کیانند فرمودند جبرئیل و میکائیل عرض کرد یا رسول الله چه در انگشتری باشد
فرمودند عقیق سرخ در حدیث دیگر عایشه و صعصعه و ابن عباس روایت نموده‌اند که جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله نازل گردید و عرض کرد یا رسول الله پروردگار عالم سلامت میرساند و میفرماید که انگشتر خود را بدست
راست بپوش و نگینش را عقیق قرار بده و با بن عم خود علی بن ابیطالب علیه السلام بگو انگشتر خود را بدست راست کند
و نگینش را عقیق قرار دهد امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله عقیق چیست فرمودند کوهی است در یمن و در
دیگر از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که چون موسی بن عمران علیه السلام در طور سینا تکلم نمود
با پروردگار دید نور خداوند عالم تجلی نمود تابید بر سطح زمین از آن نور عقیق خلق شد پس از آن فرمود بذات اقدس
خود قسم یاد نموده‌ام که عذاب نکنم دستی را که انگشتر عقیق بپوشد ابان بن عثمان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت
نموده که در جنگ احد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله همه در هزیمت کنار رفتند فرار نمودند کسیکه در آن معرکه با
ماند امیر المؤمنین و ابی دجانه بود و هر قدر با لشکر [illegible] از قوم شما وقت بدنیا نیامده‌اند فضل سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم نمودند حضرت اسد الله الغالب چون شمشیر آن بزرگوار دو پاره شد حمله میفرمود و ایشان را دفع میکرد
و انقدر از طایفه بهود دیار البوار فرستاد که شمشیر آنجناب شکست بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله مراجعت فرمود
عرض کرد یا رسول الله مرد کارزار بشمشیر جنگ و قتال مینماید و اگر سلاح حرب نداشته باشد هر قدر شجاع باشد از عهده
خصم بیرون نخواهد آمد شمشیر شکست رسول خدا صلی الله علیه و آله ذوالفقار خود را بآنجناب عطا فرمودند امیر المؤمنین
ذوالفقار گرفته و مشغول حفظ و حراست سید المرسلین صلی الله علیه و آله گردید انقدر حمله نمود و کشته که حضرت
کرد که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد یا محمد این نحو مواسات و ایثار که در ماده شما اختصاص
به علی بن ابیطالب علیه السلام دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل علی از منست و من از علی هستم جبرئیل
عرض کرد یا رسول الله من از شما هستم در این هنگام بود که ها تفی ندا در داد که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی یعنی
جوانمردی و شجاعی بنسبت در تمام آفاق مگر علی بن ابیطالب و شمشیری مانند ذوالفقار در تمام عالم وجود ندارد و اما وجه
ذوالفقار بذوالفقار ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود که یابن رسول الله چرا شمشیر
امیر المؤمنین علیه السلام را ذوالفقار نامیدند فرمودند برای اینکه کسی بلحمه او نشد مگر اینکه شربت ناگوار مرگ در کامش
ریختند که در دنیا فقیر اهل و اولاد خود گردید و در آخرت نصیبی از بهشت نشد یعنی هر که فرود آمد ذوالفقار و بیضا هم فقرا اولاد
خود محروم گردید ذوالفقار دار البوار بود و در آخرت از بهشت ها و در بهشت نصیب گردید و از ابن عباس رضی الله عنه روایت
شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را بمن عطا فرمود و امر فرمود که
بهترین اهل خود من عرض کردم بهترین اهل من کیست فرمود کار مخاطب سید که خلیفه تو در زمین علی بن ابیطالب
علیه السلام و نیز در حدیث دیگر وارد شده که ذوالفقار با آنجناب علیه السلام تکلم مینمود و جواهر و فتوا از وقایع عظیم را داد
نمودند که او را شکستند برای اینکه بیات نفر از مشرکین فرود آورد ندیده که ذکر نشده ذوالفقار مرا با مدد عرض کرد یا امیر المؤمنین
من از هر جا بیست نفر نامودم زیرا که اجل این چهار نفر نرسیده و اما نقوش خاتم آنجناب صلوات الله و سلامه علیه ابو المنتهی از
امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که نقش خاتم امیر المؤمنین علیه السلام الملک لله بود و نیز از حضرت صادق روایت
که فرمودند نقش خاتم رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود و نقش آن بود محمد رسول الله و نقش خاتم امیر المؤمنین علیه
السلام الله الملک بود و نقش خاتم حضرت سید الساجدین علیه السلام العزة لله بود و در حدیث دیگر وارد شده
که از برای امیر المؤمنین چهار خاتم بود یکی از یاقوت دیگری از فیروزج و یکی از حدید چینی و یکی از عقیق اما انگشتر

نامیمنش مذاقش ذکا بود براو نقش بود لا اله الا الله الملک الحق المبین و اما فیروزج خاصیتش ظفر و نصرت بود و براو نقش بود
الله الملک الحق و اما حدید خاصیتش قوت و شوکت براو نقش بود العزة لله جمیعا و اما انکشتری عقیق برای حفظ حرز و محافظت
و براو سه سطر نوشته بود سطر اول ما شاء الله و سطر دوم لا قوة الا بالله سیم استغفر الله باب در بیان احوال میثم
حکایت تمار هیچ و میثم تمار و غلام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه از ابن عباس علیه الرحمه روایت شده که گفت تلاقات نمودم میثم
را در شهر و گفتم خبر ده مرا از آنچه از پدر خود شنیده گفت شنیدم از پدرم که گفت مولایم امیرالمؤمنین علیه
السلام فرمودند یا اباصالح چگونه خواهد بود صبر تو زمانیکه بفرستد تو را پلید بنی امیه و قطع کند دست و پا و زبان ترا من
عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا مکافات این عمل بهشت خواهد بود فرمودند بلی تا بدانی که تو با من خواهی بود در دنیا و
آخرت پس گفتم قسم بخدا سوگند که زمانی نگذشت که فرستاد ابن زیاد بدنبال پدرم آمد و او را نزد ابن زیاد بدشکل
بدشوم بردند امر نمود که تبری و بیزاری جوید از امیرالمؤمنین علیه السلام پدرم ابا نمود از تبری جستن ابن زیاد گفت مولایت خبر
موت ترا بچه قسم بتو خبر داده گفت مولایم فرمود که تو مرا طلب خواهی کرد برای تبری جستن از آنجناب من ابا خواهم نمود تو دست
و پا و زبان مرا از تمام قطع کنی ابن زیاد گفت بخدا سوگند که امروز دروغ مولایت ظاهر خواهم کرد و بر خلاف آنچه
خبر داده ترا بقتل میرسانم پس امر نمود دست و پای او را قطع نمودند منعرض زبانش نکردند بعد از آن او را بجانب دار
بردند و گفتم پدر فدای تو شوم آیا از این چیزهائیکه بر تو وارد آمده هیچ متألم شدی گفت نه بخدا قسم بعد از آن همسایگان و
آشنایان در گرد او جمع شدند و اظهار حزن و اندوه مینمودند پدرم گفت کاغذ و قلمدانی حاضر کنید تا برای جمله شما
بگویم آنچه مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بمن فرموده و شما بنویسید آنچه را که میگویم پس شروع نمود بگفتن فضایل
و مناقب و منافع دوستان تا آنکه این خبر با بن زیاد رسید بجانب او فرستاد زبان او را نیز قطع نمودند در همان شب بر حمت
ایزدی واصل گردید و از جمله شرافتهای او این بود که امیرالمؤمنین علیه السلام علم منایا یعنی مرگها و علم بلایا یعنی
ناخوشیها را باو تعلیم نموده بود چون بهرکه میرسید میگفت تو در فلان روز بفلان مرض فوت خواهی کرد یا آنکه
در فلان موضع کشته خواهی شد و هر چه خبر میداد بدون کم و زیاد واقع میشد و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبدالله
روایت شده که فرمودند از برای جدم امیرالمؤمنین علیه السلام غلامی بود قنبر نام و اخلاص و محبت مفرطی بآنجناب داشت
و چون آنحضرت از پی کاری بیرون میرفتند قنبر شمشیر خود را بر کمر بسته از قفای وی میرفت که مبادا آسیبی و صدمه بوجود
آنحضرت وارد شود شبی آنجناب ملتفت شدند قنبر را در قفا دیدند فرمودند بکجا میروی عرض کرد یا امیرالمؤمنین شما
که از ضمیر اعادی و دشمنان خود آگاه هستید ترسیدم که مبادا کسی آسیبی بشما برساند فرمودند ای قنبر وای بر تو
آیا از اهل آسمان مرا محافظت مینمائی یا آنکه مرا از اهل زمین میپائی عرض کرد بلکه از اهل زمین فرمودند برو بخوابگاه
بر گرد بدرستیکه اهل زمین نمیتوانند آسیبی بمن برسانند مگر باذن خدا پس قنبر لابد و ناچار مراجعت نمود و منظور
کلام آنجناب علیه السلام از اینکه فرمودند اهل زمین نمیتوانند بمن آسیبی برسانند مگر باذن خدا اشاره باین است که قاتل
من و زمان قتل من در نزد خدا مشخص است و معین و در لوح محفوظ ثبت شده که ابدا تخلف پذیر نیست یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی
در شب نوزدهم ماه مبارک این محاسنم را از خون سرم رنگین خواهد نمود و غیر از او دیگری این کار را نخواهد کرد
پس از این جهت حراست تو فائده و سودی نبخشد و اما احوال میثم تمار پس بدانکه غلام زنی بود از قبیله بنی اسد امیرالمؤمنین
علیه السلام او را خریدند و آزادش کردند بعد از آن فرمودند چه نام داری عرض کرد سالم فرمودند رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که پدرت در عجم ترا میثم گذارده عرض کرد صدق الله و صدق رسوله و صدق امیرالمؤمنین
علیه السلام بخدا قسم که اسم من میثم است حضرت فرمودند همان اسمیکه پدرت برایت گذارده بگیر و سالم را واگذار پس

از مدینه روی آن جناب بفرمودند یا میثم بعد از من ترا دستگیر کنند و بر بالای دار نمایند و بعد از سه روز از بینی و دهانت
خون جاری خواهد شد و محاسنت از خون بینی و دهان خضاب گردد پس منتظر این امر بوده باش و ترا بر در خانهٔ عمرو بن ۲۰۵
حریث بردار خواهند کشید با من بیا تا آن نخله که ترا بر آن بدار میکشند بتو نشان دهم پس آنحضرت آن نخله را باو نشان
دادند میثم مکرر بپای آن نخله میرفت و در زیر آن درخت نماز میکزارد و چون عمرو بن حریث را ملاقات مینمود میفرمود با من در بهار همسایه
تو خواهم شد نیکو رعایت کن همسایگی خود را عمرو مقصود او را نفهمید میگفت ایا اراده داری خانهٔ ابن مسعود را بخری
یا خانهٔ ابن حکیم را میثم گفت غرض نه آنکه در همان سال که او را شهید نمودند اراده حج نمود بنزد ام سلمه زوجهٔ رسول خدا آمد
ام سلمه گفت کیستی جواب گفت منم میثم تمار گفت بخدا قسم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ذکر ترا مکرر بزبان جاری
میفرمود و سفارش و وصیت ترا در دل شبها با امیر المؤمنین علیه السلام مینمود بعد از آن میثم از حال حضرت ابی عبدالله
الحسین پرسش نمود ام سلمه گفت که یکی از مزارع یا نخلستانهای خود تشریف برده اند میثم گفت سلام مرا بان جناب برسان
و بگو ملاقات من و شما در نزد پروردگار عالم خواهد شد بعد از آن ام سلمه قدری عطر حاضر نمود میثم محاسن خود را معطر
نمود ام سلمه گفت زود باشد که این محاسن از خون رنگین شود بعد از آن میثم روانه کوفه گردید که ناگاه او را گرفتند و داخل
نمودند نزد آن شقی ملعون بردند بدو گفتند این یکی از خواص دوستان علی بن ابی طالب است آن زنا زاده ملتفت شد
و گفت کجا است خدای تو میثم در جواب گفت بر سر کمین در برابر است از برای هر ظالم و ستمکار یعنی شاهد
میفرماید ظلم هر ظالم را و تو نیز یکی از ظالم و ستمکاران هستی ابن زیاد در غضب شد و گفت با اینکه تو عجمی خود
را درک اینگونه با من سخن گوئی خبر ده مرا آنچه مولای تو علی بن ابی طالب علیه السلام بتو خبر داده که من با تو چه خواهم نمود میثم
گفت مولایم بمن خبر داده که تو مرا با نه نفر دیگر بردار خواهی کشید و چوب دار من از همه کوتاه تر است ابن زیاد گفت هر آینه
آنچه مولایت خبر داده بعمل خواهم آورد تا دروغ او ظاهر شود میثم گفت چگونه خلاف تواند شد بجهت آنکه خبر داده مولایم بعمل
نیامده و مولای من خبر داده است مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنجناب خبر داده است از جبرئیل و جبرئیل خبر داده
است از خداوند تعالی و چگونه مخالفت توانی کرد با ایشان و بخدا قسم میدانم
آن موضعی را که مرا در آن بدار میکشند در کوفه و اول کسی هستم در اسلام که لجام بر دهان من بزنند پس حکم نمود او را با مختار بن
ابو عبیده بزندان بردند میثم بمختار گفت تو از زندان بیرون میروی و خروج خواهی کرد و در طلب خون امام حسین بن علی بن ابی
طالب خروج میکنی و همین ملعون که مرا میکشد بدست تو کشته خواهد شد و قدم بر روی سر او خواهی گذاشت
چنانکه گذشت و زمانی عبیدالله امر نمود مختار را از زندان بیرون بردند که او را بکشند ناگاه پیکی
از جانب یزید رسید و نامه از او آورد که مختار را مرخص نماید و ابن زیاد ناچار مختار را
مرخص نمود و امر کرد میثم را بدار کشیدند چون او را بالای دار کشیدند مردم جمع شدند میثم بر سر دار گفت ای مردم
بیائید که من بشما حدیث گویم از علوم بنی امیه پس جاری خود را
امر نمود که پای دار او را بشکنند و میثم شروع نمود بذکر فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام
نمود به فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام گفتند بعبید الله بن زیاد که این بنده شما را رسوا و مفتضح نمود امر کرد
او را لجام نمودند و از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل شده که چون میثم را بدار کشیدند در روز دوم از بینی
و دهانش خون جاری شد و در روز سیم حربه بر او زدند که شکم او را پاره نمود و وقوع این قضیه ده روز قبل از ورود حضرت
ابی عبدالله جناب سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء در عراق بوده و از ابو خالد التمار روایت شده که
گفت با میثم در روز جمعه بودم در کنار فرات بودیم که ناگاه بادی وزید میثم در میان کشتی بود بیرون آمد فقلت

بسوی

بنزد ابن زیاد نمود گفت کشتنهای خود را نگاه دار بدرستیکه معویه در همین دم بدرک واصل کردید ابو خالد گوید که هفتم
از این مقدمه گذشت چون جمعه دیگر شد قاصدی از جانب شام آمد من پرسیدم که چه خبر داری و شنیدم که از او سؤال نمودند که چه خبر
آورده گفت خلق در دنیا بخوشدلی و خورسندی معویه از دنیا رفت و مردم با یزید بیعت نمودند گفتم در چه روز گفت روز
جمعه گذشته و در حدیث دیگر وارد شده که ابو حکیم بملاقات میثم رفت میثم گفت میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که بعد از این
واقع خواهد شد ابو حکیم گفت بچه چیز مرا خبر میدهی گفت در این سال بزیارت بیت الله مشرف میشوم در مراجعت چون بقادسیه
برسم ابن زیاد بدنبال من بفرستد یکی از غلامان خود را بسر کرده که صد سوار همراه او باشد من فرستد مرا دستگیر نموده نزد آن ملعون
برند پس از خطاب و عتاب بسیار بمن گوید بخدا قسم که دست و پای ترا قطع خواهم نمود من گویم بخدا قسم مولایم امیر المؤمنین
اعرف و صادق بود بما شنواند تو را داد و انچه خبر داده و یقین دارم که فرموده انحضرت تخلف پذیر نیست هیچ بخاطر داری انرا
که انحضرت ترا از زبان با شبیه بیان فرموده بودند نور دیده اش حضرت امام حسن علیه السلام بشفاعت برخواست و عرض
کرد ای پدر بزرگوار ادب فرمائید او را بدرستیکه محب ما است و دشمن دارد دشمنان ما را انحضرت برآشفتند و
فرمودند ای فرزند ساکت شو بخدا قسم که من میدانم چیزی را که تو نمیدانی بخدا ئیکه دانه را شکافته و از او نبات را
رویانیده و خلق نموده تمام خلق را که این شقی دوست است با دشمن تو و دشمن است با دوست تو چون این کلمات را بگویم اگر کند
مرا بردار کشند و حربه لکی باشم در اسلام که لجام بر دهانم نمایند چون روز سیم شود از بینی و دماغم خون جاری شود
بر محاسنم و ان محاسن را بخون رنگین نماید ابو حکیم گوید بعد از اینکه میثم را بردار کشیدند چون سه روز گذشت خون
از دماغ و دهانش جاری گردید و محاسنش از خون خضاب شد و از بردار فانی بدار باقی ارتحال نمود و جسد شریفش
بر بالای دار ماند کسی جرأت نکرد که تجهیز یعنی غسل و کفن و دفنش بنماید هفت نفر از خرما فروشان کوفه بجرئت آمدند خواستند
او را دفن نمایند از ابن زیاد واهمه نمودند شبانه بیکدیگر متفق شدند که بیایند جسد او را و او را دفن نمایند چون نزدیک دار رسیدند
مستحفظین ابن زیاد ممانعت نمودند اخر الامر بقهر و غلبه جسد میثم را از دار فرود آوردند بردند دفن نمودند انشاء الله در اینجا
نکته بخاطر آمد میثم تمار با وجود انکه اهل کوفه نبود محض اینکه خرما فروش بود خرما فروشان کوفه همت کشیدند گفتند غیرت
ناممکن است که هم شهری و هم پیشه ما را بکشند بعد از کشته شدن جسدش بر بالای دار بماند فقط بقهر و غلبه بدن او را
گرفته و دفن نمودند خدا لعنت کند اهل کوفه و شام را که فرزند پیغمبر خود را نه بقدر یک خرما فروش احترام نکردند کشتند او را
در کنار دو نهر آب با لب تشنه شهید نمودند و جسد مقدسش را سه روز و سه شب تا سه روز و سه شب بدون غسل و کفن در روی
خاک گرم کربلا برهنه و عریان گذاردند کاش همین اکتفا نموده بودند و اسبها خود را نعل تازه بسته بودند که بر جسد شریف
تاختند و در حدیث دیگر از حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء روایت شده که روزی میثم تمار وارد
شد بر در دولتسرای سیدنا و مولانا و سند اصفیا امیر المؤمنین علیه السلام در وقتیکه انجناب در خواب تشریف داشتند
بر در خانه ایستاد و با واز بلند فریاد بر آورد که ای امام بیدار شو بخدا قسم که ریش مبارکت از خون سرت خضاب خواهد
شد پس انحضرت از خواب بیدار شدند و فرمودند میثم را نزد من آورید چون میثم شرفیاب خدمت انجناب شد کلام سابق را
اعاده نمود و عرض کرد ای امام بخدا قسم که این محاسن شریفت از خون سرت خضاب خواهد شد حضرت در جواب فرمودند
راست گفتی و انچه خبر دادی بمن نیز خبر میدهم پس بدان و آگاه باش ای میثم بخدا قسم که هر دو دست و پای و
زبان ترا قطع مینمایند و درخت خرمائی که در کناسه کوفه است او را قطع مینمایند و او را چهار قطعه مینمایند و ترا بر یک
ربع آن بدار کشند و حجر بن عدی را بر ربع دیگر ان و محمد بن اکثم را بر ربع دیگر و خالد بن مسعود را بر ربع دیگر ان
میثم چون این کلام را شنید با خود خیال کرد که یا امیر المؤمنین را غضب خبر میدهد پس عرض کرد ای مولای من یا امیر المؤمنین

واقع خواهد شد فرمودند بلی بپروردگار کعبه قسم رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا خبر داده عرض کرد برای چه و بسبب
این امر چیست یا امیرالمؤمنین فرمودند عتل زنیم یعنی فرزند زنا عبیدالله بن زیاد فرزند زانیه ترا دستگیر نموده امر نماید
ترا که از درخت خرمایی چون با تمام رساند این کار را با تو خواهند کرد پس آنجناب میثم بکناسه کوفه آمدند و درختی را نشان
دادند پس از زمانی بلند شد از نجارهای کوفه آن درخت را بریدند و از چهار قطعه نمودند میثم به صالح گفت مهره از آهن که نام من و
پدرم در او نقش باشد برای تا بخر صالح مهر را خرید و بنزد نجار آورد میثم او را گرفته بر یکی از آن درخت نصب نمود پس از
چندی اهل سوق و کسندهای میثم خبر را بنزد امیر ابن زیاد بردند و شکایت از داروغه بازار نمودند شما بیاد او را معرفی
کردند ... دیگر ... چون وارد مجلس آن ملعون شدند میثم با کمال جرأت ... شروع در گفتگو نمود
ابن زیاد از تکلم و کمالات او تعجب نمود عمرو بن حریث گفت ای امیر آیا میشناسی این شخص را گفت نه گفت این میثم تمار که از
اصحاب خواص و دوستان علی ابن ابیطالب است ابن زیاد رو بمیثم نمود و گفت چه میگویی در ... میگویی
میثم جواب که دروغ گفت بلکه منم صادق و راستگو و بنده و غلام مولای صادق امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
[illegible] ابن زیاد گفت ... بیزاری بجویی از علی و ذکر مساوی و صفات ناپسند او را بنمایی و ... عثمان ...
و دوستی با عثمان ... و ذکر محاسن و صفات پسندیده او را بگویی والا دستها و پاهایت را قطع مینمایم و بدار میکشم
میثم شروع بگریه نمود ابن زیاد گفت تو از قول که میگویی پس گریه ... میثم گفت ... گریه من
[illegible]
[illegible]
چون این کلام را شنید در غضب شد و گفت ... پای ترا قطع خواهم نمود ... پس ... دار ... زبان ...
مولای ... پس امر نمود دست و پای او را بریدند ... و او را بدار کشیدند میثم ... فریاد برآورد
ایها الناس هرکه ... حدیث ... از علی ابن ابیطالب ... بشنود ... بیاید ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابن ابیطالب ... حجاج ...
[illegible] حجاج ...
منیام ... که ... بگو ... ترا بکشند ... حجاج گفت ...

کفت برای انکه بمن قسم نو مرا بقتل برسانی کشنده تو نیز همان طریق با تو معامله خواهد کرد و لکن مولای تو امیر المؤمنین علیه
السلام خبر داد که مرا بی جرم و بی گناه بلکه از راه ظلم و عنا ذبح خواهند نمود پس امر کرد او را ذبح نمودند و در حدیث
دیکر وارد شده که از قنبر سؤال نمودند که کیست مولای تو و تو غلام که هستی قنبر در جواب کفت منم غلام انکسیکه بدو شمشیر
جهاد کرد و بدو نیزه جنگ نمود و بدو قبله نماز کرد و دو مرتبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود و دو دفعه
اخبار هجرت نمود و یک طرفة العین بخدا کافر نشد منم غلام صالح مؤمنان و وارث همه پیغمبران و بهترین همه وصیان و بهترین
مسلمان و یعسوب همه مؤمنین و نور قاطبه مجاهدین و رئیس جمیع بکائین و زینت کافه عابدین و سراج جمیع کذشتکان
وضوء و روشنائی قاطبه قائمان و بهترین تمام قانتین و لسان رسول رب العالمین و اول کسیکه ایمان آورد بحضرت
سید المرسلین علیه السلام انکسیکه مؤید کردید بجبرئیل و یاری کرده شد بمیکائیل انکسیکه منیر و محمود است در تمام
اهل اسمان و سید و بهتر است بر تمام مسلمانان و پیشوایان و قاتل ناکثین و مارقین و قاسطین منم غلام امیر المؤمنین وصی
رسول رب العالمین و امین خدا بر تمام مخلوقین و خلیفه رب العالمین پیغمبر او بر تمام خلق او منم از کسانیکه بر انها مبعوث
کردیده منم خادم سید مسلمانان و قاتل مشرکان و قاتل بدر و حنین منم ... منم ... ولی خدا و یاری کننده دین و
ناصر پیغمبر او برکزیده زمین و معدن علم و انا مولی امام اهل دینه اما الابرار مرضی عند العلی الجبار سمح سخی بهلول سخی
زکی مطهر ابطحی باذل جری همام صابر صوام مهذب مقدام قاطع الاصلاب مفرق الاحزاب باذل باسل ... منم غلام
الی تمام الروایة فی باب در بیان اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخبار خود آنحضرت بر شهادت خود صلوات
الله و سلامه علیه و کیفیت شهادتش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثناء روایت شده از پدران خود
از امیر المؤمنین که انجناب فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول ماه مبارک رمضان خطبه خواندند بعد
از ان شروع نمودند فضیلت ماه مبارک را بیان نمودن من برخواستم و عرض کردم یا رسول الله کدام عمل در این ماه افضل
است فرمودند یا ابا الحسن افضل و بهترین اعمال در این ماه ورع و پرهیزکاری از محارم خدای عز و جل بعد از ان کریستند
من عرض کردم یا رسول الله چه چیز شما را بکریه در اورد فرمودند کریه میکنم برای انچه بر تو در این ماه وارد میاید کویا
مشاهده میکنم ترا در حالتیکه مشغول نماز باشی ... شقی ترین اولین و اخرین و قرین پی کننده ناقه ثمود ضربتی بر فرق تو
میزند و محاسن شریفت را از خون فرقت خضاب میکند من عرض کردم یا رسول الله ایا پس از وقوع این امر دین من سالم است
فرمودند بلی بعد از ان فرمودند یا علی هر کس ترا بقتل رساند مرا بقتل رسانیده و هر کس ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته
و هر کس ترا دشنام دهد مرا دشنام داده زیرا که تو بمنزله نفس من هستی و روح تو از روح من است و طینت تو از طینت
من سرشته کردیده بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خلق نمود ترا و مرا و برای امامت پس هر که منکر شود امامت ترا منکر
شود نبوت مرا شده یا علی تو وصی و پدر اولاد من هستی و شوهر دختر و خلیفه من در میان امت هستی در حیات من و بعد
از وفات من امر تو امر من است و نهی تو نهی من قسم یاد میکنم بخدا انکسیکه مبعوث کرد مرا به نبوت و کردانید مرا بهترین همه خلق که
تو حجت خدا بر خلقش و امین او بر سرهای پنهانش و خلیفه او بر تمام بندکانش در حدیث دیکر وارد شده
که شخصی از دشمنان یهود شرفیاب خدمت بسعادت امیر المؤمنین علیه السلام کردید و از خصال و صفات سؤال
نمود انحضرت در جواب فرمودند یا اخا الیهود هفت خصلت از انها را ادراک نموده ام و باقی مانده یک خصلت دیکر که
نزدیک است که او هم واقع شود پس اصحاب انجناب از استماع این کلام کریستند شخص یهودی نیز کریست و عرض کردند
یا امیر المؤمنین علیه السلام خبر ده ما را بان یک خصلتی که باقی مانده پس انحضرت بدست مبارک اشاره بسر و محاسن
شریف خود نمودند و فرمودند خصلت هشتم ان است که این محاسن من از خون سرم خضاب کردد اصحاب همه صدا بکریه

وزاری بلند نمودند و آغاز فریاد و فغان کردند بقسمی که در کوفه خانه نبود مگر آنکه اهلش تمام بسوی مسجد آمدند پس
آن شخص که بود بدست مشکل‌کشای آنحضرت مسلمان گردید و در کوفه ماند تا زمانیکه ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق آنجناب زد
و آن ملعون را گرفتند دست بسته بخدمت حضرت مجتبی آوردند آن تازه مسلمان بخدمت امام حسن علیه السلام آمد و دید که
مردم گرد او را گرفته بودند و ابن ملجم را در پیش رو و لشکرگاه را شسته بودند عرض کرد یا ابا محمد این شخص ملعون را بقتل
برسانان یا نه بدرستیکه در کتبیکه بر موسی نازل شده خوانده‌ام که جرم و گناه این ملعون در نزد خدا و ملائکه زیاده است
از گناه فرزند آدم صفی که برادر خود هابیل را بقتل رسانید و نزد کرانست گناه این از گناه قدار که ناقه را پی نمود در حدیث
دیگر از اصبغ بن نباته روایت شده که ابن ملجم مرادی با چند نفر دیگر وارد شدند بر مولای متقیان علیه السلام و با آنجناب
بیعت نمودند بعد از آن مراجعت نمودند حضرت ابن ملجم را طلبیدند عهد و میثاق اکید و بلیغ از او گرفتند که نقض بیعت
ننماید ثانیا مراجعت نموده حضرت او را طلبیدند و عهد و میثاق گرفتند مرتبه ثالث نموده مراجعت که ثالثا او را
خواستند و از او عهد و میثاق گرفتند ابن ملجم تعجب نمود عرض کرد یا امیرالمؤمنین هرگز ندیده‌ام این گونه مبالغه و تاکید
را در گرفتن عهد و میثاق نسبت باکسی نمایید فرمودند مرا اراده عطا و بخشش دارم نسبت با ابن ملجم و او اراده قتل مرا دارد
در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت زیاده از بیست مرتبه این کلام را بر بالای منبر فرمودند ما یمنع اشقاها ان یخضبها
من فوقها بدم و یضع یده علی لحیته ثم یعنی آنحضرت محاسن شریف خود را بدست گرفتند و فرمودند چه منع میکند شقی‌ترین
این امت را چیزی از اینکه این محاسن را از خون سرم رنگین نماید یا آنکه چه چیز منع مینماید شقی‌ترین این امت را از خضاب کردن
محاسن من از خون سرم و از مناقب خوارزمی نقل شده که آنحضرت شروع نمودند بتکلم بیشتر نمودن از زمان شخصی عرض
کرد یا امیرالمؤمنین ما خانه بدم هراسانیم از اینگونه سخنان شما زیرا که شعر هراق [illegible] جواب فرمودند که
بحق خدا قسم که بهیچ وجه خوف ندارم از مردن بدرستیکه شنیده‌ام از صادق مصدق رسول خدا صلی الله علیه وآله که
فرمودند که یا علی زود باشد که شقی‌ترین امت من که مشابه پی کننده ناقه ثمود است ضربت بر فرق تو زند و محاسنت
را از خون سرت رنگین نماید و در خبر دیگر وارد شده که آنحضرت بعد از اینکه اشاره به ابن ملجم نمودند فرمودند این
این است کشنده من اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین اینک میدانید و میشناسید قاتل خود را پس چرا امر نمیفرمائید که
او را بقتل برسانند فرمودند که مرا چه بکشم قاتل مرا که خواهد بود بعد از آن این کلام را فرمودند اشدد حیازیمک
للموت فان الموت لاقیکا و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا یعنی یا علی کمر خود را محکم ببند از برای مردن بدرستیکه موت ترا
ملاقات خواهد کرد و جزع منما از کشته شدن و مردن چون زمان او در رسد از این کلام چنان مستفاد میشود که شقاوت
و ملعنت ابن ملجم کیفی بود و اگر او نبود دیگری کرد این کار را [illegible] منبر قتل امام انام [illegible]
مطلب سخ جمله از اخبار در ابواب مذکوره و در حدیث دیگر از ابو طاهر [illegible] بن غالب و ابن سنان که آنحضرت در مسجد
بودند شروع بگریه و زاری نمودند بقسمی که صدای ایشان بلند شد عرض کردیم یا امیرالمؤمنین گریه شما [illegible]
و قلبهای ما را محزون نموده هرگز شما را باین حالت ندیده بودیم سبب [illegible]
فرمودند امشب بیدار بودم و با پروردگار خود مناجات بودم و از اوراد [illegible] بخواب رفت
[illegible] دیدم که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]
بودند فرمودند یا ابا الحسن غربت تو طول کشید مفارقت تو از من [illegible]
[illegible] عرض کردم یا رسول الله [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین [illegible] یا علی [illegible]

مر بشرکت داشته باشید من عرض کردم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد شیعیان ما در کجا خواهند بود فرمودند
با ما خواهند بود و قصرهای ایشان محاذی قصرهای ما خواهد بود و منازل ایشان قرین منازل ما است من عرض کردم یا
رسول الله در دنیا جزای ایشان چیست فرمودند امن و عافیت عرض کردم در وقت مردن حال ایشان چگونه خواهد بود فرمودند
باختیار خود باشند و ملک الموت را بانیت خدا مامور باطاعت ایشان باشد و در حدیث دیگر وارد شده که عبد الرحمن بن
ملجم ملعون خدمت آنجناب رسید فرمودند تو عبد الرحمن عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین سه دفعه قسم یاد نمود که مرا دوست
دارم حضرت نیز سه مرتبه قسم خوردند که دروغ میگوئی من ترا دوست ندارم یا آنکه فرمودند خدا وند عالم خلق
فرموده ارواح را قبل از خلقت ابدان بدو هزار سال و در هوا ساکن کرد اینک پس هر کدام از ارواح که در آن عالم مانوس
شدند در این عالم که نشئه ظهور و بروز است نیز با هم الفت دارند و بدرستیکه روح من روح ترا نشناسد و الفتی با روح نداشت
بلکه او را ابدا نمیشناخت پس دست مبارک بسوی حضار نموده فرمودند اگر میخواهید به بینید قاتل مرا نظر کنید بسوی ابن ملجم
بعضی از اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین شما که میدانید که این ملعون قاتل شما است چرا او را بقتل نمیرسانید فرمودند چه
بسیار عجیب است آنچه میگوئید مر قاتل خود را بکشم و شاید که مقصود امام علیه السلام از این کلام این باشد که قصاص قبل
از جنایت در شرع پیغمبرها نیست یا آنکه در موردیکه عند الله معین است که این شخص یعنی عبد الرحمن قاتل من باشد من
چگونه قدرت دارم بر کشتن او و در حدیث دیگر وارد شده از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند یا علی بدرستیکه خدا تعالی عرضه داشت مودت ما اهل بیت را بر آسمانها و زمینها و اول کسیکه جواب گفت و قبول
نمود آسمان هفتم بود از این جهت خدا او را زینت داد بعرش بعد از آن چهارم بود خدا وند او را شرف عطا فرمود بواسطه بیت
الحرام بعد از آن زمین شام اجابت نمود خدا وند زینت داد به بیت المقدس بعد از آن زمین مدینه طیبه بود خدا وند شرافت
داد بکرامت فرمود بواسطه قبر بعد از آن زمین کوفه قبول نمود شرافت بخشیده شد بواسطه قبر تو یا امیر المؤمنین عرض کرد
یا رسول الله قبر در عراق کوفه خواهد بود فرمودند بلی شهید میشوی بدست بدترین امت یعنی عبد الرحمن بن ملجم مرادی بخدائیکه مرا برسالت
بحق آن خدائیکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده است که عقاب آن کسیکه پی کرد ناقه صالح را فردا نزدیکتر نیست نزد خدا از عقاب قاتل
تو یا علی از عراق صد هزار شمشیر بیاری تو کشیده و در حدیث دیگر وارد شده که ابن ملجم با جماعتی از اهل مراد بخدمت
امیر المؤمنین علیه السلام آمدند آنجناب ملتفت عبد الرحمن شدند و فرمودند اینها چون نشستند ما ن طو بلی بگو
صورت این پلید را بشناسند بعد از آن فرمودند اگر از تو سؤال کنم چیزی را که از آن آگاهی و غیر از تو احدی مطلع نیست جواب
خواهی گفت یا آنکه کتمان مینمائی عرض کرد آنچه سؤال بفرمائید جواب بگویم فرمودند یا خاطر داری زمانیرا که طفل بودی
و با اطفال دیگر بازی میکردی چون نزد تو میآمدند با یکدیگر میگفتند پسر شبان کلاب ماعز عرض کرد بلی فرمودند
دیگر این شخصی که ترا نمود از دیگران تو انکر بیست و کشنده شقی از پی کشنده ناقه نمود عرض کرد بلی آنچه فرمودید بلی صدق
است آیا مادرت بتو خبر داد که در زمان حیض بتو حامله گردید ساعتی سر باسفل فرو برد بعد از آن عرض کرد چرا دیگر
چنین خبر داد مرا مادرم ولی اگر میتوانستم این را کتمان کنم هر آینه کتمان مینمودم پس فرمودند خبر بیرون برو چون
بیرون رفت فرمودند شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند قاتل تو شبیه به یهود است بلکه یهود است و اما کیفیت
شهادت و وصیت و غسل دفن کفن آنجناب صلوات الله و سلامه علیه پس آنچه از جمله اخبار مستفاد میشود در شب
جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان عبد الرحمن بن ملجم مرادی ملعون شمشیریکه او را بزهر آب داده بود بر فرق مبارک شریف
او زد و سن شریف آن امام عالی مقدار در آن زمان بنا بر آنچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده پنجاه و شش سال
بود و بنا بر آنچه عامه روایت نموده است شصت و سه سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بسر برد چون

نوزده سال از عمر شریفش گذشته بود که ابطال و شجاعان عرب را بضرب ذو الفقار روانه دار البوار کردانید و فتح کرد در از قلعه خیبر
کند بیست و دو سال از هشت زمان نامش سی سال بود در سال چهار ماه در زمان خلافت ابو بکر و دو سال چند ماه در زمان
خلافت عمر و بنا بر این ده سال هشت ماه و دوازده سال در زمان عثمان و پنج سال بعد از وفات او و چون که ابن ملجم ملعون
ضربت بر او زد وصیت نمود که قبر شریفش را مخفی نمایند که مبادا اعدا و بنی امیه آن را بشکافند بر حسب الوصیه آنحضرت قبر را
مخفی داشتند و حضرت عالم بودند بعد او که دشمنی ایشان مخفی بود تا زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بعد
از آنکه آنحضرت قبر را ظاهر کردانید محمد بن زید الحسینی اثر نمود عمارتی بقعه بنا نمود که بعد از آن بنا هیچ بنا دیگر
کردید تا زمان عضد الدوله و او جهد و اهتمام تمام نمود در تعمیر بنا و قرار دادن موقوفات برای حرم آنحضرت سعی
در حدیث بکر روایت شده که وفات آنحضرت در شب بیست و یکم ماه رمضان در سال چهلم هجرت واقع
نمودند و دار ضریح بعضی شریفه عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود سیزده سال بعد از بعثت تمام انبیا صلی الله
علیه و آله بمکه با آنحضرت بسر برد و در هجرت و مدتها او شریک بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه طیبه در خدمت
قبر از آنحضرت بود و با مشرکین جهاد نمود و همیشه در نصرت آن بود که جان خود را فدای جان رسول خدا صلی الله علیه
و آله نماید چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دار فانی بسوی دار باقی ارتحال فرمود سی و سه سال از عمر شریف
ایشان گذشته بود و سی سال بعد از رسول الله زنده ماند که زمان امامت و خلافت آنحضرت بود و در اول آن بیست و چهار
سال بجهت حکم و مصالح چند نوع از تصرف دست کشید و دیگران غصب کردند و خلافت را از حسن بن علی
نموده که در روز شهادت امیر المؤمنین علیه السلام قبل از وفات آنحضرت ...
نمودم بجراحت جای شمشیر ابن ملجم برای شیر برم گریستم یا امیر المؤمنین این جراحت تا کجا رسیده
تا جبهه ... همین شب زمان وفات و ... ممکن نیست ... از این کلام از آنحضرت شنید
کریستم ام کلثوم در پهلوی پدر نشسته بود او نیز گریست ... فرمود ای دختر من ... گریه ... برای ...
فرمود ... در همین ساعت ... فرمود ندای ... مکن ... شما ...
که پدر شما ... امیر المؤمنین ...
می بینم ... رسول خدا صلی الله علیه
و آله در نزد من نشسته و ... فرماید ... این ... که نزد ما آمده ...
نکشید که روح مقدس شریفش از بدن پرواز نمود چون روز دیگر شد حضرت امام حسن علیه السلام بر منبر
بر آمد و خطبه ... فرمود ایها الناس در مثل این شب
قرآن بر پیغمبر نازل گردید و در مثل این شب عیسی بن مریم را بر آسمان بالا بردند و در مثل این شب یوشع بن نون شهید
نمودند ... پدرم امیر المؤمنین از دنیا رحلت نمود ...
قبل از او ... بعد از او ... در شده که آنحضرت ... حضرت یحیی علیه السلام فرمودند
که پدرم علی بن ابی طالب در وقت احتضار ... وصیت نمود ... علی بن
برادر ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و اول ... که ...
و بنو محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و ...
و ... رسول خدا
و ... و چون ... در میان خوانند ...

با خلق نما و بر خطیئات خود گریه کن و دنیا را هم بر زن خود فرا داده و وصیت میکنم ترا ای فرزند باینکه نماز را در اول وقت
ادا نمائی و زکوة را در وقتش که واجب شد باهلش برسانی و هر چیز را باو یقین نداشته باشی از او سخن نگوئی و هر جا که ملایم
نباشد در سکوت ما اختیار نمائی و با خلق نما انصاف و انصاف کنی و با همسایگان نیکی نمائی و مهمان را اکرام مجداری با ازدحام صله
نمائی و با فقراء و مساکین مجالست نمائی و با ایشان تواضع نمائی و از روی قلب با ایشان باش زیرا که حب با فقراء و تواضع
با ایشان از افضل طاعات و اشرف عبادات است و طول امل نداشته باشی و در دنیا زهد ورزی و مرگ را فراموش مکن ای فرزند
گرامی وصیت میکنم ترا بخشیة خدا از خدا در جمیع امور پنهانی و آشکار خود و نهی میکنم ترا از سرعت در قول و فعل
و تعجیل و سرعت در امور آخرت بجا آوری و تاخیر داشتن خود را از امور دنیوی تا رشد او معلوم کردد و بپرهیز از آنکه
بپرهیز از محل تهمت و مجالسی که ظن بعدم سلامت آن داشته باشی و هر کار که بنود که [illegible] رضای خدا در آن باشد
باو عمل نما و اگر غضب و سخط خدا در او باشد از او دوری نما و در میان مردم امر بمعروف و نهی از منکر کن فاسق را [illegible]
دشمن داشته باشی و او را از اعمال خود نابل کردان تا اینکه تو نیز مثل او نباشی و از کذب و ما واقع تکلم نکنی که حفظ
در علم نداشته باشی و دائم معیشت عبادت خود میانه روی باقتصاد سلوک نما و بپرهیز از آنکه [illegible] بدعت را
بقدر و اندازه وسع خود و هر چه خیر باشد [illegible] و ذکر خدا را در همه حال الی الآن ترک مکن [illegible] را از اهل
خود تنعم کن و [illegible] و تعظیم نما و اطعام خود بنما و [illegible] ترک چیزی از او و را صله بدهی [illegible] باد
بصوم و روزه کرفتن بده سبب که صوم زکوة بدن است [illegible] موجب حفظ بدن میکردد و سپر است از بلاها و از نفس
خود مجاهده کن و همنشین و جلیس خود را از خدا ترسان و از دشمن اجتناب نما [illegible] بپرهیز اطاعت مرا [illegible]
ذکر خیر در او [illegible] و انکار در [illegible] نصیحت و وصیت بود برای تو بیان نمودم و اینک
زمان مفارقت من از ایشان تو بعد از آن [illegible] در سفارش محمد بن الحنفیه و حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام فرمودند
و نصیحت ما با او [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مجری نمایند که مقارن سفارش حضرت
ابی عبد الله ذکر این کلمات یعنی لا حول و لا قوة الا بالله کردن اشاره بمطلب بزرگی است برای که در مقامی میکویند
که راه چاره از جهات و جهتی برای شخص مشکل شده باشد و از جمیع اسباب کلیه مایوس شده و چشم پوشیده باشد
امور خود را مفوض بخدا نماید و این کلام [illegible] عبادت میکردند و کویا آنجناب علیه السلام ملتفت معنا
و بلیات حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام شده اند که از قوم اشقیاء در صحرای کربلا بر آن بزرگوار وارد
[illegible] امام علیه السلام کلام [illegible] از مصائب آنجناب نظر داورد [illegible] این کلمات را فرمودند با شهادت
جوانان هاشمی و نوجوانان علوی که از [illegible] نظر باده و قطع قطعه نمودند با اینکه
ملتفت شده بودند [illegible] اطفال [illegible] و زنان [illegible] برهنه با جمالهای بی روپوش نشانیده بودند
و شهر بشهر و دیار بدیار مانند اسرای روم و زنگبار میکردانیدند و از جمله احادیثی که [illegible] است
که در ابواب سابقه ذکر شد از اصبغ بن نباته روایت شده که کفت چون ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق حیدر کرار زد
با جماعتی که از جمله آنها بود حرث سوید بن غفله بدر دولت سرای آنحضرت شتافتیم و از درون خوانه آنجناب صدای
شیون و زاری شنیدیم ما نیز شروع بگریه و بکاء نمودیم که ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از درون خوانه بیرون تشریف
آوردند فرمودند پدرم میفرماید بروید بمنزلهای خود [illegible] اصحاب تمام برگشتند و من باقی ماندم صدای گریه
اهل و عیال آنحضرت [illegible] گریه میکردم تا اینکه آنجناب بیرون تشریف [illegible] فرمودند ای اصبغ آیا
نشنیدی پیغام پدرم امیر المؤمنین علیه السلام را از من عرض کردم چرا ولی هر قدر خواستم اطاعت [illegible]

ادریس بر منبر هر چه خواستم خوردم و نسلی و هم کنید بنا بکه امام خود را باز یافتم از آنجا قدم برداشتم رفتم تا شدم در
اقا ذکریه نمودم و آنجناب بیرون خرامیدند تشریف بردند پس از آنکه زمانی بیرون تشنا فتند و فرمودند بسم الله داخل شو چون
داخل شدم دیدم مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام را که عمامه زردی بر سر بسته بودند پیش از آن حضرت مسجد
بر منبر آمده شده بود بعضی که نیز بدیدم که زرد در عمامه زرد بر سر بود با در وقت دیدن آن حضرت پس بیرون دویدم افتادم و دست
آن حضرت را بوسیدم و آنرا ذکر نمودم فرمودند ای صبیح برای چه گریه میکنی بجان خدا قسم این بهشت است معانی او را
مشاهده میکنیم عرض کردم فدای تو شوم میدانم که مکان شما در بهشت است لیکن گریه من بواسطه فقدان و مفارقت
شما است پس عرض کردم فدای تو شوم محروم ماندم از حدیث از شما استماع نمایم که از رسول خدا شنیده باشید زیرا که این آخر
حدیثی است که از شما میشنوم و یقین دارم که بعد از این از این فیض عظیم محروم خواهم شد فرمودند ای صبیح این کیفیت صدق است
بدانکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خود طلبیدند فرمودند یا علی برو بسوی مسجد من و بر منبر من بالا رو و
حمد و ثنای الهی را بجای آور و درود بر من بفرست بعد از آن بگو ایها الناس من رسولم از جانب رسول خدا ام
بسوی شما و آنجناب میفرمودند که شما را اعلام نمایم پس آگاه باشید که آنحضرت فرمودند لعنت خدا و لعنت ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین و لعنت من باد بر کسیکه عاق والدین باشد و آنکه از مولای خود فرار نماید و آنکه مزد اجیر خود را ندهد
پس امیرالمؤمنین فرموده حضرت سید المرسلین داخل مسجد شدم آنچه آنحضرت فرموده بودند بجای آوردم تا تمام
احدی تکلم ننمود مگر عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب که از جای خود برخواست عرض کرد یا ابا الحسن این کلام شما مختصر
بتفسیر است پس آنحضرت بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعت نمودم و کیفیت را بعرض انور رسانیدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی برگرد بسوی مسجد و بر منبر بالا رو و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و بر من صلوات
بفرست پس از آن بگو ای گروه مردمان رسول خدا میفرماید من و علی دو پدر این امت هستیم لعنت خدا و ملائکه مقربین و انبیا
مرسلین بر کسیکه عاق ما باشد ای گروه مردمان من و علی سید و آقای این امت هستیم پس لعنت خدا باد بر کسیکه از ما فرار نماید
و من اجیر این امت هستم لعنت خدا باد بر کسیکه مزد رسالت مرا ندهد یعنی لعنت خدا باد بر کسیکه احسان بذوی القربی و ذریه
من ننماید و در حدیث دیگر از علیا مخدره ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که آنوقتیکه پدر بزرگوارم
برادر عالی مقدارم فرمودند این بود که فرمودند ای فرزندان گرامی چون من وفات نمایم مرا غسل داده و حنوط نما و کفن کن
چون مرا بر تابوت گذارید مقدم تابوت را واگذارید و مؤخر او را بگیرید و هر جا که محل قرار گرفت تابوت بجای خود می‌رسد شما
نیز از دنبال او بروید پس پدرم وفات نمودند برادرم حسب الفرموده او عمل نمودند من نیز از عقب جنازه اثر نعش شما
رفتم تا آنکه پیشتر رسیدیم و در همان موضعیکه الحال محل قبر و سنگ تابوت فرود آمد پس برادرم حضرت امام حسن
علیه السلام زمین را حفر نمودند ناگاه قبری کنده و ساخته نمودار گردید و لوحی بر آن افتاده بود و در سطر
بالای آن نوشته بود باین مضمون که این قبری است که نوح پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای وصی پیغمبر آخر الزمان علی
ابیطالب حفر نموده است هفتصد سال قبل از طوفان و چون پدرم را داخل قبر نمودند نفهمیدم که آنجناب در قبر ماندند یا
نمودند یا آنکه او را با آسمان بالا بردند در سینکه از میان زمین و آسمان آوازی شنیدم که کسی از تسلیت و تعزیه مینمود
و این کلمات را میگفت احسن الله لکم العزاء و رحمکم و جزاکم الله علی خلفه و از ابو بصیر روایت شده که گفت سئوال نمودم
از حضرت امام جعفر علیه السلام که آیا است قبر مولای ما امیرالمؤمنین زیرا که مردم در این باب اختلاف کرده‌اند
منهما آنجناب در جواب فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام با پدرش نوح مدفون گردید عرض کردم فدای
فدای تو شوم کی متولی دفن آنحضرت گردید فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله با ملائکه الکاتبین و

روح و دیان و عبد الرحیم قصیر نیز از آنجناب روایت نموده که از حضرت سؤال کردم از حضرت امام جعفر علیه السلام
از موضع علیه السلام فرمودند که در پشت کوفه است پس من پرسیدم نوح کجاست فرمودند نوح پیغمبر پرسیدم
چگونه خواهد بود این قضیه فرمودند باید دانست که امیر المؤمنین علیه السلام صدیق است و خدا عالم مهیا فرمود مضجع
و محل خوابیدن او را در مضجع و محل خوابیدن صدیقی که حضرت نوح باشد بعد از آن فرمودند و عبد الرحیم باید دانست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند اهل بیت علیهم السلام را بوفات امیر المؤمنین و موضع دفن آنجناب و اینکه خدا تعالی
موضع قبر شما را از برای خود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و خبر داد که خدا تعالی مرا باینکه
ملائکه بنزد او حضر خواهند نمود پس آنحضرت را ضربت بر فرق مبارک زدند و زمان وفات در رسید و وصیت نمود
دو نور دیده خود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را که چون فوت نمایم مرا غسل دهید و حنوط
کنید و در شب مرا بردارید پیش جنازه را و موخر تابوت را بگیرید مقدم و اگر دیدید که مقدم تابوت از دنبال بر بلند شود
بردارید ... را بجا در بیابانی باکمال نیکو شما را اطاعت کنند در فرق از آن قبر را مساوی زمین نمائید و
علامتی از برای او قرار ندهید و بعد بیت بیکدیگر دائد کرد که آنجناب صلوات الله و سلامه علیه فرمودند رسول
خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیدم کرد سنگ بشرو در دستش کشیدند و رسانید و از روی پاک نمودند و فرمودند یا علی
چنین بر تو ثابت حکم خدا در خوبی تا دیر خواهد شد بعد از سنه و ضربت بر فرق آنجناب زدند و طرق و فرزند خود حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام وصیت فرمودند که چون فوت نمایم شما عقب تابوت را بگیرید و او را ملائکه
بدوش بگیرند و علامت نشانی از برای قبرم قرار ندهید بعد از وفات جناب حسنین علیهما السلام بوصیت پدر عمل
نمودند تا بسیاری ... که سر قبر تابوت خود درخود فرو نامد در اینجا زمین را حضر نمودند لوحی دیدند بر آن نوشته بود
که این قبری است که نوح پیغمبر برای علی بن ابیطالب حضر کرده است پس آنحضرت را در آن موضع دفن نمودند و قبر را مخفی نمودند
بجهت اینکه از برای او قرار دادند و آن قبر شریف پنهان بود و کسی از آن اطلاع نداشت تا زمان دولت خلفای بنی عباس
در دوره هارون الرشید هارون بشکار رفتی چون بشکار گاه در رسید کلاب شکاری از دنبال آهوی نمود و آن آهو شکار در ما
نمود آهوان فرار نمود که تا آنکه بجای رسید نزدیک اینجا ایستادند سگها و بازان از عقب آنها تا شتافتند چون بان
موضع رسیدند قدم پیش ننهادند تا آنکه آهوان از آن موضع بیرون رفتند شتافتند کلاب و صقور تا آنها را تعاقب نمودند
شکار دهنا بموضع اول معاودت کردند چون در آنجا رسیدند کلاب و صقور برگشتند و متعرض آنها نشدند
تا سه مرتبه هارون تعجب نمود و گفت در اینجا سری باید باشد به پیرمردی که از قبیله بنی اسد را طلبید و
گفت مرا آگاه گردان از این که باعث چیست که شکار در اینجا پناه برند و سگها و بازها متعرض آنها نشوند
چون از آنجا بیرون شتافتند آنها را تعاقب نمایند گفت اگر بگویم در امان هستم هارون گفت در امانی گفت
اینجا قبر امام علی بن ابیطالب علیه السلام است هارون وضو گرفت در آنجا نماز گذارد و دعا نمود و آن موضع قبر مقدس
معین بود تا آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ظاهر کردانیدند و آثار و علامات برای او قرار داد و از جمله
اخبار موثقه و معتبره که دلالت بر این مطلب دارد روایتی است که ارباب سیر مثل ابی مخنف و اسماعیل بن راشد و ابو هاشم
رفاعی و ابو عمر و ثقفی و غیرهم روایت نموده اند که ملا ... و معلوم نیست که ... خوارج نهروان در مکه
جمع نمودند و اشاره و آواز خود را از آنها دیدند ... کشتند و قضیه را برای ...
تا مرا نهاده و پیش او و ... و کشتگان خود را یاد نمایند ... رسیدند و دشمنی امیر المؤمنین علیه السلام ...
در سینهای آنها مشتعل گردید بعد ... بود که ... از آنها ... بد ... در دیار ...

کر بدالخوارج الامر برای آنها بر آن قرار گرفت که در سه دلاور در قصاص [illegible] پس از انقضای ایام حج [illegible] معاهده نمودند عبد الرحمن
بن ملجم مرادی ملعون متعهد شد قتل امیرالمؤمنین علیه السلام را و برک بن عبد الله تمیمی متعهد قتل معویه را و عمرو بن بکر
تمیمی که قتل عمرو بن العاص را بر عهده گرفت و با هم قرار دادند که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان [illegible] خود دفع نمایند بعد از
آن متفرق شدند و عبد الرحمن به کوفه آمد [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام را [illegible]
با او گفت [illegible] بدین منوال گذشت تا آنکه روزی [illegible] از بنی تیم [illegible] قطام [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible] پدر و برادرش [illegible] و الفه [illegible] بودند [illegible]
[illegible] اظهار مطلب نمود و در ساعت خواستگاری آن ملعونه [illegible] چون [illegible] آن ملعون را [illegible]
[illegible] عبد الرحمن گفت [illegible] مهر [illegible] قطام گفت [illegible]
[illegible] سه هزار درهم است [illegible] و غلام و کنیزکی [illegible] قتل علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] قتل علی بن ابی طالب [illegible] که از [illegible]
[illegible]
[illegible] و قطام [illegible] علی [illegible]
چون ابن ملجم [illegible] شنید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible] بن [illegible]
قتل علی بن ابی طالب علیه السلام آن ملعون [illegible] ابن ملجم [illegible] شبیب بن بجره [illegible]
بود و [illegible] خوارج [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام بود [illegible]
[illegible] ابن ملجم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ابن ملجم [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] ابن ملجم [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] قطام [illegible]
بر آن قرار گرفتند که [illegible] ملعون گفت [illegible] همان [illegible]
از [illegible] ابن ملجم و شبیب [illegible] رفتند [illegible] قطام [illegible]
و [illegible] شب چهارشنبه نوزدهم ماه مبارک رمضان در سال چهلم از هجرت بود [illegible]
نمودند [illegible] شمشیرهای خود را [illegible]
[illegible] اشعث بن قیس [illegible] ابن ملجم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اشعث [illegible]
[illegible] اشعث [illegible]
[illegible] ابن ملجم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین را [illegible]
[illegible]

در مسجد مشغول عبادت بودیم که ناگاه چند نفر دیدیم که ایشان را نشناختم بر سر راه امیر المؤمنین نشسته بود چون حضرت برای ۲۱۶
نماز صبح بمسجد تشریف آوردند آنجفنکاران ابتدا نمودند و فرمودند الصلوة الصلوة که ناگاه برق شمشیرهای ایشان را مشاهده
نمودم و از میان زمین و آسمان صدائی شنیدم که کسی میگفت لله الحکم یا علی لا لک و لا لاصحابک پس آنحضرت فرمودند بگیرید
شخص را که فرار ننماید چون ملتفت شدم دیدم فرق آنجناب شکافته گردیده از ضربت ابن ملجم و اما شبیب بن بجره اول شمشیر
نمود در ضربت لیکن شمشیر او خطا نمود و بر طاق در فرود آمد پس مردم بر در مسجد شتافتند برای گرفتن ایشان شبیب بن بجره را شخصی
گرفت و او را بر زمین زد و بر روی سینه اش نشست خواست او را بکشد مردم گرد او دویدند ترسید او را بکشند او را رها کرد
فرار نمود بخانه خود رفت پسر عمویش داخل شد دید که حریر از سینه اش بر میکند گفت این چه حالت است بلکه
تو امیر المؤمنین را کشته خواست بگوید نه بزبانش جاری شد گفتا درخواست خود رفت و شمشیر خود را برداشت و بر روی
مراجعت نمود برو فرود آورد تا او را کشت اما ابن ملجم را شخصی از اهل همدان دستگیر نمود و شمشیر او را
از دستش گرفت نزد امیر المؤمنین علیه السلام آورد چون حضرت بسوی او نظر نمود فرمود النفس بالنفس یعنی
اگر من وفات نمایم شما نیز او را بقتل برسانید و اگر وفات نکردم خود دانم با او ابن ملجم گفت بخدا قسم که شمشیر خود را بهزار درهم
خریده ام و هزار درهم دادم او را بزهر آلود نمودم بر این صورت هیچگونه خطا نخواهد نمود علیا مخدره ام کلثوم فرمود
دشمن خدا آیا کشتی امیر المؤمنین را ای ملعون گفت کشتم پدر تو را ام کلثوم گفت امیدوارم که خدا او را شفا بخشد
گفت نه و باشد که عزای او را بر پا نمائید و بما شما تو هم میرائی گفت بخدا قسم بهای این ضربت را اوردم که اگر به تمام اهل زمین
قسمت نمایند همه را بنمایند هلاک پس ای خدا گفتند بلکه او را از پیش روی آنجناب به عیب بردند و خلق که شمشیرها بر او را بادندان
میکندند و میگفتند ای دشمن خدا ابن چه کار بود کردی هلاک نمودی امیر المؤمنین را و کشتی بهترین خلق خدا را ملعون بوقت مردن
نظر به فخر اصلا بر ایشان نمیداد پس ملعون را بجهت امام حسن علیه السلام بردند آنحضرت بدان طعن و ملامت بر وی
گشودند بعد از آن حضار عرض کردند یا امیر المؤمنین مرهم دل ما شما استدعا داریم ابن ملجم ملعون بما آن فرمائید تا ما او را
بدست آوریم فرمودند اگر من وفات یابم خود دانم با او و اگر وفات نمودم او را بقتل برسانید و ... او را مثله نکنید بر او زیاده چون
آنحضرت وفات نمودند بعد از فراغ از تجهیز آنجناب حضرت امام حسن علیه السلام امر فرمودند ملعون را از زندان بیرون
آوردند و او را بقتل رسانیدند بعد از آن ام الهیثم بنت اسود نخعیه از امام علیه السلام او را از وی طلب کرد که بسوزاند بیت
جسد ابن ملجم را با ونفس بفرمایید حضرت ... او را اجابت فرمودند جسد آن ملعون را با آتش سوختند و اما ... شبیب
را و اسوختند و اما آن دو نفر ابن ملجم همراه کردند که معاویه و عمرو بن عاص را بکشند پس بفرستند بلکه شخص ایشان شمشیر
خود را معاویه بود در حالتی که بر کوه بود بر ران او فرود آمد و لیکن کارگر نیفتاد در ساعت او را گرفتند و کشتند و اما
آن یکی که بجهت کشتن عمرو بن عاص ... در مسجد آن شوم که خود را ... عمرو بن عاص
را علتی عارض شده بود خارجه بن ابو حبیبه عامری ... که نایب او بود خارجه ... بود ناگاه آن شخص بکاه شمشیر
شمشیر حواله وی نمود او را دستگیر نمود نزد عمرو آوردند امر بقتل وی نمود خارجه بن ابو حبیبه ... در وقت
وفات نمود و در مدت بیمارش ... که چون آنحضرت را بخوابگاه بردند علیا مخدره زینب خاتون با اتفاق خواهر خود
ام کلثوم گریه کنان فریاد زدند ... شاهد که آنجناب در آن خوابیده بودند و این کلمات را میگفتند که ای پدر بزرگوار ما اطفال
ما بی پدر شدند بزرگان ما بی معاون و ملجأ شدند ... از برای شما بنهایت رسیده چون خلق
صدای گریه و زاری ایشان را شنیدند از بیرون حجره شروع بگریه و زاری نمودند و صداها را بجزع و فزع بلند
نمودند امیر المؤمنین علیه السلام از گریه ایشان بگریه در آمدند و از روی حسرت با اولاد و اصحاب نظر میفرمودند بعد

ازان در نور دیده خود حضرت امام حسن و امام حسین را نزد خود طلبیدند و ایشانرا در بغل گرفتند و بوسیدند بعد
ازان بیهوش شدند پس از ساعتی بهوش آمدند حضرت امام حسن علیه السلام قدحی از شیر بجهت آنحضرت آوردند که از آن
شیر را بدهان مبارک گرفتند بعد ازان فرمودند این شیر را برای اسیر خود ببرید بعد ازان فرمودند ای نور دیده حسن ترا
قسم میدهم بحقیکه من بر تو دارم که تا من حیات دارم او را غذای خوب بخورانید و با او مدارا نمائید و از طعام و شراب خود بوی
بخوران حضرت امام حسن علیه السلام بفرموده پدر بزرگوار خود عمل نمودند و سفارش آنجناب را در حق آن ملعون
بجا آوردند در حدیث است که روایت شده که چون ضربت بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زدند بعد از شمشیر مسموم
اثر زهر که ابن ملجم بدان شمشیر خود را آب داده بود بر جبین آنحضرت مشاهده نمودیم حتی اینکه بپاهای مبارک کشش
نظر نمودیم اثر زهر را در پاهای مبارک مشاهده کردیم چون این حالت را ملاحظه نمودیم از حیات امام خود مایوس شدیم مردم
در خانه آنجناب جمعیت نمودند حضرت ایشانرا موعظه و نصیحت نمودند و عمرو بن حنین سبعی آنجناب مانند مرغ دیگر
نقاط میمود و بدست مبارک لب خود را پاک میکردند بعد ازان اولاد خود را یک یک از صغیر و کبیر یاد دادند و نزد
خود طلبیدند و ایشانرا وداع نمودند و وصیت نمودند شما را بخدا سپردم اولاد حضرت شروع بگریه و زاری نمودند حضرت
امام حسن علیه السلام عرض کردند ای پدر بزرگوار چه چیز باعث شده است که شما اذن ندادید که دنیا و حیات خود فرمودند
ای فرزند کارها بسته شد از دو جهت قضیه ابن ملجم حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم لب مبارک
گشودم و دعا کردم که خداوندا مرا از شر امت خلاص کن رسول خدا فرمودند یا علی خدا دعای ترا مستجاب کرد باید
بعد از سه شب بکرامت ما بیائی پس بشنو که شب بعد از فرزند من دو رکعت نماز بجای آرید حسن و حسین
و وصیت میکنم شما را بنیکی کردن در حق مردم بعد ازان بیهوش شدند بعد ازان ملتفت شده فرمودند
خود را از لشکر جنیان اطلاع دادند که حسن باید نماز بخواند پس حسین شما را با نیکی و تقوی ... خدا را بخوانید شما را
میکنم وصیت من آنست که هر کس از شما مفارقت نماید و مجتمع شوید رسول خدا صلی الله علیه و آله
میشوم پیروی نمایند بر امام حسن علیه السلام نمودند فرمودند ای نور دیده چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و
کفن نما و حنوط کن ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... کافور حنوط ...
جبرئیل برای من ... صلی الله علیه و آله ... بعد ازان مرا بر سریر گذار و پیش ...
نشود و شما ... را ... که ... شما ... کلا ...
که ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... علیه السلام ...
بعد ازان ...
... رسول خدا صلی
الله علیه و آله ...
و ...
ازان هر ... چون صبح شود ...
ان ...
و ...

بخواهید را بهم بهم که اگر مطلع میشدند فرزندانم مشتاق هستند جسد مقدس شریف را بیرون می‌آوردند و با تیر ملعون را میزدند بعد
از آن با امام حسن و امام ابی عبدالله الحسین علیهما السلام شدند فرمودند ای نور دیده بدرستیکه تو از ظلم و ستم این امت شهید
خواهی شد پس ترا بادا به پرهیزکاری و صبر و شکیبائی بعد از آن بیهوش گردیدند پس از ساعتی بهوش آمدند و فرمودند اینک
مشاهده میکنم برادر و ابن عم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و عمویم حمزه و برادرم جعفر طیار و اصحاب رسول خدا را
و همه میگویند یا علی بتعجیل بسوی ما بیا بدرستیکه ما مشتاق لقای تو هستیم بعد از آن نظر بجانب اهل بیت خود نمودند
و فرمودند شما را بخدا میسپارم البته و کفیل حال شما خواهد بود پس شروع نمودند السلام علیکم یا رسل ربی لمثل هذا فلیعمل
العاملون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون این کلمات را فرمودند و عرق جبین مبین آنجناب فرو گرفت و زبان
مبارکش بشرح عبادت ذکر خدا نمود و پاهای خود را بسوی قبله کشیدند و چشم بر هم گذاردند و فرمودند اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله این را فرمودند و روح شریف بشاخسار جنان پرواز نمود و این قضیه
در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان در سال چهلم از هجرت واقع گردید بعد از آن علیا مخدره زینب خاتون و ام
کلثوم و زینبات و مخدرات اهل بیت گریبانها را دریدند و لطمه بر صورت زدند و صداها را بگریه و زاری بلند نمودند
بنحویکه صداهای ایشان بگوش اهالی جمیع اهل کوفه رسید و همه دانستند که امام شهید شدند مردم از زن و مرد و صغیر و کبیر
دوان دوان بخانه امام آمدند و بیقرار شدند فریاد و فغان و زاری و گریه و ناله بحدی بود که گویا مانند روز دیگر که رسول خدا
از دنیا وفات نمود و چون شب شد صدای عالم منقلب گردید و صدای ناله و شیون و فغان از میان زمین و آسمان استماع
میشد و تمام اشیا بدین مضمون ذکر میشد چون صبح گردید ما نوحه و صدای هوا را در دار و اشعار بنحویکه میخواندند
که مضمون بعضی از آنها این بود که ای اهل عالم بدانید کسیکه ابن ملجم شهید کرد بواسطه شهادت آنکس
ارکان و بنیان دین منهدم شد و قرآن و احکام خدا تبدیل گردید بواسطه قتل علی بن ابیطالب
ابن عم و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایت شده از جناب محمد بن الحنفیه که فرمود شبیکه
پدرم دنیا را وداع نمود با مشغول تجهیز او شدیم برادرم حضرت امام حسین علیه السلام آب میریخت و امام حسن
علیه السلام او را غسل میدادند و هر عضوی که برادرم خواستند بگردانند بدون آنکه کسی دست بزند میگردید تا آنکه
کفن او را حاضر ساختند از جنس بهشت و از آن بوی مشک و عنبر استشمام میشد بعد از آن برادرم حضرت امام حسن علیه السلام
خواهر مکرمه مخدره زینب و ام کلثوم را طلبیدند و فرمودند بیاورید حنوط جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را و آن
مخدره بتعجیل روانه شد و شیشه را آورد چون در شیشه را گشودند بوی خوشی از او ساطع گردید بنحویکه جمیع
خانها از کوچه های کوفه را معطر کرد بعد از آن او را بر پنج پارچه حسب الفرموده خودش کفن نمودند و طرف جلو
سریر را برادرم حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرفتند و مقدم تابوت گویا بدوش جبرئیل و میکائیل
بود و بهیچ جا دیگر نرسید مگر آنکه خم شد و تعظیم بجای آورد و خشوع نمود تا آنکه بموضع قبر رسیدیم تابوت
را بر زمین گذاشتند ناگاه صدای نوحه و زاری از مردم کوه بلند شد ناگهان از در بنا الطلم بر صورت میزدند و گریه و زاری
از مردم میشنیدند برادرم حضرت حسن علیه السلام الحال بر گردا بیند و منع نمود ایشان را از گریه و زاری برادرم حضرت
حسین علیه السلام این کلام میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن
برادرم امام حسن علیه السلام پیش ایستاد و نماز گذارد و حسب الوصیه پدرم هفت نوبت تکبیر گفت چون خواستند او را
دفن نمایند ناگاه قبری مهیا دیدند که در آن لحدی ساخته بودند و در آن بوی طیب طاهره بود که بدستیکه مشتاق لقای او بودند
در حالت نگاه پدید آمده که چون تابوت حضرت را در لحد خوابانیدند صیحه صیحه و صوت از هوا آمد و بلند شد که ...

که اهانت بد نشنیع بکار خالد ... خود میکرد ... بودند با آنکه مسلمان بودند ... بود و ... رضا بلد و
منافق بحضرت بود اکنون بعد از آن اصحاب و اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را تسلیت دادند و بکوفه مراجعت نمودند که ۲۱۶
از دشمنان از حال ایشان مطلع نکردید چون صبح شد بعضی از خواص حضرت بیرون آوردند و بر پشت کوفه بر زمین کذارند
وحضرت مجتبی علیه السلام بر او نماز کذارد بعد از آن تابوت را بر پشت ناقه بستند و بعضی از غلامان خود را همراه نمودند که
مدینه را پیش کرفتند حضرت امام حسن علیه السلام چون بخانه مراجعت نمودند عابا مجدده ام کلثوم بر او وارد شد
و خواهش نمود که ابن ملجم را بقتل رسانند و ساعتی او را امان ندهند حضرت سؤال او را اجابت نمود و امر کردند که ملعون
از زندان بیرون آوردند و اهل بیت و اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله
بودند از قبیل صعصعة بن صوحان و احنف و غیرهما را جمع نمودند تا با ایشان مشورت نمودند که در خصوص قتل ابن ملجم
رای همه بران قرار گرفت که او را باید بالوان عذاب بسزا رسانند ... او را مهلت ندهند ... بکردار شده کرد که بعضی
کشتن او شفی خلاف شد عبدالله بن جعفر گفت ... اعضای او را قطع کنید بعد از آن او را بکشید محمد بن الحنفیه
گفت او را نشانه تیر کنید اول بعد از آن با آتش بسوزانید دیگری گفت ... او را ... کشید اما حضرت امام
حسن علیه السلام فرمودند من اطاعت میکنم آنچه را که پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام امر فرموده باید یک ضربت شمشیر بر او بزنم
که در همان ... بسوزانید بعد از آن او را با آتش ... پس امر فرمود آن ملعون را در میان ... بیاورند
در همان موضعی که شمشیر بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زده بود و مردم لعن ... را منع نمودند آن ملعون جواب
نمیکفت پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند ای دشمن خدا بجلال خدا قسم که کشتی امیرالمؤمنین و امام المسلمین را و ظاهر
نمودی فساد را در دین آن ملعون عرض کرد یا حسن تا چند ... چه اراده داری ... زیاده مرا مرخص نمودند اراده کشتن دارم ... که
کشتن ... را عرض کرد هر چه خواهید همان کنید و لیکن زیاد ... بکرید ... شیطان اخو ... و خدا را
فراموش نمودید ... منع نمودم نفس خود را اطاعت نمود ... بر من ... شروع بکریه نمود ... کریه
کریستن شدید ... فرمودند آن ملعون برای چه کریه میکنی عرض کرد برای آنکه شیطان بر من غالب شد و فراموش کردم ذکر
خدا را و در زمره ... آن ... شدم و ... ملامت ... کردم ... کشتم ... روا ... در دست
تو اسیر و دستکیرم پس هر چه خواهی ... قصاص ... خود را از من بکن حضرت امام حسن علیه السلام بر خواست شمشیر کشید که کردن
آن ملعون را جدا نماید از شدت ... کثرت ازدحام مردم شمشیر آنحضرت ... و کردن ابن ملجم ... افتاد در میان
خون ... حضرت ... عبدالله الحسین ... عرض کرد ای برادر تا من ... از ... و مادر
... و برادر این قصاص ... اکر من هم ... برادر ... شاید تشفی ... حاصل شود فرمودند
چون شمشیر را بلند کرد ... حضرت ... شمشیر را کرفتند ... حضرت امام حسن علیه السلام
زدند ... بعد از آن مردم با شمشیرها بر جسد ... او را قطعه قطعه نمودند بعد از آن
جسد او را جمع نمودند از مسجد بیرون بردند ... او را بسوزانیدند ... و بعضی گفته اند که ... او را در میان
کوفه ... و ... کشیدند ... صدای ... که ... ناری ...
از آن ... بیرون ... شدند ... او را با ... قطعه نمودند ... آتش را ... کرد
وجسد ... کوفه ... اوردند ... او را بسوزانیدند ... در ... شده کیسون
ابن ملجم را نزد حضرت امام حسن علیه السلام آوردند عرض کرد میخواهم یک کلمه ... سخن بکویم حضرت امام ... نمودند
وفرمودند میخواهی ... بدندان ... عرض کرد بجلال خدا قسم ... که ... بدندان ... نیع

بکنند

میکنم باب در بیان آنچه بعد از قتل امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد از حسن بن محبوب با من ... معروف و باسند
حکایت شده که روزی در مسجد الحرام بودم دیدم مردم را که بر اطراف مقام ابراهیم جمع شده بودند از کیفیت پرسیدم که چه واقع شده
و سبب این ازدحام خلق چیست گفت شخصی راهبی مسلمان شده مردم بالای او جمعیت نموده اند پیشتر رفتم دیدم پیر مرد سال خورده را
جبه کلاه پشمینه پوشیده در بالای مقام ابراهیم نشسته میگوید که در صومعه خود نشسته بودم چون بیرون نگاه کردم دیدم مرغی بصورت
کرکس از هوا فرود آمد در کنار دریا بر روی سنگی نشست پس قی نمود یک ربع انسانی را بعد از آن طیران نمود و از نظرم غایب گردید
طولی نکشید مراجعت نمود و یک ربع دیگر از انسانی قی نمود باز طیران نمود و برگشت ربع دیگری قی کرد ثالثا طیران کرد و برگشت
و ربع دیگر انسان را قی کرد و چهارم آن بود دیدم این چهار ربع انسان بهم ملصق شدند و مثل انسان تمامی گردید بهیئت انسان
من تعجب نمودم که ناگاه مرغ برگشت ربعی از اعضا و یک ربع او را بلعید و طیران نمود مراجعت کرد و ربع دیگر را بلعید تا چهار مرتبه
تمام او را بلع نمود من بتعجب و تحیر افزودم و متفکر و متحیر ایستاده بودم که ناگاه همان مرغ مراجعت نمود و بهیئت مذکوره چهار نوبت
چهار ربع انسانی قی نمود و بهم متصل شدند و انسان شد پیشتر رفتم و پرسیدم ای مرد تو کیستی و نام تو چیست جواب نداد گفتم بحق
آنکسی که ترا خلق نمود نام خود را بمن بگو گفت منم عبد الرحمن بن ملجم مرادی گفتم بکدام عمل مستوجب این عقوبت شدی گفت
بقتل رسانیدم علی بن ابیطالب را از این جهت خدا این مرغ را بر من موکل نموده روزی چند مرتبه مرا باین طریق میکشد و این
گفتگو بود که آن مرغ هویدا گردید و یک ربع او را بلع نمود و طیران نمود پس از لحظه برگشت ربع دیگر را بلعید تا ثالثا طیران
نمود پس از مراجعت ربع دیگر را فرو برد چون آن مرغ پرواز کرد من از کسی پرسیدم علی بن ابیطالب کیست گفتند ابن عم
رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسلام کردم بپیغمبر صلی الله علیه و آله بحق است از این جهت مسلمان شدم از جمله وقایعی که
بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام رخ نمود گریه کردن آسمان و زمین است ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت نموده که آنجناب فرمود چون مؤمن از دنیا برون رود آسمان و زمین تا چهل روز گریه میکنند و اگر
عالمی بمیرد چهل ماه بر او گریه میکنند و اگر پیغمبری بمیرد چهل سال بر او گریه میکنند پس ... مبارک بسوی امیر المؤمنین ...
کرده فرمودند یا علی بعد از شهادت تو چهل سال آسمان و زمین گریه میکنند و در حدیث دیگر از ابن عباس روایت
شده که بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه آسمان سرخ و خون بارید و از سعید بن مسیب
روایت شده که بعد از شهادت آنحضرت هیچ سنگی را از زمین حرکت ندادیم مگر اینکه در زیر آن خون غلیظی مشاهده کردیم
و از بعض کتب عامه نقل شده که عبد الملک بن مروان سؤال نمود زهری را از نشانه و علامت قتل علی بن ابیطالب علیه السلام
در جواب گفت که هیچ سنگ بزرگ و کلوخی در بیت المقدس از زمین برداشته نشد مگر اینکه خون غلیظ از زیر
آن جاری شد باب در بیان معجزات و کراماتیکه از ضریح مقدس امیر المؤمنین علیه السلام ظهور و بروز نمود
و اخبار و حکایات در این باب زیاده از حد احصا است و در این کتاب اشاره مینمائیم بچند تا از آنها که چند نفر از علماء روایت
نموده اند اسمعیل بن عیسی عباسی نقل نموده اند که گفت ... و رحمت بود پس از فراغ از نماز بمنزل خود داخل شدم خواستم مراجعت نمایم
گفت چون ... از خواب بیدار شوید در اینجا بیا شغل لازمی بود ... بمنزل رفتم در حالتیکه انتظار مرا داشت
چون مرا دید گفت فلان و فلان را با خود بردار و غلام سیاه پر قوتی را نیز همراه نمود و گفت بر مرکب سوار شوید بتعجیل
روانه شوید بسوی قبریکه خلق را بفتنه انداخته و میگویند قبر علی بن ابیطالب علیه السلام است چون در آن موضع رسیدید
قبر را نبش کنید و هر چه در او هست برای من بیاورید پس حکم را با کلنگ و بیل همراه نمود رفتیم تا بکرسی رسیدیم بر سر قبر
کوشه نشستیم و کلنگها را از آن شروع بقبر کندن نمودند و با خود میگفتند لا حول و لا قوة الا بالله مقدار پنج ذراع
حفر نمودند بموضع صعبی رسیدند گفتند کلنگهای ما از کار ماند و ما را توانائی نیست ...

پس آن غلام سیاه پیش آمد و کلید را گرفت داخل حجره گردید بلی کلید بکار رفت و ناله از میان آن حجره بیرون آمد
بشنیدیم که آن بینا نابینا را از صدای خود بیهوش کرد ناله بیکره بکار رفت و صدای سخت بلند از او شنیدیم کلید بیم را چون ۲۲۱
فرود آورد آوازی سخت صعب بر استماع نمودیم و فریاد و صیحه غلام بلند گردید پیش رفتم سبب ناله و صیحه اش را پرسیدم
جواب نداد و استغاثه و طلب فریاد رسی مینمود در بعضی بهر کس شنید او را بیرون آوردند چون نظر کردیم از بینایی گشته اثر
نابینا بود چون بیدار می بود و لا ینقطع استغاثه میکرد و تا کسی سخن میگفت او را پریشان تر میشد و مرا بیم که نمودیم هر قدر
که میان ایشان گفت و شنید بدانستم صبر نکند تا انکه رسیدیم بنزد غم خود را و گفتند تا بدو گفتم چه دیدی چه شنیدی تا ذکر کرد خود نماید
و پشیمان گردید پس توبه نمود و در همان شب از راه وادی سوار شد بسوی مصعب بن جابر روانه شد و خواست نمود
صندوقی از برای ضریح مقدس آن حضرت بسازد و کسی را فرستاد که برای سوی ایران و ضبط صندوق کسی را از کنه این امر
آگاه نکرد تا اینکه آن غلام سیاه در همان روز وفات نمود و از جمله حکایات منقوله آنست که شیخ حسن بن
حسین بن طحال مقدادی از پدر خود او از جد خود نقل نموده که وقتی جوانی ملیح و خوش رو با لباس های نظیف بنزد من آمد
و در حاشیه بمن داد که او را شبی در میان حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واگذارم و در را برویش ببندم و پنهانی
از او کردم و او را در میان حرم گذاردم و در را بستم و بخواب رفتم در عالم واقعه خدمت مولایم حضرت امیر علیه السلام
مشرف شدم فرمود تا بحیل بر خیز و آن شخص را که در میان حرم است بیرون نما بدرستیکه نصرانی است مسیحی مذهب
است پس برخاستم و همه را خوابیدم و برخاستم و او در حرم گذاردم و گفتم بیرون شو بدرستیکه تو حرم را کردی و ملوث
نمودی آن جوان گفت در خاطر داری فرمود ایام نصرانی ... جوانان ... گفتی من مسلمانم گفتم و بالا نبوده آن کار دیگر کرده
گفتم تا کی شود بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام در خواب مرا خبر داده بدرستیکه بودن تو و امر فرموده که ترا بیرون
نمایم چون جوان این سخنان را شنید گفت شهادت میدهم بدرستیکه من شنیده ام بودم که ...
خداوند بنوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه اطهار بیرون آمدن من از شام و دیار
هیچ کس مرا نمیشناخت پس آنکه ترا آگاه کرده اینکه از در موقع این کار با هیچکس خبر خواهد بود از این جهت مسلمان شده
و ایضا از جمله حکایات عمران بن شاهین است که از بزرگان عصر خود بود ... بسبب عضد الدوله
عباسی با وی رنجه نمود عضد الدوله در صدد گرفتن او بر آمد تا که بلیغی نمود که هر جا او را بیابد بنزد وی بیاورند عمران
لا بد و ناچار فرار بر قرار اختیار نموده پناه بمشهد غروی یعنی حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام برده و در حرم آنحضرت
علیه السلام تحصن گردید شبی آنحضرت را در خواب دید فرموده ندای عمران فردا فنا خسرو در این مکان خواهد آمد و
هر که در اینجا باشد بیرون مینماید و حرم برای او خلوت میکنند پس فلان جا ایستاده فرمود نما و مرا از فلان گنج منصد سر و
فرموده بود در اینجا پنهان شو تا کسی ترا نبیند چون عضد الدوله داخل شود شروع بزیارت نماز و دعا نماید ...
بمیلاد آل او قسم دهد برای ظفر یافتن بر تو در سینکه شدن تو چون الحاح او از حد گذرد پیش برو و بگو ای پادشاه
این شخص کیست که این همه الحاح برای گرفتنش میکنی جواب گوید شخصی با من در مقام ستیزه که برآمده و با اهله در امر
سلطنت من خواهد نمود بدین بوی و بگو اگر کسی ترا از حال او آگاه نماید بهطلای پادشاه در حق او چه خواهد بود گوید اگر
از من بخواهد که او را عفو کنم قبول نمایم پس تو پیش برو و خود را باو بشناسان عمران گوید چون آن شب صبح کردید
در میان حرم رفتم و آنچه مولایم امیر المؤمنین علیه السلام بمن تعلیم فرموده بود عمل نمودم و مکالمات با عضد الدوله
وقوع بهم رسانید تا انکه گفتم منم عمران بن شاهین گفت کیست ترا این طریق را و چه کسی این کلام را تعلیم کرده است گفتم
مولایم امیر المؤمنین علیه السلام در خواب خود را از او در آخر برای او گفتم گفت ترا بحق امیر المؤمنین قسم میدهم که

مرا

که اینجا بنام مرا برای تو بیان فرمود گفتم ای حضرت بحق این جناب قسم که او این فرمایشات را فرمود عضد الدوله گفت بحق خدا قسم
که عمران بن شاهین را در خواب دیدم و قبله مرا از حال مطلع نبود برای آنکه نام من فنا خسرو است پس عمران را خلعت داد و تخت بخشید و او را همراه خود بکوفه
برد و چون که عمران نذر کرده بود که اگر عضد الدوله او را عفو نماید پیاده و پای برهنه بزیارت امیر المؤمنین علیه السلام
مشرف شود از این جهت در میان شب تو سلیمان دقاق بیرون رفت و خود برای این عمل برخواست و راه نجف را پیش گرفت علی بن طحال
که یکی از مستحفظین حرم مطهر بود در میان شب خواب دید امیر المؤمنین علیه السلام را که در عالم واقعه با و فرمود برخیز و در حرم را
بروی دوست ما عمران بن شاهین بگشا علی بن طحال مضطرا از خواب بیدار شد به در حرم آمد چون در را گشود دید عمران
را با پای برهنه و بجز میان بلند بود گفت ای مولای من داخل شو عمران گمان نمود که علی بن طحال او را بدیگری اشتباه نموده
بلکه گفت مرا میشناسی گفت آری تو عمران بن شاهین هستی عمران گفت من عمران نیستم علی بن طحال گفت بیقین تو عمران
هستی اینک مولای من امیر المؤمنین علیه السلام در خواب بمن فرموده که برخیز در را بروی دوست من عمران بگشا از این
جهت بود که برخیزم در را گشودم عمران گفت ترا بحق مولای تو امیر المؤمنین علیه السلام قسم میدهم این کلام را بحضرت تو
فرمودند علی گفت بحق مولایم قسم که این را گفتم امیر المؤمنین علیه السلام بمن فرمودند پس عمران در آستانه را بحضرت بوسه
داد و شروع نمود و اینها از جمله حکایات است در معنی شدن شمشیر است مجالس این حکایت را اینجا از حسن بن
علی لکه یکی از مستحفظین حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین نقل شده از اشخاصی که در سال چهار صد و هشتاد و چهار در جمعی
از مشایخ زندیه که در کوفه مسکن داشتند هر شب را بزیارت حضرت مشرف میشدند در میان آنها شخصی بود عباس نام
ابن طال گویا در ماه مبارک رمضان شبی از نوبت های متعدد حفظ و حراست حرم با من بود جماعت بسیاری بجا در نماز
برشته حرم آمدند در با نمودند در را گشودم عباس مذکور شمشیری بر سر داشت از صبح تا وقت خود موضعی از حرم
شمشیر خود من جا را بوی نشان دادم گفتم در فلان موضع بگذار پس مرا ندید افروختن شمعها دیدم چون شمع و مشعلها
افروختند بآنها اشتغال داشتم و بکار عبادت مشغول گردیده نماز و دعا شد تا اینکه فراغ از زیارت خواستند
بمنزل خود مراجعت نماید عباس سراغ شمشیر خود رفت جای او را خالی دید از من جویا شد که شمشیر را ندیدی گفتم
همان موضع که گذارده در آنجا خواهد بود پس باتفاق یکدیگر هر قدر تفحص و تجسس نمودیم اثری از شمشیر نیافتیم عباس
چون مایوس گردید بیقین کرد که شمشیر او را سرقت شده داخل حرم شد و بالای سر مقدس نشست و عرض کرد
یا امیر المؤمنین عباس یکی از دوستان تو است الحال پنجاه سال است تمام ماههای رجب و شعبان و رمضان را
شبها بزیارت تو آمده و شمشیر یکه از سرقت شده عار بر میباشد بحق خدا قسم که اگر شمشیر مرا برمن برنگردانی دیگر این
امر زیارت من خواهد بود و با جناب دیگر هرگز بزیارت تو نخواهم آمد این را گفت و از میان حرم بیرون رفت و راه
منزل خود را پیش گرفت چون صبح شد من کیفیت را بعرض سید نقیب سید شمس الدین علی بن مختار رسانیدم پس مستحفظین
بود رسانیدم از این واقعه متغیر گردید و با بواب عتاب بروی من گشود که من مکرر بتو سفارش کردم که در میان حرم
شب کسی را راه مده سوای خدام و مستحفظین من قسم یاد نموده ام که بغیر خدام احدی را راه ندادم و جمیع صحن و بارگاه را
گردش نمودیم کسی را ندیدیم شمس الدین از این معنی بسیار متألم و غمناک گردید چون سه روز گذشت و از تکبیر و تهلیل
انجا خبری نشنیدم برخاستم در را گشودم چون نظر کردم عباس را دیدم همان شمشیر معروف بر کمرش بسته وارد حرم گردید
بمن گفت یا حسن این همان شمشیر است که دو شب پیش از من سرقت شد گفتم در کجا یافتی گفت مولایم امیر المؤمنین علیه السلام
در خواب بمن فرمود ای عباس برو غضبناک مباش و دلگیر مشو در خصوص سرقت شمشیر بشهر حله در خانه فلان بن فلان
در فلان غرفه شمشیر خود را بردار و بگو فرموده ام که او را به ما بسپارد مکن و اهل آنجا از این مطلع نگردان پس بحله رفته شمشیر

الدینه رفتم و گفتم تا بعرض او رسانیدم چون صبح شد نقیب را در حرم کردید عباس گفت خواب خود را اعاده نمود نقیب
شمشیر را از او گرفت گفت تا نگویی شمشیر را که سرقت کرده بود نمی دهم عباس گفت ای سید و ای آقای من خلیفه ۲۲۳
امیرالمؤمنین علیه السلام مرا منع فرموده از افشای حال شخص سارق امر بکتمان نموده از این جهت معذورم پس عباس
شمشیر خود را گرفته روانه شد و کسی از حال سارق مطلع نگردید حکایت دیگر آنکه در مشهد غروی شخصی بود ابو جعفر نام
در دکان بزازی شخصی ملتمس از آنکه پولی قرض نماید ابو جعفر ابا نمود آن شخص در ایام الحاح نمود و اصرار کرد آخر الامر ابو جعفر شصت
تومان بوی داد و او را در میان حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام برد و آن شخص را شاهد گرفت برای طلب خود
آن شخص مبلغ را گرفت و از پی کار خود رفت مدت سه سال گذشت بنا دین ابو جعفر رد ننمود در مشهد غروی یعنی نجف
اشرف مرد صالحی را که بود مفرج نام شبی در خواب دید آن شخص را که پول از ابو جعفر قرض کرده بود وفات نموده جنازه
او را که نزدیک حرم آورده اند برای طواف آن خواستند وارد حرم نمایند که ناگاه نوری ساطع شد و جمال عدیم
المثال سید اولیاء علیه السلام هویدا گردید و فرمود مرخص نیستید که این جنازه را داخل این بناء نمایید احدی
ماذون نیست که بر او نماز گذارد آن شخص پسری داشت یحیی نام پیش رفت عرض کرد یا امیرالمؤمنین پدرم از دوستان
شما بوده چرا ما را منع می فرمایید از آنکه او را در حرم شما طواف بدهند فرمود راست میگویی پدر تو از دوستان ما است
ولیکن حق ابو جعفر که بوی قرض داده و مرا شاهد گرفته بر قرض خود حال سه سال است گذشته هنوز پول او را
نداده مفرج از خواب بیدار شد چون صبح شد خواب خود را برای بعضی از ثقات نقل نمود ابو جعفر را طلبیدند
گفتند از فلان چه طلب داری گفت چیزی طلب ندارم گفتند وای بر تو امام علیه السلام گواهی داده بر اینکه تو از وی
طلب داری همینکه گفتند که امام گفته امیرالمؤمنین علیه السلام ابو جعفر از شنیدن این کلام بر رو در افتاد و شروع بگریه
و زاری نمود کسی را بطلب آن شخص که قرض را گرفته بود فرستادند و بدو گفتند تو از جمله مالکین خواهی بود سبب
تفصیل واقعه خواب را برایش بیان نمودند آغاز گریه و زاری کرد بعد از آن بمنزل خود رفت مبلغ را آورد تسلیم ابو جعفر
نمود حکایت دیگر آنکه از عبدالرحمن بن محمد نقل شده که روزی در کنار در مقابل در صحن سرای حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام نشسته بودم دو نفر وارد شدند یکی از آنها خواست بگریه را قسم دهد در خصوص دعا بکند تا و ممنون
آن دیگری با و گفت تا از خدا اندیشه کن بدون جهت مرا قسم مده زیرا که تو خود میدانی که بر حقیقه ندا ری بواسطه فساد
و دشمنی که با من داری میخواهی مرا قسم بدهی جوان مدعی گفت لابد باید قسم را ادا نمایی جوان مدعی علیه برگشته رو
بسوی آسمان نمود و عرض کرد پروردگارا مرا قسم میدهم بحق صاحب این ضریح که هر گاه از ما که خیال تعدی بدیگری دارد
او را ابتلا دهی و فیصله مهلت نده و هر چه سزاوار است او را نابود کن شروع بقسم نمودن کرد چون از قسم فارغ
گردید جوان مدعی بیهوش گردید او را بخوانه بردند در ساعت وفات نمود و از جمله حکایات بولس که از زید نساج
نقل شده و مجمل این حکایت آنکه زید گوید رفیقی داشتم یکی من پیره مرد بود سال خورده و آثار زهد و صلاح و علامه تقوی
ظاهر میشد از سرکم عزلت گزیده و مدتها ترک مراوده و معاشرت با خلق نموده بغیر از روز جمعه از خانه بیرون نمی آمد روز
جمعه بود من به زیارت امام رفتم با او در رفتم چون وارد روضه انجا شدیم مرد همسایه مرا در انجا دیدم جامهای خود را
از بدن کنده و آب از چاه کشید برای آنکه غسل جمعه و زیارت بجای آورد چون نظر کردم میان کتفش زخمی دیدم
جراحت منکری که مقدار یک شبر فاصله بود در بالای دو کتف وچرک و خون از آنجا جاری بود مرا از او متنفر شدم و دلم
مشمئز گردید ملتفت شد گفت تو زید نساجی گفتم آری گفت مرا اعانت نما در غسل کفتم بحق خدا قسم که تا مرا خبر دار نکنی
از واقعه خود و سرگذشت این جراحت نکویی ترا اعانت نکنم گفت با دیگری را خبر دار کنم بشرط آنکه تا حیات دارم آنرا اظهار نکنی

گفتم
نمایی قبول نمودم گفتم مرا اعانت کن در غسل چون فارغ شدم جامهای خود را پوشیدم گفتم خود را بیان نما پس من
او را اعانت کردم چون لباسهای خود را پوشید گفتم شرح حال خود را بگو گفت بدان و آگاه باش که ما ده نفر رفیق بودیم و قطاع
طریق بودیم دزد و تمام عمر خود را بفسق و فجور و انواع معاصی صرف مینمودیم و با هم قرار گذارده بودیم که هر شب یک نفر از رفقا
طعام لذیذ و شراب عتیقی ترتیب داده در خوانه او مهمان باشیم چون شب طرح شد در خوانه یکی از رفقا طعام خوردیم
بقانون هر شب شراب آشامیدیم مست و لایعقل بخوانه مراجعت کردم بخواب رفتم مدتی از شب گذشت زوجه ام مرا بیدار
نمود و گفت ای مرد فردا شب نوبت مهمانی با تو است حال آنکه در خوانه ما یکدانه گندم و جو نداریم در بیدار
شدم و مستی شراب برطرف گردید بفکر خود گفتم چاره و تدبیر چیست گفت امشب جمعه است که بدر خانه مولای
ما علی بن ابی طالب زائرین مشرف شده هستند بر جسر بر سر راه ایشان کمین کن تا آنکه شاید یک نفر تنها در تو شود او را برهنه نما و جامههای
او را فردا بفروش اسباب لوازم مهمانی فردا شب را تمام فراهم نما رای او را پسندیدم برخواستم روانه شدم در خندقی که در پشت کوه
واقع است کمین کردم و آنشب بسیار تاریکی بود ترسی جهید دیدم دو نفر از سمت کوفه میآیند برق درخشید جستن نمود
نظر کردم مرد و زن بودند بسیار خوشوقت و خورسند شدم با خود گفتم عجب طعمه بدام شد چون نزدیک شدند من
خواستم بسوی ایشان دویدم با ناخن دم که زود رفتند سر خود را برهنه نماید شد تخوف شروع نمودند لباسهای خود را از بدن
خلع کردند و آنچه زر بود داشتند ندا حمد دادن آنها برقی درخشید نظر کردم یکنفر از ایشان عجوزه بود و دیگری دختر بود بنهایت
ملیح حسن و جمال و زیبایی شیطان بر من وسوسه نمود و نفسم سرکشی کرد با خود گفتم دختر با این حسن جمال و زیبایی هرکس
دچار تو نخواهد شد کام خود را از وی حاصل نما او را گرفتم بروی زمین خوابانیدم آن عجوزه پیش آمد گفت ای مرد آنچه
زر بود تمامی را از ما گرفتی بر تو حلال باشد آنکه ما را رها کنی بسوی اهل خود برگردیم و بدان که این دختر یتیم است مرده
پدر را در ورنه مادر دارد و حسنم فردا شب شب زفاف او است بخوانه شوهر میرود امشب این گفت بخاله فردا شب مرا بخوانه
پسر عمویم میبرند بخوانه رفتم که من بسیار رشوت را دریسید و آقای خود علی بن ابیطالب علیه السلام را زیارت نمایم چون
بخوانه شوهر بردم مرا اذن زیارت ندهد اذن حمد من تو خواستم او را با خود برداشتم بزیارت امیر المؤمنین علیه
السلام ببرم پس ترا بخدا قسم میدهم که پرده عصمت او را پاره مکن و در میان قوم و قبیله او را رسوا مکن و از خدا بترس
شرم نکن و از امیر المؤمنین آنکه نمودم آن عجوزه را عقب انداختم و دو لبهای دختر گرفتم در حالتیکه برهنه و عریان بود
و خود را باز من تعجوزه میباوی نجنبد بند زیرجامه اش را گرم برتکه هم منزه آخر الامر یشربه از همه کند را بیدم او را برزمین
زدم بروی سینه اش نشستم و هر دو دستش را بیک دستم گرفتم و بدست دیگر گرهای بند زیرجامه اش را شروع نمودم
بگشودن آن دختر با انتظار میکرد در آن زمان صیحه افکنده باشد میگفت با این کلمات میگفت المستغاث بک یا الله المستغاث
بک یا امیر المؤمنین خلصنی من ید هذا الظالم بخدا قسم که کلام او تمام نشده که صدای سم اسبی از عقب سر شنیدم با خود گمان
کردم که این یکسوار بیشتر نیست و تو مرا از زنا او باز نخواهد بود چون نزدیک رسید نظر کردم جامههای سفید به
بر اسبی ابلق سوار است بوی مشک و عنبر از او بمشام میرسید با تکبر فرمود که ای مرد دست از این دختر بردار و گفتم
که دنبال کار خود برو تو را از چنگ غیرت نجات نامی که شفاعت مکن این میان چون این کلام را از من شنید در غضب شد سر شمشیر
بر کشیدم آشنا کرد من بیهوش شدم بروی زمین افتادم و دنیا بر دور دیده ام تیره گشت بطوریکه نتوانستم سخن بگویم و نه
چشمها تمام شد و لحظه در عالم بیهوشی میشنیدم کلام او را که رو بسوی آن دو نفر زن نمود و گفت برخیزید لباسهای خود
بپوشید و زیورهایتان را بردارید بمنزل خود برگردید با عجوزه گفت امید تو کیستی که خدا بواسطه تو ما را منت گذارد
خداوند ترا رحمت کند حال که برما منت گذاردی احسان خود را تمام کن و ما را بجهت مطهره بسید مولای ما امیر المؤمنین

برسانی که اینجا بنده زیارت کنم دیدم آنجا دندیمی فرمودند فرمودند منم علی ابن ابیطالب برخیز برو بجای خود برگرد بلند زیارت
شما را قبول کردم پس آن زن و آن دختر برخواستند دست و پای آنجا را بوسیدند با کمال خوشحالی رسیدند و انکوفر شدند ۲۲۵.
بعد از آن من بهوش آمدم زبانم گشوده گردید عرض کردم ای سید و آقای من بد دستیکه من توبه کردم و از کرده خود
پشیمانم در حضور شما شرط میکنم که بعد از این پیرامون هیچ معصیتی نگردم فرمود اگر توبه کرده ای خدا توبه ات را
قبول خواهد کرد عرض کردم خدا را گواه میگیرم بر آنچه میگویم بعد از آن عرض کردم ای مولای من
اگر بدین حال بشهر و اگر در پی بنده من از این ضربت هلاک خواهم شد پس آن حضرت
مراجعت فرمود و کفی از خاک برداشت و بموضع جراحت گذارد [illegible]
آن گشاید بقدرت خداوند آن زخم در ساعت ملتئم گردید [illegible]
گویند من گفتم چگونه میگوئی ملتئم گردید و حال آنکه زخم [illegible]
است الحال آن شخص گفت بخدا قسم که این جراحت زیاده بود
از اینجا الحال مشاهده میکنی و اثرش باقی مانده
برای موعظه و تنبیه
دیگران است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۳۶ الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اما بعد این مختصریست در عجایب مخلوقات و صانع [illegible]

باب اول در بیان حدوث عالم و کیفیت آن و بعضی از کلیات امور بدان که [illegible] مسلمین بلکه جمیع ارباب
ملل [illegible] آنکه ماسوای [illegible] جلت عظمته و ماسوای صفات کمالیهٔ او حادث هستند یعنی که هر یک از موجودات
مسبوق به عدم بودند یعنی اول نبودند و به مقتضای حکمت بالغهٔ الهیه در وقتی از اوقات موجود شدند و [illegible] بودن اختصاص
دارد [illegible] علت وجود موجودات است یعنی حضرت حق جل و علا [illegible] رضوان الله علیه که از اجلهٔ علمای امامیه است در کتاب
[illegible] ادعای اجماع جمیع انبیا و اوصیا [illegible] فرموده و صاحب ملل و نحل که [illegible] از بزرگان علما است در نهایة الاقدام و محقق
طوسی [illegible] بدان که عالم مخلوق است [illegible] خلق فرموده است [illegible] باری تعالی
[illegible] کسی که [illegible] نموده است [illegible] قائل شده است
[illegible] علمای فرقهٔ ناجیه شکر الله مساعیهم [illegible] کفر و الحاد شمرده اند و هر یک
براهین عقلیه [illegible] کتاب [illegible] و چونکه فهم عوام قاصر است از ادراک براهین عقلیه
[illegible] آیات و اخبار [illegible] منتفع و بهره مند گردند و این عاصی [illegible] مطلب
[illegible] آیات در سورهٔ بقره میفرماید هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات
و هو بکل شیء علیم [illegible] اوست خداوندی که خلق نمود از برای شما تمام آنچه در روی زمین است از حیوانات و نباتات و غیر
اینها بعد از آن خلق فرمود از برای شما آسمانهای هفت [illegible] و اوست عالم به جمیع اشیاء [illegible] دلالت [illegible] تمام اشیاء و حلال
بودن جمیع چیزها [illegible] دلیلی بر حرمت [illegible] از جانب شارع [illegible]
[illegible] معلوم است [illegible] هر قدر [illegible]
[illegible] زمین است زیرا که ما فی الارض شامل است تمام نعمتهای ظاهره را و از جمله آیات دالّه بر این مطلب [illegible] است
که در سورهٔ انعام میفرماید الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور یعنی حمد و ستایش مخصوص [illegible] خداوندی که خلق
فرموده آسمانهای [illegible] زمین و ظلمات و نور [illegible] در سورهٔ اعراف میفرماید
ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و در سورهٔ یونس میفرماید ان ربکم الله الذی خلق السموات
و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر و در سورهٔ هود میفرماید هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و
کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا حاصل مضمون [illegible] پروردگار شما خلق نمود آسمانها و زمین را به فاصلهٔ شش
روز [illegible] ستة ایام [illegible] اختلاف است مشهور [illegible] علما فرموده اند که مراد ظاهر است
که شش روز از روزهای دنیا باشد [illegible] روایت شده که مراد روزهای آخرت است که هر روزی هزار سال بوده باشد و [illegible]
[illegible] باعث و سبب خلق کردن زمین و آسمانها در شش روز یا شش هزار سال [illegible] قادر بود که آنها را در یک طرفة العین خلق نماید [illegible]
[illegible] ملائکه باشد [illegible] حاصل [illegible] و شاید که سبب تعلیم خلق باشد [illegible]
[illegible] خلقت زمین و آسمان و آیات بسیار دیگر [illegible]
ذکر آنها [illegible] بعضی از آنها [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا [illegible]
خلق [illegible] ملائکه [illegible] آسمانها و زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمانها و زمین [illegible]

[illegible]

تشنه نبود و حال آنکه قادر بوده که در یک طرفة العین آنها را خلق نماید برای آنکه بنماید ... ظاهر کرد امر خود را که خلق میفرماید
پس ایشان عالم شوند بحدوث و قدیم نبودن آسمانها و زمین و خلق نفرموده عرش را بجهت آنکه او محتاج بوده باشد بدرستی که
خداوند غنی و بی نیاز است از محل و مکان پس مأمون عرض کرد یا ابا الحسن عقده از دلم کشودی و مشکلم را آسان نمودی خدا
عقده از دلت بکشاید و نیز در کتاب کافی از داود رقی روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق ع
از تفسیر آیه شریفه وکان عرشه علی الماء فرمودند که مردم چه میگویند گفتم میگویند عرش بر روی آب قرار داشت و خداوند
روی عرش فرمودند دروغ میگویند هر که را اعتقاد چنین باشد پس بدرستی که از برای خدا ثابت کرده است صفتی از اوصاف
مخلوق که مکان و محل بوده باشد پس لازم می‌آید که محتاج باشد که خدا بران قرار داشته و قوی تر از خدا باشد عرض کردم فدای تو شوم از برای
من بیان فرما فرمودند بدرستی که خدای تعالی حمل کرد علم و دین خود را بر آب قبل از خلق کردن آسمان و زمین و جن و انس و آفتاب
و ماه و چون اراده فرمود که خلق نماید خلق را آنها را در مقابل خود وا داشت و سؤال نمود از پروردگار ایشان اول کسی که لب
بجواب کشود و عرض کرد تویی پروردگار ما انوار مقدسه پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرات ائمه علیهم السلام بودند پس خداوند
آنها را حامل علم و دین خود کرد ... و خطاب بسوی ملائکه فرمود و اشاره بسوی ما کرد که اینهایند حامل علم و دین من و امینان
من هستند در میان خلق و ایشانند مسئولون یعنی مردم را از ولایت و دوستی ایشان سؤال میکنم پس خطاب شد بسوی بنی آدم
که اقرار نمایید از برای خدا بربوبیت و از برای این چند نفر بولایت و طاعت همه عرض کردند پروردگارا اطاعت کردیم پس آنچه که ما را
بدان امر فرمودی پس خداوند جل شانه خطاب بملائکه فرمود که گواه باشید پس خود را که بنی آدم اقرار نمودند که فردای قیامت نگویند
ما غافل نشستیم و غافل بودیم از مقام و رتبه ایشان و نگویند اینست جز این نیست که مشرک شدند پدران ما و ما ذریه بودیم بعد
از ایشان آیا هلاک میکنی ما را بواسطه عمل باطل تباه ... و ولایت ما ثابت کرد ... که خداوند خلق در روز الست که میثاق گرفته از
انها و ایضا در همان کتاب از حضرت ابی عبد الله ع روایت شده که فرمودند رسول خدا صلعم که خدا خلق فرمود دنیا را ...
و مغلوب یکی از خلق ... مثل آنکه چون ابر را خلق فرمود ابر بخود بالید و فخر کرد که کیست که بر من غالب شود ...
کرد پس خداوند زمین را خلق فرمود و او را ... کرد ... بعد از آن زمین در مقام فخر برآمد که کیست بر من غالب شود
و حال آنکه من بر او غالب شدم خداوند کوهها را خلق فرمود و آنها را اوتاد و میخهای زمین قرار داد که بواسطه آنها زمین آرام گرفت
باز اینها در زمین ... آرام شد بعد از آن جبال زبان بفخر و مباهات کشودند و گفتند کیست مثل ما و حال آنکه زمین
و مقهور ما است خداوند آهن را خلق فرمود که او را قطعه قطعه میکرد پس کوهها آرام و ذلیل گردیدند آهن لب بفخر کشود
خداوند آتش را خلق فرمود و مسلط بر او کرد ... آهن ذلیل و خوار گردید آتش زبان بفخر ... خداوند آب را خلق نمود
و مسلط بر او کرد تا آتش ذلیل و آرام گردید آب فخر کرد خداوند باد را خلق نمود و مسلط بر او کرد ...
ذلیل شد باد در مقام فخر برآمد که کیست مثل من و حال آنکه منم حرکت کننده آتش که غالب است بر آهن خداوند خلق کرد
انسان را که بواسطه بنای عمارات و بنیان و غیرها خود را از وزیدن باد ... باد ذلیل و آرام گردید و انسان در مقام
طغیان برآمد که کیست قوی تر از من خداوند موت را بر او مسلط کرد پس انسان لب بفخر کشود ...
داشته باش بدرستی که منم کشنده تو در مقابل اهل جنت و دوزخ و بعد از آن هرگز ترا زنده نخواهم نمود پس موت ذلیل و خوار
گردید و در حدیث دیگر جابر جعفی از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر ع روایت نموده که فرمودند ای جابر بود ذات اقدس خداوند
... نه معلوم و نه مجهول پس اول خلقی که خدا خلق فرمود ... محمد
عبد الله صلعم بود و ما اهل بیت ع را با او از نور و عظمت خود خلق فرموده ... پس بودیم ما اهل بیت وقتی که نه
آسمانی بود و نه زمینی و نه شب و نه روز و نه آفتاب و نه ماه ... نور ما از نور پروردگار ما ... شعاع آفتاب از نور

افتاب همه مشغول تسبیح و تقدیس و عبادت خدا بودیم بعد از آن خداوند خلق فرمود مکان را بید قدرت خود و بران نوشت
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین وصی رسول الله و بواسطه علی قوت دادم محمد صلعم را و نصرت دادم او را بعد از آن خلق
فرمود عرش را و بر ستونهای عرش نیز همین کلمات را نوشت بعد از آن خلق فرمود آسمانها را و بر اطراف آنها همین کلمات را نوشت
بعد از آن خلق فرمود بهشت و دوزخ را و بر آنها نیز همین کلمات را نوشت بعد از آن خلق فرمود ملائکه را و آنها را ساکن کردانید در آسمانها
بعد از آن خلق فرمود هوا را و بر او نیز همین کلمات را نوشت و بعد از آن خلق فرمود جن را و آنها را در هوا ساکن کردانید بعد از آن خلق فرمود
زمین را و بر اطراف او نیز همین کلمات را نوشت و بدین واسطه آسمان بدون ستون مستقر شد و زمین قرار گرفت بعد از آن خلق فرمود
آدم را از ادیم زمین یعنی از خاک پس ما ایم اول مخلوق خدا و اول تسبیح کننده و تقدیس کننده خدا و ما ایم سبب باعث ایجاد مخلوقات
و سبب تسبیح و عبادت آنها از ملائکه و آدمیان و در حدیث دیگر از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند من و علی نوری بودیم مقابل
عرش الهی کان قبل ان یخلق آدم عرش را چهارده هزار سال و در کتاب انوار از ابو الحسن البکری استاد شهید ثانی نور الله ضریحه از امیر المؤمنین
روایت شده که فرمودند خداوند تبارک و تعالی بود و حال آنکه هیچ موجودی با او نبود و اول موجودی که خداوند تعالی خلعت
وجود پوشانید و از کتم عدم بدایره وجود آورد قبل از اینکه خلق نماید عرش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و
ملائکه و آدم و حوا را به چهار صد و بیست و چهار هزار سال نور حبیبش محمد صلی الله علیه و آله بود و چون خلق فرمود نور آنحضرت را هزار سال
در مقابل نور خدا واقف بود و به تسبیح و تمجید خدا را مینمود و خداوند تبارک و تعالی نظر رحمت مینمود و میفرمود تو هستی مراد و مرید و تو
بهترین مخلوقات منی بعزت و جلال سوگند که اگر تو نبودی خلق نمیکردم افلاک را هرکه ترا دوست دارد من او را دوست دارم و هرکه
ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم پس نور آنحضرت تلألؤ نمود و شعاعش مرتفع گردید خداوند از آن شعاع دوازده حجاب خلق
فرمود اول حجاب قدرت دوم حجاب عظمت سیم حجاب عزت چهارم حجاب هیبت پنجم حجاب جبروت ششم حجاب رحمت هفتم حجاب نبوت هشتم
حجاب کبریا نهم حجاب منزلت دهم حجاب رفعت یازدهم حجاب سعادت دوازدهم حجاب شفاعت پس امر فرمود خداوند نور محمد را که داخل
این حجابها گردد پس داخل شد در حجاب اول و دوازده هزار سال مکث نمود و این کلمات را میفرمود سبحان ربی الاعلی پس در
حجاب دوم یازده هزار سال میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب سیم ده هزار سال میگفت سبحان الملک المنان در حجاب چهارم
نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر در حجاب پنجم هشت هزار سال میگفت سبحان الکریم الاکرم در حجاب ششم هفت
هزار سال سبحان رب العرش العظیم در حجاب هفتم شش هزار سال سبحان ربک رب العزة عما یصفون در حجاب هشتم پنج هزار سال سبحان
العظیم الاعظم و در حجاب نهم چهار هزار سال سبحان العلیم الکریم در حجاب دهم سه هزار سال سبحان ذی الملک و الملکوت در
حجاب یازدهم دو هزار سال سبحان من یزیل الاشیاء و لا یزول در حجاب دوازدهم هزار سال سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم بعد
از آن خلق فرمود از نور محمد بیست دریا از نور دریای عزت دریای صبر دریای خشوع دریای تواضع و رضا و وفا و حلم و تقی و
خشیت و انابت و عمل و مزید و هدی و صیانت و حیا که در هریک از آنها انواع و اقسامی از علوم بود که غیر از خداوند عالم احدی نداند
خداوند تبارک و تعالی کسی آگاه نبود پس امر فرمود نور آنحضرت را که در هریک از آن دریاها غوطه خورد و چون بیرون آمد
خطاب رب العزة در رسید که ای حبیب من و ای سید رسولان و ای اول مخلوقات من بدرستیکه در روز محشر
شفاعت اصحاب و کسانی که از آن بجز تو کسی را نشاید و این منصب اختصاص بتو دارد پس نور آنحضرت بشکرانه این نعمت عظمی بسجده افتاد و
از سجده بر خواست یکصد و بیست و چهار هزار قطره از او منفصل گردید و خداوند از هر یک از آن قطرات پیغمبری خلق
فرمود و اطراف نور آنحضرت طواف مینمودند مانند حاجی که طواف بیت الله را مینمایند و این کلمات را میگفتند سبحان من هو عالم
لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس خطاب رب العزه رسید که ای جماعت پیغمبران من و ای
معشر انبیا انا ربکم پس [illegible] گفتند که ربنا انت الله الذی لا اله الا انت و محمد

لاشریک

لا شریک لک رب الارباب و مالک الملوک یعنی تویی خدای یکتا که نیست مثل تو ذات اقدس تو نیست شریکی [illegible]
پروردگار همه پروردگاران و پادشاه همه پادشاهان پس خطاب از جانب رب العزه در رسید که تویی حبیب من و صفی من و تویی
بهترین خلق من و امت تو بهترین امتها است بعد از آن خلق فرمود از نور او گوهری را و او را دو قسمت کرد [illegible]
قسمتی از آن بنظر هیبت نظر فرمود آب شد [illegible] و قسمتی دیگر بنظر شفقت نظر فرمود خلقت عرش از آن شد
و بر روی آب قرار گرفت و از نور عرش کرسی را خلق فرمود و از نور کرسی لوح را و از نور لوح قلم را خلق فرمود و خطاب به [illegible]
قلم که ای قلم بنویس [illegible] قلم از استماع این خطاب [illegible] هزار سال مدهوش گردید چون بهوش آمد ثانیا خطاب
شد که ای قلم بنویس عرض کرد پروردگارا چه بنویسم خطاب رسید که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله قلم چون نام گرامی
محمد را شنید بسجده افتاد و این کلمات را میگفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم چون سر از سجده برداشت عرض
کرد پروردگارا این محمد کیست که اسم او را مقرون باسم خود نموده خطاب رسید که ای قلم این محمد آن کسی است
که اگر او نبود هر آینه تو را خلق نمیکردم و هیچ خلقی موجود نمیکردم بواسطه [illegible] او است بشارت دهنده و
ترساننده بندگان من و است [illegible] شفیع گناهکاران و حبیب من قلم از شنیدن این کلمات روح افزا مشتاق گردید و
عرض کرد السلام علیک یا رسول الله خطاب از جانب خداوند تبارک و تعالی در رسید که و علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته
و از این جهت است که سلام کردن در شریعت [illegible] سنت گردید و جواب آن واجب بعد از آن امر فرمود که ای قلم بنویس قضا و قدر
مرا [illegible] آنکه من خلق مینمایم تا روز قیامت پس خلق فرمود ملائکه بسیار که صلوات میفرستند بر محمد و آل محمد تا روز قیامت
و از برای امتش استغفار و طلب مرحمت مینمایند بعد از آن خلق فرمود از نور محمد بهشت را و زینت فرمود او را بچهار چیز تعظیم
و جلال و سخاوت و امانت از برای دوستان و اهل طاعت خود [illegible]
و از آن خلق فرمود آسمانها را [illegible]
بر روی آب باشد خداوند تبارک و تعالی کوهها را خلق فرمود که لنگر زمین باشند بعد از آن خلق فرمود ملکی را در نهایت قوت [illegible]
بر دوش [illegible] پاهای آن ملک [illegible] خلق فرمود سنگ [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] خلق فرمود [illegible] در نهایت عظمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از آن خلق فرمود
[illegible] و عقل و علم
علم [illegible] بعد
[illegible] بعد از آن خلق فرمود از نور [illegible] ماه و ستارها و شب و روز و نور و ظلمت
و ملائکه [illegible] انوار محمد و آل محمد [illegible]
بعد از آن [illegible] هزار سال [illegible] سدرة المنتهی [illegible]
هفتاد هزار سال [illegible] آسمان هفتم [illegible] آسمان ششم و هکذا تا آسمان اول که آسمان دنیا
[illegible] خلقت آدم [illegible]
در جلد ششم بحار الانوار است باب [illegible] در بیان [illegible] عالم [illegible] آدم بودند [illegible]
بعد از [illegible] سوره فاتحه [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]

عالم نیز اگر صیغهٔ جمع جمع است بر غلبه اگر چه بعضی قول اول را ذکر نموده‌اند و در سورهٔ اعراف میفرماید و من قوم موسى امة يهدون
بالحق و به يعدلون بدانکه در تفسیر این آیه اختلاف نموده‌اند بعضی قول بعضی گفته‌اند که جماعتی هستند از ... و از آنچنان واز
ابن جریج روایت شده که بنی اسرائیل بعد از اینکه کافر شدند و کشتند پیغمبران خود را یک طایفه از ایشان از کردار ایشان تبری جستند و از
خدا مسئلت نمودند که میان ایشان و آن فرقهٔ طاغیه جدائی اندازد پس خداوند از برای ایشان در یک موضع از زمین درونی بر ایشان نمود داخل
آن گردیدند شده و مدت یکسال و نیم راه رفتند چون بیرون آمدند خود را در ورای چین دیدند و آنجا مقیم شدند بدین اسلام و نماز
میگذارند بقبلهٔ مسلمانان و بعضی گفته‌اند جبرئیل علیه السلام لیلة المعراج پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر ایشان عبور داد پس آنحضرت ده سوره از سور مکیه را بر
ایشان تلاوت فرمود ایشان ایمان آوردند و تصدیق او را نمودند پس آنحضرت ایشان را امر بنماز و زکوة نمودند و فرمودند که در
مقام خود مقیم باشند و بعضی از اصحاب ما فرموده‌اند که ایشان در زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله با او خواهند بود و بعضی گفته‌اند آنکسانی
هستند که ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند از قبیل عبد الله بن سلام و ابن صوریا و غیر ایشان و اما این آیه و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به
يعدلون اخبار بسیاری وارد شده که مراد از امت ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند
بعضی از امت بر راه مستقیم خواهند بود تا اینکه عیسى از آسمان فرود آید و عیاشی از امیر المؤمنین روایت کرده که آنجناب فرمودند
بحق آنکسیکه جان من در دست قدرت اوست که این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد و همهٔ آن فرقه‌ها در جهنم خواهند بود مگر یک فرقه
بعد از آن این آیه را تلاوت نمودند و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون و در تفسیر وارد روایت شده که بنی آدم عشر جن هستند و
جن و بنی آدم عشر حیوانات بری هستند و اینها همه عشر حیوانات دریا هستند و تمام اینها عشر ملائکه موکل بر زمین هستند و کل اینها عشر
ملائکه آسمان اول هستند و تمام آنچه ذکر شد عشر ملائکه آسمان دویم و هکذا تا آسمان هفتم پس آنچه ذکر شد نسبت بملائکه کرسی بسیار اندک خواهند هستند
بود و تمام آنچه ذکر شد عشر ملائکه یک سرادق از سرادقات عرش شش صد هزار کان خواهند بود و هیچ موضع قدمی در آنها نیست مگر
آنکه ملکی در آنجا در رکوع یا سجده یا قائم است به تسبیح و تقدیس خدا را بجا می آورد پس جمیع آنچه ذکر شد نسبت بملائکه که اطراف عرش طواف میکنند مانند
نسبت قطره است بدریا و همچنین نسبت آنچه ذکر شد نسبت بملائکه لوح و تمام اینها نسبت بملائکه ... [illegible]
جانس ایشان و کیفیت عبادت ایشان را کماهی نیست ... و ما يعلم جنود ربك الا هو و اما اخبار دیگر که
کتاب منتخب البصائر از جابر بن یزید روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر از تفسیر آیهٔ افعيينا بالخلق الاول بل هم في
لبس من خلق جديد پس فرمودند ای جابر بدانکه چون خداوند تعالی این عالم را فانی کرد اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم هر یک در مقام خود ساکن کرد
خداوند عالمی دیگر غیر از این عالم بنا خواهد فرمود و خلقی را خلق خواهد فرمود بدون فحولیت و انوثیت که عبادت و توحید او کنند و او برای ایشان خواهد بود
غیر از این زمین ... [illegible] میکنی که خدا همین عالم را آفریده و غیر از شما خلقی نفرموده بذات اقدس خود قسم که خدا هزار هزار
عالم و هزار هزار آدم خلق فرموده و تو در آخر این عالمها میباشی ... [illegible]
از حضرت ابی جعفر روایت شده که فرمودند سؤال شد از امیر المؤمنین که آیا قبل از خلقت آدم و ذریهٔ او غیر از ایشان خلقی بوده که او را عبادت
کنند فرمودند بلی از برای خدا بود در آسمان و زمین خلقی که تسبیح و تقدیس و تهلیل او مینمودند در شب و روز و تغافل از عبادت خدا
نداشتند پس رحمتی که خداوند عجوز خلق کرد آسمانها را خلق فرمود ملائکه روحانیین را و ایشان را در طبقات آسمان ساکن کرد ایشان
و در گرد زمین ... اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را بعد از آن خلق فرمود اجنه روحانیین را و با ایشان عطا فرمود اجنحه و بالها
و آنها را در اوساط الارضین ساکن کرد ایشان که تسبیح و تقدیس خدا را مینمودند بعد از آن خلق فرمود خلقی شبیه بنسناس پست تر از خلق ملائکه
و اجنه و از برای ایشان قرار داد بدنها بدون اجنحه و بال و ایشان را ... در اوساط ارض ساکن کرد ایشان به عبادت خدا مینمودند
و طایفهٔ جن ... از اخبار آسمان ... پس طایفه از جن و نسناس در مقام طغیان و عصیان
برآمدند و بنای سفک دماء ... و طایفه از ایشان را طاعت خدا فرمان برداری

باقی ماندند و از آن فرقه طالعه جن بر دور جستند پس خداوند تبارک و تعالی بواسطه اعمال ناپسند ایشان با ایشان قطع نمود
و از طیران بسوی آسمان و صعود از قرب بسوی جوار خود ممنوع کرد ایشان را و ایشان طایفه طایفه بر خلاف آنچه خود با ایشان وعده فرموده بود می خواستند ۲۳۱
طیران صعود نمودند با ملائکه ملاقات میکردند و ابلیس با آنکه چنان وانمود میکرد که از طایفه جن طایفه ایشان خلق فرموده خداوند تبارک
و تعالی خلق را بر خلاف خلق جن و نسناس مانند جنیان آن بود با ملائکه نبودند از جنیان لباس ایشان از نور و در نخستان بود و از علفهای زمین
می خوردند و همه ایشان از جنس ذکور بودند نه نوع بودند ایشان مشتهی برای اشیاء و حب اولاد و اموال و طول امل بعدا زان خداوند عالم ایشان را دو فرقه گردانید
یک فرقه را در پشت مطلع آفتاب ساکن کرد ایشان فرقه دیگر را در پشت مغرب آفتاب از برای هر یک شهری بنا نمود که طول و عرض ایشان دوازده
هزار فرسنگ بود یکی جابرسا و دیگری جابلقا و از برای حصار آن قرار داد از آهن ممتد بسوی آسمان پس یک طایفه را ساکن کرد ایشان در جابرسا که
خلف مطلع آفتاب است و دیگری را در جابلقا که خلف مغرب آفتاب است اهل جابرسا از اولاد عاد بودند و اهل جابلقا و اهل جابلقا از
حال اهل جابرسا و اهل جابرسا از حال اهل جابلقا خبر ندارند و ایشان از طلوع آفتاب و طلوع ستارگان بر اهل زمین از جن و نسناس از روشنائی آن
منتفع می شدند و اهل جابرسا و جابلقا از خطی بهره از آفتاب نبود شخصی عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه خواهد بود حال ایشان در معیشت
و ندانند که این حال آنکه آفتاب بر ایشان نتابد و منتفع نمی گردند از نور پروردگار در زیاده از آنچه اهل دنیا از نور آفتاب منتفع میشوند
که ایشان نمیدانند که خدا آفتاب و ماه و ستاره خلق کرده باشد و نمی شناسند غیر از خدا چیزی را شخصی عرض کرد یا امیر المؤمنین ابلیس را کجا خواهد بود
فرمودند ایشان نمی شناسند ابلیس را و نام او را نشنیده اند و هرگز یک روز بی عبادت نبودند و ناخوشی و موت و پیری از برای ایشان نیست تا
روز قیامت و در وقت عبادت هر روز تعداد نمیکردند بعد از آن فرمودند که چون هفت هزار سال از خلقت جن و نسناس گذشت خداوند
عالم اراده فرمود که خلق فرماید آدم ابو البشر را برای اظهار حکمت و مصالح مکنونه خود که مخفی بود در علم او پس ملائکه را گفت که ای ملائکه نظر کنید بسوی
اهل زمین و ببینید اعمال ایشان را از معصیت و افعال ناشایسته پس ملائکه چون نظر نمودند و مطلع شدند بر معصیت و طغیان ایشان از فساد
کردن و قتل نفس نمودن منتفر و متغیر شدند و سخت گشودند و عرض کردند ای پروردگار ما تو غالب و قادری و جبار و قاهر
و عظیم الشان و اینها بندگان ضعیف و ذلیل تو هستند و روزی و روزی ایشان در دست قدرت تست و وجود ایشان متعلق
مرگ می شوند و در مقام انتقام ایشان بر نمیآئی خطاب رسید که ای ملائکه من خلق زمین را از جن و انسان پاک میکنم و بدل ایشان خلقی
خلق مینمایم که جنیان نباشند و خلفای من در روی زمین باشند ملائکه عرض کردند که پروردگارا با خلق مینمائی که معصیت تو را بکنند
و فساد و قتل نفس بنمایند و حال آنکه ما به تسبیح و تقدیس تو مشغولیم پس خلیفه قرار بده خطاب رسید که ای ملائکه من
آنچه میدانم که شما نمیدانید که خلق میکنم به دست خود خلقی را و از ذریه او وجود آدم انبیاء و مرسلین و بندگان صالحین و ائمه
هدایت کننده را و میگردانم ایشان را خلفای خود در روی زمین و حجتهای خود بر بندگانم و ایشان را از معصیت دور
از عذاب و هلاکت میکنند ایشان را از برای طاعت و فرمانبرداری میکنم و شیاطین را از روی زمین و ساکن میکنم ایشان را در هوا و اقطار
پس حجابها قرار دادم میان ایشان و میان خلق تا ایشان را نبینند و قرار میدهم میان جن و خلق حجابی که ناچار نباشند ایشان را از دیدن
جن پس هر که از خلق من معصیت میکند او را در مقام معصیت ساکن میکنم ملائکه چون این بیان را شنیدند عرض کردند که لا علم
لنا الا ما علمتنا یعنی ای پروردگار ما علمی نیست ما را مگر آنچه تو ما را تعلیم فرمودی و در حدیث دیگر از حضرت امام حسن عسکری روایت
شده که فرمودند از برای خداوند سه شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و هر یک را حصاری است از آهن و از برای هر یک از ایشان هزار
در و از برای هر دری هزار مصراع و اهل آن دو شهر به هفتاد هزار لغت تکلم مینمایند و هیچ لغت ایشان را ما میدانیم و ما ایشان را بر ایشان حجتیم
غیر از من و برادرم حسین که حجت ایشانیم و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که آیه شریفه و کذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض را فرمودند ای پسر ابراهیم چون نظر کرد سقف آسمان که از نور بود و شاهد کرد ابراهیم در عالم ملکوت گردید
پس فرمودند که آنها ملکوتی است که ابراهیم را در آن عروج داد

سقف خانه بجا آمد از اول عود نموده بود پس دست مرا گرفته از آن خانه بیرون رفتیم بخانهٔ دیگر داخل شدیم پس آنجناب لباسهای خود را از
بدن بیرون کردند و لباس دیگر پوشیدند بعد از آن فرمودند که دیده برهم گذار پس از ساعتی فرمودند بگشا اینجا کجا است عرض کردم نه فدای
تو شوم فرمودند این جا ظلماتی است که ذو القرنین سیر او رفت عرض کردم فدای تو شوم آیا اذن میدهی که پلکهای خود را بگشایم فرمودند بلی
ولی چیزی نخواهی دید پس نظر گشودم بجز ظلمت و تاریکی چیزی ندیدم اندکی راه رفتیم فرمودند میدانی اینجا کجا است عرض کردم نه فرمودند که اینجا
عین الحیوة است که حضرت خضر از او آشامید بعد از آن از آن عالم گذشتیم بعالم دیگر وارد شدیم شبیه همین عالم بنا و عمارات این عالم
نیز گذشتیم بعالم دیگر داخل شدیم و همچنین تا آنکه پنج عالم را سیر نمودیم پس فرمودند این است ملکوت ارضی که خدا با ابراهیم نمود و این است
این نیست که آن ملکوت سماء است که ابراهیم دید دوازده عالم بود هر یک مانند اینچه دیدی بعد از آن فرمودند دیده برهم گذار و
دست مرا گرفتند بعد از لمحه خود را در همان خانه که حضرت [illegible] لباس داده بودند دیدم آنجناب لباسهای خود را پوشیدند عود نمودیم عرض
کردم فدای تو شوم چه قدر از روز گذشته فرمودند سه ساعت در حدیث دیگر از رسول خدا روایت شده که فرمودند سؤال نمود
حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از پروردگار خود از ابتدای دنیا خطاب رسید که ای موسی سؤال نمودی از مشکلات علم من عرض
کرد دوست دارم بدانم خطاب رسید که خلق کردم دنیا را صد هزار هزار سال بده مرتبه پنجاه هزار سال خراب بود بعد از آن پنجاه هزار
سال معمور کردم او را بعد از آن خلق کردم خلقی را بصورت گاو و غذا مرا میخوردند و عبادت غیر مرا مینمودند مدت پنجاه هزار سال پس پنجاه هزار
سال ایشان را فانی کردم در یکساعت بعد از آن خراب کردم دنیا را مدت پنجاه هزار سال بعد از آن معمور کردم او را پنجاه هزار سال بعد از آن دریا کردم او را
پنجاه هزار سال و در او بهم رسید مخلوقی بقدر کره پس جرم او از ابرها بیشتر آمد پس خلق کردم خلقی که تمام آن ابرها را جرم نمود بعد از آن خلق
کردم حیوانی کوچکتر از زنبور و بزرگتر از مگس و او را مسلط کردم بر آن حیوان او را گزید و بقتل رسانید بعد از آن خراب نمودم
دنیا را پنجاه هزار سال پس معمور کردم او را پنجاه هزار سال و تمام او را نیستان کردانیدم و مسلط نمودم بر آن نیها کاسه پشتها را که تمام آنها را
خوردند پس آنها را در یکساعت فانی کردانیدم بعد از آن خراب نمودم دنیا را پنجاه هزار سال پس معمور کردم او را پنجاه هزار سال بعد از آن خلق
کردم سی هزار آدم در مدت سی هزار سال [illegible] آدم دیگر هزار سال پس فانی کردانیدم ایشان را بقضا و قدر خود بعد از آن خلق نمودم پنجاه
هزار هزار شهر از نقره سفید و قرار دادم در هر شهری از آن شهرها پنجاه هزار هزار قصر از طلا و مملو نمودم جمیع آن شهرها و قصرها را
از خردل و خلق کردم یک مرغ کور را که در مدت هزار سال یک دانه از آن خردلها را میخورد تا آنکه جمیع آن خردلها را خورد تمام شد بعد
آن خراب کردم دنیا را پنجاه هزار سال پس معمور کردانیدم پنجاه هزار سال بعد از آن خلق کردم پدرت آدم را از گل خود در روز جمعه وقت زوال
و غیر از او دیگری را از گل خلق نکرده بودم و بیرون آوردم از صلب او محمد عبد الله ص را و در حدیث دیگر از بریدهٔ اسلمی روایت شده از رسول
خدا ص که آنجناب فرمودند یا علی بدرستی که خدا ترا در نزد من حاضر کردانید در هفت موطن و هر یک از مواطن را بیان فرمودند بعد از
آن فرمودند که در شب معراج جبرئیل بر من نازل شد و مرا بسوی آسمان بالا برد پس گفت کجا است برادرت علی ابن ابیطالب گفتم او را بجا
گذاردم گفت از خدا مسئلت نما که او را در نزد تو حاضر نماید دعا نمودم ترا در نزد خود دیدم پس دیدم تمام سکان آسمان
هفتگانه را و عمار هفت طبقه زمین را و مشاهده نکردم هیچ موضعی را مگر آنکه تو نیز آن موضع را مشاهده نمودی و ایضا در حدیث
دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند شبی که مرا باسمان بالا میبردند در آسمان هفتم میدانهائی دیدم مانند میدانهای
زمین و افواج و گروه بسیاری از ملائکه را دیدم طیران مینمودند و احدی از آنها اصلا توقف نمینمود که با دیگری تکلم نماید پس پرسیدم
از جبرئیل که اینها کیانند و از کجا می آیند و بکجا میروند گفت نمیدانم گفتم سؤال کن از ایشان گفت قادر نیستم شما سؤال کنید پس ملکی را پرسیدم
چه نام داری گفت کیکائیل گفتم از کجا می آئی گفت نمیدانم گفتم بکجا میروی گفت نمیدانم گفتم چند مدت میباشد که در سیر میباشی گفت
نمیدانم یا حبیب الله لکن ستاره هست هر هزار سال یکمرتبه طلوع مینماید و من شش هزار مرتبه آن ستاره را دیده ام و تمام این مدت
سیر بوده ام و در حدیث دیگر از سلمان رضی الله عنه روایت شده که گفت روزی با جمعی از اصحاب بخدمت سید اوصیا امیر المؤمنین

علیه السلام بودیم گفتگوی برخی از انبیاء علیهم السلام در میان آمد من عرض کردم ای سید و آقای من دوست دارم بنمائی بمن ناقه
نمودند و بعضی از معجزات خود را حضرت به منزل خود تشریف بردند پس از لمحه‌ای تشریف آوردند و لباسهای سفید پوشیده بر اسب ۲۳۳
ادهمی سوار بودند فرمودند ای قنبر فلان اسب را بیاور رفتیم بفرموده آن حضرت اسب دیگر را آورد فرمودند ای سلمان سوار شو
سوار شدم و دنبال او روانه شدم مشاهده کردم آن حضرت سیر میکنند و ما در میان آسمان و زمین بودیم بقسمی که صدای بال ملائکه را میشنیدم بعد
از آن به دریای عظیمی رسیدیم که در تلاطم و تموج بود مشاهده نمودم آن حضرت بهیبت بآن دریا نظر فرمودند دریا ساکن گردید و از موج زدن
باز ایستاد عرض کردم ای سید و مولای من دریا ساکن گردید بواسطه نظر کردن شما بر آن فرمودند گمان نمودی که من او را امر بامری کردم
از این جهت ساکن گردید پس حضرت دست مبارک را بدست مبارک گرفتند از دریا عبور نمودیم و اسبهای ما از دنبال آمدند بقسمی که پاهای
ما اصلا تر نشد چون بساحل رسیدیم جزیره‌ای که اشجار و میوه‌های بسیار و مرغان خوش الحان و نهرهای جاری در آن بود سیر
کردیم بعد از آن درخت بسیار بزرگ خشکی را دیدیم حضرت چوب دستی خود را حرکت دادند درخت شق گردید ناقه‌ای که هشتاد ذراع
طول و چهل ذراع عرض داشت بیرون آمد و در دنبال آن شتر بچه‌ای بود فرمودند پیش برو و از شیر او بیاشام چون آشامیدم از عسل شیرین
تر و از زنجبیل گواراتر بود فرمودند میخواهی از این بهتر بتو بنمایم عرض کردم بلی ای مولای من فرمودند نظر کن یا سلمان یعنی بهرای ناقه منکو اخرج
که ناگاه ناقه‌ای از یاقوت سرخ که طول او یکصد و بیست ذراع بود و عرضش هشتاد ذراع بود و مهارش از یاقوت زرد و پهلوی راستش از
طلا و پهلوی چپش از نقره و پستانش از لؤلؤ بود از آن درخت بیرون آمد پس فرمودند ای سلمان بیاشام از شیر او چون آشامیدم عسل
خالص بود عرض کردم ای مولای من این برای کیست فرمودند برای تو و سایر شیعیان من پس فرمودند آن ناقه بمکان خود عود نمود و ما این ناقه
شروع نمودیم بسیر کردن در آن جزیره درخت بزرگ دیگری را دیدیم که در زیر آن مائده‌ای گذاشته‌اند و استشمام میشد که ... بود و ...
چه بود تا مدتی بر آن حضرت سلام نمود و برگشت عرض کردم ای مولای من این مائده برای کیست فرمودند برای شیعیان و دوستان من در دنیا که
استغفار در قیامت ... ساکن است که متوکل بر آن است ... پیغمبر علیه السلام ... بر او ... افتادن ... کردند
از اینجا گذشتیم در دریای دیگر پیدا شد عبور نمودیم بجزیره بزرگی رسیدیم قصری دیدیم یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و شرفهایش از عقیق
زرد و بر هر رکنی از آن هفتاد صنف از ملائکه بودند که حضرت در آنجا نشستند جمیع ملائکه آمدند و سلام نمودند و بعد از آن مرخص هر یک بجای
خود بازگشت نمودند و بعد داخل قصر شدند اشجار و انهار و طیور و گلهای رنگارنگ مشاهده فرمودند بعد از آن بالای قصر تشریف
بردند کرسیها از طلا در آنجا گذارده بود و آنها نشستند دریای عظیم کبیر متموج بود بالا کرم حضرت بر آن نظر فرمودند ساکن گردید
ای سلمان میدانی کدام دریا است عرض کردم نه ای مولای من فرمودند دریائیست که فرعون و قوم او در آن غرق شدند ... جبرئیل ...
بال گرفت ... انداخت ... قیامت ... خواهد ... عرض کردم ای مولای من آیا دو فرسخ سیر ...
سلمان بدرستی که پنجاه هزار فرسخ راه سیر نموده‌ایم و بیست ... تمام دنیا را گردش کرده‌ایم ... تعجب عرض کردم ...
چگونه واقع شد فرمودند ای سلمان بدرستی که ذوالقرنین سیر نمود شرق و غرب دنیا را تا آنکه رسید بسد یأجوج و مأجوج ...
دارد برای من ... و حال آنکه من از حضرت سید المرسلین امین رب العالمین ... بر تمام خلق او ... عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ای سلمان منم مرتضی از رسول ... مطلع گردانید ... غیب خود منم عالم ربانی
آنکسی که خدا آسان ... سوار شد ... از آسمان ... منم کسی که ...
راست ... میگوئی ... بعد از آن ... سوار شدند ... سوار شدیم ... در کوفه ...
و سه ساعت از شب گذشته بود پس فرمودند ای سلمان وای بر کسی که نشناسد حق ما را و انکار کند ولایت ما را آیا من افضل هستم یا
سلیمان بن داود عرض کردم شما فرمودند آصف بن برخیا وزیر سلیمان بود و قدرت داشت که تخت بلقیس را بیک طرفة العین ...
... و حال آنکه علمی از کتاب نزد او بود ... و حال آنکه نزد من است علم ... بیست و هشت حرف از کتاب ...

در بیان ذکر بعضی از احوال عرش و کرسی و ملائکه موکّل بر آنها خداوند عالم در قرآن مبارک شیم خود میفرماید در سوره بقره
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ و در سوره اعراف و چند سوره دیگر میفرماید ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ و در سوره طه میفرماید الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ
اسْتَوىٰ و در سوره مؤمن میفرماید الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا و در سوره
الحاقه میفرماید وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ و ما تفسیر این آیات چونکه در ضمن اخبار معلوم میگردد لهذا متعرض نشدیم بدانکه
از ابن عباس تفسیر روایت شده که گفته اند آسمانها و زمین در جوف کرسی است و کرسی در مقابل حضرت حق جلت عظمته و اطراف آن نیز ایضا از ابن
عباس نقل شده که عرش را مسمی بعرش نموده اند بسبب ارتفاع او و از وهب روایت شده که خداوند عالم خلق فرمود عرش و کرسی را از نور خود و عرش و کرسی
ملصق بیکدیگر هستند و ملائکه در جوف کرسی هستند و در اطراف عرش چهار نهر است یکی از نور و دیگری از آتش و یکی از برف و چهارمین از آب
و ملائکه بر کنار آن نهرها ایستاده اند تسبیح خدا را مینمایند و در حدیثی دیگر از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند خدای تبارک و تعالی
عرش را از یکدانه یاقوت سرخ خلق فرمود و یکنفر از ملائکه چون نظر بعظمت و بزرگی آن نمود تعجب و حیرت نمود خداوند بجهت تنبیه او بسویش وحی
فرستاد که من قوت هفتاد هزار ملک عطا فرمودم که هر بالی هفتاد هزار بال داشته باشد پس طیران نما با امر ملک مذکور طیران نمودن
تا دیگر از طیران بازماند چون نظر نمود دید که از جای خود حرکت ننموده و تجاوز نکرده بود و از ابن عباس روایت شده که فاصله ما بین کعب اسفل
قدم ملائکه موکّل بر عرش پانصد سال راه است و فاصله ما بین قدم ملک الموت بقدر فاصله ما بین مشرق و مغرب است و از تفسیر نقل شده که حمله عرش
پاهای ایشان در طبقه هفتم زمین و سرهای ایشان محاذی عرش خداست و خضوع و خشوع ایشان نسبت بحضرت پروردگار زیاده از خضوع و خشوع سایر
ملائکه میباشد و اصبغ بن نباته روایت نموده که شخصی از امیرالمؤمنین ع پرسید از تفسیر این آیه شریفه وسع کرسیه السموات والارض فرمودند آسمانها
هفت آسمان و طبقات زمین و آنچه مخلوق در آنهاست محاط بر کرسی میباشد و چهار ملک بر کرسی موکّل هستند و هر ملک برای خدا بنده و کل ابر کرسی
که او را بر دوش گرفته اند یکنفر از آنها بصورت انسان است که نیکوترین صورتهاست و ارزاق بندگان از بنی آدم را از خدا مسئلت
مینماید ملک دوم بصورت گاو است و ارزاق بهایم و حیوانات را از خدا طلب مینماید سیم بصورت شیر است و طلب ارزاق طیور و غیرها
مینماید ملک چهارم بصورت مرغ است طالب ارزاق سباع و درندگان را مینماید و در میان حیوانات بهتر و نیکوتر از گاو نبوده اند تا آنکه
بنی اسرائیل بنای گوساله پرستی گذاردند و او را خدای خود خواندند آن ملک از شدت حیا و خجالت و خوف آنکه شاید خدا بر او عذاب
فرستد سر بزیر افکند گاو بدین صورت شد پس چه میشود کسانی را که تغییر دادند سنت پیغمبر را و از حق او عدول نمودند و دیگری را
خلیفه و امام دانستند و اسلام را باین تغییر و خوف از نزول عذاب نکردند پس بجا است این آیه را در حق او نمودند الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ
كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ بخدا قسم که مائیم نعمة الله یعنی آنکه خدا به بندگان عطا فرموده و در
کتاب توحید و خصال روایت شده که شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام از حجب سؤال نمود آنحضرت فرمودند حجاب اول هفت
حجاب است غلظت و کلفت هر حجابی پانصد سال راه است فاصله ما بین هر حجابی تا حجاب دیگر نیز پانصد سال است بدانکه عرش و کرسی
در اخبار بر چند معنی اطلاق شده است اول آنکه آنها دو جسم بزرگ هستند بالای هفت آسمان واقع هستند حکما اعتقاد است
که کرسی آسمان هشتم است و عرش آسمان نهم است **باب چهارم** در بیان ایام شهور عربیه و فرسیه و سعد و نحس هر یک از آن و ادعیه
وارده در هر روز و تفصیل کلام در این باب موقوف است بر بیان سه فصل **فصل اول** در بیان شهور عربیه اما روز اول ماه در
کتاب دروع و مکارم و زوائد الفوائد از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که روز اول ماه روز بسیار مبارک و میمون است از برای
طلب حوائج و رفتن بخدمت سلاطین و طلب تحصیل علم و تزویج کردن و بیع و شری نمودن و سفر بکشتی و دریا رفتن و اگر در آن روز بنده فراری
یا آنکه چیزی مفقود شود تا هشت روز پیدا میشود و اگر کسی در آن مریض شود زود شفا یابد و اگر طفلی از مادر متولد شود باشد
متولد گردد و مبارک است روز دوم روزیست که خداوند حوا را از آدم خلق فرموده و روز دوم برای ... سه کتاب از جناب علیه السلام
روایت شده که روز دوم ... از برای تزویج و بنای عمارت گذاردن و ... نمودن ...

و فقها اکرام کردن و داخل شدن بر اهل مملکت نمودن سلاطین و امرا و عهد و میثاق کردن و هرکه در آن روز مریض شود مرضش شدت نکند
و هرکه در این روز ناخوش گردد مرضش شدید باشد و اما روز سیم نیز از حضرت علیه السلام روایت شده که روز نحس مستمر است یعنی تمام روز ۲۳۰
است که حضرت آدم و حوا علیهما السلام در آن روز از بهشت بیرون آمدند و لباس ایشان از ایشان کنده شد و باید از منزل خود برای شغلی بیرون نرود و با کسی معامله نکند و از دست
از دست سلطان و صاحب منصب و از بیع و شرا و بیرون رفتن بکاری حذر نماید و اگر کسی بگریزد بزودی بدست خواهد آمد و اگر کسی مریض شود مرضش شدید
خواهد بود و هرکه متولد گردد در این روز ناخوش باشد و در حدیث دیگر هرکه متولد شود مشئوم باشد و این روز نیست که قابل برای هیچ
عملی باشد و اما روز چهارم نیز از حضرت روایت شده که روز مبارکی است برای زراعت کردن و شکار کردن و عمارت بنا کردن و تزویج نمودن
خوبست و مکروهست سفر کردن و هرکه سفر کند در آن روز ترسد که مبتلا گردد به کشته شدن یا آنچه مانند آن باشد ذکر شده با صحبت نیکو
و این روز نیست که قابل متولد کردن باشد و اما روز پنجم نیز از آن حضرت روایت شده که روز نحس است که در او شومی است و نیست که قابل هیچ عملی
در آن روز متولد کردن باشد و در حدیث دیگر وارد شده که در این روز قابیل برادرش هابیل را کشت و اول کسی که در روی زمین کشته شد او بود
پس شایسته نیست بیرون رفتن از منزل و اقدام در این کارها و اگر کسی دروغ قسم یاد کند باید بخورد و نه قبول شود و تعجیل در عقوبت او بشود و اگر طفلی متولد
شود ملعون نیکو باشد و در کتاب فرائد روایت شده که روز نحس است و لعن کرده شده ابلیس در آن روز و مرض و خون و جنازه و
و بیم نکند و همچنین امری در این روز نیست که خیر و برکت در آن باشد و هرکه در آن متولد گردد مشئوم خواهد بود و در روز ششم کم باشد و هرکه در
آن روز با دشمنان ناخوش شود مرضش شدت کند و بیم هلاکت در او باشد و اما روز ششم فرمودند که صلاحیت دارد برای تزویج و
سفر کردن در دریا و خشکی و هرکه سفر کند بزودی بسوی اهل خود برگردد و هرکه مفقود شود پیدا کند بزودی و مراجعت نماید و هرکه بیمار
شود شفا یابد و هرکه متولد شود از آفات سالم باشد و نیکو تربیت یابد و در کتاب فرائد از حضرت صادق روایت شده که روز
استعمالات برای طلب حوائج و سعی کردن و رفتن نزد سلطانان و سفر کردن و بیع و شرا نمودن و قرض کردن و دادن و عطا و شکار رفتن و هرکه
متولد شود میمون و مسعود باشد و هرکه ناخوش شود در آن روز از دوائی در آن شب ضعف زیاده از حد نشود و طول نکشد و اما روز هفتم
فرمودند که روز مبارکیست نیکو برای جمیع کارها و هرکه شروع در کتابت یا عمارت کند یا امری شروع کند عاقبتش نیکو گردد و هرکه
متولد شود نیکو تربیت یابد و عمرش و روزیش فراوان باشد و در خبر دیگر فرمودند که روزیست که نوح بر کشتی سوار شد پس سوار شدن
بر کشتی و هم چنین سفر کردن در خشکی در این روز نیکو خواهد بود و اما روز هشتم نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند
نیکو است برای هر کاری از بیع و شرا و دخول بر سلطانان و هرکه بر سلطان وارد شود حاجتش برآورده شود و هرکه متولد شود با سلامتی متولد
گردد و اگر کسی فرار کند یا آنکه مفقود شود پیدا نگردد مگر بعد از تعب بسیار و هرکه بیمار شود مرضش شدید خواهد بود و سفر کردن و
کشتی سوار شدن و حرکت کردن مناسب نیست و اما روز نهم نیز از آن حضرت روایت شده که روز خفیف است برای هر کاری و شروع
در کارها و قرض کردن و قرض دادن و زراعت کردن و درختان و بنا کردن و هرکه بنای چیزی کند در این روز برکت نیابد و هرکه سفر کند
سود بیند و هرکه بگریزد نجات یابد و هرکه ناخوش شود مرضش شدید باشد و هرکه متولد شود صاحب ایمان باشد و در کتاب مکارم
نیز از امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند روزیست مبارک و بهتر از او برای هر کاری که شخص اراده آن کند و هرکه سفر کند مالی
خدا مال روزی او کرداند و در سفر خیر بسیار ملاقات کند و در کتاب فرائد روایت شده که روز نهم نماز و علاج و مداوا بسیار
شایع متولد شده و این روز بسیار مناسب است برای حوائج و دخول بر سلطانان و جمیع کارها و قرض کردن و تزویج کردن و بخشش کردن و هرکه
در این روز متولد شود محبوب القلوب شود نزد خلق و مقبول الکلام و با التعلیم و عامل اعمال الخیر خواهد شد و هرکه ناخوش گردد شفا یابد و اما روز
دهم نیز از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند که روزیست که نوح پیغمبر در آن متولد گردید هرکه در این روز متولد شود
عمرش طولانی باشد و روزیش فراوان باشد و حمل صحیح دارد برای خرید و فروختن و سفر کردن و اگر چیزی گم شود در این روز مناسب
بر کرده و اگر شخصی فرار کند گرفتار و محبوس گردد و در آن زانوها است که هرکه ناخوش شود وصیت کند و در کتاب مکارم روایت شده که این روز

بر سلطان
نیک است برای هر کاری مگر داخل شدن و در کتاب دیگر فرموده‌اند که این روز پسندیده و محمود است و داخل شدن در این روز
۲۰۳۶ بمکان بلند بالا بر دو تو ریش نادر این روز بر موسی نازل کرد آید و صلاحیت دارد از برای کتابت کردن و شرط و عهد نمودن و
مولود در این روز مبارک و حلیم و عفیف خواهد بود و مریض در معرض خطر باشد و اما روز یازدهم در کتاب دیگر روایت
شده که شیث در این روز متولد شد صلاحیت دارد از برای شروع در کارها و خرید و فروختن و باید حذر نمایند از دخول بر
سلطان و هر که مریض شود در او نیست که شفا یابد و هر که گم شود سالم برگردد و هر که متولد شود پاکیزه زندگانی خواهد نمود و دایم در
نعمت باشد مگر آنکه عاقبت فقیر خواهد شد و اما روز دوازدهم از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که نیک است از برای تزویج و باز کردن
دکان و شراکت نمودن و بر کشتی سوار شدن و باید حذر نماید از توسط کردن میان مردمان و هر که مریض شود امید هست که
شفا یابد هر که متولد شود سهل التربیه باشد و در حدیث دیگر وارد شده که روز نسبت مبارک است طلب کنید در آن حاجتهای خود را
و سعی بکنید از برای آنها که بر آورده خواهد شد ان شاء الله و هر که مریض شود بیم هلاکت در او باشد و اما روز سیزدهم فرموده‌اند که
نحس مستمر است پس بپرهیزید در آن از منازعه و حکومت بین الناس و ملاقات سلاطین و سایر کارهای نیکو [illegible]
استعمال کردن و هر که فرار نماید یا گم شود سالم باز گردد و هر که خوابی ببیند تا نه روز دیگر تعبیرش ظاهر شود و اما روز چهاردهم
از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که نیک است برای هر کاری و هر که متولد شود [illegible] باشد و این روز بسیار مبارک باشد برای طلب
علم و سفر کردن و قرض دادن و بر کشتی سوار شدن و هر که بگریزد دستگیر شود و هر که مریض گردد شفا یابد ان شاء الله و از سلمان
رضی الله عنه روایت شده که روز نسبت مبارک است از برای هر کاری و ملاقات کردن سلاطین و اشراف و علما و هر که متولد شود
کاتب و دبیر خواهد بود و [illegible] و تعبیر خواب بعد از نیمه شش روز ظاهر گردد و اما روز پانزدهم از
حضرت امام جعفر علیه السلام روایت شده که این روز مبارک است صلاحیت دارد برای هر کاری مثل سفر کردن و غیره و پس طلب کنید در آن حاجات خود را
با شخصی که بر آورده خواهد بود و در روایت دیگر وارد شده که این روز نحس است از برای هر کاری مگر قرض کردن و قرض دادن و مشاهده
کردن چیزی که برای خریدن [illegible] و اما روز شانزدهم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که تمام آن روز نحس است هر که در این روز سفر کند
هلاک گردد و بسیار بد است مگر [illegible] از حرکت کردن برای هر شغلی و مذموم است ملاقات کردن سلاطین و در حدیث دیگر وارد شده
که صلاحیت دارد برای شرکت و تجارت و بیع و شراء و سفر کردن بجانب دریا و بنا کردن عمارت و غیره و هر عمل خیر که باشد و در خبر دیگر
وارد شده که صحبت و شهوت در این روز [illegible] و در خبر دیگر وارد شد که هر که در این روز از صبح تا زوال متولد شود دیوانه خواهد
شد و اگر بعد از زوال متولد شود ان شاء الله نیکو گردد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که هر که در این روز [illegible] بیم هلاکت در او باشد
و اما روز هفدهم نیز از همان حضرت روایت شده که نرم و نیکو است این روز و صلاحیت دارد از برای جمیع کارها و بیع و شرا و تزویج و دخول بر سلطان
و غیر آنچه ذکر شد و در روایتی که [illegible] ملک الموت [illegible] خلق فرمود و این روز را حضرت باری تعالی مبارک کرده برای یعقوب نیک
و مبارک است برای بنای عمارت و کندن نهرها و غرس کردن درختان و اما روز هیجدهم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که روز نیست مبارک و خوب از برای تزویج و سفر کردن و هر که در این روز سفر نماید حاجتش بر آورده شود و مناسب است از برای دخول بر
سلطان و قضاة و امرا و هر که مخاصمه کند با دشمن خود بر او غالب گردد باذن خدای تعالی و هر که تزویج نماید نیکی ببیند و هر که قرضی بکند
بزودی ادا شود و هر که مریض شود صحت یابد و هر که متولد شود [illegible] و در حدیث دیگر فرموده‌اند مبارک
است برای بنای عمارت و [illegible] بر آورده می‌گردد در آن حاجتها و صلاحیت دارد برای سفر و اما روز نوزدهم از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که [illegible] در این روز متولد گردید صلاحیت دارد از برای هر کاری و سفر کردن و تزویج نمودن و طلب علم نمودن و خریدن
غلام و کنیز و چهارپایان و هر که در این روز [illegible] باید بعد از یازده روز [illegible] و هر که متولد شود حسن الخلق باشد و [illegible]
شد و در حدیث دیگر وارد شده که روز نحسی است [illegible] باید که در این روز هیچ کاری اقدام نشود بلکه شخص در خانه بنشیند و مشغول

از کار و دعا نباشد و اما روز بیستم از امام جعفر صادق مرویست که فرمودند روز بیستم مبارکیست از برای طلب حوایج و سفر کردن
و تزویج نمودن و دخول بر سلطان و اکابر و در خبر دیگر فرمودند که روز نیست متوسط الحال نیک است در آن سفر کردن و شروع در کارها ۲۳۷
و نقل مکان و در خبر دیگر آنست غرس شجر و تاک نمودن و خریدن حیوانات و هر که فرار نماید از آن فرار او بطول انجامد و هر که گم شود امرش
مخفی و هر که مریض گردد مرضش صعب باشد و در خبر دیگر فرمودند هر که مریض شود وفات کند و هر که متولد شود مصلوب و تنگی زندگانی
کند و اما روز بیست یکم پس از انس روایت است که فرمودند که تمام این روز نحس است پس بپرهیزید در آن از جمیع کارها و از پی هیچ کاری
نروید و بدیدن سلاطین نروید و اما روز بیست و دوم از همان حضرت روایت شده که روز بیست مبارکیست و هیچ مکروهی
در آن واقع نمیشود صلاحیت دارد از برای هر کاری و سفر کردن و بیع و شرا نمودن و تصدق کردن و هر که قصد نماید مقبول خواهد شد
هر که سفر کند با سود بسیار برگردد … و هر که بسلطان داخل شود حاجتش برآورده گردد و اما روز بیست و سیم از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که فرمودند روز بیست و سیم … صلاحیت دارد برای هر کاری تا تزویج نمودن و تجارت کردن و
سفر کردن و دخول بر سلطان و اما روز بیست و چهارم از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که تمام این روز نحس است و بد و شوم و
و ملعون است در این روز فرعون … متولد شد و روز نحسیست پس بپرهیزید … از نیست ابتدا و شروع
در کارها و هر که در این روز سفر کند وفات نماید و بازگشت از برای وی نباشد و در خبر دیگر فرموده اند هر که در این روز غایب
شود مرضش طول بکشد و هر که متولد گردد تمام عمرش مریض باشد و روزی تنگ خواهد بود و موفق بخیرات نگردد و در آخر عمرش
کشته گردد یا آنکه غرق شود و در حدیث وارد شده که نیک است از برای سفر کردن و خوابی که دیده در آن کاذب باشد و اما روز بیست و پنجم
نیز از آن حضرت روایت شده که نحس و مذموم است در این روز … از بلاها و اهل مصر نازل گردید پس در پی هیچ کاری مروید و باز دارید خود را از
جمیع کارها و هر که فرار کند برگردد و سوگند یاد مکن در این روز خواه راست و خواه دروغ و هر که در این روز سفر کند سود نبرد و هر که
مریض شود مرضش شدید شود و عافیت نیابد و در خبر دیگر وارد شده که هر که مریض شود نجات نیابد و هر که متولد شود روزی داده شود …
کریم … و در خبر دیگر فرمودند که نیک است از برای بیع و شرا و بنا کردن و عمارت و زراعت نمودن و صلاحیت دارد از برای قضاء حوایج
و هر که متولد شود کذاب و نمام خواهد بود … و اما روز بیست و ششم از امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند
روز بیست و ششم روز مبارکیست از برای هر حاجتی مگر تزویج کردن و سفر نمودن … هر که تزویج کند عاقبتش … مفارقت …
هر که سفر کند سود نبرد از آن سفر و در خبر دیگر فرمودند هر که متولد شود … باشد … غرق شود … غرق شده
فرعون زیرا که فرعون … در این روز متولد شد و اما روز بیست و هفتم نیز از آن حضرت علیه السلام روایت شده که فرمودند روز بیست و هفتم
… از برای طلب حوایج و بیع و شرا و دخول بر سلطان و بنا کردن عمارت و محاصره کردن و زراعت نمودن و ملاقات کردن …
کردن و تزویج نمودن و … کراهت دارد … و هر که مریض شود وفات کند و هر که متولد شود … جمال
و کثیر الرزق و طویل العمر … خواهد بود و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که … در این روز متولد گردید
و هر که در این روز متولد شود محبوب مردم باشد … و اما روز بیست
هشتم نیز از آن حضرت روایت شده که روز بیست و هشتم … از برای جمیع حاجتها و ساختن عمارت و بیع و شرا و دخول بر سلاطین و
قتال با دشمنان و تزویج کردن و در خبر دیگر فرمودند مذموم است خون گرفتن و هر که بگریزد عود نماید و هر که متولد شود
جمال … و محبوب … مردمان باشد و اما روز بیست و نهم نیز از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند روز بیست
… از برای هر کاری … غلام و کنیز و اسب و ستوران … برادران و … کردن و حرکت نمودن و
مذموم است … و معامله … کردن …
… باشد هر که … سلطان و

۲۳۱ اما روز دوشنبه از آنحضرت روایت شده که فرمودند که صلاحیت دارد برای هر کاری خصوصاً بیع و شراء و تزویج و ذبح نمودن و
بنای عمارت و ... سفر کردن و خون گرفتن و در خبر دیگر فرمودند متعرض هیچ کاری مشوید مگر معامله کردن و در حدیث دیگر فرمودند
هر که متولد شود بلند مرتبه و عالیشان گردد و ... و اما دعاهای هر روز در مجلد اعمال سنه ... از بحار الانوار
... در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند خدا خلق نکرده است خلقی را زیادتر از ملائکه بدرستیکه هر روز
هفتاد هزار ملک از آسمان فرود می‌آیند ... بیت المعمور طواف می‌نمایند ... بجانب خانه کعبه ... طواف می‌کنند ... زیارت
... قبر سید المرسلین ... خاتم الانبیا را زیارت می‌نمایند ... ابی الحسن ... و زیارت
زیارت می‌کنند ... حضرت سید الشهداء ... می‌روند و ... تا روز قیامت ... و هفتاد هزار
ملک دیگر نازل می‌شوند ... و با آسمان عروج می‌نمایند ... و باشند تا روز قیامت ... زیارت می‌نمایند
هر که زیارت کند قبر امیر المؤمنین را ... و باشد از روی تکبر و تجبر نباشد خداوند ... نویسد در نامه
عمل او ثواب صد هزار شهید ... گناهان گذشته ... در زمره ایمان مبعوث گرداند و حساب او را آسان گرداند و ملائکه
... استقبال او فرشته که چون ... شفاعت کنند ... و اگر ... استغفار ... برای او
و در کتاب توحید ... روایت شده که شخصی سؤال نمود از ... امیر المؤمنین علیه السلام ... خداوند عالم جلت عظمته
... خطبه خواندند و حمد و ثنای الهی بجا آوردند بعد از آن فرمودند ... برای خدای تعالی ملائکه ... هست که اگر یک
نفر از ایشان بر زمین ... تمام دنیا ... و بسیاری ... و بعضی از ایشان ... تمام جن و انس ... خلق
مأمور کرده‌اند ... و صفت ... مفصلهای او و ... ترکیب صورتش چگونه می‌توانند
وصف ... از ایشان ... سال راه است و بعضی یکی از ایشان ... و
... بعضی ... تمام اهل آسمانها ... بعضی یکی از ایشان ... در زیر هفتم طبقه زمین است
... در طبقه اول زمین است ... تمام ... عالم ... و بعضی ... است که اگر
... باشد ... فتبارک الله احسن الخالقین و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
روایت شده که از برای خدا تعالی ملائکه هستند که نصف ... از برف است و نصف دیگر از آتش ... می‌گویند ای خدائیکه الفت دادی
برف را با آتش ثابت گردان قلوب ما را بر طاعت خود از حضرت سید الساجدین علیه السلام روایت شده که چون شخص مؤمن بیمار شود از جانب پروردگار
عالم ... ملک ... خطاب ... سمت ... خطاب ... را
که ... عبادات و ثواب از برای او ... از برای او ... و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که هر که بیمار ... عبادت کند خداوند تبارک و تعالی هفتاد هزار ملک را موکل او گرداند ... او ... تا
روز قیامت ... تسبیح و تهلیل و تکبیر ... و نصف عبادت ... برای کسی باشد که عبادت ... کرده باشد و در کتاب عدة
از ... روایت شده که ... از امام جعفر صادق علیه السلام ... خداوند ملکی فرستد ... کسانیکه ...
... از ... و ... کرد و ...
اگر چنین ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند جبرئیل ... حضرت رسول رب العالمین
عرض کرد یا رسول الله ... داخل نمی‌شویم خانه را که صورت ... در آن باشد و نه خانه که کلب در آن باشد یا خانه که در آن
بول کنند و در حدیث دیگر از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند خبر داد مرا جبرئیل که خداوند تبارک و تعالی ملکی را
... زمین فرستاد ... ملک ... صاحب خانه ... ایستاده دید ملک گفت ... ایستاده ... عرض
کرد که با صاحب خانه ... در ضمن ... حاجت ... عرض ...

او اسلام پس از ملک گفت بشارت باد ترا که من رسولم از جانب خدا بسوی تو سلام او رسانم و خدا میفرماید که بواسطه این عمل بهشت بر تو واجب
کردید و هر که زیارت کند برادر مسلم خود را اهل بهشت جز این نیست که مرا زیارت کرده و بر من که خداوندم لازم است که او را داخل ۲۳۹
بهشت نمایم و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند زیارت نمیکند کسی برادر مؤمن خود را بجهت خشنودی
خدا در صحت یا بیماری و مگر آنکه موکل میگرداند خدا بسوی او هفتاد هزار ملک را که ندا میکنند او را که گوارا باد برای تو بهشت
پس شما اید زیارت کنندگان و شما اید [illegible] تا وقتی که بمنزل خود برگردد راوی عرض کرد فدای تو شوم هر چند دور باشد
فرمودند بلی اگر چه بفاصله یکساله راه دور باشد بدرستی که خداوند جواد است و ملائکه بسیار بشمارند و در حدیث دیگر از امام محمد
باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند که هرگاه مؤمن بعزم زیارت برادر مؤمن خود از منزل بیرون آید خداوند تبارک و تعالی ملکی را موکل
میگرداند که یک بال خود را در زمین فرش نماید و یک بال دیگر را در آسمان برافکند تا وقتی که بمنزل او داخل شود پس خطاب میکند
بسوی او که ای بنده که تعظیم من نمودی و متابعت پیغمبر من کردی بر من لازم است اعظام و اکرام تو سؤال کن از من تا عطا نمایم
بتو عطا کنم دعا کن تا اجابت نمایم و چون مراجعت نماید [illegible] تا وقتی که داخل منزل خود شود
بعد از آن خطاب میکند که ای بنده که تعظیم حق من و متابعت پیغمبر من نمودی بر من لازم است اکرام تو [illegible] واجب کردم بر تو بهشت
و شفیع گردانیدم ترا در حق [illegible] و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند چون دو نفر از مؤمنین یکدیگر را
ملاقات کنند و مصافحه نمایند خدای عز و جل رحمت خود را بر ایشان فرو ریزد و چون موافقت کنند رحمت ایشان را فرو گیرد و چون
مشغول صحبت شوند ملائکه [illegible] بعضی ببعضی دیگر گویند [illegible] شاید کشف کنند [illegible]
باشند [illegible] ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
و [illegible] خلق [illegible]
روز [illegible] آسمان [illegible]
چند [illegible] روایت شده که [illegible]
از امام [illegible] سؤال [illegible] سؤال نمود که [illegible]
[illegible] عالم [illegible] و اعمال عباد
[illegible] ملائکه [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible] ملائکه
[illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
امام [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
گفت [illegible] ابو عبدالله [illegible]

گرفت و بدر آنحجره که آنحضرت تشریف داشتند برد از جمال عدیم المثالش در و دیوار را روشن کرده بود پس تبسم کرد و دیدها ام ترو
تازه کرد پس عرض کردم السلام علیک یا بنت الله و نوره و حجابه حضرت فرمودند و علیک السلام یا یونس پس داخل حجره شدم نظر کردم مقابل
آنحضرت بصورت مرغ ایستاده با آنحضرت سخن میگویند من سخن ایشانرا نمیفهمیدم ولی فرمایشات آنحضرت را میفهمیدم پس از لحظه ایشانرا
رفتند امام متوجه من شدند و فرمودند ای یونس پسر از محل نور در ظلمات ما ائمه بیت معمور اینجا اینکه هر که در آن داخل شد ایمن گردید
ما ائمه عترت خدا و کبریاء او عرض کردم فدای تو شوم امر عجیبی مشاهده کردم شخصی را دیدم بصورت شما فرمودند ملکی است موکل بر آسمان سیم
است و خواست نزد من از خدای برای او شخصی بگیرم که او را در آسمان چهارم بنزد برادر خود برود پس عرض کردم این جماعت کیانند فرمودند ملائکه
هستند که اصحاب قائم آل محمد ص خواهند بود عرض کردم که این دو نفر که با ایشانند کیستند فرمودند که جبرئیل و میکائیل
اینها با آسمان بالا میروند تا وقتیکه آنحضرت ظاهر شود و عدد ایشان پنج هزار نفر میباشند پس فرمودند ای یونس بواسطه ما دیدها
روشن کردید بنور ایمان و گوشهای این مردم پر شد از احکام حلال و حرام و روشن نمودند دلهای مردم را بنور ایمان [illegible] بدانکه
که فرقه امامیه بلکه جمیع فرق مسلمین اتفاق دارند بر وجود ملائکه و اینکه ایشان اجسام لطیفه نورانیه هستند بعضی را
دو بال است بعضی را سه بعضی را چهار و بیشتر چنانچه حق تعالی در قرآن میفرماید اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع و قدرت دارند بر تشکل باشکال
مختلفه و اینکه خدای تعالی صورتهای کرده است ایشانرا برصورتهای متفاوته بجهت حکم و مصالح و از برای ایشان است صعود و نزول و ملاقات
میفرمودند پیغمبران خدا و اوصیاء ایشان و آیات متکثره و اخبار متواتره بر این مطلب شاهد است بنا بر این قول کسانیکه قائلند
بتجرد ایشان و این همه آیات و اخبار را تاویل کرده اند بنفوس فلکیه یا عقول مجرده و قوای طبایع بواسطه بعضی شبههای [illegible]
از جاده مستقیم محقق دوانی در شرح عقاید فرموده ملائکه اجسام هستند نورانیه و لطیفه قادرند بر تشکل باشکال مختلفه و شاید
مقاصد میفرماید ظاهر کتاب و سنت و قول اکثر امت هم موافق است بر اینکه ملائکه اجسام هستند نورانیه قادرند بر تشکل باشکال مختلفه
کامل هستند در صلاح و قدرت بر افعال و کارهای صعب مشکل و شان ایشان اطاعت پروردگار است و مسکن ایشان آسمانها و رسولانند از جانب
خدا بسوی پیغمبران او و امین هستند بر وحی بسوی پیغمبران و انبیا و لحظه تغافل ندارند از تسبیح خدا و هر چه خدا امر فرماید اطاعت کنند
و هر چه ذکر کرده اند حکماء [illegible] کفته اند که ملائکه وجود ندارند و آیات و اخبار را تعبیر میکنند [illegible] مراد [illegible] عقول مجرده
و نفوس فلکیه میباشد و اهل طلسمات کفته اند از برای هر فلکی روحی هست کلی که تدبیر [illegible]
مثل آنکه از برای عرش که فلک اعظم است روحی است [illegible]
اعظم میگویند و از برای آن روح ارواح بسیاری هست که متعلق باجزاء و اطراف عرش است مانند تدبیر کردن نفس [illegible]
تعالی آنکه از برای او هست قوه حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه [illegible] یوم یقوم الروح و الملائکة
صفا و همچنین آیه کریمه و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و همچنین سایر افلاک دیگر را اثبات کرده اند از برای هر درجه روحی
و کفته اند هر وقت که آفتاب بآن درجه میرسد اثرش ظاهر میشود و نیز اثبات کرده اند از برای هر یک از ایام و ساعات و بحار و جبال و انهار
معمورها و حیوانات و نباتات [illegible] هر یک از اینها [illegible] مناسب مسمی باسم ملکی نموده اند که در لسان شرع وارد شده از قبیل ملک الموت
و ملک الارزاق و جبرئیل و امثال ایشان چنانکه میگویند چنانکه از برای بدن انسانی نفسی هست که مدبر او میباشد همچنین از برای هر
نوعی از انواع و هر صنفی از اصناف روحی هست که مدبر او است و او را طبایع نامیده اند از برای آن نوع و صنف و حفظ مینماید او را از آفات
و بلیات ظاهر میشود [illegible] مانند [illegible] اثر نفس در بدن [illegible] نسبت باشخاص [illegible] ذکر کرده است که [illegible]
عقلاء در اینکه ملائکه [illegible] ایشان اشرف اند نسبت باجزای عالم علوی [illegible] اینکه [illegible] انسان اشرف است نسبت باجزای عالم سفلی الا آنکه خلاف
اختلاف کرده اند در ماهیت ملائکه و محققین کلام و طریقه [illegible] مذهب [illegible] مقام [illegible] که گفته شود آنکه ملائکه لا بد باید ذاتی باشند قائم بنفسها
پس [illegible] یا متحیزه هستند یا نه و بنا بر اول که متحیزه باشند چند قول ذکر کرده اند اول قول اکثر مسلمین است که گفته اند که ملائکه اجسام لطیفه هستند

لطیفه

لطیفه هوائیه متمکن اند نهاد در آسمان دویم قول جماعتی از بت پرستان است که گفته‌اند آنچه را که در لسان صاحب شرع تعبیر از آن به ملائکه شده است
ستاره‌های هفت سیاره است که در لسان صابئین هر یک مسمی باسمی هستند پس مراد از ملائکه رحمت ستاره سعد است مراد از ملائکه عذاب ستاره‌های نحس ۲۴۱
سیم قول معظم مجوس و ثنویه است که می‌گویند این عالم مرکب است از دو چیز ازلی یکی نور و دیگری ظلمت این دو چیز جوهرند شفاف و حساس
و مختار و قادر و هر یک ضد دیگری اند از حیثیت نفس و صفت و نفس و فعل و تدبیر پس جوهر نور همیشه در نهایت صفا و فضل و خیر و خوبی است مسرور
کننده و زنده کننده و جوهر ظلمت ضد او است جوهر نور متولد میشود از او ولیکن نه بر سبیل تناسل بلکه بر سبیل تولد حکمت از حکیم و
تولد ضوء از مضیء و جوهر ظلمت متولد میکرد از او شیاطین بر سبیل تولد سفاهت از شخص سفیه آنچه گفته شد اقوال کسانی بود که گفته
اند ملائکه اشیاء هستند متحیزه جسمانیه اما قول کسانی که قائلند بعدم جسمیت و عدم تحیز بودن ملائکه ایشان در مختلف شده‌اند بر دو قول
قول اول قول جماعتی از نصاری است که گفته‌اند مقصود از ملائکه نفوس ناطقه بدنیه است که مفارقت کنند از ابدان خود پس این
نفوس اگر صافی و خالص باشند ملائکه‌اند و اگر خبیثه کدر باشند شیاطین باشند قول دویم قول فلاسفه است که گفته‌اند این نفوس مختلفه
است با نفوس ناطقه بشریه جاری مجرای شمس است نسبت بضوء او مخفی نماند که این گونه اقوال مخالف است با صریح اخبار با لغو قوانی
که بعضی از آنها را در این کتاب ایراد نمودیم و مخالف است با اجماع امامیه و ابن بابویه از رسول خدا صلی روایت کرده که وقتی
که عروج باسمان نمودند بموضعی رسیدند که شبیه بسوق بود در آنجا ملائکه چند دیدم مشاهده کردند که عبور می‌کردند فرمود ندای
جبرئیل اینها بکجا میروند عرض کرد نمیدانم روزی که مرا خدا خلق فرموده اینها را بدین حال مشاهده نموده‌ام پیش حضرت از یکی از اینها سؤال
فرمودند از ابتدای خلقت او عرض کرد نمیدانم الا آنکه ستاره هست که خدا او را در هر چهارصد هزار سال یکبار بلند میفرماید
من از روزی که خدا مرا خلق فرموده تا کنون چهارصد هزار مرتبه آن ستاره را دیده‌ام باب پنجم در بیان اخباریکه وارد شده در
چهار ملک مقرب خدا یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام در کتاب مجالس صدوق علیه الرحمه از ابن عباس از رسول
خدا صلی روایت نموده که فرمودند چون مرا باسمان بالا بردند بسیاری از ملائکه ... جبرئیل عرض کرد یا محمد صلی از این
نهر عبور نما برکت خدا تعالی بدستی که خدا نور او را برای فرمودند بدستی که این نهریست که عبور نمیکند از او هیچ ملک مقرب
و نبی مرسلی از زمین بدرستی که من در هر روز یکمرتبه در این نهر فرو میروم و غوطه میخورم و بعد از آن بیرون می‌آیم و هر قطره که از بال من میریزد
خدا ملک مقرب خلق میفرماید که بیست هزار صورت دارد و در هر صورتی چهل هزار زبان و با هر زبانی بلغتی تکلم مینماید غیر از
لغت دیگری و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده از حضرت ابی عبدالله ... رسول خدا صلی فرمودند شبی که مرا باسمان بالا بردند ملکی را دیدم که او را
نور در کسی نیست نظر به او نمودم در هر کس هم ... خود نگفت ... دیدم ... تا آنکه ... جبرئیل این ملک را نام چیست
عرض کرد ملک الموت است مشغول قبض ارواح است گفتم مرا نزد او بر چون نزد او رسیدیم گفتم ای ملک الموت آیا هر که وفات یافته
بعد از این وفات مینماید تو قبض روح او میکنی عرض کرد بلی یا رسول الله تمام دنیا در نزد من مانند درهمی است که در کف مرد
باشد او را به هر طور که بخواهد حرکت میدهد و هیچ خانه نیست که من در روزی پنج مرتبه داخل آن نشوم چون به بینم کسی را که بر کسی
خود گریه کند بگویم که گریه مکن زیرا که من مکرر بسوی شما عود خواهم نمود تا آنکه احدی از شما باقی نماند و در کتاب خصال از رسول
خدا صلی روایت شده که خداوند تعالی اختیار نمود برگزید از هر چیزی چهار چیز را اختیار نمود از ملائکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک
الموت را و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابی عبدالله روایت شده که روزی رسول خدا صلی نشسته بودند و جبرئیل در خدمت آن حضرت
بود پس جبرئیل نظر بجانب آسمان نمود و رنگش متغیر شد مانند کسی که خوف برا و مستولی شود متغیر گردید و چون ... کوچک شد
که متصل خود را بدامن آن حضرت انداخت رسول خدا صلی بجانب آسمان نظر انداخت ملکی را دید که جثه‌اش تمام مشرق و مغرب عالم را پر کرده بسوی
زمین میآمد ... تا آنکه بخدمت آنحضرت رسید عرض کرد یا محمد صلی من رسول از جانب خدا بسوی شما پیغام آورده‌ام که آیا میخواهی پادشاه
و رسول باشی یا آنکه بنده باشی و رسول حضرت ملتفت جبرئیل شدند فرمودند بلکه بنده باشم و رسول بهتر است پس اعلا

پس اعلی

مجلسی ... طالع

پس از ملک یکی را [illegible] کرد با سمان اول [illegible] دیگر با سمان دوم و هکذا تا با سمان هفتم رسید [illegible]
میشد تا آنکه [illegible] کرد پس آن حضرت از جبرئیل سبب [illegible] خوف ایشان پرسید عرض کرد یا رسول الله این ملک اسرافیل بود و از روزیکه
خدا او را آفریده تا اکنون از مکان خود فرود نیامده بود چون دیدیم او را که بجانب زمین هبوط کرد گمان کردیم که قیامت بر پا شده و اما اینکه
مشاهده فرمودند که [illegible] اسرافیل [illegible]
حق [illegible] در مقامی است که لوح [illegible] مقام قرب [illegible] محل وحی است [illegible]
تکلم فرماید [illegible] اسرافیل و لوح [illegible] و در حدیث دیگر از رسول خدا صلعم روایت شده
که فرمودند شبی که بمعراج میرفتم در آسمان [illegible] شخصی را دیدم که یک پایش در مشرق و دیگری در مغرب بود و لوحی در دست داشت [illegible]
[illegible] ملک الموت است و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا صلعم جبرئیل را
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر از ابن عباس روایت شده که روزی رسول خدا صلعم [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
از حضرت امام محمد باقر روایت شده که شخصی سؤال نمود از حال هاروت و ماروت فرمودند که [illegible] از آسمان بزمین [illegible]
[illegible] با سمان [illegible] اهل آسمان [illegible] اهل زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وصال من رسند باید خدای ما بپرستند و بر این صنم سجده کنند پس یکی از آن دو ملک بدیگری نظر نمود و گفت این دو خصلت از آن چهار خصلت

است که خدا ما را از آنها نهی فرموده یکی شرک بخدا و دیگری زنا [illegible] اکنون ما بر این بت سجده نمائیم و او را پرستش کنیم البته بهتر از مومن زنا هم خواهم ۲۴۳

کرد باید با هم مشورت نمود [illegible] بر آنها غالب شد بعد گفتند حاجت تو بر آورده است خدای تو را پرستش میکنیم آن زن گفت حال که باید

من در آمدید [illegible] از این شراب هم بیاشامید [illegible] مشورت کرده با یکدیگر مشورت نمودند و گفتند این

سه خصلت است [illegible] خدا ما را نهی فرموده [illegible] و گفتند قبول کردیم هر خواهش تو را چون خواستند مشغول

عمل گردند شخصی [illegible] بر ایشان داخل شد [illegible] خواستند مشغول عمل گردند

آن زن گفت [illegible] تا آنکه این شخص را بقتل رسانید [illegible] و قصد نمودند شما مطلع شد [illegible]

[illegible] چون از قتل [illegible] مشغول کار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دنیا و آخرت [illegible] اگر خواهید [illegible] عذاب [illegible]

خواهد بود [illegible] عذاب آخرت [illegible] دو ملک [illegible]

[illegible] خدا [illegible] از زمین [illegible]

از عیاض بن جشم روایت شده که مامون از حضرت امام رضا سوال نمود [illegible]

[illegible] هاروت و ماروت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زمین و آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] هاروت و ماروت [illegible] دو ملک بودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هاروت و ماروت [illegible] امام جعفر [illegible]

[illegible] هاروت و ماروت [illegible] ابی الطفیل روایت شده [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

یا امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] هاروت و ماروت [illegible] آدم ابو البشر [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس خدا آنها را مبتلا نمود بآنچه که بنی آدم را مبتلا نموده بود از شهوت طعام و شراب و جماع بعد از آن امر نمود آنها را که شبها نزول [illegible]
و قتل نفس مکنند و زنا و شرب خمر نکنند پس آنها را بزمین فرستاد در هر یک ناحیه مشغول قضاوت و مرافعه گردیدند تا مدتی گذشت روزی زنی در نهایت
حسن و جمال که همین ستاره زهره باشد نزد یکی از آنها رفت برای مرافعه نظر آن ملک چون بروی افتاد فریفته جمالش گردید بدو گفت حق با
تو است ولی تا تمکین من نکنی و خواهش مرا روا نکنی برای تو حکم نکنم پس آن زن او را وعده نمود در ساعتی معین نزد آن ملک دیگر رفت و نیز عاشق
بیتابی گردید اظهار مطلب نمود گفت تا کام مرا روا نگردانی برای تو حکم نکنم او را نیز وعده نمود در ساعتی که آن دیگر را وعده داده بود پس
آن دو ملک در ساعت معین بمنزل آن زن رفتند هر یک از شناعت عمل خود خجل و شرمنده گردیدند سرها را بزیر افکندند پس از لحظه پرده حیا از آنها
دریده گردید یکی از آنها سر بالا کرد و گفت خجل مباش زیرا که من نیز از پی آن کاری آمده‌ام که تو در طلب آن هستی پس با آن زن بنای مراوده گذاردند
آن زن ابا نمود تا آنکه بت او را سجده کنند و از شراب او بیاشامند لابد و لاعلاج قبول کردند شراب خوردند و بت را سجده کردند تقاضای زنا
نمودند شخص مسکینی بر آنها داخل گردید از کیفیت حالشان خبردار شد از پی کار خود رفت آن زن گفت این مسکین الحال مرا و شما را رسوا
خواهد نمود پس بکوشید و او را بقتل رسانیدند خواستند مشغول عمل گردند زن ابا نمود تا آنکه تعلیم نمودند او را اسم اعظم که موجب صعود
و بالا رفتن بسوی آسمان بود پس آن زن بسوی آسمان بالا رفت آن دو ملک با دو چشم پر از حسرت بدو مینگریستند اهل آسمانها نیز مشاهده کیفیت
مینمودند پس خدا او را مسخ کرد باین ستاره که می‌بینی یعنی ستاره زهره همان زن است **باب ششم** در بیان ذکر اخبار متفرقه در کتاب کشف
الغمه روایت شده که چون ثامن الائمه حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء دار فانی را وداع فرمود مأمون ملعون بعد از مدتی که ببغداد
آمد روزی بعزم شکار از خانه بیرون رفت در کوچه عبور نمود جمعی از اطفال در آن کوچه مشغول بازی بودند و فرزند سعادتمند آن حضرت
یعنی امام محمد تقی ع در میان آن اطفال تشریف داشتند در حالتیکه یازده سال از سن شریفش گذشته بود چون کوکبه جلال مأمون نمودار
گردید اطفال فرار و بر قرار اختیار کردند و هر یک بگوشه پنهان شدند مگر آن نوباوه بوستان امامت معدن علم و فتوت که از جای خود
نفرمود و از جای خود حرکت ننمود مأمون با شتر آمد و توقف نمود بنا بر ادب عرض کرد ای جوان چه چیز باعث آن شد که مانند سایر اطفال فرار ننمودی
حضرت با نهایت چستی و چالاکی جواب گفت و فرمود یا امیرالمؤمنین بر جاده راه ضیقی نبود که جهت عبور تو وسیع شود و نه جرمی و گناهی
بر خود سراغ داشتم که از واسطه آن خائف و ترسان باشم و گمان ندارم که اذیت تو بکسی رسد اگر گناه نداشته باشد مأمون از فصاحت و بلاغت و شیرینی
کلام آن حضرت تعجب نمود عرض کرد چه نام داری فرمودند محمد عرض کرد پسر کیستی فرمود یا امیرالمؤمنین من فرزند علی بن موسی
الرضا هستم پس مأمون روانه شد چون بشکارگاه رسید باز خود را رها نمود تا آنکه از نظرش غایب گردید بعد از ساعتی مراجعت نمود
ماهی کوچکی که اندک حیاتی داشت بمنقار گرفته مأمون تعجب بسیاری کرد ماهی را در مشت گرفت و از شکار بازگشت نمود چون
وارد شهر شد اطفال را نیز در جای خود مشغول بازی دید باز اطفال فرار نمودند و امام محمد تقی ع بر جای خود ایستاد تا آنکه مأمون
رسید عرض کرد یا محمد فرمود لبیک یا امیرالمؤمنین عرض کرد در مشت من چیست از جانب خدا ملهم شد و فرمود یا امیرالمؤمنین از
برای خدا تعالی دریای قدرتی است ماهیان کوچکی [illegible] که بازهای پادشاهان و خلفاء آنها را صید می‌کنند و [illegible] آنها امتحان می‌کنند
خاندان [illegible] نبوت را با آنها امتحان نمایند چون این معجزه از آن سرور دید از روی حسرت و تعجب بر او نگریست و گفت
حقا که تو هستی فرزند علی بن موسی الرضا و احسان خود را در حق آنجناب مضاعف گردانید در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده که هشام بن عبدالملک
با اتفاق ابرش کلبی بعزم زیارت بیت الله روانه مکه شدند چون وارد مسجد الحرام شدند حضرت امام جعفر صادق ع نیز در آنجا بودند
هشام گفت ای ابرش آیا میشناسی این شخص را ابرش گفت نه هشام گفت این کسیست که از زیادتی علم او شیعه معتقد شدند به پیغمبری او
ابرش گفت من مسئله از او سؤال میکنم که جواب نگوید او را مگر کسی که پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد هشام اظهار خوشنودی نمود ابرش بنزد
آنحضرت آمد عرض کرد یا ابا عبدالله خبر ده مرا از تفسیر قول خدا تعالی که میفرماید اَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ کَانَتَا
رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا [illegible] آسمان و زمین بهم پیوسته و منفصل از هم کدام است حضرت فرمودند [illegible] ابرش [illegible]

هوا

هوا و فضا را حکمی نبود که تغییر از آنها داده باشد و مخلوقی نبود پس خداوند امر فرمود بادرا که بر آب وزیدن نمود تا آنکه موجی عظیم پیدا کرد و از آن
موج کفی ظاهر شد بشکل یک کوه بزرگ و در موضع خانه کعبه جمع شد پس خداوند از آن کف زمین را پهن کرد اینست معنای ۲۴۰
قول خدا تعالی که میفرماید ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا ... مدتی که خواست ایستاده فرمود خدا که خلق نماید آسمانها
پس امر فرمود بادها را که بر دریاها وزیدند موجی ظاهر شد و از آن موج کفی ظاهر شد و از میان آن کف دخانی متصاعد گردید پس
از آن دخان آسمانها را خلق فرمود و قرار داد در آنها بروج و نجوم و منازل آفتاب و ماه و ... آسمانها سبز بود و زمین سیره و
هیچیک را ثقلی ... آسمان ... از زمین ... پس خداوند تبارک و تعالی آسمانها را فتق نمود
و ... کرد تا آنکه قطرات باران از آسمان فرود آید و زمین را ... شکافته نمود تا آنکه گیاه از او روئید ... پس ابن ...
گفت برای من نگفتی ... گفت ... بن ... پس ... بان جا ... گواهی میدهم که تو فرزند
... و از ... در اسلام ... کتاب ... از حضرت امام ... روایت شده که نازل شود
قطرات باران مگر با ملکی که ... آسمان ... تا آنکه ... ملکی ... که از نزد
عرش ... که ... بعد از آن ... نمودند ... بدانستی که ... در دنیا ... که ...
از آن ... که حکمت ... نماید ... که از ... آن ... فرستاد که
... آسمان ... تا آنکه بآسمان دنیا ... از آسمان دنیا ... بعد از آن
... فرستاد که ... قطره قطره کرد ... و هیچ قطره بر زمین نیاید مگر آنکه با او ملکی
با او ... بر زمین ... و هیچ باران بر زمین نیاید مگر آنکه عدد و ... آن ... معلوم است مگر بارانی که در زمان
... فرستاده ... از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ... که خدای عزوجل ... قرار داد برای باران تا آنکه ... بر ...
... از آسمان ...
و ... از علی بن ابراهیم ... روایت نموده که گفت ... امام ... علیه السلام ... آسمان ...
چون این خبر ... فرمود ...
و ... و از ... شده بود ... گفتم ...
آمده ام برای آنکه ... شنیدم ... که ...
گفتم من ... آمده ام که حدیثی از تو استماع نمایم ... گفتم ... که این ...
نمایم ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند ... و ... خدا تعالی ... و از آن
... گفت ...
که ... گفت ... علی بن ابیطالب ...
و من ...
... آسمان ... رسول خدا ... آسمان ...
... دعای ...
از ... امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ...
... رسول خدا ...
... خدا ... تا آنکه ...

۵۱۹.

تا اینکه امیرالمؤمنین ع حاضر شد نخواستند در حجره کرد تا بیاید مانع شدم و عرض کردم رسول خدا ص را حال مشغول است آنحضرت
برگشتند رسول خدا ص تا این دفعه برداشتند دستها و دعا را اعاده نمودند تو تا امیرالمؤمنین ع تشریف آوردند خواستم مانع شوم مرا
بعقب برد و فرمود که از اشغال است بگو حضرت را که مانع ز دخول من باشد پس مرا بعقب کرد و داخل حجره ام سلمه گردید چون رسول خدا نظر
بر امیرالمؤمنین ع افتاد دستها را بر پیشانی بوسه داد و فرمود ای برادر چه چیز تو را باز داشت از اینکه زودتر نزد من بیائی و حال آنکه سه مرتبه از خدا تو را
خواستم نمودم و دعا کردم که بحق تو خدا تو را بسوی من بفرستد و از این طعام با من تناول نمائی امیرالمؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله من هر
سه مرتبه آمدم چون خواستم بر شما وارد شوم انس مرا مانع گردید پس آنحضرت فرمود ای انس چرا مانع شدی پسر عمم علی بن ابیطالب
عرض کردم یا رسول الله دعای شما را شنیدم و خود خیال کردم شاید یکنفر از انصار در رسد و صاحب دعای شما گردد و این فخر تا
قیامت از برای قوم ما باشد پس امیرالمؤمنین ع در حق من دعا کرد و عرض کرد پروردگارا انس را مبتلا گردان و او را بنا خوشی برص مبتلا کرد
نور دعای آنحضرت مستجاب گردید و انس مبتلا به پیسی شد اثر دعای اجابت است در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که روزی جناب امیر
المؤمنین ع نظر نمودند و فرمودند علی بهترین خلق اولین و آخرین است از اهل آسمان و زمین و او است مولای صدیقین و سید وصیین
و قائد غر محجلین چون روز قیامت شود بر ناقه از ناقه‌های بهشت سوار گردد و صحرای قیامت شود و از نور چهره او تمام محشر روشن گردد و
تاجی مرصع بر سر که جواهر و یاقوت بر سر داشته باشد ملائکه گویند این ملک مقرب خدا است انبیا گویند این پیغمبر مرسل است پس منادی از بطنان
عرش ندا کند که این است صدیق اکبر و وصی حبیب رب العالمین علی بن ابیطالب ع پس آنحضرت بیاید در کنار جهنم بایستد هر که را که خواهد بیرون
آورد و نجات از آن بیابد بدر کرده بهشت بایستد هر که را خواهد داخل بهشت گرداند و در کتاب عیون و اکمال الدین و علل الشرایع از حضرت
امام رضا ع روایت نموده و آنحضرت از پدران خود از امیرالمؤمنین ع از رسول خدا ص که فرمودند که خداوند عالم خلق نفرمود بخلقی را افضل و اکرم
از من امیرالمؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله شما افضل هستید یا جبرئیل آنحضرت فرمودند یا علی بدرستی که خدای تعالی فضیلت داد انبیاء
مرسلین را بر ملائکه مقربین و مرا فضیلت داد بر جمیع انبیاء مرسلین و فضیلت بعد از من از برای تو است و ائمه بعد از تو و بدرستی
که ملائکه خادم ما و خادم محبین و دوستان ما هستند یا علی ملائکه حاملین عرش و ملائکه که در اطراف آن هستند تسبیح و استغفار
میکنند از برای کسانیکه قبول کردند ولایت ما را یا علی اگر ما نبودیم هر آینه خدا خلق نمیفرمود آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را
پس چگونه ما افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه سبقت گرفتیم بمعرفت و تسبیح و تقدیس پروردگار و چگونه افضل نباشیم از ملائکه و حال
آنکه جمیع ملائکه سجده کردند آدم را بواسطه آنکه ما در صلب او بودیم و چون مرا بسوی آسمان بالا بردند جبرئیل گفت یا محمد تو مقدم باش من
گفتم آیا من مقدم شوم بر تو عرض کرد آری بجهت آنکه خدا فضیلت داد انبیا را بر جمیع ملائکه و تو را فضیلت داده بر همه پیغمبران علیهم السلام

باب هفتم در بیان ابتدا خلقت انسان و حالات مختلفه بعد از آن و اخبار و روایات وارده در این باب زیاده از آن است که در این کتاب ایراد
شود و ما اکتفا مینمائیم بجمله از اخبار در کتاب کافی منقول است از حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که فرمودند چون خداوند تبارک و
تعالی اراده فرماید که خلق فرماید نطفه را که در صلب انسان است و از او عهد و میثاق گرفته پس بهیجان آورد مرد را برای جماع و امر فرماید
رحم را که دهن بگشا تا آنکه قرار گیرد در آن قضا و قدر من و داخل شود در تو خلق من پس رحم بامر صانع لایزال گشاده گردد و نطفه در آن قرار
گیرد و مدت چهل روز بحالت خود باقی باشد بعد از آن مبدل بعلقه گردد و چهل روز نیز بهمان حالت باشد پس از آن مبدل بمضغه شود و چهل روز
نیز مضغه باشد بعد از آن لحم شود و عروق در او مشتبک گردد و قرار گیرد و روح تا هم که مدتها در رحم بود و از پشت پدران بر رحم مادران انتقال یافتند
او نیز در رحم باشد پس دو ملک که آنها را خلاقین میناسند یعنی مصور جوارح و اعضاء انسان در رحم از دهان مرئه داخل رحم گردند و بی
که او را روح بنا کنند [illegible]
اذن الله باذن خدا روح حیات را و منشق سازند چشم و گوش و جمیع اعضا و جوارح او را و تصویر نمایند اعضائیکه در اندرون انسان است
از قبیل قلب و معاء و غیرها بعد از آن خطاب رسد آن دو ملک را که بنویسید از برای این نطفه قضا و قدر و نافذ امر مرا و شرط کنید از
برای من بدا را پس آن دو ملک عرض کنند پروردگارا چه بنویسیم خطاب رسد که سر بالا کنید و بجانب سرا و نظر کنید

نظر

چون نظر نمایند لوح را مشاهده کنند که در او ثبت باشد موت و فوت اجل و صحت و شقاوت و سعادت و هیچ چیز بر ایشان رد در
دنیا از رحمت و راحت ... پس نبویسند تمام آنچه در لوح ثبت باشد و شرط نمایند بلا و آنچه نبویسند ... و اثبات و بعضی را ۲۳۷
بواسطه بعضی اعمال تغییر نمایند ... مثل آنکه عمر کسی را ... بعد از آن صله رحم نماید ... سال
عمرش افزوده گردد و بعد از آن ... و مقابل او ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
روایت شده ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قال الله تعالی ...
الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امام محمد باقر ... رسول خدا ...
... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]
... [illegible] ...
... لا اله الا الله ... [illegible]
... [illegible] ...
... امام رضا ... یا ابن رسول الله ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

۱۲۳۹ علامت آنست که در طفولیت [illegible]

[illegible]

[illegible] ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيامة تبعثون [illegible]

[illegible]

[illegible] وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم [illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۲۶ بعد از آن [illegible] در این هنگام تمام

اعضا [illegible] تمام و

الاعضاء والجوارح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پدر و مادر از کرم او و منادی می‌کردند و در رسید سالکی که راه نشتر بر می‌آیند و همینانند که گریه او خبر محض است زنهار خدا باو
دسپید و همچنین در بسیاری از اشیاء نفعها و حکمتهای بیشمار است و کسانیکه مهندسانند حکمت او را الیه بسیار است میکشایند و می
گویند خلقت انها بی ثمر است اگر این حکمت را بدانند از کونه برخرفات بر زبان جاری نمایند و چه بسیار واضح است فی صورة
مخلوق از فهم یکی از حکم و مصالح اشیاء و حقیقت خالق جل و علا انها است بحکمت انها و اما رطوبتی که از دهن اطفال خارج میشود حکمتش
آنست که اگر آن رطوبت باقی بماند و خارج نشود تا خوشیها مهلکه میکرد از قبیل سفاهت و دیوانگی و فالج و لقوه و امثال انها پس
خلاق بنده پرور دفع این رطوبت را در زمان طفولیت بسیلانی از اغراض کرده است در حین کبر و بزرگی انها را که خلق بدانند
خدا ظاهرا اینکه انسم عمر من مصیبت ازو میکردند و این حدیث شریف طولانی است تمام او در مجلد توحید است در کتاب علل الشرایع
مفضل بن عمر روایت شده که گفت سوال کردم از امام جعفر صادق که سبب چیست که اطفال بعضی از اولاد انبیاء
میکنند بعد از آن الهی را ... و بعضی از اولاد ... میمانند بعد از آنکه ... باشند ... منتقل
... امام ... امام است ...
و ... امام ... در بیان
... قل الروح من امر ربی ...
... بعضی گفته‌اند ... روح بدن انسان ... و بعضی گفته‌اند که ... سوال کنند
... روح ... پیغمبر ... باشد ... بدن ...
... اگر ... دلیل بر نبوت ... قول
... باشد و از ابن عباس نقل شده که مراد از روح روحی است که قوام بدن انسان بواسطه او است ... و حسن گفته
که مراد ... روایت شده که روح ملکی است که هفتاد هزار صورت دارد و به هر صورتی هفتاد
هزار زبان باشد و به هر زبانی هفتاد هزار لغت تکلم نماید و بجمیع لغتها و زبانها تسبیح خدا گوید و بعضی گفته‌اند
مراد از روح ... عیسی ... اوحینا الیک روحا من امرنا ... مراد از روح
قرآن است ... سوال ... قرآن ...
کرده ... معجزه بودن ... نظم ... کلام ...
تعالی ... محمد ... قرآن ... معجزه ...
... دلیل ... پیغمبر ... باشد ... مراد از روح ... روح بدن انسان
باشد ... روح از علوم مکنونه نزد خدا است ...
روح ... علما اختلاف است بعضی گفته‌اند جسمی است ... تمام عروق ... حیوان ...
و این مذهب اکثر متکلمین است و سید مرتضی علیه الرحمه و بعضی گفته‌اند ... روح ... الا آنکه
بعضی از انها ... غالب است ... بعضی ... ایشان ... و بعضی گفته‌اند
که ... انسان ... علم و قدرت ... و این مذهب شیخ مفید محمد بن نعمان علیه
الرحمه میباشد و بعضی از علما گفته‌اند که روح ... مرکب از شش جزو اول جوهر نور ... طبیب
... علم ... حیات ... روح ... است ...
... مفارقت ...
... و اما ... بعد از مفارقت ... ادراک

۲۰۱

میکنند و اما دلیل علوش قول خدا تعالی که در وصف شهدا میفرماید که وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ بدانکه اقوال و اختلاف در حقیقت روح و انسان و نفس بسیار است و ذکر
آنها موجب تطویل و منافی وضع این کتاب است پس اوفق آنست که اکتفا نمائیم بذکر اخباریکه در این باب وارد شده
از هرچه بگذریم سخن دوست خوشتر است در کتاب علل و خصال بسند معتبر روایت شده از حضرت ابی عبدالله و ابی بصیر
از پدران خود از امیرالمؤمنین که فرمودند که مؤمن خواب نکند در حال جنابت مگر آنکه غسل کند و اگر آب نیابد تیمم نماید بدرستی
که روح مؤمن بسوی خدا بالا میرود و خدا او را ملاقات میکند و مبارکباد میگوید پس اگر اجلش رسیده باشد او را در خزانه رحمت
خود نگاه دارد و الا ملائکه را امر فرماید که آن روح را بسوی جسدش برگردانند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده که بندگان خدا در وقت خواب روحشان از بدنهای ایشان بیرون میرود و بجانب آسمان بالا رود و آنچه را که در
آسمان مشاهده کند راست باشد و تعبیر داشته باشد و آنچه در هوا بیند اضغاث و احلام باشد بعد از آن فرمودند
بعد از آن فرمودند که ارواح جنود مجنده هستند پس هرکدام که در آسمان یکدیگر را شناخته اند در زمین نیز با هم مأنوس و مألوف باشند
با هم و هرکدام که در آنجا ناشناسائی از حال یکدیگر داشته باشند در اینجا نیز الفت نداشته باشند و هرکدام که در آنجا دشمنی
داشته باشند در زمین نیز دشمنی نمایند و در کتاب علل و عیون و محاسن و احتجاج از حضرت امام علی النقی روایت شده که روزی
امیرالمؤمنین ع بدوش سلمان تکیه داده بودند بمسجد الحرام تشریف میبردند و حضرت سعادت منقبت امام حسن ع نیز در خدمت
ایشان بودند چون وارد مسجد شدند شخصی با صورت زیبا و لباسهای نیکو پوشیده بآنحضرت سلام نمود امیرالمؤمنین علیه السلام
جواب او را باز دادند عرض کرد یا امیرالمؤمنین سه مسئله از شما سؤال میکنم اگر جواب آنها را فرمائی میدانم که تو خلیفه و وصی
خاتم انبیائی و کسانیکه ادعای خلافت میکنند امری بخواهند بود نه در دنیا و نه در آخرت و اگر جواب نگوئی ترا بر دیگران برتری
نخواهد بود فرمودند سؤال کن از هرچه میخواهی عرض کرد که خبر ده مرا از روح بندگان در وقت خواب بکجا خواهد بود و خبر
ده مرا از فراموشی شخص و بیاد آمدن کرا و خبر ده مرا از فرزند انسان که گاهی شبیه باعمام خود میشود و گاهی شباهت باخوال
بهم میرساند پس آنحضرت رو بجانب حضرت امام حسن ع نموده فرمودند یا ابا محمد جواب این اعرابی را بگو حضرت امام حسن علیه السلام
بفرموده پدر بزرگوار خود شروع در جواب نمودند و فرمودند اما آنکه پرسیدی از روح مؤمن در وقت خواب بکجا میرود پس بدرستیکه
ارواح در وقت خواب معلق هستند بباد و باد معلق است بهوا تا زمان بیداری پس اگر خدا تعالی امر فرماید که روح
برگردد بسوی صاحبش روح باد را و باد هوا را بکشد و روح [illegible] ساکن گردد در بدن صاحبش و هرگاه روح
نماید در بدن صاحبش ساکن گردد و اگر خدا اذن نفرماید بجهت برگشت هوا باد را و باد روح را نگاه دارد و برنگرداند
که بعث شدن کند و اما آنکه سؤال کردی از فراموشی از [illegible] بعد از آنکه او بسبب آنکه دل [illegible]
در [illegible] حقه ایست و طبقی بر روی آن حقه است چون شخص [illegible] تمام بر محمد و آل او فرستد [illegible]
از روی حقه برداشته شود و آنچه را که فراموش نموده بخاطرش آید و اگر صلوات نفرستد یا آنکه صلوات ناقص فرستد آن طبق بر
حال خود باقی بماند و قلب تاریک گردد و فراموش نماید و اما آنچه سؤال کردی از شباهت او با اعمام و اخوال خود پس
بدرستیکه مرد در وقت جماع کردن اگر شخص با سکون قلب و اطمینان خاطر باشد نطفه که از او و لد منعقد میگردد در بدن رحم قرار
گیرد ولد شبیه به پدر و مادر شود و اگر چنین نباشد نطفه در بعضی از عرقها قرار گیرد و آن عرق اگر از عرق اعمام باشد ولد
شبیه باعمام خود گردد و اگر از عرق اخوال باشد شبیه باخوال گردد پس آن شخص سائل گفت شهادت میدهم که خدائی بغیر خدا
نیست و همیشه باین شهادت مقرم و شهادت میدهم بنبوت محمد پیغمبر او و همیشه اقرار و اذعان باین شهادت دارم
بعد امیرالمؤمنین ع نموده و گفت شهادت میدهم باینکه تو وصی و جانشین پیغمبری و همیشه باین شهادت اقرار دارم بعد

دو را بجانب امام حسن ع نمود و گفت شهادت میدهم باینکه توئی امام مفترض الطاعة بعد از پدرت و حجت خدا از برای
خلق و همیشه باین شهادت اذعان دارم و شهادت میدهم باینکه حسین بن علی بعد از تو امام لازم الاطاعة و حجت خداست بر خلق
پس اسماء سایر ائمه علیهم السلام را بر زبان جاری نمود و اقرار و اعتراف بامامت ایشان کرد و عرض کرد السلام علیک یا امیر
المؤمنین و رحمة الله و برکاته بعد از آن برخواست از مسجد بیرون رفت امیر المؤمنین ع بحضرت امام حسن ع فرمودند از
عقب این شخص برو ببین بکجا میرود آن حضرت از عقب او رفتند چون از مسجد بیرون آمدند نا گاه آن شخص از نظر ایشان
غایب گردید بمسجد مراجعت نمودند و کیفیت را بعرض پدر بزرگوار خود رسانیدند امیر المؤمنین ع فرمودند که آیا نشناختی
او را عرض کرد خدا و رسول و امیر المؤمنین ع بهتر میشناسند او را فرمودند که خضر ع بود و در مناقب ابن شهر آشوب روایت
شده که دو نفر نصرانی بنزد ابا بکر آمدند و از او پرسیدند فرق میانه حب و بغض چیست و حال آنکه محل هر دو قلب است
و فرق میانه رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه چیست حال آنکه منشا اینها یکی است ابا بکر جواب اینها را نتوانست بگوید بعمر ایشانرا
بامیر المؤمنین حواله داد پس آن دو نصرانی سؤالهای خود را اعاده نمودند و عرض کردند فرق میان حب و بغض چیست
و حال آنکه محل اینها یکی است آن حضرت فرمودند بدرستی که خدا تعالی خلق فرموده ارواح را قبل از ابدان بدو هزار
سال و آنها را در هوا مسکن داد پس هر کدام که در آن نشئه مانوس شدند با هم در این نشئه نیز الفت بهم رسانند
و هر کدام که در آن نشئه مانوس نشدند در اینجا نیز مختلف شدند بعد از آن پرسیدند از سهو و نسیان که چرا آدمی
چیزی را که بچشم مشاهده میکند یا آنکه بگوش میشنود گاهی آنرا فراموش میکند و گاهی از نظرش محو میگردد و بر لوح خاطرش
ثبت می گردد فرمودند که خدا تعالی از برای قلب فرزندان آدم حجابی مقرر داشته یا آنکه تعلقات و خیالات بر او مقرر
داشته پس هر زمانیکه آن حجاب از قلب بر داشته باشد یا آنکه قلب از تعلقات و خیالات خود سالم باشد چیزی را فراموش
نماید و هر زمانیکه آلوده بخیالات و تعلقات باشد چیزی بر لوح خواطرش ثبت نشود بعد از آن سؤال نمودند که سبب
چیست که رؤیا بعضی صادق میشود و برخی کاذب فرمودند که خداوند روح را خلق فرموده و نفس را از برای او سلطان قرار داده
پس هر زمانیکه بنده در خواب رود روح از سلطان خود که نفس باشد مفارقت مینماید و عروج مینماید بکره های ملائکه و کره های
از جن و آنچه از رؤیای صادقه است حاصل میشود از مرور بر ملائکه و آنچه از رؤیای کاذبه است حاصل میگردد از مرور کردن بر جن پس
آن دو نصرانی از شنیدن این کلمات بدست مشکل گشای آنحضرت مسلمان شدند و در جنگ صفین در رکاب ظفر انتساب
شهید شدند و در کتاب کافی از سدیر صیرفی روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع و عرض کردم فدای تو شوم آیا مؤمن کراهت
دارد از مردن فرمودند نه بخدا قسم بدرستی که وقتی که ملک الموت برای قبض روح مؤمن می آید جزع و بیتابی میکند ملک الموت
بدو گوید ای دوست خدا جزع منما بحق آنکه محمد را به پیغمبری مبعوث کرده است که من دلسوز و مهربان ترم بر تو از پدر مهربان تو
اگر حاضر میبود پس اینک دیده بگشا و نظر نما چون نظر کند ممثل میشود برای او انوار مقدسه خمسه طیبه و سایر ائمه هدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گوینده گوید اینست رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین سید الشهدا
و ذریه ایشان ائمه هدی علیهم السلام رفقای تو هستند چون دیده گشاید نظر نماید منادی از جانب خدا ندا میکند و میگوید که
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی ای نفسی که مطمئن بمحمد و اهل بیت او بودی بازگشت نما بسوی پروردگار خود در
حالتی که خوشنود کننده باشی بولایت اهل بیت طاهرین و خوشنود کرده باشی بثواب پس داخل شو در میان بندگان من که محمد
و اهل بیت او باشند و داخل شو به بهشت من پس هیچ چیز گواراتر نباشد از برای او از قبض روحش و رسیدن بخدمت موالیان خود و بعد
حدیث دیگر ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع روایت نموده که فرمودند چون زمان احتضار شود و زبان از تکلم باز ماند رسول خدا ص را
یکی از ائمه علیهم السلام با این شخص ... اینست رسول خدا از طرف راست او نشسته و امام از طرف چپ او پس آن حضرت بدو گوید

آن اما میگه امید وار باو بودی اینک بیا الیتی حاضر است اما آنچه را که از او خائف بودی ایمن از او کردم یک بعد از آن
آنحضرت دری از بهشت بر روی او بگشاید و بدو گوید که اینست منزل تو در بهشت پس اگر میخواهی ترا بدنیا بر گردانم و از
برای تو باشد طلا و نقره در جواب گوید مرا حاجتی به دنیا نیست بعد از آن فرمودند چون روح از بدن مفارقت کند جمیع آنچه
ذکر شد بنظرش جلوه گر شود و اختیار کند آخرت را بر دنیا پس او را غسل دهند و کفن نمایند و بر تابوت گذارند که او را بقبر
بسپارند روح پیش پیش جنازه اش راه برود و ارواح مؤمنین باستقبال او بیایند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بآنچه خدا از برای او معد و مهیا ساخته از بهشت و چون او را در قبر گذارند روح بسوی او عود نماید و از او سؤال
شود از آنچه که بدان معتقد بود یعنی ولایت امیر المؤمنین پس اگر جواب گوید همان دری که از بهشت رسول خدا
در حین احتضار باو نشان داده بود گشوده میگردد و از نور و روشنائی و خوشبوئی آن داخل بهشت میشود و در
دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که روح وقتی که جسد را ملک گرداند خواه مؤمن باشد و خواه کافر
باشد بنظر کند بآنچه که با او رفتار میکنند و چون او را غسل دهند و کفن نمایند و بر تابوت گذارند که بقبرستان ببرند نظر
کند جای خود را در بهشت یا در دوزخ مشاهده نماید و باواز بلند اگر از اهل بهشت باشد فریاد کند که تعجیل کنید در امر من
و اگر از اهل دوزخ باشد فریاد کند که مرا برگردانید مرا برگردانید هر چه گوید میشنوند و هر چه میکنند میبینند و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله روایت شده که فرمودند بدرستی که ارواح مؤمنین زیارت میکنند اهل و خویشان خود را و از
افعال ایشان هر چه را که محبوب او باشد مشاهده کنند و هر چه را که کراهت داشته باشد از نظرش مستور گردد و ارواح کفار نیز
باشد هر چه را که کراهت داشته باشد از اعمال خویشان خود مشاهده کنند و هر چه را که کراهت نداشته باشد مشاهده
کنند و هر چه را که محبوب ایشان باشد مستور گردد بعد فرمودند بعضی از ارواح در هر جمعه یا هر شب زیارت میکنند خویشان
خود را و بعضی دیگر باندازه عملشان یعنی هر قدر ثواب حسنات ایشان زیادتر باشد خویشان خود را بیشتر زیارت کنند و در
حدیث دیگر از اسحق بن عمار روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم که آیا میت زیارت میکند اهل خود را
فرمودند بلی بعضی از آنها در هر جمعه یکدفعه زیارت میکنند و بعضی در هر ماهی یکمرتبه و بعضی در سالی یکمرتبه بقدر منزلت
و جاه ایشان این عرض کردم بچه صورت می‌آیند بمنزل اهل خود فرمودند بصورت طایر لطیفی بر دیوارهای خانه ایشان می‌نشینند
پس اگر آنها را مشغول بعمل خیر ببینند خوشنود گردند و اگر مشغول بمعصیت باشند مهموم و محزون شوند و در بعضی
از روایات وارد شده که بعضی مستور یا گویند که اینند و در کتاب عوالی اللئالی روایت شده که در عرش تمثال
صورت مثالی ائمه است که هر گاه بنده مشغول عبادت شود ملائکه تمثال او را در عرش مشاهده کنند در عبادت
او مطلع گردند و اگر مشغول بمعصیت گردد خدا و ند بعضی از ملائکه را امر فرماید که با لحود تمثال او را بپوشانند
تا آنکه ملائکه او را نبینند و همین است معنای قول رسول خدا که میفرماید یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یعنی ای
آن خدائیکه فاش و ظاهر کرده اعمال شایسته و نیک را و مستور و پوشیده فرموده عمل قبیح را و در حدیث دیگر از
امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند که در هنگام احتضار پیغمبر رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک
الموت بر بالین او حاضر شوند پس امیر المؤمنین نزدیک آید و عرض کند یا رسول الله این شخص دوست دار ما اهل
بیت بود پس او را دوست دار پس رسول خدا به جبرئیل فرماید ای جبرئیل این شخص دوست دار خدا و رسول و اهل بیت او بود
او را دوست دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این شخص دوست دار خدا و پیغمبر و اهل بیت او بود او را
دوست دار و با او مدارا کن پس ملک الموت نزد او آید و گوید ای بنده خدا آیا در دنیا برات آزادی از آتش گرفتی
و ملتجی بعصمت کبری شدی گوید بلی پس ملک الموت گوید که ولایت علی بن ابی طالب است گوید که من علی

در را بجانب امام حسن ع نمود و گفت شهادت میدهم باینکه توئی امام مفترض الطاعة بعد از پدرت و حجت خدا از برای
خلق و همیشه باین شهادت اذعان دارم و شهادت میدهم باینکه حسین بن علی بعد از تو امام لازم الاطاعة و حجت خداست بر خلق
پس اسماء سایر ائمه علیهم السلام را بر زبان جاری نمود و اقرار و اعتراف بامامت ایشان کرد و عرض کرد السلام علیک یا امیر
المؤمنین و رحمة الله و برکاته بعد از آن برخواست از مسجد بیرون رفت امیر المؤمنین ع بحضرت امام حسن ع فرمودند از
عقب این شخص برو ببین بکجا میرود آن حضرت از عقب او رفتند چون از مسجد بیرون آمدند دیدند که آن شخص از نظر ایشان
غایب گردید بمسجد مراجعت نمودند و کیفیت را بعرض پدر بزرگوار خود رسانیدند امیر المؤمنین ع فرمودند که آیا شناختی
او را عرض کرد خدا و رسول و امیر المؤمنین ع بهتر میشناسند او را فرمودند که خضر ع بود و در مناقب ابن شهر آشوب واقع
شده که دو نفر نصرانی نزد ابا بکر آمدند و از او پرسیدند فرق میانه حب و بغض چیست و حال آنکه محل هر دو قلب است
و فرق میانه رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه چیست و حال آنکه منشأ اینها یکی است ابا بکر جواب اینها را محول بعمر کرد ایشان عمر
با امیر المؤمنین حواله داد پس آن دو نصرانی سؤالهای خود را اعاده نمودند و عرض کردند فرق میان حب و بغض چیست
و حال آنکه محل اینها یکی است آن حضرت فرمودند بدرستی که خدا تعالی خلق فرمود ارواح را قبل از ابدان بدو هزار
سال و اینها را در هوا مسکن داد پس هر کدام که در آن نشئه مانوس شدند با هم در این نشئه نیز الفت بهم رسانیدند
و هر کدام که در آن نشئه مانوس نشدند در اینجا نیز مختلف شدند بعد از آن پرسیدند از سهو و نسیان که گاه آدمی
چیزی را که بچشم مشاهده میکند یا آنکه بگوش میشنود گاهی او را فراموش میکند و گاهی از نظرش محو نمیگردد و بر لوح خاطرش
ثبت میگردد فرمودند که خدا تعالی از برای قلب هر فرزند آدم حجابی مقرر داشته یا آنکه فرمودند غطا و خیالاتی برای او مقرر
داشته پس هر زمانیکه آن حجاب از قلب برداشته باشد یا آنکه قلب از تعلقات و خیالات خود سالم باشد چیزی را فراموش
نمینماید و هر زمانیکه آلوده بخیالات و تعلقات باشد چیزی بر لوح خواطرش ثبت نشود بعد از آن سؤال نمودند که سبب
چیست که رؤیا بعضی صادق میشود و برخی کاذب فرمودند که خدا روح را خلق فرمود و نفس را از برای او سلطان قرار داد
پس هر زمانیکه بنده در خواب رود روح از سلطان خود که نفس باشد مفارقت مینماید و عروج مینماید بگروهی از ملائکه و گروهی
از جن و آنچه از رؤیای صادقه است حاصل میشود از مرور بر ملائکه و آنچه از رؤیای کاذبه است حاصل میگردد از مرور کردن بر جن پس
آن دو نصرانی از شنیدن این کلمات بدیعه مشکل گشای آن حضرت مسلمان شدند و در جنگ صفین در رکاب ظفر انتساب
شهید شدند و در کتاب کافی از سدیر صیرفی روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله ع و عرض کردم فدای تو شوم آیا مؤمن کراهت
دارد از مردن فرمودند نه بخدا قسم بدرستیکه وقتی که ملک الموت برای قبض روح مؤمن حاضر شد جزع و بیتابی میکند ملک الموت
بدو میگوید ای دوست خدا جزع منما بحق آنکه محمد را به پیغمبری مبعوث کرده است که من رئوف و مهربانترم بتو از پدر مهربان تو
اگر حاضر میبود پس اینک دیده بگشا و نظر نما چون نظر کند متمثل و جلوه گر شود برای او انوار مقدسه خمسه طیبه و سایر ائمه هدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گوینده گوید اینست رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و حسین سید الشهداء
و ذریه ایشان ائمه هدی علیهم السلام رفقای تو هستند چون دیده گشاید نظر نماید منادی از جانب خدا ندا میکند و میگوید که
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی ای نفسی که مطمئن بر محمد و اهل بیت او بودی بازگشت نما بسوی پروردگار خود در
حالتی که خوشنود کننده باشی بولایت اهل بیت طاهرین و خوشنود کرده شده باشی بثواب پس داخل شو در میان بندگان من که محمد
و اهل بیت او باشند و داخل شو در بهشت من پس هیچ چیز گواراتر نباشد از برای او از قبض روحش و رسیدن بخدمت موالیان خود و
حدیث دیگر ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله ع روایت نموده که فرمودند چون زمان احتضار شود و زبان از تکلم باز ماند رسول خدا ص با
یکی از ائمه علیهم السلام بنزد این شخص محتضر آیند رسول خدا ص از طرف راست او نشیند و امام از طرف چپ او پس آن حضرت بدو گوید

ان اما میکه امید وار باو بودی اینک بیا لیث حاضر است و اما انچه را که از او خائف بودی ایمن از او کرد پس یک بعد از ان
انحضرت دری از بهشت بروی او بگشاید و بد او گوید که اینست منزل تو در بهشت پس اگر میخواهی تو را بدنیا برگردانیم و از
برای تو باشد طلا و نقره در جواب گوید مرا حاجتی بدنیا نیست بعد از ان فرمودند چون روح از بدن مفارقت کند جمیع انچه
ذکر شد بر پیش نظرش جلوه گر شود و لهذا بار کند الحزن را بر دنیا پس او را غسل دهند و کفن نمایند و بر تابوت گذارند که او را بقبر
سپارند روح پیش پیش جنازه اش راه برود و ارواح مؤمنین باستقبالش میایند و بر وی سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بانچه خدا از برایش مهیا ساخته از نعمتهای بهشت و چون او را در قبر گذارند روح بسوی او عود نماید و او را سؤال
شود از انچه را که بدان معتقد بود یعنی ولایت امیر المؤمنین ع پس اگر جواب گوید همان دریکه از بهشت رسول خدا ص
در حین احتضارش باو نشان داده بود گشوده میگردد و از نور و روشنائی و خوشبوئی ان داخل بهشت میشود و در حدیث
دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که روح وقتی که جسد را ملاقی گردانند خواه مؤمن باشد و خواه کافر مهادی حیث
باشند و نظر کنند بانچه که برایشان رو میدهد و چون او را غسل دهند و کفن نمایند و بر تابوت گذارند که بقبرستان برند نظر
کنند جای خود را در بهشت یا دوزخ مشاهده نمایند یا آواز بلند اگر از اهل بهشت باشد فریاد کند که تعجیل کنید در امر من
و اگر از اهل دوزخ باشد فریاد کند که مرا برگردانید مرا برگردانید هر چه گویند میشنود و هر چه میکنند میبیند و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله ع روایت شده که فرمودند بدرستی که ارواح مؤمنین زیارت میکنند اهل و خویشان خود را و از
افعال ایشان هر چه را که محبوب باشد مشاهده کنند و هر چه را که کراهت داشته باشد از نظرش مستور گردد و ارواح کفار بر عکس
باشد هر چه را که کراهت داشته باشد از اعمال خویشان خود مشاهده کنند و هر چه را که کراهت نداشته باشد مشاهده
کنند و هر چه را که محبوب ایشان باشد مستور گردد و نقل فرمودند بعضی از ارواح در هر جمعه یک مرتبه زیارت میکنند خویشان
خود را و بعضی دیگر باندازه عملشان یعنی هر قدر ثواب حسنات ایشان زیادتر باشد خویشان خود را بیشتر زیارت کنند و در
حدیث دیگر از اسحق بن عمار روایت شده که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم ع که ایا میت زیارت میکند اهل خود را
فرمودند بلی بعضی از ایشان در هر جمعه یک دفعه زیارت میکنند و بعضی در هر ماهی یک مرتبه و بعضی در سالی یک مرتبه بقدر منزلت
و جاهشان پس عرض کردم بچه صورت میایند بمنزل اهل خود فرمودند بصورت طایر لطیفی بر دیوارهای خانه ایشان می‌نشینند
پس اگر ایشان مشغول عمل خیر باشند خوشنود گردند و اگر مشغول بمعصیت باشند مهموم و محزون شوند و در بعضی
از روایات وارد شده که بصورت عصفور یا گنجشک میایند و در کتاب عوالی از نبی ص روایت شده که در عرش تمثال و
صورت مثالی همه بندگان هست اگر بنده مشغول عبادت شود ملئکه تمثال او را در عرش مشاهده کنند و بر عبادت
او مطلع گردند و اگر مشغول معصیت گردد خداوند بعضی از ملئکه را امر فرماید که ببال خود تمثال او را بپوشانند
تا انکه ملئکه او را نبینند و همین است معنای قول رسول خدا ص که میفرماید یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یعنی ای
ان خدائیکه فاش و ظاهر کرد اینکه عمل شایسته و بپوشانید و مستور و پوشیده فرمود عمل قبیح را و در حدیث دیگر از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند که در حین احتضار شخص رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک
الموت بر بالین او حاضر شوند پس امیر المؤمنین ع نزدیک او رود و عرض کند یا رسول الله ص این شخص در دار دنیا دشمن داشت ما اهل
بیت را پس شما او را دشمن دارید پس رسول خدا بجبرئیل فرماید ای جبرئیل این شخص دشمن داشت خدا و رسول و اهل بیت او را
دشمن داشت پس او را دشمن دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این شخص دشمن داشت خدا و پیغمبر و اهل بیت او را پس تو او را
دشمن دار و با او درشتی کن پس ملک الموت نزد او اید و گوید ای بنده خدا ایا در یافتی برات ازادی از اتش که فتنی
و ملجئی بعصمت کبری داشتی گوید عصمت کبری چیست ملک الموت گوید ولایت علی بن ابی طالب ع گوید که من علی را

۲۵۳ نمی‌شناسم و اعتقاد باو ندارم بلکه اعتقاد بفلان و فلان دارم پس جبرئیل باو گوید که ای دشمن خدا مهیا باش سخط و
عذاب خدا را و آتش جهنم بدرستی که آنچه را که امید داشتی بآن فوت کردید و آنچه را که از آن میترسیدی بتو وارد آمد
پس ملک الموت مشغول گردد و با کمال سختی روح پلیدش را قبض نماید بعد از آن صد نفر شیطان موکل بروح او کند و او را
اذیت و آزار کنند و آب هم برصورتش اندازند و چون او را در قبر گذارند دری از جهنم بروی او گشوده گردد و زبانه‌های آتش
و بوهای بد جهنم داخل قبر او گردد بعد از آن او را در کوههای برهوت برند تا زمانیکه قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظاهر
شود پس خدا بتعالی او را مبعوث گرداند تا آنکه سر عنق او را از بدن جدا کند و همین است مفاد آیه کریمه امتنا اثنتین
واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل بعد از آن فرمودند بحق خدا قسم بعد از قتل عمر سعد خدای
تعالی او را بصورت بوزینه گرداند و خداوند تبارک و تعالی ذکره مگر آنکه جمیع دشمنان ما اهل بیت را مسخ نماید و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبدالله ع روایت شده که شخصی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمد و بعد از سلام عرض کرد یا امیرالمؤمنین والله
من شما را دوست دارم آنجناب فرمودند دروغ میگوئی آن شخص از روی تعجب گفت سبحان الله گویا شما از ما فی الضمیر آگاه
هستید فرمودند بدرستی که خدا بتعالی ارواح را قبل از بدنها بدو هزار سال خلق فرمود بعد از آن آنها را عرض بما نمود پس تو
در کجا بودی که من ندیدم ترا و در حدیث دیگر وارد شده که شخصی خدمت سید اوصیاء ع تشرف گردید و سه مرتبه عرض
کرد یا امیرالمؤمنین والله من شما را دوست دارم حضرت فرمودند بحق خدا قسم که تو مرا دوست نداری آن شخص در غضب شده
عرض کرد که گویا شما از ما فی الضمیر من خبر دارید فرمودند نه ولکن خداوند عالم خلق فرمود ارواح را قبل از ابدان بدو هزار
سال و روح ترا در میان ارواح دوستان خود ندیدم و در حدیث دیگر از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت بخدمت
مولای خود امیرالمؤمنین ع مردی بر آنحضرت وارد شد سلام کرد بعد از سلام عرض کرد یا امیرالمؤمنین بحق خدا قسم که من شما را
دوست دارم دوست دارم شما را در خفا و پنهانی همچنانکه دوست دارم علانیه و فاش و متدین هستم بولایت شما در خفا چنانکه
متدین هستم در علانیه آنحضرت چوبی در دست مبارک داشتند سر خود را بزیر انداختند بر آن چوب تکیه فرموده بعد از ساعتی سر
بالا کردند و فرمودند بدرستی که رسول خدا ص برای من هزار حدیث فرمودند که از هر حدیثی هزار باب علم گشوده میگردد و فرمودند
که ارواح مؤمنین با هم در هوا ملاقات میکنند و نزدیک یکدیگر میروند پس هر کدام که در آنجا شناختند یکدیگر را با هم مانوس
و مانوس شدند در اینجا نیز طرح رفاقت و دوستی انداختند و با هم مانوس شوند و هر کدام که در آنجا مختلف شدند در اینجا نیز مخالفت
ورزیدند بحق خدا قسم که دروغ میگوئی زیرا که من در میان صورتها صورت ترا ندیده‌ام و در میان اسماء اسم ترا مشاهده نکرده‌ام
بعد از آن مرد دیگر داخل شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من ترا دوست میدارم بجهت رضا و خوشنودی خدا و دوست
دارم شما را در خفا چنانچه دوست دارم شما را در علانیه حضرت بطریقیکه ذکر شد ساعتی بر زمین نظر نمودند بعد از آن
سر بالا کردند و فرمودند راست میگوئی بدرستی که طینت ما طینتی است مخزون در نزد خدا حال که دوست ما هستی مستعد
فقر و پریشانی باش بدرستی که شنیدم از رسول خدا ص که فرمودند یا علی فقر بدیگر امت بدوستان ما از سیل بسوی وادی تا ب
در بیان حقیقت رؤیا در کتاب مجالس صدوق علیه الرحمه از امیرالمؤمنین ع روایت شده که آنحضرت فرمودند پرسیدم از رسول
خدا ص که سبب چیست که چون بنده در خواب چیزی ببیند گاهی حق باشد و اثر نماید و گاهی باطل و اثر نداشته باشد فرمودند یا علی
هیچ بنده مؤمن نیست مگر آنکه در وقت خواب روح او را بالا میبرند در نزد پروردگار عالمیان پس هر چیز را که در نزد خدا مشاهده
نماید حق باشد و از رؤیای صادقه خواهد بود بعد از آن اگر خداوند عزیز جبار امر فرماید که روح او را برگردانند بسوی جسدش
روح او مابین زمین و آسمان توقف کند و هر چیز را که در آنجا ببیند اضغاث احلام و رؤیای کاذبه باشد و در حدیث
دیگر از محمد بن مسلم روایت شده که گفت وارد شدم بر حضرت ابو عبدالله و ابو حنیفه در خدمت آنحضرت بود عرض کردم فدای

نوشوم خواب عجیبی دیده‌ام فرمودند خوابت را بگو بدرستی که عالم بتعبیر خواب حاضر است و بدست مبارک اشاره به ابو حنیفه نمودند عرض کردم در خواب دیدم که گویا داخل خانه خود شدم ناگاه زوجه‌ام بیرون آمد و جوز بسیاری شکست و بر سر من ریخت پس
بیدار شدم تعجب کردم از خواب خود ابو حنیفه گفت تو مخاصمه میکنی با مردی در میراث زوجه‌ات و بعد از تعب بسیار حاجت برآورده
خواهد شد حضرت فرمودند ای ابو حنیفه خواب را درست گفتی پس ابو حنیفه بیرون رفت [illegible] عرض
کردم فدای تو شوم من کراهت داشتم از آنکه این مرد ناصبی خواب مرا تعبیر کند حضرت فرمودند ای پسر مسلم ملول مباش
از تعبیر کردن او بدرستی که تعبیر کردن ایشان موافق تعبیر ما اهل بیت نیست [illegible] آنکه او تعبیر نمود خطا است من
عرض کردم شما تصدیق او را نمودید و قسم یاد فرمودید [illegible] صواب نباشد [illegible] فرمودند بلی من قسم یاد نمودم و قصدم
از صواب خطا بود عرض کردم پس تعبیر آن چیست فرمودند ای پسر مسلم بدرستی که زنی را بعقد تمتع متصرف شوی [illegible]
خبردار گردد و [illegible] لباسهای تو را پاره نماید [illegible] تعبیر خواب تمام شد [illegible] روز جمعه [illegible] در خانه نشسته بودم
که ناگاه جاریه [illegible] اوصاف [illegible] داخل
شد جاریه فرار نمود [illegible] امام موسی کاظم
روایت شده که در زمان رسول خدا صم زنی بود [illegible] عرض کرد یا رسول الله بدرستی که من در خواب دیدم که خانه
من شکسته گردید فرمودند شوهرت با حالت خوش از سفر بیاید بعد از [illegible] همین خواب را دید [illegible] بخدمت رسول خدا مشرف شد
و همین نقل خواب نمود [illegible] تعبیر اول را جواب شنید [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] در بعضی از روایات [illegible] رسول خدا
مبالغه کرده [illegible] فرمودند [illegible] امام جعفر صادق [illegible] روایت نموده که روزی
فاطمه زهرا صلوات الله علیها وارد شدند [illegible] عرض کرد [illegible] دیدم که حسنین [illegible]
از این جهت [illegible] رسول خدا [illegible] فرمودند [illegible]
متشکل [illegible] یا رسول الله [illegible] فاطمه [illegible]
یا رسول الله فرمودند [illegible]
بدرستی که این خواب [illegible] روایت شده که روزی رسول خدا صم [illegible]
امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله [illegible]
واقعه دیدم بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه بر این منبر بالا رفتند و مردم را [illegible] عرض کردند یا رسول الله
[illegible] بعد از [illegible]
دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند رسول خدا صم شبی در خواب دیدند که [illegible] بر منبر آن حضرت بالا رفتند
و مردم را [illegible] چون صبح شد [illegible] جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله صم
باعث حزن شما چیست فرمودند که در عالم واقعه دیدم که بنی امیه بر منبر [illegible]
عرض کرد یا رسول الله صم [illegible] آسمان عروج نمود [illegible] قرآن [illegible]
حضرت بود آورد و سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر [illegible] سلطنت [illegible] هزار ماه بود
خداوند عالم [illegible]
مسلط [illegible]
ماه [illegible] حکومت و سلطنت بنی امیه [illegible]

امیرالمؤمنین ع بوده‌ام چون بزمین نینوا رسیدیم در کنار شط فرات آنجناب تجدید وضو کردند بخواب رفتند چون از خواب بیدار
شدند فرمودند که در این وقت در خواب دیدم که مردان چند که لباسهای سفید در بر و شمشیرها در کمر بسته از آسمان بزمین آمدند و نور
از ایشان ساطع بود و دور این وادی خطی کشیدند بعد از آن دیدم این نخلها را که بر روی زمین افتادند و از آنها خون جاری
شد بعد از آن دیدم نور دیده‌ام حسین ع را که در میان آن خون نهاده‌اند و پا میزند و هر چند استغاثه مینماید کسی او را فریاد رسی نمیکرد
و گویا آن مردان سفیدپوش که از آسمان فرود آمده بودند حسین را ندا میکردند و او را امر بصبر مینمودند و میگفتند ای آل پیغمبر
بر شما باد بصبر و شکیبائی بدرستی که شما کشته میگردید بر دست بدترین خلق و اینک بهشت مشتاق تو است ای حسین بعد از آن برا
تعزیت و دلداری من آمدند و گفتند یا ابا الحسن بشارت باد ترا بتحقیق که خدا دیده ترا روشن گرداند در روزیکه مردم بجهت حساب
برمیخیزند بعد از آن بیدار شدم بحق آنخدائیکه جان علی در ید قدرت او است که خبر داد مرا صادق مصدق خاتم الانبیاء ص که من
این خواب را در این زمین خواهم دید و این زمین کربلا است حسین من با هفده نفر از اولاد من و فاطمه در این زمین مدفون خواهند شد
و در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله روایت شده که مردی خدمت رسول خدا ص مشرف گردید و عرض کرد یا رسول الله در خواب دیدم که
سرم از بدن جدا شد و بر روی زمین افتاد من از دنبال سرم رفتم و بر جای خود گذاردم رسول خدا ص فرمودند این خواب شیطانست هر وقت
که شیطان بخواب شما در آید و با شما بازی کند آن خواب را بکسی اظهار نکنید و در حدیث دیگر روایت شده که رسول خدا ص فرمودند
خوابهای نیکو از جانب خدا است پس هر کدام از شما که در خواب ببیند چیزی را که مطبوع و موافق میل او باشد اظهار نکند
خواب خود را مگر از برای دوست خود و اگر در خواب ببیند چیزی را که مکروه طبع او باشد اظهار نکند از برای احدی و اگر ترسیده
پس اگر خوابیده باشد بسمت چپ بگردد و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و من شر ما رأیت فی المنام یعنی پناه میبرم بخدا
از شر شیطان و از شر آنچه در خواب دیده‌ام پس که چنین بگوید از شر آن خواب ایمن گردد انشاء الله تعالی و وجه آنکه فرمودند که
خوابهای خوب را بغیر دوست اظهار نکنید برای آنکه غیر دوست بنا هست که بموافق میل خود تعبیر میکند و شاهد بر این مطلب قصه
خواب یوسف ع امر کردن یعقوب حضرت او که آن خواب خود را به برادران که فرمودند که لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا
یعنی نقل منما حکایت خواب خود را بر برادرانت اظهار منما زیرا که بر تو حسد میبرند و در باره تو کید و مکر می نمایند و در حدیث
دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند خواب مؤمن یک جزو از چهل و شش جزو از نبوت است و در بسیاری از اخبار روایت شده که
خواب شخص را مادامیکه تعبیر نشده بمنزله طایری است و بجنبه هر وقت که تعبیر شد بر موافق آن واقع خواهد شد و در حدیث دیگر روایت
شده که رسول خدا ص فرمودند رؤیا بهر نحو که تعبیر شود واقع میگردد مثل قدم انسان در وقت راه رفتن که چون از زمین بلند شود
هر جا که خواهد میگذارد و پس رؤیا بر همین نسق است مادامیکه تعبیر نشده صلاحیت تعبیر خوب و بد هر دو را دارد و در کتاب جامع الاخبار نقل
شده که رؤیای مؤمن صحیح است بدرستی که نفس او پاکیزه و یقین او صحیح است عروج باسمان میکند و ملاقات مینماید ملائکه را پس خواب او
بمنزله وحی است از جانب خداوند عز و جل زیرا که بعد از رسول ص وحی مرتفع گردید و باقی ماند مبشرات یعنی خواب مردان مؤمن و زنان
مؤمنه صالحه و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا ص فرمودند هر که مرا در خواب ببیند بتحقیق که مرا دیده است بدرستی که شیطان
متمثل بصورت من و صورت اوصیای من و صورت شیعیان من نمیشود بدرستی که رؤیای صادق یک جزو از هفتاد جزو از نبوت است و در حدیث دیگر
روایت شده که مردی از اهل بادیه بخدمت رسول خدا ص آمد و عرض کرد یا رسول الله خبر ده مرا از تفسیر قول خدای تعالی که میفرماید
الذین آمنوا لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی آنکسانیکه ایمان آوردند بخدا از برای ایشانست بشارتها در دنیا و در آخرت فرمودند
اما بشارت دنیا مراد رؤیای نیک است که مؤمن می بیند و بواسطه آن مسرور میگردد و اما بشارت در آخرة مقصود بشارت
مؤمن است از جانب حق تعالی در وقت مردن که خداوند گناه ترا آمرزید و در حدیث دیگر روایت شده که حضرت ابی عبدالله
هاشمی ابن عباس چون عزم زیارت کربلای معلا نمودند شب را بجهت وداع قبر مطهر رسول خدا بروضه آنحضرت رفتند مشغول نماز

کرم پدر و در چنین سعادت خواب بر آنجناب مستولی شد جد بزرگوار خود را در خواب دیدند که آنحضرت را در آغوش گرفته و چشمهای ترش
میبوسید و میفرمود ای حسین پدر و مادرم فدای تو باد گویا می‌بینم ترا در خون آغشته اند جماعتی از این امت که امید شفاعت ۴۰۷
من دارند و حال آنکه از شفاعت من محروم خواهند بود و پای تو در بدن نزدیک است که بیاید و برادر خود ملحق خواهی شد و آنها مشتاق
تو هستند و بدرستی که از برای تو در بهشت درجاتی که بآن درجات نمیرسی مگر آنکه شهید شوی پس آنحضرت از خواب بیدار شدند گریان
ریحانه را بجهت نمودند و سرگذشت خواب را برای اهل و کسان خود نقل نمودند و آنها را وداع نمودند و اسباب سفر عراق را مهیا نموده
روانه شدند که بلا شبهه در منزل عذیب الهجانات ظهر بود قیلوله (خواب) نمودند چون از خواب بیدار شدند گریان بودند پسر از اولاد آن
حضرت عرض کرد ای پدر بزرگوار سبب گریه شما چیست فرمودند ای پسر این ساعتی است که خواب در آن تخلف ندارد در عین
واقعه دیدم که منادی ندا کرد که شما بسرعت سیر میکنید و اجل از عقب شما میآید تا آنکه داخل بهشت شوید و در حدیث دیگر
روایت شده که زمانیکه حضرت علی بن موسی الرضا از طوس تشریف آوردند که شهر مرو را رونق دهند مردی از اهل خراسان بخدمت
آنحضرت مشرف شد و عرض کرد ای پسر رسول الله دیشب در خواب رسول خدا را دیدم که بمن فرمود چگونه خواهید بود وقتی
که من امانت خود را بشما سپارم و یکی از بضعه من در شهر شما مدفون شود و ستاره در بلاد شما غروب نماید پس آنحضرت فرمودند
منم آن امانت پیغمبر که در شهر شما مدفون میشوم و منم آن ستاره که در بلاد شما غروب مینمایم پس هر که مرا زیارت کند و عارف باشد
بانچه که خدا برای من واجب فرموده است از حق و بودن من امام مفترض الطاعة بعد از من و پدران من شفیع او باشیم در روز قیامت و هر که
ما شفیعان او باشیم رستگار خواهد بود هر چند بار او بار گناه تمام جن و انس باشد بدرستی که پدرم مرا خبر داد از جدم و ایشان از پدرانشان علیهم السلام
از رسول خدا که آنحضرت فرمودند که هر که مرا در خواب ببیند بدرستی که مرا دیده است بدرستی که شیطان متمثل نمیشود بصورت من
و بصورت اوصیای من و بصورت شیعیان من و بدرستی که رؤیای صادقه یک جزو از هفتاد جزو از نبوت است و در حدیث دیگر از ابو حمزه ثمالی روایت
شده که گفت بسفر حج رفته بودم خدمت مولایم علی بن الحسین مشرف شدم فرمودند ای ابو حمزه خواب دیدم داخل بهشت شدم حوریه را
خدا بمن عطا فرمود که بهتر از او ندیده بودم بر متکای خود تکیه داده بودم که ناگاه آوازهائی شنیدم که دو مرتبه گفت ای علی بن الحسین گوارا
باد تو را زید گفت بعد از یکسال اراده سفر حج نمودم بخدمت آنجناب رسیدم دیدم آنحضرت را که طفلی بر روی دست داشت فرمودند ای
ابو حمزه این است تاویل خوابیکه دیده بودم و در حدیث دیگر از شیخ صدوق روایت شده که گفت شنیدم که او گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که طبقی سرپوش بر آن افتاده در مقابل آنحضرت بود پیش رفتم سلام کردم پس از رد سلام بدست مبارک
سرپوش را از روی طبق برداشتند دیدم رطب تازه بود پس آنحضرت تناول نمودند عرض کردم یا رسول الله یکدانه بمن عنایت فرمائید
عطا فرمودند تناول نمودم عرض کردم یکدانه دیگر کرم فرما آنحضرت یکدانه دیگر عنایت نمودند او را نیز تناول نمودم یکدانه دیگر خواهش
کردم و آنجناب عطا فرمودند بار دیگر طلب نمودم تا آنکه هشت دانه عطا نمودند تناول کردم عرض کردم یا رسول الله یکدانه دیگر عنایت
فرمائید فرمودند بس است پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد خدمت مولایم امام جعفر صادق مشرف شدم دیدم طبقی پیش
روی آنحضرت که از دستمال سرپوشی بر روی آن پوشیده بود چون نظر کردم همان طبقی بود که در خواب دیده بودم که مقابل روی رسول خدا گذاشته
بود سلام کردم پس از رد سلام سرپوش را برداشتند مشاهده نمودم رطب بود حضرت شروع کردند بتناول نمودن من تعجب کردم عرض کردم
فدای تو شوم یکدانه عطا فرما عنایت فرمودند تناول نمودم یکدانه دیگر طلب نمودم کرم فرمودند تا آنکه هشت دانه تمام شد
باز عرض کردم یکدانه دیگر عطا فرمائید فرمودند اگر جدم رسول خدا زیاده از هشت دانه عطا فرموده بود من هم زیاده میدادم پس من تفصیل
خواب خود را برای آنجناب ذکر نمودم حضرت تبسم نمودند مانند کسی که تمام ماجرا را خبر داشته باشد و در کتاب مجالس ابن شیخ از ابی بکر بن عیاش
روایت شده که گفت در زمانیکه موسی عباسی فرستاد که قبر حسین بن علی علیهما السلام و تمام اراضی اطراف قبر را شخم نمایند و زراعت کنند من دیدم
دیلم که از قوم جهال شدم و اراده [illegible] نمودم بیرون [illegible] و نصیب [illegible] تا اینکه خداوند تعالی مرا اعانت فرمود تا

بگیر

یکنفر از بنی اسد که او را میشناختم و آن خنزیرها را از من دفع نمود پیش من رو براه گذاردم چون بشاهی رسیدم راه را گم کردم عجوزه را دیدم
گفت ای شیخ اراده کجا داری گفتم غاضریه گفت اینجا بیا و بر انظر کن چون باطراف رسیدی راه بر تو واضح خواهد شد روانه شدم تا آنکه وارد نینوا
شدم پیرمرد معمری را دیدم در آنجا نشسته بود پرسیدم از اهل کدام دیاری گفت از اهل همین قریه گفتم از اینجا تا قبر چه قدر کذشته گفت میدانم لکن این
قدر نمیدانم و خاطرم دارم که وقتی که حسین بن علی علیهما السلام با اصحابش وارد این زمین شدند و اهل کوفه و شام آب فرات را بروی
آنحضرت و اولاد و اصحابش بستند و آنها را منع کردند و مباح کردند بر وحوش و کلاب من تعجب نمودم گفتم وای بر تو با اینکه خود مشاهده
نمودی گفت ای عمو بخدا بکه آسمانرا بلند کرد آید که من برای العین دیدم آنچه را گفتم و دیدم و مشاهده کردم آنچه را که تو و اصحاب تو
بظهور رسید از اعانت کردن بر آنچه که من دیدم و دیده های مسلمانان بواسطه آن مجروح و نابینا گردید اگر دین ما مسلمانی باشد
گفتم کدام است آن امر گفت بواسطه انکار نکردن شما سلطان خود را از جسارت و بی ادبیکه نسبت بفرزند پیغمبر خود نمود از شیخوخیت
و ذلت نمودن گفتم ای شیخ بمن بگو کدام است قبر فرزند پیغمبر گفت این موضعیکه تو در آن واقع هستی حرم او است و اما موضع
قبر را کسی نمیداند ابن عیاش گفت من تا آن روز زیارت هم عمر کرده بودم موضع قبر را نمیدانستم گفتم آیا کسی هست که مرا دلالت کند بمحل
و موضع آن پس همراه آن شیخ روانه شدم تا آنکه رسیدیم بجای آن حضرت شما دیدم که در آنجا دربان و مستحفظ بودند گفتم میخواهم
وارد شوم بر فرزند رسول خدا دربانان گفتند قدرت نداری در این وقت وصول بشرف یابی شدن خدمت آنحضرت را گفتم برای
چه گفتند الحال ابراهیم خلیل الله و محمد مصطفی بزیارت آنحضرت آمده اند و با ایشان است جبرئیل و میکائیل با جماعتی از ملائکه پس من
از خواب بیدار شدم و رعب و حزن بسیاری بر من عارض شد مدتی گذشت و اثری از خوابم برایم ظاهر نکردید تا آنکه نزدیک بود که خواب را
بالمره فراموش کنم پس از زمانی از یکنفر از بنی غاضره طلبی داشتم برای مطالبه آن عزم غاضریه کردم چون بقنطره کوفه رسیدم ده نفر
قطاع الطریق بودند راه را بر من گرفتند در آنجا دیدم ملتفت خواب خود شدم خوف و هراس بر من عارض گردید بر من بانگ زدند که اعمال و اثقال خود را
بینداز تا آنکه جانت بسلامت باشد گفتم وای بر شما من ابوبکر بن عیاش هستم و این است جز این نیست که بیرون آمدم بجهت طلبی که دارم
پس باز ندارید مرا از مطالبه طلب خود و تصرف کردن در نفقه خود بدرستیکه من صاحب عیال بسیار هستم پس یکنفر از آنها گفت بپروردگار
کعبه قسم که متعرض او نشوید بعضی از غلامهای خود گفت که او را براه و است برسان و بطریق امنش برسان ابوبکر میگوید من متذکر
خواب خود شدم و متعجب بودم از تاویل خواب پس چون وارد نینوا شدم شخصی را دیدم بخدا قسم که بعینه صورت آن شیخ بود که در
خواب او را دیده بودم چون نظرم بر او افتاد متذکر خواب شدم گفتم لا اله الا الله نیست این شخص مگر همو بعد از آن سؤال نمودم
از آنچه را که در خواب سؤال نموده بودم او نیز بنحویکه در خواب شنیده بودم جواب داد پس بمن فرمود که با من بیا با او رفتم تا آنکه رسیدیم
بموضع قبر در آنجا توقف نمودیم و از تفصیل رؤیا و خوابیکه دیده بودم چیزی از من فوت نشد مگر دربان و مستحفظ که آنها را ندیدم

ابواب الطب و معالجه کردن امراض و بیماریها و خواص و آداب آن بیان وجه تسمیه طبیب باینکه وارد شده در رجوع
کردن بطبیب و عمل نمودن بقول او در کتاب علل از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند حضرت موسی بن عمران
ع عرض کرد که ای پروردگار من این مرض و ناخوشی از جانب کیست خطاب رسید که از جانب من عرض کرد دوا از جانب کیست
بود خطاب رسید از جانب من عرض کرد پروردگارا پس برای چه بندگان تو رجوع بسوی طبیب و معالج مینمایند خطاب رسید برای
برطرف نمودن هم و غم از خواطر خود و نفوس مرضی بر نفس و مداوا و حسن تدبیر و حال آنکه شفا ابدا نیست بواسطه معالجه کردن
آنها بلکه از جانب خداست پس از این جهت نامیده شد معالج بطبیب برای آنکه اشتقاق او از طب بکسر است که بمعنی تانی و رفق و ملاطفه
نمودن است نه از طب بفتح و نقطه که بمعنای پاکیزه کی باشد و در کتاب قرب الاسناد از عبدالرحمن بن حجاج روایت شده که گفت سؤال
نمودم از حضرت امام موسی کاظم ع که آیا صلاح میدانید که اگر محتاج شدم بسوی طبیب و معالجه نمودم از اینکه نصاری و مسلم نمائیم و دعا کنم
او را فرمود بدرستیکه دعای تو نفع نمیبخشد او را بیان این خبر دلالت دارد بر جواز رجوع بطبیب نصرانی و عمل کردن بقول او و سلام

[illegible]

وسلام نمودن و دعا کردن با او پس رفع منافات و تعارض می‌شود میان این خبر و خبر دیگر که از امیر المؤمنین روایت شده که فرمودند
ابتدا نمائید در سلام کردن بر یهود و نصاری اگر سلام کنند شما را در جواب بگوئید علیکم پس باید جمع نمائیم میان این دو خبر باینکه حمل کنیم ۲۰۱
خبر اول را در صورت ضرورت و هم چنین ابتدا نمودن در سلام را بعدم مودت و دوستی یعنی عدم اراده نمودن معنای سلام از آن و در مکارم
الاخلاق از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که شخصی سؤال نمود از آنحضرت که چه میفرمائید در مداوا کردن زیرا که شخصی بعضی از
اوقات دوائی را میخورد و شفا می‌یابد و در بعضی اوقات نیز همان دوا را میخورد و هلاک میشود ولی شفا یافتن یا هلاک شدن البته بر ملا
شدن فرمودند خدا بیماری را نازل کرده است دوا را نیز و ناخوشی را نازل کرده است شفا را و هیچ مرضی را خدا خلق نفرموده مگر آنکه از برای
آن دوائی قرار داده پس بنام خدا تو دوا را بخور و بسم الله بگو و در کتاب مکارم از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند چون مریض
شوید مداوا نمائید بدرستیکه خدا تعالی نازل نکرده است هیچ مرضی را مگر آنکه از برای آن شفائی خلق فرموده و ایضا از آنحضرت
صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند اجتناب نمائید از دوا مادام که بدن تو تاب تحمل مرض داشته باشد و چون نتوانستی که تحمل نمائی
دوا کن پس مداوا نما و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند یکی از انبیاء مریض شد بدو گفتند که مداوا
کن گفت مداوا نمیکنم تا آنکه آنکسی که مرا مریض نموده شفا بخشد حق تعالی بسوی او وحی فرستاد که من ترا شفا نمیدهم تا آنکه
مداوا نمائی بدرستیکه شفا از من است و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین روایت شده که فرمودند مداوا و معالجه مکنید
مگر آنکه مرض بر صحت شما غالب شود و در کتاب شهاب از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند مداوا کنید بدرستیکه آنکسی که نازل کرده است
درد و فرستاده است ناخوشی را نازل کرده است شفا را و ایضا در حدیث دیگر فرمودند که خدا نازل نکرده است هیچ مرضی را مگر آنکه نازل کرده است
برای او شفا را و در حدیث دیگر از محمد بن مسلم روایت شده که گفت سؤال کردم از امام محمد باقر از شخصی که معالجه میکند
بدوا و از اینها معالجه میکند فرمودند ضرر ندارد و در حدیث دیگر از کتاب طب النبی صلعم روایت شده که فرمودند خدا نیافریده است
هیچ مرضی را مگر آنکه از برای آن دوائی خلق فرموده بجز مرض ناخوشی که منتهی شده است بمردن مؤلف در کتاب عین الاسلام روایت شده
که گفت از رسول خدا صلعم و ائمه هدی علیهم السلام بما رسیده اخبار و آثار بسیار در خصوص معالجه و مداوا کردن و اینکه حلال است از اینها
و اینکه کدام امت معالجه نمودن بر دو قسم است از آن جمله مداوا کردن بدواها بنحوی که در این اخبار است و برای کسی که خواهد
بود که اعتقاد نماید به نصیحت ایشان و تصدیق کند آنچه را که فرموده‌اند به برکت و شفا ان شاء الله زیرا که اعتقاد کند و عمل نماید بر وفق بر
سبیل تجربه و تحقیق که روایت شده است برای ما از امام جعفر صادق که آنحضرت فرمودند که یونس بن خالد ...
ابو محمد بن خالد شکایت نمودند از مرض ... حکایت کردم از ... از امیر المؤمنین
که آنحضرت فرمودند ... رسول خدا ... رسول خدا صلعم فرمودند ...
... از آن ... یعنی ... از رسول ...
آنحضرت ... شفا یافت ...
کما این خبر ... حضرت ... و فرمودند ...
که منتفع میکردند اهل ایمان ... اعتقاد نمودند بقول رسول خدا و منتفع نمیکردند اهل نفاق و
کسانیکه عمل نمایند بدون اعتقاد و تصدیق بلکه بر وجه تجربه و امتحان ...
حدیث دیگر از رسول خدا صلعم روایت شده است که فرمودند ... خدا تعالی نازل نکرده است هیچ مرضی را مگر آنکه برای آن
دوائی قرار داده ... و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که
جماعتی از اصحاب شکایت نمودند ... گفتند یا رسول الله ...
شکایت ...

[illegible]

معالجه مینمایید فرمودند چه قسم معالجه مینمایید عرض کردند که شکم را میشکافند و اخلاط را بیرون میکنند چون فنان امت اخراج مینماید
رسول خدا صلعم از این معالجه اظهار کراهت فرمودند آنها مراجعت کردند تا بار ثانی و ثالث بخدمت آنحضرت آمدند و از آنجناب طلب رخصت نمودند
حضرت آنها را اذن دادند اینها طلب نمودند شخص یهودی را که معالجه مینمود و شکم آن مریض را شکافت قدحی از رطوبت اخلاط بیرون آورد
بعد از آن شکم را شست و دوخت و مداوا کرد و آن مریض شفا یافت تفصیل این قصه را بعرض رسول خدا صلعم رسانیدند فرمودند بدرستی که آنکسی
که خلق فرموده مرضها و ناخوشیها را خلق فرموده از برای هر یک دوائی را و بهترین دواها حجامت و فصد کردن و حبة السودا یعنی شونیز و در کتاب دعائم
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که سؤال نمودند آنحضرت را از معالجه نمودن یهود و نصاری و رجوع کردن بآنها فرمودند ضرری ندارد
بدرستی که شفا در دست خدا است و در حدیث دیگر از امام محمد باقر ع روایت شده که سؤال نمودند آنحضرت را از ناخوش شدن زنان که آیا صلاحیت
دارد که معالجه نمایند آنها را مردان فرمودند که لابد و لاعلاج شد در رجوع نمودن بمردان و معالجه کردن آنها ضرری ندارد و شیخ صدوق
علیه الرحمه در کتاب عقاید فرموده اعتقاد ما در خصوص اخباری که وارد شده در طب این است که آنها بر چند نوع است بعضی از آنها آنست
اینکه گفته شده اختصاص دارد بهوای مکه و مدینه و جایز نیست استعمال کردن و معالجه نمودن بمضمون آنها در سایر بلدان و بعضی از
آنها در موردی است که سائل عارف بود بطبیعت مزاج خود و چونکه امام ع عارف بودند بطبیعت او او را امر بمعالجه بشیء مخصوص کرده
پس بنابراین اگر فرض شود که مریضی عارف شود بطبیعت خود و بداند که فلان دواء خاص را که امام ع معالجه نمودند برای شخص امتی برای
او ضرر داشته باشد نمیتواند بفرموده معصوم ع عمل نماید و معالجه بآن دوا کند زیرا که معالجه معصوم ع معالجه شخص خاصی بوده بآن
دوا نه معالجه هر کسی و بعضی از آنها اخباریست که مخالفین جعل نموده اند و نسبت بمعصوم ع داده اند برای تقبیح مذهب نزد عوام و بعضی
از آنها سهو واقع شده از ناقل آن و برخی از آنها بعضی از فقراتش سهو شده و آنچه که وارد شده است در عسل که شفا است از برای هر مرضی
صحیح است لکن از مرض بارده و ناخوشیهائی که منشا رطوبت است و صفراء مراد است و آنچه که وارد شده است در استنجاء نمودن بآب سرد برای
صاحب بواسیر مقصود بواسیری است که منشاش حرارت باشد و آنچه وارد شده است در خصوص بادنجان که شفا است غرض مقصود وقت آمدن
رطب است نهم برای کسی است که رطب میخورند نه هر کسی و هر اوقات و چون دانسته شد حالت دواهای مخصوص و مرویه از ائمه ع را پس میگوییم معظم
دواهای وارده از ائمه علیهم السلام که محل تامل و تزلزل نیست این است که دعاهای وارده از ایشان است و همچنین آیات و سورهها
قرآن است که بسندهای صحیح معتبر وارد شده هر یک برای استشفاء مرض خاصی از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند بدرستی
پیش طبیب با معالجه مینمایند و فی موسی بن عمران عرض کرد پروردگارا این مرض و بیماری از جانب کیست خواهد بود خطاب رسید که از جانب
من عرض کرد دوا از جانب که خواهد بود خطاب رسید که از جانب من عرض کرد پس مردم برای چه رجوع بسوی معالج مینمایند خطاب رسید
برای آنکه مداوا نمایند نفوس خود را و ایضا وارد شده که داود ع هر روز یک نوع از گیاه در محراب آنحضرت روئیده میگردید و عرض میکرد
مرا فایده و ضبط نما یکی شیء که من صلاحیت دارم برای معالجه فلان مرض و در تمام عمر آنحضرت چنین گذشت تا آنکه روئید گیاهی و نظر
نمود که گیاهی در محراب روئیده فرمودند چه نام داری عرض کرد خرنوب نام دارم فرمودند این محراب خراب خواهد شد بعد از آن در اندک چیزی
فوت شد و در حدیث دیگر از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند هر که را سوره حمد شفا نبخشد خدا او را شفا نخواهد داد و شیخ
مفید علیه الرحمه فرموده طب صحیح است و علم بآن هم ثابت است بطریق وحی است و اینست که علما اخذ نمودند علم طب را از انبیاء
زیرا که نیست طریقی بسوی علم و دانستن مرض مگر بواسطه کسی که عالم بخفیات باشد و نیست الهی برای معرفت شناختن دوا مگر توقیف
و اخبار وارده از حضرت صادق ع در خصوص طب مفسر است بقول امیرالمؤمنین ع که فرمودند المعدة بیت الادواء والحمیة راس الدواء و عود کل
بدن ما اعتاد یعنی معده منزل و خوابگاه دواها است امساک راس و اصل است و عادت بده هر بدنی را بآنچه که بآن معتاد است و عادت بهم رسانیده
بنا میشود که بعضی از دواها نفع میبخشد بحال بعضی از اهل بلاد و نفع نمیبخشد و اثر نمیکند در غیر اهل بلد و همچنین نفع میبخشد بحال کسی که
معتاد بآن باشد و اثر نمیکند برای کسی که اعتیاد بآن نداشته باشد و بودند ائمه ع که امر میفرمودند بعضی را باشامیدن و استعمال کردن

دوا اینکه ضرر داشت آن دوا از برای کسان دیگر که مبتلا بهمان مرض بودند و نبود امر ائمه مر باستعمال کردن آن دواء مگر بواسطه
علم ایشان بانقطاع ماده و سبب مرض پس اگر شخص دیگر استعمال نماید آن دوا را هم آن مرض لکن در غیر آن مرض استعمال [illegible] دوا
در حین صحت از روی جهل و نادانی و بود علم ائمه از جانب خداوند منان بر سبیل معجزه و برهان زیرا که این نحو از معالجه بر خلاف
خارق عادت میباشد و جماعتی چنین گمان نمودند که این استعمال و معالجه هر که حاصل شود با ماده مرض نفع خواهد بخشید پس اشتباه
و غلط نمودند در معالجه کردن و این نحو از معالجه را حضرت ابو جعفر ع اذن نداده اند و بعضی از محققین گفته اند طبیب یعنی
حاذق و ماهر در چیزی و در اصطلاح طبیب اسم است از برای کسی که معالجه امراض مینماید و طب هم بر دو قسم است یکی طب جسد و بدن
و دیگری طب قلب اما طب قلب معالجه آن مخصوص با پیغمبر است از جانب خداوند است اما طب بدن پس آن نیز بر دو قسم است یک
قسم آن چیزیست که از رسول خدا صلعم روایت شده است و قسم دیگر آن است که از روی تجربه و غیر آن حاصل شده و این قسم از طب نیز
بر دو قسم است یک قسم محتاج به فکر و تامل نیست بلکه فطری جمیع حیوانات است از قبیل سد جوع و عطش و امثال اینها و یک قسم از آن محتاج
است بنظر و فکر و تامل مثل دفع نمودن آنچه که حادث میشود در بدن و خارج میکند او را از اعتدال و منشأ آن یا حرارت یا برودت
و هر یک بر دو قسم است یا آنکه حاصل از یبوست است یا حاصل از برودت یا مرکب از هر دو و دفع نمودن بعضی گاهی از خارج بدن
است و گاهی از داخل و طریق معرفت و شناختن آن موقوف است بمعرفت تحقق سبب و علامت آن و طبیب حاذق کسی را گویند
که بیرون میکند از بدن چیزی را که وجودش موجب ضرر بدن باشد و داخل نماید در آن چیزی را که نقصانش در بدن باعث ضرر آن باشد و مدار
آن بر سه چیز است اول نگاه داشتن و حفظ نمودن صحت دوم احتراز نمودن از چیزی که اذیت میرساند بدن را سیم اخراج و بیرون کردن مواد
فاسده و ماده و طبایع از این سه چیز در قرآن اشاره شده اول اینکه فرموده فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر زیرا که در سفر
مظنه تعب و مشقت است که آن سفر [illegible] است و چون شخص روزه بگیرد البته موجب ازدیاد تعب خواهد شد لذا این [illegible]
تعالی مباح کرده برای افطار را انکه صحت بدن برقرار بماند دوم اینکه فرموده ولا تقتلوا انفسکم زیرا که از آن استنباط نموده اند [illegible]
در وقتیکه استعمال نمودن آب سرد باعث خوف باشد سیم آنکه [illegible] [illegible] زیرا که مباح نمودن [illegible]
[illegible] برای احرام [illegible] در وقتیکه اذیتی بسبب آن برسد و حال آنکه [illegible] [illegible] نمودن هر چیزی که
موجب [illegible] بدن شود با سبب بیان آیات و اخبار وارده در جواز تناول حرام در حین ضرورت و مداوا نمودن [illegible] زمان
[illegible] اما آیات پس در سوره بقره میفرماید که فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم و در سوره [illegible]
میفرماید که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم و در سوره انعام میفرماید که فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان ربک
غفور رحیم و در جای دیگر میفرماید و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و در سوره نحل میفرماید فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان الله
غفور رحیم و حاصل مضمون این آیات شریفه جواز اکل و شرب چیزهای حرام است در مقام اضطرار و لابد بودن بشرط آنکه شخص باغی و عادی
نباشد و باغی را چند معنی [illegible] نموده اند اول کسی که بر امام زمان خود خروج نماید دوم کسی که از مضطر چیزی بگیرد سیم آنکه [illegible]
او بوده باشد و نفس خود را مقدم بر نفس او بدارد سیم کسی را گویند که طالب لذت باشد و غرضش از تناول حرام تلذذ باشد نه حفظ
بدن و اما عادی بعضی گفته قطاع الطریق است بعضی دیگر گفته اند که او کسی است که تجاوز نماید از ضرورت یا آنکه تجاوز نماید از [illegible]
و در بعضی از روایات از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند باغی آن کسی است که خروج نماید بر امام زمان و عادی قاطع
الطریق است حلال نیست بر این فرقه [illegible] و در دو باشد که تفصیل آنها در ضمن اخبار آتیه معلوم گردد و مخفی نماند که آنچه ذکر شد از جواز
اکل محرمات مخصوص است در حال ضرورت از قبیل حفظ نفوس در حال مجاعه و غیره و امثال آن بعضی گفته اند که ترك حرام را تناول نماید
هر [illegible] از ترس تلف باشد [illegible] دلالت آیات مذکوره و ما [illegible] از [illegible]
بلکه بجهت معالجه [illegible] باشد پس این مورد دعوی علماء رضوان الله علیهم [illegible] بعضی قائل بجواز شده اند و [illegible]

در صورت اعتقاد و ابا از شرب حرام و تمسک نموده اند بعموم آیات شریفه و بعضی منکر شده اند جواز را در شرب مسکرات و چیزهای نجس
در محرمات و استکشاف این مطلب موقوفست برجوع نمودن کتب فقهاء رضوان الله تعالی علیهم اما اخبار در کتاب علل [illegible] الصدوق
از محمد بن عذافر روایت شده که گفت شنیدم از پدرم که او گفت سؤال نمودم از امام محمد باقر ع برای چه خدا تعالی حرام کرده است میته و خون
و گوشت خوک و خمر را فرمودند بدرستی که خدا تعالی حرام نفرموده است اینها را بر بندگان بجهت اعراض و عدم میل بر اینها و همچنین حلال نکرده
اشیاء محلله را بر بندگان بواسطه رغبت میل بر اینها لکن خلق نموده است خلق را و میدانست که قوام بدن ایشان با او است و
صلاح ایشان در اوست برای اینها پس حلال کرده است بر ایشان و میدانست که ضرر میرساند برای ایشان پس نهی فرموده است ایشان را از چیزهایی که بعد از آن
حلال کرده است حرام را برای مضطر در وقتی که قوت او باشد قوام و حفظ بدن او و بلا [illegible] حرام و در کتاب محاسن از امام محمد باقر ع روایت
شده که فرمودند نیست هیچ چیز [illegible] مضطر بسوی آن کرد بتحقیق که خدا تعالی حلال کرده است از برای او و مخفی نماند
مطابقه مفاد این چند اخبار با مفاد آیات مذکوره در جواز اکل و تناول حرام در مقام اضطرار و خوف تلف شدن نفس یا ملاقات و معالجه
کردن با نیز اخبار بسیار است مگر آنکه بگوییم معالجه در صورت اعتقاد با حرام نوعی از اضطرار است اما اخبار دال بر عدم جواز بسیار است
و اشاره میشود در این کتاب بعضی از آنها علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که گفت سؤال نمودم از آنحضرت
از نبیذ که از اصل حیث دارد برای دوا فرمودند نه و در کتاب عیاشی روایت شده که شخصی خدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کرد که مرا
در مزاج هست از امراض [illegible] که میباشامم نبیذ را و وصف نمود برای حضرت نبیذ را فرمودند چه چیز منع میکند ترا از آب که خداوند
عالم آن را مایه حیات جمیع اشیا قرار فرمود عرض کرد که موافق نمی آید فرمودند چه چیز منع میکند ترا از عسل که خدا در آن قرار داد شفاء
مردم را عرض کرد که میباشم فرمودند چه چیز منع میکند ترا از شیر [illegible] از آن گوشت تو و محکم کرد استخوان تو
عرض کرد که موافق نمی آید مرا فرمودند آیا اراده داری که ترا امر نمایم بشرب شراب نه بخدا قسم که امر نمیکنم ترا [illegible] در حدیث دیگر
ابو بصیر از آن حضرت روایت نموده که فرمودند شخص مضطر نمیباشامد شراب را بدرستی که زیاد نمیکند مگر شر او را و بدرستی که اگر بیاشامد
آن را هر آینه او را بقتل میرساند پس میاشام از آن قطره را [illegible] و در رجال کشی از [illegible] روایت نموده که بعضی از اهل
او [illegible] که شکایت [illegible] نبیذ میاشامید ساکن میکرد وقتی از اوقات وارد شد بر حضرت امام
جعفر صادق ع و کیفیت حال خود را بعرض آنحضرت رسانید فرمودند [illegible] و آشامیدن نبیذ [illegible] بگو فرمودند
مرض او شدت نمود اهل و عیال او همه دور او جمع شدند و او را امر نمودند باشامیدن نبیذ او ابا نمود تا آنکه مرض زیاد شد
[illegible] بعد از آشامیدن مرض ساکن کرد بعد از آن [illegible] خدمت امام جعفر صادق ع [illegible] خود را برای آنجناب نقل نمود
فرمودند ای پسر ابی یعفور میاشام از آن بدرستی که حرام است [illegible] مشاهده [illegible] از شدت وجع [illegible] بدرستی که شیطان موکل
است [illegible] پس [illegible] مرض او شدت نمود [illegible]
از [illegible] اهل و عیال [illegible] جمع شدند [illegible] گفت بخدا قسم که یک قطره از آن
آشامیدم چون قسم یاد نمود عیال [illegible] مایوس شدند [illegible]
او عود ننمود و در کتاب خرایج از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده که فرمودند روزی شخصی که او از اصحاب [illegible] نزد حضرت
امیر المؤمنین ع و با خود ماهی جری داشت آنحضرت فرمودند چه چیز است که با خود داری عرض کرد ماهی است خریده ام بجهت
عیال خود فرمودند چه بسیار خوبست ماهی [illegible] فرمودند این چه چیز است با تو عرض کرد برادرم مریض
شده است برای او تجویز نموده اند خوردن جری فرمودند یا عبدالله [illegible] خدا تعالی قرار نداده است شفا را در چیزهای حرام
بحق آن خدایی که بلند کرده است کعبه را که اگر بخواهی خبر میدهم ترا از اسم او و اسم پدر او آنجناب چون فرمایش حضرت را شنید ماهی را
بر زمین زد و گفت [illegible] و در حدیث معتبر از عمر بن یزید روایت شده که گفت نوشتم

نمودم که اگر عارض شود بر کسی باد بواسیر برای او و معالجه نماید بشراب بپزد و بیاشامد قدحی از شراب نه بقصد لذت بلکه
بقصد مداوا فرمودند جایز نیست برای او حتی آنکه بقدر یک جرعه هم جایز نیست بدرستی که خدا تعالی قرار نداده است هیچ یک از
محرمات را شفا و دوا و در حدیث دیگر از قاید بن طلحه روایت شده که گفت سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق ع از نبیذ یعنی
شرابی که او را جزو دوا قرار بدهند فرمودند نیست روا و نیست از برای احدی که استشفا نماید بچیز حرام و ایضا در حدیث دیگر ابن مسکان از
حلبی روایت نموده که گفت سؤال نمودم از امام جعفر صادق ع از دوائی که او را با شراب خمیر نمایند در مقام اضطرار فرمودند لا و الله
نمیتوانند که بچیز دیگر غیر از شراب او را خمیر سازند فرمودند بخدا قسم جایز نیست از برای مسلمانان آنکه نظر نماید بر آن چه جای
آنکه معالجه نماید و این امر جز این نیست که شراب بمنزله گوشت خنزیر است که او را جزو دوائی قرار دهند که آن دوا را کامل نکرده مگر بواسطه
آن لحم پس شفا قرار نداده خدا در آنکه گوشت خنزیر یا شراب باشد و ایضا در حدیث دیگر از ابو بصیر روایت شده که گفت در خدمت
مولای خود امام جعفر صادق ع بودم که ناگاه وارد شد بر آنحضرت ام خالد بن عبدالله و عرض کرد یابن رسول الله دردی دارم فدای تو باد عارض
میگردد بر من قراقر بطن و اطباء عراق تجویز نموده اند شراب را ولی من توقف نمودم چونکه میدانستم کراهت شما را الا آنکه سؤال نمایم
از شما فرمودند چه چیز منع نمود تو را از آشامیدن عرض کرد خواستم متابعت کرده باشم شما را در دین خود فرمودند نه بخدا قسم
اذن نمیدهم تو را در آشامیدن یک قطره از آن بدرستی که نادم و پشیمان خواهی شد وقتی که روح بحلقومت برسد و این کلام را سه مرتبه اعاده
نمودند و فرمودند که آیا فهمیدی عرض کرد بلی و در کتاب کافی بسند معتبر از ابن ابی یعفور روایت شده که او گفت نزد امام بودم و گفت که من در خدمت
مولایم امام جعفر صادق ع بودم شخصی بآنحضرت عرض کرد یابن رسول الله دردی دارم فدای تو باد بمن گفتند که من مبتلا هستم بنبیذ و شیر و افعات
نمیکنند مرا چیزی غیر از آشامیدن نبیذ سه مرتبه این کلام را فرمودند تو را چه کار با چیزی که خداوند عز و جل و رسولش حرام فرموده اند
تو باد بآشامیدن شیر بنا بر اینکه او را در میان آب جوش نمایند و با هم ممزوج و مخلوط کرده عرض کرد شکم نفخ میکند از آشامیدن او فرمودند
پس تو را دلالت میکنم بچیزی که نافع تر باشد از برای تو بر تو باد بعسل بدرستی که عسل شفا است از برای هر مرضی عرض کردم که آیا شراب قلیل
که بسیار او حرام است فرمودند بلی قلیل که بسیار او حرام است و ایضا در کتاب کافی از معمر بن خلاد روایت شده که گفت شخصی
سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق ع از دوائی که او را با شراب خمیر نموده باشند آیا جایز است که آن دوا را بچشم بکشند فرمودند قرار نداده
است خداوند عز و جل شفا را در حرام و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمودند هر که بکشد میل از مسکر بچشم بکشد خداوند عز و جل بکحل از آتش
در چشم این شخص بکشد و در کتاب عیون از فضل بن شاذان روایت شده که او گفت از جمله چیزهائی که حضرت امام رضا ع بمامون ملعون
نوشتند این بود که از دین اهل بیت علیهم السلام این است که شخص بیاشامد شراب را بجهت مرضی که شراب او را بقتل میرساند یا میدیدیم آن
معالجه نیست بر تان و زیادتی خون و بیان علامتهای آن در کتاب محاسن از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند نوزده چیز
که خاموش میکرداند حرارت را و خشک میکنند رطوبت را و زایل میکنند تب را و ایضا از آنحضرت مروی است که فرمودند ما اهل بیتی هستیم
که مدار خود را نمیدانیم مگر با فاصله رسانیدن آب سرد و کندن و خون پیدا شدن و ایضا در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که فرمودند اگر
مردم میدانستند آن نفعی که در سیب است هر آینه مداوا نمیکردند ناخوشیهای خود را مگر بسیب و ایضا در حدیث عبدالله بن سنان آن
در دست نقل نموده که او گفت مفضل عمر را فرستاد بسوی امام جعفر صادق ع در روز سیبا که هیچ او را دید آنحضرت شدم دیدم طبقی سیب
در پیش در خدمت آنجناب بر زمین گذارده بود بخدا قسم نتوانستم خود داری نمایم عرض کردم فدای تو شوم آیا از این سیب تناول میفرمائید
و حال آنکه مردم از آن کراهت دارند پس آنحضرت بطریق ملامت نزدیک فرمودند که شب گذشته مرا تب عارض گردید لهذا از جهت اطفاء
اینحالم نسبت را بسوی کرامت معلوم نمود از سیب بیطلع میفرماید تب و ساکن میکرداند حرارت را پس من این را پختم و نهند از آن سیبها را بر دار شده
و مثال او را نیافتیم که مبتلا بود به بادها خورا بیدار نجمیها شفا یافتند بدانکه بدرستی که سیب بار دو اطبا را اعتقاد این است که
جمیع انواع امراض دا در برای سبب مذکور است که اهل مدینه را دوا الله شرح ما هم جمیع آن است که بیشتر از آنها از ...

بخوردن سبب ترشی و بعضی از بیماریها است و فصل تابستان و منع کرده است که از خوردن ماهی تازه منفعت برای ایشان حال آنکه
در بلاد عجم این نوع معالجه مناسب نیست شاید که اختلاف در معالجه از جهت اختلاف در بلاد باشد و در حدیث دیگر وارد شده
که امام جعفر صادق ع را چون تب عارض میشد حضرت دو جامه را تر مینمودند و یکی از آنها را بر بدن مبارک می‌انداختند وقتی که
خشک میشد آنرا برمیداشتند و دیگری را می‌انداختند و از محمد بن مسلم روایت شده که گفت شنیدم از امام جعفر صادق ع که فرمودند ما
نیافتیم از برای دفع تب چیزی را بهتر از آب سرد و دعا با آنکه اطبا ذکر کرده‌اند از برای امراض حاره از قبیل تب محرقه و عنوان ریختن آب سرد بر
بدن و پاشیدن آن باطراف و جوانب مریض و گذاردن ریاحین و گیاه سبز را در نزد او و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین ع روایت شده که آنحضرت
فرمودند علاج مرض را خوشبوها که عارض انسان میشود منشاء آنها صفرا است که در اندرون شکم است مگر ناخوشی تب حرارت که از بیرون
بدنها عارض میشود فرمودند معالجه نمایید تب را در اوقات بنفشه و آب سرد بدرستی که حرارت تب از نفخ جهنم است بعد از آن فرمودند
تب تب رهای نمود آب سرد و دعا کرم بدرستی که حرارت انزا بعد از آن فرمودند که سوال کرده شد از ما اهل
از تب بماوا بها و وسواس و شک فرمودند بپاشید آب سرد بر شما ابدا بدرستی که زائل میکرداند شما را و در حدیث دیگر از ابراهیم جعفی از پدرش
نقل نموده که گفت وارد شدم بر امام جعفر صادق ع فرمودند چه میشود ترا که رنگ صورت تو زرد شده است عرض کردم تب ربع
عارض شده است فرمودند چرا غافلی از مبارک طیب که شکر را و مزوج کن با آب و بیاشام ... بیاشام در حالی که غذا
نخورده باشی گفت چنین نمودم بعد از آن اثری از آن تب نیافتم و در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع روایت شده که بسیاری از حضار عرض
کردند بحضرت ... تب ... خود ... معالجه ... از قبیل سفایح و عاقبت و شیر ... انها
فرمودند سبحان الله افضل از شکر ... است ... شما ... بعد از آن فرمودند
چون از شما کسی را تب عارض شود بگیرد یک انار و ... پاکیزه بگذارد و هر قدر میسر شود از قرآن بر آن بخوانند بعد از آن در
زیر ستاره‌ها بگذارند و چون صبح شود آب بریزند آن بریزند بر آن شکر را ... تا آنکه حل شود و ممزوج با آب گردد بعد از آن بیاشامند
و چون شب دیگر شود بیک دانه شکر بر آن بیفزاید که دو دانه و همچنین شب سیم شود سه دانه بیفزاید که مجموع سه دانه و ... شود
و بطور ... عمل ... باب دویم در بیان حجامت و حقنه و سعوط یعنی دوائیکه از بینی بدماغ میکشند در کتاب خصال از امام جعفر
صادق ع روایت شده که فرمودند دوائیکه بهترین داروها است چهار چیز است حجامت و حقنه و قی کردن و سعوط و در حدیث دیگر وارد شده است
که آنحضرت فرمودند ... مشغول حجامت بودند فرمودند ... اگر ... حجامت کردن را تا شب یکشنبه ...
که سرعت اثر آن در آن وقت زیادتر خواهد بود ... و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا ص در روز
دوشنبه بعد از عصر حجامت نمودند ... اخبار ... در دوشنبه ... است از جهت ... اخبار را حمل بر
... است که اخبار ... شود که روز دوشنبه ... است
مگر حجامت و حقنه و سعوط و ... میگردد و ... است که ... و شنبه بواسطه وقوع مصائب
پیغمبر و ائمه علیهم السلام است ... روز ... حجامت ... امت ... لکن علامه مجلسی
علیه الرحمه فرموده ... که ... غالبا فصد و حجامت در دوشنبه ... و در حدیث دیگر ... از معتبر ابن مبارک
نقل نموده که گفت وارد شدم بر امام جعفر صادق ع در روز پنجشنبه در حالی که آنجناب مشغول حجامت بودند عرض کردم یا ابن رسول
الله در روز پنجشنبه حجامت کردن ... که از شما ... خواهد حجامت کند در روز پنجشنبه حجامت کند ... شب
جمعه ... میکند ... پنجشنبه ... و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که شخصی فرمودند
که چون اراده نمودی که حجامت کنی پیش از آنکه خون از محل حجامت خارج شود ... بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله
الکریم فی حجامتی هذه من العین فی الدم و من کل سوء یعنی پناه میبرم بخداوند کریم در این حجامت خود از چشم بد در خون و از هر بلا ...

ان فرموده‌اند بادنجان بسیار بخورید که ... جمیع اشیاء را جمع نموده و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمودند
حجامت در روز پنجشنبه می‌کرده‌اند بادانی و تو نیز باید به عمل آوری و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمودند نگاه دارید خود را از روزه که [illegible]
و حجامت کردن در روز چهارشنبه بعد از عصر که چهارشنبه روزیست که تمام آن نحس است و در این روز خلق نموده‌اند آتش جهنم را
و نیز از امام الحسن العسکری علیه الرحمه نقل شده که از حضرت رسول صلعم نهی فرمودند از حجامت در روز چهارشنبه است و در حدیث
دیگر از حضرت ابی الحسن ع روایت شده که فرمودند بلغم خود را در روز شنبه و برسید [illegible] بواسطه حجامت کردن
در روز پنجشنبه و در حدیث دیگر وارد شده که حضرت ابی الحسن ع در حین احرام وقت زوال روز جمعه در کنار [illegible] بودند
و مشغول حجامت بودند صلوات الله علیه [illegible] در این حدیث چند فایده هست اول جواز حجامت کردن در روز جمعه تا بشود
ضرورت پس معلوم می‌شود که اخباری که نهی شده است از حجامت کردن در روز جمعه محمول است بر عدم ضرورت دویم جواز حجامت
در حالت احرام سیم جواز حجامت از برای محرم در حین اضطرار و در کتاب عیون از رسول خدا صلعم روایت شده است که فرمودند اگر در چیزی شفا
باشد در شرط حجامت [illegible] عسل و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمودند بهترین عبادات [illegible] عادت کردن بحجامت
نمودن است [illegible] در کتاب فقه الرضا ع مسطور است که چون اراده نمودی حجامت کنی
مقابل روی حجام بنشین و بگو بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الکریم فی حجامتی من العین فی الدم و من کل سوء و اعلال و الامراض و الاسقام
والاوجاع و اسئلک العافیة والمعافات والشفاء من کل داء و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق ع روایت شده که آیة الکرسی بخوان
و در هر روز که بخواهی حجامت کنی [illegible] از آن حضرت روایت شده که فرمودند بهترین [illegible] حجامت است و سعوط ۱
و حمام و حقنه کردن [illegible] نقل شده که [illegible] چون شخص چهل سال از عمرش بگذشت حجامت از برای او [illegible]
کنند که [illegible] این است که در چهل سالگی [illegible] شخص [illegible]
انشاء الله [illegible] که ضرورت نباشد در حجامت و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق ع روایت شده که
[illegible] حجام [illegible]
فی نمودن [illegible] و در حدیث دیگر از حضرت
از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند [illegible] رسول خدا صلعم [illegible] مگر آنکه [illegible] حجامت بوده‌اند
ابو طیبه که یکی از [illegible] بود و شغل او حجامی بود و نافع نام داشت نقل شده که گفت حجامت کردم رسول خدا صلعم و یک دینار که
[illegible] حضرت [illegible] دادم [illegible]
فرمودند [illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند [illegible]
[illegible]
و ایضا روایت شده که فرمودند چون فارغ شدند از حجامت [illegible]
ان فرمودند [illegible] و از امام [illegible]
روایت شده که فرمودند بعد از حجامت [illegible] و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که فرمودند [illegible] حجامت کردن [illegible]
[illegible] حجامت [illegible]
که شخص [illegible] و در حدیث دیگر از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند [illegible]
که حجامت کنند باید که در روز سه‌شنبه حجامت کنند و امام جعفر صادق ع فرمودند حجامت کردن در روز یکشنبه شفا خواهد بود از

حکایت فصد کردن امام حسن عسکری (ع)

۲۰ از جمیع مرضها و ایضا از رسول خدا مرویست شده که فرمودند هر که حجامت کند در چهارشنبه و عارض شود او را ناخوشی برص ملامت
نکند مگر نفس خود را و از شعیب عقرقوفی نقل شده که گفت وارد شدم بر امام علی بن موسی الرضا ع در منا محلس در روز چهارشنبه
دیدم حضرت مشغول حجامت بودند عرض کردم که این روز نیست که مردم میگویند که هر که حجامت کند عارض میشود او را برص فرمودند
اینها مشهور است بنابر این که مترسید از این که بسبب دو چیز ما در شب او معامله شده باشد و در کتاب خرایج نقل شده که شخصی نصرانی بود در
ری صد سال میانه بود و زهره اش گفت من شاگرد بختیشوع طبیب متوکل بودم و او مرا از میان همه شاگردهای خود انتخاب نموده بود روزی
امام حسن عسکری ع کسی را فرستاد بسوی بختیشوع که یکنفر از شاگردهای خاص خود را بسوی آنحضرت فرستد برای فصد کردن بختیشوع
مرا اختیار نمود و گفت حضرت امام حسن ع از من طلب نموده کسی را برای فصد و همین قدر بدان که در زیر آسمان امروز داناتر
از همه کسی هست لکن از تعرض در فرمایشات و هر چه امر فرمایند بدون سوال اطاعت کن پس من روانه شدم تا آنکه بخدمت مشرف
شدم مرا در حجره امر نمود منزل دادند و فرمودند باش تا هر وقت که ترا طلب نمایم و آن ساعتی که من وارد بر آن حضرت شدم بهترین
ساعات بود برای فصد کردن پس مرا طلبیدند در ساعتی که خوب نبود برای فصد امر نمود طشت بسیار بزرگی حاضر نمودند پس
بفرموده آنحضرت فصد کردم رگ اکحل او متصل خون می آمد تا آنکه طشت مملو از خون شد بعد از آن فرمودند قطع نما خون را
من بفرموده آنجناب عمل کردم دست مبارک را شستند و مرا امر نمودند بسوی حجره برگشتم و از غذاهای حار و بارد برای من حاضر
نمودند چون عصر شد مرا طلب نمودند فرمودند بگشا رگ را و امر نمودند تا طشت را نیز حاضر کردند رگ را گشودم خون جاری شد
افتاد که طشت پر شد فرمودند ببند بستم امر فرمودند بجانب حجره برگردم برگشتم شب را بانجام آنچه چون صبح شد و آفتاب طالع گردید
طشت را حاضر نمودند مرا طلبیدند فرمودند بگشا رگ را گشودم خونی سفید که شیر بیرون آمد تا آنکه طشت مملو گردید
امر نمودند رگ را بستم چون فارغ شدم یک بقچه که چند جامه در میان آن بود با پنجاه دینار که پنجاه تومان بوده باشد بمن انعام دادند
و فرمودند بمنزل خود برگرد من جامه و پولها را گرفتم بعد از آن عرض کردم ای مولای من ایا امر فرمایشی بمن دارید فرمودند بلی نیکو مصاحبت
کن کسی را که با تو مصاحبت مینماید از دیر عاقول پس من روانه شدم بسوی بختیشوع و قصه را برای او نقل نمودم بختیشوع تعجب نمود و گفت
حکما اتفاق دارند باینکه در بدن انسان زیاده از هفت من خون نخواهد بود و اینچه تو گفتی اگر از چشمه آبی خارج میشد هر آینه عجیب بود چه جای
آنکه از بدن انسان خارج شود و عجیب تر از این حکایت لبن و شیر که در دفعه سیم از دست مبارک او خارج گردید ساعتی سر بجیب
تفکر فرو برد پس سه روز و سه شب بانجام مکث نمودیم و جمیع کتب را خواندیم اثری از آن فصد نیافتیم بعد از آن گفت در میان جماعه
نصاری امروز کسی اعلم و داناتر نیست در علم طب از راهبیکه در دیر عاقول است پس نامه بسوی او نوشت و سرگذشت و کیفیت
فصد را نیز نوشت بمن داد روانه شدم تا آنکه بر در دیر رسیدم راهب را خواندم بر بام دیر برآمد گفت کیستی گفتم از شاگردهای
بختیشوع هستم گفت نامه او را آوردی گفتم آری زنبیلی را فرو فرستاد نامه را در میان زنبیل گذاردم بالا کشید و خواند پس از
ساعتی فرود آمد گفت تو فصد نمودی این مرد را گفتم بلی گفت کو ارا باد مادرت پس بر استر سوار شد روانه شدیم
ثلث بلکه از شب باقی مانده بود وارد سر من رای شدیم گفتم کجا را اراده داری خانه بختیشوع یا خانه آنجوان که او را فصد کردم گفت
خانه آنجوان قبل از اذان صبح بدر دولتسرای حضرت رسیدیم در گشوده گردید و غلامی بیرون آمد گفت کدام یک از
شما راهب دیر عاقول هستید راهب گفت فدای تو شوم منم پس آن غلام دست او را گرفت باندرون خانه برد و مرا گفت نزد
خود نشستم در آنجا ماندیم تا صبح شد آفتاب بلند شد دیدم راهب بیرون آمد و جامه های رهبانیت را از خود دور نموده و ثیاب
سفید پوشیده بشرف اسلام مشرف گردیده و گفت مرا ببر بخانه استادت چون بر در خانه بختیشوع رسیدیم بختیشوع دوید
و او را استقبال نمود بعد از آن گفت چه چیز باعث شد ترا که دست از دین خود برداشتی گفت دیدم مسیح را و بدست او مسلمان
شدم گفت مسیح را دیدی گفت نه بلکه نظیر او را دیدم بدرستیکه این فصد را در عالم احدی نکرده بود مگر مسیح و این جوان نظیر او است

در ابیات و براهین بعد از آن بجانب حضرت برگشت و ملازم حضرتش بودند تا وقتی که وفات نمود و در کتاب [illegible] از رسول خدا صلعم
روایت شده که فرمودند ضرری نمی‌بینید در حقنه بدرستی که اگر حقنه نبود شکم بزرگ میشد و ایضاً از آنحضرت روایت شده که فرمودند
هر که حجامت کند در روز چهارشنبه و روز شنبه عارض شود او را برص ملامت نکند مگر نفس خود را و ایضاً فرمودند حجامت راس
شفا است از برای هر مرضی و دواء در چهار چیز است حجامت و حقنه و نوره و قی و اگر طبیعت غالب شود مزاج شما حجامت نمائید هر روز که
باشد و باید قرائت نمائید آیة الکرسی را و استخاره کنید از خدا و صلوات بفرستید بر رسول خدا صلعم و معادات و دشمنی نکنید
ایام و روزها را که اگر چنین کنید ایام شما را دشمن دارند یعنی مکروه دارند اگر روزها را نحس و شوم نشمارید و هر که ایام را نحس شمارد برای
او نحس باشد باب سیم در معالجه درد سر و چشم و گوش و اوراق نقل نموده که روزی یکنفر از اهل خراسان که حج کرده بود وارد شد
بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مسائلی چند از آنحضرت سؤال نمود و همه جواب شنید بعد از آن عرض کرد یا ابن رسول الله
روزیکه از خانه بیرون رفتم تا کنون بدرد سر مبتلا بودیم و هستم فرمودند برخیز و در همین ساعت برو حمام و پیش از آنکه
بدن خود را ترکنی هفت کف از آب گرم بر سر بریز و در هر کفی که میریزی یکمرتبه بسم الله بگو بدرستی که اگر چنین کنی بعد از این درد سر
شکایت نخواهی نمود و در حدیث دیگر از علی بن یقطین نقل شده که گفت نوشتم بمولای خود حضرت علی بن موسی الرضا ع که در دماغ
خود می‌یابم برودت و سرمای شدیدی حتی آنکه اگر باد بوزد و بر سرم بخورد نزدیک بحالت غشوه برسم پیدا میشود در جواب نوشت بر تو باد
بسعوط عنبر و روغن یاسمین که اگر چنین نمودی شفا خواهی یافت باذن خدا تعالی و در کتاب خصال از امام ثامن علی بن موسی
الرضا علیه الاف التحیة والثناء روایت شده که فرمودند سه چیز است که جلا میدهد چشم را نظر کردن باب جاری و نظر کردن بسبزه
و نظر کردن بروی حسن و نیکو و قال الشاعر ثلثة یذهبن عن قلب الحزن الماء والخضراء والوجه الحسن و در حدیث دیگر
از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمودند مسواک جلا میدهد بصر را و از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند
مسواک زایل میکند آب چشم را و جلا میدهد بینائی را و در حدیث دیگر فرمودند بر شما باد بمسواک کردن بدرستیکه مسواک کردن
جلا میدهد بصر را و در کتاب طب النبی ص روایت شده که فرمودند بجهت درد گوش بگیر یک کف از کنجد پوست کنده و یک
کف از خردل و هر یک را علاحده بکوب بعد از آن باهم مخلوط کن و روغن آنها را بگیر در میان شیشه کن و آنرا بانگشتر مهر کن
و هر وقت که میخواهی استعمال نمائی دو قطره از آن را در میان گوش بچکان بدرستیکه درد آن را ساکن میکند باذن خدا تعالی و در
حدیث دیگر وارد شده که اگر کسی را درد گوش عارض گردد دیگر [illegible] از سداب را با روغن زیت طبخ نماید و چند قطره از آن را
در گوش بچکاند بهبودی حاصل گردد باذن خدا تعالی و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند هر که ناخن
خود را در هر پنج شنبه بگیرد چشمهای او درد نیاید و هر که در هر روز جمعه بگیرد از زیر هر ناخنی یک ناخوشی بیرون رود و ایضاً فرمودند
که سرمه بچشم کشیدن ضیاء چشم را زیاده میکند و پلکهای چشم را میرویاند و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت در هر پنج شنبه ناخن
خود را میگرفتند و ابتداء مینمودند بانگشت خنصر دست راست بعد از آن ابتدا مینمودند بانگشت خنصر از دست چپ میفرمودند
هر که چنین کند او را امانی از درد چشم و [illegible] باب چهارم در معالجه دندان و معالجه آنها و دهان در کتاب
عیون [illegible] عبد الله بن عبد الرحمن که معروف است بصفوانی نقل نموده که وقتی قافله از خراسان بجانب کرمان میرفتند چند نفر دزد با آنها برخوردند
و اموال ایشان را گرفتند و یکنفر از اهل قافله را متهم نمودند باینکه صاحب اموال بسیار است از این جهت او را مدتی نگاه داشتند
و انواع اذیت نمودند مثل اینکه در میان برف نگاه میداشتند و دهانش را از برف پر نمودند بدین واسطه دهان و دندانش معیوب
شد بقسمیکه قادر بر تکلم نبود آخر الامر یکنفر از دزدهای قافله بر او ترحم نمود و رها کرد او را و او روانه خراسان گردید در بین
راه مطلع گردید از تشریف بردن امام هشتم علی بن موسی الرضا ع بجانب خراسان اینکه در نیشابور آنجناب نزول اجلال فرموده اند
شبی را در خواب دید که کسی باو گفت فرزند پیغمبر بخراسان تشریف فرما شده بخدمتش برو و عرض حال خود نما شاید دوائی تعلیم تو فرماید

کرد

که بدان منتفع شوی پس کوتاه و عین واقعه خود را در خدمت آنحضرت دیدم و شکایت حال خود را نمودم فرمودند بگیر قدری از کمون و قدری
از شعیر و قدری از نمک با هم بکوب و دو دفعه یا سه دفعه قدری از آن را در دهان بگیر ان شاء الله شفا خواهی یافت امر را از خواب بیدار شدم ولی
اعتنائی بخواب خود نکردم تا آنکه وارد نیشابور گردیدم از منزل امام علیه السلام پرسیدم گفتند تشریف فرما شده است به رباط سعد پس امر نمودم ساربان
راه رباط سعد را پیش گرفت تا آنکه در آنجا بخدمت آنحضرت رسیدم و شکایت خود را عرض کردم آن جناب ساربان کرد که دهان و زبانم
معیوب گردیده و قادر بر تکلم نیستم مگر بمشقت زیاد پس مرا دوائی تعلیم فرمائید که بدان منتفع گردم فرمودند آیا ترا تعلیم نکردم برو
و آنچه را که در خواب بتو گفتم عمل کن عرض کردم یابن رسول الله خواهش دارم که اعاده فرمائی آنچه را در خواب فرمودی فرمودند بگیر قدری از کمون
و سعتر و نمک و بکوب با هم بعد از آن دو دفعه یا سه دفعه در دهان بگیر ان شاء الله که شفا خواهی یافت پس من بفرموده آنحضرت
عمل کردم و شفا یافتم و در کتاب علل از امیرالمؤمنین ع روایت شده که آنحضرت فرمودند عبور نمود برادرم عیسی بشهری که اهل آن شهر
رنگهای ایشان کبود بود پس اهل آن شهر نزد عیسی ع آمدند و شکایت حال خود را نمودند فرمودند دواء این مرض با خود
شما هاست زیرا که شما چون میخواهید که گوشت بخورید آن را نشسته طبخ مینمائید از این جهت مبتلا باین امراض میشوید
و هیچ چیز نیست که از دنیا بیرون برود مگر آنکه با او جنابتی خواهد بود پس اهل آن شهر بعد از آن گوشت را میشستند مرضهاشان
برطرف گردید و نیز از آنحضرت ماثور است که فرمودند برادرم عیسی ع عبور نمود بشهری که اهل آن شهر رنگهاشان
زرد بود و صورتهاشان ورم کرده بود پس شکایت نمودند عیسی ع فرمود شما وقتی که بخواب میروید لبهای خود را بر روی هم
میگذارید و نفسهای شما در اینهنگام از سینه بالا میاید و بفضای دهن میرسد و چونکه منفذی از برای آن نیست نفسهای
شما در اینها اثر میکند و اینها را فاسد میگرداند بعد از آن بصورت سرایت میکند بعد از این چون خواستید که بخوابید دهن را
بگشائید پس اهل آن شهر باین دستور عمل نمودند امراضشان برطرف گردید باب در بیان برخی از اخبار وارده در حقیقت و احوال اجنه
در کتاب مجالس صدوق رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرمودند رسول خدا ص مریض شدند حسنین ع
بعیادت جد بزرگوار خود رفتند راه را گم کردند تا آنکه وارد نخلستان بنی نجار شدند رسول خدا ص بتفقد ایشان روانه شدند
تا آنکه وارد نخلستان شدند دو نور دیده خود را دیدند هر یک دست بگردن دیگری درآورده در خواب هستند و یک مار بسیار بزرگ
که موهائی مانند نی بود بر دور آنها احاطه نموده و یکبال خود را سایبان حسن نموده و بال دیگر را بر روی حسین انداخته چون
نظر آنمار بر آنحضرت افتاد بکناری رفت و کلماتی چند که مضمونش این بود بزبان عبری نمود که ای پروردگار شاهد میگیرم ترا
و شاهد میگیرم ملائکه تو را باینکه اینها دو فرزند پیغمبر تو هستند و من ایشان را محافظت کردم و صحیح و سالم تسلیم پیغمبرت کردم رسول
خدا ص متوجه او شدند و فرمودند ای مار تو کیستی عرض کرد من رسول جنم بسوی شما فرمودند از کدام قبیله عرض کرد قبیله نصیبین چند نفر
از بنی ملیح فراموش نمودیم یک آیه از کتاب خدا را مرا بسوی شما فرستادند که تعلیم فرمائی بر ما آن آیه فراموش شده را چون باینمکان رسیدم
آوازی شنیدم که میگفت ای مار اینها دو فرزند پیغمبر تو هستند محافظت کن ایشان را از آفات و آفات و طوارق لیل و نهار پس ایشان را
محافظت نمودم و صحیح و سالم بسوی شما رد کردم رسول خدا ص آیه را بآن تعلیم نمودند و از پی کار خود رفت و در کتاب محاسن از عمار
بن یزید نقل شده که گفت سالها بسفر حج میرفتیم سر روز راه را گم کردیم و هر قدر تفحص نمودیم راه را نیافتیم چون روز سیم شد آبها
ما تمام شد مهیای مردن شدیم حنوط کردیم و جامه های احرام خود را کفن کردیم پس یکنفر از رفقای ما برخواست ندا در داد یا صالح
یا ابا الحسن او از دور شنیدیم که کسی جواب گفت ولی شخص او را ندیدیم گفتم خدا تو را رحمت کند کیستی تو گفت من از آن نفری هستم که حق تعالی
در قرآن میفرماید و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن و باقی نمانده است از آنها کسی غیر از من و شغل و کار من این است که گم
شده گان را بجاده میرسانم پس ما از دنبال آن صوت رفتیم تا آنکه بجاده رسیدیم و در کتاب خصال از حضرت ابی عبدالله ع روایت
شده که فرمودند قبل از آدم بود که مؤمن متولد گردید و هم جن بود که کافر متولد شد سیم ابلیس است که او هم کافر متولد شد و نیست در

میان ایشان نتاج و تولد هست نه مانند تناسل طیور است که تخم میگذارند و جوجه میکنند و ولد او جمیعاً ذکور هستند
و ایشان اناث ندارند و در کتاب عیون از امام موسی بن جعفر ع روایت شده که روزی سلیمان بن داود ع با اصحاب خود فرمود بدرستی که خدا
تعالی عطا فرموده است بمن ملک و سلطنتی که بعد از من کسی سزاوار نیست برای احدی مسخر کرده است برای من باد و انس و جن و طیور و وحوش را
و اموخته بمن منطق الطیر یعنی لسان مرغان را و عطا فرموده بمن هر چیز را و با وجود این سلطنت و مملکت که بمن عطا فرموده یکروز نشده که
تمام ان روز مسرور باشم میخواهم که فردا داخل قصر خود شوم و ببالای ان برایم و نظر نمایم بجانب ملک و مملکت خود پس نمایکی را
نگذارید که بر من وارد شود و موجب حزن و اندوه من گردد همه گفتند قبول داریم چون روز دیگر شد انحضرت عصای
خود را بدست گرفته بر بلندترین غرفات قصر خود بالا رفتند و با نهایت خود و سرور نظر بسوی ممالک و خدم و حشم خود مینمودند
که ناگاه جوانی با صورت زیبا و لباسهای نیکو از یکی از زاویهای قصر داخل شد چون نظر حضرت بر او افتاد فرمود کی تو را داخل این قصر
نمود و حال انکه من قدغن نموده بودم که امروز کسی بر من وارد نشود باذن کی داخل شدی ان جوان گفت داخل این قصر کرد مرا صاحب ان
و باذن او داخل شدم سلیمان فرمود صاحب ان سزاوارتر است از من بگو تو کیستی عرض کرد من ملک الموت فرمود برای چه امدی
عرض کرد برای قبض روح تو فرمود بطوری که مامور شده بعمل اور که امروز روز فرح و سرور من بود و خدای عز و جل نخواست
که از برای من سروری باشد بدون ملاقات او پس ملک الموت قبض روح انحضرت را در حالی که بر عصای خود تکیه کرده بود نمود و مدتی
بهمین حالت بعصای خود تکیه داده ایستاده بود و حال انکه میت بود و مردم چنین گمان میکردند که انحضرت زنده است چون مدتی
بر این حالت گذشت خلق مختلف شدند بعضی گفتند سلیمان در تمام این ایام تکیه کرده است بر عصای خود و از برای او الم و تعبی
بهم نرسیده و اکل و شرب و خواب هم ننموده بدرستی که او است پروردگار ما و سزاوار است بر ما عبادت کردن او بعضی دیگر گفتند
که سلیمان ساحر است و بر دیدهای ما چنین جلوه نموده که بر جای خود ایستاده است و حال انکه نه چنین است مومنین گفتند
که سلیمان بنده خدا است و پیغمبر خدا است تدبیر مینماید امر خدا را بواسطه اختلاف خلق خلاق متعال امر فرمود ارضه را که او را
دابة الارض میگویند که در جوف عصای انحضرت داخل شد و او را خورد تا انکه مجوف شد و شکست سلیمان ع برو در افتاد اجنه
شکر کردند ارضه را و همین است مفاد ایه شریفه فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته فلما خر
تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین و در کتاب خصال از سهل بن عمران بصری روایت شده که گفت
از امام جعفر صادق ع شنیدم که فرمودند زنی بود از طایفه جن عفراء نام داشت و مکرر شرفیاب خدمت پیغمبر میشد از انحضرت
مسایل حلال و حرام را اخذ مینمود و بعد از ان نزد صلحای جنیان میرفت و ایشان را موعظه مینمود و بدینحال مسلمان میشدند
چندگاه گذشت که ان زن بخدمت انحضرت نرسید رسول خدا ص پرسش حال از جبرئیل نمودند عرض کرد رفته است بزیارت خواهر خود که
او را بجهت رضای خدا دوست داشت حضرت فرمودند که او را بیا برای کسانیکه بواسطه خوشنودی خدا با هم دوستی میکنند بدرستی
که خدا تعالی خلق فرموده است در بهشت عمودی را از یاقوت سرخ و در بالای ان هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد غرفه
است که خدا تعالی خلق فرموده است این قصرها و غرفهها را از برای کسانیکه با هم دوستی نمایند بزیارت یکدیگر بروند بجهت رضا و
خوشنودی خدا بعد از ان فرمودند این چه بوی است عرض کرد عجایب بسیار فرمودند عجیب تر از همه چه بود عرض کرد دیدم ابلیس را در میان دریا
اخضر بر روی سنگ سفیدی نشسته بود و دستهای خود را بسوی اسمان بلند کرده و عرض میکرد پروردگارا چون قسم یاد فرموده که مرا
بجهنم ببری پس تمنا که چنین نمائی و مرا در اتش دوزخ داخل نکنی بحق انکسانیکه قسم میدهم بنور ایشان حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام که مرا خلاص گردانی و با ایشان محشور فرمائی بدو گفتم یا ابا الحارث این اسماء چیست که خدا را بانها قسم میدهی گفت دیدم اینها
را در ساق عرش نوشته بود به هفت هزار سال قبل از خلقت ادم که اینها گرامی ترین خلق هستند نزد خدای عز و جل از این جهت خدا را بحق
اینها قسم میدهم رسول خدا فرمودند بخدا قسم که اگر اهل زمین خدا را بحق این اسماء قسم بدهند هر اینه خدا تعالی دعای ایشان را

مستجاب خواهد نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه در ذیل آیه شریفه یا قومنا انا سمعنا وارد شده است که حکایت از جن است
تا الیوم فی ضلال مبین و میفرماید که وجه نزول این حکایات از جن آنست و سبب نزول آنها اینست که رسول خدا صلعم از مکه بیرون تشریف بردند بسوی
سوق عکاظ و زید بن حارثه را با خود بردند و مردم را دعوت بدین اسلام مینمودند و احدی آنحضرت را اجابت ننمود و کسی را هم نیافتند
که او را قبول کند پس مراجعت نمودند بسوی مکه و بموضعی رسیدند که آنرا وادی مجنه مینامیدند و در آنجا مشغول تهجد و قرائت قرآن شدند
جماعتی از جنیان از آنجا عبور نمودند قرائت آنحضرت را شنیدند و گوش دادند بعضی از ایشان با بعضی دیگر گفتند ساکت شوید تا آنکه رسول
خدا صلعم فارغ شدند بعد از آن بسوی قبیله خود مراجعت کردند و ایشان را انذار نمودند و از عذاب خدا ترسانیدند و گفتند ای قوم
بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که بعد از موسی نازل کرده شده است تصدیق کننده است مر آنچه را که پیش از او بوده است و
هدایت مینماید خلق را بجانب حق و بسوی راه مستقیم ای قوم اجابت کنید داعی خدا را که شما را بجانب حق میخواند و ایمان باو بیاورید و
چند که ... بعد از آن آمدند بسوی رسول خدا صلعم و خدمت آنحضرت مسلمان شدند و آنجناب
شرایع و آداب اسلام را با ایشان تعلیم فرمودند ... و سوره مبارکه قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن را تا آخر سوره
و این پیغمبر ... رسول خدا صلعم ... حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ... احکام دین و مسائل حلال
و حرام را از ایشان ... پس بعضی از ایشان مؤمن هستند و بعضی کافر و بعضی ناصبی و بعضی یهودی و بعضی نصاری و مجوس ...
هستند شیعه ... از امام علیه السلام سؤال نمود از مؤمنین جن که آیا داخل بهشت میشوند ... لکن حظیره‌های ... ما بین بهشت و
دوزخ که مؤمنین جن و فساق شیعه در آنجا هستند ... از حضرت ابی جعفر ... حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که
آنحضرت فرمودند خداوند عالم چون اراده فرمود که خلق نماید ... بعد از آنکه هفت هزار سال ... جن و نسناس در
روی زمین بودند و چونکه غرض خداوند عزوجل از خلقت آدم ... حکم و مصالح چند که ...
آدم بود درهای آسمان را گشود ... ملائکه نظر کنید بسوی اهل زمین از خلق من از جن و نسناس چون ملائکه نظر نمودند و عالم
شدند ... از معاصی ... و سایر معاصی ... ایشان ... عظیم ... و غضبناک
شدند بر اهل زمین ... عرض کردند پروردگارا ... عزیز و قادر ... و عظیم الشأن
و این خلق ضعیف و ذلیل ... تو هستند و روزی تو را میخورند ... بقدرت تو است این خلق
از معاصی ... مرتکب میشوند ... از ایشان ... چون شنید مقاله ملائکه را
بسوی ایشان فرستاد که ... و بدل از ایشان خلق دیگر خلق میکنم ... باشند بر خلق در روی زمین ... که
عرض کردند پروردگارا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک یعنی ای پروردگار ما آیا قرار
میدهی در زمین خلیفه کسی را که فساد و قتل نفس مینماید و حال آنکه ما ... تسبیح و تقدیس تو را بجا می‌آوریم ... انی جاعل خلیفه
خطاب ... ملائکه میدانم چیزی را که شما نمیدانید بدرستی که خلق مینمایم ... قدرت خود ... و میگردانم از ذریه او انبیا
مرسلین و عباد صالحین و ائمه مهتدین و ایشانرا خلفای خود قرار میدهم در روی زمین که نهی میکنند بندگان مرا از معصیت‌های من
و میترسانند ایشانرا از عذاب من و هدایت میکنند ایشانرا بسوی طاعت من و ایشانرا حجتهای خود قرار میدهم ... و دور میگردانم
نسناس را و پاکیزه مینمایم زمین را از کثافت وجود ایشان و عاصیان ... جن را ساکن میگردانم در اقطار ارض و هوا که نتوانند مجاورت
کنند نسل خلق مرا و قرار میدهم ما بین جن و نسل خلق خود حجابی که از نسل خلق من نبینند ایشانرا و مخالطه و انس نگیرند با جن پس
هر که از نسل خلق من که برگزیده‌ام ایشانرا معصیت ... ایشانرا ساکن میگردانم در مسکن عاصیان و گناهکاران و هیچ باک ندارم
آدم ملائکه چون عالم شدند ... عرض کردند پروردگارا هر چه میخواهی بکن ... علمی ...
با علم ... از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند ...

کابن

کابلی مدتی خدمت جناب علی بن الحسین ع را نمود و معروف بود بالمصروف ملازمات آنحضرت کرد این پیر از دنیا فی اراده متفاوت تسوی
کابل نمود بخدمت مولای خود سید الساجدین مشرف شد و شکایت نمود از حضرت از زیادتی شوق خود بسوی اهل خود ٧١
آنجناب فرمودند یا ابا خالد فردا یکنفر از اهل شام که صاحب مکنت و ثروت است وارد این شهر میشود و او را دختری هست که از اهل
ارض یعنی اجنه کسی ضرر و اذیتی باو میرساند و اراده دارد که او را معالجه کند چون شنیدی ورود او را این شخص بشتاب بکو که اگر ده هزار درهم
بمن بدهی من او را معالجه مینمایم قبول خواهد نمود لکن تو مطمئن بکلام من نمیشوی و دید باشد که اینجا قبول نمود دو منا نماید چون روز دیگر شد
مردی شامی با جماعتی از بازرگانان شام وارد مدینه شدند و در تفحص بجستجوی طبیب معالج برآمدند ابو خالد نزد ایشان رفت و گفت من
معالجه میکنم بشرط آنکه ده هزار درهم بمن بدهید قبول نمودند پس ابو خالد بخدمت آنحضرت رفت و گفت یا ابن رسول الله
رسانیدند بمن بدان بدرستی که اینها بشرط خود عمل نخواهند نمود و برو و کوش بگیر دختر را بکو ای ابن کلام را بگو که ای خبیث علی بن
الحسین ع میفرماید بیرون رو و دیگر عود مکن ابو خالد فرمایش حضرت را بانجام رسانید و دختر هم
شفا یافت مطالبه درهم را نمود چیزی باو ندادند مهموم و مغموم بخدمت حضرت آمد فرمودند یا ابا خالد نگفتم که مهموم مشو
ای ابا من نگفتم که اینها بتو مکر خواهند نمود و بشرط خود عمل نمینمایند و لکن دانها از آن باشد که نزد تو بیایند و چون بیایند بایشان
بگو که معالجه میکنم مگر آنکه درهم را مکرر آنکه درهم را نزد علی بن الحسین ع بسپارید پس جماعت نزد ابو خالد آمدند و او را دیدند
بگویید که معالجه کردن دختر را ابو خالد گفت که من معالجه مینمایم مگر آنکه درهم را نزد علی بن الحسین علیهما السلام بسپارید بدرستی که او
محل اعتماد من و شما هر دو است راضی شدند و درهم را نزد حضرت گذاردند ابو خالد بسوی دختر رفت و کوش چپ او را گرفت و
بعد از آن گفت ای خبیث علی بن الحسین میفرماید که از این دختر دور شو و متعرض او مشو مگر بسبیل و راه خیر بدرستی که اگر عود
نمائی تو را بآتش افروخته میسوزانم پس آن دختر شفا یافت و حضرت پولها را با ابو خالد دادند و او بسوی بلد خود برگشت در کتاب
ارشاد مفید و اعلام الوری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت که رسول خدا صلعم چون بجنگ بنی مصطلق بیرون رفت
وادی بعرض و راه آمدند آخر شب جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و عرض کرد که جماعتی از کفار جن در این وادی فرود آمده اند و اراده
نموده اند که بر شما ضرر و شر برسانند بر اصحاب شما آنحضرت امیرالمؤمنین ع را طلب نمودند و فرمودند که یا علی برو تا این وادی
برو و بر سر راه تو هر که از اعداء جن کسی که تو را برگرداند پس تو بآن قوتی که خدا تعالی بتو عطا نموده و بآن اسمائیکه اختصاص
داده است تعلیم آنها او را دور گردان و دفع نما و صد نفر از عسکر را همراه آنجناب نمودند و فرمودند با او باشید و امتثال نمائید
امر او را پس آنحضرت روانه شدند تا آنکه رسیدند بکنار وادی حضرت امر نمودند آن صد نفر را که در اینجا بمانند و بیرون از آن
آنجناب اقدام بهیچ امری ننمایند و خود بنفس نفیس داخل وادی شدند و استعاذه جستند بخدا از دشمنان و خدا را خواندند به بهترین
اسمای او و فرمودند بآن صد نفر که پیش بیائید پس نزدیک وادی ایستادند و خود در میان سرازیر شدند که ناگاه باد تندی
وزید بنحوی که نزدیک بود همه بروی در افتند و پاهایشان بر روی زمین بند نمیشد از زیادتی هول پس آنحضرت
صیحه زد که منم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا صلعم و پسر عم او برجای خود ثابت بمانید جماعت چون نظر
کردند دیدند چند نفر شبیه بغلامان سیاه با صورتهای عجیب ظاهر شدند که گویا شعلهای آتش در دست داشتند امیرالمؤمنین ع
مشغول تلاوت قرآن شدند و شمشیر خود را بطرف راست و چپ حرکت میدادند طولی نکشید که آن اشخاص مانند دود سیاه
شدند پس از نظرها ناپدید گردیدند و آواز تکبیر حضرت برخواست و از موضعیکه فرود رفته بود بیرون آمدند اصحاب عرض کردند
یا ابا الحسن از این قضیه نزدیک بود که ما هلاک شویم بواسطه خوفی که بر ما عارض شد فرمودند چون نزدیک اعدای جن رسیدم اول ایشان را دعوت
نمودم اثری نبخشید پس شمشیر کشیدم و از وادی فرود رفتم و اسلحه الهیه بخوف از ایشان نمودم و اگر بهیئتها و خود باقی مانده بودند
تمام ایشان را بقتل میرسانیدم و کفایت میکردم مکر ایشان را و شر ایشان را از مسلمانان و چون چنین کردم بعضی را بقتل

رسیدند

رسانیدم ما بقی اینها سبقت نمودند بسوی پیغمبر و با او ایمان آوردند پس پیغمبر ایشانرا با اصحاب خود بجنگ ... ٢٧٢
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و کیفیت را بعرض آنجناب رسانیدند رسول خدا فرمودند یا علی بدرستیکه سبقت گرفت نبوی
من کسی که خدا او را از دوزخ ترسانید ... و مسلمان شدند منهم اسلام او را قبول نمودم و در کتاب تفسیر فرات از امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده و آنحضرت از پدران خود نقل نموده اند که جبرئیل نازل شد بر پیغمبر در منزل ام سلمه و عرض کرد یا محمد بدرستیکه
ملائکه آسمان چهارم منازعه و مجادله نموده اند در خصوص امری که گفتگو در میان اینها بسیار شده است و اینها از جن هستند از قوم
ابلیس که خدا تعالی در قرآن از اینها خبر داده که فرموده الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه چون نزاع و جدال اینها زیاد طول کشید خدای
تعالی بسوی اینها وحی فرستاد که اختیار نمائید یکنفر از آدمیان را که میان شما حکم کند عرض کردند پروردگارا راضی هستیم که یکنفر از امت محمد
میان ما حکم کند خطاب رسید که از میان امت محمد کرا انتخاب نمودید که میان شما حکم کند عرض کردند علی ابن ابیطالب را پس خداوند عالم یکنفر
از ملائکه آسمان اول را با بساط و دو عدد متکا بسوی پیغمبر فرستاد و تفصیل را بعرض آنجناب رسانید رسول خدا طلب نمودند امیر المؤمنین را
و او بر روی آن بساط نشانیدند بر آن متکاها تکیه داد و بعد از آن زبان مبارک را بدهان آنحضرت گذارد و فرمودند یا علی خدا ثابت گرداند قلب تو را
و قرار داد معرفت نور الله در میان ابروی تو پس آنحضرت عروج باسمان نمودند چون بزمین برگشت عرض کرد که یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میفرماید
نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم یعنی بلند میکنیم درجات هر که را که بخواهیم و فوق هر صاحب علمی عالمی هست که دانا ...
از ابی الطفیل نقل شده که در زمان جاهلیت ... بود از طایفه ... و او را ... بود ... از ... اسباب ... داشت ...
قوم در قبیله شریف و محترم بود او را ... نمود چون روز هفتم ... شده ... در رفت که او را ... اصل ... طواف ...
مادر گفت ای فرزند ... که سفهای قریش ... رسانند گفت خدا ... بعد از آن ... یکی از ...
روانه شد و هفت مرتبه طواف کرد و مراجعت نمود ... از ... بنی سهم او را ... و غبار ... هویدا
میشد که ... ابو الطفیل میگوید که ما شنیده بودیم که ... تا ... شخصی ... خواهد بود ...
امر ... تا آنکه روزی ... خبر دادند که جمع کثیری از قبیله بنی سهم ... رسالت ...
اند که از جمله اینها است هفتاد نفر ... از معاذ بن جبل نقل شده که گفت رسول خدا ... صدقه را ...
اینها را ... کردم ... شده ... رسول خدا شکایت کردم فرمودند
کار شیطان است ... شیطان ... از ...
غرفه داخل ... میشد ...
... نزد رسول خدا
... رسول خدا رفتم ...
... گرفتم ...
... اورا رها کردم بخدمت رسول خدا رفتم فرمودند اسیر تو چه شد عرض کردم عهد نمود که دیگر برنگردد فرمودند تخلف خواهد نمود
دیگر ... تو ... و گفتم که ای دشمن
خدا ... عهد نمودی ... عیال ... هستم و ... مکرر ... بین ...
دیگر ... ما قبل ... پیغمبر ... آنکه ... قرآن نازل شده ما
نازل نمودیم ... تعلیم ... خانه ... شیطان داخل آن خانه نمیشوند ... آن دو آیه
... قبول نمودم گفت یکی آیة الکرسی و دیگری آیه آمن الرسول تا آخر سوره بقره او را رها کردم و بخدمت حضرت خاتم النبیین مشرف
شدم و سرگذشت خود را تمام عرض کردم فرمودند راست گفت خبیث و حال آنکه دروغگو است ... از ...

دوایم

آید میبودم و انچه ما هابکیرد که کم میباشد و از ابن عباس روایت شده که گفت رسول خدا صلعم وارد شد بر ابو ایوب ابو ایوب
شکایت نمود آنحضرت را که من طعام خود را در سبد میگذارم و دزد از جنیان می‌بینم که بشکل گربه می‌اید و میدزد ۲۷۳
و میبرد و از طعامها میخورد فرمودند این غول است این دفعه که امد باو بگو رسول خدا صلعم میفرماید که باید بیرون بشوی که از اینجا قدم
برداری ابو ایوب دید که این او بود تا انکه امد گفت رسول خدا صلعم میفرماید برخیز تا بر سینه قدم برداری از اینجا برگو گفت ای ابو ایوب
این دفعه مرا معاف بدار که دیگر نیایم دیگر نمیایم ابو ایوب او را رها کرد گفت میخواهی ترا بیاموزم کلمات چند که هر وقت
که انها را میخوانی تا روز دیگر شیطان نزدیک شود نیاید تو را ابو ایوب گفت اری گفت بخوان ایة الکرسی را بعد از ان ابو ایوب بخدمت
انحضرت امد و تفصیل را بعرض انجناب رسانید فرمودند انچه گفته است صدق و راست گفته الا انکه دروغگو میباشد و در حدیث دیگر
از وهب نقل شده که او سوال نمود از جن که ایا میخورند و میاشامند و میمیرند و تناکح میکنند یا نه فرمودند چند صنف اند انها یکصنف
از انها ان است که ریح محض است از برای انها اکل و شرب و موت و تناسل نیست و یکصنف دیگر است که میخورند و میاشامند و تناکح
کنند و میمیرند و از این صنف است سعالی و غول و در حدیث دیگر وارد شده که هیچ خانه نیست از مسلمانان مگر انکه در سقف
خانه او اهل بیتی هستند از مسلمانان از جن مگر انکه صاحب خانه هر وقت که غذا میخورد از برای ایشان میگذارد که تناول نمایند
انها نیز از سقف فرود می‌ایند و از ان غذا میخورند و در حدیث دیگر جابر بن عبد الله از رسول خدا صلعم روایت نموده که انحضرت
با اصحاب بیرون تشریف بردند و تمام سوره الرحمن علم القران را بر انها خواندند و همه ساکت بودند فرمودند که چه می‌شود
شما را که همه ساکت هستید بتحقیق که خواندم این سوره را در شب جن برای انها و انها بهتر از شما فهمیدند جواب بر اکه من
هر وقت که فبای الاء ربکما تکذبان را تلاوت مینمودم انها در جواب میگفتند لا بشیء من الائک ربنا نکذب فلک الحمد و در
حدیث دیگر نسبت به الوصی صلی الله علیه و اله و سلم روایت شده که فرمودند که هر وقت که شما را وحشتی از چیزی باشد انکه در مکانی
باشید که اجنه در انجا مسکن داشته باشند این کلمات را بخوانید اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر من شر
ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من شر فتن اللیل و من طوارق اللیل و النهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن.
بعد از ان حضرت ملتفت و ابه این ایه شریفه شد و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا یعنی و بدرستی که
بودند کروهی از انسان که پناه میبرند بطایفه از جن و انها باعث زیادتی طغیان کرده انسانها میشدند و تفصیل این ایه این
چنین است که از ابن عباس روایت شده است که در زمان جاهلیت جماعتی بودند از انس که هرکاه در وادی مسکن میکردند
کلماتی میخواندند اعوذ بالله بعزیز هذا الوادی من سفهاء قومه و از سعید بن جبیر نقل شده که مردی از بنی تمیم که او را رافع بن
عمیر مینامیدند تازه بشرف اسلام مشرف شده بود گفت که من شبی از شبها عبورم از دره ریگ افتاد که کوهی از کوههای ملعنه مست
خواب بر من غلبه نمود از شتر خود پیاده شدم و او را خوابانیدم و این کلمات را خواندم اعوذ بعظیم هذا الوادی من الجن قبل تو می
پناه میبرم از این وادی از جن پیش از انکه بخوابم بعد از ان بخواب رفتم در خواب دیدم که شخصی حربه بدست دارد و میخواهد بر
شترم بزند من از صدای او از خواب بیدار شدم از خواب برخواستم به یمین و یسار نظر کردم چیزی ندیدم با خود گفتم که این خواب
شیطانی است ثانیا بخواب رفتم و باز همان را دیدم اضطرابم زیاد تر شد از جای برجستم اطراف شتر خود را تفحص نمودم کسی را ندیدم
لکن ناقه را مضطرب دیدم ثالثا بخواب رفتم باز همان را در خواب دیدم بیدار شدم دیدم ناقه ام مضطرب است ملتفت شدم دیدم
جوانی پیدا شد انکسی که او را در خواب دیده بودم حربه در دست دارد میخواهد بر ناقه فرود اورد و پیرمردی دست او را گرفته و او را منع
دارد در این بین سه رأس گاو کوهی پیدا شد پیرمرد با جوان گفت هر کدام از اینها را که میخواهی بگیر و
ناقه این مرد را واگذار جوان برخواست یکی از ان گاوها را گرفت و روانه شد بعد از ان پیرمرد ملتفت من شد و گفت
هر وقت که برسی بوادی از وادیها که بترسی از هول ان این کلمات را بگو اعوذ بالله رب محمد من هول هذا الوادی و ... بلند

الجن

الجن یعنی پناه میبرم بخدا که پروردگار جهانست از هول این وادی و پناه میبرم بجهت از جن بد رستی که امر ایشان باطل شد گفتم
ای محمد که گفتی کیست گفت پیغمبر عربی است نه از مشرقست و نه از مغرب در روز دوشنبه مبعوث گردید گفتم مسکنش در کجا است
گفت در یثرب پس من بر شتر خود سوار شدم و رو براه نهادم تا آنکه وارد مدینه شدم و رسول خدا صلعم مرا ملاقات فرمودند و
پیش از آنکه من سرگذشت خود را اظهار نمایم آنچه واقع شده بود فرمودند و مرا دعوت باسلام نمودند و مسلمان شدم و از ابن
عباس روایت شده که از برای شیاطین در آسمان محل و مکانی بود که در آنجا مینشستند و استماع وحی مینمودند و آنچه را که میشنیدند
مقابل یک کلمه ده کلمه می افزودند پس آنچه را که شنیده بودند حق بود و آنچه را که افزوده بودند باطل بود تا آنکه رسول خدا صلعم مبعوث گردید
شیاطین از رفتن باسمان ممنوع شدند و ایشان را به تیر شهاب دور میکردند و واقعه را برای ابلیس نقل کردند گفت البته حادثه
در عالم رخ نموده که این آثار آن حادثه خواهد بود و اتباع و جنود خود را پراکنده نمود در اطراف عالم تا آنکه رسیدند
بمکه دیدند رسول خدا صلعم که در میان دو کوه ایستاده مشغول نماز است برگشتند و کیفیت را بیان کردند گفت
همین است آن حادثه که گفتم در زمین واقع شده شیاطین گفتند لا ندری اشر ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا
یعنی نمیدانیم که آیا این شر است از برای کسانیکه در زمین هستند یا آنکه اراده فرموده است پروردگار ایشان از برای ایشان
رشدی و در حیوة الحیوان بیهقی در دلائل النبوة از ابی دجانه که او را سماک بن خرشه مینامند نقل نموده که گفت شکایت
نمودم بسوی رسول خدا صلعم که من در فراش خود خوابیده بودم که ناگاه صدائی مانند صدای آسیا و آوازی شبیه باواز مگس عسل شنیدم
و روشنائی مانند روشنائی برق مشاهده نمودم سر بالا کردم شبحی و سیاهی بنظرم آمد که متصل بالا میرفت و طولش زیاد میشد
دست براو گذاردم دیدم جلدش مانند جلد قنفذ بود چنان بخاطرم رسید که با شراره آتش بر صورتم تاثیر نمود رسول خدا صلعم
فرمودند مهر خانه ات تعمیر کن یا ابا دجانه بعد از آن دوات و قلم و کاغذ طلب نمودند و امیر المومنین علیه السلام را امر نمودند که این کلمات را نوشتند
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار والزوار الا الطارق یطرق بخیر اما بعد فان لنا و لکم
فی الحق سعة فان یکن عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان رسلنا یکتبون ما
تمکرون واترکوا صاحب کتابی هذا وانطلقوا الی عبدة الاصنام والی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم
والیه ترجعون حم لا ینصرون حم عسق تفرق اعداء الله و بلغت حجة الله و لا حول و لا قوة الا بالله فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم ابو دجانه
گفت کتاب را گرفتم و در پیچیدم و بخانه روانه شدم چون شب شد در زیر سر خود گذاشتم و خوابیدم طولی نکشید که بیدار شدم
از آواز شخصی که میگفت یا ابا دجانه این کلمات ما را سوزانید بحق محمد قسم میدهیم که این کتاب را بردار و دیگر هرگز بخانه
تو و بخانه همسایگان تو و در جائیکه این کتاب در آنجا باشد نخواهیم آمد ابو دجانه گفت من برنمیدارم تا از رسول خدا صلعم اذن حاصل
نمایم و آن شب بسیار طولانی گذشت بر من بجهت نفغان و ناله و زاری جنیان چون صبح شد نماز صبح را با رسول خدا صلعم
بجای آوردم و کیفیت را بعرض آنحضرت رسانیدم فرمودند ای ابو دجانه بردار کتاب را از ایشان بحق آنخدائیکه مرا بنبوت و پیغمبری
مبعوث گردانید الم و شکنجه عذاب تا روز قیامت مییابند و از جمله آنچه ذکر آن در این مقام مناسب است حکایتی است که شارح دیوان سید
اوصیا امیرالمومنین علیه السلام از استاد خود جلال الدین محمد دوانی نقل نموده و او از شیخ عالم عامل کامل متقی سید صفی الدین
عبدالرحمن ایجی نقل نموده که گفت شنیدم از عالم فاضل متقی شیخ ابوبکر و او از شیخ برهان الدین موصلی که از جمله
علما و فضلا و صلحا و مقدسین بود که او گفت که من از مصر برای طواف بیت الله روانه حجاز شدم در بین راه بمنزلی
رسیدیم اژدهائی نمودار شد مردم اراده کشتنش نمودند امیر عموئی داشتم او را بقتل رسانید دیدیم گرد و غباری برخواست
و او را بتعب بردند و مال آن او را بلند کرده مردم هر که با سوار شوند که او را بر گردانند نتوانستند و اهل حاج از این واقعه بسیار
مضطرب و غمناک بودند ... بود که دیدیم پیر عجمی بایشان ... در سکینه آمد پرسیدیم تو را چه شد و بر تو چه گذشت گفت

انوقتیکه من انها را ز اکشتم و بر من وارد شد انچه وارد شد طولی نکشید که خود را در میان کروهی از جنیان دیدم که میکفتند برادر ما را
کشتی و بکری میکفتند که پدر ما را کشتی الحال میکفتند پسر عم ما را کشتی اطراف مرا کرفتند هر یک بنحوی خطاب و عتاب مینمودند که ناگاه
شخصی بمن کفت بکو من مسلمانم هستم بر دین خدا و شریعت محمد مصطفی ص چون این کلام را کفتم کفت او را در حضور حاکم شرع
ببرید تا هر چه حکم او است جاری کند پس مرا نزد شیخ معمری بردند چون مرا دید کفت رها کنید او را و هر چند دعا دادید
بما بشد کفتند دعای ما از اینکه پدر ما را کشته است کفتم معاذ الله بحق خانه خدا قسم که ما قصد بیت الله الحرام داشتیم
چون در این منزل رسیدیم اژدها ای بسر راه ما امد مردم بسوی او حمله نمودند من او را کشتم چون این کلام را از من شنید
کفت رها کنید او را بدرستی که من از رسول خدا ص شنیدم که فرمود که هر که از زی خود بیرون رود و بصورت دیگری در اید و کشته
شود از برای او قصاصی نیست [illegible] و قریب بهمین حکایت را علامه مجلسی علیه الرحمه از مرحوم والد خود و ایشان
از شیخ بهاء الدین عاملی و او از [illegible] نقل کرده که کفت بجهت قضا حاجت
رفتم بیت الخلاء ما [illegible] اژدها را کشتم جماعتی [illegible] جمع شدند مرا کشیدند و نزد سلطان خود بردند و شروع
بکریه و زاری نمودند [illegible] کشته [illegible] حکایت [illegible] کشته بعد
از ان از من سوال [illegible] کفتم [illegible] سلطان مسلمانان بودند و کفت که [illegible]
[illegible] که حکم [illegible] مسلمانان [illegible] بود و ابرو [illegible]
از [illegible] بلند [illegible] برای [illegible] کفت [illegible]
که از رسول خدا ص شنیدم که فرمود [illegible] و کشته شود [illegible]
[illegible] که او را کرفتند [illegible]
[illegible] روایت [illegible] که فرمود [illegible]
[illegible] اژدها [illegible] کفت [illegible] است [illegible]
[illegible] کفت [illegible] حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] بودند که [illegible]
[illegible] کفت [illegible] کفت [illegible]
[illegible] که [illegible] باشند
[illegible] ذی الحجه [illegible] رسول خدا ص سوال
[illegible] الکمال [illegible] بود [illegible]
[illegible] ذی الکمال [illegible] کفت [illegible]
[illegible]
[illegible] ذی الکمال [illegible] کفتند [illegible]
[illegible] ذی الکمال [illegible] است [illegible]
[illegible] ذی الکمال [illegible]
[illegible] خاتم [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]

وخصم من اعتنا نمود حاجب آنجناب باو گفت ای برو فردا بیا و باید دستی بر پیری زود پیش خواب برده است گفت نمیتوانم بیایم
بلکه دیری که من مظلوم واقع شده‌ام حاجب باید بخدمت آنحضرت برود و آنمرد را بعرض آنجناب رسانید ذی الکفل برخاست تغیر نوشت و مهر نمود با
داد چون آنچه خصم او ابتدا نامه را گرفته بود دررفت روز سیم باز شد روز اول و دوم آمد و صیحه کشید که من مظلوم هستم و خصم من به هیچ وجه اعتنا
بنامه حاکم نمیکند و دست او را بدر خانه دیگری میبرد تا آنکه آن حضرت در میان آفتاب برخواست آمد گفت بیا تا با هم برویم بنزد خصم تو قضا را آنروز آنقدر
گرم بود که اگر قطعه گوشتی را در آفتاب میگذاردی پخته میشد بعضی چون این حال را دید منفعل شد دست خود را از دست آنجناب کشید
از پی کار خود برفت خداوند عزوجل قصه ذی الکفل را بر پیغمبر خود محمد بن عبدالله فرستاد تا آنکه آنحضرت او را تنها ای قوم صفا
باشد چنانچه انبیاء دیگر بر بلاها صبر نمودند و در حدیث دیگر ابوبصیر از امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرمودند ابلیس
وجز این نیست که ابتداء ایوب ع در دنیا بواسطه نعمتی بود که خدای تعالی باو عطا فرموده بود در دنیا و ایوب شکر آن نعمت را ادا
نمود و در آنزمان ابلیس ممنوع نبود از رفتن باسمان لکن از عرش محجوب و ممنوع بود و چون عمل شکر نعمت آنحضرت را بالا بردند ابلیس بر آنحضرت
حسد برد و عرض کرد پروردگارا بدرستیکه ایوب را نبوده است شکر نعمتی را که تو باو عطا نموده از دنیا و اگر حایل شوی میان او و دنیا
او شکر هیچ نعمتی را نخواهد نمود شکر این نعمت نعمتهای تو را پس مرا مسلط گردان بر دنیای او تا آنکه معلوم گردد که ایوب شکر هیچ نعمت ادا نخواهد نمود
خطاب رسید که من ترا مسلط گردانیدم بر دنیای او هر چه میخواهی بکن طولی نکشید که جمیع اموال او و اولاد او هلاک شد و او دلیل انشکر ایوب
چیزی نگویید مشغول حمد خداوند مجید بود ابلیس رجعت نمود و عرض کرد پروردگارا ایوب میداند که تو نعمتی را که از او گرفته‌ای
باو پس خواهی نمود از این جهت شکر تو را بجای میاورد پس مرا مسلط گردان بر بدن او تا آنکه معلوم شود که شکر هیچ نعمت از نعمتهای تو را نخواهد
نمود خطاب رسید ترا مسلط نمودم بر بدن او بجز چشمها و قلب و زبان و گوش او پس آن ملعون از خطاب شتابید بفت کرد که میبادا رحمت
خداوندی او را دریابد و او را بالکل هلاک نماید ... بشکوم که آتش جهنم باشد بر او ریخت و سوراخهای بدن آنحضرت دمید و تمام جسد آنجناب
سوراخ سوراخ کردید و آنچه در حدیث از ابوبصیر از امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرمودند هر وقت که شخصی میخواهد
که با زوجه خود مقاربت کند با هم در میان بستر جمع میشوند شیطان نیز حاضر میگردد پس اگر بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان دور
میشود و فرزندی بهم رساند و اگر بسم الله نگوید شیطان نیز ذکر خود را داخل مینماید پس آن عمل مشترک میشود لکن نطفه یکی خواهد
بود ابوبصیر عرض کرد فدای تو شوم بچه علامت دانسته میشود اینکه فرموده‌اند بدوستی و بعض ما اهل بیت
علیهم السلام یعنی اگر طفل دوست ما باشد بسم الله گفته شده و شیطان شرکت ننموده و اگر آن ولد دشمن ما باشد معلوم
میشود که در حین جماع بسم الله نگفته و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمودند هر گاه که میخواهی طعام تناول نمائی بگو بسم الله فی
اوله و آخره بدرستیکه اگر بنده قبل از شروع در طعام خوردن اگر بسم الله نگوید شیطان از آن طعام خواهد خورد و در حدیث دیگر
فرمودند هر گاه که غذا یا شب با صبح بر زمین میگذارید که بخورید بسم الله بگوئید بدرستیکه شیطان با اصحاب خود میگوید
دور شوید بدرستیکه از برای شما نخواهد بود در اینجا عشائی و بیتوته و اگر بسم الله نگفتند شیطان با اصحاب خود
میگوید بیایید بدرستیکه عشا و بیتوته شما در اینجا خواهد بود و در حدیث دیگر فرمودند اگر وضو بگیرد و بسم الله
نگوید شیطان در وضوء او شریک خواهد بود و اگر بخواهد چیزی بخورد یا آنکه بیاشامد یا آنکه لباسی بپوشد سزاوار است که بسم الله
بگوید و اگر بسم الله نگوید شیطان از برای شیطان در آن شرکتی و سهمی است و در کتاب تفسیر عیاشی از رسول خدا که با امیرالمؤمنین فرمودند ...
خوب ... که در پشت ... خوابیده ... بطرف چپ ... و در تفسیر ... روایت شده که فرمودند استعاذه بجوئید بخدا از شیطان رجیم
که هر که استعاذه بجوید بخدا از شر او و محافظت ... از همزات و نفخات و نفثات شیطان الا صید ... همزات و نفخات
و نفثات او چیست عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند اما همزات او آن چیزیست که القا میکند
در ... از بعض ما اهل بیت علیهم السلام عرض کردند یا رسول الله چگونه میشود که ما دشمن شما ... و بعد از ...

ودر تفسیر علی بن ابرهیم از ابو بصیر از امام محمد باقر ع روایت نموده در حدیث طولانی در خصوص حضرت ابرهیم ع و ذبح نمودن فرزند
خود اسمعیل و از جمله فقرات آن حدیث این است که چون ابرهیم و اسمعیل هر دو تسلیم نمودند امر خدا را و راضی شدند بذبح ابلیس
بصورت پیرمردی نزد ایشان رفت عرض کرد یا ابرهیم چه اراده داری در حق این طفل فرمود میخواهم او را ذبح نمایم عرض کرد
سبحان الله میخواهی ذبح نمائی طفلی را که هیچ گناه نکرده و یک طرفة العین معصیت خدا ننموده ابرهیم فرموده بدرستیکه
خداوند عالم مرا باین امر نموده ابلیس عرض کرد پروردگار تو ترا نهی فرموده از آن و این امر نیست جز اینکه شیطان
ترا امر نموده ابرهیم فرمود وای بر تو بدرستیکه آنکسیکه مرا باین مقام رسانیده مرا باین امر نموده است یعنی بذبح ابلیس
عرض کرد بخدا قسم که امر نکرده است ترا باین ذبح مگر شیطان ابرهیم فرمود بخدا قسم که من با تو دیگر تکلم نخواهم نمود
اراده ذبح کردن نمود عرض کرد ای ابرهیم بدرستیکه تو امام و مقتدای خلق هستی و اگر تو فرزند خود را ذبح نمائی البته
مردم بتو اقتدا خواهند نمود و همه ایشان اولاد خود را ذبح مینمایند حضرت ملتفت او نشدند رو بجانب اسمعیل شتافتند
و با او مشورت فرمودند در امر ذبح ابلیس چون مایوس شد از ایشان نزد مادر اسمعیل رفت بدو گفت مرد پیری را دیدم
هاجر گفت آن شوهر من است ابلیس گفت پسری را که با او دیدم هاجر گفت آن فرزند من است ابلیس گفت دیدم او را
بپهلو خوابانیده و کارد کشیده بود که او را ذبح کند هاجر گفت دروغ گفتی ابرهیم رئوف ترین خلق است چگونه فرزند خود
را ذبح مینماید گفت بحق خداوند آسمان و زمین و پروردگار این خانه قسم که دیدم او را بپهلو خوابانیده بود و کارد کشیده
بود که او را ذبح نماید هاجر گفت برای چه این کار را مینمود ابلیس گفت چنین گمان کرده بود که پروردگارش او را
امر نموده بود هاجر گفت سزاوار است که اطاعت کند امر پروردگار خود را و ایضا در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت شده که فرمودند خداوند تبارک و تعالی وقتیکه فرو فرستاد آدم را بسوی زمین امر نمود او را
بزرع و زراعت بسوی او فرستاد درختی از درختهای بهشت از این جمله بود درخت خرما و انگور و انجیر و انار
تا اینکه آدم ایشانرا غرس نمود تا آنکه بوده باشد از برای ذریه و اولاد او و بعد از آن تناول نمود آدم از میوهای ایشان
ابلیس علیه اللعنه عرض کرد یا آدم این درخت چیست که من او را نمیشناسم در روی زمین و حال آنکه من پیش از
تو در زمین ساکن بودم اذن بده مرا که قدری از آن تناول کنم آدم ابا نمود ابلیس مایوس شد و رفت در آخر عمر آدم
نزد حوا آمد اظهار تشنگی و گرسنگی نمود حوا گفت بدرستیکه آدم از من عهد گرفته که چیزی از میوه این درخت
بتو ندهم و نگذارم که از آن تناول کنی بدرستیکه این میوه بهشت است و سزاوار نیست خوردن آنها برای تو
ابلیس گفت قدری از آنها در دهان من بفشار حوا ابا نمود ابلیس گفت پس بگذار من را مکیدن آنها که آدم بحکم
باشد نه آنکه از آن تناول کنم حوا یک خوشه با او داد مکید و نخورد بجهت آنکه حوا تأکید نموده بود که نخورد چون قلیلی
از آب آنرا مکید حوا از دهان او بیرون آورد بعد از آن خطاب بسوی آدم نمود که ای آدم بدرستیکه دشمن من و دشمن
تو مکید انگور را و بتحقیق که حرام نمودم بر تو همیشه شراب را بواسطه آنکه آلوده شد بآب دهان ابلیس و حرام نمودم
خمر را بواسطه آنکه ابلیس مکیده بود چرا آنکه او را فریب داد و انگور را مکید و اگر تناول کرده بود هر آینه حرام
مینمودم من انگور را از اول تا آخر و جمیع میوهها را بعد از آن ابلیس نزد حوا رفت و تمنا نمود که از خرما هم بیزار
بدهد بمکد حوا قبول نمود یک دانه خرما با او داد مکید و بدرستیکه انگور و خرما قبل از آنکه ابلیس بمکد ایشانرا
خوشبوتر بود از مشک و پاکیزه تر بود از کره و شیرین تر بود از عسل و چونکه ابلیس مکید ایشانرا رائحه و طعم ایشان
تمام شد و نیز از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند بعد از وفات آدم ابلیس بول نمود بر ریشه درخت
انگور و خرما و سرایت نمود بول ملعون در تمام عروق و ریشهای ایشان از این جهت مسکر و مستی پیدا شد در

پس

پیش خداوند عالم حرام کرده اند بر فرزندان آدم هر چیز مسکری را و در کتاب مجالس انس بن مالک از رسول خدا صلعم روایت
نموده که روزی آنحضرت بر در خوان نشسته بود و امیر المؤمنین نیز در خدمت آنجناب بودند که ناگاه مرد مجاسن سفید
از آنجا عبور نمود و بر آنحضرت سلام کرد رسول خدا صلعم فرمودند یا علی شناختی این پیر مرد را عرض کرد نه یا رسول الله
فرمودند ابلیس بود امیر المؤمنین ع عرض کرد یا رسول الله که اگر میدانستم که او است هر آینه ضربتی بر او میزدم و امت ترا از
شر او آسوده مینمودم بعد از آن ابلیس نزد امیر المؤمنین ع آمد و عرض کرد یا ابا الحسن بد سخنی که بر من ستم نمودی آیا
نشنیدی قول خدا را که میفرماید وشارکهم فی الاموال والاولاد یعنی شرکت نما بنی آدم را در اموال و اولاد ایشان بخدا
قسم که من شرکت نکرده ام انکسانیکه از دوستان تو هستند و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
شده که روزی ابلیس علیه اللعنه ظاهر شد بر یحیی بن زکریا ع در حالتیکه بر خود آویخته بود جمیع الات هر چیزی دوانخود را
یحیی فرمود ای ابلیس اینها چه چیز است عرض کرد اینها شهوتها فرزندان آدم است که هر کدام از اینها را فریب میدهم با نچه
که نفس او بان مایل باشد یحیی فرمودند آیا از برای من چیزی هست که بواسطه آن مرا فریب دهی عرض کرد بلی بسا باشد
که سیر غذا تناول مینمائی در انوقت کسل میکردی و نماز و ذکر خدا بر تو دشوار میشود یحیی فرمودند که دیگر از
غذا سیر نخوردم هرگز ابلیس عرض کرد منهم نذر کردم که دیگر احدی از مسلمانان را نصیحت نکنم هرگز و امام جعفر
صادق ع نیز فرمودند من هم نذر کردم که هرگز شکم خود را از طعام سیر نکرده ام و نذر کردم که آل من نیز شکم خود را
از طعام مملو ننمایند و نذر کردم برای خود و اولاد خود که هرگز از برای دنیا کاری نکنیم و در حدیث دیگر جابر بن عبد الله از
رسول خدا صلعم روایت نموده که آدم عرض کرد پروردگارا در میان من و ابلیس دشمنی انداختی و من تاب مقاومت او ندارم
بدرستیکه من در بهشت بودم از عهده او نتوانستم برآیم پس در دنیا اگر تو اعانت ننمائی مرا چگونه میتوانم از مکر او
ایمن باشم خطاب رسید که ای آدم چون فرزندان تو یکدفعه معصیت را بکنند یک گناه در نامه عمل ایشان بنویسیم و اگر
حسنه از ایشان بجا آورند ده مقابل ثواب در نامه عملشان بسط نمائیم و بسا هست که از ده زیادتر نوشته میشود
تا آنکه هفتصد برابر نوشته میشود آدم عرض کرد پروردگارا اعانت خود را زیاد کن از برای من خطاب رسید که هر
فرزندی از تو بوجود آید ملکی با آنکه دو ملک را با او قرار میدهم که او را محافظت نمایند عرض کرد پروردگارا
اعانت خود را بر من مضاعف کن خطاب رسید که من از برای فرزندان تو توبه قرار داده ام تا مادامیکه روح در بدن ایشان باشد
آدم عرض کرد پروردگارا باز زیاد کن اعانت خود را در حق من خطاب رسید که میامرزم گناهان ایشان را و هیچ پروا
ندارم عرض کرد پروردگارا بس است مرا ابلیس عرض کرد پروردگارا این است که آدم را تفضیل دادی بر من و بهتری بخشیدی
و اگر بر من تفضل نفرمائی هر آینه من تاب مقاومت او ندارم خطاب رسید که از برای آدم فرزندی متولد نشود مگر
آنکه از برای تو دو فرزند متولد گردد عرض کرد پروردگارا زیاد کن از برای من خطاب رسید که ترا استیلا با دم بر آدم
مانند استیلای خون در عروق ایشان و عرض کرد باز هم زیاد کن خطاب رسید که از برای تو و ذریه تو در سینه
ایشان ماوی قرار دادم عرض کرد پروردگارا باز هم زیاد کن خطاب رسید که وعده بده ایشان را بر امل و آرزوها
دور و دراز و همین است مفاد این شریفه که میفرماید یعدهم الشیطان ویمنیهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا
یعنی وعده میدهد ایشان را شیطان و تمنی میدهد ایشان را و وعده نمیدهد ایشان را مگر بغرور و فریب و در حدیث دیگر
از امام رضا ع روایت شده و آنحضرت از پدران خود روایت نموده که فرمودند از زمان آدم تا وقتیکه عیسی ع
مبعوث گردید ابلیس نزد انبیا رفت و با ایشان گفتگو مینمود و انقدر که با یحیی بن زکریا ع مانوس بود با دیگران انس
نداشت و ... ای ... را ... ثبت ... است ... که تو عظیم و بزرگ هستی از آنکه من ...

[illegible]

بخواهی و من اجابت نمایم طلبت خود را بخواه بدرستیکه من مخالفت نخواهم کرد ترا فرمود میخواهم بر من بنمائی مصائد و الات که
صید بنی آدم را با آنها صید مینمائی و گمراه میکنی آنها را عرض کرد بدیده منت دارم فردا آنچه فرمودی اطاعت میکنم چون روز ۲۷۹
دویم شد یحیی در خوانه نشسته بود در خانه را محکم بروی خود بسته منتظر وعده ابلیس بود که ناگاه از روزنه در ابلیس
داخل شد چون نظر بصورتش نمود صورتش مانند صورت میمون و جسدش مانند جسد خنزیر چشمها پشن از طول دریده دندانها
و دندانها یش نیز از طول بود مانند یک پارچه استخوان و هیچ ریش نداشت و از برای او بود چهار دست دو دست
در شانه و دو دست در سینه و ساقهایش بعکس ساخته بود انگشتهایش از عقب بود و قبائی پوشیده که بند کمر الوان از
جمیع رنگها بر کمر بسته بود و ناقوس بسیار بزرگی در دستش و بیضه بر سر داشت و قلابها از آهن بران بیضه نصب نموده بود
یحیی چون تامل نمود فرمود بگو بدانم این کمربند که بر کمر بسته چیست عرض کرد این لباس و ادای مجوس است که من برای
نظر ایشان جلوه داده ام فرمود بگو این خطها و رنگهای مختلف که در آنست چیست عرض کرد اینها صنعتهای زنانست که آنها
مختلف رنگ و رنگ لباس پوشند بدین واسطه مردم را فریفته میسازند فرمود این ناقوس که داری چیست عرض کرد مجمع
و محل جمیع لذات است از طبل و نای و طنبور و بربط و سرنا و سایر آلات لهو و لعب بدرستیکه چون مردم مشغول شراب
خوردن شوند و چندان لذت برای ایشان نباشد من این ناقوس را حرکت میدهم که طرب و رجا ایشان را زیاد میکند
بقسمیکه بعضی مشغول رقص میشوند بعضی بشکن بشکن میزنند فرمود این قلابها چیست که بر خود آویخته گفت نور چشم
تو است عرض کرد نور چشم و قرة عین من زنان هستند بدرستیکه ایشانند دام صید من هر وقتیکه میخواهم صلحا
را فریب دهم بواسطه زنها ایشان را فریب میدهم قلبم ببواسطه ایشان تسلی میابد فرمود این بیضه چیست که بر سر داری
دعاء عرض کرد بواسطه آن نگاه میدارم مومنین را از دعاهاشان فرمود این قلابها چیست عرض کرد بواسطه آن میکشم دلها
و خیالات را بسوی خود فرمود بگو هرگز شده است که یک ساعت بمن فرصت یافته باشی عرض کرد نه ولیکن با تو
در تو میباشد که بعضی اوقات در افطار بسیار میخوردی ترا سنگین میکردم فرمودند کدام است آن عرض کرد تو که بسیار
اکول و پرخوار و قتیکه افطار مینمائی بعضی اوقات بسیار میخوردی پس گران میشد بدنت بعضی از نمازهای شب را انجام میدادی فرمود
البته از عهده خود ساقط گردانم که هرگز از طعام سیر نخوردم تا آنکه بمیرم ابلیس عرض کرد من هم با خدا عهد
و عهد کردم که هرگز نصیحت نکنم مسلمانان را تا وقتیکه او را ملاقات نمایم این را گفت و از نزد آن حضرت بیرون رفت و
بعد از آن دیگر نزد او نیامد و در کتاب احتجاج از هشام بن الحکم روایت شده که زندیقی در مدینه بخدمت امام جعفر
صادق ع عرض کرد با امتحانا حکمت خدا این است که از برای او دشمن خلق نماید حالا آنکه خدا بود وقتی که دشمن
نداشت پس خلق نمود ابلیس را و مسلط کرد او را بر بندگان که بسوی ایشان را بر نافرمانی او دعوت نماید
ایشان را به معصیت او و قرار داد بر عمل او را چنان قوتی که استیلا دارد بر قلوب بندگان خدا و وسوسه
مینماید ایشان را و شک در دین ایشان میاندازد و بدین کار ایشان را اشتباه میکند تا آنکه ایشان از دین بر میگردند
ایشان از معرفت پروردگار خود حتی آنکه جماعتی بواسطه وسواس شیطان منکر میگردند الوهیت خدا را
و ستایش غیر خدا را مینمایند و ابلیس را چه میشود او را مسلط گردانید دشمن خود را بر بندگان و قرار داد برای
او سبیل و راه بسوی ضلالت گمراه کردن ایشان حضرت در جواب فرمودند بدرستیکه این دشمنی که ذکر کرد
نمودی ضرر بسیر رساند نه نفعی او بر جهت و نیز بزرگی خدا همینکه دوستی او نفع نمیبخشد و در ملک و ملکوت او
اینست جز این نیست که باید حذر نمود از دشمنیکه شوکت و اقتدار او بر آن باشد که بتواند نفع و ضرر
شود یعنی اگر قصد ملک و پادشاهی کند از او بگیرد و اگر قصد اعانت نماید او را مقهور و مغلوب سازد و ابلیس

که این نحو قوت و اقتدار را ندارد بلکه خدا او را خلق فرموده که عبادت خدا را نماید و اقرار بوحدانیت او کند و
بتحقیق که خدا عالم بود وقتیکه او را خلق نمود که او عبادت خدا نخواهد نمود و همیشه با ملائکه بود عبادت خدا را هم
نمود تا آنکه خدا او را امتحان نمود بجهت سجود بر آدم از روی حسد و شقاوت ابا و امتناع نمود از سجده کردن
بر آدم چون مخالفت کرد خدا را خدا او را لعن نمود و از صفوف ملائکه بیرون کرد و بسوی زمینش فرستاد در حالتیکه
ملعون و مدحور بود از این جهت دشمن شد آدم و اولاد آدم را و نیست از برای او سلطنتی بر اولاد آدم مگر وسوسه
کردن و دعوت نمودن ایشان را بجاده ضلالت و بتحقیق که اقرار کرده است بربوبیت پروردگار خود با وجود
معصیت و مخالفت کردن مر خدا را و ایضا در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که گفت خدمت رسول
خدا صلعم بودم در مدینه که مردی را دیدیم با کمال تضرع و خشوع گاهی در رکوع و گاهی در سجود بود عرض کردیم یا
رسول الله چه بسیار نیکو نماز میگذارد این مرد فرمودند اینست آنکسیکه پدر تان آدم را از بهشت بیرون نمود
امیر المؤمنین ع چون این کلام را شنید بسوی آن ملعون شتافت و او را حرکت داد بقسمیکه دندههایش بهم متصل گردید بعد
از آن فرمود هر اینه ترا بقتل میرسانم انشاء الله عرض کرد یا علی قدرت نداری که مرا بقتل برسانی تا زمانیکه مشخص و معلوم است
در نزد پروردگار از برای من مهلتی هست مرا بکشی بحق خدا قسم که دشمن نمیدارد ترا احدی مگر آنکه سبقت میگیرد نطفه
من بر رحم مادر قبل از نطفه پدرش و بتحقیق که شرکت مینمایم دشمنان ترا در اموال و اولاد رسول خدا صلعم فرمودند
یا علی راست گفته ابلیس دشمن نمیشود ترا از قریش مگر سفاحی یعنی ولد الزنی و دشمن نمیشود ترا از انصار مگر یهودی و دشمن
نمیگیرد ترا از عرب مگر کسیکه در اجنبی نزد مادر او رفته باشد و دشمن نمیگیرد ترا از سایر مردم مگر شقی و دشمن
نمیگردد ترا از زنان مگر کسیکه سلقلقه باشد یعنی از دبر حایض میشود بعد از آن علی ع سر بجانب زمین نظر نمود و دید
بعد از آن سر بالا کرد و فرمودند ای گروه انصار محبت علی ع را عرض کنید بر اولاد خود جابر میگوید که ما را طریقه
این بود که محبت امیر المؤمنین ع را عرض میکردیم بر اولاد خود پس اگر هر کدام که علی را دوست داشتند میدانستیم
که اولاد ما است و هر کدام که دشمن آنحضرت بودند میفهمیدیم که اولاد ما نیست و در حدیث دیگر از سلمان فارسی
روایت شده که گفت عبور کرد ابلیس بجماعتی که سب میکردند امیر المؤمنین ع را و مقابل ایشان ایستاد آن جماعت
گفتند این کیست که در مقابل ما ایستاده گفت منم ابو مره گفتند یا ابا مره آیا شنیدی کلام ما را گفت وای بر شما
سب مینمائید مولای خود علی بن ابی طالب را گفتند از کجا دانستی که علی مولای ما است گفت از کلام پیغمبر شما که فرمود
هر که من مولای او هستم علی مولای او است پروردگارا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را
دشمن دارد و مخذول کن هر که او را مخذول سازد و یاری نما هر که یاری کند این جماعت گفتند یا ابا مره تو از موالی او هستی یا از
شیعیان اوئی گفت نه از موالی اویم و نه از شیعیان او لکن او را دوست دارم و دشمن نمیشود او را احدی مگر آنکه من شرکت مینمایم
او را در اموال و اولاد گفتند یا ابا مره از برای ما بگو چیزی از فضائل علی ع را گفت ای گروه ناکثین و مارقین و قاسطین
گوش کنید کلام مرا بدرستیکه عبادت کردم خداوند عز و جل را در میان گروه جن دوازده هزار سال بعد از آن خداوند
هلاک نمود تمام بنی الجان را من از تنهائی شکایت بسوی خدا نمودم مرا باسمان اول بالا برد دوازده هزار سال دیگر
با ملائکه خدا را عبادت کردم روزی با ملائکه مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم که ناگاه نوری شعشعانی ظاهر شد
بر ما تا ملائکه بسجده افتادند و عرض کردند سبوح قدوس این نور ملک مقربی است یا پیغمبر مرسلی که ناگاه ندائی
از جانب پروردگار رسید که این نه نور ملک مقرب است نه پیغمبر مرسل بلکه این نور طینت علی بن ابی طالب ع است مخفی
نماند که غرض ملعون از نقل این حدیث برای آن جماعت نبود مگر اتمام حجت و ثابت کردن استحقاق عذاب از برای ایشان چونکه میدید

شقاوت و شقاوت ایشان از ایشان جدا است با استماع فضایل و معجزات آنحضرت هدایت کرده نخواهد شد و در حدیث دیگر
عبدالله اشعری از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمودند پدرم حکایت نمود مرا از جدم و او از پدرش
از رسول خدا صلعم که فرمودند شبی که مرا با سما میبردند جبرئیل مرا بر کتف راست خود سوار نمود که می بود نظر بر بقعه
افتاد در گوشه زمین جنب کوه حمرا که رنگ او نیکوتر از زعفران بود و رایحه او خوشتر از مشک بود و نظر نمودم شخصی
را دیدم در آنجا برنسی بر سر داشت پس پرسیدم از جبرئیل که این بقعه کجا است که نیکوتر است رنگ او از زعفران و بوی
او خوشتر است از مشک گفت این بقعه شیعیان تو و شیعیان وصی تو علی است گفتم این شیخ که برنس بر سر دارد کیست
گفت ابلیس است گفتم چه اراده دارد از ایشان گفت میخواهد منع کند و برگرداند ایشان را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و
بخواند ایشان را بسوی فسق و فجور گفتم ای جبرئیل مرا ببر بسوی ایشان بطرفة العین مرا در آن بقعه فرود آورد گفتم ای ملعون
قم برخیز و شریک شو با دشمنان ایشان در اموال و اولاد و زنان ایشان بدرستیکه شیعیان من و شیعیان علی را بر ایشان
سلطنتی نخواهد بود از این جهت آن بقعه را قم نام گذارده اند و در کتاب مجالس الصدوق از ابن عباس روایت شده
که چون سی سال از عمر عیسی علیه السلام گذشت خداوند عالم او را بر بنی اسرائیل مبعوث گردانید ابلیس به تلبیس آنحضرت ملاقات
نمود در عقبه بیت المقدس که از عقبه افیق مینامند عرض کرد یا عیسی توئی آنکسیکه عظمت و بزرگی ربوبیت تو
بحدی است که بدون پدر متکون و متولد شدی عیسی علیه السلام فرمودند عظمت برای کسی است که متکون و خلق فرمود مرا و آدم و حوا
ابلیس عرض کرد یا عیسی توئی آنکسیکه عظمت ربوبیت تو بحدی است که در گهواره تکلم نمودی در حالیکه صبی و طفل
بودی فرمود یا ابلیس عظمت از آن کسیست که مرا در حین صغر تکلم در آورد و اگر میخواست مرا گنگ و لال میکرد ابلیس
عرض کرد یا عیسی توئی آن کسی که عظمت ربوبیت تو بحدی است که از گل مرغ و طیور خلق مینمائی و بر آن نفخ میدمی پس
میگردد طیر فرمودند عظمت از آن کسی است که خلق نمود مرا و خلق کرد آنچه را که از برای من مسخر گردانید عرض کرد توئی
آنکسیکه عظمت ربوبیت تو بحدی است که شفا میدهی مریضها را فرمود عظمت از آن کسی است که باذن او من شفا
میدهم و اگر بخواهد مرا مریض خواهد نمود عرض کرد توئی آنکسیکه عظمت ربوبیت تو بحدی است که مردها را
زنده میکردی فرمودند عظمت از آن کسی است که باذن او مرده را زنده میکنم و لابد میمیراند آنکسانی را که زنده کرده ام
و میمیراند مرا هم عرض کرد توئی آنکسیکه عظمت ربوبیت تو بحدی است که عبور میکنی از دریا و پاهایت
تر نشود یا نگردد فرمود عظمت از آن کسی است که آب را برای من رام کرد و اگر بخواهد البته مرا غرق
مینماید عرض کرد یا عیسی توئی آنکسیکه عظمت ربوبیت بجائی است که زود باشد که بیاید روزی که آسمانها و زمین
و آنچه در آنها است همه در زیر پای تو باشد و تو فوق همه آنها باشی تدبیر نمائی امور را و قسمت کنی ارزاق را
از بندگان پس این کلام ابلیس لعین بر عیسی بزرگ آمد عرض کرد سبحان الله ملاء سموات و ارضه و مداد کلماته
و زنة عرشه و رضا نفسه ابلیس چون این کلمات را شنید مایوس شد و از کرده پشیمان گشته نتوانست خود داری نماید
ابن عباس میگوید که از طاقت غم برکنار دریا عبور افتاد نظر کرد دید ابلیس [illegible] دیده و آب دهانش
به صورت [illegible] و از دو چشم او نظر مینمود بعد از آن گفت ای ابلیس وای بر تو از طول [illegible]
چه امید داری گفت ای [illegible] امید دارم که چون خداوند [illegible] داخل نماید [illegible]
[illegible] و مرا بر همه ایشان آورد [illegible] و در تقسیم علی مرا بر همه [illegible]
چون شیاطین [illegible] نزول ملائکه از آسمان [illegible]
جمع شده اند و گفتند ما ممنوع شدیم از رفتن بسوی آسمانها [illegible] ابلیس گفت

بیند

بروید تفحص کنید با بد سببیکه امری در دنیا حادث شد که اینها از اثر است شیاطین پراکنده شدند در اطراف و اکناف عالم چون مراجعت نمودند گفتند ما چیزی نیافتیم ابلیس گفت باید خود تشخیص این امر را بنمایم پس برخواست و تمام مشرق و مغرب جولان نمود تا انکه دید ملئکه در اینجا ازدحام و جمعیت نموده اند و جبرئیل حربه بدست دارد و نمیگذارد ایشان خواست داخل شود جبرئیل بر او صیحه زد که دور شو ای ملعون داخل شو ملعون شبیه بعصفوری شد از جانب حری جبرئیل آمده عرض کرد یا جبرئیل یک کلمه میخواهم از تو سئوال کنم جبرئیل گفت بگو عرض کرد بمن خبر ده که باعث اجتماع شما در دنیا چه چیز است جبرئیل گفت پیغمبر این امت متولد گردیده بتحقیق که او ست خاتم و افضل همه پیغمبرها ابلیس گفت آیا مرا در او نصیبی هست جبرئیل گفت نه گفت در امتش نصیب دارم جبرئیل گفت بلی ابلیس گفت همین قدر مرا بس است و در کتاب زهد بسند مطولی نقل شده از علی بن محمد صوفی که گفت ملاقات نمودم ابلیس و پرسیدم از او که تو کیستی گفت از فرزند آدم هستم ابلیس گفت لا اله الا الله تو از قومی هستی که گمان میکنند که خدا را دوست میدارند و حال انکه معصیت او را مینمایند و دشمن دارند ابلیس را و حال انکه اطاعتش میکنند علی پرسیدم از او که تو کیستی گفت منم صاحب میسم و طبل عظیم و اسم کبیر منم قاتل هابیل منم انکسیکه با نوح در کشتی سوار شدم منم عاقر ناقه صالح منم صاحب نار ابرهیم منم مدبر قتل یحیی بن زکریا منم انکسیکه قوم فرعون را دخول در رود نیل فرستادم منم انکسیکه سحر را تعلیم کردم بر بنی اسرائیل و انها را بر موسی وا داشتم منم انکسیکه گوساله سامری را برای بنی اسرائیل ساختم منم انکسیکه اره بر فرق زکریا گذاردم منم انکسیکه با ابرهه بودم و قتیکه در فیل بسوی مکه روانه بود منم انکسیکه جمع کردم قریش را برای قتل محمد صلعم در روز احد منم انکسیکه حسد در دل منافقین انداختم در روز سقیفه بنی ساعده منم صاحب هودج در روز جمل منم داخل در عسکر صفین منم شماتت کننده در روز کربلا بمؤمنین منم امام منافقین منم هلاک کننده اولین و گمراه کننده اخرین منم شیخ ناکثین و رکن قاسطین و ظل مارقین منم ابو مره که خلق شده ام از آتش از طین منم انکسیکه غضب کرد بر او پروردگار عالمین صوفی گفت یا ابا مره قسم میدهم ترا بحقیکه خدا دارد بر تو که دلالت بکنی مرا بعملیکه بواسطه آن تقرب بسوی خدا جویم و استعانت جویم بسبب آن بر نوائب دهر خود ابلیس گفت قناعت کن در دنیا خود بعفت و کفاف و استعانت بجوی در آخرت خود بدوستی علی بن ابیطالب و بغض دشمنانش بدرستیکه عبادت کردم خدا را در آسمانها هفت کانه در زمینها هفت کانه و نیافتم هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی را مگر انکه تقرب بسوی خدا میجستند بمحبت علی بن ابیطالب این را گفت و از نظرم پنهان شد پس بخدمت امام محمد باقر آمدم و تفصیل خود را بعرض آنحضرت رسانیدم فرمودند ابلیس ملعون ایمان آورد بلسان خود و کافر گردید بقلب خود و در حدیث دیگر از مفضل بن عمر روایت شده که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق از تفسیر آیه شریفه قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون که ابلیس عرض میکند پروردگارا مهلت بده مرا تا روز دیگر خلایق مبعوث میشوند خداوند تبارک و تعالی در جواب میفرماید انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی بدرستیکه تو از مهلت داده شدگان هستی تا روز مشخص و معین عرض کردم فدای تو شوم توم وقت معلوم کدام روز است فرمودند یا مفضل آیا گمان میکنی که مراد روزی است که خدا مردم را مبعوث و محشور میکند نه چنین است بلکه خدا تعالی مهلت داد شیطان را تا روزیکه قائم ما مبعوث میکرد چون قائم ما اهل بیت علیهم السلام مبعوث شود در مسجد کوفه ابلیس را بسرعت بیاورند در خدمت قائم بر سر پا نگاه دارند پس ابلیس فریاد و وا ثبورا گوید پس آن امام عالیمقام ناصیه او را بدست بگیرد و گردنش را از بدن جدا سازد و

الزانشب

این است مراد از یوم وقت معلوم و در تفسیر یکی از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند در بنی اسرائیل
عابدی بود که تمام اوقات خود را مصروف عبادت الهی اشتغال و در امورات دنیا آنی نکوشیدی ابلیس از دیدن عبادات او ۲۹۳
محزون و دلتنگ بود که روزی آن ملعون فریاد بر کشید جنود و اتباع او بدور وی جمعیت کردند گفت کدام یک
از شما میتوانید که فلان عابد را فریب بدهد و او را از عبادت باز دارد یکنفر از آنها گفت من این کار را میکنم
ابلیس گفت بکدام حیله او را فریب میدهی گفت از جهت نسا و حب نسا ابلیس گفت ترا با او راهی نیست دیگری گفت
من او را فریب میدهم ابلیس گفت بکدام دست او را فریب خواهی داد گفت از ناحیه شراب و لذات ابلیس گفت
ترا نیز با او سلطنتی نخواهد بود دیگری گفت من اینکار را بانجام میرسانم ابلیس گفت از کدام در با او داخل میشوی
گفت از در اعمال حسنه ابلیس گفت برو و مصاحب و ناصح او باش پس آن ملعون روانه شد و مقابل او روی آن عابد
مشغول نماز و عبادت گردید عابد گاهی خواب میکرد و گاهی مشغول طعام و شراب میشد و گاهی استراحت
مینمود ولی شیطان تمام اوقات خود را مصروف عبادت میکرد عابد چون این حالت را دید برو غبطه برد و
عبادتش بنزدش حقیر آمد بنزد آن شیطان رفت و گفت یا عبد الله بچه چیز تحصیل نمودی این قدر طاقت و قوه بر
کرم نزداری شیطان جواب ورا نداد تا ثانیا سؤال کرد جواب نشنید تا ثالثا سؤال کرد شیطان گفت یا عبد الله
بدرستیکه گناهی از من صادر شده و از آن توبه نمودم هر وقت که متذکر آن گناه میشوم قوتم زیاد میشود برای نماز
عابد گفت خبر ده مرا از آن گناه که من هم مرتکب آن شوم بعد از آن توبه کنم و هر وقتیکه متذکر آن گناه شوم توانائی
برای نماز کذاردن زیاد شود گفت برخیز داخل این شهر شو و بخواه فلان زن زانیه را سؤال کن بنزد او برو و دو درهم
باو بده با او زنا کن عابد گفت از کجا بیاورم دو درهم را شیطان دست برد زیر سجاده خود برد دو درهم
باو داد عابد درهم را گرفته روانه بسوی شهر شد و از خانه فلان زن زانیه سوال مینمود مردم خیال میکردند
که میرود او را وعظ نماید و ارشادش کند تا اینکه وارد خانه آن زن شد درهم را نزد او انداخت و اظهار مطلب
نمود زن زانیه چون او را بدین حالت دید گفت شرح حال خود را بمن بگو بدرستیکه تو هیئتی برمن وارد شده
که سزاوار نبود از امثال تو این نحو مرتکب شوند عابد شرح حال خود را نقل نمود زن بدو گفت ای
بنده خدا بدرستیکه ترک گناه آسانتر است از توبه کردن و نیست چنین که هر که قصد توبه کند موفق بان
شود و باید آنکسیکه ترا دلالت نموده شیطان باشد پس تو بمکان خود برگرد بدرستیکه کسی نخواهی یافت در
آنجا عابد بمکان خود برگشت و آن زن در آنجا آن شب وفات کرد چون صبح شد مردم دیدند که بر باب خانه
او نوشته شده که حاضر شوید در تجهیز و غسل و دفن و کفن این زن بدرستیکه از اهل بهشت است مردم
تعجب نمودند که این زن با وجود شناعت عملش و زنا را پیشه خود قرار داده چطور از اهل بهشت شد لهذا
سه روز جنازه او را گذاردند کسی متحمل کفن و دفن او نشد در روز سیم خداوند عزوجل وحی فرستاد بسوی
پیغمبر آن عصر که گویا موسی باشد آن پیغمبر ص که برو بسوی خانه فلان زن و بر جنازه آن زن نماز کن و مردم را
امر کن که در نماز او حاضر شوند بدرستیکه من آن زن را امرزیدم که فلان را از گناه باز داشت و بهشت را برای او واجب گردانید
بجهت آنکه فلان بنده مرا از گناه باز داشت مؤلف گوید مخفی نماند بر ارباب بصیرت و دانش که هدایت و ارشاد
کردن بندگان حضرت باری از بهترین اعمال است بلکه از اشرف طاعات است و موجب محو سیئات و ذنوب است
و باعث علو درجات میگردد چنانچه از قصه و حکایت این زن زانیه معلوم شد که زنی که تمام
عمر خود را مصروف زنا داشته بود از اهل بهشت گردید بواسطه آنکه یکنفر را از گناه واداشت از ارتکاب آن

معصیتی نکند اشتند که او پیرامون گناه شود رحمت خداوندی شامل حال او شد و عزرائیل ملک الموت را مامور
نمود که قبض روح او را نماید بواسطه آنکه اگر در دنیا باقی میماند هرآینه مرتکب گناه میشد لهذا امر نمود که
او را قبض روح نمود و بر در بهشت خواند او بیند قدرت نوشته شد که این زن از اهل بهشت است تا آنکه مردم
بدانند که باز داشتن بندگان خدا از گناه باعث محو سیئات و گناه تمام عمر میشود و در کتاب کافی از امام
جعفر صادق ع روایت شده که قوم لوط ع بهترین خلق خدا بودند و همیشه ابلیس لعین در کمین ایشان بود
و سبب دیدن ایشان براین بود که چون ایشان بکاری میرفتند مردان ایشان جمیعا بیرون میرفتند و زنها در خانه میماندند
و همیشه ابلیس تلبیس در صدد اذیت ازار ایشان بود تا آنکه بنا گذارد که هر وقت که ایشان بیرون میرفتند می‌آمد و تمام
متاع و زراعت ایشان را خراب میکرد آخر الامر آن قوم بستوه آمدند در کمین نشستند تا آنکه او را دستگیر نمودند
دیدند جوانی در نهایت حسن و جمال و خوش صورت منظور بود بدو گفتند تو آنی که هر روزه میایی و متاع ما را خراب
میکنی آخر الامر رای ایشان بر این مستقر شد که او را بقتل برسانند شب او را بدست یکنفر از قوم سپردند وقتیکه
خواب ایشان نمود بنا کرد فریاد و زاری کردن او را نزد بده گفت ترا چه میشود ابلیس گفت پدرم وقتیکه میخوابید مرا
بروی سینه خود میخوابانید امر بعادت و غافل از حیله شیطانی گفت برخیز بیا روی سینه من بخواب چون آن ملعون
رفت و شروع بنا گذارد باو دست دراز کردن و عورت آن مرد را دست مالید تا آنکه آن عمل شنیع را بدو تعلیم نمود
ابتدا ابلیس خود فاعل واقع شد و آن مرد را مفعول ساخت ثانیا بالعکس یعنی آن مرد فاعل واقع شد و ابلیس
مفعول چون از عمل فارغ شدند ابلیس از نظر او محو شد و ناپدید گردید چون صبح شد آن مرد نزد قوم آمد و تفصیل
واقعه را برای ایشان نقل نمود پس آن قوم بجهت امتحان بتجربه خود را در معرض آن عمل در میاوردند آخر الامر چنان
شد که کار بجائی رسانیدند که بالمره زنها را مهجور و معزول گذاردند و با پسران امرد جمع میشدند بلکه در سر راهها
نشستند هر کس میخواست عبور کند او را میگرفتند و با و همان عمل شنیع را میکردند چون عمل مردان محکم و
مستحکم گردید زنها بهمین رسانیدند ابلیس خود را بصورت زنی جاهله قرار داد و نزد زنها رفت و ایشان را تعلیم نمود
مساحقه کردن و هر قدر لوط ع ایشان را موعظه نمود شیطان از اغوا و اضلال ایشان نگذشت تا آنکه زنها نیز بواسطه
مساحقه کردن با یکدیگر از مردها مستغنی شدند و بهمین حالت بودند تا وقتیکه غضب خداوند بر ایشان
نمود و شهرهای ایشان را سرنگون ساخت و در حدیث دیگر از عبدالله بن عمر روایت شده که گفت ملاقات نمود
ابلیس موسی ع را و عرض کرد یا موسی بدرستیکه توئی آنکسیکه اختیار نمود خداوند عزوجل و برگزید از میان
همه خلق ترا و پیغمبر کرد از برای خود و با تو تکلم فرمود و ترا کلیم خود خواند بدرستیکه من معصیت پروردگار نمود
کرده ام و الحال میخواهم توبه کنم چون نزد مناجات رفتی از خدای خود بخواه که توبه مرا قبول کند موسی قبول
نمود چون از مناجات برگشت فرمود یا ابلیس بدرستیکه حاجت تو بر آورده شد برو بقبر آدم سجده کن تا
آنکه خدا توبه ترا قبول کند شیطان در غضب شد و تکبر و رزید عرض کرد وقتیکه آدم حیات داشت و زنده
بود مرا و امر شد که سجده کنم الحال که وفات کرده باو سجده نمایم هرگز این کار را نخواهم کرد بعد از ان عرض کرد یا موسی
بدرستیکه ترا بر من حقی است بجهت آنکه طلب شفاعت نمودی برای من از خدای تعالی و بر من لازم است که ادای حق ترا
نمایم یا موسی سه حالت را از غفلت مکن زیرا که در این سه حالت هرگاه غفلت نمایی من او را هلاک خواهم
نمود اول وقتیکه غضب بر تو مستولی شود از غفلت مکن بدرستیکه فرمان من جاری در تو در جمیع رگهای تو
احاطه و استیلاء دارم دویم در وقت جهاد از غفلت منما بدرستیکه فرزند آدم وقتیکه رو بسوی جهاد نماید

من

من نیز او میروم و چیزهائیکه بان زیاد تعلق دارد از قبیل اولاد و عیال بهر نظر او جلوه میدهم و بدین وا سطه او را
از فیض شهادت باز میدارم سیم انکه بر تو باد از انکه خلوت کنی با زنیکه غیر محرم باشد بدرستیکه من رسول تو
رسول میشوم از جانب تو بسوی او و از جانب او بسوی تو و در حدیث دیگر از انس بن مالک روایت شده که چون
نوح علیه السلام در کشتی سوار شد ابلیس بین مجلس حضرت امد فرمود تو کیستی عرض کرد ابلیس فرمودی برای چه کار
امده برای انکه تو از خدا مسئلت کنی که ایا توبه من قبول میشود یا نه خدا وند وحی فرستاد بسوی انحضرت که توبه
او انست که سجده کند بر قبر ادم ابلیس گفت من در حیات ادم باو سجده نکرده ام حالکه مرده است سجده میکنم
پس تکبر نمود و از این جهت از جمله کافرین شد و در حدیث دیگر از ابن عباس روایت شده که چون ابلیس لعین
را بدرگاه حضرت باری که بدرید از بهشت او را بیرون کرد ند عرض کرد پروردگارا بتحقیق که ادم را چون از بهشت
بیرون نکردی از برای او کتب و رسلی مقرر داشتی بفرما کتب و رسل و چیست خطاب رسید که اما رسل انها
ملائکه و انبیا هستند اما کتب انها توریه و انجیل و زبور و فرقان خواهد بود عرض کرد پس کتاب من چیست
خطاب رسید کتاب تو وشم است و قراءت تو شعر است و رسل تو کهنه هستند طعام تو چیزهائیکه بسم الله
بر انها خوانده نشده باشد و شراب تو هر چیزیکه مسکر باشد و صدق تو کذب است و خوانات حمام است و دام
تو زنها هستند و مؤذن تو مزمار باشد و مسجد تو بازار خواهد بود و در حدیث دیگر نیز از ابن عباس رضی
روایت شده که ابلیس در یکی از غزوات بصورة سراقه بن مالک بن جعشم خود را جلوه داد و جماعتی از شیاطین
را نیز بصورت بنی مدلج جلوه داده با خود اورد و در میان عسکر کفار ندا در داد که امروز بر شما کسی ظفر نخواهد
یافت بدرستیکه من عهد شما امده ام جبرئیل ع بسوی ان ملعون شتافت در حالتیکه دست خبیثش در میان
دست یکنفر از مشرکین بود چون چشم ان ملعون بر جبرئیل افتاد دست خود را کشید و با عسکر خود روایت
نمود ان مرد مشرک فریاد کرد که یا سراقه بن مالک بکجا میروی اخر تو بامداد امده بودی ابلیس گفت بدرستیکه
من میبینم چیزیرا که شما نمیبینید و بدرستیکه من میترسم از عقاب حق و شدید و از ابی التیاح نقل شده
که گفت شخصی سؤال نمود از عبد الرحمن بن خنبش که در وقتیکه شیاطین مکر و حیله کردند با رسول خدا صلعم
انحضرت چگونه کرد گفت شیاطین از کوهها و دره‌ها بر سر رسول خدا سرازیر شدند و در میان انها شیطانی
بود که اتش افروخته بدست داشت میخواست انحضرت را بسوزاند رسول خدا صلعم چون انها را دید بترسید
امد فورا جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله بگو ایچیزرا که من میگویم باینها بگو اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما خلق و برء و ذرء و من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها
و من شر ما ذرء فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر کل طارق الا طارقا
یطرق بخیر یا رحمن پس چون انحضرت این کلمات را خواندند ان شعله خاموش شد و شیاطین فرار نمودند و از
ابن مسعود نقل است که در لیلة الجن عفریتی از جن رو بسوی عسکر رسول خدا صلعم امد و شعله از اتش بدست
داشت رسول خدا صلعم شروع کرد ند بتلاوت قران کردن هر قدر انحضرت قران خواندند ان شعله نزدیکتر
شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله میخواهی ترا تعلیم کنم کلماتی که اگر بخوانی انها را این شعله خاموش گردد
و صاحب ان برو در افتد فرمودند بلی عرض کرد بگو اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التامات التی لا
یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من شر ما ذرء فی الارض و من شر ما
یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر کل طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن پس انحضرت این

کلمات

 کاما انرا کفتند که ناکاه ان عفریت برود درافتاد و ان شعله اتش خاموش شد مخفی نماند که انچه از اخبار که ما در
این کتاب ایراد نمودیم اقل قلیلی از اخبار است تمام انها را ذکر ننمودیم بجهت انکه منافی با وضع کتاب میشد
زیرا که بنای ما بر انتخاب و اختصار بود نه استیفاء جمیع و لهذا جمیع ایات وارده باب را نیز ذکر ننمودیم و از انچه
ذکر شد باید برادران ملتفت و متنبه شوند که ابلیس لعین تا کجا و چه قدر دکر بدلا و شده و شیطنه و افزون ان
ادم در میان جستم که از انبیاء با وجود انکه دارای مقام عصمت بودند خود را ملعون میخواند از هر کس عالم کجا
انها بود که مرتبه عصمت مرتبه ایست که مانع از ارتکاب معاصی است مع ذلک انها را اسایر کذا شت ترک
و ابتلا اولی مبتلا کرد اینان و از قرب جوار الهی دور کرد اینان پس در این صورت اکرنه فی الجمله تاملی و تدبری
داشته باشیم باید انسان از این و الحد غفلت و تغافل ننماید از همه مخصوصا که مرتبه علاوتش باین پایه باشد و
نهایت قوه اش در اخلال و کمراه کردن باین اندازه است بدانکه مناسبست در این مقام ذکر فوائدی و دیکر
موجب زیادتی بصیرت و بینائی میکردد در ان چند امر اسمنا امر اول بدانکه نیست خلافی ما بین امامیه بلکه
مابین مسلمین در اینکه جن و شیاطین اجسام لطیفه هستند دیده میکردند و بعضی از اوقات دون بعضی و ابرای
انها خواهد بود حرکات سریعه و قدرت بر اعمال قویه و جریان ایشان در بدن انسان مثل جریان خون که در جمیع
عروق و رکهای انسان جریان دارد و قرار داده است خداوند عز و جل از برای انها قدرت بر اینکه متشکل شوند باشکال
مختلفه چنانچه این مطلب مستفاد از اخبار میکردد صاحب مقاصد علیه کفته است ظاهر کتاب و سنت و قول اکثر
امت بر این است که ملائکه اجسام لطیفه نورانیه هستند و قادر هستند بر تشکل باشکال مختلفه و کامل هستند
در علم و قدرت بر افعال شاقه و متشکل و ایضا فرموده است که جن اجسام لطیفه هوائیه هستند و متشکل میشوند
باشکال مختلفه و ظاهر میکردد از انها افعال عجیبه بعضی از انها مؤمن و مطیع هستند و بعضی کافر و عاصی و ایشان
اجسام هستند تا بر شما از انها القاء نفس است و رفتار و کمراه نمودن بواسطه ذکر اسباب معاصی و لذات و فراموش
نمودن از نظر انسان منافع طاعات عبادات و انچه که شبیه بانها است و شاهد بر این ایه کریمه که خداوند تعالی
در کلام خود از قول شیطان حکایت مینماید و میفرماید ما كَانَ لِي عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ
لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم ظاهر ایه شریفه انکه ای کروه بندکان من نبود مرا بر شما مسلط بنودم بنحوی که شما را مجبور
بر معصیت کنم مکر انکه من دعوت کردم و خواندم شما را بر معصیت و شما مرا اجابت نمودید اکنون مرا ملامت نکنید
بلکه نفسهای خود را ملامت بکنید که چرا باختیار خود اطاعت نمودید و حال انکه من سلطنتی بر شما نداشتم
بعضی کفته اند که این انواع ثلاثه یعنی ملائکه و جن و شیاطین مرکب هستند از عناصر اربعه که اب و خاک و نار و
هوا باشد الا انکه در شیطان عنصر ناری غلبه دارد و در ملائکه عنصر هوائی غالب است و این مطلب معلوم است که ترکیب
عناصر کاهی بجهاعتدال است و کاهی میشود که یکی از انها غلبه پیدا میکند بر دیکری پس اکر غلبه با عنصر ارضی
بهم رسد لا بد لوازم ارض از قبیل ثقالت و کثافت در ان شی غلبه خواهد نمود و اکر عنصر هوائی غالب شود البته
جنبه هوائی که لطافت باشد در ان شی موجود خواهد بود و همچنین عنصر ناری و مائی و معلوم است که از برای
غلبه این عناصر مراتب و درجات زیاد خواهد بود بلکه از عنصر هر قدر غلبه اش زیادتر باشد البته اثر و لوازم
بیشتر خواهد بود ... عنصر هوا و نار در غایت لطافت و شفافی بود از این جهت جسم لطافت ملائکه
و جن و شیاطین ... میکردند ... از قبیل ... خواهد
... [illegible] ... اکثر ... از عنصر ... و ما جواب ... بعد از

جاوه بنمایند بصورت انسان و حیوان و غیرها و ملک نیز با ایشان کمک و اعانت میکنند انسان را بر امور نیکو و عجز داشته باشند ازانها از قبیل اعانت بر اعدا و طرد شرور ایشان و شبیه برهوی این امثال اینها و اما جن و شیاطین مخلوط و محشور میکردند بعضی از افراد انسان را و بیاد تعلیم مینمایند و میاموزند طلسمات و نیرنجات را بعضی از آن ذکر نموده مذهب حکما در بیان هیئت جن و شیاطین و گفت کسانیکه قائل هستند بوجود جن از فلاسفه گمان کرده اند که جن جوهری است مجرد و او را نیز ادراک و تصرف و تاثیرات هست در اجسام عنصریه بدون آنکه از برای انها تعلقی باشد باین اجسام از قبیل تعلق نفوس بشریه ببدن انسان و شیاطین و نظیران قوه متخیله که در افراد انسان است از حیثیت استیلای این قوه بر قوای عقلیه و باز داشتن انها از جانب قدس و اکتساب کمالات عقلیه و واداشتن انسان را بمتابعت هوای نفس و لذات و شهوات حسیه و وهمیه و بعضی دیگر چنین گمان کرده اند که این نفوس بشریه بعد از آنکه مفارقت کرد بدن را و قطع علاقه نمود و از مرکب خود که بدن باشد پیاده شد پس از آن نفوس اگر سعید و خیر و مطیع و داعی عقلیه بود انرا جن گویند و اگر نفوس شریره باشند و باعث بر شرور و قبایح کردند و معین بر ضلالت و گمراهی کردند انها شیاطین گویند و بالجمله قول بوجود ملائکه و جن از جمله چیزهائیست که اجماع جمیع ارباب ادیان بر آن است و ناطق است بان کلام حضرت ملک منان و کلام انبیا علیهم السلام و از بعضی از ارباب مکاشفات حکایت شده مشاهده کردن انها جن را بلکه از بسیاری از عقلا نیز نقل شده پس قول کسانیکه منکر شده اند وجود انرا راه ندارد در هر حال بدانکه اختلاف نموده اند اصحاب ما رضوان الله علیهم و مخالفین ما که ایا ابلیس لعین از جنس ملائکه بود یا نه و اکثر متکلمین از اصحاب ما و غیرهم رفته اند بسوی اینکه از ملائکه نبود و اخباریکه ذکر شد نیز دال بر این مطلب است و شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب مقالات فرموده که بدرستیکه ابلیس لعین بود از جن و نبود از ملائکه و دلیل بر این قول خدا تعالی که میفرماید الا ابلیس کان من الجن و باین مضمون نیز اخبار متواتره وارد شده از اهل بیت علیهم السلام و اخبار نموده این مذهب اجمیع امامیه رضوان الله علیهم و کثیری از معتزله و اصحاب حدیث و طائفه از متکلمین رفته اند بسوی اینکه از ملائکه بود و از اصحاب ما کسیکه اختیار کرده است این قول را شیخ الطائفه روح الله روحه در تبیان و فرموده که در روایتی از حضرت امام جعفر صادق ع بر این مطلب وارد شده و از تفاسیر ما نیز ظاهر میشود بعد از ان ذکر نموده که کسانیکه میگویند از ملائکه است مختلف شده اند بعضی میگویند خازن جنان بود و بعضی دیگر گفته اند تدبیر او سلطنت آسمان اول و زمین بود و بعضی دیگر گفته اند تدبیر امارت ما بین آسمان و زمین را مینمود و هر یک از این دو طایفه از برای مدعا خود دلیلی را اقامه نموده اند اما انهائیکه قائل هستند باینکه از ملائکه نبود استدلال کرده اند بوجوهی اول از انها قول خداوند عالم که میفرماید الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه یعنی مگر ابلیس که از جن بود پس فاسق شد از امر پروردگار خود و جایز نیست اطلاق کردن لفظ جن را مگر بر جنس معروف مقابل انس و اما ایراد بر این باینکه کان بمعنی صار است و در این مقام معنی این میشود که گردید از جن و همچنین ایراد بر اینکه طایفه از ملائکه را جن مینامند بجهت اینکه خازن بهشت هستند و ابلیس نیز از انها بود مردود خواهد بود اما جواب از ایراد اول باینکه خلاف ظاهر است پس محتاج بدلیل است و اما جواب از ایراد ثانی باینکه خداوند عالم معلل کرده است ترک سجود ابلیس را باینکه او از جن است و این علت منافات دارد با بودن او خازن بهشت زیرا که خازن بهشت بودن علت نمیشود از برای ترک سجود و از وجوهیکه استدلال بان نموده اند این شریفه لا یعصون الله

ما اَمَرَهُم وَیَفعَلُونَ ما یُؤمَرُونَ یعنی معصیت نمیکنند ملائکه خدا را در آنچه که ایشان را امر بان فرموده و اتیان مینمایند
آنچه را مامور شده‌اند بان از جانب خدا پس بودن ابلیس از ملائکه منافات دارد با معصیت نکردن و نفی معصیت
از ایشان سیما با ملاحظه اخبار دیگر که وارد شده است در بیان عصمت ملائکه سیم از وجوهیکه استدلال بان نموده
اند آنست که ملائکه رسل خدا هستند و رسل خدا باید معصوم باشند بدلیل آیه شریفه اَللهُ اَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ
و جایز نیست از برای رسل خدا کفر و عصیان خواه ملائکه باشند و خواه بشر امر سیم نیست خلافی در اینکه
شیاطین و اجنه مکلف هستند بفروع دین و اینکه کفار ایشان در نار جهنم معذب خواهند بود و اما مؤمنین
از ایشان داخل در بهشت خواهند بود لکن عامه در این خصوص اختلاف کرده اند از اصحاب ما رضوان الله علیهم
خلاف صریحی نقل نشده است الا آنکه علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمه در تفسیر خود نقل نموده که از امام ع سؤال نمودند
از مؤمنین جن که داخل بهشت میشوند فرمودند نه لکن از برای خدا تعالی حظیرها چند هست ما بین بهشت
و دوزخ که مؤمنین از جن و فساق از شیعه در آنجا منزل مینمایند ایضا خلافی نیست در اینکه پیغمبر ما صلعم
مبعوث است بر ایشان و اخبار متواتره در این مطلب وارد شده و اما سایر پیغمبران اولو العزم مبعوث بودن ایشان
بر ایشان و مبعوث بودن شان بر ایشان معلوم نیست اگرچه بعضی از اخبار اشعار بمبعوث بودن شان دارد و در خبر
هم وارد شده است که پیغمبری بر ایشان مبعوث شده که نام او یوسف بوده امر چهارم در بیان بعضی از اخبار
مخالفین و برخی از حکایات ایشان در احوال جن دمیری در کتاب حیوة الحیوان ذکر نموده که جن اجسام هستند هوائیه
و قادر هستند بر تشکل باشکال مختلفه و از برای ایشان خواهد بود افهام و عقول و قدرت بر کلام و اعمال شاقه و ایشان
خلاف انس هستند و ابو الدنیاء در کتاب مکاید الشیطان روایت نموده از حدیث ابی الدرداء از رسول خدا صلعم که
آنحضرت فرمودند خداوند عالم خلق فرمود جن را بر سه صنف یک صنف را قرار داد مار و عقرب و حشرات الارض
و یک صنف را شبیه باد قرار داد در هوا و از برای یک صنف قرار داد حساب و عقاب و خلق فرمود انس را نیز بر سه صنف
یک صنف را مثل بهایم و حیوانات خلق فرمود که از برای ایشان قلوب هست لکن چیزی نمیفهمند و از برای ایشان گوش
هست ولی چیزی نمیشنوند و از برای ایشان چشم هست و لکن چیزی نمی‌بینند و یک صنف را قرار داد اجساد ایشان را
اجساد بنی آدم و ارواح ایشان را ارواح شیاطین است و یک صنف را مثل ملائکه گردانید و ایشان را در ظل عرش
خود ماوی میدهد روزیکه بجز ظل خدا ظلی نباشد بعد از آن ذکر نموده که اجماع مسلمین قائم شده بر
اینکه پیغمبر ما صلعم مبعوث گردید بر جن همچنانکه آنحضرت مبعوث شد بر انس و استدلال نموده است بر این
مطلب بآیات چندی که از جمله ایشان آیه کریمه وَاُوحِیَ اِلَیَّ هذَا القُرآنُ لِاُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ یعنی بسوی من وحی
فرستاده شد که این قرآن که شما را بواسطه آن انذار نمایم و از خوف و عذاب خدا بترسانم و بترسانم کسانی
را که با ایشان تبلیغ شد یعنی گروه جن پس معلوم میشود که حضرت بر ایشان نیز مبعوث بود و از جمله آیات آیه
شریفه اَلَّذی نَزَّلَ الفُرقانَ عَلی عَبدِهِ لِیَکُونَ لِلعالَمینَ نَذیراً یعنی خدائیکه فرو فرستاد قرآن را بر عبد خود
محمد ص تا آنکه انذار کند تمام عالمین را که شامل است انس و جن را و همچنین آیه وَما اَرسَلناکَ اِلّا رَحمَةً
لِلعالَمینَ یعنی ما نفرستادیم ترا پیغمبری مگر بواسطه آنکه رحمت باشی تو از برای عالمین که جن و انس باشند
و همچنین آیه وَما اَرسَلناکَ اِلّا کافَّةً لِلنّاسِ یعنی ما نفرستادیم ترا مگر کفایت کنند از برای ناس که مراد جن و
انس باشد بنابر آنچه که جوهری تصریح بان نموده و ایضا آیه سَنَفرُغُ لَکُم اَیُّهَا الثَّقَلانِ فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ
و مراد بثقلان جن و انس است و ایضا قول خدا تعالی که میفرماید وَلِمَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ یعنی کسیکه بترسد

پروردگار خود را از برای او و جنت خواهد بود و این شامل جن هم هست زیرا که لفظ من از الفاظ عموم است
شامل است جمیع آنکه دارای این صفت باشد و مستوجب همین ثواب خواهد بود و اما اخبار دیگر دلالت
میکند بر عموم بعثت آنحضرت بر تمام انس و جن نسبتاً است و در این کتاب اشاره میشود ببرخی از آنها
از آنجمله خبریست که مسلم که یکی از بزرگان علماء عامه است از ابی هریره روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمودند
عطا کرده شدم من جوامع کلم را و فرستاده شدم بسوی تمام انس و جن و در حدیثی دیگر از جابر بن عبدالله
روایت شده که رسول خدا صلعم فرمودند مبعوث شدم من بسوی هر سرخ و سیاه که کنایه از تمام انس و
جن است و در حدیث دیگر از ابن مسعود روایت شده که گفت شبی در خدمت رسول خدا صلعم بودم
که ناگاه آنحضرت از نظر ما مفقود گردیدند ما برخاستیم در تفحص و تجسس آنحضرت برآمدیم هر قدر
جستجو نمودیم اثری از آنجناب نیافتیم با خود خیال نمودیم که آنحضرت را اجنه هلاک نمودند و بهمراهی
خود برده اند و آنشب را صبح نمودیم به بدترین حالات و هر لحظه یک خیال مینمودم که آیا بر آنحضرت
چه وارد آمد چون صبح شد آفتاب جمال عدیم المثال حضرت نبوی صلعم از افق اعتدال طالع گردید
از جانب حری که کوه یست در مکه رو بسوی ما آمدند ما عرض کردیم یا رسول الله امشب بجهت تفقد
شما بر ما بسیار بد گذشت فرمودند یکنفر از جانب اجنه آمد در بسوی ایشان دعوت نمود باتفاق او رفتم قرآن
بر ایشان خواندم بعد از آن فرمودند همراه من بیا پس من همراه آنحضرت روانه شدم تا رسیدیم بموضعی که
علامات نیران ایشان را دیدیم پس از آنحضرت سؤال نمودند از زاد خود فرمودند زاد شما استخوان
حیواناتیکه در وقت ذبحشان بسم الله گفته شده باشد و اما علف حیوانات شما روث حیوانات
خواهد بود بعد از آن فرمودند استنجا مکنید با استخوان و روث بدرستیکه طعام اخوان شما است
و ایضا در حدیث دیگر طبرانی از زبیر بن عوام نقل نموده که او گفت روزی رسول خدا صلعم نماز صبح را
در مسجد مدینه بجا آوردند بعد از فراغ از نماز فرمودند که کدام یک از شما متابعت میکنید مرا امشب
برویم بسوی جماعتی از جن اصحاب سکوت نمودند و احدی جواب آنجناب را نداد حضرت تا سه دفعه اعاده
نمودند کلام خود را کسی جواب نداد پس از آن ببجانب من آمدند دست مرا بدست گرفتند روانه شدند
من نیز از دنبال آنحضرت میرفتم تا آنکه از مدینه بیرون رفتیم و از کوههای آن دور شدیم بیابانی
رسیدیم مردان بلند قامت چندی در آنجا بودند چون چشم من بر آنها افتاد رعب و خوف زیادی بر من طاری
شد بقسمیکه نتوانستم بر روی پا خود بایستم چون نزدیک آنها رسیدیم رسول خدا صلعم با انگشت پای
مبارک خطی بر دور من کشیدند و فرمودند در وسط این خط بنشین چون در وسط آن خط نشستم
خشیتم خوفم برطرف گردید پس آنحضرت در میان آن جماعت ایستادند و شروع نمودند بر آنها تلاوت قرآن
کردن تا وقتیکه صبح طالع شد بعد از آن بسوی من آمدند و فرمودند برخیز با من بیا پس من از دنبال آنحضرت
میرفتم تا آنکه قدری راه رفتیم فرمودند نظر کن چه میبینی عرض کردم یا رسول الله سواد بسیاری میبینم
پس آنجناب بجانب زمین نظر نمودند استخوانی و روثی برداشتند و بجانب آنها انداختند و فرمودند
اینها جماعتی از جن نصیبین هستند از من سؤال کردند زاد خود را پس من قرار دادم زاد آنها را جمیع
استخوانها و روثها و زبیر گفته که حلال نیست از برای احدی استنجا کردن با استخوان و
روث و در این مقام مناسب است ذکر مسائلیکه تعلق باو دارد در منتهی تفسیر خود ذکر نموده اما

مسئله اولی آنکه مردم اختلاف نموده اند در وجود جن و شیاطین و بعضی از آنها منکر شده اند جن و
شیاطین را و بدانکه اولا لازم است بحث از ماهیت جن و شیاطین و بعضی از آنها پس میگوئیم اتفاق نموده اند
جمیع امت بر اینکه جن و شیاطین عبارات از اشخاص جسمانیه کثیفه نیست که متصف میشوند بصفت دخول
و ایاب یعنی رفتن و امدن کما اینکه انسان متصف باین صفت است بلکه محصل قولها در این مقام دو
قول است اول انکه انها اجسام هوائیه هستند که قدرت دارند بر تشکل باشکال مختلفه و از برای انها
خواهد بود عقول و افهام و قدرت بر اعمال صعبه و مشکله دویم انکه از بسیاری از ناس ثابت شده اند
موجودات غیر متحیزه در مکان را که و غیر حاله در مکان و کمان کرده اند که انها موجوداتی هستند مجرد
از جسمیت و این موجودات مجرده از برای انها مراتب چند خواهد بود که مرتبه اولی ان جواهری هستند که
منزه و مقدس هستند از تدبیر اجسام بالکلیه انها ملئکه مقربین هستند که خدا در حق ایشان میفرماید
وَمَنْ عِنْدَهُ لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ و قریب باینها اینند در علو شان و قدس ارواحیکه
متعلق بتدبیر اجسام هستند که اشرف انها حمله عرش میباشند که خدا در کتاب خود فرموده از حال انها خبر داده
وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ مرتبه ثانیه ملائکه هستند که در اطراف عرش طواف میکنند که خدا
در حق انها فرموده وَتَرَى الْمَلَائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ مرتبه ثالثه ملئکه کرسی هستند مرتبه رابعه ملئکه
طبقات اسمان هستند که مرتبه اهل هر طبقه نسبت بطبقه تحت آن اعلی خواهد بود مرتبه خامسه ملئکه
کره اثیر هستند مرتبه سادسه ملئکه کره هوا هستند مرتبه هفتم ملئکه کره زمهریر اند مرتبه هشتم ارواح
متعلقه ببحار اند مرتبه نهم ارواح متعلقه بجبال و کوهها اینند مرتبه یازدهم ارواح سفلیه متصرفه در اجسام
نباتیه و حیوانیه هستند که موجود در این عالم است و بدانکه بنا بر هر یک از دو قولیکه ذکر شد این ارواح
کاهی میباشند سعید و خیر و راغب و مایل باعمال حسنه از قبیل خیرات و طاعات و در این صورت انها را
صلحای از جن مینامند و کاهی میباشند شقی و صاحب شرارت و در این هنگام انها را شیاطین مینامند
و کسانیکه منکر شده اند وجود جن را بسه وجه استدلال جسته اند وجه اول انکه اگر شیاطین موجود شدند یا
باید یا جسم کثیف باشند یا جسم لطیف و جود هر دو قسم باطل است پس قول کسیکه میگوید وجود دارند
باطل است اما جسم کثیف نیستند بجهت انکه اگر جسم کثیف بودند واجب بود کسیکه سلیم الحس باشد
انها را رویت نماید زیرا که اگر جایز بدانیم وجود انها را و حال انکه کسی انها را احساس ننموده لازم است
بجویز نمائیم وجود کوههای مرتفع و انهارها و نور رایی و رعد و برقهای کثیره را در محضر خود که انها را مشاهده
نمینمائیم و هر که تجویز کند این مطلب را از عنوان عقلا خارج و در عداد سفها محسوب خواهد بود و اما
اجسام لطیفه نیستند بجهت انکه بنا بر این فرض لازم میاید قطعه قطعه شدن و هلاک شدن انها در وقت
وزیدن بادهای سخت و چونکه باطل شد این دو قسم قول باینکه وجود دارد جن باطل خواهد بود وجه
دویم از استدلال انکه اگر جن موجود بود و در این عالم حضور داشت و مخالف با جنس بشر بود هر اینه
بجهت طول مصاحبت و مخالطه با انها باید حاصل شود یا صداقت و دوستی یا عداوت و دشمنی و
حال انکه اگر صداقت حاصل بودی ظهور منفعتی از انها برای ما اگر عداوت حاصل بودی لازم
امدی ضرر و ضرری از جهت عداوت انها الا انکه ما نیافتیم ظهور نفعی از دوستی انها و نه ضرری را از
دشمنی انها و ایضا انکسانیکه در صدد تسخیر جن بر آمده بعد از انکه تا مدتها ذکر کرده اند که ما هرکز

اثری از جن نیافته‌ایم و تقسیم از استدلال آنکه اگر جن وجود داشت ثبوت آن موقوف بر یکی از دو چیز بود
که عبارت باشد از حس و مشاهده یا اخبار معصوم و اما اول که منتفی است زیرا که ما نه شخص آنها
را دیده‌ایم و نه صوتشان را شنیده‌ایم و کسانیکه ادعای رؤیت و شنیدن صوت کرده‌اند کسانی هستند که
خلل مزاج دارند و اما اخبار انبیا علیهم السلام بر وجود جن اگر ثابت باشد لازم میاید بطلان نبوتشان
زیرا که هر معجزه و خارق عادتی که اظهار نمایند ممکن و محتمل است که بواسطه اعانت جن و شیاطین باشد
مثلاً اگر ثابت باشد وجود جن و شیاطین حنین جذع و تکلم ناقه با رسول خدا و همچنین اطاعت نمودن
درخت بحضرت که از معجزات آنحضرت است ممکن است که بواسطه اعانت شیاطین باشد که نفوذ کرده
باشند در جذع بعد از آن اظهار کرده باشند یا آنکه داخل شده باشند در جوف ناقه و بعد از آن تکلم نموده باشند
یا آنکه درخت را از جای خود کنده باشند و اما اقامه دلیل عقلی در این مقام در نهایت صعوبت است زیرا که
ما نیافته‌ایم دلیلی از عقل برای اثبات جن و شیاطین پس از این بیانات ثابت شد بطلان قول
کسانیکه قائل هستند بوجود جن و شیاطین و آنچه ذکر شد جمله از شبهات وارده بر کسانی بود که منکر شده‌اند
وجود جن و شیاطین را و اما جواب از شبهات میگوئیم اما جواب از شبهه اول اینکه نهایت چیزیکه ثابت
نمودید باین دلیل امتناع جسم بودن جن و شیاطین است و اما بودن آنها جوهر مجرد از جسمیت همچنانکه
اختیار نموده میباشد دلیلی بر منع آن اقامه ننمودید پس در این هنگام میگوئیم چه ضرر دارد که بگوئیم
باشند و وجود مجرد باشند کما اینکه جماعتی رفته‌اند بسوی این مذهب از جماعت [illegible] اند پس فرقه
اولی گفته‌اند نفوس ناطقه بشریه که مفارق و جدا از بدن انسان شد [illegible] از ملائکه و نیز
میباشند [illegible] باشند شریره از شیاطین و جن میخوانند پس اگر حادث شود بدنیکه شبیه باشد بآن بدن
داشته باشد بآن نفس مفارق تعلق پیدا کند بآن بدن و همچنین [illegible] نفس مفارق نفسیکه
داشته باشد پس در این هنگام حادث میشود [illegible] بآن نفس مفارق تعلق [illegible]
در این هنگام از جهت مناسبت ما بین این دو نفس آن نفس مفارق کرده معین آن نفسیکه متعلق بآن بدن
است میباشد [illegible] مثلاً اگر آن دو نفس از نفوس طاهره خیره باشند حاصل
میگردد از معاونت این اضطناعها الهام و اگر از نفوس خبیثه شریره باشند حاصل [illegible]
اینها وسوسه همین است الهام و وسوسه بنا بر قول این جماعت و اما فرقه ثانیه آنکسانی هستند
که میگویند اجنه و شیاطین جواهر مجرده از جسم و علائق هستند و مغایرت ندارند با جنس نفوس
ناطقه بشریه و مندرج است در این جنس انواعی پس اگر بوده باشد جوهر طاهر نورانی او را ملائکه
نامند که تعبیر از او بصالح جن میکنند و اگر از نفوس شریره خبیثه باشد از شیاطین موذیه گویند پس نفوس
بشریه طاهره نورانیه منقسم میشود بانها ارواح نورانیه طاهره و اعانت میکنند نفوس را بر اعمال خیر
و نفوس بشریه خبیثه منقسم میشود بسوی آنها ارواح خبیثه کدره و اعانت مینماید آنها را بر معاصی و گناه
شرور و اما فرقه ثالثه کسانی هستند که منکر شده‌اند وجود ارواح سفلیه را لکن ثابت دانسته‌اند ارواح
فلکیه و ملکیه را و گمان کرده‌اند که این ارواح عالی و قاهر و قوی هستند و این ارواح بجواهرها و ماهیاتها مختلف
اند و بنابر اینکه از برای روح بشری بدن معینی هست و قبیل بدن دیگر نیست همچنین از برای ارواح فلکیه فلکیست
مشخص و معین که هیاکل فلک باشد و همچنانکه روح بشری اولاً تعلق میگیرد بقلب بعد از آن بواسطه قلب بسایر

میکند بجمیع اجزای بدن همچنین است روح فلکی و لا تعلق میگیرد بکوکبیکه مختص است بآن فلک از قبیل مشتری که
اختصاص دارد بفلک مشتری یا زحل که اختصاص دارد بفلک زحل بعد از آن تعدی و سرایت میکند بسوی کلیه
آن فلک و کلیه این عالم و همچنانکه متولد میگردد در قلب و دماغ ارواح لطیفه که سرایت میکند از اعضا و شرایین
بسوی اجزاء بدن و بواسطه آن حاصل میشود قوه حیوانیه و حس و حرکت بسوی هر جزئی از اعضا همچنین منبعث
میگردد از جرم کوکب خطوط شعاعیه که متصل است بجمیع اطراف عالم و سرایت میکند قوه آن کوکب بواسطه
آن خطوط بسوی اجزاء آن عالم و کما اینکه بواسطه ارواح واصله از دماغ و قلب بسوی اجزاء بدن حاصل میشود در
هر جزئی از اجزاء بدن بهره قوای مختلفه که قوه غاذیه و نامیه و مولده و حساسه باشد پس این قوی بمنزله اولاد
و از برای جوهر آن نفس که مدبر کلیه بدن است همچنین است از خطوط شعاعیه فلکیه که واصل شده است
بسوی اجزاء عالم حاصل میگردد بواسطه آن خطوط نفوس جزئیه از قبیل نفس زید و عمرو و این نفوس بمنزله اولاد است
از برای آن نفوس فلکیه و چونکه نفس فلکیه جواهرها و ماهیتها مختلف هستند همچنین است نتایج و اولاد هر یک
از آنها مثلا نفس فلک زحل مختلف است نفس فلک مشتری پس نتایج و فواید آنهم باید مختلف باشد فواید فیض
فلک مشتری را نفوسیکه منتسب میشود بفلک زحل متجانس و متشابه هستند با یکدیگر از این جهت حاصل
میگردد الفت و محبت و چونکه نفوس منتسبه ببرج زحل از جهت طبیعت و ماهیت مختلف هستند با نفوس
منتسبه ببرج مشتری لهذا ما بین آنها مخالفت پدید میآید و اما جواب از شبهه ثانیه پس انکه ما قبول نداریم
حصول صداقت و عداوت آنها با جمیع افراد انسان و اما با بعضی از افراد انسان انتفاء آن غیر معلوم است زیرا
که ممکن است با بعضی اشخاص اتحاد و صداقت داشته باشد و ما عالم نباشیم و اما جواب از شبهه ثالثه انکه ما قبول
نداریم که وجود جن و شیاطین باعث طعن و وهن در نبوت انبیا علیهم السلام باشد تفصیل این مطلب موقوف
است ببیان تفرقه ما بین سحر و معجزه که در محل خود مبین شده است **مسئله ثانیه** در بیان آیات و خبار
دلالت دارد بر وجود جن و شیاطین اما آیات پس آیه است اول قول خدا تعالی و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن
یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین قالوا یا قومنا انا سمعنا
کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم ظاهر آیه شریفه بر سبیل اختصار انکه یا رسول الله ما
فرستادیم بسوی تو چند نفر جن برای انکه استماع کنند قرآن را و چون آمدند و حاضر شدند با یکدیگر گفتند
که ساکت شوید و چون شنیدند آیات قرآن را بسوی قوم خود برگشتند و انها را انذار نمودند و از عذاب
عقاب خدا ترسانیدند و بانها گفتند ای قوم بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که بعد از موسی نازل شده
این صفت دارد که هدایت میکند مردم را بسوی پروردگار و بسوی صراط مستقیم پس از آنچه ذکر شد معلوم گردید
دلالت آیه بر وجود جن و استماع کردن آنها قرآن را و انذار نمود قوم خود را بواسطه قرآن آیه دویم قول
خدا تعالی در قصه سلیمان علیه السلام یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا
در جای دیگر میفرماید و الشیاطین کل بناء و غواص و آخرین مقرنین فی الاصفاد و نیز در جای دیگر میفرماید
و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه آیه سیم قول خدا تعالی و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و
آیه چهارم یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض آیه پنجم انا زینا السماء
الدنیا بزینة الکواکب و حفظا من کل شیطان مارد و مجمل تفسیر این آیات اثبات وجود جن و شیاطین است
بجهت ذکر شدن این دو لفظ در ضمن آیات زیرا که اگر وجود نداشتند لازم میآمد که مشتمل باشد کلام سبحانه

کرده

گفته در ما عدا این چهارم و خطاب بعد و م در آیه چهارم دهر و قبیح است و اما اخبار بسیار است که ذکر
میشود اند که از انها خواهد بود اول خبر ابی سائب است که میگوید وارد شدم بر ابی سعید خدری دیدم مشغول ۲۹۳
نماز بود نشستم تا انکه از نماز فارغ شد صدای حرکت کردن چیزی را شنیدم چون ملتفت شدم دیدم ماری در
زیر سریر او بود اراده کشتنش نمودم ابو سعید اشاره کرد که او را کار نداشته باش پس من نشستم انتظار
او را کشیدم تا از نماز فارغ شد بعد از ان بجانب حجره از حجرات خانه اشاره نمود گفت آیا میبینی این حجره
را گفتم آری گفت شخصی از انصار عروسی نموده در این خانه چند روزی از زمانش نگذشت روزی دید زوجه اش در
میان در خانه ایستاده متغیر و در غضب شد نیزه خود را برداشت که او را بقتل رساند زن گفت داخل خانه شو تا انکه
حقیقت باطن امر بر تو معلوم گردد پس آنجوان انصاری داخل خانه شد دید ماری در رختخواب است او خواست نیزه را
حواله ان مار نمود مار سر نیزه پیچیده امد که ناگاه انجوان به زمین افتاد و هر دو مردند و معلوم نشد که مار زودتر مرد یا جوان
تفصیل این واقعه بعرض حضرت نبوی رسانیدند فرمودند جماعتی از جن در مدینه بودند که اسلام اختیار نمودند
پس اگر چیزی از انها بنظر شما امد شما انها را مهلت دهید تا سه روز اگر بعد از سه روز معاودت کرد او را بقتل
برسانید خبر ثانی روایتی است که مالک از یحیی بن سعید نقل نموده که چون رسول خدا صلعم را بسوی آسمان بردند عفریتی
از جن را دیدند که شعله از آتش بدست داشت و بجانب آنحضرت میرفت جبرئیل عرض کرد یا رسول الله میخواهی تعلیم کنم ترا
کلماتی چند که هر وقت که ان کلمات را بخوانی این شعله خاموش گردد و عفریت از شما دور شود فرمودند بلی عرض کرد این
کلمات را بخوان اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما ینزل من السماء و ما
یعرج فیها و من شر ما ینزل الی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل و النهار الا
طارقا یطرق بخیر یا رحمن خبر ثالث حدیث مالک است که گفت خالد بن ولید خدمت رسول خدا صلعم عرض کرد یا رسول الله
من بین خواب وحشت و اضطراب دارم فرمودند این کلمات را بخوان اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و من
شر عباده و من همزات الشیاطین ان یحضرون خبر چهارم احادیثی است که مشهور بلکه متواتر است از انکه رسول خدا صلعم
در لیلة الجن بسوی انها خروج نمود و آیات قران را بر انها تلاوت نمود و دعوت کرد انها را بسوی اسلام خبر پنجم
اخباری است که دلالت دارد بر انکه شیطان در عروق بنی آدم نفوذ دارد مثل نفوذ خون در بدن و عروق انها و ایضا
از رسول خدا صلعم روایت شده که فرمودند هیچ کس از بنی ادم نیست مگر انکه شیطانی بر او موکل است راوی عرض کرد
یا رسول الله شما هم فرمودند بلی من هم لکن خدا اعانت کرد مرا بر او و سالم ماندم مسئله بیست و یکم انکه مشهور از
علما رفته اند بسوی اینکه از برای جن قدرت هست بر نفوذ کردن در باطن انسان و معتزله انکار نموده اند این مطلب
را و مشهور استدلال کرده اند بوجوهی وجه اول انکه جن اگر عبارت باشد از موجودی که نه جسم باشد و نه جسمانی
پس در این هنگام معنا قادر بودن او بر نفوذ در باطن این است که قدرت دارد بر تصرف در باطن انسان و این معنی
بعید ندارد و اگر جن عبارت باشد از چیزی هوائی لطیف و نفوذ کننده گردد در این هنگام نفوذ در باطن بنی آدم
امتناعی ندارد وجه ثانی قول خدا تعالی که میفرماید لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ظاهر
این شریفه میرساند احتمال انکه بر تخبط نداشته بود مگر مانند بر خواستن مصروع و کسیکه او را شیطان مخبوط
کرده باشد بجهت مس کردن او وجه سیم اخبار یکه دلالت دارد بر اینکه شیطان نفوذ دارد در مجاری بنی آدم
مثل نفوذ داشتن خون در مجاری و این اخبار صریح است بر نفوذ داشتن او در بواطن انسان و اما منکرین
نیز استدلال کرده اند بدو وجه وجه اول قول خدا تعالی که حکایت از ابلیس مینماید و میفرماید و ما کان لی

علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ظاهر آیهٔ شریفه آنکه ای گروه مردمان و کسانیکه
اطاعت مرا کردید در دار دنیا نبود از برای من بر شما سلطنتی و تسلطی که شما را مجبور بر معصیت نمایم مگر آنکه من
دعوت کردم مر شما را بسوی معصیت و شما اجابت نمودید مرا پس شما مرا ملامت نکنید بلکه خود را ملامت کنید و این
آیه صریح است بر اینکه از برای شیطان نسبت با انسان بجز وسوسه و دعوت کردن بسوی باطل چیزی نیست دوم آنکه شکی
نیست که انبیاء مرسلین و علمای محققین مردم را امر مینمودند بسبب لعن شیاطین و تبری جستن از ایشان پس باید عداوت
در میان شیاطین نسبت بعلما و انبیا اشد و اعظم باشد و اگر ایشان قدرت داشتند بر نفوذ در باطن بشر و رسانیدن
بلاها در اندرون ایشان ظاهر است لازم بود که ضرر رسانیدن شیاطین نسبت با انبیا و علما بواسطه شدت عداوت اشد
و اعظم باشد و حال آنکه نه چنین است پس معلوم میشود که قدرت بر نفوذ ندارند مؤلف گوید جواب از هر دو وجه در نهایت
وضوح است اما وجه اول آنکه مستدل من حیث لا یشعر استدلال نموده بر مطلب خصم زیرا که دعوی کرده شیطان بنی آدم را
بطور دعوت نشر و منافاتی نیست که نفوذ او در بواطن مردم باشد ورای آن بلکه ما میگوئیم مراد از دعوت او نیست
مگر نفوذ در بواطن و القاء وسوسه در قلب چه بسیار واضح است که اگر قدرت بر نفوذ نداشت چگونه میتوانست وسوسه در
قلب نماید و اما وجه ثانی آنکه شبهه نیست در اشدیت و اعظمیت عداوت نسبت با انبیا و اولیا زیاده از سایر مردم و مستدل
چنین فهمیده که اظهار نکردن عداوت ملازمه دارد با عدم آن و حال آنکه نه چنین است چه بسیار میشود که شخص عداوت دارد
لکن بجهت عدم تسلط یا جهت دیگر اظهار عداوت خود را نمیکند و اظهار نکردن شیطان عداوت خود را از جهت این بوده که
چون مایوس بوده از ایشان اظهار نمینموده و اما در کمین ایشان بوده که اگر فرصتی بیابد عداوت خود را ظاهر نماید کما
اینکه بروز داد عداوت خود را نسبت بهر یک از انبیا آیا نشنیدی حکایت ایوب را که گرد با او هر چه کرد از فانی کردن
اولاد و زائل نمودن مال و صحت مزاج چون دانست که از عهده صبر او بر نمیاید در آخر الامر طمع بست بزوجه آنحضرت رحیمه
که شاید باین واسطه صبر آنحضرت را بر باید مسئله چهارم آنکه اتفاق کرده اند بر اینکه از برای ملائکه اکل و شرب و نوم و
نکاح نیست در تمام روز و شب مشغول تسبیح و تقدیس پروردگار خود هستند و اما جن و شیاطین از برای ایشان میباشد
اکل و شرب سابقا ذکر شد اخباری که استخوان و روث زاد جن است و از برای ایشان خواهد بود توالد و تناسل بدلیل قول
خدا تعالی که میفرماید افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی ظاهر معنی آنکه فرا میگیرید شیطان را با ذریه و اولاد او دوست
و اولیاء خود پس معلوم میشود که از برای او اولاد هست مسئله پنجم در بیان کیفیت وسوسه است و ابطال ایشان را
مستفاد میگردد و بعضی از علماء ذکر کرده اند آنست که شیطان در بدن شخص و بواطن او داخل میشود و سر خود را میگذارد
محاذی قلب او و القاء وسوسه در آن مینماید و استدلال نموده برای این مطلب بحدیثیکه از رسول خدا ص روایت شده
فرمودند شیطان جاری میشود در مجاری فرزند آدم مثل جاری شدن خون در بدن و مجاری او و بعد از آن فرمودند پس
تنگ کنید مجاری او را بواسطه جوع و گرسنگی و در حدیث دیگری وارد شده که فرمودند اگر نه آن بود که
شیاطین مطلوب قلوب فرزند آدم هر آینه نظر میکردند بسوی ملکوت سموات و ارض و بعضی از علما انکار کرده اند اصل مطلب
را و گفته اند این اخبار را باید تاویل نمود زیرا که محال است حمل کردن اینها را بر ظاهر خود و استدلال نموده اند بر
مدعای خود بوجوهی وجه اول آنکه اگر شیاطین نفوذ داشته باشند در بواطن انسان هر آینه لازم میاید یکی از
دو محذور یکی اتساع و فراخ شدن مجاری انسان دیگری تداخل اجسام و هر دو باطل است وجه دویم آنکه اخباری که
ذکر شد اگر نفوذ داشتند لازم میامد اضرار و ضرر رسانیدن ایشان با انبیا و اولیا و صاحبان دین و حال آنکه ضرری
احصا نشده است از ایشان وجه سیم آنکه شیطان از آتش خلق شده پس اگر نفوذ کند در بواطن انسان لازم خواهد بود

احتمال حرارت متمادی شدن بدن و حال آنکه هرگز کسی احتمال حرارت نکرده وجه چهارم آنکه شیاطین بفطرة مایل
هستند بمعاصی و فسق و کفر و شرک و ضربت میکرد بر این مطلب آنکه هر که زیادتر مرتکب معاصی شود نفوذ ایشان در قلب
وی زیادتر باشد و دوستی شان نسبت باو بیشتر و حال آنکه بالوجدان چنین نیست و کسانیکه ثابت نموده‌اند
وجود شیاطین را جواب داده‌اند این وجوه را اما جواب وجه اول آنکه اینها را که ایراد نموده مستدل وارد میشد بر فرض
آنکه شیاطین اجسام کثیفه باشند اما بنابر آنچه که مذهب حق است از آنکه اینها جواهر مجرد یا اجسام لطیفه هستند از قبیل هوا و ضوء ایراد
مرتفع خواهد بود و اما جواب از وجه ثانی در مسئله سابقه مشخص شد لکن جواب دیگر نیز گفته شده و آن اینست که در وجود تعلقات
عالم و ملائکه مانع شوند شیاطین را از اذیت کردن بعلما و انبیا علیهم السلام و اما جواب از وجه سیم آنکه کما اینکه حکمت مرحمت
کرده خداوند تعالی آتش نمرود را برد و سلامت کند بر ابراهیم علیه السلام جایز است که دفع نماید حرارت آتش شیاطین را از بنی آدم تا که اذیت
کنند آن حرارت در بواطن ایشان مؤلف گوید این مطلب صحیح است فرض آنکه مخلوق از آتش طبیعت آتش داشته باشند در اثر کردن و این
مطلب معلوم نیست بلکه خلاف آن شاید معلوم باشد بنابر این فرض ایراد از اصل نخواهد بود و اما جواب از وجه چهارم نیز در مسئله سابقه
ذکر شد اگر چه جواب دیگر هم داده شده لکن حق جواب اول است مسئله ششم در بیان تحقیق معنی وسوسه است بنابر آنچه غزالی
ذکر کرده است در کتاب احیاء العلوم گفته است بدانکه [illegible] گفته است [illegible] که از آن ابواب وارد
میشود در قلب احوال مختلفه و مثل آن مثل نشانه است که تیرها از اطراف بر آن زمین مسطح نسبت یابد و از همه جانب بر آن نشانه تیر کنند و مثل آئینه
که در جائی نصب باشد اشخاص چند با آینه از محاذی آن عبور کنند پس دیده میکرد عکس هر صورتی در حین محاذات با آینه و
مثل حوضی است که در اطراف آن نهرها مختلفه باشد جمیع آن نهرها داخل آن شده باشد از حوض پس وارد میشود بر آن حوض نهرها مختلفه
و چون این مقدمه را دانستی بدانکه قلب محل توارد آثار مختلفه است و توارد آن آثار بر سبیل تدریج خواهد بود نه بر سبیل
اجتماع باین معنی که زیاده از یک اثر وارد قلب نمیشود و آن آثار یا از آثار حسیه است که حواس پنجگانه باشد یا از آثار باطنیه است که از
قبیل شهوت باشد و غضب و خیال و اخلاق راسخه در نفس انسان باشد پس اگر یکی از حواس ظاهره احساس شود چیزی لا بد اثری در
قلب حاصل خواهد شد که آن اثر مانع است از احساس شیئی دیگر مثلا هر گاه باصره مشغول شود بدیدن چیزی بحیثیتی که تمام التفات با
داشته باشد لا بد در قلب اثری حاصل میکردد که آن اثر قلب را از میل دادن بعمل کردن سایر حواس [illegible] و همچنین است
هر گاه هیجان کند در قلب شهوت یا غضب حاصل میشود در قلب اثری که آن اثر مانع است از دخول اثر دیگر و اما اگر انسان ممنوع شود
ادراکات حواس ظاهره بخیالات ثابته در نفس بحال خود خواهد بود و همیشه منتقل میشود از خیالی بخیال دیگر و بحسب انتقال خیال
از چیزی بچیز دیگر منتقل میشود قلب از حالتی بحالت دیگر پس قلب همیشه در تغیر و تاثر است بواسطه این اسباب و اخص آثار حاصله
در قلب خواطر است یعنی آنچه که عارض در قلب میشود از ادراکات و علوم و افکار اما بر سبیل تجدد و اما بر سبیل تذکر و اینها
خواطر نامیده شده بجهت آنکه خطور در خیال میکند بعد از آنکه قلب غافل از اینها بود پس خواطر چیزهائی را گویند که محرک اراده
باشند و اراده نیز محرک اعضا خواهد بود و چون دانستی آنچه را که ذکر شد پس بدانکه خواطر که محرک اراده هستند دو قسم
خواهند بود بجهت آنکه یا دعوت میکنند بسوی چیزی که عاقبت آن خیر است یعنی چیزیکه متضمن نفعی باشد یا دعوت میکنند بسوی چیزیکه
عاقبت آن شر و متضمن ضرر باشد چونکه این دو خاطر مباین اند تفاوت کلی مباین شدند از این جهت هر یک باسمی تعیین نموده‌اند
اولی را الهام نام گذارده‌اند و دویمی را وسوسه مسئله هفتم در بیان تحقیق آنچه را که غزالی ذکر نموده در این مقام و بدانکه
مطلب موقوف است بر یاد کردن تنقیح و توضیح در مقامی میگوئیم قبل از شروع در اصل مقصود لازم است چند مقدمه
اما مقدمه اولی آنکه شکی نیست که اشیا بر دو قسم است [illegible] مطلوب محبوب و بعضی مهروب مبغوض [illegible] از این
دو قسم یا آنست که محبوبیت و مبغوضیت آنها بالذات است یا بالغیر و شکی نیست که هر چه که بالذات مطلوب باشد مطلوب

یا بتبع هم باشد یا آنکه هر چه که بالذات مبغوض است بالتبع هم باشد و الا لازم میاید یا دور و یا تسلسل که در محل خود بطلان هر یک
بیان شده است و اما مقدمه ثانیه آنکه باستقراء ثابت شده است که مطلوب بالذات لذت و سرور است و مبغوض بالذات
الم و حزن است و هر چه وسیله باشد بسوی لذت و سرور آنها را مطلوب للغیر گویند و هر چه وسیله بسوی الم و حزن باشد آنرا
مبغوض للغیر خوانند و اما مقدمه ثالثه آنکه لذیذ در نزد هر یک از قوای نفسانیه شئ دیگر خواهد بود مثلا لذیذ در نزد
قوه باصره غیر از لذیذ در نزد قوه سامعه است و هکذا لذیذ در نزد قوه شهویه و غضبیه و عقلیه هر یک چیزی است مستقل و ربطی با
یکدیگر ندارد و اما مقدمه چهارم آنکه هر گاه قوه مدرکه موجود در خارج در یک چیزی نمود لازم میاید از ادراک کردن ان بعد از آنچه
را واقف شد ذهن بر کنه و ماهیت ان و از واقف شدن بر کنه ان لازم میاید علم باینکه ان شئ لذیذ باشد یا مولم یا خلو
آن از لذت و الم پس اگر عالم شود یا اعتقاد بهم رساند که لذت ان لابد مایل بان خواهد شد کما اینکه اگر اعتقاد نمود مولم بودن انرا
البته تنفر از او بهم خواهد رسانید و اگر نه لذت او را دانست و نه مولم بودنش نه رغبت بتحصیل ان نماید و نه تنفر از ان نماید
و اما مقدمه پنجم آنکه علم بلذیذ بودن شئ موجب میشود تحصیل انرا و متمکن صحیح معا اقوی در مقابل نبودن آن باشد مثلا
هر گاه طعام لذیذی استقبال شخص بکند از ان رغبت و میل بان حاصل میشود در صورتیکه معارضی که موجب ضد میل او شود
در آن بهم نرسد بخلاف آنکه فرض شود ضرری در آن پس در این صورت انصراف حاصل خواهد شد و اما مقدمه ششم در بیان
آنکه این ترتیبی که ذکر شد لا لذت در اینکه افعال حیوانیه نیز بجمیعها مراتب خواهد بود مرتب لابد و عقلی زیرا اگر افعال صادره
از حیوانات مصدر بهم نرساند قوائی هست که در عضلات انسان موجود است الا آنکه قواها بنفسها موجب صدور فعل نمیشود زیرا
که شخص قوای بر فعل و ترک هر دو دارد پس مصدر صدور فعل بودن قوی محتاج است بضم کردن شئ دیگر بسوی آن که او را اراده
میگویند و اراده لابد باید مسبب باشد از علم بکنه و ماهیت آن فعل یعنی اگر عالم شود بمولم و موذی بودنش اراده ترک نماید چون
معلوم شد که اراده مسبب است از علم بلذت و الم پس میگوئیم اگر علم حاصل شود بفعل خود انشاء لازم اید محذور دور و یا تسلسل
پس باید حصول آن از التفات بعلوم و ادراکات و تصوراتی باشد که حاصل میگردد در نفس از اسباب خارجیه که عبارت از اتصالات
فلکیه باشد همچنانکه جماعتی خیال کرده اند و این مذهب باطل است یا آنکه سبب حقیقی مراد باشد باین معنی که خداوند خلق فرموده اعتقاد و علوم
در قلب چون انتفی این مقدمات باید ثابت نمایند که اشخاصیکه نفی کرده اند شیاطین و وساوس انها را میگویند مصدر قریب ایه
افعال حیوانی این قوائی است که مرکوز در آورده و عضلات واقع شده است و ثابت شد که این قوه مصدر از برای صدور فعل و
ترک فعل نمیشود مگر بانضمام اراده و میل معلوم شد که اراده از لوازم شعور و علم بلذیذ بودن شئ است یا مولم بودن آن و ایضا
ثابت شد که حصول شعور و علم لابد است از اینکه یا بتوسط حلول که بر خلاف باشد انرا ابتداء یا بواسطه مراتب سابقه هر یک
این مذکورات در استلزام ما بعد خود بروجهیکه مذکور شد و معلوم شد که ترتیب هر یک از این امور بر ما قبل خود امری است
لازم و واجب لابد است پس هر گاه انسان احساس نمود شئ را و تعقل کرد دید باینکه طبع مایل باو است البته رغبت بسوی آن مینماید و
همینکه طبع مایل باو شد البته قوا را حرکت میدهد بسوی طلب و ایجاد فعل و چون این مراتب حاصل شد لابد فعل حاصل خواهد شد
پس بنا بر آنچه ذکر شد از مراتب وجود و عدم شیطان و وسوسه کردن او در صدور فعل علی السوا خواهد بود زیرا که اگر مراتب
مذکوره حاصل شود لابد فعل حاصل میشود در خارج خواه شیطانی باشد یا نباشد و اگر مجموع مراتب مذکوره حاصل
شود فعل حاصل نخواهد شد خواه شیطانی باشد یا نباشد پس معلوم شد که قول بوجود شیطان و قول بوسوسه او یاوه
خواهد بود بلکه جواب اینست که اگر اتفاق افتد حصول این مراتب در طرف نافع انرا الهام گوئیم و اگر اتفاق افتد در طرف ضار انرا وسوسه
خوانیم و همین است تمام کلام در تقریر اشکال و جواب از آن اینست که تمام آنچه را که ذکر نمودی صحیح و متین است لکن ممکن است که افعال
نامتناهی باشد از اضلال شیطان و در امتذکر نماید و چون متذکر شود مترتب شود بر تذکر او اراده و میل بر فعل مترتب شود

فعل و اراده پس شیطان خارج موجب آنکه مشیت و هیچ همین معنا اشاره شده است بقول خدا تعالی که حکایت از ابلیس میفرماید
میفرماید ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی یعنی نبود مرا بر شما سلطنتی بر شما در ارتکاب معاصی مگر آنکه
شما را دعوت کردم و شما اجابت نمودید مرا مسئله هشتم در بیان قول کسانیکه گفته‌اند شیاطین قدرت بر زنده کردن
و میرانیدن دارند بلکه بعضی از ایشان از برای شیطان قدرت بر زنده کردن و میرانیدن و بر خلق نمودن اجسام و تغییر دادن
اشخاص را از صورت اصلیه خود و بعضی دیگر از اینها منکر شده‌اند جمیع مذکورات را و گفته‌اند که شیاطین را قدرت بر این
امور نیست لکن دلیلی برای مدعی خود ذکر نکرده‌اند اما اصحاب ما اما منهم رضوان الله علیهم بجهت آنکه اقامه دلیل نموده
اندکه قدرت در ایجاد و تکوین و احداث اختصاص دارد بذات اقدس باری جلت عظمته و بجز ذات اقدس احدیت احدی
دارای این صفات نخواهد بود پس از این جهت بعضی اقامه دلیل باطل میکرد در مذاهب دیگر زیرا که اقامه دلیل بر مدعای
خود اقامه نکرده‌اند و اما معتزله چونکه مسلم داشته‌اند قدرت ایشان را در بعضی از حوادث لهذا محتاج شده‌اند که دلیل
اقامه کنند بر عدم قدرت شیاطین بر خلق نمودن اجسام و زنده کردانیدن و دلیل اینها این است که میگویند شیطان جسم است
و هر جسمی قادر است بقدرت و قدرتی که از برای ما ثابت است صلاحیت ندارد از برای ایجاد و خلق کردن اجسام پس
باید شیاطین هم قادر نباشند بر ایجاد و خلق کردن و حاصل این استدلال مبتنی گردید بر سه مقدمه مقدمه اولی آنکه
شیطان جسم است و بتحقیق که مبتنی داشته‌اند بر این مقدمه آنکه ما سوای خداوند بارک جلت عظمته یا خود محتاج بمکان است
یا حلول دارد در چیزیکه او محتاج بمکان است و در اینمقدمه شبهه نیست و اما مقدمه ثانیه آنکه هر جسمی قادر است بقدرت
بتحقیقکه مبتنی کرده‌اند این مقدمه را بر تماثل اجسام و حاصل معنای آن این است که اگر یکفرد از افراد جسم قادر
بالذات باشد باید جمیع اجسام قادر بالذات باشند و بطلان اینمطلب در محل خود ثابت شده است و اما مقدمه ثالثه آنکه گفتند
قدرت موجوده در ما صلاحیت ندارد از برای خلق اجسام پس واجب است که قدرت موجوده در شیاطین هم صلاحیت
نداشته باشد از برای خلق اجسام و این مطلب مسلم است بر فرض ثبوت مقدمه ثانیه لکن بطلان آن محقق است زیرا که
جایز است که گفته شود چه ضرر دارد که از برای شیاطین قدرتی حاصل باشد مخالف با این قدرتیکه حاصل است
از برای ما و آن قدرت صلاحیت داشته باشد از برای خلق کردن اجسام بدرستیکه لازم نمی‌آید از عدم وجود شیئی
در بطلان امتناع وجود آن باب در بیان عموم حیوانات و اصناف اینها و آیات و اخبار وارده در این باب
بسیار است ولی چون مقصود اختصار و انتخاب است از ذکر تمام اینها ذکر مینمائیم اما آیات آنچه را که اشاره
میشود چند آیه است اول قول خدا تعالی که در سوره انعام میفرماید و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون ظاهر مفاد آیه شریفه آنکه هیچ حیوانی نیست که بر روی
زمین راه برود و هیچ طائری نیست که بدو بال خود طیران نماید مگر آنکه اینها هم مثل شما بنی آدم امتی هستند و ما فروگذار نکردیم
در قرآن چیزی را یعنی جمیع آنچه را که متعلق بعباد و بعامه جمیع مخلوقات است ذکر نمودیم در قرآن و از فراء نقل شده که هر صنفی از
حیوانات امتی هستند و در حدیث وارد شده که اگر نبود آنکه کلاب امتی بودند و تسبیح خدا را مینمودند هر آینه امر بقتل اینها مینمودم و
یعنی چونکه اینها امتی هستند که بر اینها رسولی مبعوث شده و بواسطه آن رسول تسبیح خدا را مینمودند از این جهت منع از قتل اینها
نمیکنم و بدانکه مفسرین در تفسیر مماثلت حیوانات و طیور با انسان اختلاف نموده بر چند قول قول اول قول بعضیست که حمل
از ابن عباس نقل کرده است که مراد از مماثلت آن است که خدا را میشناسند و حمد و تسبیح او را بجای آورند و این قول اختیار جمع
کثیری از معتزلین است و گفته‌اند که حیوانات خدا را میشناسند و تسبیح و تحمید او را میکنند و استدلال نموده‌اند بر این باب
شریفه و ان من شیء الا یسبح بحمده یعنی هیچ چیزی از موجودات نیست مگر آنکه تسبیح میکنند خدا را و باین شریفه کل قد علم صلوته

و تسبیح و استدلال نموده اند نیز بحدیث ابی درداء که از معصوم روایت نموده شده اند که فرموده اند عقول بهائم قاصر است از همه اشیاء مگر
چهار چیز اول معرفت شناختن خدا ایشان دویم طلب کردن روزی سیم شناختن ذکر و انثی چهارم مهیا شدن هر یک از ذکر
و انثی برای دیگری و در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند اگر کسی گنجشکی را عبث بقتل رساند روز قیامت
آن عصفور بسوی خدا شکایت خواهد نمود و عرض کرده میگوید پروردگارا خود دانا بدرستیکه فلان شخص مرا بقتل رسانید بدون
آنکه فائده و نفعی بر کشتن من مترتب شود و نگذاشت که مرا از گیاه زمین بخورم قول دویم اینکه بعضی ذکر کرده اند که
مراد از مماثلت بودن حیوانات جماعات کثیره و شباهت داشتن بعضی ببعض دیگر و مانوس شدن انها بعضی ببعضی و متولد
شدن انها بعضی از بعض دیگر و مخفی نماند که حمل کردن این تشبیه را بر این معنی خالی از فائده نخواهد بود قول سیم اینکه نسبت
خطابی از سفیان بن عیینه روایت نموده که در حین نزول این آیه گفت نیست هیچیک از افراد بنی آدم مگر اینکه شباهت دارد ببعض
حیوانات و از هست بعضی از انها حمله مینمایند مانند حمله کردن شیر و بعضی شبیه بگرگ هستند و بعضی فریاد میکنند و بانگ
میزنند مانند عوعو کردن سگ و بعضی خود را آراسته میکنند مانند طاوس و بعضی شبیه هستند بخنزیر که اگر غذا پاکیزه
و طیبی بجانب او افکنی اعراض مینماید لکن اگر شخص تخلی کند بعد از ان برخیزد از محل تخلی خود فورا و بشتابد از غایط ان شخص بعد
نماید بعضی از انها کسیست که اگر صد حکمت برای او گفته شود یکی از انها را حفظ نخواهد نمود لکن اگر خطا گفته شود ضبط
نماید بعد از ان گفت ای برادر بدان بدرستیکه تو نظر بهائم و حیوانات محشور هستی مبالغه و اهتمام نما در احتراز کردن از انها
آیه دویم در سوره نحل میفرماید و لله یسجد ما فی السموات و الارض من دابة ظاهر مفاد این کریمه آنکه از برای خدا سجده میکنند جمیع
در آسمانها و زمین است و چونکه لفظ ما موصوله غالبا استعمال در غیر ذوی العقول میشود از این جهت این عام میشود نسبت بجمیع
موجودات از نباتات و جمادات در این هنگام پس در این هنگام سجود هر یک از موجودات غیر از سجود دیگری خواهد بود مثلا سجود نباتات
کذا در حجر مبرزمین است سجود انسان بخم شدن سجود جمادات تمکین است و تسلیم و قدر جامع ما بین جمیع معانی خضوع است
یعنی هر یک از موجودات بحسب حال خود خضوع و خشوع میکنند از برای پروردگار خود آیه سیم نیز در سوره نحل است که میفرماید
الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون و ظاهر مفاد این تشبیه آنکه آیا مشاهده
نکردند و ندیدند اصناف طیور را که چگونه طیران در هوا مینمایند بدون آنکه کسی انها را نگاه دارد و نگاه نمیدارد انها را مگر
خداوند عالم و بدرستیکه طیران انها هر اینه آیات و علامات عبرتی است از برای کسانیکه ایمان بخدا آورده اند و پوشیده نماند
دلالت داشتن این آیه صریح بود بر آن بر کمال قدرت و نهایت حکمت حضرت باری جلت قدرته نسبت بخلقت طیر و هوا هر یک را
بدین نحو خاص که مجموع خلقت هر دو موجب شد طیران را که اگر یکی از انها یا هر دو را بنحو دیگر خلق مینمود هر اینه طیران ممکن نمیشد
بدرستیکه عطا فرموده اصناف طیور را دو بال که انها را میگشایند بعد از جمع مینمایند مثل کسیکه در آب شناگری کند و خلق
فرموده هوا را لطیف و رقیق بقسمیکه اشیا را استبانه کرده و دریدن ان و نفوذ نمودن در آن اگر چنین نبود هر اینه طیران
ممکن نبود و نسبت امساک و نگاه داشتن طیور را در هوا بسوی خدا باعتبار عطا کردن اسباب و آلات امساک است که بال باشد
آیه چهارم در سوره نور میفرماید الم تر ان الله یسبح له من فی السموات و الارض و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه و الله علیم بما
یفعلون یعنی آیا ندیدی بدرستیکه تسبیح میکنند خدا را کسانیکه در آسمانها و زمین هستند و طیور حالا که نیکو صف کشیده اند
و جمیع انها میدانند صلوت و تسبیح خود را و خدا عالم است بانچه انها میکنند و در جای دیگر میفرماید و الله خلق کل دابة من
ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر ظاهر
مفاد این تشبیه آنکه خداوند منت گذاشت بر جمیع مخلوقات حیوانیه از انسان و غیر انسان و خلق فرموده انها را از آب بعضی
سر یعنی خلقت انها از ابتدا پس بعضی از انها حیوانات که از آب باشد حکمت اقتضا نمود که خلقت ایشان بر این طریق باشد که با شکم راه

بروند و بعضی دیگر که انسان باشد حکمت مقتضی شد که با دو پا راه بروند و بعضی دیگر که حیوانات دیگر باشند بچهار پا راه بروند
و خدا خلق میفرماید هر چه را که میخواهد بهر طریق که مشیتش تعلق بگیرد و حکمتش اقتضا نماید و خدا قادر است بر هر چیزی
بدانکه سئوالی که درین آیه ایراد است چند شده اول آنکه در این آیه فرموده با آنکه جمیع حیوانات را از آب خلق فرموده و حال آنکه
بسیاری از آنها را از غیر آب خلق فرموده از قبیل ملائکه که از نور خلق شده اند و از قبیل جن که از آتش خلق شده اند و مثل آدم که از خاک خلق
شده و عیسی که از روح خلق شده بدلیل قول خدا تعالی که میفرماید فنفخنا فیه من روحنا و ایضا بسیاری از حیوانات مشهود و محسوس
که آنها از غیر نطفه خلق شده اند از قبیل موش و عقرب و امثال آنها ایراد ثانی آنکه منحصر نیستند حیوانات بانچه در آیه ذکر شد
بجهت آنکه بسیاری از حیوانات هستند که بر زیاده از چهار پا مشی مینمایند از قبیل عقرب و عنکبوت و بعض حیوانات دیگر که ذکر شد که
چهل چهار پا دارند ایراد ثالث آنکه مراد از مشی راه رفتن است با پا نه کشیدن شکم بر روی زمین پس بنا بر این باید صحیح نباشد مشی را
نسبت بمار دادن اما جواب از ایراد اول آنکه اصل جمیع مخلوقات آب است بدلیل الحدیثی که وارد شده خلاصه مضمونش اینست که
اول چیزی که خدا خلق فرمود جوهری بود بعد از آن بعین هیبت بسوی او نظر نمود آب گردید پس خلق فرمود از آب هوا و آتش و نور را
چونکه مقصود بیان اصل خلقت بود درین آیه و اصل و اول مخلوقات هم بنا بر این حدیث آب بود از این جهت صحیح است نسبت دادن خلق حیوانات
را با آنکه از آب خلق شده اند و ایضا جواب دیگر آنکه مراد از دابه حیواناتی هستند که بر روی زمین راه میروند پس شامل ملائکه و جن
نیست و اما ایراد با آنکه بسیاری از حیوانات مخلوق از آب نیست و از غیر نطفه خلق شده جواب میگوئیم که چون حیواناتیکه از آب و از نطفه
خلق شده اند بسیارند و آنهائیکه از غیر نطفه خلق شده قلیل و کم هستند ضرری ندارد نسبت دادن با آنکه جمیع از آب خلق شده از باب
تغلیب یا آنکه چونکه تعیش و زندگانی جمیع حیوانات بآبست که اگر آب نبود حیوانی باقی نبود پس از این جهت صحیح است نسبت خلقت آنها
با آب از جهت آنکه آب منشا و مایه بقا و باعث زندگانی آنهاست و اما ایراد و جواب ثانی آنکه لفظ دابه در آیه مطلق است و این قاعده در
نقل خود مسلم است که مطلق منصرف میشود بشایع از افراد خود و بسوی افراد نادره نظر ندارد و شکی نیست که حیواناتیکه صاحب
زیاده از چهار پا هستند نادر است حکمت بغیر آنها و ایضا جواب دیگر از فاضلی نقل شده که حیواناتیکه زیاده از چهار پا دارند اعتماد
در وقت راه رفتن بر زیاده از چهار پا نمیکنند پس گویا مشی آنها حقیقة بچهار پا است و ایضا جواب آنست که قبول نداریم که
مقصود بیان حصر حیوانات باشد بلکه آنچه ذکر شده است در آیه اظهر و اشیع افراد است و شاهد بر این است قول خدا تعالی که بعد
از و منهم من یمشی علی اربع میفرماید یخلق الله ما یشاء یعنی خدا خلق میفرماید غیر از این انواع دیگر را اگر بخواهد پس معلوم میشود
که غرض بیان اختلاف حیوانات است در کیفیت خلقت نه حصر آنها در آنچه ذکر شد و اما جواب از ایراد سیم اینکه نسبت مشی را بشکم
دادن از باب استعاره است و از جمله آیات بسیاری از آیات سوره نمل است که از جمله آنها این آیه شریفه یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و
اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین و این آیه شریفه حکایت از قول سلیمان بن داود است که میفرماید ای گروه مردم بدانید بدرستیکه
مرغان نطق طیر و لسان مرغان را که هر کدام به چه تکلم میکنند کلام آنها را میفهمیم و عطا کرده شده ایم ما از هر چیزی بدرستیکه
همانا این از فضل ظاهر و هویدا است و اما اخبار بسیار درین باب وارد شده است بسیار است چون وضع کتاب بر انتخاب است
بعضی از آنها ذکر میشود در کتاب تفسیر علی بن ابرهیم و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند هیچ طیری از طیور
و وحشی از وحوش صید نمیشود مگر بواسطه تغافل و غفلت او از تسبیح خدا و در حدیث دیگر نیز از آنحضرت روایت
شده که فرمودند پیش از آنکه فرزندان آدم برادر خود را بقتل برسانند جمیع طیور و وحوش و سباع کرد رندگان با هم محشور و
مخلوط بودند و چون قابیل بقتل رسانید هابیل هر یک از آنها از غیر صنف خود علیحده گردیدند و در حدیث دیگر از سید صفیا
امیر المؤمنین ع روایت شده که فرمودند که رسول خدا که تشنه بر آهوئی که در خیمه بسته بود چون نظر آهو بر آنحضرت افتاد
خداوند عز و جل گویا فرمود آهو را با نسان بر داشته عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه مرد و طفل شیر اده گرسنه و تشنه دارم

[illegible]

واین چنانم برایشان دشوار است چون انها بغرفا با زوجهها خود را شیرها هم نا بنا مراجعت کنم مرا بگجا خود بنشیند فرمودند چکونه من این
کار را بنمایم و حال انکه تو الحال مملوک تو محسوب هستی که ترا صید کرده اند عرض کرد بلی یا رسول الله لکن مراجعت میکنم پس آنحضرت
از اهو عهد و میثاق گرفتند که مراجعت نماید و او را رها کردند اهو رفت و بعد از اندک زمانی اهو مراجعت کرد در حالتی که پستانها
خالی از شیر بود پس رسول مکرم بدست مبارک اهو را بجای خود بستند و پرسیدند این اهو از کیست عرض کردند مال بنی فلان است
پس آنحضرت نزد انقوم رفتند صاحب اهو از جمله منافقین بود همینکه انحضرت را دید اسلام اورد رسول خدا صلعم فرمودند این اهو را
بمن بفروش عرض کرد یا رسول الله فدای او را رها میسازم پدر و مادرم فدای تو باد بعد از ان انحضرت فرمودند اگر حیوانات میدانستند
موت را چنانچه شما میدانید هر اینه نمیخوردید شما انها را فربه چاق یعنی اهو را ترک میکردند از کیان علفها مرا اگر هرگز چاق
و فربه نمیشدند و دیگر در کتاب اختصاص از ابن عباس روایت شده که گفت در خدمت امیرالمؤمنین عم نشسته بودیم که ناکاه جمعی از عجم وارد
شدند و بر آنحضرت سلام نمودند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین عم ما بسوی شما امده ایم برای انکه سوال کنیم از شش خصلت اگر
سوالات ما را جواب بکوئید ایمان بشما بیاوریم و تصدیق نمائیم قول شما را فرمودند سوال کنید هر انچه بخواهید تفقه و دانستن و عالم
شدن نه انکه بجهت تجربه و امتحان نمودن و از من عرض کردند بفرمائید که اسب چه میکوید در وقت شیهه کشیدن و چه میکوید حمار
در وقت فریاد کردن و چه میکوید دراج در وقت صیحه کشیدن و چه میکوید قبره در صفیر خود و چه میکوید خروس در صیحه خود
پس آنحضرت فرمودند هرگاه در قبیله دو فرقه با شمشیرها کشیده بسوی یکدیگر بروند اسب سر خود را بلند میکند و میکوید
سبحان الملک القدوس و اما حمار ذکرش اینست که میکوید لعن الله العشارین یعنی خدا لعنت کند عمال گمرک و راهداران و اما خروس
در سحرها میکوید اذکروا الله یا غافلین یعنی ای کسانیکه غافل دارید یاد خدا کنید و اما دراج میکوید الرحمن علی العرش استوی و اما
قبره میکوید اللهم العن مبغضی ال محمد یعنی خداوندا لعنت کن دشمنان ال پیغمبر را پس انجماعت عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما ایمان اوردیم
بخدا و تصدیق نمودیم شما را و شهادت دادیم ... کرد در روی زمین از شما عالمتر کسی نیست فرمودند میخواهید یاد تر بکویم ...
عرض کردند بلی یا امیرالمؤمنین فرمودند اسب هنگامیکه از برای فرس در هر روز سه دعا مستجاب خواهد بود در اول روز میکوید اللهم
وسع علی سیدی الرزق یعنی پروردگارا توسعه بده و زیاد کن رزق صاحب مرا و در وسط روز میکوید اللهم اجعلنی احب الی سیدی من
اهله و ماله یعنی پروردگارا مرا بکردان در نزد صاحب خود عزیزتر از اهل و مال او و در اخر روز میکوید اللهم ارزق سیدی
علی ظهری الشهادة یعنی پروردگارا روزی کن صاحب مرا که در پشت من سوار شود در راه تو جهاد کند تا انکه شهید شود و در کتاب
نوادر راوندی از امام جعفر صادق عم روایت شده و انحضرت از ابا طاهرین خود روایت نموده که در روزی ابوذر غفاری در پشت
بروی میخوابید و در میان خاک میغلطید در حین غلطیدن مثل کسیکه حرف بکوید بود ابوذر رضی الله عنه گفت این طلب
تو الان بوده است و دعا مستجاب شد کسانیکه انجا حاضر بودند گفتند ابوذر تو امر شده است با حیوانات تکلم مینمائید تو
گفت انجماعت شما را چه میشود عرض کردند دیدیم شما را که با حیوانات تکلم مینمودید ابوذر گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمودند
وقتیکه اسب در میان خاک بغلطد دعا میکند هر دو مستجاب میشود دعا اولش اینست که میکوید پروردگارا قرار بده مرا
در نزد صاحبم بهترین اموال او و دعای دوم اینست که میکوید پروردگارا مقدر فرما از برای صاحب شهادت را بر پشت من و
در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا صلعم فرمودند که چون زن و جمیع ملتفت شوید و وحوش و سباع هر یک جنس خود را ندا میکنند
و این کلام امیکنو سلام علیکم بود صالح و در حدیث دیگر وارد شده که رسول خدا صلعم فرمودند روزی ... امام زین
العابدین عم نشسته بودند و جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند که ناکاه اهوئی نزد انحضرت امد و خود را حرکت داد و دستهارا
بر زمین زد حضرت فرمودند میدانید این اهو چه میکوید عرض کردند نه یا ابن رسول الله فرمودند میکوید فلان بن فلان قرشی
بچه مرا صید نموده است امروز شما با و بفرمائید که بچه مرا رد کند تا او را شیر دهم تا میا با ورد کنم پس انحضرت با اصحاب فرمودند

بگویم بخوانند فلان بن فلان که بره این آهو را صید نموده پس آنحضرت از پیش و اصحاب از عقب روانه شدند تا آنکه بدر خانه صیاد رسیدند
چشم صیاد چون بر آنحضرت افتاد عرض کرد یا رسول الله قدم شما برای چه بخانه من تشریف آوردید فرمودند قسم میدهم ترا بحقیکه
مرا بر نبوت داشته که این بچه آهو را که امروز صید نموده او را بیرون کن صیاد فورا فرزند آن بچه آهو را آورد مقابل مادرش رها
گذارد بعد از آن حضرت فرمودند خواهش میکنم از تو که این بچه آهو را رها کنی عرض کرد بدیده منت دارم پس آن بچه آهو را رها
نموده از دنبال مادرش روانه شد و در حین رفتن دم خود را حرکت میداد مثل کسیکه اظهار تملق نماید حضرت فرمودند آیا میدانید
که این آهو چه میگوید عرض کردند نه یا بن رسول الله فرمودند میگوید خداوند اهل غایب و مسافرهای شما را بسوی شما برگرداند
و بیامرزد علی بن الحسین علیهما السلام را همچنانکه فرزند مرا بسوی من رد نمود و در حدیث دیگر از محمد بن حسن ابی خالد روایت
شده که گفت در خدمت حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام بودم بیرون مکه میرفتیم چون وارد ابواء شدیم مادر گوسفندی
را دیدیم از دنبال بچه خود میدوید و فریاد میکرد تا آنکه از بره او جدا ماند آن بره و رسید بچه و گفت بره مراجعت نمود و همراه
مادر روانه شد پس اصحاب فرمودند آیا میدانید این گوسفند چه گفت گفتیم نه بحق خدا قسم فرمودند طفل خود گفت برگرد بسوی
گله گوسفند بدرستیکه سال قبل خواهرت از این موضع گذاردم گرگها او را خوردند و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق
از پدرانش علیهم السلام روایت شده که شخصی یهودی خدمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد یا محمد خبر ده مرا از صدا
کردن حمار و اسب و دراج و قنبره و ضفدع که هر یک چه میگویند در وقت آواز دادن پس آنحضرت ساعتی بزمین نگریستند بعد
از آن سر مبارک خود را بلند نمودند و فرمودند بجوانمردی اعاده کن سؤال خود را یهودی ثانیا اعاده نمود فرمودند اما
حمار میگوید خدا لعنت کند جماعت عشار را یعنی کسانیکه باج میگیرند و اما اسب میگوید الملک لله الواحد القهار و اما
دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی و اما خروس میگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح و اما ضفدع میگوید اذکروا الله
یا غافلین و اما هدهد میگوید رحمک الله یا داود یعنی خدا ترا رحمت کند ای پسر داود و اما قنبره میگوید خدا لعنت کند
دشمنان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از امیر المؤمنین ع روایت شده در تفسیر شریفه انا
عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فرمودند خداوند عرض نمود بار امانت را که ولایت ما باشد بر آسمانهای
هفتگانه و ثواب و عقاب که هر که قبول کند مستوجب ثواب باشد و هر که قبول نکند مستحق عقاب باشد آسمانها عرض کردند
پروردگارا ما را توانائی این بار گران نیست چونکه منوط بثواب و عقاب است ولیکن متحمل میشویم لکن بدون ثواب و عقاب
و بعد خداوند عرضه داشت ولایت ما را بر طیور و اول کسیکه از آنها قبول نمود و ایمان آورد باز سفید و قمری که در آخر
از عصافیر بودند و اول کسیکه انکار نمود از آنها بوم و عنقا بودند و اما بوم از صفت و این است در روز ظاهر نمیشود
دشمنی بوم سایر طیور با او و اما عنقا پس در دریاها پنهان شد و بعد خداوند ولایت ما را عرضه داشت بر زمینها
پس هر بقعه که ایمان آورد در قبول نمودن ولایت ما اهل البیت خداوند او را پاک و پاکیزه کرد و گیاه و میوه ها را شیرین و گوارا
نمود و آبش را هم زلال و صاف کرد و هر بقعه که انکار نمود ولایت ما را خداوند او را شوره زار نمود و گیاهش را تلخ و حنظل
کرد و میوه اش را عوسج و تلخ قرار داد و آبش را شور و بدمزه کرد بعد از آن فرمودند وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا یعنی قبول نمود ولایت و امامت ما را با آنچه که در اوست ثواب و عقاب و ایمان آورد باز انسان امت محمد ص است
بدرستیکه ظلوم و جهول هستند یعنی هر که او حمل نمود این بار امانت را بدرستیکه ظلم نموده است بنفس خود و جاهل بوده است بامر
پروردگارش و در کتاب ... از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند وقتیکه ابراهیم را در آتش انداختند همه حیوانات
در روی زمین نمودند که آن آتش را خاموش بکنند مگر وزغ که او آتش را میافروخت پس آنحضرت از این جهت امر بقتل او نمودند
و در حدیث دیگر از انس بن مالک از رسول خدا ص روایت نموده که فرمودند سب نکنید ضفادع را بدرستیکه صوتهای آنها تسبیح

وتقد

و تقدیس و تکبیر است بلی بدرستیکه حیوانات روی زمین استغفار نمودند و طلب مغفرت کردند از پروردگار خود که آتش را از ابراهیم ع
خاموش کنند خداوند از زبان دعای ایشان را بجز ضفادع نپسندید پس آنها رو نمودند بسوی آتش خداوند ندا باو داد که آتش را بر ایشان آب کردانید
و در حدیث دیگر روایت شده که مرغی که او را هدهد میگویند بخدمت سلیمان ع آمد و عرض کرد السلام علیک یا نبی الله حضرت فرمودند
و علیک السلام یا هدهد بعد از آن فرمودند بمن بگو باعث چه چیز است که نمیخوری از زرع عرض کرد یا نبی الله بجهت آنکه آدم معصیت خدا را نمود
بواسطه آن از این جهت من او را نمیخورم فرمودند سبب چیست که آب نمیخوری عرض کرد یا نبی الله بجهت آنکه خدا قوم نوح را با آب
غرق نمود از این جهت من او را نمیخورم فرمودند برای چه ترک نموده معموره را و در خرابها مسکن نمودی عرض کرد بجهت آنکه خرابها میراث
خدا است و من در میراث خدا سکنی کرده ام و در حدیث دیگر از ابی الصدیق الناجی روایت شده که گفت روزی سلیمان بن داود بجهت
استسقا و طلب باران بجهت مردم تشریف بردند مورچه را دیدند که بپشت خوابیده دستهای خود را بجانب آسمان بلند نموده و این
کلمات را میگوید پروردگارا ما مخلوق توئیم و محتاج هستیم برزق تو یا آنکه ما را سیراب گردان و باران بر ما
فرو بفرست یا آنکه ما را هلاک گردان حضرت بسوی خلق نمودند فرمودند برگردید بتحقیق که سیراب شدید بواسطه عاجز
دیگری که موجه باشد در مناقب ابن شهرآشوب از ابوحمزه ثمالی روایت شده که گفت عبدالله بن عمر وارد شد بر سید الساجدین
و عرض کرد یا ابن الحسین تو میگوئی که یونس بن متی خدا او را بزندان شکم ماهی حبس نمود بجهت آنکه ولایت جدم امیرالمؤمنین
را با او عرضه داشتند یونس توقف نمود از این جهت خدا او را بحبس شکم ماهی مبتلا نمود فرمودند بلی مادرت بعزایت بنشیند عرض
کرد بر من بنما نشانه از برای صدق کلام خود پس آنحضرت امر فرمودند تا چشمهای او را بستند و چشمهای مبارک خود را بستند و بعد از ساعتی
چشمها را گشودند بعد از ساعتی امر نمودند چشمها را گشودیم نظر کردیم دیدیم در کنار دریائی عظیم هستیم که موجهای آن تلاطم
بود پس آنحضرت فرمودند ای ماهی فوراً یکماهی که مانند کوه عظیم بود سر از آب بیرون آورد و عرض کرد لبیک لبیک
یا ولی الله فرمودند تو کیستی عرض کرد ای سید من منم ماهی که یونس را بلعیدم فرمودند باعث حبس او چه بود عرض کرد ای سید
و آقای من بدرستیکه خداوند عالم از زمان پدرت آدم تا زمان جدت محمد صلی الله علیه و آله هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آنکه ولایت شما اهل بیت علیهم السلام
را بر او عرضه داشت و هر کدام از انبیا که قبول نمودند ولایت شما را سالم ماندند و خلاصی یافتند و هر کدام که توقف نمودند و امتناع
کردند از حمل آن بورطه ها مبتلا شدند مثل آنکه آدم بترک اولی مبتلا شد و نوح مبتلا شد بغرق شدن قومش و ابراهیم مبتلا
شد باتش نمرود و یوسف بچاه زندان گرفتار شد و ایوب مبتلا به بلا گردید و داود بگناه مبتلا گردید تا آنکه خدا یونس را
مبعوث گردانید بسوی او وحی فرستاد که دوست داشته باش امیرالمؤمنین ع را و ائمه راشدین از صلب او را عرض کرد پروردگارا
چگونه دوست داشته باشم کسی را که ندیده ام و نمیشناسم او را پس یونس ع روان شد در حالتیکه در غیظ بود خداوند پس
خداوند عالم بسوی من وحی فرستاد که ببلع یونس را و لیکن صدمه بر استخوانهای او وارد میاور پس چهل روز در
شکم من بود و در اطراف دریاها با من سیر میکرد و عرض میکرد خدایا نیست خدائی بجز ذات یگانه تو منزه هستی تو از جمیع
نقایص بدرستیکه من از ستمکاران هستم بتحقیق که قبول کردم ولایت علی بن ابیطالب ع و ائمه راشدین از اولاد او را پس
چونکه ایمان آورد و قبول کرد ولایت شما را خداوند مرا امر نمود که او را قی نمودم و بر کنار دریا بر زمین گذاردم چون کلام ماهی
باین مقام منتهی شد حضرت امر نمودند او را که بمحل خود برگشت و بهترین احادیثی که جامع ترین اخبار وارده در این باب حدیث
مفضل بن عمر است که از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده و این حدیث شریف قوی دلیلی است بر معرفت وحدانیت
پروردگار بلکه هر فقره از فقراتش دلیلی است بر اثبات صانع جل شانه و چونکه وضع این کتاب بر استیفاء و استقصاء
تمام آیات و اخبار نیست بلکه اکتفا مینمائیم ببعض فقراتش و از جمله فقراتش اینست که فرمودند ای مفضل فکر کن در این صنف
از حیوان و خلق شدن هر یک از آنها بنحوی که هم از مخصوصات است و اگر بنحو دیگر خلقت آنها میشد جمیع امور معاش آنها

معوق بود و مهمل پس انسان چونکه صاحب فهم و ذکا و فطانت بود قدرت داشت بر صناعات و حرف از قبیل ضابطات و غیرها ۲۳
و غیرها خلق شد از برای انها کفهای بزرگ که مشتمل است بر انگشتهای چند برای انکه متمکن باشند بجهت ایشان صنایع را و اما
حیوانات یکه اکل لحم هستند و غذای انها از گوشت مقدر شده چونکه قادر بودند که تحصیل غذا خود نمایند بوسیله گرفتن
شکار نمودن از این جهت عطا شد بانها کفها لطیفه که عبارت است از چنگالها و مخلبها تا انکه صید خود را ذبح کنند و اگر غیر
از این بودی هر اینه امر معاش انها مختل میشد و اما حیوانات یکه غذای انها از نباتات و گیاه مقدر شده بود از برای انها قرار
داده شده بود اظلاف و حوافر برای انکه بتوانند بمحل چراگاه خود بروند هرچند زمین سخت باشد از قبیل کوه و کمر و انچه
از جمله عجایب انها است که میفرماید ای مفضل تامل کن وجه دابه را و ببین چگونه است بدستیکه میبینی چشمهای او را محاذی
قدمهای او خلق شده تا انکه در وقت راه رفتن خود را محافظت نماید که اگر چنین نبودی هر اینه بسا بود که در گودها و مانند
انها بیفتد و سنگ بر میخورد و ملاحظه کن دهان او را که از دو طرف شکافته شده بر خلاف دهان انسان که بالای ذقن است
که اگر این قسم نبود هر اینه نمیتوانست از علفها زمین چیزی بدندان بکند و تناول نماید یا نمیبینی انسان را که تناول نمیکند
طعام را بدهان بلکه بتوسط دست طعام را بر دهان میبرد بجهت شرافت مرتبه او بر حیوانات تدبر کن در ذنب دم حیوانات را خود
و منافعیکه مترتب بر ان میشود که گویا بمنزله طبقی است از برای در و فرج انها و از جمله منفعتها پیش ان است که دابه بواسطه
حرکت دادن ان بر اطراف و چپ و راست دفع حیوانات یکه بر او فرو مینشینند میکند و اسباب راحت و خواهش بود زیرا که چون تمام
دابه بپاها و دستها ایستاده و دستها ایشان مشغول است بحمل بدن از این جهت حرکت دادن ذنب به وجب راحت و خواهش
بود در ان حکم و منافع دیگر هست که وهم قاصر از ادراک است در وقتیکه صاحب دابه معطل میشود مثل انکه مرکب او در گل
اعضا فرو رود هیچ چیز او را معین تر از ذنب و نیست برای بیرون اوردن او از گل و ملاحظه نما که ظهر انها را مسطح خلق فرمود
برای انکه اسان باشد سوار شدن و بار حمل نمودن بر انها و قرار داد فرج انها را ظاهر و بارز تا انکه بسهولت و اسانی ممکن
شوند جفتها انها بر مقاربت و نسل انها باقی بماند و اگر در زیر شکم انها قرار داده میشد ممکن نبود از برای انها مقاربت و من
و نسل انها منقطع میشد ای مفضل تامل کن در خرطوم فیل و انچه که در او است از حسن تدبیر بدستیکه خرطوم او بمنزله دست
او است در برداشتن علف و اب رسانیدن بسوی جوف که اگر نبود خرطوم از برای او هر اینه نمیتوانست چیزی از زمین بردارد
و تناول کند زیرا که مثل سایر حیوانات گردن ندارد که دراز کرده طلب علف کند پس بدل از گردن او همان خرطوم
باو عطا فرمود پس کیست که عوض از گردن این عضو مخصوص را باو داد بجز انکسیکه رئوف و مهربان است بخلق گردن
او چگونه ممکن بود که امر مهمل شود چنانچه جماعت ظلمه میگویند و اگر کسی بگوید چرا خداوند او را مثل سایر حیوانات
خلق نفرمود که صاحب عنق باشد و گردن داشته باشد جواب انکه بواسطه انکه سر و گردن فیل بسیار بزرگ و سنگین است
و اگر از برای او بود گردن بزرگ هر اینه سر و گردن او سنگینی مینمود بر بدنش از این جهت سر او را ملصق ببدنش کرد تا انکه
صدمه بر او وارد نشود و او را شکسته نماید ای مفضل نظر کن که انثای فیل فرج او بر خلاف فرج حیوانات دیگر است و
در زیر شکم او واقع است لکن وقتیکه مباشرت میشود با جفت خود جمع شوند فرج او هیجان میابد و مرتفع میشود و ظاهر میگردد
بقسمیکه اسان میشود مقاربت انها پس ملاحظه کن که چگونه انثای این نوع از حیوان را بر خلاف حیوانات دیگر قرار
داد بعد از ان این حالت را بیرون داد و قرار داد بجهت بقا و دوام نسل انها ای مفضل تفکر کن در خلقت زرافه یعنی شتر گاو
پلنگ و اختلاف اعضا و شباهت داشتن اعضای انها بچند صنف از حیوانات سرش که شبیه است بسر شتر و گردن ... باشد
گردن شتر ... سم او مانند سم گاو است و پوست و شباهت بپوست پلنگ دارد و بعضی از جهال و کسانیکه جاهل اند بعضی
خدا گمان کرده اند که نتاج و انعقاد نطفه او از حیوانات مختلف است و میگویند هر گاه چند صنف از حیوانات بچرا روند

بیابد

بود این حیوان این نحو حیوانات از او متولد میشود و این کلام باطل است به جهل قائل این قول و قلت معرفت او نسبت بقدرت باری تعالی
و نیز اگر بایست چنین جمیع اصناف حیوانات با جمیع اصناف انها جفت شوند به فرزندی جفت میشود با استر یا شیر و نیز شتر با گاو و بلکه
از اصناف حیوانات انچه که با هم جمع میشوند اصنافی هستند که فی الجمله شباهتی با یکدیگر داشته باشند از قبیل حمار و
فرس که از انها قاطر متولد میشود و از قبیل ذئب و ضبع که از انها متولد میشود سمع مؤید این مطلب است که حیوانیکه متولد
از دو حیوان میشود جمیع اعضا او متوسط بینهما میشود مثل قاطر که اعضا او نیز بعضی اعضا اسب است نیز بکوچکی اعضا حمار
بلکه متوسط فیما بین هر دو است نه انکه بعضی اعضا بالتمام شبیه ببعضی حیوان باشد و بعض دیگر بالتمام شبیه بحیوان دیگر مثل
شتر گاو پلنگ بلکه او از او هم متوسط بینهما میشود مانند صنف قاطر و انچه ذکر شد دلیل است بر اینکه این حیوان هم
متولد از حیوانات متعدده مختلفه نیست چنانچه که جماعت جهال گمان کرده اند بلکه مخلوق عجیبی است از مخلوقات خداوند باری
تعالی شانه بجهت دلالت کردن بر کمال قدرت او و بجهت انکه دانسته شود که خلاق همه نماید از حیوانات هر چه را بخواهد -
به کیفیتی که مشیتش تعلق بگیرد و اینهم از جمله فقرات آنحضرت که بمفضل فرمودند اینست که ای مفضل نظر کن بلطف
خداوند جل شانه نسبت ببهایم و حیوانات که چگونه لباس انها را در بدن انها خلق فرموده از پشم و مو و کرک که بواسطه انها
بدن انها را از سرما و آفات محافظت مینماید و انها را مستغنی از لباس کرده اید و قرار داده از برای انها حوافر و اظلاف یعنی
سمهای شکافته و سمهای ناشکافته و بدین رابطه انها را مستغنی و بی نیاز از کفش و جوراب کرده اید بجهت انکه از برای انها نبود
انچه که از برای انسان است از دست و کف و انگشتان که بتوانند غزل و نسج کنند و برای خود لباس مهیا نمایند پس لباس انها را در
بدن انها قرار داد و مادامیکه باقی هستند محتاج بعوض کردن و تبدیل نمودن نیستند بخلاف انسان که صاحب حیله است
و از برای او دست و کف و ید و اصابع که با انها جمیع صنایع و حرفه را اتیان مینماید از این جهت محتاج بلباس شد و مصالح
چندی در ضمن آن متصور است مثل انکه او را باز میدارد از کارهای عبث و لغو و تحصیل میکند کفایت امر معاش خود را و
استراحت مینماید بکندن لباس خود هر وقت که بخواهد و از جمله مصالح انکه خود را زیور مینماید بالوان و اشکال مختلفه از
لباس و بدین سبب متلذذ میشود بپوشیدن و عوض کردن انها و همچنین در احتیاج انسان بکفش و نعال مصالح چندی هست
که اصناف چند امر معاش خود و عیال انها بدین واسطه میگذرد از قبیل کفاش و دباغ و نحو انها و اینهم از جمله فقرات حدیث
اینست که فرمودند ای مفضل تفکر کن در خلقت عجیبه حیوانات بدرستیکه انها وقت مردن خود را در موضعی خود را
پنهان میکنند تا انکه مرده انها ظاهر و بارز نشود و همچنین انکه انسان جسدهای اموات خود را دفن مینماید والا کجا است مثلها
این همه انواع وحوش و طیور و سباع که چیزی از انها دیده نمیشود و نه انکه کمتر یکی که انها کم هستند و از جهت قلت دیده نمیشود
بلکه اگر کسی بگوید انها زیاده از انسان هستند راست گفته است و امتحان کن صحت گفتار مرا با انچه که میبینی در صحاری و کوهها
از اقسام و انواع اهو و گوسفند و گاو و غیر انها از وحوش و اصناف سباع و درندگان از شیر و پلنگ و گرگ و غیر انها و حشرات
ارض و طیور و غیر انها که چندین برابر انسان هستند و میتهای انها دیده نمیشود و هر وقتیکه علامت موت را در خود احساس میکنند
در کوشهای پنهان میشوند تا در انجا میمیرند و اگر چنین نمیشد هر اینه جمیع صحراها مملو میشد از مردهای انها و بدین سبب هوا متعفن
میگردید و امراض و وبا در میان خلق حادث میگردید پس ملاحظه کن که این شعور و ادراک را که جبلی و فطرت حیوانات قرار
داد تا انکه عامه خلق از امراض و ناخوشیها محفوظ بمانند ای مفضل گفت از جمله انهای ادراک و فطانتی که جبلی بعضی حیوانات است
اینست که ایل که یکی از وحوش صحرائی است و او را گوزن میگویند تناول میکند بعضی از حیات و مار را بعد از عطش یا و مسموم
میشود در نهایت تشنگی ولیکن خود را منع میکند از اشامیدن آب بجهت خوف انکه مبادا سم زهر در جسم او نفوذ کند و او را هلاک
نماید پس میرود در کنار آب میایستد و انقدر عطش دارد که از شدت تشنگی فریاد میکند و آب نمیاشامد و اگر بیاشامد

فرو اهلاک خواهد شد پس نظر کن و ببین آنچه را که جبلی این حیوان شده از تحمل عطش غالب بجهت خوف از ضرر بدن از آشامیدن
آب و حال آنکه انسان عاقل بسیار صاحب شعور این نحو از تحمل را ندارد که خود را ضبط نماید و ایضاً روباه وقتیکه غذا او کم شود خود را
بمردن میاندازد و نفس خود را در شکم حبس مینماید بنحویکه شکمش نفخ پیدا میکند و طیور گمان میکنند که او مرده است
میایند بر روی او مینشینند که او را طعمه خود کنند و وقتیکه جمع شدند بسبقت مینماید و آنها را طعمه خود قرار میدهد
آیا روباه که نه شعور دارد و نه نطق دارد این حیله را که یاد و تعلیم نموده مگر آنکسیکه متکفل رزق و قوت چونکه روباه
و قوه سایر سباع را ندارد که بتحصیل رزق کند از این جهت خداوند این نحو از حیله را جبلی او کردانید بدان بدرستیکه
در اینکه غیر انسان از سایر حیوانات دیگر از برای نفوس مجرده هست که بواسطه آن میتوانند ادراک کلیات نمایند یا نه
جمعی از فلاسفه گفته اند که قوه مدرکه اختصاص بانسان دارد و سایر حیوانات را از آن بهره و نصیبی نیست و بعضی
توقف نموده اند و گفته که ما نه قطع بر ثبوت داریم زیرا که دلیل بر ثبوت آنها نداریم و نه قطع بر انتفاء لاحتمال بر ثبوت آن و جمعی از اهل
نظر رفته اند بسوی ثبوت و گفته اند قوه مدرکه که تعبیر از آن بنفس مجرده میشود اختصاص بانسان ندارد بلکه در جمیع حیوانات این
قوه ثابتست و استدلال نموده اند از برای مطلب خود بدو دلیل یکی معقول و دیگری منقول اما اول که دلیل عقلی باشد
بوجوهی تقریر نموده اند اول آنکه مشاهده میکنیم موش را که اگر شیشه باشد که در آن روغن باشد دم خود را در آن شیشه داخل
میکند بروغن آلوده میشود بعد از آن روغن را بزبان میخورد و این نحو از فعل صادر نمیشود مگر بمقدماتی که تا بد عالم نباشد
مقدمات باشد مثل آنکه عالم باشد بمیل خود بروغن و بآنکه سر او در میان شیشه نمیرود بجهت تنگ بودن آن و عالم باشد که
دم خود داخل میشود و مقصود هم بداخل شدن دم حاصل میکردد وجه دویم آنکه زنبور عسل میکند از برای خود خانها مسدس بعضی خود
جواهر شش گوشه را اختیار کرده را و این شکل را از میان سایر اشکال و منفعت است یکی عدم تعطیل زوایا و دیگری قلت
خلل و فرجه ما بین آنها و اگر خانها مربع یا مخمس مینمود بود ذکاوت و فهم اینها را اظهار اینه این امر از او حاصل نمیشد و از عجایب امر
او اینست که انسان اگر بخواهد شکل مسدس بنا کند لابد محتاج است به پرکار و مسطر و زنبور بنا میکند از ابد بدون احتیاج بسوی
الات و اسباب و ایضاً از عجایب امر زنبور کیفیت ریاست و سلطنت و اطاعت و تنظیم امر رعیت و تمکین ایشان از هر که در رعیت کیفیت
رئیس خود را که تفصیل آن در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است سیم آنکه مورچه سعی میکند در ذخیره رزق خود و این ذخیره کردن
موقوف است بر اینکه او عالم باشد باحتیاجش در زمان آینده بآنچه که ذخیره مینماید و بداند که در آن زمان قادر بر تحصیل
نیست پس این مقدمات ثلثه باعث میشود بر ذخیره نمودن و از عجایب مورچه آنست که چون رطوبت در آنچه که ذخیره نموده
احساس نماید میداند که ذخیره نموده دو نصف میکند از جهت علم باینکه میداند که اگر سالم باشد و رطوبت باو برسد سبز میکرد و غرض او
فوت میشود بخلاف آنکه هر گاه دو نصف شود و ایضاً از عجایب امر او اینست که هر وقت که ذخیره او رطوبت بیند از آفتاب
میگذارد تا خشک شود تا با محل خود بر میگرداند و ایضاً آنکه مورچه هر وقت که شروع میکند باینکه متاع خود را بسوی منزل
بر گرداند دلیل است بر نزول باران و وزیدن باد بعد از آن پس صدور این افعال از او دلالت دارد بر حصول ذکاء و شعور و فهم عظیم از
برای این حیوان صغیر الجثه چهارم آنکه عنکبوت بنا میکند خانهای خود را بقسمیکه مگس در میان آنها ملازم میباشد و این فعل
لابد باید از روی رویه و فکر صادر شود مثل آنکه بداند احتیاج خود را به صید و علم بتمکن از وصول بآن مگر باین حیله شبهه
نیست که این نحو از افکار کمتر از فکرهای انسانی نیست وجه پنجم آنکه هر گاه از قبیل شتر و حمار را در شب تاریک از راهی عبور دهند
در دفعه ثانی همان راه را سلوک میکنند بدون آنکه کسی آنها را ارشاد نماید حتی آنکه اگر انسان راه را خطا کند شتر راه را بانسان
مینمایاند و خود را از عقب او میرساند تا آنکه بجاده راست میرسد و ایضاً انسان از جهت او ممکن نیست از بلدی ببلد دیگر مسافرت نمودن
مگر بواسطه امارات واضحه از قبیل کوهها یا بادها یا سماء و یا از قبیل آفتاب و ماه و ستارها و اما قطا که نوعی از کبوتر است طیران

میکنند از بلدی ببلد دیگر بدون آنکه غلط و اشتباه کنند ظاهر بود و این فعلی است که افضل افراد انسان از او عاجز اند و این نوع
از حیوانات در امتیان آنست و بعضی مشتهر اند که دو با و قبتکه ببهار تبستان بر بدن خود احاطه کنند قلبی از پوست بدن از یمکین بعد از مدتی
دزکار از ابتداء دست و پای خود را در آب فرو میبرد بعد از مدتی تدریج در آب فرو میرود و هر چه در زیر آب میرود پشه ها
بالا میروند تا آنکه تمام بدن خود را در آب فرو میبرد پشه ها بر آن پوست مینشینند یکدفعه آن پوست را میاندازد
و خود سالم بیرون میآید و شکی نیست در اینکه این حیله بزرگی است از برای دفع حیوانات موذیه وجه هفتم آنکه قنفذ احسا
میکنند باد را و تمیز میدهد جنوب و شمال را قبل از وزیدن آن از این جهت تغییر میدهد فعل دخول و خروج خوانه خود را او
حکایت شده که در قسطنطنیه مردی بود که اموال بسیار تحصیل نموده بود بواسطه آنکه مردم را خبر میداد از وزیدن باد پیش از
وزیدن آن و از این جهت مردم منتفع میشدند با او لحسان مینمودند و منشأ اخبار او این بود که قنفذی در خانه او مسکن داشت و آن
وقتیکه راه منزل خود را تغییر میداد اشخص میفهمید که وزیدن باد بجنوب و شمال را او وجوه دیگر هم بود که بجهت اختصار آنها را ذکر
نمودم و اما ادله نقلیه که متمسک نموده اند آیات چندیست اول از آنها قول خدا تعالی است حکایت از سلیمان ع که میفرماید یا ایها
الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین و دلالت این آیه بر مقصود اینکه انحصار خبر از اهل
دانائی بانسان نمودن باینکه منطق الطیر را از خدا باو عطا فرمود و این را از جمله فضل مبین شمرده اند و معلوم است که طیر که
دارای قوه عاقله نمیبود هر آینه عاشق شدن بمنطق او شأنی نمیبود از برای کسی سیما انبیاء علیهم السلام دویم از آیات قول خدا تعالی
حتی اذا اتوا علی وادی النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و وجه استدلال باین آیه
آنکه چون عسکر سلیمان ع در وادی نمل رسیدند بکمورچه از مورچه ها خطاب بسایر آنها نموده گفت ایشان را مورچه ها داخل سوراخ
شوید که هلاک نشوید تا آنکه سلیمان و لشکر او شما را پایمال کند پس ستون از خود بنمایند پس معلوم میشود که از برای این حیوان ضعیف هم
توجهات و فهم دیگر هست که بواسطه آن ادراک نمود لزوم فرار دادن آنها را بسکن خود بجهت خوف از پایمال شدن هم ستون را سیم
از آیات آیاتی است مشتمل است بر قصه هدهد و غایب شدن او و تهدید نمودن سلیمان ع او را و جواب دادن هدهد انحصار امر
صریح است در اینکه او دارای قوه عاقله میباشد والا تهدید نمودن او از اشیاء چهارم از آیات آیه شریفه والطیر صافات کل قد
علم صلوته و تسبیحه از امام محمد باقر روایت شده که فرمودند یا میدانی که این حیوانات عصفورها چه میگویند در وقت طلوع
آفتاب و بعد از طلوع آفتاب او عرض کرد نه یا بن رسول الله فرمودند تقدیس میکنند پروردگار خود را و از او سؤال مینمایند
رزق خود را و در بعضی از کتب حکایت شده که در سالی از سالها قحطی شد که بر مردم خلق پدید شد و در بستن امید از بجهت طلب
باران بصحرا رفتند چون از نماز و دعا فارغ شدند پراکنده گردیدند یکنفر از آنها میگوید من بناه کوه رفتم دیدم آهوی
آمد و رفت بر کنار کوه دیدم که معلوم میشد که سابقا آب در آنجا بوده و آنجا محل آشامیدن آب آن آهو بوده چون نظر کرد دید که
از آب اثری نیست و اثر شدت عطش از او ظاهر بود در این حال سر خود را بجانب آسمان حرکت داد فورا ابری پیدا شد و باران
آمد بعد از آن ابر پراکنده شد و این تمام دلیل آنکسانیست که میگویند حیوانات صاحب قوه مدرکه هستند و محصل جواب ادله
آنها اینست که بعد از آنکه ثابت شد که حیوانات ملتفت میشوند باین نحو از حیل و تدابیر از چه ضرر و استبعاد دارد که ملتفت شوند
باینکه از برای آنها خالق و مدبری هست که لازم است اطاعت کردن او و اما کسانیکه منکر شده اند ثبوت قوه عاقله را از برای حیوانات
دلیل آنها اینست که اگر از برای حیوانات قوه عاقله بوده هر آینه لازم بود که آثار عقل ظاهر شود در حق آنها نیز اگر چه صاحب عقل باشد
ترتب اثر بر آن عبث و لغو خواهد بود و بسا در شدن عبث و لغو از حکیم علی الاطلاق قبیح است و اما عدم ظهور آثار عقل از آنها آنکه
اگر دارای عقل بودند لازم بود که امتیاز بدهند ما بین فعل قبیح و حسن و از قبیح اجتناب کنند و حسن را مرتکب شوند و حال آنکه
چنین نیست لکن ممکن است جواب از این دلیل باینکه مراتب در جهات علوم و معارف مختلف و متفاوت است و محتمل است که نفس

حیوانات نسبت تابعیت انها مختلف باشد و شاید که در هر نوع از انها خصوصیتی باشد که آن خصوصیت مقداری از عقل انها ظاهر
اقتضا بکند پس اگر مراد از قوه عاقله حیوان ادراک جمیع علوم از برای انسان است دلیل تمام است و حق با منکرین است و اگر حیوانات
ادراک جمیع را نمیکنند و اگر مراد ادراک بعض علوم است شبهه در ادراک انها نیست

باب

در بیان برخی از ایات و اخباریکه در منافع و فضایل حیوانات و اتخاذ انها وارد شده و در آن دو فصل است

فصل اول

در بیان ایاتی ایراد ... رسول الله میفرماید احلت لکم بهیمة الانعام ظاهر آیه شریفه بنا بر آنچه اکثر مفسرین ذکر کرده اند یعنی حلال شد از برای شما بهیمه انعام که مراد شتر و گاو و گوسفند و بز باشد هر یک چه نر و چه ماده که تعبیر از انها میشود از ازواج ثمانیه و لکن کلام در این است که مراد از بهیمه در این مقام چه چیز است وانچه مستفاد میشود از بسیاری از اخبار این است که مراد از بهیمه در این آیه جنینی است که از شکمهای مادر خود بعد از تزکیه و ذبح انها بیرون میاورند در کتاب کافی از محمد بن مسلم روایت شده که گفت سؤال کردم یکی از دو امام پنجم و ششم را از تفسیر این آیه شریفه که مراد از بهیمه چیست فرمودند مراد اطفال حیواناتی است که انها را بعد از ذبح امهات از شکم بیرون میاورند هرگاه مو یا پشم در بدن انها روئیده شده باشد یعنی آن اطفال که در شکم مادرها انها است دیگر ذبح خود انها لازم نیست ایه دویم در سوره نحل میفرماید والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون و ایه دیگر و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس ان ربکم لرؤف رحیم والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون ظاهر آیه شریفه بنا بر آنچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود انکه خداوند منت گذاشته بر شما بانکه از برای شما خلق کرده انعام ثمانیه را که شتر و گاو و گوسفند باشد و بز و شتر و گوسفند انها برای نفع شما و از جمله نفعهای انها از برای شما اینست که از پشم و کرک انها برای خود لباس مهیا میکنید که بواسطه انها بدن خود را از سرما و گرما محافظت مینمائید و منافع دیگر نیز در انها هست از برای شما از قبیل سوار شدن و حمل اثقال نمودن و حرث و زراعت کردن و نیز از جمله منافع انها برای شما اینست که از گوشت انها که ... تناول میکنید و نیز از جمله منافع انها اینکه اسباب جمال و حسن منظر هستند از برای شما در وقتی که انها را از چراگاه و در وقتی که از پی چراگاه ... مینمائید و در وقتی که انها بزرگ و ممتلی از شیر باشند و شما با انها نظر مینمائید یکنوع بشارتی و خوشحالی از برای شما حاصل میشود و از جمله منافع انها انکه حمل مینمائید و بار میکنید متاع و اثقال خود را بر شتر و بخوار میبرید بلاد بعیده که اگر نبود این حیوانات که بارهای شما بر دارند هر آینه نمیتوانستید طی منازل کنید و بانجائیکه مقصود بود برسید مگر بعد از مشقتهای بسیار و بعضی گفته اند مراد از شق انفس که در آیه فرموده تمام شدن نصف قوه شخص است بدرستیکه پروردگار شما رؤف و رحیم است نسبت بشما و از جمله رافت خداوند اینست خلق فرمود اسبها و استر و حمارها تا انکه شما سوار شوید بر انها و از برای حوائج خود بر دیگر اگر نبود این حیوانات که شخص بر انها سوار شود هر اینه بسیاری از امور در عهده تعویق بود و انچه موقوف بود بانجام نمیرسید مگر بعد از زحمتها بسیار و انها را نیز اسباب تجمل و زینت شما قرار داد و خلق میفرماید از حیوانات انچه را که شما نمیدانید و عالم باصل خلقت و منفعت مترتبه بر خلق انها نیستید و از جمله ایات قول خداوند تعالی است که در سوره یس میفرماید و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون یعنی ما خلق کردیم از برای مثل کشتی نوح انچه را که سوار بر ان میشوند از قبیل اسب و استر و غیر اینها دیگر میفرماید او لم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها رکوبهم و منها یاکلون و لهم فیها منافع و مشارب افلا یشکرون ظاهر مفاد آیه شریفه انکه ایا نمی بینند که ما بید قدرت خود خلق نمودیم از برای نفع انها از حیوانات پس انها مالک اینها بر حیوانات تا انکه منتفع شوند یعنی اگر آن حیوانات را خلق نمیفرمود خداوند عز و جل تا انکه انها را وحشی خلق میفرمود چگونه ما منتفع میشدیم از انها بواسطه شیر و کرک و پشم و سوار شدن بر انها و سایر انتفاعات دیگر و رام کردانیدیم مسخر کردانیدیم حیوانات را از برای انسان پس انها را مرکب سواری قرار دادیم از برای ایشان و بعضی را ماکول انها نمودیم که

بعد از ذبح کردن گوشت آنها را تناول کنید و از برای شما قرار دادیم در حیوانات منافع و مشارب مثل آنکه از پشم و کرک آنها
جامه‌ها مهیا مینمایید و از شیر آنها میاشامید پس آیا شکر نمیکنید خدا را فصل دوم در بیان اخبار
این باب است در کتاب خصال از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برکت ده جزء است نه جزء در آن در
تجارت است و یک جزء آن در گوسفند است و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که
آنحضرت فرمودند نه جزو روزی در تجارت است و یک جزو آن در گوسفند و ایضا در حدیث دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده
که فرمودند شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند که بهترین اموال کدام است فرمودند زرعی که صاحبش آن را زرع کند
و او را توجه نماید تا وقتیکه بثمر برسد بعد از آن زکوة آن را بدهد بهترین مالها خواهد بود او وی عرض کرد بعد از
زرع بهترین مالها کدام است فرمودند گوسفند که بر و دشت و صحرا چرا نماید و چون بحد نصاب برسد زکوة آن را صاحبش
بدهد عرض کرد بعد از گوسفند بهترین مالها کدام است فرمودند گاو یکه صبح و شام شیر بدهد باز عرض کرد بعد
از گاو بهترین اموال کدام است فرمودند نخلستانیکه مستغنی از آب باشد بهترین همه چیزها درخت خرما است
هر که بفروشد آنرا بدهد آبستیکه ثمن آن بمنزله خاکستری که در قله کوه بلندی باشد و باد بسیار تند برآن بوزد مگر آنکه
آن عوض را فورا بدهد در درخت خرما بعد عرض کرد یا رسول الله بعد از درخت خرما بهترین اموال چیست حضرت
ساکت شدند چون از فرمودند انسان عرض کرد یا رسول الله پس چرا شتر را نفرمودید فرمودند در آن چیزها است شقاوت و جفا
و شدت و سختی و تعب و دوری از خوانه و وطن صبح و شام میکند در حالتیکه پشت کرده باشد بصاحبش یا وجه آنچه ترک کرد که
میکنند از آن اشقیاء و فجره بلکه آنها اسباب برزگی و تجمل خود قرار میدهند و در کتاب کافی و محاسن و ثواب الاعمال از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند هیچ مؤمنی نیست که یک گوسفند شیرده در خانه نداشته باشد مگر
آنکه اهل آن خانه تقدیس کرده میشوند و مبارک میکردند آنها را اگر دو گوسفند در خانه داشته باشند روزی دو مرتبه
تقدیس کرده میشوند بعضی از اصحاب عرض کردند چگونه تقدیس کرده میشوند فرمودند هر صبح پیش ملکی بالای سر
آنها میایستد و دو مرتبه میگوید تقدیس کرده شدید یعنی پاک و پاکیزه شدید و مبارک گردید بر شما و در حدیث دیگر
وارد شده که اگر کسی سه گوسفند در خانه نگاه دارد روزی سه مرتبه تقدیس کرده میشود و نظر از او بر طرف میکردد
و در حدیث دیگر وارد شده که امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن تشریف داشتند ابوحنیفه بخدمت آنحضرت فرستاد اذن دخول
خواست حضرت او را اذن دادند وارد شد نشست بعد از آن عرض کرد میخواهم قدری در قیاس با شما گفتگو کنم حضرت
فرمودند در دین خدا قیاس نیست لکن سؤال میکنم ترا از خلقت این حیوانات دیگر برای سؤال نبوی عرض کرد از کدام اعضا آن سؤال
مینمائید فرمودند خبر ده مرا از این دو نکته و خالیکه در میان دستها آن است که باعث سبب آن چیست ابوحنیفه چون از جواب عاجز
ماند لب بجسارت کشود و عرض کرد این نکته را خدا در حیوانات از قبیل چشم و گوش و دماغ تو قرار داده است حضرت
فرمودند خدا خلق فرمود گوش مرا تا آنکه استماع اصوات نمایم و خلق کرد چشم مرا تا آنکه اشیاء را ببینم و خلق فرمود دماغ مرا تا
آنکه استشمام رائحه خوب و بد کنم و هر یک را از دیگری تمیز بدهم پس من بگو که خدا برای چه این دو نکته را خلق فرمود
در حیوانات و باعث چیست که در تمام بدن آنها مو روئیده میشود بجز این دو موضع ابوحنیفه عرض کرد سبحان الله من
سؤال میکنم ترا از دین خدا و تو از من مسائل اطفال سؤال مینمائی او را از این راه گفت و برخواست و بیرون رفت بعد از آن محمد بن
مسلم عرض کرد یا بن رسول الله فدایت شوم سؤال نمودی از ابوحنیفه چیزی را که دوست دارم جواب آن را بدانم فرمودند
ای محمد بدرستیکه خدا تعالی میفرماید لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی ما خلق کردیم انسان را در شکم مادر حالت تنگی
سرا و بالا و پاهایش پائین است و روی او بسمت پشت مادرش و پشتش نیز بسمت پشت و غذایش را قرار دادیم از آنچه که

ملخص ثمره مکه
حضرت
تعشه عالم حکماء و رد فی مقام قیاس
حکمت خلق ... ابی حنیفه

مادرش میخورد و شراهش نیز از شراب و قرار داده ایم و میثاقی را که خدا از او گرفته مقابل رویش گذارده شده تا وقتیکه زمان
ولادتش نزدیک میشود ملکی که او را زاجر میگویند نزد او میاید و او را میکرداند تا انکه ولادت بر او و مادرش
هر دو آسان شود و چون آن ملک طفل را میکرداند منزجر میشود و بر روی زمین میافتد در حالتیکه گریان باشد
از شدت زجر و فراموش میکند آن میثاقی را که خدا از او گرفته است و بسند معتبر منقولست که خدا تعالی خلق نمود حیوانات
را و قرار میدهد انها را در میان شکم مادرهاشان و روهاشان بر خلاف طریق انسان یعنی مقدم انها را بطرف پشت
مادرهای ایشان میکرداند و ماخر انها بطرف پیش مادرها انها قرار میدهد از این جهت روی انها بر خلاف سمت
رحم مادرهاشان است لهذا خداوند مقرر فرموده است سر انها را که در میان دستها و پاهای ایشان بجانب رحم کشیده
شده و این دو موضعیکه میبینی در میان دستها انها که در آن مو روییده نشده محاذی چشمهای انها است و آن
موضعیکه انها در میان رحلین انها است جای مخرج انها است در وقتیکه در شکم مادرهاشان هستند و این کیفیت از برای
جمیع حیوانات هست بغیر شتر زیرا که گردن او بلند است و چشم و دماغ آن از میان دو دست و پای مادر تجاوز میکند
از این جهت این دو نکته در انها نیست و در حدیث دیگر از امام محمد باقر ع روایت شده که رسول خدا ص بعمه خود
فرمودند چه چیز مانع است میکند که قرار بگیرید در خانه خود برکت را عرض کرد یا رسول الله مراد از برکت شما چه
چیز است فرمودند گوسفند که شیر داشته باشد بسند معتبر منقولست هر که در خانه او گوسفندی باشد که دوشیده
شود یا بزی باشد که دوشیده شود یا گاوی باشد که دوشیده شود برکت خانه او خواهد بود و در
کتاب بصائر و اختصاص از جابر بن عبد الله روایت شده که گفت وقتیکه رسول خدا ص از غزوه ذات الرقاع که
غزوه بنی ثعلبه باشد مراجعت نمودند چون نزدیک مدینه رسیدند شتری از سمت خوابهای مدینه رو بجانب
لشکر آنحضرت آمد تا انکه محاذی آنحضرت رسید شکم خود را بر زمین گذارد و گردن خود را بر زمین مالید مثل
کسیکه سجده بگوید صدا کرد رسول خدا ص فرمودند میدانید این شتر چه میگوید عرض کردند خدا و رسولش بهتر
میدانند فرمودند میگوید صاحب من سالها است که بدوش من بار کشیده میکند تا حالا که پیر شده ام میخواهد
مرا نحر نماید و گوشت مرا بفروشد بعد از آن فرمودند ای جابر همراه این شتر نزد صاحبش برو و او را نزد
من بیاور جابر عرض کرد من نمیشناسم او را فرمودند ناقه ترا دلالت میکند بسوی صاحبش پس من از دنبال
شتر روانه شدم تا انکه رسیدم بخوابهای واقفه در انجا ایستاد جمعی را در انجا دیدم برخواستند
گفتند ای جابر کجا بودی رسول خدا ص با مسلمانان در کجا گذاشتی گفتم کدام یک از شما صاحب شتر هستید
که اجابت کنید رسول خدا ص را شخصی گفت منم صاحب شتر برای چه امر مرا رسول خدا ص طلب نموده
گفتم شتر شکایت از تو نموده پس من با نفاق شتر و صاحب آن بخدمت آنحضرت آمدیم رسول خدا ص فرمودند
بدرستیکه شتر تو مرا خبر داد بانکه تو سالها است که از او بارکشی نموده تا اکنون که او پیر شده میخواهی
او را نحر کنی و گوشت او را بفروشی عرض کرد بلی یا رسول الله فرمودند او را بمن بفروش عرض کرد یا رسول
الله بشما بخشیدم فرمودند بفروش او را بمن پس حضرت آن ناقه را خریدند و بمدینه بردند و او را
رها نمودند باختیار خود در نواحی مدینه میچرا میشد و در حدیث دیگر از امام محمد باقر ع روایت
شده که فرمودند وقتیکه پدرم علی بن الحسین علیهما السلام دنیا را وداع نمودند شتری داشتند که بحج گاه رفته بود
وقتیکه مراجعت نمود آمد به سر قبر پدرم زانوها را بر زمین گذاشت و گردن خود را بر روی قبر گذارد و شروع
بگریه و زاری نمود پدرم بدرستیکه پدرم مکرر با آن شتر حج و عمره بجای آورد و یک تازیانه بر او نزد و در کتاب کا

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند نوح علیه السلام وقتیکه بکشتی سوار
شد ازواج ثمانیه یعنی هشت جفت از حیوان را با خود در کشتی برد که خدا از این واقعه در قرآن خبر داده
و میفرماید من الضأن اثنین و من المعز اثنین و من البقر اثنین و من الابل اثنین یعنی هر یک از گوسفند و
بز و گاو و شتر را دو جفت در کشتی برد آنحضرت یک جفت اهلی و یک جفت وحشی و کوهی و همچنین آنحضرت
فرا گرفت و با خود برد در کشتی طیوریکه طیب و پاکیزه بودند بعد از آن زمین با اهلش غرق شدند و
آنحضرت و آنچه که در کشتی بودند سالم ماندند و در کتاب تفسیر علی بن ابرهیم از امیر المؤمنین علیه السلم
روایت شده که فرمودند حمله کرسی یکنفر از ایشان بصورت گاو است و او سید حیوانات و بهایم است و
درمیان این صورتها نیکوتر از صورت گاو نبود و روی او باین قسم نبود بلکه سرش بجانب بالا بود تا
وقتیکه بنی اسرائیل فرا گرفتند گوساله را و او را پرستیدند همین که عبادت نمودند او را و او را خدای
خود قرار دادند آن ملک از خجالت سر بزیر افکند بجهت آنکه حیا نمود از اینکه شبیه او را خدا قرار
بدهند و ترسید که مبادا ایشان را عذاب نازل گرداند

باب در بیان حال قبره و عصفور

و شبیه آنها در کتاب کافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند بقتل نرسانید
قبره را و نخورید گوشت او را بدرستیکه او کثیر التسبیح است و در آخر تسبیح خود میگوید لعن الله
مبغضی آل محمد یعنی خدا لعنت کند دشمنان آل محمد را و نیز از آنحضرت روایت شده که امام زین العابدین
علیه السلام فرمودند که این قنبره و کاکلیکه قبره دارد بواسطه اثر مسحی کرده است حضرت سلیمان علیه السلم
و تفصیلش اینست که وقتی از اوقات قبره نر با جفت خود خواست نزدیکی کند از جفتش ابا نمود و او
گفت ابا مکن بدرستیکه من میخواهم خداوند عزوجل از ما نسلی بوجود درآورد که ذکر خدا بگوید
از این جهت ماده تمکین کرد و هر وقتیکه میخواست تخم بگذارد با او گفت که کجا اراده داری تخم بگذاری
ماده گفت نمیدانم آنرا از جاده دور نمایم نر گفت میترسم که کسانیکه عبور مینمایند پا بر روی او بگذارند
لکن بنظر من صلاح اینست که در نزدیک جاده تخم بگذاری که عبور کنندگان اگر ترا ببینند چنین گمان کنند
که بطلب دانه آمدی ماده رای او را پسندید نزدیک جاده که تخم گذارد و او را حضانت نمود تا آنکه نزدیک
شد که او را جوجه ها بهم رسد پس در بین باید که سلیمان بن داود علیه السلام با عسکر خود آمدند از آن
جاده عبور نمایند قبره ماده بجفت خود گفت اینک سلیمان بن داود علیه السلام از اینجا عبور مینماید با این
عسکر فراوان و من میترسم که تخمهای ما زیر پای ایشان شکسته شود نر گفت سلیمان شخص رحیمی است آیا
آیا چیزی ذخیره کرده از برای جوجه های خود وقتیکه بهم رسند گفت آری من یکدانه ملخ از برای ایشان ذخیره کرده ام
برای جوجه های خود آیا تو چیزی ذخیره نموده برای ایشان گفت بلی من هم یکدانه خرما ذخیره کرده ام ماده گفت
پس تو خرمای خود را بردار و من هم ملخ خود را بر میدارم برسم هدیه برای سلیمان علیه السلام میبریم
بدرستیکه او هدیه را دوست میدارد پس نر خرما را بمنقار گرفت و ماده ملخ را بچنگال
روانه شدند چون آنحضرت علیه السلام نظرش بر ایشان افتاد بدست اشاره بسوی ایشان نمود که بیایید
آمدند یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ آنحضرت نشستند حضرت با ایشان اظهار مهربانی کردند
و پرسش از حال ایشان نمودند شرح حال خود را عرض داشتند حضرت هدیه ایشان را قبول کردند و عسکر
خود را امر نمودند از سمت دیگر رفتند و دست مبارک بر سر ایشان کشیدند و دعا کردند از برای ایشان از ...

دست آنحضرت را این کاکل روئیده شد محقق اردبیلی اعلی الله مقامه فرموده که از این خبر چنین حکم مستفاد
میشود مثل قصد نسل کردن از نکاح و اجتناب نمودن از شکستن تخم مرغان و برداشتن آنها و جوجه‌ها
هدیه دادن و قبول کردن آن هرچند کم باشد و طلب نمودن حاجت از کسیکه هدیه برای او میبرند
و در کتاب الأصول [illegible] از احمد بن محمد که معروف است بقرابی روایت شده که گفت در خدمت امام
موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم که ناگاه گنجشکی فرود آمد و در مقابل آنحضرت نشست و شروع
نمود بصیحه کردن و تملق و اضطراب نمودن پس آنحضرت فرمودند میدانی این عصفور چه میگوید
عرض کردم خدا و رسول و ولی او بهتر میدانند فرمودند میگوید ای مولای من بدرستیکه ماری در خانهٔ ما
خوانه میخواهد جوجه‌های مرا بخورد پس آنحضرت فرمودند برخیز با من بیا برخواستیم رفتیم بسوی آن خانه
پس دیدیم ماری را دیدیم که جولان مینمود و میخواست جوجه‌های آن گنجشک را بخورد او را بقتل رسانیدیم و در
حدیث دیگر وارد شده که چند نفر در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودند در میان بوستان آنحضرت
که عصفور بسیاری وارد شدند در آنجا بودند شروع کردند بصدا کردن حضرت فرمودند میدانید اینها
چه میگویند راوی عرض کرد خدا مرا فدای شما بگرداند نمیدانم فرمودند میگویند پروردگارا ما مخلوقی
از مخلوقات تو هستیم و محتاج برزق تو پس ما را طعام بده و سیراب گردان و در کتاب
مشارق الانوار بسند متصل از محمد بن مسلم روایت شده که گفت روزی باتفاق امام محمد باقر علیه
السلام بیرون رفتیم در بیابان مصطلح رسیدیم که از بلاد حارث از اراضی صاعد بود و در آنجا گنجشکهای
بسیاری بودند طیران نمودند و بالای سر آنحضرت طیران میکردند بسر دور اینها را دادند و کردند و کلامی
فرمودند که ما حاصل مضمونش این بود خبر شما را اکرامی نیست بعد از آن بمقصد خود روانه شدند چون
روز دویم شد مراجعت نمودند باز به آن بیابان رسیدیم بنحو مذکور گنجشکها اطراف سر حضرت
آمدند طیران میکردند و بالهای خود را حرکت میدادند دیدیم حضرت فرمودند سیراب شوید و آب بخورید
چون نگاه کردم غدیر آبی نمایان شد عرض کردم ای مولای سبب چه بود که دیروز اینها را منع نمودید امروز
اینها را سیراب کردانیدید فرمودند امروز قبره چندی دیروز میان اینها بود از این جهت اینها را سیراب کردم
عرض کردم ای مولای من چه فرق است میان عصفور و قبره فرمودند وای بر تو عصفور از دوستان عمر است
و اما قبره بدرستیکه از دوستان ما اهل بیت علیهم السلام است و بدرستیکه در صفیر خود میگویند
مبارک شدید شما اهل بیت و مبارک شدند شیعیان شما خدا لعنت کند دشمنان شما را بعد از آن
فرمودند دشمن کرده ما را هر چیزی حتی انکه از طیور هم فاخته و از ایام روز چهارشنبه **باب**
در بیان ذباب و بق و برغوث و قمل و خنفسا و نمل و قراد و اشباه اینها در سوره بقره میفرماید ان الله
لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها ظاهر آیه شریفه اینکه بدرستیکه خدا تعالی حیا نمیکند
در بیان مقام حق و ایضاح کردن از اینکه مثل بعوضه بزند یا بفوق آن که ذباب باشد و سبب نزول
این آیه بجهت آن بر کسانی بود که ایراد بر خدا مینمودند که چرا مثل میزند بذباب و عنکبوت و امثال
اینها و در کتاب مجمع البیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که
فرمودند اینست غیر از این نیست که خدا تعالی بعوضه را مثل میزند بجهت آنکه با وجود صغر جثه کوچکی

آن خدا جمیع بچه را در فیل خلق نموده با وجود غلظت و بزرگی جسد و زینت حیوان نیز خلق فرموده با علاوه در
عضو پشه خدا وند عالم اراده نموده انکه بفهمانند بندگان مومنین خود را و مطلع سازد ایشان را بر لطیف خلق
و عجیب صنع خود و در سوره حج میفرماید یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین
تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف
الطالب والمطلوب ما قدروا الله حق قدره ان الله لقوی عزیز الله یصطفی ظاهر این شریفه یعنی ایگروه مردمان مثلی از
برای شما آورده شده پس شما تامل در آن مثل نمائید بدرستیکه آن کسانیکه شما خدایان خود قرار داده
اید که اصنام و بتها باشند هرگز نمیتوانند یک ذباب را خلق کنند با وجود کوچکی جسد او و لو انکه جمیع
انها جمع شوند و یکدیگر را اعانت کنند از عهده خلق کردن حیوان باین کوچکی بر نمی آیند چه جای انکه شوند
حیوان بزرگی را خلق نمایند و اگر ذباب بخواهد سلب نماید از انها را نمیتوانند ورا از خود دور نمایند پس
چگونه میتوانند دیگری را خلق نمایند ضعف الطالب والمطلوب یعنی شما و خدایان شما هر دو ضعیف هستند
ما قدروا الله حق قدره یعنی تعظیم نکردند و نشناختند خدا را بنحویکه باید تعظیم کنند و بشناسند او را زیرا
که شریک از برای او قرار دادند از برای او چیزهائی را که اصلا مناسبت و مشابهت ندارد با او و در کتاب
کافی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند قریش بتهائیکه در حول مکه نصب کرده بودند
انها را بمشک و عنبر الوده نموده بودند و یغوث را که یکی از بتهای انها است محاذی در خوانه کعبه نصب کرده بودند
و یعوق که بت دیگری است انرا در طرف راست نصب نموده بودند و نسر که نیز بت دیگر باشد انرا در طرف چپ
نصب کرده بودند و چون داخل خوانه میشدند اول سجده میکردند یغوث را بعد از ان بر میگشتند و رو
مینمودند و دور میزدند و بجانب یعوق بعد از آن رو میکردند و دور میزدند بسمت نسر بعد از ان تلبیه
میگفتند باین طریق لبیک اللهم لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه از این جهت خداوند عالم ذبابی
را فرستاد که چهار بال داشت جمیع آن مشک و عنبرها را که به بتهای خود مالیده بودند خورد بنحویکه اصلا از ان
اثری از انها باقی نماند پس این آیه نازل شد که آنچیزی را که شما خدای خود میخوانید و انها را مسجود خود نموده
اید چگونه انها را لایق خدا بودن میدانید و حال انکه قادر نیستند که ذباب را از خود دور نمایند
و در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند
ضرر ندارد کشتن برغوث و قمل و بق در حرم یعنی کیک و شپش و پشه و در کتاب تهذیب
نیز از انحضرت روایت شده که شخصی سوال نمود از جناب او از ذباب که در روی روغن بنشیند
فرمودند ضرر ندارد و در حدیث دیگر وارد شده که روزی منصور خدمت حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند ضرر ندارد کشتن برغوث و قمل و بق در
حرم یعنی کیک و شپش و پشه و در کتاب تهذیب نیز از انحضرت روایت شده که فرمودند شخصی سوال
نمود از جناب او از ذباب که در روی روغن بنشیند فرمودند ضرر ندارد و در حدیث دیگر وارد
شده که روزی منصور خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود ذبابی بر صورت
منصور آمد بنشست و او را دور نمود از خود ثانیا بر جای خود نشست منصور او را دور
نمود عرض کرد یا ابا عبد الله خداوند عز و جل برای چه خلق کرد ذباب را فرمودند انکه ذلیل
کند بواسطه ان جبابره و ستمکاران را و در حدیث دیگر نیز از امام جعفر صادق ع

و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند که ذباب اگر واقع نمیشد و نمی‌نشست بر طعام خلق هر آینه
جمیع ایشان به ناخوشی جذام مبتلا میشدند و در کتاب طب الائمه علیهم السلام جابر بن عبد الله از امام محمد باقر از رسول خدا ۱۳
روایت نموده که فرمودند هر وقت که ذباب در ظرف یکی از شما واقع شود داخل کنید در آن ظرف زیرا که در یک بال
آن شفاء و در دیگری سم است و هر وقت که در ظرف می‌نشیند آن بالی که سم است پیش میکند و آن بالیکه شفاء در آن است
پیش نمیکند پس شما او را فرو کنید در آن ظرف تا آنکه ضرر نرساند شما را و ایضا فرمودند که ذباب اگر واقع نمیشد در طعامها
مردم هر آینه سرعت مینمود به سوی ایشان جذام و در کتاب تهذیب روایت شده که گفت در خدمت مولای خود ابی عبد الله نشسته
بودم که ناگاه خنفسائی آمد حضرت فرمودند دور کنید او را بدرستیکه این دابه است از دابهای جهنم خنفساء حیوانی است که از عفونت
ارض متولد میشود و مانند عقرب صدائی هست و بر چند نوع است یک نوع از آن جعل است نوع دیگر بنات وردان
است و منقول است حکایت نموده که شخصی خنفساء را دید با خود گفت نمیدانم غرض خدا از خلقت این چه بوده با شکل خوبی
دارد یا آنکه بوی خوشی خداوند خواست او را متنبه نماید مبتلا نمود او را بقرحه که جمیع اطبا هر قدر معالجه نمودند سودی
نبخشید آخر الامر از معالجه مایوس شده دست از معالجه برداشت تا آنکه بعد از مدتی روزی آواز طبیبی را از بیرون
خوانش شنید گفت او را بیاورند شاید بتواند معالجه نماید بدو گفتند این قدر از اطبا حاذق که معالجه نمودند چه ثمره
بخشید که معالجه این ثمر ببخشد گفت لابد او را بیاورید قبول نمودند و او را بدرون خوانه بردند قرحه را گشود نظر نمود گفت
یک عدد خنفسا بیاورید کسانیکه حاضر بودند خندیدند آن شخص علیل متذکر شد کلام خود را که سابقا از او صادر شده
بود گفت بیاورید خنفساء را حاضر کنید بدرستیکه این طبیب بخرد اگر میگوید از روی بصیرت است رفتند یک عدد خنفساء را
او را سوزانید بعد از آن خاکستر آن را بر روی آن قرحه پاشید باذن خدای تعالی شفا یافت پس آن شخص بحاضرین گفت بدرستیکه
خدا خواست بفهماند بمن که پست‌ترین مخلوق او بهترین دواها خواهد بود از این جهت مرا باین مرض مبتلا کرد باب
در بیان بوم که او را بوم غراب اللیل و ام الخراب و ام الصبیان میگویند در کتاب کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق روایت شده
که روزی در خدمت آنحضرت اسم بوم مذکور شد حضرت فرمودند آیا کسی از شما او را هرگز در روز دیده است شخصی عرض کرد
نه یابن رسول الله گویا در روز ظاهر نمیشود بلکه ظاهر نمیشود مگر در شب پس آنجناب فرمودند بدرستیکه قبل از آنکه جد من
حسین را شهید کنند این مرغ همیشه در آبادی مسکن داشت و بعد از شهادت جدم قسم یاد نمود که هرگز در آبادی مسکن ننماید
و بجز خرابه جای دیگر مسکن ننماید و در تمام عمر روزها را محزون و روزه است تا آنکه شب شود و چون شب شود متصل گریه و
ناله مینماید بر جدم حسین تا آنکه صبح شود و در حدیثی دیگر از علی بن صاعد بربری روایت شده که گفت وارد شدم بر امام ثامن علی
بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثنا فرمودند مردم چه میگویند عرض کردم آمدیم در خدمت شما که سؤال نمائیم فرمودند آیا میدانید
که این بوم در عهد جدم رسول خدا میآمد در قصرها و خوانها و عمارتها مسکن مینمود و هر وقت مردم میخوردند غذا
بنزدیک میآمد در حوالی خوش و اطراف آنها گردش میکرد تا آنکه از غذای خود چیزی باو میدادند میخورد بعد از آن بمسکن خود
عود مینمود و چونکه جدم حسین بن علی علیهما السلام را شهید نمودند از آبادی بیرون رفت و در میان خرابه‌ها و کوهها
و صحراها مسکن نمود و این کلام را گفت چه بسیار بد امتی بودید کشتید فرزند پیغمبر خود را پس چگونه ایمن باشم از خود اگر در
میان شما مسکن نمایم و در دلایل طبری از عطیه روایت شده که گفت در مسجد رسول خدا در خدمت امام محمد باقر بودم
که ناگاه عربی شتر سواری بر در مسجد آمد شتر خود را خوابانید وارد مسجد شد مانند شخص دیوانه بهمین و بسار خود
نظر میکرد حضرت او را ندا نمودند ملتفت نشد و صدای آنجناب را نشنید حضرت قدری سنگ ریزه برداشتند و بجانب
عرب ریختند اعرابی ملتفت شد آمد تا آنکه در مقابل آنحضرت ایستاد پس آنجناب فرمود ای اعرابی از کجا آمده گفت از اقصای

ارض فرموده‌اند سمعت بعض بسیار داشت که امده عرض کرد که قضای دنیا از ما بیک طرف انجا دیگر چیزی نبود و انچه را احصا
میبایست فرموده‌اند کدام احتیاج عرض کرد احتیاجات فرمودند ای اعرابی در چهل روز از کجا عبور نمودی عرض کرد فلان
و فلان حضرت فرمودند بفلان رسیدی و از فلان عبور نمودی اعرابی عرض کرد بلی مفصل حضرت سئوال نمودند اعرابی
میگفت بلی تا انکه فرمودند با مرود نمودی بشجره که انرا شجره دقاقه مینامند اعرابی چون این کلام را شنید فورا برخواست
و برپا ایستاد و عرض کرد بخدا قسم که نه دیده‌ام مردی که عالم تر باشد از تو باسماء بلاد اما این بلاد که فرمودید ذمه فرمودند
کوهها در کنار بیکه بر درمیان شما نیست ای اعرابی بلد ستیکد و ره‌شهای بلادی هست که انرا برهوت مینامند در انجا
مسکن مینمایند بوم و شام و ارواح مشرکین را در انجا عذاب میکنند تا روز قیامت و در حیات الحیوان مذکور است که از طبیعت
بوم آن است که در شب داخل میشود اشیانه هر مرغی را که بخواهد و او را از اشیانه خود بیرون میکند و جوجه و تخم او را میخورد
و در شب قوه او زیاده است از قوه همه طیور و شب را تا صبح بیدار است و اگر سایر طیور او را در روز ببینند او را ذلیل نمایند
و بال و پر او را میکنند بجهت ان عداوتیکه مابین ایشان است و از جاحظ نقل شده که بوم در روز طیران نمیکند جهت انکه
مباد او را کسی چشم نماید بواسطه حسن و جمال او و گمانش این است که او از همه طیور نیکوتر است از این جهت طیران نمیکند
مگر در شب باب در بیان استحباب نگاه داشتن بعضی از حیوانات در خانه از قبیل داجن و در بعضی از انها سابقا
اشاره شد از قبیل اسب و گوسفند در کتاب قرب الاسناد از امام محمد باقر روایت شده که حضرت ...
دوست داشتند که بعضی از دواجن در خانه باشد از قبیل کبوتر و مرغ و بره و بزغاله برای انکه اطفال جن با انها
بازی میشوند و اطفال صاحب خانه سالم بمانند و در حدیث دیگر از رسول خدا روایت شده که فرمودند داجن را در خانه
بسیار نگاه دارید تا انکه جنیان و شیاطین مشغول نشوند با اطفال شما از جمله دواجن یکی خروس است ...
از بسیاری از اخبار مستفاد میشود در کتاب عیون و خصال از حضرت امام رضا و در کتاب مکارم از رسول خدا منقول است
شده که خروس دارای ... خصلت از خصلتهای انبیاء علیهم السلام است اول شناختن اوقات صلوة دوم غیرت سوم سخاوت
چهارم شجاعت پنجم کثرت الجماع بودن و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند بدرستیکه از برای خدا
خروسی هست که پاهای او در طبقه هفتم زمین است و سرش در زیر عرش است و یک بال او در مشرق و دیگری در مغرب
است و میگوید سبحان الملک القدوس و چون ان خروس این ذکر را بگوید جمیع خروسها صیحه میزنند و او را جواب میگویند
و هر وقت که اواز خروس را بشنوید این کلام را بگوئید سبحان ربی الملک القدوس و در حدیث دیگر از یعقوب بن جعفر از امام
موسی جعفر روایت شده که گفت شخصی در خدمت امام موسی کاظم حسن صفات طاوس را ذکر نمود حضرت فرمودند طاوس
هیچ زیادتی ندارد بر خروس سفید فرمودند خروس بلند صداتر و نیکوتر است و اواز او از صوت طاوس بهتر و برکت او بیشتر
است از طاوس و عالم مینماید باوقات نمازها ... است خبر از نیستیکه طاوس میگوید ... بواسطه
گناهیکه از او صادر شده و در حدیث دیگر وارد شده که در زیر عرش ملکی هست بصورت خروس سر او از لؤلؤ و بالهایش
از زبرجد سبز است چون یک ثلث از شب میگذرد بالهای خود را بهم میزند و صیحه میکند و در صیحه خود این کلام را میگوید
که باید برخیزند انکسانیکه قائمین و عبادت کنندگانند و چون شب نصف شود بالهای خود را بهم میزند و صیحه میزند و این کلام را
میگوید باید برخیزند نماز کنندگان و چون صبح طالع شود بالها را بهم میزند و میگوید باید برخیزند قائمین و ...
و دوالها و از جمله دواجن که مستحب است نگاه داشتن ان در خانه کبوتر است که انرا حمام میگویند و بر ان ... و چند نوع
از قبیل فاخته و قماری و دباسی و وراشین و امثال اینها در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند
اگر حیوانی متولد شود از دو نوع حیوان عقیم خواهد بود راوی عرض کرد ... گمان میکنند که ...

ودر شافیت میگویند که او را دیده‌ام که تنها میگذارد و فخر میکند فرمودند دروغ میگویند که زاعبی متولد است
از وردشان و نوع دیگر بلکه متولد از جوان واحد است زیرا که متولد از جوان هرگز تناسل برای او نخواهد بود
و در کتاب بصائر از منتصر روایت شده که گفت در خدمت مولای خود امام محمد باقر نشسته بودم که ناگاه صدای فاخته
برخواست فرمودند میدانید این فاخته چه میگوید عرض کردم نه فرمودند میگوید فقدتکم یعنی شما را مفقود کردم پس شما
او را مفقود کنید پیش از آنکه او شما را مفقود نماید و در کتاب کامل الزیاره از داود رقی روایت شده که گفت در خدمت حضرت
امام محمد باقر نشسته بودم پس نظرم افتاد بکبوتر زاعبی دیدم او را که مشغول خواندن است و نغمه سرائی بود بعد از آن نظر بجانب
آنحضرت انداختم پس آنحضرت فرمودند ای داود میدانی این طایر چه میگوید گفتم نه فدای
تو شوم فرمودند لعن میکند بر قتله حسین بن علی علیهما السلام پس شما او را در خانه خود نگاه دارید و در کتاب
ارشاد مفید از ابوحمزه ثمالی روایت شده که گفتا از برای پسر خود کبوترهای چند بود من آنها را ذبح نمودم
نمودم بعد از آن عزیمت مکه نمودم روانه راه شدم تا آنکه وارد خانه حضرت امام محمد باقر شدم قبل از طلوع آفتاب
چون آفتاب طلوع نمود کبوترهای بسیاری در خانه آنحضرت مشاهده کردم با خود خیال نمودم که مسائل چند از آنجناب
سوال کنم و جواب آنها را بنویسم لکن بسیار متفکر بودم که کبوترها را که من ذبح نموده بودم و با خود خیال میکردم
که اگر نگاه داشتن کبوتر خیر نبود آنها را در خانه خود نگاه نمیداشت دیدم حضرت متوجه من شده فرمودند
ابوحمزه ترا چه میشود که گویا اسباب داری در مکان دیگر عرض کردم بلی خاطرم مشغول بود که بپرسم از آنجناب
که کبوترها را ذبح نمودم الحال تعجب نمودم از دیدن آنها در منزل شما فرمودند ابوحمزه بدانکه هرگاه
از اهل ارض بعضی خواسته باشند با اطفال مشغول لعب باشند بواسطه این کبوترها دفع میشود ضرر
آنها بدرستیکه اینها در خانه شما میگویند برای شما بواسطه ذبح اطفال از عوض هر بال باشند صدقه بدهید
و در حدیث دیگر از محمد بن کرام روایت شده که گفت در منزل امام موسی کاظم بودم یک جفت کبوتر دیدم و دیدم
آنحضرت را که بدست مبارک آنها را طعام و آب میداد فرمودند که اینها در شبها خود ناله میکنند
و اطفال ما را هیچ حرکت دادن نالیدن این بهانه نمیشود مگر آنکه خدا دور میکند بواسطه این حرکت دادن ازما
جن را از خانه و در کتاب ... روایت شده که گفت کبوتر از طیور پیغمبران است و در حدیث دیگر
از حضرت ابی عبدالله روایت شده که فرمودند اول کبوتری که در مکه بود کبوتری بود که از برای اسمعیل بود و در کتاب
ابوبصیر از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق روایت شده که آنحضرت ... بود در خانه خود نگاه داشته
و فرمودند ... بدرستیکه او کثیر الذکر است از برای خدای عزوجل
دیگر از ابوبصیر روایت شده که گفت وارد شدم بر امام جعفر صادق حضرت فرمودند یا ابا محمد خبر بدهم
شما عرض کردم ... خواستیم روانه شویم تا آنکه وارد منزل اسمعیل شدیم دیدیم فاخته را در قفس
قفس حبس نموده و آن فاخته ... بود پس آنحضرت فرمودند ای فرزند چه چیز باعث شده است ترا
در نگاه داشتن این فاخته آیا نمیدانی که فاخته میشوم است ... میگوید اسمعیل عرض کرد ای پدر ... فرمودند
این است ... که نفرین میکند صاحب خود و میگوید کاش شما فانی میشدید پس شما او را از خود دور کنید
تا آنکه از دعای او ایمن باشید و در کتاب کافی از محمد بن عذافر روایت شده که گفت سوال کردم از امام جعفر صادق از طیری
که از بلد بسیار دور طی مسافت میکند و میاید فرمودند ای پسر عذافر بدان بدرستیکه طیر میاید بمنزل صاحب خود
... سند ... بواسطه ... و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که فرمودند

امام محمد باقر ع بمکه میرفتند و ابوامیه انصاری در خدمتش بود و هم محمل بود با هم در یکی از منازل ابوامیه نظر نمودند بر
بکر و جوز شان در طرف محمل پدر بودند دست بلند نموده که آنها را دور کرداند پدرم فرمودند یا ابا امیه آهسته باش
ما کذار او را بدرستیکه این طیر آمده است پناه آورده است بما اهل بیت زیرا که ماری هست اذیت میکند او را هر سال
بچه‌های او را میخورد و بتحقیق که من دعا کردم برای او و خدا دعایم را مستجاب کردانید و در حدیث دیگر از محمد بن مسلم
روایت شده که گفت در خدمت مولای خود امام محمد باقر ع بودم که دیدیم دو نفر در شان بخدمت آنحضرت آمده و دو
نفر مرد را بجانب ایشان نمودند و بزبان خود چیزی گفتند جواب آنها را دادند طیران کردند پس من عرض کردم فدای
تو شوم اینها چه گفتند فرمودند اینها از جفت خود بدگمان شده بود و سوء ظن با او هم رسانیده بود آنجفت قسم یاد نمود
که گفت من مطمئن نمیشوم از تو بیا برویم در خدمت مولایم محمد بن علی علیهما السلام از این جهت نزد ما آمدند و قسم یاد
نموده که من آنرا خیانت نکردم پس نر او را تصدیق نمود و هیچ حیوانی نیست که بولایت ما قسم یاد نماید مگر اینکه مصدق است
و در دروغ قسم نخورده است مگر انسان زیرا که انسان بسیار قسم میخورد و چندان اعتنائی ندارد بقسم خود. باب
در بیان بعضی از اصناف کلب به خصال و صفات آنها خلاق متعال در سوره مائده میفرماید قل احل لکم الطیبات
و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله الآیه این آیه در مقام امتنان و منت گذاردن بر عباد
زیرا که امر فرموده خاتم انبیاء محمد مصطفی ص را که ای گرامی پیغمبر بگو به بندگان که حلال نمودم برای شما هر چیز طیبه را
و اما ذیل این شریفه صریح است در فضیلت علم و اهلش زیرا که خداوند عالم میفرماید ای محمد بگو به بندگان که من حلال نمودم
برای شما صید آنکه کلب معلم صید نماید یعنی سگی که آنرا تعلیم کرده باشید شکار نمودن پس معلوم میشود که حلیت صید
این نوع از کلب بنسبت که بواسطه معلم بودن او زیرا که خصوصیات دیگر که باعث حلیت شود در مقام منتفی است
از اینجا معلوم میکردد که انسان اولی خواهد بود در صورتیکه دارای صفت علم باشد خصوصا در صورتیکه بعلم خود عمل نماید
و ایضا در سوره اعراف میفرماید واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه
بها ولکنه اخلد الی الارض فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا ظاهر مفاد آیه شریفه
اینکه یا محمد ص بخوان و تلاوت نما بر ایشان خبر و حکایت آنکسیکه فرستادیم بسوی او آیات خود را و او اعراض نمود از آنها پس
متابعت نمود او را شیطان و گردید از جمله گمراهان و اگر میخواستیم هر آینه او را بلند میکردیم بآیات یعنی او را موفق میکردیم به
طاعات و عبادات تا اینکه موجب علو مقام و مرتبه او شود ولکن لذات و شهوات دنیا او را مانع شد از آنکه متابعت
حق نماید از این جهت خدا او را در دنیا عقاب نمود باینکه او را در صورت و هیئت شبیه بکلب کردانید و فرمود مثل او
مثل کلب است که خواه با او حمله نمائی و خواه حمله نکنی و خواه تشنه باشد یا سیراب زبان خود را از دهان بیرون میآورد و اطراف
دهن را حرکت میدهد همچنان این شخص نیز حالت کلب است که خواه او را موعظه کنی و خواه موعظه نکنی ضال و گمراه خواهد
بود و آنچه در این کتاب ذکر شد از تفسیر آیه شریفه مجملی از آن است و تفصیلش در محل خود بیان شده است زیرا که شأن نزول
آیه در بیان حال بلعم باعورا است پس هر که میخواهد رجوع نماید بمحل آن و ایضا در سوره کهف میفرماید وکلبهم باسط ذراعیه
بالوصید تا اینکه میفرماید سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم و یقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب و یقولون سبعة
وثامنهم کلبهم و این آیات شریفه در بیان احوال اصحاب کهف است و مجمل قصه آنها آن حدیثی است که از امام جعفر صادق ع
روایت شده و فرمودند اصحاب کهف و رقیم در زمان سلطان جباری بودند که آن پادشاه دعوت مینمود اهل مملکت خود را
بعبادت و ستایش نمودن بت پس هر که او را اجابت نمی‌نمود او را بقتل میرسانید و اصحاب کهف موحد و خدا پرست
بودند و آن پادشاه گماشتگان خود را بر در دروازه‌ها گذاشته بود که هر که میخواهد از آن شهر بیرون رود بت‌ها نه

ایشان سجده نماید و آن جماعت بعنوان شکار از شهر بیرون رفتند شبانی را ملاقات کردند و آن شبان را دعوت
نمودند که با ایشان همراهی نماید اجابت نمود سگی داشت آن شبان همراه آن جماعت روانه شد تا آنکه شب شد آن جماعت در کوه ۲۱۷
میان همان غار رفتند سگ نیز در میان غار رفت خواب بر ایشان مستولی گردید آنقدر خوابیدند تا آنکه خدا آن پادشاه
جبار و اهل مملکت او را جمیعا هلاک گردانید و آن زمان مبدل گردید بزمان دیگر و خلق دیگر بهم رسیدند بعد از آن این
جماعت از خواب بیدار شدند یک نفر از ایشان به دیگری گفت چه مدت در خواب بوده‌ایم نظر بجانب آفتاب نمود گفت یک روز یا بعض
از روز بعد از آن یک نفر از ایشان گفتند این پول را بگیر برو در میان شهر بطریقیکه نشناسند تو را مدتی طعام بگیر بیاور
بدرستیکه اگر از حال ما خبردار شوند ما را بقتل میرسانند یا آنکه ما را نیز بدین خود دعوت مینمایند پس او روانه بجانب
شهر گردید ملاحظه نمود اوضاع و اشخاص و اهالی آن شهر همه بر خلاف اول شده بود و احدی از اهل شهر را نشناخت
و زبان ایشان را نمیفهمید و ایشان نیز زبان او را نمیفهمیدند به او گفتند کیستی تو و از کجا آمده احوال خود را نقل نمود کیفیت را
بعرض پادشاه آن عصر رسانیدند پس آن پادشاه با اصحاب خود و اهل شهر همراه او روانه بجانب غار شدند چون به
غار رسیدند توقف نمود که از درون آن مطلع شوند بعضی از همراهان پادشاه به دیگری گفتند در میان غار سه نفر
هستند و چهارم ایشان کلب ایشان است بعضی گفتند پنج نفر هستند و ششم ایشان کلب ایشان است بعضی دیگر گفتند هفت نفر
هستند و هشتم ایشان کلب ایشان است پس آن پادشاه گفت سزاوار است که در اینجا مسجدی بنا کنیم و این جماعت را در اینجا زیارت
کنیم بدرستیکه اینها قومی هستند که ایمان بخدا آوردند و سابق فرموده که وقتیکه اصحاب کهف بیرون رفتند از شهر در بین
راه بشبانی برخوردند که سگی همراه داشت آن شبان گفت من با شما همراهی میکنم برای آنکه خدا را عبادت کنم قبول نمودند
در آن سگ نیز ایشان را متابعت نمودند و گفتند ای مرد شبان آمدن این سگ همراه ما سبب میشود زیرا که بسیار میشود
که صدا میکند و مردم از حال ما خبر میگیرند ما را باو حاجتی نیست پس او را دور کردند سگ ابا نمود مگر آنکه با ایشان ملحق
شود بعد از آن او را سنگ زدند که دور شود سگ ابا نمود دست خود را مثل کسیکه دعا کند بسوی آسمان بلند نمود خدا
وند عزوجل خاموشی از زبانش برداشت و بزبان آمد گفت ای قوم مرا از خود دور نکنید و سنگم نزنید و اذیتم منمائید
بدرستیکه من خدا را میشناختم چهل سال پیش از آنکه شما او را بشناسید آن جماعت تعجب نمودند و بر یقین و حقیقت
دینشان افزوده گردید آنچه که ذکر شد در خصوص اصحاب کهف بود و اما اخبار دیگر در مطلق کلب وارد شده پس در
کتاب کافی بسند معتبر از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند که هیچ کس نیست که در خانه سگی نگاه دارد مگر
آنکه هر روز یک قیراط از عمل او کم میشود و در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند جبرئیل
نازل شد بر من عرض کرد که ما گروه ملائکه داخل نمیشویم خانه را که در آن کلب باشد یا آنکه مجسمه در آن باشد یا آنکه
ظرفی در آن باشد که در میانش بول کرده باشند و شاید که نفرت ملائکه از خانه که یکی از این سه چیز در آن باشد
بواسطه آن است که آن خانه محل نزول رحمت خداوند نخواهد بود و در کتاب حیوة الحیوان مسطور است که کلب بر دو قسم
یکی اهلی و دیگری سلوقی که منسوب است به سلوق که شهری از شهرهای یمن است هر دو نوع در طبیعت مساوی هستند
و از طبیعت او احتلام است و انثای از آن حایض میگردد و مدت حمل ایشان دو ماه طول میکشد و بعضی گفته‌اند هر وقت که متولد
میشود بچه‌هایشان کور متولد میگردد و چشم خود را باز نمیکند تا مدت دوازده روز و ذکور آن بعد از یکسال جماع
میکنند و از برای کلب است از ذخیره نمودن و استشمام رایحه که از برای حیوانات دیگر نیست و میته در نزد او لذیذ
تر است از گوشت طیب طاهر و در میان او و ضبع عداوت و دشمنی عظیمی است و از طبیعت او آن است که حراست
میکند صاحب خود را و حمایت مینماید اهل او را در حضور و غیاب خواه آنکه او مذکر باشد یا انثی باشد و خواه در خواب

۳۱۸

باشد تا بیدار رود و در وقت خواب از همه حیوانات هوشیارتر و بیدارتر باشد بجهت آنکه دماغ او سرد است نسبت
بدماغ انسان و از عجایب امر او آنست که گرامی میدارد مردمان جمیل و کسانیکه لباس نو پوشیده باشند اصلا متعرض
ایشان نمیشود و حمله میکند بر کسانیکه جامه کهنه پوشیده باشند و ضعیف الحال باشند و از طبیعت او تملق و مودت
و الفت است که اگر او را اذیت نمایند و فورا او را ندا کنند اجابت مینماید و اگر صاحبش او را آزار کند بدندان خود میگیرد
بدن و لباس او را و اصلا اذیت نمیرساند و حال آنکه اگر دندانش را بسنگ خارا فرو کند هر اینه فرو میرود و قابل تعلیم و
تادیب است حتی آنکه اگر شمع یا چراغ را در میان سر او بگذارند بعد از آن طعامی بیاورند و بنشینند خاضعی کنند ملتفت آن طعام
نمیشود مگر آنکه آن شمع فرو دارند و بکلب عارض میشود او را مرض سودا و پیدا در زبان مخصوصی که از جمله آنها است کلب نحیح
اللام و این مرضی است شبیه بجنون و علامتش آن است که چشمهای او سرخ و گوشهای او سست میشود و زبانش از دهانش
بیرون میآید و آب دهان و دماغش جاری میگردد و سرش را بزیر میاندازد و دمش را در میان پاهایش فرو میبرد
و کج راه میرود در حالتیکه مغموم و ترسان است مانند شخص مست که بسیار باشد و طعام نمیخورد و تشنه باشد و آب نمی
آشامد و بسا میشود که آب را میبیند و فزع مینماید و از واسطه دیدن آن بلکه بسا میشود از ترس آن هلاک میشود و اگر کسی
را ببیند بر آن حمله میکند بدون آنکه صدا بکند و سگها از او فرار مینمایند اگر چه بینند و ناگهان با هم برخورند از ترس
او تواضع و خضوع مینمایند و اگر این سگ انسانی را مجروح نماید این مرض مهلک بر او عارض شود که از جمله آنها آنست که
از آشامیدن آب ممنوع میشود تا وقتیکه هلاک میشود و متصل طلب آب میکند لکن نمیتواند بیاشامد و چونکه این مرض
مستحکم شود در شخص و قتیکه بجهت بول کردن قضای حاجت مینماید چیزی از او شبیه کلاب کوچک یعنی توله
از او دفع میشود و در حدیث وارد شده که رسول خدا صلعم مقتولی را افتاده دیدند سبب پرسیدند بعرض انجناب رسانیدند
که این شخص بسوی گوسفندان بنی زهره رفته و یک گوسفند از میان گلهٔ آنها گرفته سگ آن گله بر او حمله نموده او را بقتل
رسانید رسولخدا صلعم فرمودند خودش باعث قتل خود شده و خون خود را هدر و ضایع گردانید و معصیت نمود
و خیانت کرد برادر خود را و بتحقیق که این سگ او را بقتل رسانید بجهت آنکه ... او را و از ابن عباس نقل شده که گفت
کلب بهتر است از رفیق خیانتکار و ایضا از ابن عباس حکایت شده که گفت از برای حرث بن صعصعه ندماء چند
بود که از آنها مفارقت نمینمود و محبت بسیار داشت و یکی از ایشان متهم بود با تفاق ندما و خود در بعضی از منزهات محله
خود برای تفرج رفتند یکنفر از آنها همراه نرفته بود بخوابگاه حرث آمده با زوجه او و غذا تناول نمودند بعد از آن
در میان یک بستر خوابیدند حرث سگی داشت چون این حالت را مشاهده نمود هر دو را در میان بستر درید چون
حرث بخوابگاه مراجعت نمود دو جسد و صدیق خود را با این حالت مشاهده نمود از کنه امر مطلع شد ابیاتی انشاد نمود
که مضمونش این است که چه بسیار عجیب است اینکه صدیق و دوست من حرمت مرا میشکند و عجیبتر از آن آنکه کلب من
محافظت مینماید مرا و همیشه رعایت میکند مرا و حراست مینماید و حفظ میکند عیال مرا و خلیل و دوست من
خیانت میکند مرا و در بعضی از مصنفات ابوالفرج جوزی حکایت شده که شخصی سفر نمود در بعضی از منازل قبه و
بناء بسیار مرتفعی را دید که در اطراف آن نوشته بود که هر که بخواهد از سبب این بنا مطلع گردد داخل قریه شود و از اهل
آن جویا شود پس آن شخص داخل قریه گردید از هر که تفحص نمود و جویا شد گفتند نمیدانیم تا آنکه او را دلالت نمودند
بسوی پیرمرد معمری که دویست سال عمر کرده بود آن پیرمرد گفت پدرم برای من حکایت نموده که در این قریه پادشاهی
مسکن داشت و او را سگی بود که بسیار دوست میداشت و همیشه در سفر و حضر و خواب و بیداری از او مفارقت نمینمود
و نیز از برای آن سلطان جانوری بود که ... روزی پادشاه برای تفرج در بعضی از بوستانها داخل شد

ابوالفرج جوزی

امر نمود انسان را قلاده نمود و او را ببستند که همراه او ببرد و طباخ خود را امر فرمود که غذائی از شیر برای پادشاه طبخ نماید ۳۱۹
طباخ حسب الامر پادشاه در مقابل جابر و کلب گذارد بدون انکه سرپوش بروی ان بگذارد از پی کار خود رفت حیه
بسیار بزرگی امد و تمام ان غذا را اشامید و ثانیا قی نمود در میان ظرف و روانه شد بعد از ان پادشاه مراجعت
نمود امر کرد طعام برایش حاضر نمایند طباخ امد همان ظرف شیر را برداشت و در مقابل پادشاه زمین گذارد و کلب
شروع نمود بجوزدن و اشاره میکرد بسوی پادشاه که از این طعام تناول ننما پادشاه مقصود او را نفهمید دست
برد یک لقمه برداشت نفهمیده هر دو که تناول نماید سگ بجزع و فغان امد و شروع نمود بجز خود را حرکت دادن که
بفهماند که نزدیک بود خود را هلاک نماید پادشاه امر نمود او را دور کردند پادشاه لقمه را محاذی دهن برده بود که سگ
رسید و دست زد لقمه را انداخت پادشاه در غضب شد دست برد حربه در نزد او بود برداشت سگ را بان بزند سگ
فهمید که پادشاه در غضب شده و مطلب را نفهمیده سر در میان ان ظرف طعام برد و قدری از ان را خورد و در نفس
برو زد افتاد و جمیع گوشتهایش ریخت پادشاه تعجب نمود بعد از ان ملتفت کنیز شد و از او مستفسر شد کنیز کیفیت را
باشاره بعرض پادشاه رسانید پس امر نمود غذا را ریختند و طباخ را تادیب کردند برای انکه سرپوش بروی ظرف
نگذارده بود و امر نمود سگ را دفن نمودند و این بنا را برای ان سگ بنا نمودند و در کتاب انشوار الی عثمن مدنی
حکایت شده که در بغداد شخصی بود سگی از وانس بسیار روی بسلی داشت و هرگاه از پی حاجتی روانه شد سگ را داشت که غالبا
از او منفک نمیشد همراه او رفت خواست او را برگرداند سگ تمکین نکرد پس روانه شد تا انکه رسید بجماعتی که با او عداوت
و دشمنی داشتند او را گرفتند بخانه بردند و بقتل رسانیدند و جسدش را در میان چاه انداختند و خاک بروی
انچاه کشیدند و ان سگ جمیع اینها را تماشا مینمود بعد از ان سگ را زدند و از خانه بیرون کردند سگ بخانه شخص
امد و شروع نمود بجزع و زاری کردن لکن مراد او را نفهمیدند تا بدر اخوان هر قدر تفحص نمود خبری از فرزند شر نیافت
یقین نمود که او را تلف کرده اند برای او اقامه تعزیت و ماتم برپا نمود و جمیع سگها را دور نمود دفنند لکن ان سگ را
هر قدر دور کردند نرفت و ملازم در خانه بنا حضور شد روزی یک نفر از قاتلین صاحبش امد از انجا گذر کند
چشم سگ چون بر او افتاد دوید بر او حمله کرد و ساق پایش را گرفت مجروح نمود و او را محکم نگاه داشته دم جمعیت نمودند
خواستند او را از چنگال ان سگ رها کنند ممکن نشد به ایامدند شور عظیمی از خلق برخواست در این ان خوانا امد چون
این حالت را دید گفت این سگ بدون جهت بکسی او را بیخته نمیشود شاید این شخص بر او صدمه زده باشد یا در مقتول
واقعه خبردار شد ان خوانه بیرون امد نظر کرد دید ان شخص یک نفر از دشمنان فرزند او است پس ان شخص را حبس
نمود که این شخص قاتل فرزند او است پس ان شخص را بنزد راضی بالله که حاکم باشد برد و براو ادعای قتل نمود راضی
اول امر نمود او را ضرب و ستم بسیار نمودند که اقرار نماید اقرار نکرد اخرالامر او را بزندان بردند سگ ملازم در زندان
شد چند روز گذشت راضی امر نمود او را رها نمودند همین که خواست از زندان بیرون بیاید سگ بگریبان او
اویخت خلق تعجب نمودند هر قدر جهد و کوشش کردند که او را از چنگال ان سگ رها کنند نتوانستند مگر بعد از جهد و جهد
بسیار و خبر براضی بالله رسید بعضی از غلامان خود را امر نمود که ان شخص را رها کنند و سگ را بگذارند از دنبال او بروند
پس ان غلام امر نموده راضی عمل نمودند تا انکه وارد خانه ان شخص شدند شروع کردند تفحص نمودن از مقتول اثری از
او نیافتند تا انکه سگ امد بموضع چاهی که صاحبش را در ان دفن کرده بود شروع کرد بنا نمودن و خاک را
بعقب ریختن غلامان تعجب نمود کیفیت را بعرض راضی بالله رسانیدند راضی امر نمود ان موضع را حفر نمودند و ان مقتول را
از میان چاه بیرون اوردند و ان شخص خوانه دستگیر نمودند نزد راضی بردند امر نمود انقدر او را زدند تا انکه اقرار

نمود

نمود که من با جماعتی دیگر از بغل دست ایشان هم از عقب سر کردم و از بغل دست ایشان رسید که رفتن ساعر ایشان برآید
ایشان افراد بودند و در کتاب علل از امیر المؤمنین ع روایت شده که فرمودند شخصی سؤال نمود از رسول خدا صلعم که
خدا یتعالی از چه چیز خلق نمود سگ را فرمودند از بدهن ابلیس ملعون راوی عرض کرد یا رسول الله چه قسم خلق نمود
انرا فرمودند خدا وند عز وجل ادم و حوا را بزمین فرستاد و در حالتیکه مانند دو جوجه مرغ که پرو بال ایشانرا کنده باشند
مرتعش بود ند ابلیس فرصت پیدا کرده نزد سباع و درندگان رویه با ایشان گفت دو مرغ بسیار بزرگ از اسمان بزمین
فرود امده بروید ایشانرا طعمه خود نمائید سباع چون این کلام را از ان ملعون شنیدند همراه او امدند ابلیس از انسوی
و شعفیکه داشت متصل ایشانرا میخواند و ترغیب و تحریص میکرد ابدهان نخستین بر روی فتاد خدا وند عالم از ان اب دو
سگ خلق فرمود یکی نر و دیگری ماده برخواستند رو ادم و حوا حفظ و حراست ایشانرا مینمودند و نگذاشتند که
ان سباع و درندگان نزدیک جسد ایشان بیایند و از ان روز دعا و دشمنی در میان کلب و سباع و دیگر بهم رسید
و در حدیث دیگر از میسره روایت شده که گفت شنیدم از مسلم که او گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمودند روزی
زنی در بیابانی میگذشت عطش بر او مستولی گردید چاهی در ان بیابان بود داخل چاه شد و فرو رفت اب اشامید بیرون امد
سگی را دید که از شدت تشنگی خاکهای نرم مرطوب را میخورد با خود خیال نمود که این حیوان هم مثل من تشنه است بیابان
وارد چاه شد و کفش خود را پر از اب نمود بدندان گرفته از چاه بیرون امد و ان سگ را سیراب کرد باینسبب ان کلب شکر
خدا را بجای اورد و او بجهت آن زن طلب مغفرت نمود شخصی عرض کرد یا رسول الله ایا از برای ما نسبت بسگی اگر احسانی
بکنیم اجری هست فرمودند بلی در جگر هر کبد تشنه بواسطه سیراب کردن ان اجری هست و در کتاب مذکور منقول از ابن عباس
روایت شده که گفت حواریین از عیسی بن مریم ع مسئلت نمودند که کاش کسی بسوی ما مبعوث میشد که کشتی نوح را دیده
باشد تا ما را از سخن میگفتیم انحضرت همراه ایشان روانه شدند تا انکه بتل خاکی رسیدند کفی از ان خاک را برداشتند و
فرمودند ایا میدانید که این خاک از کیست عرض کردند خدا و رسولش بهتر میدانند فرمودند این کعب است پسر حام پسر
نوح است پس انحضرت عصای خود را بان خاک اشاره نمود و فرمود برخیز باذن خدا چون نظر کردند دیدند شخصی
برخواسته و خاک از اطراف سر میریزد عیسی ع فرمود با این حالت بود که وفات نمودی عرض کرد یا روح الله بلکه
جوان بودم الحال که مرا خواندی گمان کردم که قیامت برپا شده از این جهت پیر شدم فرمودند برای ما بیان کن تفصیل
کشتی نوح را عرض کرد طول ان هزار و دویست ذراع و عرض ششصد ذراع بود و سه طبقه داشت یک طبقه حیوانات
و وحوش در ان ساکن بودند طبقه دیگر انسان در ان منزل داشتند یکطبقه هم طیور در ان ساکن بودند چونکه ارواث
حیوانات در کشتی بسیار شد خداوند بسوی نوح وحی فرستاد که دم فیل را بشارد هد پس انحضرت فشار داد دم
انرا از این جهت یک خوک نر و یک خوک ماده بیرون امدند یکی نر و دیگری ماده شروع کردند جمیع ارواث حیوانات را خوردند
بعد از ان موشها که در کشتی بودند بنای اذیت گذاردند و بندهای کشتی را میجویدند خدای تعالی وحی فرستاد بسوی
نوح که بر چشمهای شیر دست مالید فورا یک جفت گربه از بینی شیر افتاد و در بهائم رو نهاد و بدین این
این جهت اهل کشتی از اذیت ایشان سالم ماندند عیسی ع فرمودند نوح از کجا دانست و عالم شد بغرق شدن بلاد عرض
کرد اول کلاغ را فرستاد خبر اورد و وقتیکه امد گوشت میته را منقار گرفته در میان کشتی انداخت پس انحضرت نفرین
کرد در حق او که خائف و ترسان باشد از این جهت است که هرگز الفت بجاها نمیکیرد بعد از ان کبوتر را فرستاد چون
مراجعت نمود برگ زیتونی بمنقار داشت و این بهترین نشان بود که جمیع بلاد غرق شده پس انحضرت طوق
سبزی که در گردن او است بر او عطا نمود و دعا کرد که در میان انس باشد از این جهت است که الفت میگیرد در دنیا

خواهد بعد از آن حواریین عرض کردند یا روح الله او را همراه خود میبریم تا آنکه برای ما حدیث بگوید و حکایت
کند و با ما نشیند پس خواست نماید فرمودند چگونه همراه شما خواهد آمد که یکم از برای یک روزی بنا نشد در دنیا پس
فرمودند چگونه همراه شما خواهد آمد که بمحل خود برگرد فوراً مصور تا اول شد و خاک گردید تا سگ در دنیا پس هیچ
از اخبار وارد در حال بعضی از سباع در کتاب لایل طیبه از محمد بن مسلم روایت شده که گفت بودم در خدمت مولای
امام محمد باقر ما بین مکه و مدینه سیر مینمودیم من بر حماری سوار بودم و آنحضرت بر استری سوار بودند که ناگاه گرگی
از بالای کوه نمودار شد همه جا آمد تا آنکه نزدیک استر آنحضرت رسید آنجناب استر خود را نگاه داشت تا آنکه گرگ آمد
دستهای خود را بر قربوس زین آن گذارد حضرت سر مبارک را فرود آورد و دندان گرگ سر گذاشت در گوش مبارک آنجناب
بعد از ساعتی سر برداشت حضرت فرمودند از پی کار خود برو بتحقیق که حاجت تو برآورده است پس آن گرگ هروله کنان برگشت
نمودم عرض کردم فدای تو شوم امر عجیبی مشاهده نمودم فرمودند دانستی چه حاجت داشت عرض کردم خدا و رسول
و فرزند رسول خدا میدانند فرمودند حاجتش این بود که جفتش در پشت این کوه درد زائیدن بر او شدت کرده
تمنی نمود که دعا کنم درد زائیدن بر او آسان شود و دیگر آنکه دعا کنم از نسل او بر شیعیان ما اهل بیت مسلط نگردد
ما او گفتم دعا کردم و در حدیث دیگر از ابوخالد کابلی روایت شده که گفت وارد شدم بر امام جعفر صادق فرمودند
ای ابوخالد بگیر این رقعه مرا و برو در فلان موضع بنشین و رقعه را بگشا هر سبعی که نزد تو بیاید او را بنزد من بیاور عرض
کردم فدای تو شوم مرا معاف بدار از این امر فرمودند ای ابا خالد آنچه میگویم اطاعت کن پس من با خود خیال کردم که کو
شخص جباری تو را مامور بامری نموده بود و تو مخالفت او را کرده بودی حال تو چگونه میبود الحال امام تو تو را امر مینماید
و تو اطاعت نمیکنی پس روانه شدم تا آنکه بآن موضع رسیدم رقعه را گشودم ناگهان از سباع همراه من روانه شدند در خدمت
آنحضرت با کمال ادب خضوع و خشوع ایستادند بعضی که بلند مویی از بدن آن سبع حرکت نمینمود حضرت کلامی با او فرمودند
که نفهمیدم من تعجب نمودم از ادب آن سبع فرمودند ای ابوخالد برای چه متفکر هستی عرض کردم از ادب و اعظام
کردن این سبع شما پس آن سبع روانه شد بعد از آن قلیلی مراجعت نمود و کیسه را در دهان داشت عرض
کردم فدای تو شوم این امر عجیبی است فرمودند ای ابوخالد بدرستیکه این کیسه است که فلان شخص که از شیعیان ما است
بمفضل بن عمر داده بود که برای من بیاورد و الحال من محتاج شدم بآنچه که در میان او است و راه هم مخوف بود از این
جهت این سبع را روانه نمودم کیسه را آورد من با خود خیال کردم و گفتم بخدا قسم که از اینجا بیرون نمیروم تا آنکه مفضل
عمر وارد شود و تفصیل این قضیه را از او جویا شوم دیدم حضرت تبسم نمودند و فرمودند ای ابوخالد از اینجا بیرون
نرو تا آنکه مفضل بیاید و تفصیل را از او جویا شوی معاف بنما پس من حیرت برحیرتم افزود عرض کردم فدای
تو شوم معاف بفرما چند روز در آنجا مکث نمودم تا آنکه مفضل وارد شد و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد فدای
تو شوم فلان شخص که یکی از دوستان شما است کیسه که در میان آن اموال بسیاری بود بمن داد که برای شما بیاورم چون
بفلان موضع رسیدم سبعی نمودار گردید و میان ما و کسان ما حایل شد بعد از آن از نظرها ناپدید گردید چون نظر
نمودم در میان رحل و اسباب خود کیسه را ندیدم حضرت فرمودند ای مفضل میشناسی کیسه را عرض کرد بلی پس آنحضرت
بکنیز خود فرمود که کیسه را بیاور کنیز کیسه را حاضر نمود مفضل همین که نظرش بکیسه افتاد عرض کرد همین است آن کیسه
بعد از آن فرمودند سبع را میشناسی عرض کرد فدای تو شوم در آن وقت رعب و خوف بسیاری بر من عارض شد فرمودند
پیش بیا پیش آمد دست مبارک بر او کشیدند تا قلبش آرام گرفت بعد از آن فرمودند همان رقعه را بردار بجانب بیشه
روانه شو و همان سبع را بیاور پس بفرموده آنحضرت عمل نمودم سبع آمد مقابل روی آنحضرت ایستاد بقوه

ایستاد چون نظر بر اعظام و تعظیم آن سبع نمودم در قلب خود استغفار کردم پس حضرت فرمودند ای مفضل این
سبع است عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمودند ای مفضل بشارت باد ترا بدرستیکه تو با ما هستی

باب در بیان بعضی از اخبار که متعلق است به آهو

جابر بن عبد الله از امام محمد باقر ع روایت شده که فرمودند روزی پدرم علی بن
الحسین علیهما السلام در جائی تشریف داشتند و اصحاب در خدمتش بودند که ناگاه آهوئی از سمت صحرا آمد تا مقابل
روی آنحضرت ایستاد و بزبان خود چیزی گفت بعضی از اصحاب عرض کردند یابن رسول الله این آهو چه مطلب داشت
فرمودند میگوید فلان شخص قرشی بچه مرا در شب گذشته صید نموده و او را شیر نداده ام پس آنحضرت کسی را نزد
آن شخص فرستاد که این بچه آهو را بنزد من بفرست شخص صیاد آهو را آورد تا نزد اشت چون چشم آهو بر بچه خود افتاد تکلمی نمود
بعد از آن بچه خود را شیر داد پس آن حضرت آن بچه را باو بخشیدند آهو چون این احسان را دید بزبان خود تکلم کرد و
همراه بچه خود روانه شد اصحاب عرض کردند یابن رسول الله آهو چه تکلم نمود فرمودند از برای شما دعا نمود که خدا
شما را جزای خیر دهد

باب در بیان صید و ذباح و آنچه که حلال است و آنچه که حرام است از حیوانات و غیر حیوانات

و اخبار و آیات این باب زیاده از آن است که در این کتاب بتوان ذکر نمود لهذا اختصار و اکتفا مینمائیم بقدری از آنها
و این باب مشتمل است بر چند بابی اول در بیان جوامع محللات و محرمات از ماکولات و مشروبات و حکم مشتبه بحرام
و چیزیکه بحرام اشتباه شده باشد و حکم چیز حرام در مقام اضطرار و ضرورت و آیات وارده در این باب نبیاناتی
دلیل چونکه اخبار دیگر ذکر شده بشود اکثر اینها مفسر آن آیات است از این جهت آیات را ذکر ننمودیم و اما اخبار در تفسیر
علی بن ابراهیم قمی از امام جعفر صادق ع روایت شده که بحفص بن غیاث فرمودند ای حفص دنیا در نزد من بمنزله
میته است که تا مضطر و لا علاج نشوم از آن چیزی تناول نمینمایم و در محاسن برقی از مفضل بن عمر روایت شده که
گفت خدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم فدای تو شوم خبر ده مرا که خدای تعالی بچه سبب و علت حرام فرموده شراب
و میته و گوشت خنزیر را فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی حرام نکرد اینها را بر بندگان خود و حلال
نفرمود ما سوای اینها را بر آنها از جهت آنکه رغبت و میل بحرام داشت یا آنکه از محللات زهد و اعراض داشت بلکه بواسطه
این است که خداوند عز و جل خلق نمود مخلوق را و عالم بود بآنچه که قوام بدن آنها با او است و مصلح حال آنها است از جهت
دانش و تفضل بر ایشان آنها را حلال کرد باید و عالم بود نیز بآنچه که مضر حال آنها است و ضرر میرساند بآنها
از این جهت حرام کرد باید بر آنها محرمات را بعد از آن مباح کرد باید از برای شخص مضطر محرمات را در وقتیکه اضطرار
داشته باشد که اگر از آن تناول ننماید موجب تلف نفس او خواهد شد بقدری که موجب شود عدم هلاکت نفس او
نه آنکه زیاده بخورد که سیر شود بعد از آن فرمودند اما میته پس هیچ کس از آن تناول نمینماید مگر آنکه بدنش ضعیف و
جسدش نحیف و لاغر میشود و قوه اش تمام میگردد و نمیمیرد کسیکه گوشت میته را خورده باشد مگر بمرگ ناگهانی
و اما خون پس بدرستیکه هر کس از آن بخورد دلش سخت و بیرحم میشود و دهانش بدبو میشود بمرتبه که پروا ندارد از آنکه اولاد
یا پدر و مادر و خویشان خود را بقتل برساند و اما گوشت خنزیر پس بدرستیکه خدای تعالی مسخ کرد باید قومی را بصورت
خنزیر و خرس و میمون و سایر مسوخات دیگر بعد از آن نهی فرمود از خوردن گوشت آنها و گوشت نسل آنها بجهت
آنکه مردم منتفع نشوند بآنها و با بزرگ شمردن عقوبت خدا را بر آنها خفیف و کوچک نشمارند و اما شراب را پس بدرستیکه
خدای تعالی حرام کرد آنرا بجهت فساد آن و سکر و مستی که بر آشامیدن آن مرتب میشود فرمودند کسیکه مداومت
کند بآشامیدن شراب مانند بت پرست میشود او را ارتعاش و لرزش عارض میگردد و مروتش میرود و چنان جسور میشود
بر محارم خود از کشتن و زنا کردن با آنها و شراب نمی افزاید بر شارب آن مگر جمیع شرور و آفات را و در کتاب

الاخبار از امام جعفر صادق ع روایت شده که در تفسیر این آیه فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فرمودند باغی ظالم است
و عادی غاصب است و در حدیث دیگر فرمودند باغی کسی است که بر امام زمان خروج کند و عادی قطاع الطریق و دزد
که بر این فرقه میته حلال نخواهد بود و لو آنکه مضطر باشند و جان ایشان در معرض تلف باشد و در حدیث دیگر بود کتاب
دعائم الاسلام از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند آنچه که حلال است خوردن آن از برای انسان آنچه که
از زمین روییده میشود سه صنف است یک صنف حبوبات است از قبیل گندم و برنج و امثال اینها صنف دویم
صنف میوه ها است جمیع اینها است صنف سیم سبزه جات و گیاهیکه از زمین روییده میشود پس هر یک از این اصناف
ثلثه در آن غذا است از برای انسان و منفعت و قوت است و حلال است خوردن اینها و آنچه که در او ضرر بوده باشد
آنچیز حرام است خوردن آن مگر در حالت تداوی و معالجه نمودن و اما از گوشتها آنچه که حلال است خوردن جمیع افراد
آن گوشت گاو و گوسفند و شتر است و از گوشت وحوش و حیوانات صحرایی آنچه که ناب و مخلب یعنی نیش و چنگال نداشته
باشد پس آن حلال خواهد بود و از گوشت طیور هر آنچه که از برای او قانصه باشد حلال است و از جمله حیوانات
دریایی حلال است آنچه که از برای او فلس باشد و ماسوای آنچه که ذکر شد از گوشت حیوانات حرام است خوردن آن و اما
از تخم مرغها پس هر آنچه که دو طرف آن مساوی باشد حلال است خوردن آن و آنچه که طرفینش متساوی نیست حرام است
و تخم مرغی است که گوشت آن حرام است و ایضا در کتاب دعائم از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند هرگاه
کسی مضطر شود بخوردن آن بقدری بخورد که سیر شود و اگر مضطر شود بآشامیدن شراب بقدری بیاشامد که سیر شود و
جایز نیست از برای او عود کردن تا وقتیکه مضطر شود و مخفی نماند که این خبر معارض دارد با خبر دیگر پیشتر که ذکر شده
از اینکه شخص مضطر بتناول محرمات باید اقتصار نماید بقدری که دفع اضطرار او بشود نه آنکه بقدری بخورد که سیر شود
در تفسیر علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق ع روایت شده و آنجناب از آباء طاهرین خود علیهم السلام روایت فرمودند
که شخصی سؤال کرد از امیر المؤمنین ع که اگر کسی سفرۀ را بیابد در میان جاده و آن سفره پر از نان و گوشت و پنیر و تخم
باشد و کارد نیز در میان آن سفره باشد چه میفرمایند فرمودند آنچه در آن سفره است قیمت کنند و بخورند و بعد از آن [illegible]
بدرستیکه اگر بگذارند تا صاحبش پیدا کرده فاسد و ضایع میشود و هر وقت که صاحبش پیدا شد قیمت آن را بدهند و
راوی عرض کرد یا امیر المؤمنین نمیدانیم که آن سفره از مسلم است یا از مجوس فرمودند در صورت ندانستن خوردن آن تا وقتیکه
بدانند از مجوس است و در تحف العقول در حدیث طولانی از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند اما
آنچه که حلال است بر انسان خوردن آن پس آنچه که از زمین روییده میشود سه صنف است یک صنف از آن حبوبات
است جمیع اینها مثل گندم و جو و برنج و نخود و غیر اینها از اقسام حبوبات و اقسام حبوباتیکه روغن دارد از قبیل
کنجد و غیر آن از جمله چیزهائیکه میباشد در آن غذا و قوت بدن میشود حلال است بر او خوردن آن و آنچه که در آن ضرر
باشد از برای بدن انسان حرام است خوردن آن بر او مگر در حال ضرورت صنف دویم نیز چیزهائی است که از زمین بیرون
میاید از اقسام میوه هائیکه میباشد غذای انسان و منفعت از برای او است حلال است بر او و آنچه که ضرر داشته
باشد از برای او حرام است خوردن آن صنف سیم جمیع اقسام سبزه جات و آنچه که از زمین روییده میشود و از برای
انسان نفع داشته باشد و غذا باشد از برای او حلال خواهد بود خوردن آنها از برای او خوردن اینها و آنچه که از آنها
ضرر داشته باشد از برای او از قبیل گیاهیکه سم داشته باشد از برای او که مهلک و کشنده باشد حرام خواهد بود خوردن آن
بر او و اما آنچه که حلال است بر انسان از لحوم حیوانات گوشت گاو و گوسفند و شتر است و آنچه که حلال است از گوشت
وحوش و حیوانات صحرائی هر حیوانیکه ناب و مخلب یعنی نیش و چنگال نداشته باشد گوشت آن حلال خواهد بود و آنچه

در حلال است و گوشت بود هر طرفی که ناقص باشد باشد حلال است گوشت آن و ضرر ندارد خوردن گوشت جمیع
اقسام ملخ و اما آنچه که جایز است خوردن آن از اقسام تخم مرغها پس هر تخمی که طرفین او مختلف باشد یعنی یک طرفش کوچک
و دیگری بزرگ باشد حلال است خوردن آن و هر تخمی که طرفینش مساوی باشد حرام است خوردن آن و اما آنچه که حلال
است از ماهیان دریا آنچه که پر داشته باشد حلال است خوردن گوشت آنها و آنچه که پر نداشته حرام است خوردن گوشت
آن و از آشامیدنیها پس آنچه که کثیرش سبب زوال و تغییر عقل نمیگردد حلال است آشامیدن آن و آنچه که سبب زوال
و تغییر عقل میشود حرام است آشامیدن قلیل از آن و در کتاب محاسن برقی از ابی الجارود روایت شده که گفت سؤال
کردم از امام محمد باقر علیه السلام از پنیر و عرض کردم خبر داد مرا کسی که او گفت دیدم میته در آن داخل نمودند فرمودند که آیا بجهت
آنکه در یک موضع میته داخل میکنند باید جمیع آنچه که در دنیا است حرام شود پس اگر عالم شدی که میته بود اجتناب
کن و تناول منما و اگر عالم نشدی بخر و بخور بعد از آن قسم کرد که داخل سوق میشوم که گوشت و روغن و پنیر میخرم و حال آنکه بخدا
قسم گمان ندارم که جمیع اهل این قریه تسمیه بگویند در وقت ذبح کردن پس از این خبر معلوم شد جواز خریدن گوشت
و امثال آن از بازار مسلمانان و مرجوح بودن تفحص کردن و سؤال از واقع نمودن و باین مضمون فتوی داده اند جمعی
از اکابر علما از قبیل محقق که فرموده آنچه که فروخته میشود در بازارهای مسلمانان از ذبیحه و گوشت جایز است خریدن آنها
و لازم نیست تفحص از حال آنها و شهید در مسالک الصیمریه فرموده که فرقی نیست در این باب آنچه که در دست مسلمانی باشد معلوم
نباشد اسلام او یا آنکه مجهول باشد و همچنین فرقی نیست در مسلم میان کسیکه حلال داند ذبیحه اهل کتاب را یا حرام بنا بر صحیح
از دو قول بجهت حمل کردن عموم نصوص و فتاوی و مستند حکم اخبار بسیاری است مثل اینکه آنچه در دست مسلمانان
است از جلود و پوست و علامه در تحریر معتبر دانسته است بودن مسلم کسیکه حلال نداند ذبیحه اهل کتاب را اگر حال آن شخص
نباشد که او از کسانی است که حلال میدانند ذبائح اهل کتاب را یا حرام جایز نیست خریدن گوشت او و لکن بعضی از اعاظم
علماء این قول را اشکال کرده است و فرموده که جمیع مخالفین حلال میدانند ذبائح اهل کتاب را پس بنا بر این لازم
میآید که جایز نباشد اخذ لحوم و جلود از آنها و حال آنکه اخبار صحیح است [illegible] بر این مطلب وارد شده که صحابه
رضوان الله علیهم متعرض نشده اند تعریف سوق مسلم را تا آنکه تمیز داده شود سوق مسلم از غیر مسلم و شاید که موکول
و محول بعرف دانسته اند از این جهت متعرض نشده اند لکن در حدیث موثق اسحق بن عمار از امام موسی کاظم روایت نموده که
آنحضرت فرمودند جایز است خریدن فرو یمانی که پوستین باشد آنچه که در بلاد مسلمانان درست میکنند اسحق عرض
کرد هر چند که در آن بلاد غیر مسلمانان هم باشد فرمودند بلی بشرط آنکه مسلمانان غالب باشند بر غیر مسلمانان پس از این حدیث
مستفاد میشود که غلبه باشد پس در صورتیکه جایز است خریدن چیز از بازار مسلمانان که اغلب اهل آن بلد مسلمان
باشند و بر فرض تساوی و اغلبیت کفار جایز نیست خریدن لحوم و جلود آنها و در حدیث دیگر روایت شده که شخصی
از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده سؤال نمود از پنیر که آیا در آن پنیرمایه میته باشد فرمودند جایز نیست خوردن آن
بعد از آن فرمودند اگر در دست شخص مسلمانی باشد از او بخر و سؤال منما که حلال است یا حرام و ایضا در حدیث
دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که شخصی سؤال نمود آنحضرت را از روغن و پنیر که در بلاد مشرکین یافت
میشود از قبیل روم و غیر آن آیا جایز است خوردن آنها فرمودند هر آنچه میدانی که حرام و مخلوط شده است اجتناب
کن از آن و تناول مکن و اما اگر عالم نشدی باینکه حرام و مخلوط شده است جایز است خریدن و خوردن آن مخفی
نماند که اخبار وارده در این باب زیاده از حد استفاضه است بلکه قریب بحد تواتر است چونکه وضع این رساله
بر عدم تعرض اخبار کرده شده لهذا متعرض جمیع اخبار که بطرق متعدده وارد شده بود نشدیم و در کتاب صحیح

هشام بن سالم روایت شده که گفت سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از برای چه خدا تعالی
حرام کرده است شراب را و حال آنکه چیزی لذیذتر از آن نیست فرمودند حرام کرده است او را بجهت آنکه او مادر همه خبائث است ۳۲۴
و راس همه شرها است شارب شراب ساعتی که عقلش زایل میکردد و نمیشناسد پروردگار خود را و
هیچ معصیتی نیست مگر آنکه مرتکب میشود آن را و هیچ حرمتی نباشد مگر آنکه هتک کند آن را و هیچ فاحشه نباشد مگر آنکه مرتکب
شود آن را و هیچ رحم و قرابتی نباشد مگر آنکه قطع نماید آن را و شخص مست مهار او بدست شیطان خواهد بود و اگر او را
امر کند که بت سجده کند اطاعت نموده میکند شیطان او را هرجا که خواهد بعد از آن عرض کرد از برای چه حرام کرده است
دم مسفوح را فرمودند بجهت آنکه موجب قساوت قلب و زوال رحمت و رقت قلب و عفونت بدن و تغییر بو و رنگ
میشود و آنچه که عارض انسان میشود بجهت خوردن آن جذام است عرض کرد از برای چه خدا تعالی حرام کرده است میته را
فرمودند برای آنکه فرق باشد میان آن و میان آنچه که در حین ذبح آن بسم الله گفته میشود و بتحقیق که میته خون در بدن
کوشت آن باقی میماند از این جهت کوشت آن ثقیل خواهد بود عرض کرد همین جهت در ماهی هم موجود است زیرا که او را
ذبح نمیکنند فرمودند بلی ماهی تذکیه و ذبح او آن است که او را زنده از آب بیرون بیاورند و بر روی خاک بیندازند تا آنکه بمیرد
لکن چون ماهی خون ندارد از این جهت ذبح از برای او لازم نشده در شریعت **باب** در بیان مسوخات و علت مسخ
شدن آنها در کتاب علل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند مسوخات سیزده چیزند فیل و دب که خرس باشد
و ارنب که روباه باشد و عقرب و سوسمار و عنکبوت و دعموص و جری و وطواط و قرد و خنزیر و ستاره سهیل و زهره شخصی
عرض کرد یا ابن رسول الله سبب مسخ شدن اینها چه بود فرمودند اما فیل مرد جباری لوطی بود که احدی نبود که قدرت
و تسلط بر او بیابد و از جور و ظلم او سالم نماند و اما دب مردی بود که مردان را بسوی خود طلب میکرد که با او جمع شوند
و اما ارنب بی‌مبالات بود در نجاسات و هرگز غسل نمیکرد از برای حیض و غیر آن و اما سوسمار مرد اعرابی بود که
حاجیان را سرقت مینمود و اما عنکبوت زنی بود که سحر میکرد شوهر خود را و اما دعموص مردی بود نمام و سخن
چینی میکرد و جدایی میانداخت مابین احبا و دوستان و اما جری مردی دیوث بود که مردم را دعوت
میکرد بسوی زوجه خود که با او زنا کنند و اما وطواط مرد دزدی بود که خرما را از بالای درخت سرقت میکرد و اما
قرده قومی از بنی اسرائیل بودند که در روز شنبه شکار ماهی میکردند و اما خنزیر جماعتی از قوم عیسی علیه السلام بودند که انکار
نمودند مائده آسمانی را بعد از آنکه سؤال نمودند از آنحضرت و دعا نمود و نازل شد از این جهت خدا اینها را مسخ کرده است و اما
سهیل مرد عشاری بود و راهدار در یمن و اما زهره پس زنی بود که او را ناهید مینامیدند و بواسطه او خدا تعالی
امتحان کرد هاروت و ماروت را و در کتاب علل از امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا روایت شده که خفاش
زنی بود که با شوهر خود سحر میکرد از این جهت خدا او را مسخ کرده و خفاش گردانید و بدرستیکه موش قومی بودند
از بنی اسرائیل که خدا بر اینها غضب نمود و از این جهت اینها را موش گردانید و اما پشه مردی بود که استهزا مینمود به
پیغمبران خدا علیهم السلام از این جهت خدا اینها را مسخ نمود و پشه گردانید و اما شپش بدرستیکه پیغمبری از پیغمبران بنی
اسرائیل ایستاده مشغول نماز بود که یکی از جهال و سفهای بنی اسرائیل آمده در مقابل او ایستاد و با و استهزا میکرد و لبها
خود را بهم جمع میکرد که بعضی از آیات میخواند نمایش نماید آن پیغمبر بر او نفرین نمود خدا بر او غضب نمود و او را مسخ
کرده شپش شد و اما وزغ بدرستیکه قومی از بنی اسرائیل اولاد انبیا را دشنام میکردند و اینها را دشمن بودند از این جهت
خدا اینها را مسخ نمود و اما عنقا کسی بود که خداوند عز و جل را غضب نمود و او را گردانید خدا تعالی و را مثل سایه
بجهت غضب و سخط او و در کتاب خصال از حذیفة بن یمانی روایت شده که گفت بودم در خدمت رسول خدا صلعم که آن

حضرت

آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خدا تعالی مسخ کرد سیزده از بنی اسرائیل را و از ده جزو را پس کرد ایشان را قرده
خنازیر و سهیل و زهره و عقرب و فیل و جریث یعنی ماهی که جز نمیخورد و دعموص و دب و سوسمار و عنکبوت و قنفذ
که نسلی پس نباشد عمد به عرض کرد پدر و مادرم فدای تو شود یا رسول الله بیان بفرمائید که چگونه مسخ شد
فرمودند اما قرده مسخ شدند بجهت آنکه در زمان داود در روز شنبه شکار مینمودند ماهیان را و اما خنز
یر بدرستیکه منکر شدند مائده را که خدا از آسمان بر عیسی بن مریم ع نازل کرده بود و اما سهیل مسخ شد بواسطه
عشار و راهدار بود وقتی از اوقات بلیعزاز عباد از زنان بر او عبور نمود عشار باو گفت مرا دلالت کن به
بر اسماء اعظم خدا که فایده اش این باشد که از روی آب بتوان عبور نمود و ممکن شود برای شخصی که تا آسمان بالا رود
عابد از اسم را با ان تعلیم نمود عشار با خود گفت سزاوار نیست از برای کسیکه این اسم را بداند روی زمین بماند بلکه
لایق آنست که با آسمان عروج کند از این جهت خدا تعالی او را مسخ کرده است و اسباب عبرت مردمان نمود و اما
زهره بدرستیکه او زنی بود که هاروت و ماروت را که دو ملک خدا بودند خدا ایشانرا بان زن امتحان نمود و اما
عقرب را خدا مسخ کرده است بجهت آنکه مردی بود نمام و سخن چین عداوت و دشمنی مابین احباب و دوستان میانداخت
از این جهت خدا او را مسخ کرده است و اما فیل را خدا مسخ کرده است بجهت آنکه مردی بود جمیل و نیکو منظر لکن نکاح
بهایم از فیل و گاو و گوسفند مینمود و با ایشان جماع میکرد و از زنان اعراض و دوری مینمود از این جهت خدا او را مسخ
کرده است و اما جریث را خدا مسخ نمود بجهت آنکه مردی بود از اهل دریا لکن کم فروش بود در قیمتیکه میخواست چیز بمردم
بفروشد و اما دعموص را خدا مسخ کرده است بجهت آنکه او مردی بود که چون جماع میکرد غسل جنابت نمیکرد
و نماز را ترک مینمود خدا او را نهاد و مسکن او را دریا بقرار داد تا روز قیامت بواسطه ترک او از نماز و اما دب
خدا مسخ نمود بجهت آنکه مردی بود قطاع الطریق و رحم نمیکرد و نه بفقرا بلکه هر کرا بچنگ میاورد برهنه میکرد
از این جهت خدا او را مسخ کرده است و اما سوسمار بدرستیکه او مردی بود از اعراب بدوی که در بیابان خیمه زده بود
هر که میخواست عبور کند از آنجا میپرسید که ای بنده خدا اراده کجا داری پس اگر میگفت میخواهم بروم فلان شهر
که مثلا سمت مغرب بود او را دلالت مینمود بر سمت مشرق و میگفت اشتباه آمده برگرد و اگر میگفت اراده دارم بروم
فلان موضع که سمت مشرق بود او را بسمت مغرب دلالت میکرد و همیشه مردم بدین قسم راه دلالت مینمود پس خدا بر او
غضب نمود و او را مسخ کرده است و اما عنکبوت بدرستیکه او زنی بود که خیانت میکرد بشوهر خود و زنا میداد و
و اما قنفذ بدرستیکه او مردی بود از بزرگان و اعاظم عرب و وقتیکه مهمان بر او وارد میشد در خانه را بروی
او می بست و بکنیز خود میگفت برو و باو بگو که آقایم بیرون رفته برای مهمی است تا آنکه مهمان بیچاره شب را گرسنه
میخوابید و اهل خانه تمام سیر میخوابیدند از این جهت خدا او را مسخ کرده است و در کتاب مجالس و علل از امیرالمؤمنین
روایت شده که فرمودند شخصی از رسول خدا ص سؤال نمود از مسوخات فرمودند سیزده چیز هستند اسامی
آنها را بیان نمودند راوی عرض کرد یا رسول الله سبب مسخ چه بود فرمودند اما فیل مرد لوطی جباری بود که
هیچ کس رحم نمینمود از این جهت خدا او را مسخ نمود و اما دب شخصی بود که مردان را بسوی خود طلب میکرد که با او
جمع شوند و اما خنزیر جماعتی از نصاری مسئلت نمودند از پروردگار خود که مائده برای ایشان فرستد خدا آنرا
مسئول ایشان را اجابت فرمود لکن بعد از نزول مائده بر کفر و تکذیب ایشان افزوده گردید از این جهت مسخ شدند و اما
قرده جماعتی بودند که در روز شنبه شکار مینمودند ماهیان را و اما جریث شخصی بود دیوث مردم را دعوت مینمود
بسوی زن خود و اما سوسمار شخصی اعرابی بود که اسباب حجاج را بعصای خود سرقت میکرد و اما وطواط مردی

که میوه‌های آن را بالای درختها سرقت مینمود و اما دعموص مردی بود که نمام که ما بین احباب تفرقه میانداخت و اما عقرب مردی بود که مردم را بزخم زبان میگزید و احدی را سالم نمیگذاشت و اما عنکبوت زنی بود که جادو میکرد شوهر خود را و اما خرگوش زنی بود که از حیض و غیر حیض غسل نمیکرد و اما سهیل مردی بود در یمن عشّار و اما زهره زنی بود نصرانیه از بعضی از ملوک بنی اسرائیل که خدا بواسطه او امتحان کرده هاروت و ماروت را و شیخ صدوق علیه الرحمة که از اعاظم علمای امامیه است میفرماید مردم اشتباه کرده اند در خصوص سهیل و زهره میگویند اینها دو ستاره هستند و حال انکه چنین نیست بلکه دو حیوان از حیوانات دریا هستند مسمّا هستند بزهره و اسم ازین قبیل جمل و ثور و سرطان و اسد و عقرب و حوت و جدی که اینها نیز حیوانات هستند لکن بعضی ستاره‌ها را مسمی باین اسماء کرده اند و سهیل و زهره نیز از همین قبیل هستند و اینها مستعیر از این نسبت مردم اشتباه کرده اند در سهیل و زهره و در غیر اینها اشتباه نکرده اند دیگر اگر تعدد دارد نظر کردن بهر آن دو که در دریا که اینها از دریا که هستند محیط است بدنیا در جائیکه نه کشتی در آنجا کار میکند و نه کسی میتواند بآنجا خود را برساند و بعید است که خدای تعالی معصیت کاران از بندگان خود را بواسطه غضب کردن بر اینها انوار مضیئه گرداند و باقی بدارد اینها را مادامیکه زمین و اسمان باقی است و حال انکه مسوخات زیاده از سه روز باقی نماندند بلکه اطلاق مسوخ بر این قبیل حیوانات بمجاز است بجهت مناسبت اینها با مسوخات در حرمت خوردن گوشت اینها

باب در بیان فضیلت گوشت خوردن و مذمت ترک خوردن گوشت

از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمودند بر شما باد بخوردن گوشت بدرستیکه گوشت روئیده میشود از گوشت و هر که چهل روز ترک کند خوردن گوشت را خلقش بد خواهد شد و بر شما باد بخوردن گوشتها که بدرستیکه بدن را درست میکند و در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند سید طعام دنیا و آخرت گوشت است و سید شراب دنیا و آخرت آب است و در کتاب خصال از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمودند اگر مسلم ضعیف شود و قوتش کم شود باید بخورد گوشت و شیر را بدرستیکه خدای عز و جل قوت را در این دو چیز قرار داده است و نیز از آنحضرت مروی است که فرمودند که گوشت گاو ناخوشی و مرض است یعنی باعث ناخوشی میگردد و لکن شیر آن دوا است و روغن ان شفا است و ایضا از آنحضرت منقول است که فرمودند گوشت ماهی را کم بخورید زیرا که بدن را کاهیده میکند و نفس را تنگ میگرداند و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی دشمن دارد هر ان خانه را که در ان گوشت خورده میشود لکن خانه که گوشت در ان باشد و دشمن دارد گوشت هر چاق را بعضی از اصحاب عرض کردند یا بن رسول الله بدرستیکه ما دوست داریم گوشت را و خانهای ما خالی از گوشت نمیشود بلکه غالب اوقات گوشت در میان اینها است پس چگونه خواهد بود فرمودند مراد آن نیست که شما خیال کرده اید بلکه مقصود ان خانه که گوشت در ان باشد خانه است که گوشت مردم خورده میشود بواسطه غیبت کردن اینها و مراد از گوشت هر شخص متکبر است که در این راه رفتن اصلا ملتفت احدی نمیشود و باطراف خود نظر نمیکند و نیز در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند سید طعام دنیا و اخرت گوشت است و سید شراب دنیا و اخرت اب است و من سید اولاد ادم ع هستم و این برای من فخر نیست و در حدیث دیگر امام جعفر صادق ع از رسول خدا ص روایت نموده که فرمودند که نان خورش اهل بهشت گوشت است و نیز در حدیث دیگر از امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرمودند سه چیز است که خوردنی نیست و انسان بواسطه اینها فربه و سمین میشود و سه چیز است که خوردنی است و انسان را لاغر میکند

۲۴۳ دو چیز است که منفعت هر چیز را و ضرر بهم رساند هیچ چیز و دو چیز است که ضرر دارد هر چیز را و نفع ندارد از برای هیچ چیز اما آن سه چیز که خوردنی نیست بدن را فربه میکند پوشیدن کتان بشرط آنکه ملاصق بدن باشد و استعمال کردن بوی خوش و نوره کشیدن و اما آن سه چیز که خوردنی است بدن را لاغر میکند گوشت خشک و پنیر و شکم ما است از وی عرض کرد کدام است آن دو چیز که نفع میرساند هر چیز را و ضرر بهم نرساند هیچ چیز را فرمودند حما و شکر است و آن دو چیز که ضرر میرساند هر چیز را و نفع بهم نرساند هیچ چیز را گوشت خشک و پنیر است راوی عرض کرد فدای تو شوم اینجا فرمودید که گوشت خشک شده و پنیر بدن را لاغر میکند و اینجا میفرمائید ضرر میرساند فرمودند آیا نمیدانی که لاغر شدن نوعی از مضرات است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند وقتی از اوقات زنی بخدمت رسول خدا ص مشرف شد که مسئله از آنحضرت بپرسد و عائشه نیز حاضر بود آن زن قصیر القامه و کوتاه قد بود وقتیکه مراجعت کرد عائشه کلامی گفت که مشعر بود بغیبت آن زن رسول خدا ص فرمودند ای عائشه خلال کن دندان خود را عرض کرد من که چیزی نخورده ام فرمودند تو خلال کن چون خلال کرد دید گوشت پاره از بن دندانش بیرون آمد مؤلف گوید دور نیست بیرون آمدن گوشت پاره از بن دندان او بواسطه اعجاز آنحضرت باشد برای اینکه مردم بدانند که غیبت کردن مردم بمنزله خوردن گوشت ایشان است **باب** در بیان ذکر ابا ... اجتناب دیگر در خصوص مردن و عسل و پنیر وارد شده اما آیات در سوره نحل میفرماید و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین و در سوره مؤمنون میفرماید و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها ظاهر مفاد این آیات بر سبیل اختصار آنکه بدرستیکه از برای شما بندگان در چهارپایان تفکر کردن با آنها هر آینه عبرت و بصیرتی است در معرفت پروردگار دیگر سیراب میکردانند و میاشامانند شما را از شیر خالصیکه از میان روث و خون بعمل میاید **باب** دیگر در بیان نمک و کیفیت خوردن آن در کتاب عیون از امیر المؤمنین ع روایت شده که در تفسیر قول خداوند عزوجل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فرمودند مراد از نعیم در آیه شریفه خرما و آب سرد است بعد از آن فرمودند که جبرئیل بر رسول خدا ص نازل شد عرض کرد یا رسول الله بر شما باد بخوردن خرمای برنی بدرستیکه آن بهترین خرماها است خورنده آن نزدیک میشود بخدا و دور میکرداند آتش جهنم و در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند تناول کنید خرما را در حالتیکه گرسنه باشید و اول صبح بدرستیکه کرمهای شکم را معدوم میکند و در کتاب علل از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند وقتیکه خداوند عزوجل خلق فرمود آدم را خلق فرمود از فاضل طینت آنحضرت درخت خرما را و بهمین جهت است که اگر درخت خرما سرش را قطع نمایند و ... همچنانکه آدمی اگر سرش را جدا نمایند ... قطع میشود و دیگر آنکه محتاج است بتلقیح که اگر آنرا تلقیح ننمایند میوه از ... بهم نرساند همچنانکه آدمی بدون مجامعت توالد و تناسل از برای او نیست و در حدیث دیگر از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند پنج خصلت در خرما است دور میکرداند شیطان را و قوی مینماید ظهر را و زیاد میکرداند قوه باه را از برای مجامعت و قوه بصر و سمع را زیاد میکرداند و غذا را هضم مینماید و شخص را بخدا نزدیک میکرداند و شیطان را دور میکرداند و امراض را برطرف مینماید و دهن را خوشبو میکرداند لقد وقع الفراغ من هذا الکتاب فی اللیلة

الثامنه من الشهر ذا القعدة الحرام السنة الخامس التسعین و المأتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها

الصلاة و الف تحیه

۱۲۹۵

فلسنه